| | |
|---|---|
| شماره ثبت: | ۱۰۷۴۳ |
| رده‌بندی دیویی: | ۱۳۴۵ ت ۶۵۴ الف ۱۷۹ / ۲۹۷ مرجع ☐ |
| سرشناسه: | افضل، محمدرضا، ۱۲۵۰-۱۳۳۲. |
| عنوان قراردادی: | |
| عنوان: | تفسیر الائمه ناسخ تفاسیر الائمه من الخاصه والعامه |
| شرح پدیدآور: | |
| کاتب: | عباس بن نجف — تاریخ کتابت: |
| محل نشر: | [بی‌جا] سنگی — ناشر: [بی‌نا] — تاریخ نشر: ۱۳۴۵ق |
| صفحه شمار: | ۲ج در ۱ (۲۲۴، ۱۲۸ ص) مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐ |
| زبان: | فارسی — ابعاد: ۲۱ x ۳۴ — نوع خط: نسخ و نستعلیق |
| روش تهیه: | وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐ |
| واقف: | خریداری — تاریخ ثبت: آذر ۱۳۲۷ |
| یادداشتها: | ناقص الاخر. ۲ج در یک مجلد است. عنوان دیگر: تفسیر الائمه علیهم السلام. |
| موضوع(ها): | ۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. |
| شناسه(های) افزوده: | الف. عباس بن نجف، کاتب. ب. عنوان. |
| فهرستنگار: | شیبانی — تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸ |

# بلغة تامة

قال قیم القرآن و ترجمانه امیر المؤمنین یا کمیل لا تأخذ الا عنا تکن منا

و قال الصادق ع من عرف انا لا نقول الا حقا فلیکتف بما یعلم منا

بر عالی و دانی
سلسله عقلاء علما پوشیده
نباشد که چون قرآن موجود
در ایدی ناس از خاصه و عامه حالی
نیست از آیات و از تفسیر فیه تبدیل و
یعنی فقره صادره رسول حجه اصلاً و حجه نصاً و این امر
مهما الی الآن در انظار قاصره و افکار کاسده حایر
مشتبه الحال بوده و این مراد مهم در هیچیک از کتب
و تفاسیر خاصه فضلاً از عامه حاصل نشده و نمیشود
لذا این تفسیر از ائمه هدی ع نوشته شد
تا برهان مدعا باشد و ناسخ باشد
تقیه تفاسیر عالم را و مدار
کلام باشد از اهل و

و السلام علی من
اتبع الهدی
و نهی النفس عن
الهوی

# کتاب فضل

لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تفسیر امام امین

هذا
تفسیر الأئمة ناسخ
تفاسیر الأمة من الخاصة
والعامة الی عامة الأنام
الی طامة القیام فلله
الحمد فی کل کلام

ذلک هدی ورحمة للمتقین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی حمد فی الکتاب نفسه وجعل الحمد اول محل نعمته وآخر جزاء اهل طاعته وصلی الله علی محمد مبین آیاته وعلی آله ابواب رحمته ومعادن حکمته واللعنة علی محرفی الامة من کتابه لعن من خلق فی سمواته وارضه الی یوم لقائه وقضائه آمین آمین آمین رب المربوبین

**وبعد** پس چنین گوید متعلم از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه وعلیهم معروف بافضل مسمی بمحمد رضا عفی الله عنه وعن والدیه فانه عفو یحب العفو چون دیده شد آنچه از کتب الی الان از علماء خاصه سلفا وخلفا در تفاسیر آیات این قرآن موجود در ایدی ناس نوشته شده از جهاتی خالی از نقصان و خلل نیست **جهة اولی** آنکه آنچه از آیات که نصوصی در آنها وارد شده هر مقدار که اطلاع پیدا نموده اند اقتصار کرده اند بتفاسیر همان مقدار و در بقیه که اطلاع نیافتند یا مسکوت عنها گذاشتند و یا از نزد خود تفاسیر نموده اند مثل تفاسیر عامه که با سرها بعقول ناقصه و آراء باطله بمقاییس فاسده خودشان است **جهة ثانیه** آنکه در تفاسیر آیات

بقلم



تفکیک نکردند بین ظهور و بطون آنها یعنی بین تنزیلات آیات و تاویلات آنها و در کثیری از موارد اکتفا نموده اند بذکر بطون و تاویلات و بس **جهة ثالثه** آنکه علاج و چاره نکردند بین اختلافات نصوصات وارده در تفاسیر آیات چه در باب ظهورات و تنزیلات و چه در باب بطونات و تاویلات بدساتیری که از ائمه هادیه تشخیص و تعیین شده کما اینکه در کتاب موازین الکلام انحاء اختلاف و حدود آنها و علاجات آنها از ائمه تعلیم ع بیان شده **جهة رابعه** آنکه معالجه بین تعارضات آیات قرآن موجود و کذا معالجه بین تنافیات آیات و روایات از ائمه هدی ع نکردند تا اینکه کسیرا جرئت و جسارت نباشد که بمتشابهات آیات و روایات استمساک نماید و سبب باعث ضلال و تضلیل دیگران شود **جهة خامسه** آنکه آیات محرفه را که از حوادث منافقین است و سیاق قدح در قرآن شده است از مدعین اسلام بیان ننموده اند از اهل ذکر ائمه اثنی عشر ع چه بطور نص و چه بطور اصل تا اینکه سد و منع راه قدح مخالفین شود در قرآن منزل **جهة سادسه** آنکه هیچیک از مفسرین خاصه اسلافا و اخلافا مثل مفسرین عامه ملاک و میزانی از ائمه تعلیم ع بیان نکرده اند تا اینکه با آن ملاک و میزان هر کس از تابعین قرآن و ائمه هدی ع قادر و متمکن باشد تفسیر کند قرآن را در مواقع خالیه از نصوص و نیز هر کس از مؤالف و مخالف نتواند برای فاسده و عقل ناقص خود قرآن را تفسیر کند و او را آیینه و برهان مدعای خود قرار دهد در اندیشه محال رجال چنانچه این دیره غیر مرضیه مترائی است از اعالی و ادانی که مورث ضلال و اضلال کثیری از اوائل و اواخر از خواص و عوام شده است **جهة سابعه** آنکه تفقهات راجعه بآیات نازله را یا مسکوت عنها گذاشتند و یا اینکه بنحو اقتصار و غیر کافی تفاسیر نموده اند **جهة ثامنه** آنکه علماء خاصه اکتفا کرده اند در تفاسیر بعض آیات بنقل تفاسیر عامه یا ذکر آنها را در مقابل آنچه از ائمه هادیه ع وارد شده است از تفاسیر **جهة تاسعه** آنکه این مفسرین از علماء خاصه اکتفا کرده اند در کمیت و کیفیت آیات نازله الهیه و کذا در مقادیر سور و ترتیب آنها بآنچه معمول و مشهور است بین عامه **جهة عاشره** آنکه این مفسرین از خاصه اقتصار نموده اند در قرائات کلمات آیات الهیه بقرائات قراء سبعه یا عشره یا ذکر آنها در قبال قرائات رسول خدا ص و ائمه هدی ع **جهة حادیة عشر** آنکه در آیات الهیه ذکر وجوه در تفسیر آنها نموده اند

قرآن و ظواهر آن و از اینجا ظاهر شد بطلان آنچه گفته شده از جواز تفسیر نصوص قرآن نه ظواهر او و نیز از این مختصر بیان معلوم شد که در این باب یعنی تفسیر آیات قرآنیه باید بحکم احکم الحاکمین باشد در این معاد و این مراد فرق نیست که گفته شود قرآن منزل تحریف شده باشد که در هر دو شق باید تفسیر بملاک مذکور باشد از جهة مطلق بودن ادلهٔ مسموعه و از اینجا نیز معلوم شد بطلان قول بنبودن وثوق بقرآن اگر گفته شود که قرآن تحریف شده زیرا که مدلل و مبرهن شد بحجّة باطنه و ظاهره که با نبودن تحریف در بین نیز وثوق دامن نیست بدون حکم احکم الحاکمین والحمد لله رب العالمین **اصل دوم** آنکه تفاسیر آیات قرآنیه بعلم و امن که حجة الهیه است در حجة ظاهره یعنی اگر بحکم حجّة ظاهره ائمه طاهره ع باشد توقف دارد بدو امر یکی حجیة مخبر دو واسطه بحکم حجة باطنه و یکی حجیة مخبر به و دلالت خبر بحکم حجة باطنه نیز و بعبارة اخری در اخبار چهار چیز منظور و معقول است پس اول مخبر عنه دوم مخبر به سوم مخبر چهارم مخبر له) اشکال و غموضی نیست در اول که خدا و رسول ص و ائمه ع است در آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ببیانات آیه ان شاء الله تعالی و تکفل حجیة این بحجة باطنه غیر این کتاب است و هر کس طالب باشد مراجعه کند کتاب سبیل الرشد را که اثبات حجیة این بحجة باطنه بقدر کفایت شده است از برای قاطبه عقلاء عالم و نیز اشکال و غموضی نیست در چهارم که سلسله مخاطبین بخطاب اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است که مصدقین خدا و رسول ص و ائمه هدی ع هستند و عمده و مهم در اینجا حجیة دوم یعنی مخبر به و سیم یعنی مخبر است و کتاب موازین کلام و اصول کلام بعربیه و فارسی در این دو امر نشر داده شده طالبین صواب مراجعه نمایند که معیار در حجیة امر دوم صادق یعنی ثقه و مؤتمن بودن مخبر است یعنی واسطه که سماع خبر از آن میشود و پس معیار در حجیة امر اول محکم بودن مخبر به است ببیانات کافیه که در آن دو کتاب شده است پس آنچه تفاسیر میشود در این کتاب بحکم حجة ظاهره باین معیار است که مخبر ثقه و مخبر به محکم که هر دو بحکم حجة باطنه حجة است **اصل سوم** آنکه تفاسیر آیات قرآنیه بحجة ظاهره ع که تفاسیر بعلم است بحکومة حجة باطنه یعنی عقول فرق نیست که در لبوب آیات باشد یا در قشور آیات که عبارة اخری است از معانی و الفاظ آیات چنانچه ارائه و ارشاد بسوی این امر فرموده اند امام صادق ع در خبر مجلد ثالث وسائل فاما ما سئلت عن القرآن فذلك ایضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة لان القرآن لیس علی ما ذکرت وکل ما سمعت فمعناه علی غیر ما ذهبت الیه

وأما



وانما القرآن امثال لقوم یعلمون دون غیرهم ولقوم یتلونه حق تلاوته الی ان قال وانما اراد الله بتعمیته فی ذلك ان ینتهوا الی بابه و صراطه الی ان قال وایاك وایاك وتلاوة القرآن برأیك فان الناس غیر مشترکین فی علمه الخ پس معانی و الفاظ آیات قرآنیه متحدند در تفاسیر حجة ظاهره ع و تفرقه بین این دو باب چنانچه دیده شده است از علماء خاصه بقبول تفاسیر حجة ظاهره در معانی و رد تفاسیر حجة ظاهره ع در الفاظ حدیث ایمان ببعض و کفران ببعض است که باطل است بحکومة حجة باطنه و حجة ظاهره مثل افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض الخ در سوره بقره و در این باب یعنی در باب تفاسیر حجة ظاهره ع در الفاظ آیات قرآنیه دو کتاب بعربی و فارسی نیز در باب بطلان خلافت خلفاء ثلاثه نوشته شده است طالبین حق و صواب مراجعه نمایند تا اینکه اصابه حق و صواب کنند و بدانند که قول بتحریف نشدن آیات قرآنیه از جملهٔ عجایب است از معروفین بعلم در اعصار و امصار که مخالف حجة باطنه الهیه است که حجة است بر خلق که عبارت از عقول **اصل چهارم** آنکه نیز فرق نیست در این باب یعنی باب حجیة تفاسیر بحجة ظاهره ع بین اینکه تفاسیر باصول ائمه هدی ع باشد و اینکه تفاسیر بنصوص ائمه هدی ع باشد از جهة قول امام صادق ع در خبر مجلد ثالث وسائل و اول بحار انما علینا ان نلقی الیکم الاصول وعلیکم ان تفرعوا که این خبر و امثال او مطلق است از اینکه القاء اصول در احکام الهیه باشد یا در تفاسیر آیات قرآنیه باشد که هدایت میکند بسوی همین بیان قول دیگر آنحضرت ع در اول بحار کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص و باید دانست که نیز فرق نیست در القاء اصول در باب تفاسیر آیات قرآنیه بین تفاسیر معانی و تفاسیر الفاظ از جهة قیام حجة در هر یک علاوه بر آنچه دانسته شد انما علینا ان نلقی الخ امثاد بباب معانی کما اینکه قول امیر ع است در نهج البلاغه که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض او را قال ان القرآن یصدق بعضه بعضا لانه عز وجل قال ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا پس بحکم خبر مذکور وعلیکم ان تفرعوا باید متعلمین از ائمه تعلیم ع از این اصل که از امیر ع القاء شده است تفریع نمایند باینکه اگر در آیه از آیات تفسیری از حجة ظاهره نیافتند رجوع کنند در تفسیر آن آیه بمثل آن آیه که از حجة ظاهره در آن تفسیری وارد است و بعبارة اخری آیه اولی که متشابه است رد میکنند او را بآیه ثانیه که محکمه است چنانچه ارشاد بسوی همین بیان مطابق حجة باطنه فرموده اند رسول خدا ص در خبر مجلد ثالث وسائل دع ما یریبك الی ما لا یریبك و نیز امیر ع در خبر مجلد سیم بحار فرموده اند لیس

کل آیة متشابهة فی القرآن الا کانت لها آیة محکمة علی حکم الآیات اللاتی امر بالاخذ بها و تقلیدها و هی قوله هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله الآیة و قال فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولو الالباب الخ و نیز ثامن الائمه ع در مجلد ثالث وسائل و اول بحار فرموده اند من رد متشابه القرآن الی محکمه فقد هدی الی صراط مستقیم مثل اینکه ثامن الائمه ع تفریع فرمودند از این اصل که رد آیه متشابه است بر آیه محکمه در مقام احتجاج بر غیر در مجلد ثالث وسائل که عبارت از رد آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که متشابه است از جهة اهل ذکر بر آیه ذکراً رسولاً در سوره طلاق که محکمه است قال الرضا ع و نحن اهل الذکر الذین قال الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون الی ان قال الراوی فقال المأمون فهل عندک فی ذلک شرح بخلاف ما قالوا یا ابا الحسن قال نعم الذکر رسول الله و نحن اهله و ذلک بین فی کتاب الله حیث یقول فی سورة الطلاق فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً رسولاً یتلوا علیکم آیات الله مبینات فالذکر رسول الله و نحن اهله و اما در باب الفاظ کما اینکه قول امیر ع است نیز در احتجاج طبرسی ره که آنچه از قرآن محل تأمل و نظر است از برای اهل نظر از حوادث منافقین است در استشکال زندیق در آیه سوره نساء و ان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم الخ قال ع و اما ظهورک علی تناکر قوله فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء و لیس یشبه القسط فی الیتامی نکاح النساء و لا کل النساء ایتاما فهو مما قدمت ذکره من اسقاط المنافقین من القرآن و بین القول فی الیتامی و بین نکاح النساء من الخطاب و القصص اکثر من ثلث القرآن و هذا و ما اشبهه مما ظهرت حوادث المنافقین فیه لاهل النظر و التأمل الخ مثل تفریع فرمودن آیه فان خفتم الخ را از اصل مذکور پس متعلمین از ائمه تعلیم ع از این دو اصل ملقی یکی در باب معانی و یکی در باب الفاظ علاوه بر عموم هر یک از دو اصل که شامل دیگر است تفریع میکنند فروعات غیر وارده را چنانچه رد میکنند بر این دو اصل





فروعات وارده را کما اینکه از دو خبر مذکور فی الجمله معلوم و واضح شد مثلا در اصل اول که باب تفاسیر معانی است اگر گفته شود معنی آیه سوره مؤمن قالوا ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین چیست با اینکه در خصوص او از حجه طاهره تفسیری وارد نشده و باین جهة علماء تفسیر خلاف شدیدی نموده اند در معنی دو اماته و دو احیاء چونکه این اصل مذکور را مطلع نشده اند گفته میشود آیه سوره بقره کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون که رسول خدا ص تفسیر فرموده اند در خبر عسکری ع تصدیق و تفسیر میکند این آیه را که مراد از دو اماته یکی در اصلاب آباء و ارحام امهات است و یکی در قبور است قال ص لکفار قریش و الیهود کیف تکفرون بالله الذی دلکم علی طرق الهدی و جنبکم ان اطعتموه سبل الردی و کنتم امواتا فی اصلاب آبائکم و ارحام امهاتکم فاحیاکم اخرجکم احیاء ثم یمیتکم فی هذه الدنیا و یقبرکم ثم یحییکم فی القبور الخ و رد میشود آیه امتنا اثنتین که متشابه است بر آیه کیف تکفرون که محکمه است از جهة تفریع از اصل مذکور و کذا مثلا در اصل دوم که باب تفاسیر الفاظ است اگر گفته شود لفظ الا قلیلا در آیه سوره نساء و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا چگونه است که میگوید بدون فضل و رحمه خدا تعالی اتباع نمیکردید قلیلی شیطان را علاوه بر اختلاف بین این آیه و آیه سوره نور و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا و لکن الله یزکی من یشاء گفته میشود الا قلیلا از حوادث منافقین است حاصل کلام این است که این دو اصل مذکور اصل در تفاسیر معانی و اصل در تفاسیر الفاظ آنچه فروع وارده دارد باید رد شود بر همین دو اصل چنانچه در کلام امیر ع در اصل دوم و امام ثامن ع در اصل اول دانسته شد و آنچه از فروع وارد نشده است باید متعلمین از ائمه تعلیم ع از آن دو اصل تفریع نمایند چنانچه فی الجمله در آیه امتنا اثنتین و آیه الا قلیلا دانسته شد و اعمال این دو اصل عمده است در باب تفاسیر ائمه هدی ع و غفلت از اعمال این دو اصل باعث و سبب شده است غالبا در خلل و نقصان تفاسیر سابقین و لاحقین از مفسرین و فروعات وارده هر دو اصل بسیار است کما اینکه ان شاء الله در موارد و مواقع خودشان بیان خواهد شد و از جهة توضیح مطلب و قدرت متعلم بر تفریع چند مثال

دیگر در هر دو اصل مذکور ایراد میشود تا اینکه در غالب موارد غیر وارده حیران نشود یکی آیه سوره مائده اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِیْنَ هَادُوْا وَالصَّابِئُوْنَ وَالنَّصٰرٰی اَلْخ که والصابئون در او مرفوع است با ان ناصبه که هم طلب محل نظر است از برای اهل نظر و تامل با اینکه منصوب است در آیه سوره بقره اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِیْنَ هَادُوْا وَالنَّصٰرٰی وَالصَّابِئِیْنَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ اَلْخ با تفسیر عسکری ع در او قال ع ثم قال اللّٰه تع اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَبِمَا فَرَضَ الْاِیْمَانَ بِهٖ مِنَ الْوِلَایَةِ لِعَلِیِّ ابْنِ اَبِیْ طَالِبٍ ع وَالطَّیِّبِیْنَ مِنْ اٰلِهٖ وَالَّذِیْنَ هَادُوْا یَعْنِی الْیَهُوْدَ وَالنَّصٰرٰی الَّذِیْنَ زَعَمُوْا اَنَّهُمْ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ یَتَنَاصَرُوْنَ وَالصَّابِئِیْنَ الَّذِیْنَ زَعَمُوْا اَنَّهُمْ صَبَوْا اِلٰی دِیْنِ اللّٰهِ وَهُمْ بِقَوْلِهِمْ کَاذِبُوْنَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ اَلْخ پس برکت این دو اصل باید گفته شود که رفع الصابئون در آیه اولی از حوادث منافقین و متشابه است که باید رد شود بر آیه ثانیه که محکم است بتفسیر امام عسکری ع و یکی اِمَامًا وَّرَحْمَةً در آیه سوره احقاف وَمِنْ قَبْلِهٖ کِتٰبُ مُوْسٰی اِمَامًا وَّرَحْمَةً که محل نظر و تامل است با آنچه در آیه سوره هود است از اینکه اماما و رحمة حال کتاب موسی نیست در اخبار کثیره مثل خبر بحار و منه فی سورة هود اَفَمَنْ کَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّهٖ وَیَتْلُوْهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهٖ کِتٰبُ مُوْسٰی اِمَامًا وَّرَحْمَةً قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ ع لَا وَاللّٰهِ مَا هٰکَذَا اُنْزِلَهَا اِنَّمَا هُوَ فَمَنْ کَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّهٖ وَیَتْلُوْهُ مِنْهُ اِمَامًا وَّرَحْمَةً وَمِنْ قَبْلِهٖ کِتَابُ مُوْسٰی) پس برکت دو اصل مذکور باید گفته شود که اماما و رحمة در آیه اولی از حوادث منافقین و متشابه است که باید رد شود بر آیه ثانیه که محکم است ببیانات ائمه هدی ع و یکی یَنْطِقُ در آیه سوره مؤمنون وَلَدَیْنَا کِتٰبٌ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ که محل نظر است از جهة نطق کتاب اینکه ارشاد نبوی همین فرموده اند امام صادق ع در خبر بحار در آیه سوره جاثیه قَالَ قُلْتُ هٰذَا کِتٰبُنَا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ قَالَ اِنَّ الْکِتٰبَ لَمْ یَنْطِقْ وَلَنْ یَنْطِقَ وَلٰکِنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص هُوَ النَّاطِقُ بِالْکِتٰبِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی هٰذَا کِتٰبُنَا یُنْطَقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ فَقُلْتُ اِنَّا لَا نَقْرَؤُهَا هٰکَذَا فَقَالَ هٰکَذَا وَاللّٰهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِیْلُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَلٰکِنَّهٗ مِمَّا حُرِّفَ مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ پس برکت دو اصل مذکور باید گفته شود ینطق بفتح در آیه اولی که متشابه است باید رد شود



بر آیه ثانیه که محکم است بتفسیر امام صادق ع و یکی اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ در آیه سوره صافات که محل نظر و تامل است که اراده نبوی او شده است در آیه سوره مؤمنون فَتَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ که امام صادق ع در خبر فصل الخطاب فرموده بطور حصر رب العالمین است قَالَ اِنَّمَا هِیَ فَتَبَارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ پس احسن الخالقین در آیه اولی از حوادث منافقین است مثل آیه ثانیه و متشابه است که باید رد شود بر آیه ثانیه که محکم است با تفسیر امام صادق ع که مطابق است با آیه هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَیْرُ اللّٰهِ در سوره فاطر و با آیه قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ در سوره رعد و با آیه لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ در سوره انعام و اشباه آنها و از اینجا معلوم شد و صحیح گردید که آنچه وارد شده است بر خلاف خبر مذکور در روایت بحار مجلد اول قُلْتُ لِاَبِی الْحَسَنِ ع هَلْ غَیْرُ الْخَالِقِ الْجَلِیْلِ خَالِقٌ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی یَقُوْلُ تَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ فَقَدْ اَخْبَرَ اَنَّ فِیْ عِبَادِهٖ خَالِقِیْنَ وَغَیْرَ خَالِقِیْنَ مِنْهُمْ عِیْسٰی ع خَلَقَ مِنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِاِذْنِ اللّٰهِ فَنَفَخَ فِیْهِ فَصَارَ طَائِرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَالسَّامِرِیُّ خَلَقَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهٗ خُوَارٌ باید طرح نمود که زخرف و باطل است در مقابل آیات مذکوره و اشباه آنها و خبر مذکور اولا چنانچه مقتضای اصول مرجحه ست که در دو کتاب موازین کلام و اصول کلام تشریح و توضیح داده شده است مثل خبر مجلد ثالث بحار قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع یَقُوْلُ کُلُّ شَیْءٍ مَرْدُوْدٌ اِلَی الْکِتٰبِ وَالسُّنَّةِ وَکُلُّ حَدِیْثٍ لَا یُوَافِقُ کِتَابَ اللّٰهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ و امثال این خبر پس برکت اصول معاة از ائمه هداة ع امر سهل است در شریعه سهله سمحه محمدیه ص که باید رد نمود آیه احسن الخالقین را که از متشابهات آیات است بآیات دیگر که از محکمات آیات است ببیانات معصومیه ع و اشکال نمود که این بیان منافی است با آیه سوره مائده مثل خبر مذکور اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ زیرا که خلق متشابه است بین خلق تکوین و خلق تقدیر کما اینکه معلوم است از کلام امام ثامن ع در خبر مجلد سیم بحار قَالَ اِنَّ اَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوْقَةٌ لِلّٰهِ خَلْقُ تَقْدِیْرٍ لَا خَلْقُ تَکْوِیْنٍ و مثل لغة قال فی القاموس الخلق التقدیر الخ و آیات سابقه محکمه است ببیان حجة ظاهره پس منافاتی در بین نیست با بودن معنای تخلق در آیه تقدر و تصنع کما اینکه معلوم است نیز از خبر مجلد پنجم بحار عن ابی جعفر ع فی قوله و انبئکم بِمَا تَاْکُلُوْنَ وَمَا تَدَّخِرُوْنَ فَاِنَّ عِیْسٰی کَانَ یَقُوْلُ لِبَنِیْ اِسْرَائِیْلَ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ وَاِنِّیْ اَخْلُقُ

لکم من الطین کهیئة الطیر الی آن قال قالوا ما هذا الا سحر الخ پس چنانچه در خبر افعال عباد مخلوق است
اشکالی نیست با بودن خلق خلق تقدیر نه تکوین همچنین در آیه اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر اشکالی نیست با بودن خلق خلق تقدیر نه تکوین
پس باید رد شود از آیات آنچه متشابه است به آنچه محکمه است از جهة اصل مذکور مثل روایات در خبر تفسیر احسن الخالقین
سابق وارد شده است از جهة تقیه که معارض است با خبر سیم بحار از ثامن الائمه ع قال من زعم ان الله عز وجل فوض
امر الخلق والرزق الی حججه فقد قال بالتفویض الی ان قال والقائل بالتفویض مشرک که ناطق است قول
بخلق نمودن خلق شرک است و مثل والمقیمین الصلوة در آیه سوره نساء که منصوب است که محل نظر و تامل است با رفع سابق و لاحق
او که تماماً مبتدا است لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل
من قبلک والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة والمؤمنون بالله والیوم الآخر اولئک سنؤتیهم
اجراً عظیماً وکذا رفع هذان در آیه سوره طه قالوا ان هذان لساحران که محل نظر و تامل است از برای
اهل نظر و تامل با ان ناصبه چنانچه شاهد است بر این نقل حاج نوری قده در فصل الخطاب از راغب در محاضرات عن هشام قال
سئلت عائشة عن لحن القرآن عن قوله تع ان هذان لساحران وعن قوله تع والمقیمین الصلوة
والمؤتون الزکوة وعن قوله تع ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون فقالت یا ابن اختی
هذا عمل الکتاب اخطأوا فی الکتاب الخ که شهادت این خبر در این است که این موارد محل نظر و تامل است
نه از جهة حکم عائشه لع بلحن بودن این موارد پس باید از اصل ملقی از صدیق اکبر ع که فرموده هذا وما اشبهه مما ظهرت
حوادث المنافقین فیه تفریع نمود باینکه این موارد از حوادث منافقین است و اصل در آیه اولی والمقیمون الصلوة
و در آیه ثانیه ان هذین است نص خبر سابق از رسول خدا ص ان تفسیر القرآن لا یجوز الا بالنص الصریح الخ
میگوید باید تفسیر آیات قرآنیه بنص خبری باشد پس چگونه جایز است که جهول مقاة از ائمه هداة ع آیات قرآنیه تفسیر
شود ح نص عبارت است از تعیین لغة قال فی القاموس والنص التعیین علی شیء ما چه تعیین فرد باشد کما اینکه در
قول صادق ع گذشت کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص و چه تعیین مطلق از فرد و کلی باشد کما اینکه در خبر ان تفسیر القرآن گذشت
نظیر شک که خلاف یقین است لغة قال فی القاموس الشک خلاف الیقین گیوبت فرد اراده میشود مثل قول صادق ع



در خبر مجلد اول بحار من شک او ظن فاقام علی احدهما فقد حبط عمله و گیوبت کلی اراده میشود چه شک و چه ظن مثل
قول باقر ع در مجلد اول وسائل ولا ینقض الیقین ابداً بالشک وانما ینقضه بیقین آخر پس نص در خبر ان تفسیر القرآن
لا یجوز الا بالنص الصریح بحکم امام صادق ع در خبر سابق کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص مطلق است از فرد و کلی و بعباره اخری
از اصل و نص پس اشکالی نیست بحمد الله والمنة در این و کذا و کذا و کذا از اشباه و امثال تفریعات مذکوره از اصل مذکور و از این
اصل مبرهن و مدلل شد که آنچه صادر شده است از اهالی تفاسیر در توجیهات و تاویلات آیات مذکوره بعقول ناقصه که خلاف
مقتضای این اصل است باید با سرها الغاء شود از این که مخالف است با حجت باطنه که باعث شده است بر ضلال و اضلال بندگان
خدا تعالی خصوصاً توجیهات و تاویلات کسانیکه قائل هستند بتحریف کتاب خدا تعالی کما اینکه پوشیده نیست از برای مطلع بر کتب ایشان

**اصل پنجم** آنکه محکمیت آیه عبارتست از نبودن احتمال در او چه در مفاد و چه در مراد چنانچه ارائه و ارشاد بسوی این
حکومت عقلیه فرموده اند امام باقر ع در مجلد ثالث وسائل والمحکم لیس بشیئین انما هو شیء واحد فمن حکم بحکم
لیس فیه اختلاف فحکمه من حکم الله عز وجل ومن حکم بحکم فیه اختلاف فرأی انه مصیب فقد حکم
بحکم الطاغوت حال فرق نیست که آن آیه نسخ نموده باشد او را چیزی کما اینکه در قول صادق ع در کتاب
مذکور است اما المحکم الذی لم ینسخه شیء یا اینکه تاویل معنای او در تنزیل او باشد و غیر از تنزیل معنای دیگر
نداشته باشد کما اینکه امیر ع در آن کتاب فرموده اند والمحکم من القرآن مما تاویله فی تنزیله که هر دو قسم از
فروعات معنای مذکور است که دانسته شد بحجة باطنه و حجة ظاهره ع الا اینکه تعیین این افراد در غیر سلسله اهل عصمت مقصور
و معقول نیست کما اینکه در اصل اول و غیره مبرهن و مدلل شد و متشابهیة آیه عبارتست از بودن احتمال در او
چه در مفاد و چه در مراد چنانچه ارائه و ارشاد بسوی همین حکومت عقلیه فرموده اند امیر ع در نود و نهم بحار واما
المتشابه من القرآن فهو الذی انحرف منه متفق اللفظ مختلف المعنی مثل قول صادق ع در کتاب
مذکور والمتشابه الذی یشبه بعضه بعضاً و مثل قول دیگر آن حضرت ع در آن کتاب والمتشابه
ما اشتبه علی جاهله حال فرق نیست که آن آیه منسوخه باشد کما اینکه در قول امام باقر ع است در ثالث
وسائل فالمنسوخات من المتشابهات والناسخات من المحکمات یا اینکه منسوخه نباشد کما اینکه در قول

امیر ع معلوم شد که هر دو قسم از فروعات یعنی مذکور است لا اینکه قسم اول که منسوخه است در غیر سلسله اهل عصمت ع نیز متصوّر و معقول است
کما اینکه مبرهن و مدلّل شد در اصل اول و غیره از اصول متقدّمه و از این بیان مختصر در محکمیّه و متشابهیّه آیات بحجّت باطنه و حجّت ظاهره
چند چیز معلوم شد اوّل آنکه راهی از برای معرفت محکمیّه آیات بهر دو قسم او بغیر گفته معصومین ع نیست مثل متشابهیّه آیات
در قسم اول که منسوخه است پس راه تفریع از برای متعلّمین در این دو قسم نیست باقی ماند راه تفریع از برای متعلّمین در قسم چهارم
که متفق اللفظ و مختلف المعنی است دوّم آنکه فروعات وارده در قسم اول در مواقع خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی مثل قول
امیر ع در قسم اول و سیّم یعنی آیه ناسخه و آیه منسوخه در خبر بحار در مجلد نوزدهم که آیه خلق ناس از برای رحمه نسخ نموده است آیه خلق ناس را
از برای عبادت قال و نسخ قوله تع وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون قوله عز وجل ولا يزالون
مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم اى للرحمة خلقهم وكذا آيه فاتقوا الله ما استطعتم که نسخ کرد
آيه اتقوا الله حق تقاته را کما اینکه آنحضرت ع فرموده اند قوله تع يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته
ولا تموتن الا وانتم مسلمون نسخها قوله تع فاتقوا الله ما استطعتم وكذا آيه قل انما حرم ربي الفواحش
الخ نسخ کرده آیه ومن ثمرات النخيل الخ را کما اینکه نیز آنحضرت ع فرموده اند و نسخ قوله تع ومن ثمرات النخيل و
الاعناب تتخذون منه سكرا ورزقا حسنا آية التحريم وهو قوله جل ثناؤه قل انما حرم ربي الفواحش
ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغي بغير الحق والاثم ههنا الخمر وكذا وكذا و کذا از اشباه این مثله مذکوره و مثل
قول آنحضرت ع نیز در قسم دوم در خبر اول و سائل که آیه وضو تأویل او در تنزیل است قال مثل قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا
قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين و
هذا من المحكم الذي تأويله في تنزيله لا يحتاج تأويله الى اكثر من التنزيل وكذا وكذا از امثال این
امثال و امّا قسم چهارم نیز فروعات وارده او در موارد خود خواهد آمد ان شاء الله مثل آیه يضل من يشاء ويهدي من يشاء و اشباه
او که رد شده است که متشابه است بر آیه فكلا اخذنا بذنبه و امثاله کما اینکه در قول امیر ع است در سیّم بحار قال ع
فان قالوا ما الحجة في قول الله تع يهدي من يشاء ويضل من يشاء وما اشبه ذلك قلنا فعلى مجاز
هذه الآية يقتضي معنيين احدهما اخبار عن كونه تع قادرا على هداية من يشاء وضلالة من يشاء





الی ان قال والمعنى الآخر ان الهداية منه التعريف قال و اما الرد على المجبرة الى ان قال والقرآن كله رد عليهم
قال الله تبارك وتع لا يكلف الله نفسا الا وسعها الى ان قال فكلا اخذنا بذنبه فلم يقل بفعلنا الخ
و امّا تفریعات از او که وظیفه متعلّمین است مثل آیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا در آخر سوره بقره که متشابه است از جهة
بودن نسیان لاجل عدم اهتمام در حفظ یا از جهة عدم استعداد قوه حافظه کما اینکه معلوم است اطلاق او از قول صادق ع در
اول وسائل علاوه بر لغه که عبارتست از ضد حفظ عن الرجل يرى في ثوبه الدم فينسى ان يغسله حتى يصلي قال يعيد
صلوته كي يهتم بالشيء اذا كان في ثوبه عقوبة لنسيانه که باید رد شود بر آیه قبل این آیه لا يكلف الله نفسا الا
وسعها و امثال او که محکم است بحجّت باطنه و حجّت ظاهره کما اینکه در کلام امیر ع دانسته شد عنقریب پس اگر گفته شود اگر نسیان
در صورت اهتمام نمودن در حفظ مؤاخذه نمیشود بآیه مذکوره پس چرا خبر مذکور میگوید صلوه را ناسی اعاده کند ج خبر مذکور در وجوب
اعاده متشابه است که باید رد شود بر محکم او مثل آیات از جهة خبر دیگر همین کتاب از امام صادق ع نیز قال سألته عن الرجل يصيب
ثوبه الشيء ينجسه فينسى ان يغسله فيصلي فيه ثم يذكر انه لم يكن غسله ايعيد الصلوة قال لا يعيد قد مضت الصلوة
وكتبت له پس اشکالی در تفریع مذکور بحمد الله و المنه نیست و کذا فقره بعد از این فقره او اخطأنا باید رد شود بر آیه سابقه که
محکم است از جهة تشابه او زیرا که اخطاء مطلق است از جهة محافظه و عدم او کما اینکه امیر ع بطور اصل فرموده اند در خبر اول بحار ابهموا
ما ابهمه الله و نیز صادق ع فرموده در کتاب كل شيء مطلق حتى يرد فيه نص علاوه بر لغه که عبارتست از سلوک سبیل خطاء
پس مقصود از عدم مؤاخذه مخطی صورت عدم محافظه است مثل عدم مؤاخذه ناسی مطلقا تا منافی نباشد با آیه سابقه و مثال او مثل
اگر مخطی مؤاخذ نیست پس چرا وارد است از امیر ع در خبر مستدرک هالک بودن مخطی قال القضاة ثلثة هالكان وناج اما الهالكان
فجائر جار متعمدا ومجتهد اخطأ والناجي من عمل بما امره الله وكذا اشباه این خبر که میگوید مخطی مؤاخذ است ج مجتهد
مخطی در این خبر در مقابل کسیکه عمل نموده است بآنچه خدا تعالی امر فرموده است که عبارتست از علم چنانچه در اصل اول از اصول متقدمه
مبرهن و مدلل شد بینه و حجّت عقلیه است که مخطی سلوک نموده است سبیل ظن را که نهی شده از سلوک او نه علم را که حجّت الهیه است تا اینکه مؤاخذ
نباشد بحجّت باطنه مثل حجّت ظاهره چنانچه در آیه در روایه العلم كله حجة در اصل اول معلوم شد که جمیع مبهم و مطلق از جهة ظاهر شدن
خطاء و عدم او پس اشکالی نیز بحمد الله و المنه در بین نیست نه بین آیات و نه بین اخبار مذکوره و خبار رجع على امثه اشباه الخ

حاصل این شد که عامل بعلم که حجة الهیه است مثاب است مطلقا چه صواب کند و چه خطا و عامل بظن معاقب است مطلقا چه صواب نماید و چه خطا
و واضح است که اخبار دو طرف که اشاره شد فی الجمله از جمله فروعات وارده دو اصل مشار الیهما است یعنی حجیة علم و عدم حجیة علم و
از اینجا مبرهن شد که مخطی با عمل بعلم که حجة الهیه است مطلقا چه تقصیر در مقدمات او نموده باشد و چه نموده باشد مثاب است و آنچه
معروفین بعلم در این باب گفته اند از عدم معذوریت مخطی در صورت تقصیر در مقدمات علم نظر بآنچه ذکر شد از مؤاخذ بودن مخطی
در اخبار مذکوره فی الحقیقه تخصیص آیه و روایه مذکوره است بدون مخصص یعنی نقض یقین است بشک بلکه در این هنگام
آیه و روایه بیمورد خواهد بود در عدم مؤاخذه و تعارض خواهد شد بین این آیه او اخطانا و آیه قبل لا یکلف الله نفسا الا
وسعها کما اینکه واضح است و مثل فقره بعد از این دو فقره ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به که باید رد
شود بر آیه سابقه لا یکلف الله الخ زیرا که ما لا طاقة به متشابه است از جهة بودن او از تکالیف یا از بلایا کما اینکه معلوم است
از بیان امیر ع در او در خبر ششم بحار قال فقال النبی ص اذا اعطیتنی ذلک کله فزدنی قال اسئل قال ربنا و
لا تحملنا ما لا طاقة لنا به فقال تبارک اسمه قد فعلت ذلک بامتک وقد رفعت عنهم جمیع
بلایا الامم وذلک حکمی فی جمیع الامم ان لا اکلف خلقا فوق طاقتهم الخ و از این بیانات معلوم
و واضح شد که مراد از عدم مؤاخذه در نسیان صورت عدم اهتمام در حفظ و عدم مؤاخذه در خطا صورت عدم محافظه در سلوک
سبیل خطا علما و عدم مؤاخذه در ما لا طاقة به بلایا است که منافات ندارد با محکمیت آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها و مراد
مطلق نسیان و مطلق خطا و مطلق ما لا طاقة به نیست تا اینکه دو اشکال شود اول آنکه استیهاب چیزیکه مؤاخذه او قبیح است
عقلا صحیح نیست دوم آنکه تخصیص استیهاب چیزیکه مؤاخذه او قبیح است عقلا نیز باطل است و نیز از این بیانات
معلوم شد آنچه از مفسرین در تفصی از این اشکالات شده عدول است از وظیفه منصوصه منحصره که عبارتست از تفریع
از اصول ثقاة از ائمه هداة ع والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و نیز از جمله تفریعات
که وظیفه متعلمین است رد آیه سوره فصلت وما ربک بظلام للعبید است بر آیه سوره نساء ان الله لا یظلم
مثقال ذرة زیرا که ظلام چنانچه صیغه مبالغه آمده است نیز صیغه نسبت آمده است که عبارتست از ذی ظلم یعنی
ظلم کننده تا اینکه گفته شود که آیه ثابت میکند قلة ظلم را خدا تعالی و عطار و تمار که عبارتست از ذی بقل و ذی عطر و ذی تمر





و بعبارة اخری گفته نشود نفی در آیه راجع است بقید که زیادة ظلم است نه اصل ظلم زیرا که منحصر نیست این وزن در صیغه مبالغه
پس از جهة تشابه واجب است رد شود بر آیه محکمه ان الله لا یظلم مثقال ذرة از باب تفریع که وظیفه متعلمین است
و نیز از جمله تفریع متعلمین رد آیه ان بعض الظن اثم و رد آیه فاجتنبوا کثیرا من الظن است بر آیه ان
الظن لا یغنی من الحق شیئا در سوره یونس و کذا آیه ولا تقف ما لیس لک به علم در سوره بنی اسرائیل
و امثال اینها که آیات محکمه هستند کما اینکه در اصل اول از اصول متقدمه از امام سجاد ع فی الجمله دانسته شد علاوه بر تفریع
این آیات از اصل ثقی در قول امیر ع که سابقا ذکر شد ابهموا ما ابهمه الله و قول صادق ع کل شیء مطلق حتی
یرد فیه نص که تفرقه نخواهد بود بین بعض ظن و کل ظن و بین کثیر از ظن و قلیل از ظن زیرا که آیه اولی نظری ندارد در اثم
نبودن بعض ظن و کذا آیه ثانیه نظری ندارد در اجتناب نمودن در قلیلی از ظن تا اینکه از جمله محکمات آیات باشد و بیانات
کافیه در این باب یعنی باب اینکه یک وجه کلام یک دلالت دارد نه دو دلالت یکی اثبات و دیگری نفی در دو کتاب میزان الائمه
و موازین کلام ذکر شده است طالبین صواب حق رجوع نمایند تا اینکه صواب حق نمایند بحجة باطنه و حجة ظاهره
با اینکه آنچه ملفوظ و منطوق کلام است محکم و حجة و آنچه غیر ملفوظ و غیر منطوق است متشابه و غیر حجة است چنانچه در آیات غیر
اخیره است و از اینجا واضح شد آنچه از معروفین بعلم در اعصار و امصار در این آیات متقدمه صادر شده است از تخصیص
آنها را با اصول عدول است از وظیفه مذکوره و رد است بر احکام ائمه هادیه ع و اجتهاد است در مقابل محکمات آیات و روایات
مثل قول رسول ص در خبر بحار ان الظن اکذب الکذب و قول صادق ع در خبر سیم وسائل من شک او ظن فاقام
علی احدهما فقد حبط عمله ان حجة الله هی الحجة الواضحة و کذا و کذا از امثال اینها و غیره و غیره
از بقیه تفریعات که پوشیده نخواهد ماند بر متعلمین بعد از امثله مذکوره در موارد خود و الحمد لله رب العالمین
**اصل ششم** آنکه قرآن مثل رسول ص از باب ایاک اعنی واسمعی یا جاره است که
خطاب با آنحضرت ع و مقصود امة است که اصلی است از جمله اصول ثقاة از ائمه هداة ع کما اینکه اول در قول صادق ع
است در نوزدهم بحار قال نزل القرآن بایاک اعنی واسمعی یا جاره و ثانی نیز در قول صادق ع
است در همین مجلد قال ان الله بعث نبیه بایاک اعنی واسمعی یا جاره و از جمله فروعات وارده

این اصل است آیه ولولا ان ثبتناک الخ کما اینکه در قول صادق ع هست در همین مجلد قال ما عاتب الله نبیه فهو یعنی به من
قد مضی فی القرآن مثل قوله ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا عنی بذلک غیره و نیز از جمله فروعات
وارده این اصل هست آیه لم اذنت لهم و آیه لئن اشرکت لیحبطن عملک کما اینکه در قول ثامن الائمه ع است در خبری که قال
لما سئله المأمون فقال له اخبرنی عن قول الله عفی الله عنک لم اذنت لهم قال الرضا ع هذا مما
نزل بایاک اعنی واسمعی یا جارة خاطب الله بذلک نبیه واراد به امته وکذلک قوله لئن اشرکت
لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین الخ وکذا وکذا از اشباه مثله وارده در اخبار از ائمه طاهره ع و از جمله تفریعات
این اصل که وظیفه ثقلین هست واستغفر لذنبک وللمؤمنین در سوره محمد ص وکذا از جمله تفریعات این اصل است آیه
واستغفر الله ان الله کان غفورا رحیما در سوره نساء و غیره از اشباه این مثله غیر وارده که تماما داخل اصل
مذکور هست که اگر این اصل نباشد تمام این آیات مسموعه از میل نبی ص بسوی منافقین در آیه اولی و عفو خداوند تعالی از نبی ص در آیه
ثانیه و معاتبه خدا نبی را در صورة اشراک در آیه ثالثه و استغفار از ذنب در آیه رابعه و مثال اینها منافی هست با آیه سوره نجم ما
ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی که این منافات و اختلاف تکذیب میکند آیات کثیره را مثل
آیه ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و آیه قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم
یتقون و آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله
ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا چنانچه واضح هست از برای عالمین بوظیفه مذکوره وکذا وکذا از بقیه تفریعات
که پوشیده نیست موارد آنها از برای ثقلین از ائمه هدی ع والحمد لله رب العالمین

## اصل هفتم

آنکه آیه منسوخه فرق نیست بین اینکه منسوخة الکل باشد یا منسوخة البعض زیرا که آنچه گذشت در اصول سابقه از آیه
و روایه در منسوخیت قرآن مثل قوله تعالی نزل القرآن ناسخا ومنسوخا و مثال در مبهم و مطلق است محکم
ابهموا ما ابهمه الله در قول امیر ع وکل شیء مطلق حتی یرد فیه نص در قول صادق ع که گذشت
که این نیز اصلیست از اصول متقاة از ائمه هداة ع و از جمله فروعات وارده این اصل است نسبت بنسخ کل آیات
ناسخه مذکوره در اصل سیم و از جمله فروعات وارده این اصل است نسبت بنسخ بعض منسوخیت آیه ومن کان فقیرا



فلیأکل بالمعروف در سوره نساء هست که مطلق و مبهم است از اکل در مقابل خدمت در مال صغیر و عدم خدمت که منسوخ است
نسبت بشق دوم که ظلم است کما اینکه امام صادق ع در خبر و سائل فرموده اند فی قوله تعالی فلیأکل بالمعروف قال
کان ابی یقول انها منسوخة و ناسخ او آیه همین سوره هست ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما
یأکلون فی بطونهم نارا الخ بتغییر وارده از رسول ص و ائمه اطهار ع در او مثل قول رسول ص در خبر وسائل من شر المآکل اکل
مال الیتیم ظلما و قول الرضا ع در همین کتاب و حرم الله اکل مال الیتیم ظلما لعلل الخ و نیز منسوخیت النفس
بالنفس الخ در سوره مائده که مطلق و مبهم هست از جهة ذکوریة و انوثیت و حریت و عبدیت که منسوخ است نسبت بانوثیت
و عبدیت بآیه الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی در سوره بقره کما اینکه در قول امیر علیه السلام است در خبر وسائل
قال ومن الناسخ ما کان مثبتا فی التوریة من الفرائض فی القصاص وهو قوله تعالی وکتبنا علیهم
فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین الی آخر الآیه فکان الذکر والانثی والحر والعبد شرعا
فنسخ الله تعالی ما فی التوریة بقوله یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر
بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی فنسخت هذه الآیة وکتبنا علیهم فیها ان
النفس بالنفس و نیز منسوخیت والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم
متاعا الی الحول الخ در سوره بقره که میگوید عده وفات یکسال هست بآیه والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا الخ که میگوید عده وفات چهار ماه و ده روز است کما اینکه
امیر ع در بیان ناسخ و منسوخ در خبر وسائل فرموده اند فال ومن ذلک ان العدة کانت فی الجاهلیة علی المرأة
سنة کاملة وکان اذا مات الرجل القت المرأة خلف ظهرها شیئا بعرة وما یجری مجراها
وقالت البعل اهون علی من هذه ولا اکتحل ولا امتشط ولا اتطیب ولا اتزوج سنة وکانوا
لا یخرجونها من بیتها بل یجرون علیها من ترکة زوجها سنة فانزل الله فی اول الاسلام
والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر
اخراج فلما قوی الاسلام انزل الله والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن

بانفسهن اربعة اشهر و عشرا الخ وکذا وکذا وغیره وغیره از فروعات وارده در اخبار ائمه هادیه ع
در نسخ کل و نسخ بعض که ان شاء الله تعالی در مواضع خود بیانات از ائمه ع خواهد شد والحمد لله رب العالمین

**اصل هشتم** آنکه قرآن منبئ از اهل عصمت ائمه هدی ع است یعنی مخبر است وکذا ائمه هدی منبئ است
از قرآن که اصلی است نیز از اصول متقاة از ائمه هداة ع کما اینکه در اخبار متواتره است مثل خطبه غدیریه و اشباه او بعد آیات
متکاثره مثل آیه فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ که سابقا بیان آنها از ائمه هدی ع دانسته شد که بحجه باطنه معقول نیست امر بسؤال و اطاعه با مخالف بودن
اخبار و احکام ایشان با خدا تعالی قال معاشر الناس ان علیا والطیبین من ولدی هم الثقل
الاصغر والقرآن هو الثقل الاکبر فکل واحد منبئ عن صاحبه موافق له لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض و از این اصل که انباء و اخبار ائمه هدی است از قرآن تفریع میشود انباء اخبار وارده
در غیر موارد تفاسیر از تفاسیر آیات غیر مفسره مثل اخبار وارده در تفاسیر آیات که فی الجمله در اصول متقدمه دانسته
شد و از جمله تفریعات این اصل است انباء خبر ابن عباس از نبی ص در جلد دهم بحار که ناس بر شصت رنگ هستند
قال سأل ابن سلام النبی ص ما الستون قال الارض لها ستون عرقا والناس خلقوا علی
ستین لونا از آیه سوره فاطر ومن الناس والدواب والانعام مختلف الوانه کذلک وکذا
از جمله تفریعات این اصل است انباء خبر دوم بحار در معنی روح از امام صادق ع قال ان الله تبارک
وتعالی احد صمد لیس له جوف وانما الروح خلق من خلقه نصر وتایید وقوة
یجعله الله فی قلوب الرسل والمؤمنین و قال ایضا هی من قدرته من الملکوت از آیه
سوره بنی اسرائیل ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی زیرا که امر رب عبارت است از کن
بتصدیق آیات دیگر مثل آیه سوره یس انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون وکذا
انباء قول عالم موسی بن جعفر ع در دوم بحار که مذهب در توحید اثبات است بلا تشبیه یعنی اخراج از حد تعطیل
واخراج از حد تشبیه فقال ان للناس فی التوحید ثلاثة مذاهب اثبات بتشبیه و مذهب





النفی و مذهب اثبات بلا تشبیه فمذهب الاثبات بتشبیه لا یجوز و مذهب النفی لا یجوز
والطریق فی المذهب الثالث اثبات بلا تشبیه از آیه لیس کمثله شیء در سوره شوری وکذا وکذا
از امثال و اشباه این انباآت از آیات که تفریعات آنها از وظیفه متعلمین است و اعمال این اصل و تفریعات
از او عمده است در باب تفاسیر آیات قرآنیه از برای متعلمین از ائمه تعلیم ع والحمد لله رب العالمین

**اصل نهم** آنکه قرائت قرآن بر وجوه سبعه است که اصلیست از اصول متقاة که باید
متعلمین از او تفریع نمایند کما اینکه در خبر نوزدهم بحار است از رسول خدا ص قال اتانی آت فقال
ان الله یامرک ان تقرأ القرآن علی حرف واحد فقلت یا رب وسع علی فقال
ان الله یامرک ان تقرأ القرآن علی سبعة احرف و از جمله فروعات وارده این اصل است
ابنه در ونادی نوح ابنه بفتح همزه در سوره هود قال انما هی لغة طی فنصب الالف
ابنها بهاء مؤنث کما اینکه در آن کتاب است و قرء علی ع ابنها و ابنه بفتح هاء کما اینکه در آن کتاب است
و قرء محمد بن علی ع ابنه بفتح الهاء و نیز از جمله فروعات وارده این اصل است انتم قلیل
در سوره آل عمران کما اینکه در کتاب مذکور است عن ابی بصیر قال قرأت عند ابی عبد الله ع
لقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة فقال مه والله لیس هکذا انزلها الله انما انزلت
وانتم قلیل وانتم ضعفاء کما اینکه در همین کتاب است از همین امام ع فی قوله تعالی لقد نصرکم الله
ببدر وانتم ضعفاء و نیز از جمله فروعات این اصل است اولیاؤهم الطاغوت در سوره بقره
کما اینکه در همین کتاب است عن ابی جعفر ع والذین کفروا بولایة علی اولیاؤهم الطاغوت
و اولیاؤهم الطواغیت کما اینکه در همین کتاب است از همین حضرت ع والذین کفروا اولیاؤهم
الطواغیت وکذا وکذا از امثال این فروعات وارده در اخبار ائمه طاهره ع که جمیعا از فروعات
این اصل است و از این چند خبر معلوم شد اول که آنچه از مشهورین بعلم در اعصار و امصار صادر شده است
در توجیهات و تأویلات فروعات این اصل از جهة غفلت و عدم اعتنا به این اصل از اصول متقاة

تماماً در غیر محلّ و باطل است که خارج نشده از بیوتات اهل عصمة ع از جهة قول امام باقر ع یعنی از جهة اصل طی از
آنحضرت ع در خبر وسائل کلّما لم یخرج مِنْ هٰذا البَیْت فَهُوَ باطِل حدّ و ما آنکه آنچه نقل شده از قرائات
قراء سبعه یا عشره در مقابل این وجوه سبعه توسعیه تنزیلیه باطل است از جهة اصل کلّما لم یخرج مذکور و از جهة
قول موسی ابن جعفر ع در سیّم وسائل که لعنت فرموده‌اند ابوحنیفه را از جهة نقل نمودن قول غیر اهل عصمت ع را در
مقابل قول اهل عصمت ع قَالَ لَعَنَ اللهُ اَبَاحَنِیفَةَ کَانَ یَقُولُ قَالَ عَلِیٌّ وَقَالَتِ الصَّحَابَةُ
وَقُلْتُ اَنَا مثل قرائت قراء سبعه صِرَاطَ الَّذِیْنَ وَوَلَا الضَّآلِّیْنَ در سوره حمد در مقابل قول صادق ع
در خبر نوزدهم بحار قَرَءَ رَجُلٌ عَلیٰ اَبِی عَبْدِاللهِ سُوْرَةَ الْحَمْدِ عَلیٰ مَا فِی الْمُصْحَفِ فَرَدَّ عَلَیْهِ
فَقَالَ اِقْرَءْ صِرَاطَ مَنْ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَغَیْرِ الضَّآلِّیْنَ و کذا
قرائت قراء هُوَ مُوَلِّیْهَا در سوره بقره نیز در مقابل قرائت امیر ع در مجمع البیان هُوَ مُوَلّٰیهَا بفتح لام
با الف و کذا قرائت قراء اَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمَا در همین سوره در مقابل قرائت امیر ع نیز اَلَّا یَطَّوَّفَ بِهِمَا
در همان کتاب و کذا و کذا و کذا از امثال اشله مذکوره که در این باب کتابی علیحده موسوم بکتاب قرائات تنزیلیه
نوشته شده طالبین حق و صواب مراجعه نمایند س اگر گفته شود که قرائات قراء سبعه نافع و ابن کثیر
و ابوعمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی ع المشهورین اهل علم و تتمه عشره جعفر و یعقوب و خلف
علی قول شهید اول در ذکری چنانچه حکایت شده متواتر است از رسول خدا ص پس چگونه رفع ید میشود
از آنها در مقابل قرائات وارده از ائمه طاهره ع ج ورود همین قرائات از ائمه معصومین ع کاشف است
بر نبودن قرائت قراء مطلقا متواتر از رسول خدا ص س با ثبوت ثقه بودن هر یک از قراء و کذا ثقات بودن
ناقلین از آنها در ادّعاء تواتر قرائات آنها چگونه طرح میشود قرائات آنها در مقابل قرائات اهل عصمت ع با قیام
حجّة باطنه و حجّة ظاهره ع بر حجیّة قول ثقه بلکه مقتضای ترجیح در اخبار متعارضه مقدّم داشتن خبر مروی از رسول ص است
یعنی ترجیح سنّت است بر غیر او کما اینکه در قول باقر ع در خبر وسائل است مثل غیر او لَا تُصَدِّقْ عَلَیْنَا
اِلَّا مَا وَافَقَ کِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ نَبِیِّهٖ و قرائات قراء از رسول ص است حاصل این است که تعارض





در این مقام بین سنّت یا اخبار ثقات و اقوال ائمه است با اخبار ثقات نیز دست سنّت مقدم است بر حسب اعمال
مرجّحات بین دو خبر متعارض ج ثبوت ثقه بودن قرّاء معلوم نیست تا اینکه قرائات ایشان حجّة
باشد از رسول خدا ص بلکه معلوم بنا بر آنچه نقل شده در احوال آنها عدم ثقه بودن است مثل کسائی که از
جمله قرّاء سبعه است که شارب خمر و لاطی بوده است بنا بر آنچه حاج نوری ره در فصل الخطاب
حکایت نموده است قَالَ فِی الْکِسَائِیِّ اِلیٰ قَالَ کَانَ یَشْرَبُ النَّبِیْذَ وَیَاْتِی الْغِلْمَانَ و
یُؤَدِّبُ وَلَدَ الرَّشِیْدِ اِلَخْ و ممکن است که گفته شود که دعوای تواتر در قرائات آنها علّة همین
بوده است که وثوق بآنها نبوده است و الّا احتیاج بادّعاء تواتر نبود با حجیّة ثقه بحکومت حجّة باطنه
و محکم کتاب و سنّت چنانچه در کتاب موازین کلام بیان شده است و چون تواتر قرائات آنها از
رسول ص باطل شد بود و روایات از ائمه هدی ع بر خلاف قرائات آنها پس راهی دیگر از برای
حجیّة قرائات آنها در بین نیست تا اینکه معارضه واقع شود در بین و قرائات آنها باطل است در
مقابل قرائات ائمه هدی ع چنانچه معلوم شد از اصل مذکور در قول باقر ع و موسی بن جعفر ع در اول
مطلب سیّم اینکه آنچه نقل شده است از قرائات قرّاء مطلقا که در مقابل قرائات ائمه هدی ع
نیست حجیّة آنها موقوف است بر ثبوت تواتر قرائات آنها از رسول ص که برهان و مدلّل شد در امر پیش باطل بودن
تواتر بورود قرائات از اهل عصمت ع بر خلاف آنها علاوه اینکه خبری از اهل عصمت ع وارد نشده است
بر حجیّة قرائات سبعه یا عشره تا اینکه گفته شود بحجیّة قرائات آنها بنقل ثقه از آنها س اگر دلیلی قائم
نشده است بر حجیّة قرائات آنها پس قرائت قرآن در غیر موارد وارده از اهل عصمت ع چه نحو است
ج بنحویست که شخص تعلیم میشود کما اینکه امام صادق ع در خبر وسائل فرموده‌اند قَالَ سَئَلْتُ عَنْ
نُزُوْلِ الْقُرْاٰنِ فَقَالَ اِقْرَءُوْا کَمَا عُلِّمْتُمْ و واضح است که قرائت بنحو تعلیم مطلق است کما اینکه
اصلاً در قول دیگر که سابقاً ذکر شد فرمودند کُلُّ شَیْءٍ مُطْلَقٌ حَتّیٰ یَرِدَ فِیْهِ نَصٌّ و مثل خبر مذکور است
در اطلاق خبر مستدرک عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَیْشٍ قَالَ قَرَئْتُ الْقُرْاٰنَ مِنْ اَوَّلِهٖ اِلیٰ اٰخِرِهٖ فِی الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ

بالکوفة علی امیر المؤمنین ع اگر گفته شود که این بعد تألیف قرآن عثمان بوده و مقام ما از جمله فروعات
وارده این اصل است و در این هنگام هر مقدار نص وارد شده است در این مطلق اخذ با و میشود و بقیه در تحت
اطلاق باقیست که باید بنحو آن تعلیم قرائت شود مثل خبر مستدرک در قرائت نوحًا در سوره صافات که مخالف است
با تعلیم عن محمد بن مسلم قال قرء ابو عبد الله ع ولقد نادانا نوحًا قلت جعلت فداك
لو نظرت فی هذا اعنی العربیة فقال دعنی من سهکم ومثل خبر فصل الخطاب در قرائت سلما در همین
سوره که مخالف قرائت تعلیم است قال ابو عبد الله ع یقرء هذه الآیة هکذا فلما سلما وتله
للجبین قال هکذا انزلت ومثل خبر همین کتاب در قرائت ال یس در همین سوره که مخالفت با قرائت
تعلیم عن علی ع فی قوله عز وجل سلام علی ال یس قال یس محمد ص ونحن آل محمد ص وکذا
وکذا وکذا از نصوصات وارده در اخبار ائمه هادیه ع که تا حال قریب چهار صد مورد یافت شده و کتابی
علیحده در این باب رقم شده که اشاره شد در اصول متقدمه و تمامًا یعنی این نصوصات وارده که از جمله فروعات
اصلی است که در قول امام باقر ع در مجلد سیم وسائل است انما علی الناس ان یقرءوا القرآن کما
انزل که نص وارد است در اطلاق خبر مذکور پس اشکالی بحمد الله والمنه در همین نیست و قرآن موجود در ایدی
ناس قرائت میشود بنحویکه شخص تعلیم میشود بکر مقداریکه علم حاصل شود که برخلاف تنزیل است که قرائت تعلیم
در آنمقدار ترک میشود بحکم اصل و نصوص مذکوره والحمد لله رب العالمین س اگر گفته شود که این وجوه سبعه
تنزیلیه منافات دارد با اخباریکه میگوید قرآن بر یک وجه نازل شده و علاج در این اشکال چیست مثل
خبر زراره محکی از کافی عن ابی جعفر ع قال ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولکن
الاختلاف یجیئ من قبل الرواة وغیره وغیره از انحاء این خبر ج واضح است توسع وتخصیص
وجوه سبعه در خبر سابق الذکر در قرآن منزل از قبل خدای تعالی مصحح و مجوز اطلاق تنزیل است بهر یک
از وجوه متفرقه با اینکه از نزد رب العالمین منزل و وجه واحد است پس منافات در همین نیست کما اینکه
منافاة نیست بین خبر سابق الذکر و اخبار وارده که قرآن بر هفت حرف نازل شده که عبارت از هفت نوع



و طور مثل خبر فصل الخطاب عن الصادق جعفر بن محمد ص انه قال نزل القرآن علی سبعة احرف
امر وزجر وترغیب وترهیب وقصص ومثل وجدل چنانچه منافاتی نیست بین
خبر سابق الذکر و خبر نود و هشتم بحار در تفسیر قرآن بر هفت وجه عن ابی جعفر ع قال تفسیر القرآن
علی سبعة احرف منه ما کان ومنه ما لم یکن بعد ذلك تعرفه الائمة ع حاصل
اینست که مصب هر یک از این چهار جمله اخبار مشار الیها در امریست غیر امور جمل دیگر خبر سابق الذکر
در امر قرائت قرآن بعد از نزول است و جمله ثانیه در نزول بر وجه واحد است و جمله ثالثه در امر اقسام
قرآن منزل است و جمله رابعه در تفسیر قرآن است اگرچه جمیع جمل مذکوره بلفظ سبعة احرف تعبیر شده است
پس موقع تامل و نظر نیست از برای عارفین بمعاریض کلام ائمه تعلیم ع باختلاف مصب هر یک از جمل
اربع والحمد لله رب العالمین

## اصل دهم

آنکه تفسیر قشور و الفاظ قرآن
برکت تفسیر لبوب و معانی آیات میشود که اصلی است از اصول ملقاة از ائمه هداة ع و باید تابعین ائمه
هدی از او تفریع کنند که وظیفه منحصره ایشان است کما اینکه در قول ثامن الائمه ع است در اول بحار
که با هر قول از ما حقیقت و بر او است نور فان مع کل قول منا حقیقة وعلیه نور فما
لا حقیقة معه ولا نور علیه فذلك قول الشیطان زیرا که بحجة باطنه واضح است
که اگر مخالفت باشد بین تفاسیر معانی آیات با الفاظ آنها قضیه حقیقه قول و نوریت او عکس خواهد شد
پس باید موافق و مطابق باشد تا اینکه صادق باشد این قضیه و از جمله تفریعات اصل مذکور تفسیر
امام باقر ع است از رسول ص در خبر بحار در میسر که عبارتست از آنچه قمار میشود با و حتی قاپ و گردو
قال لما انزل الله عز وجل علی رسوله ص انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه قیل یا رسول الله ما المیسر
قال کلما تقومر به حتی الکعاب والجوز الخ که این تفسیر بیان میکند که میسر بکسر میم
و فتح سین است نه عکس که عبارتست از آلة قمار مثل منبر که آلة بالا رفتن است و از اینجا واضح شد

باطل بودن آنچه در قاموس است از مصدر قرار دادن میسر را قال المیسر کمنزل الی ان قال او کل قمار
که این بیان مخالف بیان کسی است که قرآن بر آن نازل شده است پس باید گفته شود نزول آیه میسر است
تا اینکه جمیع اصلاح شود و ایضاً دلیل دیگر بر اینکه میسر اسم آلت است تفسیر امام باقر ع است
در خبر بیان مد بودن شطرنج و نرد میسر قال الشّطرنج و النّرد میسر با قول صادق ع در اوّل
وسائل که مقلّب شطرنج مثل مقلّب لحم خنزیر است که میشوید دست خود را عن ابی عبد الله ع
فی الشّطرنج قال المقلّب لها کالمقلّب لحم الخنزیر قال قلت ما علی من قلّب
لحم الخنزیر قال یغسل یده که در این هنگام صادق است رجس در آیه مذکوره بخلاف مصدر
بودن میسر که اطلاق رجس بر او محل نظر و تأمّل است و نیز شاهد است بر این کلمه انصاب از لام
در آیه که مذبوح و قداح است کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قیل فما الانصاب قال
ما ذبحوا لالهتهم قیل فما الازلام قال قداحهم الّتی یستقسمون بها که مناسبت با مصدر
بودن میسر و چون مصدر بودن میسر در آیه با تفسیر رسول خدا ص محل نظر و تأمّل شد از برای اهل نظر و تأمّل
پس باید گفته شود که او از حوادث منافقین است از جهة تفریع از اصل ملقی از امیر ع در اصل چهارم از اصول
حاصل این است که میسر بودن آیه ببرکت این اصل و مبیّن بودن آیه ببرکت اصل سابق تمام خواهد شد و نیز از جمله
تفریعات این اصل استدلال امام سابع ع است در خبر اوّل وسائل بآیه لا یمسّه الّا المطهّرون از برای نهی
خود از مس قرآن قال القرآن لا تمسّه علی غیر طهر و لا جنبا و لا تمس خطّه و لا تعلّقه
انّ الله تعالی یقول لا یمسّه الّا المطهّرون زیرا که این استدلال صحیح است در صورتیکه آیه
لا یمسّه بضم میم باشد تا اینکه بشود لا را ناهیه قرار داد و الّا اگر بفتح میم قرائت شود لابد در این
هنگام لا نافیه خواهد شد زیرا که فعل نهی مضاعف مضموم میشود لام الفعل او اگر مضموم العین باشد مضارع
و در آیه عین که سین است مفتوح است نه مضموم و واضح است که نهی از مس و استدلال بنهی مس در
آیه غیر صحیح است پس ببرکت تفسیر استدلالی گفته میشود که آیه لا یمسّه بضم میم است که لا ناهیه است





و اگر خواسته باشی بگو که این آیه با استدلال حضرت ع از برای نهی از مس محل نظر و تأمّل است پس از
جمله حوادث منافقین است تفریعاً از اصل چهارم و لا ناهیه و میم مضموم است تفریعاً از این اصل
و نیز از جمله تفریعات از این اصل است قول موسی بن جعفر ع در اوّل وسائل در جواز وطی زن بعد از
پاک شدن از حیض و قبل از غسل نمودن قال سألته عن الحائض تری الطّهر ایقع بها
زوجها قبل ان تغتسل قال لا بأس و بعد الغسل احبّ الیّ در تفسیر آیه و لا تقربوهنّ
حتّی یطهرن ببرکت اصل هشتم از اصول ماضیه که ابناء ائمّه هدی است از قرآن که این تفسیر در معنی
تفسیر است در لفظ یطهرن که بدون تشدید است و قرائت او فاسد است زیرا که اطهار عبارتست از اغتسال
بتصدیق آیه ان کنتم جنبا فاطّهّروا و نهی در قرآن دلالت دارد بر حرمت کما اینکه رسول ص در خبر مقدم
بحار فرموده اند فانّ نهیه یدلّ علی ترک المعصیة که در این هنگام مخالفت خواهد شد حکم ثقل
اکبر که قرآن است با حکم ثقل اصغر که عالم موسی بن جعفر ع است که منفی است این مخالفه با خبار متواتره مثل خطبه
غدیریّه که در اصل سابق دانسته شد پس گفته خواهد شد تفریعاً از اصل مذکور که یطّهّرن در آیه مذکوره بتشدید است
ببرکت تفسیر عالم ع در آیه مس اگر اطهار بتصدیق آیه ان کنتم جنبا عبارتست از اغتسال حکم قرآن بعد از
فقره مذکوره فاذا تطهّرن فأتوهنّ که بعد از اغتسال باشد آنها را مخالف خواهد شد با حکم ثقل اصغر
نیز ح جواز وطی بعد از طهر از حیض بحکم فقره و لا تقربوهنّ حتّی یطّهّرن ببرکت تفاسیر ائمّه هدی
مطلقا چه قبل از غسل و چه بعد غسل از جهة تفریع از اصل مذکور سابق در قول امیر ابهموا ما ابهمه الله
و در قول صادق ع کلّ شیء مطلق حتّی یرد فیه نصّ محکم است و لیکن مفهوم فقره فاذا تطهّرن
فأتوهنّ یعنی معنی آنچه نطق با و نشده که عبارتست از اینکه زمانیکه اغتسال ننموده اند نیائید آنها را
متشابه است از جهة حرمت پس رد میشود بر فقره قبل که محکم است چنانچه در اصول متقدّمه مبرهن و مدلّل شد
اصلاً و این از جمله تفریعات این اصل است بلی آنچه یقین است از مفهوم شرط محبوبیّت ترک وطی است
قبل اغتسال از جهة اینکه شرط لغو و عبث نشود در کلام باری تعالی و لذا عالم ع در ذیل خبر مذکور فرمودند لعلّ

العسل احبّ الیّ چنانچه همین است معاد بقیه اخبار وارده و در این مسئله تبع از ردّ متشابهات او بر محکمات او پس اشکالی نیست در من یجد الّا دهنة و کذا و کذا و کذا از امثال امثله مذکوره در تفریعات از اصل مذکور که نیز از جمله عمده اصول معتبره است در آیات قرآنیه و از این اصل معلوم شد آنچه اهل تفسیر در تأویلات فرعیات نموده‌اند تماما خارج است از وظیفه مختصره خودشان از ائمه هادیه ع که عبارت است از تفریع از اصل مذکور

## اصل یازدهم

امر در آیات قرآنیه دلالت میکند بر برّ و صلاح نه وجوب فقط و هر نهی در آیات قرآنیه دلالت میکند بر ترک معصیت و بس کما اینکه در اصل پیش اشاره شد از نور دهم بحار قال اذا تلوت کتاب الله وانتهیت الی آیة منها امر او نهی فردّدها نظرا واعتبارا ولا تسه عن ذلک فانّ امره یدلّ علی البرّ والصلاح ونهیه یدلّ علی ترک المعصیة که هر یک اصلی است از اصول ملقاة که باید تا بین اهل عصمت فرعیات وارده هر یک را رد کنند بر اصل خود و فرعیات غیر وارده را تفریع نماید از هر یک در عامه آیات قرآنیه پس در این اصل مهم چهار چیز باید دانست اوّل امثله فرعیات وارده اوامر آیات قرآنیه دوّم امثله تفریعات اوامر آیات قرآنیه سیّم فرعیات وارده نواهی قرآنیه چهارم تفریعات نواهی قرآنیه امّا فرعیات وارده اوّل مثل آیه اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل الخ در سوره بنی اسرائیل که امر در این آیه دلالت می‌کند بر وجوب ببرکت تصدیق آیه انّ الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا در سوره نساء از جهه تفسیر آن از امام باقر ع در خبر مستدرک قال سئلته عن قول الله تع انّ الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا قال کتاب واجب و مثل آیه واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون که دلالت میکند بر وجوب ببرکت تفسیر امام صادق ع در خبر اوّل مستدرک یقول یجب الانصات للقرآن فی الصلوة وفی غیرها و مثل آیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه الخ که دلالت میکند بر وجوب ببرکت تفسیر امام سجاد ع در خبر وسائل قال یا زهری لیس کما قلتم الصوم علی اربعین وجها فعشرة اوجه منها واجبة کوجوب شهر رمضان الخ و کذا و کذا و کذا از امثال این امثله مذکوره که بمعونه خارجیه معلوم شود که امر در آنها از برای وجوب است که اگر آن معونه خارجیه نباشد وجوب او متشابه و بر

و صلاح



و صلاح او محکم است از جهه اصل مذکور که باید رد شود متشابه او بر محکم او کما اینکه در اصول سابقه مبرهن و مدلل شد و امّا تفریعات غیر وارده اوّل مثل آیه فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم در سوره نحل که دلالت میکند بر برّ و صلاح استعاذه وقت قرائت قرآن بدون وجوب تا اینکه معلوم شود وجوب او بمعونه خارجیه و مثل آیه ورتّل القرآن ترتیلا در سوره مزمّل که عبارت است از تبیین نمودن کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر مستدرک سئل عن قوله تعالی ورتّل القرآن ترتیلا فقال بیّنه تبیینا الخ که دلالت دارد بر برّ و صلاح ترتیل نه وجوب تا اینکه بمعونه خارجیه معلوم شود وجوب او و مثل آیه فاقرؤا ما تیسّر من القرآن در همین سوره که دلالت دارد بر برّ و صلاح آنچه متیسّر است از قرائت قرآن تا اینکه بمعونه خارجیه معلوم شود وجوب او و کذا و کذا و کذا از اشباه امثله مذکوره و امّا فرعیات وارده سیّم مثل آیه ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل بتفسیر امام ثامن ع در رد دوم وسائل قال لا یحلّ مال الّا من وجه احلّه الله و تفسیر حجة عصر ع در همین کتاب قال ع فلا یحلّ لاحد ان یتصرّف فی مال غیره بغیر اذنه الخ و مثل آیه ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم بتفسیر امام صادق ع در رد سیّم وسائل من حلف بالله کاذبا کفر ومن حلف بالله صادقا اثم انّ الله عزّ وجلّ یقول ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و مثل آیه لا تخرجوهنّ من بیوتهنّ ولا یخرجن در سوره طلاق بتفسیر امام ع در خبر مستدرک قال لا یحلّ لرجل ان یخرج امرأته اذا طلّقها وکان له علیها رجعة من بیته وهی ایضا لا یحلّ لها ان تخرج من بیته الّا ان یأتی بفاحشة مبینة الخ و غیره و غیره از امثال امثله مذکوره و امّا تفریعات غیر وارده چهارم مثل آیه فلا تزکّوا انفسکم هو اعلم بمن اتّقی در سوره والنجم و مثل آیه ولا تنسوا الفضل بینکم در سوره بقره و مثل آیه ولا تعثوا فی الارض مفسدین و کذا و کذا و کذا از انحاء این امثله مذکوره که نواهی تمام آنها دلالت میکند بر ترک معصیة از جهه تفریع از اصل مذکور والحمد لله رب العالمین

## اصل دوازدهم

آنکه هیچ چیزی نیست مگر اینکه در قرآن از برای او اصلی است که باید رد شود بر آن اصل فرعیات وارده او و تفریع شود

از آن فروعات غیر وارده او کما اینکه امام صادق ع در خبر نوزدهم بحار فرموده اند قال ع ما من امرٍ یختلف فیه اثنان الّا وله اصلٌ فی کتاب الله لکن لا تبلغه عقول الرّجال که کافی است این خبر در تفسیر آیه ونزّلنا علیک الکتاب تبیاناً لکلّ شیئٍ در سوره نحل علاوه بر قول دیگر آنحضرت در همان کتاب قال انّی لاعلم خبر السّماء وخبر الارض وخبر ما کان وما هو کائنٌ کانّه فی کفّی ثمّ قال من کتاب الله اعلمه انّ الله یقول فیه تبیان کلّ شیئٍ وکذا وکذا از امثال اینها زیرا که ضرورت قاضیه است که این تبیان بر وجه اصول است نه بر وجه نصوص که در تحت عد و حصر نخواهد بود البتّه بعد و منافیست این امر با قول صادق ع در خبر فصل الخطاب بودن قرآن منزل هفده هزار آیه قال ع انّ القرآن الّذی جاء به جبرئیل الی محمّدٍ صلّی الله علیه وآله سبعة عشر الف آیةٍ که باید در این هنگام اضعاف آلاف این مقدار باشد و در این صورت خلاف و اعوجاج که منفی است در قرآن کما اینکه سابقاً بیان شد واقع خواهد شد بین آیه مذکوره که غیر صادقه است بالنّسبه بنصوص آیه قل لئن اجتمعت الانس والجنّ الخ سابقاً ذکر شد پس الحال بحمدالله در این حیثیت برکت اخبار مذکوره و مثال آنها در اینکه مراد از تبیان هر چیز در قرآن بیان آن چیز است بر وجه اصل نه نصّ غایة الامر این است که اخراج این اصول و استنباط آنها اختصاص دارد باهل ذکر ائمّه تعلیم کما اینکه ذیل خبر مذکور ناطق است علاوه بر آنچه در تفسیر آیه فاسئلوا اهل الذّکر ان کنتم لا تعلمون در اصل چهارم دانسته شد پس متعلّمین از ائمّه هدی باید ذکر کنند بر این اصل که از اصول مهمّه است فروعات وارده او را و تفریع نمایند از او فروعات غیر وارده او را امّا فروعات وارده او مثل آیه فلمّا رأوا بأسنا قالوا آمنّا بالله وحده وکفرنا بما کنّا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا سنّة الله الّتی قد خلت فی عباده وخسر هنالک الکافرون در آخر سوره فصّلت کما اینکه عسکری ع تفریع فرموده اند از این اصل قبول نشدن ایمان نصرانی زانی را در خبر سیّم وسایل عن جعفر بن رزق الله قال قدّم الی المتوکّل رجل نصرانیّ فجر بامرأةٍ مسلمةٍ و اراد ان یقیم علیه الحدّ فاسلم فقال یحیی بن اکثم قد هدم ایمانه شرکه وفعله وقال





بعضهم یضرب ثلثة حدود وقال بعضهم یفعل به کذا وکذا فامر المتوکّل بالکتاب الی ابی الحسن الثّالث وسؤاله عن ذلک فلمّا قدم الکتاب کتب ابو الحسن یضرب حتّی یموت فانکر یحیی بن اکثم وانکر فقهاء العسکر ذلک وقالوا یا امیر المؤمنین سله عن هذا فانّه شیئٌ لم ینطق به کتابٌ ولم یجئ به السّنّة فکتب انّ الفقهاء قد انکروا هذا وقالوا لم یجئ به سنّة ولم ینطق به کتاب فبیّن لنا بما اوجبت علیه الضّرب حتّی یموت فکتب بسم الله الرّحمن الرّحیم فلمّا رأوا بأسنا قالوا آمنّا بالله وحده وکفرنا بما کنّا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا سنّة الله الّتی قد خلت من قبله فی عباده وخسر هنالک الکافرون قال فامر المتوکّل فضرب حتّی مات و مثل آیه وانّ المساجد لله در سوره جنّ که تفریع فرموده اند از این اصل که عبارتست از بودن مساجد سبعه از برای خدا تعالی و خوانده نشود با خدا احدی امام تاسع محمّد بن علی ع قطع ید سارق را از مفصل اصول اصابع کما اینکه در خبر سیّم وسائل است عن زرقان صاحب ابن ابی داود عن ابن ابی داود انّه رجع من عند المعتصم وهو مغتمٌّ فقلت له فی ذلک الی ان قال انّ سارقاً اقرّ علی نفسه بالسّرقة وسأل الخلیفة تطهیره باقامة الحدّ علیه فجمع لذلک الفقهاء فی مجلسه وقد احضر محمّد بن علیّ ع فسألنا عن القطع فی ایّ موضعٍ یجب ان یقطع فقلت من الکرسوع لقول الله فی التّیمّم فامسحوا بوجوهکم وایدیکم واتّفق معی علی ذلک قوم وقال آخرون بل یجب القطع من المرفق قال وما الدّلیل علی ذلک قال لانّ الله قال وایدیکم الی المرافق قال فالتفت الی محمّد بن علیّ ع فقال ما تقول فی هذا یا ابا جعفر فقال قد تکلّم القوم فیه یا امیر المؤمنین قال دعنی ممّا تکلّموا به ایّ شیئٍ عندک قال اعفنی عن هذا یا امیر المؤمنین قال اقسمت علیک بالله لمّا اخبرت بما عندک فیه فقال امّا اذا اقسمت علیّ بالله انّی اقول انّهم اخطأوا

فیه السنة فان القطع یجب ان یکون من مفصل اصول الاصابع فیترک الکف قال لم قال لقول رسول الله السجود علی سبعة اعضاء الوجه والیدین والرکبتین والرجلین فاذا قطعت یده من الکرسوع او المرفق لم یبق له ید یسجد علیها وقال الله تبارک وتعالی وان المساجد لله یعنی هذه السبعة التی یسجد علیها فلا تدعوا مع الله احداً وما کان لله لم یقطع قال فاعجب المعتصم ذلک فامر بقطع ید السارق من مفصل الاصابع دون الکف و مثل آیه وکل شیء احصیناه فی امام مبین در سوره یس که تفریع فرموده اند از آن امیر ع در خبر نهم بحار معرفت مورچهای وادی و ذکر انثی او را عن عمار بن یاسر قال کنت عند امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فی بعض غزواته فمررنا بواد مملوّ نملاً فقلت یا امیر المؤمنین تری یکون احداً من خلق الله تعالی یعلم عدد هذا النمل قال نعم یا عمار انا اعرف رجلاً یعلم عدده وکم فیه ذکر وکم فیه انثی فقلت من ذلک الرجل یا مولای فقال یا عمار ما قرأت فی سورة یس وکل شیء احصیناه فی امام مبین فقلت بلی یا مولای فقال انا ذلک الامام المبین وغیره وغیره از اشباه آنکه وارده در اخبار باقیه از ائمه طاهره ع واما تفریعات غیر وارده از این اصل مثل وجوب نفاق بر مطلقه حامله بعد از مدت تمتع که تفریع میشود از آیه وان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن الخ که نزول او در مورد مطلقات تخصیص نمیدهد حکم کلی را کما اینکه انباء از کلی بودن حکم میکند اطلاق خبر سیم وسائل از امام باقر ع قال الحامل اجلها ان تضع حملها وعلیه نفقتها بالمعروف حتی تضع حملها ومثل آیه وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الخ که تفریع میشود از آن نصف مهر در صورت موت زوج قبل از دخول با اینکه نزول آن در مورد طلاق زوجه غیر مدخوله است وتخصیص حکم کلی بمورد ورود آن نشود کما اینکه انباء میکند از کلی بودن این حکم خبر سیم وسائل عن احدهما ع فی الرجل یموت وتحته امرأة ولم یدخل بها قال لها نصف المهر الخ وکذا در متعه قبل از دخول نصف اجرت تفریعاً از این آیه کما اینکه انباء از این میکند خبر سیم وسائل نیز عن سماعة قال سئلته عن رجل تزوج جاریة او تمتع بها ثم جعلته من صداقها فی حل أیجوز ان یدخل بها قبل ان یعطیها شیئاً





قال نعم اذا جعلته فی حل فقد قبضته منه فان خلاها قبل ان یدخل بها ردت المرأة علی الرجل نصف الصداق س اگر گفته شود که خبر مذکور در موت زوج معارض است بخبر دیگر آن کتاب عن ابی عبد الله ع قال اذا توفی الرجل عن امرأته ولم یدخل بها فلها المهر کله الخ کما اینکه در جمله در قول صادق ع دانسته شد سابقاً ج باید دانسته شود چنانچه در کتاب اصول کلام بیان کافی شده است از جمله اصول مرجحه بین هر دو خبر متعارض موافقه کتاب است کما اینکه در جمله در قول صادق ع دانسته شد سابقاً و منطوق بفهم است نه منطوق که از حوادث منافقین است و واضح است که خبر نصف مهر موافق منطوق و تمام مهر موافق منطوق است پس باید باطل دانست خبر تمام مهر را که مخالف قرآن منزل است که ورود او از جهه تقیه منافقین است که حداث حوادث نموده اند در آیات کما اینکه شاهد این قضیه است انکار آنحضرت قول بخلاف حوادث منافقین را در خبر همین کتاب قال قلت لابی عبد الله ع رجل تزوج امرأة وسمی لها صداقاً ثم مات عنها ولم یدخل بها قال لها المهر کاملاً ولها المیراث قلت فانهم رووا عنک ان لها نصف المهر قال لا یحفظون عنی انما ذلک للمطلقة چنانچه در قول دیگر آنحضرت است قال ما اجد احداً احدثه وانی لاحدث الرجل بالحدیث فیتحدث فأوتی فاقول انی لم اقله پس اشکالی بحمد الله ولمنه در مسئله نیست ومثل آیه وان کنتم جنباً فاطهروا در سوره مائده که تفریع از او میشود وجوب غسل در احتلام زن وتخصیص نمیدهد خصوص مورد حکم کلی را کما اینکه انباء از او میکند قول صادق ع در اول وسائل قال سألته عن المرأة تری فی المنام ما یری الرجل قال ان انزلت فعلیها الغسل وان لم تنزل فلیس علیها الغسل س اگر گفته شود که این خبر معارض است با خبر دیگر آن کتاب از همان حضرت ع قال قلت لابی عبد الله ع المرأة تحتلم فی المنام فتهریق الماء الاعظم قال لیس علیها غسل ج خبر وجوب غسل موافق منطوق است که از حوادث منافقین است چنانچه همین امام ع در خبر دیگر از جهه تقیه مثل آیه طلاق قبل از دخول تمسک بآیه مذکوره فرموده اند از برای واجب نبودن غسل در همین کتاب قال قلت له هل علی المرأة غسل من جنابتها اذا لم یأتها الرجل قال لا وایکم یرضی ان یصبر علی ذلک ان یری ابنته او اخته او امه

او زوجته او احداً من قرابته فاتمه تغتسل فيقول ما لك فتقول احتلمت وليس لها بعل ثم قال لا
ليس عليهن ذلك وقد وضع الله ذلك عليكم فقال وان كنتم جنباً فاطهروا ولم يقل ذلك
لهن حاصل کلام این است که خبر عدم وجوب غسل مثل خبر تمام مهر قبل از دخول شبیه قول عامه و ناس است که مفهوم آیه وان
طلقتم النساء الخ و آیه وان کنتم جنباً الخ که موافق منطق بعضی است و خبر وجوب غسل مثل خبر نصف مهر
قبل از دخول شبیه قول عامه و ناس نیست که موافق منطوق بعضی است و آنچه شبیه قول عامه و ناس است از جهة تقیه و آنچه
شبیه قول عامه و ناس نیست از جهة غیر تقیه است کما اینکه ها حضرت بطریق القاء اصل فرموده اند در سیم وسائل
قال ما سمعته منی یشبه قول الناس فیه التقیة وما سمعت منی لا یشبه قول
الناس فلا تقیة فیه پس بحمد الله والمنه اشکالی نیست در مسئله و امثال آنها برکت اصول القاء از ائمه
و کذا و کذا و کذا از تفریعات اصل مذکور باقی مانده امور و اصولی دیگر که لابد باید تنبیه بر آنها شود اول آنکه
گفته شود نازل کردیم بر تو کتاب را تبیان از برای هرچیز در آیه مذکوره مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء در سوره
انعام و کذا و کذا از امثال این آیات منافات دارد با آیه سوره مؤمن که میگوید بعض رسل را قصه نکردیم
ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك منهم من قصصنا عليك ومنهم من لم نقصص عليك
و این اختلاف و اعوجاج نفی شده است در آیات سابقة الذکر ولو کان من عند غیر الله الخ و
قرآناً عربیاً الخ گفته میشود در جواب این اشکال که گفته شد در اصل اخیر که تبیین قرآن از برای هرچیز بطور
اصل و قاعده است کما اینکه امام صادق ع در خبر سابق فرموده نه بطور نص و جزئی و قصص بعض رسل را بطور
نص و جزئی قصه نفرموده اند ولیکن بطور اصل و قاعده قصه فرموده اند در آیه وکل شیء احصیناه
فی امام مبین در سوره یس کما اینکه بیانش در ضمن فروعات اصل اخیر دانسته شد و بعبارة
اخری هر تبیان امام مبین تبیان کتاب است که باید متعلمین از این اصل تفریع نمایند فروعات غیر دارا
در کنند فروعات دارا را و از جمله تفریعات این اصل است وجوب غسل با التقاء ختانین کما اینکه
در قول امام مبین امیر المؤمنین است در خبر وسائل یقول کیف لا یوجب الغسل والحد یجب فیه





وقال یجب علیه المهر والغسل و کذا از جمله تفریعات این است طهارت خون آنچه تذکیه نمیشود مثل ماهی کما اینکه در
خبر وسائل است ان علیاً کان لا یری بأساً بدم ما لم یذک یکون فی الثوب فیصلی فیه الرجل یعنی
دم السمك و کذا از جمله تفریعات این است نپوشیدن لباس سیاه کما اینکه ها حضرت فرموده اند در خبر بحار قال
لا تلبسوا السواد فانه لباس فرعون و کذا و کذا و کذا از امثال مذکوره که نصی در قرآن ندارد اصلاً و نصاً و امام
مبین بیان فرموده اند پس اشکالی بحمد الله والمنه در بین نیست دوم آنکه تبیین قرآن هرچیز را بطور کلی و اصل فرق نیست در
اینکه آن چیز از احکامات باشد و اینکه از موضوعات عالم باشد کما اینکه مثال هر دو در فروعات وارده از قطع ید سارق
و معرفت عدد مورچه و غیر ذلک معلوم شد کما اینکه تفریع میشود این از اصل مذکور سابق در قول امیر ع ابهموا ما ابهمه الله
و قول صادق ع کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص سیم آنکه فرقان عبارت است از محکم از آیات و قرآن
عبارت است از اعم از این معنی اما اول از جهة خبر نوزدهم بحار قال سألت ابا عبد الله ع عن القرآن والفرقان
اهما شیئان ام شیء واحد فقال القرآن جملة الکتاب والفرقان المحکم الواجب العمل به
پس اگر گفته شود که این خبر دلالت میکند که جمله کتاب قرآن است نه بعض او جواب گوئیم این خبر جمله کتاب است که محکم است
و اما نفی قرآنیة از بعض جمله کتاب متشابه است که باید رد شود بر تقریر ائمه در خبر نوزدهم بحار که میگوید غیر جمله کتاب یکم مفید مراد
آیه است کما اینکه در خبر سابق از امام صادق ع معلوم شد قرآن است قال اخبرونی عما کتب عمر و عثمان
القرآن کله ام فیه ما لیس بقرآن قال طلحة بل قرآن کله الی ان قال طلحة حسبی اما
اذا کان قرآناً فحسبی الخ کما اینکه دلالت دارد بر این مطلب خبر اول وسائل و امثال کثیره از عن ابی جعفر ع
قال من قرء القرآن قائماً فی صلوته کتب الله له بکل حرف مائة حسنة الخ حاصل آنکه
قرآن اطلاق میشود هم بر کل منزل و هم بر بعض منزل چهارم آنکه قرآن دارای ظهر و بطن است کما اینکه رسول
خدا ص در نوزدهم بحار فرموده اند قال ص وهو کتاب تفصیل وبیان وهو الفصل لیس
بالهزل وله ظهر وبطن و ظهر قرآن عبارت است از تنزیل قرآن و بطن قرآن عبارت است از تأویل
قرآن کما اینکه در خبر همین کتاب است از امام ع قرء قال سألت ابا جعفر ع عن هذه الروایة

ما من القرآن آیة الّا و لها ظهر و بطن فقال ظهره تنزیله و بطنه تأویله و ظهر و تنزیل قرآن کسانی هستند که قرآن
در شأن نازل شده است و بطن و تأویل قرآن کسانی هستند که عمل نموده اند بعمل ایشان کما اینکه در خبر همین کتاب از امام باقر است قال
ظهر القرآن الذین نزل فیهم و بطنه الذین عملوا بمثل اعمالهم که اصلیت نیز از اصول مقاة که باید متعلمین
از او تعریف نمایند مثل آیه یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق الخ در سوره حجرات که مورد نزول عایشه
و بطن و تأویل کسانی هستند که عامل میباشند بمثل عمل او کما اینکه در خبر علی بن ابراهیم است قال فانها نزلت
فی ماریة القبطیة ام ابراهیم و کان سبب ذلک ان عائشة قالت لرسول الله ص
ان ابراهیم لیس منک هو من جریح القبطی فانه یدخل الیها فی کل یوم فغضب
رسول الله ص و قال لامیر المؤمنین خذ هذا السیف و ائتنی براس جریح فاخذ
امیر المؤمنین السیف ثم قال بابی انت و امی یا رسول الله انک اذا بعثتنی فی امر
اکون فیه کالسفود المحمی فی الوبر فکیف تأمرنی فیه اثبت فیه ام امضی علی ذلک
فقال رسول الله بل تثبت فجاء امیر المؤمنین الی مشربة ام ابراهیم فتسلق علیه
فلما نظر الیه جریح هرب منه و صعد النخلة فدنا امیر المؤمنین فقال له انزل
فقال یا علی اتق الله ما ههنا اناس انی مجبوب ثم کشف عن عورته فاذا هو مجبوب
فاتی به الی رسول الله فقال له رسول الله ما شانک یا جریح فقال یا رسول الله
ان القبط یجبون حشمهم و من یدخل الی اهالیهم و القبطیون لا یأنسون الا
بالقبطیین فبعثنی ابوها لادخل الیها و اخدمها و اونسها فانزل الله عز و جل
یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا الآیة و مثل آیه یا ایها الذین
امنوا لا یسخر قوم من قوم الخ در همین سوره حجرات که ظهر و تنزیل او در عایشه و حفصه است و بطن و تأویل او
در کسانیست که عمل ایشان مثل آنها است کما اینکه در خبر علی بن ابراهیم است قال فانها نزلت فی صفیة
بنت حیی بن اخطب و کانت زوجة رسول الله ص و ذلک ان عایشة و حفصة کانتا





تؤذیانها و تشتمانها و تقولان لها یا بنت الیهودیة فشکت ذلک الی رسول الله ص فقال لها الا
تجیبینهما فقالت بماذا یا رسول الله قال قولی ان ابی هرون نبی الله و عمی موسی کلیم الله و زوجی
محمد رسول الله ص فما تنکران منی فقالت لهما فقالتا هذا علمک رسول الله فانزل الله فی
ذلک یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم و لا نساء من
نساء عسی ان یکن خیرا منهن و مثل آیه یمنون علیک ان اسلموا الخ در همین سوره حجرات که
ظهر و تنزیل او در عثمان است و بطن و تأویل او در کسانیست که عامل هستند بعمل او کما اینکه در خبر علی بن ابراهیم است قال
انه مر بعمار بن یاسر و هو یحفر الخندق و قد ارتفع الغبار من الحفر فوضع عثمان کمه علی انفه
و مر فقال عمار لا یستوی من یبنی المساجد فیظل فیها راکعا و ساجدا کمن یمر بالغبار
حائدا یعرض عنه جاحدا معاندا فالتفت الیه عثمان فقال یا بن السوداء ایای تعنی
ثم اتی رسول الله فقال له لم ندخل معک لتسب اعراضنا فقال له رسول الله ص
قد اقلتک اسلامک فاذهب فانزل الله عز و جل یمنون علیک ان اسلموا
قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان الخ و کذا
و کذا از امثال تفسیرات مذکوره بنحو اتم ظاهر قرآن که عبارتست از تنزیل آن و باطن قرآن که عبارتست
از تأویل آن کما اینکه مبرهن و مدلل شده فرق نیست که موافق باشند چنانکه در امثله مذکوره معلوم شد یا مخالف
باشند کما اینکه در آیه وجاء ربک والملک صفا صفا است در سوره فجر و آیه و لقد جئتمونا فرادی
است در سوره انعام و در آیه او یأتی ربک است در سوره انعام نیز و غیره و غیره از امثال این آیات
کما اینکه امیر در خبر احتجاج فرموده اند قال ع اما قوله وجاء ربک والملک صفا صفا
و قوله و لقد جئتمونا فرادی و قوله هل ینظرون الا ان یأتیهم الملائکة
او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک و ذلک کله حق و لیست جیئته جل ذکره
کجیئة خلقه و انه رب شیء من کتاب الله عز و جل یکون تأویله علی غیر تنزیله

ولا يشبه تأويله كلام البشر ولا فعل البشر وسأنبئك بمثال ذلك نكتفي به ان شاء الله
وهو حكاية الله عزّ وجلّ عن ابراهيم ع حيث قال اني ذاهب الى ربي فذهابه
الى ربه توجهه اليه في عبادته الا ترى ان تأويله غير تنزيله وقال وانزل لكم من
الانعام ثمانية ازواج وقال وانزلنا الحديد فيه بأس شديد فانزاله ذلك خلقه
اياه وكذلك قوله ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين اي الجاحدين والتأويل
في هذا القول باطنه مضاد لظاهره ومعنى قوله فهل ينظرون الا ان
تأتيهم الملائكة او يأتي ربك او يأتي بعض آيات ربك فانما خاطب نبينا
هل ينظرون المنافقون والمشركون الا ان تأتيهم الملائكة فيعاينوهم او
يأتي ربك او يأتي بعض آيات ربك يعني بذلك امر ربك والآيات هي العذاب
في دار الدنيا كما عذب الامم السالفة والقرون الخالية الخ ششم آنکه تنزیل آن ظاهر
که عبارتست از ظاهر آن یکنوعست بدون تأویل است که عبارتست از باطن وکذا عکس یعنی تأویل قرآن که عبارتست از
او یکنوعست بدون تنزیل است که عبارتست از ظاهر او ویکنوعست هر یک از تنزیل وتأویل دیگر است اما قسم اول
که ظاهر وتنزیل دارد بدون باطن وتأویل مثل آیه وضو در سوره مائده یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی
الصلوة الخ وآیه تحریم امهات وبنات ومثال آنها در سوره نساء حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم
واخواتکم الخ وآیه تحریم میته ودم وغیر ذلک در سوره مائده حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر
الخ کما اینکه امیر ع در خبر نوزدهم بحار فرموده اند قال والمحکم مما ذكرته في الاقسام مما تأويله
في تنزيله من تحليل ما احل الله سبحانه في كتابه وتحريم ما حرم الله الى ان قال مثل
قوله تع يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى
المرافق وامسحوا برءوسكم وارجلكم الى الكعبين الآية وهذا من المحكم الذي تأويله في
تنزيله لا يحتاج في تأويله الى اكثر من التنزيل ومنه قوله عزّ وجلّ حرمت عليكم





الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به فتأويله في تنزيله ومنه قوله تعالى
حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم الى آخر الآية فهذا
كله محكم لم ينسخه شيء قد استغنى بتنزيله من تأويله وكلما يجري هذا المجرى و
اما قسم دوم که باطن وتأویل دارد بدون ظاهر وتنزیل مثل آیه خلع نعلین در سوره طه اني انا ربك
فاخلع نعليك انك بالوادي المقدس طوى که ظاهر وتنزیل ندارد کما اینکه در قول حجة عصر
صلوات الله علیه است در خبر مستدرک نوری ره عن سعد بن عبد الله القمي قال دخلت مع
احمد بن اسحق على ابي محمد ع وعلى فخذه الايمن غلام يناسب المشتري في الخلقة
الى ان قال ع فسل قرة عيني واومى الى الغلام عما بدا لك منها فقلت له مولانا
وابن مولانا الى ان قال قلت فاخبرني يا ابن رسول الله عن امر الله تبارك وتعالى
لنبيه موسى فاخلع نعليك انك بالوادي المقدس طوى فان فقهاء الفريقين
يزعمون انها كانت من اهاب الميتة فقال ع من قال ذلك فقد افترى على موسى و
واستجهله في نبوته لانه ما خلا الامر فيها من خطيئتين اما ان تكون صلوة
موسى ع جائزة او غير جائزة فان كانت صلوته جائزة جاز له لبسها في تلك
البقعة وان كانت مقدسة مطهرة فليس باقدس واطهر من الصلوة وان كانت
صلوته غير جائزة فيها فقد اوجب على موسى ع انه لم يعرف الحلال من الحرام ولم يعلم
ما جاز في الصلوة فيه مما لم يجز وهذا كفر قلت فاخبرني يا مولاي عن التأويل
فيها قال ان موسى ع ناجى ربه بالوادي المقدس فقال يا رب اني قد اخلصت لك
المحبة مني وغسلت قلبي عمن سواك وكان شديد الحب لاهله فقال الله تبارك و
تعالى اخلع نعليك اي انزع حب اهلك من قلبك ان كانت محبتك لي
خالصة وقلبك الى من سواك مغسولة پس مراد از نعلین حب زوجه وولد است که در این خبر است

و با خوف ضایع شدن اهل و خوف فرعون است کما اینکه در قول صادق ع است در خبر ربان انه ع قال فی قوله عز و جل
لموسی اخلع نعلیک یعنی ارفع خوفیک یعنی خوفه من ضیاع اهله وقد خلفها تمخض و خوفه من
فرعون وکیف کان در هر یک از دو وجه ظاهر و تنزیل مراد نخواهد بود س اگر گفته شود در این صورت اخبار وارده در اینکه
نعلین موسی از جلد میته بوده است چه باید کرد مثل خبر ربان از امام صادق ع قال قال الله عز و جل لموسی اخلع
نعلیک لانها کانت من جلد حمار میت ج بعد از حکم حجت عصر ع در خبر مذکور باینکه قول او و افتراء بر موسی ع
و استعمال آنست در نبوت آن واضح است که صدور این قول از امام صادق ع لاجل تقیه از فقهاء عامه است که فتوای
آنها بوده است کما اینکه صدر خبر مذکور دلالت دارد و حاصل این است که یکی از مرجحات سته بین هر دو خبر متعارض مخالفت
عامه است کما اینکه در اصل اخیر از امام صادق ع اشاره شد و واضح است که خبر اول مخالف عامه است پس اشکالی در بین
نیست بحمد الله والمنه و مثل آیه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو
کره المشرکون در سوره توبه که اظهار و غلبه رسول ص که ظاهر و تنزیل است مراد نیست بلکه مراد اظهار و غلبه حجة عصر است
که باطن و تأویل است کما اینکه امام صادق ع در سیزدهم بحار در خبر مفضل فرموده اند قال و انما قوله لیظهره علی الدین
کله یعنی هذا الیوم وهذا المهدی وهذه الرجعة وهو قوله وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون
الدین کله لله کما اینکه این آیه در سوره بقره یعنی آیه اخیره در این خبر ببیان امام صادق ع معلوم شد نیز که ظاهر و تنزیل
ندارد و مراد باطن و تأویل آنست و غیره و غیره و غیره از اشباه این امثله مذکوره و اما قسم سیم که تنزیل و تأویل هر دو
دارد مثل امثله که در امر چهارم دانسته شد مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد س اگر گفته شود آیه وضوء مذکوره اگر ظاهر
و تنزیل او مراد است و غیر ظاهر و تنزیل باطن و تأویلی ندارد پس وجه شستن از مرفق و مسح دو پای چیست با اینکه تنزیل میگوید
از اصابع تا مرفق بشوی و بشوی دو پای را و واضح است که اخبار وارده در بیان وضوء رسول ص در شستن از مرفق و مسح دو پای
با مخالف بودن آنها با آیه با بیان امیر ع در او باید طرح نمود تفریعا از اصل سابق که باید خبر مخالف کتاب طرح شود ج ×
لسان خبر از امیر ع در تغییر آیه وضو این است که تنزیل و ظاهر او مراد است و باطن و تأویلی غیر از تنزیل ندارد و اما تنزیل او
همین است پس نطقی ندارد و نسبت او و امام صادق ع در خبر مستدرک فرموده اند که تنزیل او من المرافق است قال ان



التنزیل فی مصحف امیر المؤمنین ع یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و
ایدیکم من المرافق و نیز امام باقر ع در خبر اول وسائل فرموده اند که ارجلکم بکسر لام است قال سألت اباجعفر ع عن
قول الله عز و جل وامسحوا بوجوهکم وارجلکم الی الکعبین علی الخفض هی ام علی النصب قال
بل هی علی الخفض پس بحمد الله تعالی غموض و اشکالی در بین نیست ببرکت بیانات ائمه هدی ع و آنچه از غیر اهل عصمت
در این باب یعنی توجیهات و تأویلات در آیه مذکوره شده از معروفین بعلم و فقاهت تماما در غیر مورد است که باید جمیعا
طرح نمود در مقابل بیانات ائمه هدی ع س اگر گفته شود که در خبر نوزدهم بحار است از امام باقر ع که نیست از آیه مگر اینکه
از برای او ظهر و بطن است که مخالف است این خبر با اقسام و اصول ثلاثه مذکوره قال سألت اباجعفر ع عن هذه
الروایة ما فی القرآن الا و لها ظهر و بطن ج گفته شد در قول صادق ع در ضمن اصول متقدمه که هر خبر مطلق است
تا اینکه در او نص وارد شود و این مسئله از جمله فروعات وارده این اصل مهم است زیرا که خبر مذکور اگرچه مطلق است الا
اینکه اقسام ثلاثه مذکوره ببرکت اخبار مذکوره آنها که دانسته شد نصوص وارده هستند در اطلاق این خبر و اشباه او پس اشکالی
در بین نخواهد بود و بعبارة اخری این مسئله از جمله فروعات وارده اصل نقض یقین بیقین آخر است کما اینکه در قول
صادق ع است در خبر اول وسائل ولا ینقض الیقین ابدا بالشک وانما ینقضه بیقین آخر و یقین اطلاق در
خبر مذکور نقض میشود بیقین نصوص مذکوره و بیان این اصل در کتاب اصول کلام نیز شده است طالبین حق و صواب رجوع
نمایند والحمد لله رب العالمین هفتم آنکه از برای ظهر ظهر و از برای بطن بطن است که نیز اصلی است از اصول
ملقاة که باید متعلمین فروعات وارده او را ادراک کنند بر او و فروعات غیر وارده را تفریع کنند از او که وظیفه ایشان است
کما اینکه در خبر نوزدهم بحار است از امام باقر ع فقال لی یا جابر ان للقرآن بطنا و للبطن بطن و ظهرا
و للظهر ظهر الخ اما اشباه وارده ظهر ظهر مثل آیه کل من علیها فان در سوره رحمن که ظهر او بطلان اشیاء
عالم است بنفخ صور کما اینکه معلوم است از اخبار امام صادق ع در خبر چهارم بحار قال افیتلاشی الروح بعد
خروجه عن قالبه ام هو باق قال بل هو باق الی وقت ینفخ فی الصور فعند ذلک تبطل ×
الاشیاء وتفنی فلا حس ولا محسوس ثم اعیدت الاشیاء کما بدأها مدبرها وذلک

اربعمائة سنة تثبت فیها الخلق وذلک بین النفختین الخ و ظهر ظهر او بطلان و ذهاب این است
از روی زمین کما اینکه معلوم است نیز از تفسیر خبر علی بن ابراهیم قده استثناء آیه مذکوره و یبقی وجه ربک
قال فال دین ربک و تصدیق میکند او را تفسیر امام صادق ع در سیزدهم بحار از آیه سابقه الذکر لیظهره
علی الدین کله قال فوالله یا مفضل لیرفع عن الملل والادیان الاختلاف ویکون
الدین کله واحدا واما اشاره وارده بطن بطن شیء و یبقی وجه ربک در آیه مذکوره که بطن او
دین ربک است ببرکت تفسیر مذکور که خلاف ظهر و تنزیل است و بطن بطن او ائمه اطهار ع است کما اینکه در خبر دوم بحار است
که تصدیق میکند قال علی بن الحسین نحن الوجه الذی یؤتی الله منه که تصدیق میکند این را تفسیر امام صادق ع
در آیه کل شیء هالک الا وجهه در خبر دوم بحار فقال نحن و ظهر و تنزیل نه از در تصدیق آیه لیس کمثله شیء که بآن
اشاره شد کما اینکه انباء از این معنی میکند قول امام هشتم ع در دوم بحار فقال یا ابا الصلت من وصف الله بوجه
کالوجوه فقد کفر ولکن وجه الله انبیائه ورسله وحججه صلوات الله علیهم هم الذین بهم
یتوجه الی الله والی دینه ومعرفته وقال الله عز وجل کل من علیها فان ویبقی
وجه ربک وقال عز وجل کل شیء هالک الا وجهه فالنظر الی انبیاء الله
ورسله وحججه فی درجاتهم ثواب عظیم للمؤمنین یوم القیمة الخ مثل آیه
من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا در سوره مائده که ظهر و تنزیل نه از او و لیکن بطن و بطن بطن دارد اما
اول از جهه اختصاص صفت احیاء بباریتعالی بتصدیق آیات بسیاره مثل آیه سوره حدید له ملک السموات والارض
یحیی و یمیت و آیه سوره فرقان ولا یملکون موتا ولا حیوة ولا نشورا و آیه سوره ملک الذی خلق
الموت والحیوة و اما دوم و سیم از جهه قول امام باقر ع در خبر ابان قال قلت لابی جعفر ع قول الله عز و جل
فی کتابه ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا قال من حرق او غرق قلت من اخرجها
من ضلال الی هدی قال ذلک تاویلها الاعظم که بطن او احیاء از حرق و غرق است و بطن بطن او
احیاء از ضلال بهدایت است پس اگر گفته شود که احیاء از حرق و غرق که بطن است یا احیاء از ضلالت بهدایت که

بطن



که بطن بطن است چگونه مثل احیاء دکو یا احیاء جمیع ناس است و کذا فقره اولی در این آیه من قتل نفسا بغیر
نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا ح گذشت در ضمن اصول سابقه که کیفیت
خلق باریتعالی اشیاء عالم را زمان اراده قول کن است از آنجانب پس در سوره یس انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون کما اینکه انباء از این آیه میکند قول امام صادق ع در دوم بحار
قال خلق الله المشیة قبل الاشیاء بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة و فرق
نیست در این مشیت و اراده تکوینیه بین اینکه مخاطب بخطاب کن بعض خلق باشد و اینکه جمیع خلق باشد
از جهه ابهام و اطلاق آیه مذکوره تفریعا از اصل سابق در قول ایرا ابهموا ما ابهمه الله و تصدیق
میکند این را آیه ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة در سوره لقمان و مثل قول امام
صادق ع در دوم بحار قال لما صعد موسی الی الطور فناجی ربه عز وجل قال
یا رب ارنی خزائنک قال یا موسی انما خزائنی اذا اردت شیئا ان اقول
له کن فیکون غایت امر این است که در خلق اول قول کن است و در ثانی قول کونوا چنانچه
در خطاب بنار کونی است در آیه سوره انبیا قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
پس کسیکه احیا کند نفسی را از جهه حرق یا غرق استدراک نموده بر خدای تعالی کلمه کن را که علی السواء است
در ناحیه او خلق بعض و خلق جمیع پس گویا استدراک نموده است خلق جمیع را و از این بیان مختصر
معلوم شد حال فقره اولی در آیه مزبوره که قتل یکنفس تفویت کلمه کن است بر خدای تعالی که در ناحیه
او علی السواء است خلق بعض و خلق جمیع و کذا معلوم شد حال احیاء از جهه اخراج از ضلالت
بسوی هدایت و کذا عکس او و کذا وجه تعبیر بفکانما در آیه مذکوره چنانچه در آیه کنفس واحدة
است که تفاوت در کلمه کن و کونوا است پس بحمد الله والمنة اتکالی ببرکت اهل عصمت در بین
نیست و از اینجا واضح شد که آنچه در تفسیر آیه مذکوره وارد شده از ائمه هادیه ع از بودن
عذاب قاتل یکنفر عذاب قاتل جمیع ناس بطن و تاویل است نه ظهر و تنزیل آیه مثل قول امام

در یم

در نهم ... قَالَ سَئَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا قَالَ لَهُ فِي النَّارِ مَقْعَدٌ لَوْ قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا لَمْ يَرِدْ اِلَّا ذٰلِكَ الْمَقْعَدَ **هشتم** آنکه باید دانست تأویل در اخبار اهل عصمت اطلاق بر اعم از ظهر و بطن قرآن نیز میشود کما اینکه معلوم است از قول امام باقر در خبر نوزدهم بحار قَالَ لِلرَّاوِي مَا يَعْنِيْ بِقَوْلِهِ اٰيَةً اِلَّا لَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ قَالَ ظَهْرُهُ وَبَطْنُهُ تَأْوِيْلُهُ مِنْهُ مَا مَضٰى وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ يَجْرِيْ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ الخ و نیز باید دانست که میشود از برای بطن قرآن نیز ظهر باشد کما اینکه در قول امام صادق است در همین کتاب قَالَ يَا جَابِرُ اِنَّ لِلْقُرْاٰنِ بَطْنًا وَلِلْبَطْنِ ظَهْرًا الخ اما امثله اول مثل قول امیر که سابقًا دانسته شد در آیه وضو که فرمودند وَهٰذَا مِنَ الْمُحْكَمِ الَّذِيْ تَأْوِيْلُهُ فِيْ تَنْزِيْلِهِ وکذا در آیه تحریم میته و آیه تحریم امهات واما امثله دوم مثل قول امام باقر در آیه وَمَنْ اَحْيَاهَا که فرمودند اخراج از ضلالت بهدایت تأویل اعظم است بالنسبه بسوی نجاة از حرق وانقاذ از غرق که اول ظهر بطن و دوم بطن است وکذا امثال او **نهم** آنکه تفسیر قرآن ظهرًا و بطنًا وبعبارة اخرى تنزیلًا و تأویلًا بر هفت وجه است کما اینکه امام باقر در خبر نوزدهم بحار فرمودند قَالَ تَفْسِيْرُ الْقُرْاٰنِ عَلٰى سَبْعَةِ اَحْرُفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ تَعْرِفُهُ الْاَئِمَّةُ زیرا که مَا كَانَ وَمَا لَمْ يَكُنْ عبارت است از تنزیل و تأویل کما اینکه تصدیق میکند او را قول دیگر آنحضرت در خبر همین کتاب قَالَ ظَهْرُ الْقُرْاٰنِ الَّذِيْنَ نَزَلَ فِيْهِمْ وَبَطْنُهُ الَّذِيْنَ عَمِلُوْا بِمِثْلِ عَمَلِهِمْ حاصل آنکه تفسیر قرآن در این خبر مطلق است از حیث ظهر و بطن قرآن کما اینکه در قول صادق علیه السلام در امور سابقه دانسته شد كُلُّ شَيْءٍ مُطْلَقٌ حَتّٰى يَرِدَ فِيْهِ نَصٌّ پس ظهر و بطن قرآن هر یک هفت وجه میشود لیکن ببیان ائمه هدی بلکه یک اسم از قرآن در وجوه لا تحصی میشود کما اینکه امام صادق در خبر این کتاب فرمودند وَاِنَّمَا الْاِسْمُ الْوَاحِدُ مِنْهُ فِيْ وُجُوْهٍ لَا تُحْصٰى يَعْرِفُ ذٰلِكَ الْوُصَاةُ بلکه هر حرف از قرآن بر وجوهی است کما اینکه بعضی در خبر ... فرموده اند قَالَ كُلُّ حَرْفٍ مِنَ الْقُرْاٰنِ عَلٰى وُجُوْهٍ والحمد لله رب العالمين **دهم** آنکه آنچه از ترتیب سور و تعیین آیات سور در این قرآن موجود که در





ایدی است معلوم شود ببرکت حجت ظاهره ائمه هدی ماخوذ و حجت است بر عالم و عامل در بقیه که معلوم نیست حرام است کلام با و کما اینکه در اصل اول از اصول مقدمه معلوم شد اما اول مثل قول صادق در خبر برهان که اول نزل سوره اقرء و آخر نزل سوره اذا جاء است قَالَ اَوَّلُ مَا نَزَلَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ وآخر سوره اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ و اما دوم مثل بودن بسم الله یک آیه است کما اینکه در اخبار کثیره است مثل قول صادق در خبر مستدرک قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُوْلُ مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ عَمَدُوْا اِلٰى اَعْظَمِ اٰيَةٍ فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ فَزَعَمُوْا اَنَّهَا بِدْعَةٌ اِذَا اَظْهَرُوْهَا وَهِيَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ و مثل تعیین سوره حمد بهفت آیه کما اینکه نیز در روایات متکاثره است بعد از نطق قرآن مثل قول همان حضرت در همان کتاب قَالَ سَئَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ قَوْلِهِ وَلَقَدْ اٰتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِيْ وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ قَالَ هِيَ سُوْرَةُ الْحَمْدِ وَهِيَ سَبْعُ اٰيَاتٍ مِنْهَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ و چنین است بیان در تعیین کمیت آیه که بدون بیان اهل قرآن ائمه هدی تعیین او حرام است تفریعًا از اصل مذکور مثل تعیین کمیت آیات سوره حمد در خبر مستدرک که معلوم است مقدار هر یک از هفت آیه از تفسیر آن از رسول خدا قَالَ فَاِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلٰى اَنْ قَالَ فَاِذَا قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاِذَا قَالَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاِذَا قَالَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاِذَا قَالَ اِيَّاكَ نَعْبُدُ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاِذَا قَالَ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاِذَا قَالَ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ اِلٰى اٰخِرِ السُّوْرَةِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الخ و از این مختصر بیان از اهل تفسیر قرآن کمًّا و کیفًا یعنی اهل عصمت واضح شد بطلان آنچه در قرآن موجود است از حیث ترتیب سور و قرار دادن اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ یک آیه و اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ تا آخر سه آیه وکذا امثال اینها پس اگر گفته شود در اصول سابقه بحجت ظاهره دانسته شد ملاک در قرائت قرآن کمًّا و کیفًا قرائت مستقیم است و تعلیم قرآن چنانست که در مصاحف موجود است از حیث ترتیب سور و تعیین آیات سور و کمیت آیات پس چگونه جائز است مخالفت حجت ظاهره نمودن جواب گفته شد نیز که اخبار تعلیم

مطلق است از حیث موافق بودن تعلیم ما با ما انزل و مخالف بودن و اخبار مذکوره و امثال آنها نصوص وارده هستند
در این اطلاق و کذا در هر مورد از موارد که حجة باطنه قائم شود در او که در آن مورد مخالفت میشود قرائت تعلیم
مثل اینکه دیده میشود در مثل این دو آیه در قرآن موجود که بتعلیم است با اینکه در خبر وسائل است از رسول خدا ص
که وقف بر هر آیه میفرمودند عن ام سلمة قالت کان النبی ص یقطع قرائته آیة آیة و در مثل علامت عدم
جواز وقف است و کذا دیده میشود در قرائت تعلیم وقف در اثناء کلام است یعنی با تمام نشدن کلام مثل در سوره زخرف
و اشباه کثیره او و اذ قال ابراهیم لابیه و قومه اننی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی
و حال آنکه معلوم از بیان رسول ص در تفسیر سوره حمد تامیت آیه بتمامیت کلام است و کذا از امثال این امور مذکوره
که محل نظر و تامل است از برای اهل تامل و نظر که داخل است در تحت اصل نقلی از امیر ع کما اینکه در اصل چهارم از اصول
مقدمه گذشت از اینکه آنچه از قرآن موجود محل نظر و تامل است از برای اهل نظر و تامل از حوادث منافقین است
حاصل اینکه آنچه حجة باطنه و حجة ظاهره چه نص و چه اصل قائم شود بر خلاف تعلیم ما نسخ خود است و در بقیه قرائت تعلیمیه
اتباع میشود مثلاً در سوره برائة که بدون بسم الله است قرائت تعلیمیه اتباع نخواهد شد از جهة اصل و نص از حجة ظاهره
مثل قول صادق ع در خبر مستدرک که معرفة انقضاء و ابتداء سوره بنزول بسم الله الخ است و کذا عکس او یعنی عدم انقضاء
بعدم نزول بسم الله قال ع و انما یعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء ل
اخری و قول دیگر آنحضرت ع در خبر فصل الخطاب قال ما انزل کتاب من السماء الا و اوله بسم الله
الرحمن الرحیم که تفریع میشود از این اصل بودن برائة با بسم الله الخ با اینکه دانسته شود انقضاء سوره
انفال و الا بجائة داخل سوره انفال است نه سوره دیگر و در مقابل این اصل نصی وارد نشده است غیر از اجتهادات
از اهل اجتهاد از قبیل بودن نبودن بسم الله الخ از برای این سوره بمثله در غضب و عذاب نازل شدن این آیات
که ملائم نیست با بسم الله الخ که رحمه است که باطل است در مقابل اصل مذکور و اما نص از حجة ظاهره مثل خبر
فصل الخطاب عن النبی ص قال من سره ان یقرء القرآن غضا کما انزل فلیقرء علی قراءة
ابن ام عبد یعنی ابن مسعود آنچه نوری ره حکایت نموده است از راغب اصفهانی در محاضرات که اثبات نموده است





ابن مسعود بسم الله فی سورة البراءة پس سوره برائة مثل بقیه سور است که دارای بسم الله است پس اگر گفته شود که
نص وارد در اطلاق و اصل مذکور قول امیر ع است در محکی طبرسی در برهان عن علی ع لم تنزل بسم الله الرحمن الرحیم
علی رأس سورة برائة لان بسم الله للامان و الرحمة و نزلت برائة لرفع الامان و السیف
فیه پس نقض میشود بتقیید اطلاق و تقیید نص که از جمله فرمایشات اصل نقض و تقیید آن نص است ج این نص مبتلی بمعارض
است باخبار ناطقه باینکه انفال و برائة یک سوره است مثل قول صادق ع در خبر برهان قال ع الانفال و البراءة
واحدة و در این هنگام تقیید اطلاق و اصل مذکور بانضمام و تقیید نص مشکوک است که از جمله اصل نقض نمودن تقیید بشک است
پس اگر گفته شود که خبر مذکور در اتحاد انفال و برائة نص وارد است یعنی نص فردی است از برای اصل مذکور که عبارت از معرفة
عدم انقضاء سوره بعدم نزول بسم الله الخ پس برائة بدون بسم الله است جملاً و نصاً ج خبر مذکور از امیر ع و امثال کثیره او که
ناطق است که برائة یک سوره است نص وارد است در اطلاق و اصل مذکور و نیز نص مذکور مبتلی بمعارض است باین اخبار کثیره
ناطقه بجزوره برائة باضافه آنچه مسموع شد از ثبوت بسمله در برائة نصاً و باضافه اینکه خبر اتحاد مذکور اگر برهان باشد بر بودن
بسمله بین انفال و برائة لازم آید که بسمله نباشد بین هر دو سوره که متحد است مثل الضحی و الم نشرح و کذا الفیل و لایلاف
کما اینکه در خبر اول وسائل است قال ع روی اصحابنا ان الضحی و الم نشرح سورة واحدة و کذا الفیل و
لایلاف و تالی باطل است پس مقدم مثل اوست پس اگر میزان در قرائت قرآن منزل قرائة ابن مسعود است مقتضی
روایت مذکوره پس چگونه حکایت شده است از مصحف آن باینکه اول سور بقره و آخر او قل هو الله احد است که منافی است
این حکایت محکیه در فصل الخطاب آنچه بیان شد از امام صادق ع که اول اقرء و آخر اذا جاء است ج اولاً میزان
حجیة خبر ثقه و موثق بودن مخبر است کما اینکه در اصل اول از اصول مقدمه معلوم شد و حکایة مذکوره از عامه است
که معلوم نیست ایمان و وثوق در آنها و ثانیاً آنکه خبر مذکور نص در کلمات آیات است که شامل ترتیب سور نیست چنانچه
واضح است نزد تامل در آن خبر ثانی آنچه راجع بقرائات کلمات باشد با ثقه بودن حاکی از ابن مسعود حجة است مثل حکایت
طبرسی ره صوافن در سوره حج در قرائت ابن مسعود قرء ابن مسعود صوافن و کذا قرائت آن در سوره
حجرات اکثرهم بنو تمیم لا یعقلون کما اینکه از تبیان طوسی ره نقل شده است قال ع فی قراءة ابن مسعود

[illegible]

اکثرهم بنو تمیم لا یعقلون وکذا وکذا از امثال امثله مذکوره پس اشکالی بحمد الله درین نیست ببرکت اخبار ائمه طاهرین ع
وحاصل کلام در این مقام این شد آنچه باخبار ثقات معلوم شود که قرائت ابن مسعود است که مخالف باشد با قرائت
بتعلیم ناس نیز مقدم داشته خواهد شد بر قرائت تعلیم که نیز اصلی است از جمله اصول لفظیه کما اینکه در اصل چهارم از
از اصول لفظیه دانسته شد وبعبارة اخری آنچه معلوم شود مخالفت او با قرائت تعلیم ناس چه جهلا وچه نصا ترجیح
داده خواهد شد بر قرائت تعلیم ناس کما اینکه اشاره شد واز بیانات مذکوره در ترتیب سور و تعیین آیات سور
در قرآن موجود واضح ولائح شد حال مقادیر آیات سوره مکیه و مدنیه بودن آیات در قرآن موجود که حجة بر
حجیه آنها قائم نشده است نه اصلا و نه نصا که تکلم در این امور مثل امور سابقه تکلم بدون علم است که حرام است
بکتاب و سنت چنانچه در اصل اول از اصول لفظیه بیان شد اینکه دلیل و حجتی چه اصل و چه نص قائم شود بر حرمت حجیت
فی الجمله اشاره شد واز این مختصر بیان مبرهن و مدلل شد بطلان تعرض کتب تفاسیر این امور را مثل تفاسیر آیات
از روی معانی لغویه با تفاسیر عامه زیرا که گفته شد در اصل اول از اصول لفظیه که در تفاسیر آیات قرآنیه دو چیز لازم است
یکی امن بمفاد و یکی امن بمراد که این امن حاصل نشود البته بهمه معانی لغویه و علم بیان و معانی در تفاسیر عامه مثل تفاسیر
فخر رازی و زمخشری و تفتازانی و مغنی و اشباه اینها پس اگر گفته شود آیه قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم
یتقون در سوره زمر و قرآنا عربیا لعلهم یعقلون در سوره یوسف و قرآنا عربیا لقوم
یعلمون در سوره فصلت و امثال اینها دلالت دارد بر اینکه نزول قرآن بلسان عرب است و واضح است
هر موضوعی از موضوعات عالم طریق بعلم او باید حصول در آن موضوع و از اهل آن شد لغت و یا باستعلام از اهل
آن موضوع است و از جمله این موضوعات علم لغات عرب است و با بودن این اشخاص مذکوره از اهل لغة
عرب با ثقات بودن آنها به نقل لغات عرب چه اشکالیست در تفاسیر قرآن بلغات منقوله از اینها جواب اولا
اینکه نقل ثقات کافیست در امن بمفاد و اما امن بمراد پس محتاج است بحجة اخری پس کافی نشد در تفاسیر آیات
و ثانیا آنکه گفته شد که قرآن دارای ظهور و بطون است و اسم واحد در وجوه لا تحصی است که بدان اذعان کردند
و ائمه هدی علاوه بر قول صادق ع در بعض روایات ان الآیة اولها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها





فی شیء وهو کلام متصل ینصرف علی وجوه و در این صورت چگونه ایمان میشود بتبعات در معانی لغویه
آیات و ثالثا آنکه قرآن عربیست الا اینکه شبیه نیست بکلام بشر کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر برهان ایاک
ان تفسر القرآن برأیک حتی تفقهه عن العلماء فانه رب تنزیل یشبه بکلام البشر و
هو کلام الله وتأویله لا یشبه کلام البشر کما لیس شیء من خلقه یشبهه کذلک لا یشبه
فعله تبارک وتعالی شیئا من افعال البشر ولا یشبه شیء من کلامه بکلام البشر
وکلام الله صفته وکلام البشر افعالهم فلا یشبه کلام الله بکلام البشر فتهلک
وتضل و از این جهه است که امام باقر ع در خبر وسائل فرمودند لیس شیء ابعد من عقول الرجال
من تفسیر القرآن و در خبر مستدرک فرمودند انما یعرف القرآن من خوطب به پس قرآن عربیست
لیکن نه عربیه که هر کس بتواند بداند بلکه مخصوص است بقومی کما اینکه ذیل آیه اخیره ناطق است که مقصود از قوم اهل ذکر
یعنی ائمه هدی است بتصدیق آیات کثیره مثل آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون کما اینکه سابقا
بیان او از ائمه ع دانسته شد و امثال او پس باید عامه امور مذکوره را از اشخاص مشار الیهم باطل دانست که
اتباع آنها اتباع ضلال است در قبال ادله مسموعه والحمد لله رب العالمین ادیهم آنکه آنچه از قرآن بحجه
حجه باطنه یعنی عقول قائم شود بمفادیت و مرادیت او باکی نیست بتفسیر او که در این صورت تفسیر بعلم است که حجه الهیه ثابت است
کما اینکه در اصل اول از اصول لفظیه بیان شد و حجه ظاهره یعنی امیر ع در سیم وسائل باو ناطق است که قرآن سه قسم است
یک قسم او را عالم و جاهل میدانند قال ان الله قسم کلامه ثلاثة اقسام فجعل قسما یعرفه
العالم والجاهل وقسما لا یعرفه الا من صفا ذهنه ولطف حسه وصح تمییزه ممن
ممن شرح الله صدره للاسلام وقسما لا یعلمه الا الله وملائکته والراسخون
فی العلم وانما فعل ذلک لئلا یدعی اهل الباطل المستولین علی میراث رسول الله ص
من علم الکتاب ما لم یجعله الله لهم ولیقودهم الاضطرار الی الائتمام بمن
ولی امرهم فاستکبروا عن طاعته مثل آیه وتلک حجتنا در سوره انعام که تمام عقول امکنه

این حجة الهیه است که فوق او معقول و متصور نیست و مثل آیه لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ در سوره شوری که تمام عقول را حکم
میکوید اتباع ظن نباید نمود و کذا و کذا و کذا از اشباه و اینها که جائز است تفاسیر آنها برکت حجة باطنه یعنی عقول
با قطع نظر از ورود تفاسیر از حجة ظاهره در آنها و باید دانست که داخل این اصل و از جمله فروعات وارده او است
ذکر آیات از اهل عصمت از رسول خدا ص و ائمه هدی ع از برای مخاطبین و سائلین بدون بیانات و تفاسیری
در آنها زیرا که اکتفاء بذکر آیات بدون بیانات و تفاسیر در آنها بیّنه و برهان است نزد عقول که غیر از
مفادات آیات چیزی دیگر از آنها اراده نشده است از جهة صحیح نبودن اغراء بجهل از ایشان که اهل
عصمت هستند مثل قول رسول ص در خبر بحار فَاِنَّ اللهَ تَعالىٰ یَقُولُ اَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ
وَلَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ وَیَقُولُ اللهُ تَعالىٰ وَما لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ اِلَّا
ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلىٰ وَلَسَوْفَ یَرْضىٰ وَیَقُولُ اللهُ ... یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ
سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَیْنَها وَبَیْنَهُ اَمَداً بَعِیداً وغیره وغیره وغیره الی ما شاء الله و این فرع که
نیز اصل است نسبت بموارد خود از عمده در باب تفاسیر آیات است و باین اصل کثیری از آیات تفسیر میشود
مثلاً در خبر مذکور که خبر ابن مسعود است که ببعض او اشاره شد قریب بشصت مورد است که رسول خدا ص اکتفا
فرموده است بذکر آیه فقط بدون اضافه تفسیری در او که خلاف مفاد آیه باشد پس باید از این فرع که اصل است
غفلت نشود در موارد خود که داعی شود که کثیری از آیات بی تفسیر از اهل عصمت ع باشد و ان شاء الله
در موارد خود اشاره خواهد شد و الحمد لله رب العالمین س اگر گفته شود که اخبار ناهیه از تفاسیر که
سابقاً فی الجمله اشاره شد مطلق است از اینکه تفاسیر موافق عقول باشد و اینکه موافق نباشد پس چگونه حکم
میشود بجواز تفاسیر با قطع نظر از تفاسیر حجة ظاهره ع ج تفاسیر برکت حجة باطنه بالاخره و اما التفاسیر
بحجة ظاهره است زیرا که حجة ظاهره یعنی موسی بن جعفر ع فرموده اند اِنَّ لِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حُجَّتَیْنِ
حُجَّةً ظاهِرَةً وَحُجَّةً باطِنَةً کما اینکه در اصل اول از اصول ماضیه دانسته شد علاوه بر قول امیر ع
در خبر مذکور که قرآن سه قسم است و بعبارة اخری تفاسیر آیات قرآنیه برکت حجة ظاهره است اما القسم





و اما اصلا پس بکلی در بین نیست بحمد الله والمنه و این امر در قصص انبیاء شائع و ذائع است کما اینکه مبرهن و مدلل خواهد شد

## دوازدهم

اینکه قرآن موجود در ایدی عین قرآن منزل که فعلا نزد حجة عصر است بخبر متواتره نیست بحجة
باطنه و حجة ظاهره اما حجة باطنه بواسطه موارد دیگر که محل نظر است از برای عقلا که ببعض آنها در ضمن اصول متقدمه اشاره شد
مثل آیه وَاِنْ خِفْتُمْ اَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامیٰ با بیان امیر ع در او و اشباه او و اشاره شد که در خصوص او کتاب عربی
و فارسی در بطلان خلافت خلفاء ثلاثه که امضاء نموده اند این قرآن موجود را نوشته شده است پس طالبین حق باید
مراجعه آن دو کتاب بنمایند تا اینکه بصدق مطلب کشف کنند و اما حجة ظاهره اخبار متواتره است اصولاً و نصوصاً اما
اصول آنها مثل قول امام باقر ع در نور ... بحار که اگر زیاده و نقصان نشده بود قرآن مخفی نبود حق با اهل قال
لَوْلا اَنَّهُ زِیدَ فِی کِتابِ اللهِ وَنُقِصَ ما خَفِیَ حَقُّنا عَلیٰ ذِی حِجیً الخ و مثل خبر کتاب از رسول خدا ص
که دو نفر اختلاف نمیکردند اگر قرآن قرائت میشد مثل آنچه نازل شده است قال لَوْ اَنَّ النّاسَ قَرَؤُا الْقُرْآنَ
کَما اُنْزِلَ مَا اخْتَلَفَ اثْنانِ و مثل قول باقر ع در خبر وسائل که باید مردم قرائت کنند قرآن را مثل آنچه نازل شده است
اِنَّما عَلَی النّاسِ اَنْ یَقْرَءُوا الْقُرْآنَ کَما اُنْزِلَ وغیره وغیره وغیره از اشباه متواتره آنها و اما نصوص آنها مثل خبر
مستدرک در صلوة یوم غدیر که امام صادق ع فرمودند قرائت میکنی حمد و انا انزلنا را مثل آنچه نازل شده اند مثل آنچه
نقص شده قال تُصَلّی ... شُکْراً لِلّٰهِ رَکْعَتَیْنِ تَقْرَءُ فِی الْاُولیٰ الْحَمْدَ وَاِنّا اَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ
کَما اُنْزِلَتْ لا کَما نُقِصَتْ و مثل خبر فصل الخطاب از امام ثامن ع که میخوانی آیة الکرسی را علی التنزیل قال و کتب
آیَةَ الْکُرْسِیِّ عَلَی التَّنْزیلِ و خبر دیگر آن کتاب از امام صادق ع که قرائت میکند در آب سوره انا انزلناه را علی التنزیل
وغیره وغیره الی ما شاء الله و واضح است که این اصول و نصوص مطلق تحریف را شامل است چه زیاده و چه نقیصه
چنانچه صریح خبر اول است و مثل خبر دیگر صافی از امام صادق ع قال اِنَّ الْقُرْآنَ قَدْ طُرِحَ مِنْهُ آیٌ کَثِیرَةٌ وَلَمْ
یُزَدْ فِیهِ اِلَّا حُرُوفٌ قَدْ اَخْطَأَتْ بِهَا الْکَتَبَةُ وَتَوَهَّمَتْهَا الرِّجالُ و از اینجا واضح شد که قول
بتحریف نشدن قرآن منزل مطلقا یا نسبت بزیاده از معروفین بعلم مخالف حجة باطنه و حجة ظاهره است که قابل اعتنا نیست
مقابل این دو حجة الهیه ملی غایت آنچه در اینجا میشود گفت دو چیز است یکی اینکه گفته شود قول بزیاده در قرآن موجود

## در بیان حجیّة قرآن موجود در ایدی

دوثوق بآن در احکام مرتفع خواهد شد و دیگر آنکه با قول بتحریف مطلقاً سکته وارد خواهد آمد در معجزیت او و لیکن جواب از
این امر پوشیده نیست از برای متتبّعین از ائمه هدی ع امّا جواب اوّل آنکه در اصل اوّل از اصول مقدّمه بیان شد
بمقداری کافی که در احتیاج بسوی حکم احد الثقلین یعنی حجّت باطنه و حجّت ظاهره در تفاسیر آیات قرآنیه فرقی نیست
که گفته شود بتحریف قرآن منزل و عدم او پس باید بآن اصل مراجعه شود تا اینکه کشف حقیقت امر شود و امّا جواب
از دوم آنکه باید دانست که معجزیّت قرآن چه کلّ او که هفده هزار آیه است کما اینکه در قول امام صادق ع سابقاً
دانسته شد چنانچه در آیه سوره بنی اسرائیل است قُل لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا
بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا و چه ده سوره چنانچه
در آیه سوره هود است أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا
مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا
أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ و چه یک سوره چنانچه در آیه سوره بقره است فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا
شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ عبارتست از دو مثلیّت یکی مثلیّت قرآن و دیگری
مثلیّت محمّد بن عبد الله ص کما اینکه در قول عسکری ع است در جزء چهارم بحار قال ع قال العالم ع قال الله
لِمَرَدَةِ مَكَّةَ وَعُتَاةِ مَدِينَةٍ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا إلى أن قال
فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ من مثل محمّدٍ ص من مثل رجلٍ منکم لا یقرأ ولا یکتب و
لا یدرس کتاباً ولا اختلف إلی عالمٍ ولا تعلّم من أحدٍ وأنتم تعرفونه فی أسفاره
وفی حضره بقی کذلک أربعین سنة ثمّ أوتی جوامع العلم حتّی علم علم الأوّلین والآخرین
فإن کنتم فی ریبٍ من هذه الآیات فأتوا من مثل هذا الرجل بمثل هذا الکلام لیتبیّن
أنّه کاذب لأنّ کلّما کان من عند غیر الله فسیوجد له نظیر فی سائر خلق الله الخ
و واضح است نزد هر عاقل از عقلاء عالم که اگر هر فردی از افراد بشر مدّت چهل سال عدیل کسی نباشد که
تعلّم و تعلیم ننموده و بغتةً این نحو از آیات را اتیان کند تا حال احدی از فصحاء و بلغاء عالم اتیان ننموده



## در بیان اوّل ما نزل از سور نازله

بیش یک سوره آن مسلّم است که این از ناحیه حضرت باریتعالی است نه از مصنوعات خلایق پس اگر این مطلب را در
امثال خود او ان غیر از موهبت الهیه تعقّل و تصوّر نتواند کرد چگونه در حقّ آنحضرت ص اباء و امتناع میشود بود با معلومیّت
حال او در مدّت چهل سال و بعد تا و منشأ آن معد از که اثبات این مدّعا که مطلق قرآن است کما اینکه در آیات
مذکور معلوم شد ولو یک سوره باقی است ولو اینکه ثابت باشد تحریف مطلقاً در بعض آیات او پس وجود تحریف مطلقاً منافی
با اثبات مدّعا که عبارتست از اثبات رسالت از جانب پروردگار که مقصود از انزال قرآن است ندارد کما اینکه
امام ثامن ع در پنجم بحار فرموده قال ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص فِي وَقْتٍ كَانَ الْأَغْلَبُ
عَلَىٰ أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطَبَ وَالْكَلَامَ فَأَتَاهُم مِّن كِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مِن مَّوَاعِظِهِ وَأَحْكَامِهِ مَا
أَبْطَلَ قَوْلَهُمْ وَأَثْبَتَ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ الخ و از این بیان مختصر واضح و لائح شد آنچه از مشهور بین علم
در اعصار و امصار صادر شده است در وجوه اعجاز قرآن کما اینکه پوشیده نیست بر مطّلعین بر کتب ایشان در مقابل خبر کم
از عالم آل محمّد ص موسی بن جعفر ع تماماً باید طرح نمود تعریضاً از اصل ملتقی که سابقاً دانسته شد کُلَّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَٰذَا الْبَيْتِ
فَهُوَ بَاطِلٌ پس بحمد الله و المنّة اشکال و غموضی در میان نیست و بعد از تعلّم اصول متقدّمه و امور ماضیه که نیز آنها هم
از ائمه تعلیم گرفته میشود بعون الله تمام قرآن دانسته شد در قول امام صادق ع که اوّل سوَر نازله سوره اقرأ و آخر
سوَر نازله سوره إِذَا جَاءَ است و ترتیب نسبت بغیر این دو از حجّت ظاهره معلوم نشده است لذا ابتدا شد در تفاسیر
آیات موجوده باین دو سوره پس اگر گفته شود که خبر از امام صادق ع در اینکه آخر سوَر نازله سوره إذا جاء
معارض است با قول امیر ع در خبر دیگر که آخر سوره مائده است قال ع فَكَانَ مِنْ آخِرِ مَا نَزَلَ عَلَيْهِ سُورَةُ
الْمَائِدَةِ فَنَسَخَتْ مَا قَبْلَهَا وَلَمْ يَنسَخْهَا شَيْءٌ الخ قول امیر ع نیز در خبر دیگر آن است که نزول شد
قبل از موت رسول ص بسه ماه یا دو ماه بوده است قال نَزَلَتِ الْمَائِدَةُ قَبْلَ أَن يُقْبَضَ بِشَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ
و خبر صافی از امّ سلمه ناطق است که سوره اقرأ آخر حیوة آنحضرت ص بوده که منافات با خبر اوّل ندارد عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ
قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِآخِرَةٍ لَا يَقُومُ وَلَا يَقْعُدُ وَلَا يَجِيءُ وَلَا يَذْهَبُ إِلَّا قَالَ
سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَٰلِكَ فَقَالَ إِنِّي أُمِرْتُ

بِهٰا ثُمَّ قَرَءَ هٰذِهِ السُّوْرَةَ علاوه اینکه خبر رهان محکم نیست در اینکه مائده آخر سوره نازله بوده است نطق او آیت
که از جمله آخر ما نزل بوده است و خبر سابق از امام صادق محکم است که اذا جاء آخر سوره نازله بوده است قَالَ آخِرُ مَا
سُوْرَةُ اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ پس باید رد شود متشابه بمحکم تقریباً از اصل مذکور در اصول سابقه در قول رسول
وغیره دَعْ مَا یُرِیْبُکَ اِلٰی مَا لَا یُرِیْبُکَ وبعبارة اخری واضح است فرق عبارت فَکَانَ مِنْ آخِرِ مَا
نَزَلَ در خبر اول و آخر سوره اذا جاء در خبر دوم پس اشکالی نیست در این و خبر علی بن ابراهیم که نزول اذا جاء در منی
در حجة الوداع بوده است نیز شاهد است که اذا جاء آخر سوره بوده است قَالَ نَزَلَتْ بِمِنٰی فِیْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ
اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ اَلخ پس سوره اِقْرَءْ بِاسْمِ رَبِّکَ فاتحة الکتاب است نه سوره حمد س اگر
گفته شود که این کلام مردود است باخبار کثیره ناطقه که سوره حمد فاتحة الکتاب است مثل خبر مستدرک وامثال کثیره او قال
النَّبِیُّ ص لَا صَلوٰةَ اِلَّا بِفَاتِحَةِ الْکِتَابِ ج کتاب در این خبر وامثال او متشابه است بین کتاب منزل و
کتاب موجود و خبر مذکور از امام صادق ع اَوَّلُ مَا نَزَلَ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ ص بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِقْرَءْ بِاسْمِ
رَبِّکَ محکم است که احتمال غیر در او نیست پس باید رد شود متشابه اخبار بر محکم او از جهه ادله متقدمة الذکر پس باید
گفته شود سوره اِقْرَءْ فاتحه کتاب منزل است و سوره حمد فاتحه کتاب موجود است نه فاتحه کتاب منزل ولذا اطلاق
سوره حمد بر او شده است در اخبار کثیره مثل خبر مستدرک قَالَ سَئَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع عَنْ قَوْلِهِ تَعَالٰی
وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِیْ وَالْقُرْآنَ الْعَظِیْمَ قَالَ هِیَ سُوْرَةُ الْحَمْدِ وَهِیَ سَبْعُ آیَاتٍ
الخ س اگر گفته شود که خبر مذکور لَا صَلوٰةَ اِلَّا بِفَاتِحَةِ از رسول خدا ص است و در زمان آنحضرت قرآن موجود
نبوده است تا اینکه فاتحة الکتاب راجع باو باشد بلکه این خبر نیز محکم است در اینکه مراد از کتاب قرآن منزل است
پس علاج این معارضه بچه باید بشود ج نقل این خبر و امثال او از رسول خدا ص از جهه موافق بودن با عامه و پس
از جهه تقیه و خبر سابق از جهه مخالف بودن او با عامه و ناس از برای غیر تقیه است کما اینکه در امور متقدمه در بین
و مدلل شد و بعبارة اخری اول موافق منطق بفتح و دوم موافق منطق بضم است که در اصل چهارم از اصول
ناصبه دانسته شده و این مسئله از فروعات زیاده او است پس عمومی نیست در بین برکت اصول ثقات از ائمه هداة اهل بیت





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در تفسیر بسمله چند امر است اول آنکه بسمله اکرم و اعظم آیه است از کتاب منزل کما اینکه در اخبار
کثیره است مثل خبر مستدرک از امام باقر ع قَالَ سَرَقُوْا اَکْرَمَ آیَةٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و خبر
دیگر او از امام صادق ع که سابقاً اشاره شد یَقُوْلُ مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ عَمَدُوْا اِلٰی اَعْظَمِ آیَةٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ
فَزَعَمُوْا اَنَّهَا بِدْعَةٌ اِذَا اَظْهَرُوْهَا وَهِیَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ دوم آنکه بسمله احق است بانچه اجهار بشیء
با و از جهه قول امام صادق ع در خبر علی بن ابراهیم قَالَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَحَقُّ مَا اُجْهِرَ بِهَا وَهِیَ الْآیَةُ
الَّتِیْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلٰی اَدْبَارِهِمْ نُفُوْرًا سوم
آنکه بسمله از خصایص رسول ص است که اشراک نفرموده است خدا ایشان را با واحدی از انبیاء خود را مگر سلیمان ع را کما اینکه
امیر المؤمنین ع در خبر نوزدهم بحار فرموده اند قَالَ اِنَّ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ آیَةٌ مِنْ فَاتِحَةِ الْکِتَابِ اِلٰی
اَنْ قَالَ وَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ مُحَمَّدًا ص وَشَرَّفَهُ بِهَا وَلَمْ یُشْرِکْ مَعَهُ اَحَدًا مِنْ اَنْبِیَائِهِ
مَا خَلَا سُلَیْمَانَ ع فَاِنَّهُ اَعْطَاهُ مِنْهَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَا تَرَاهُ یَحْکِیْ عَنْ بِلْقِیْسَ حِیْنَ
قَالَتْ اِنِّیْ اُلْقِیَ اِلَیَّ کِتَابٌ کَرِیْمٌ اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمَانَ وَاِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الخ
س اگر گفته شود که خبر خصیصه منافات دارد با خبر نوزدهم بحار که میگوید نازل نشد کتابی از آسمان مگر اینکه اول
او بسمله بود از امام صادق ع قَالَ مَا نَزَلَ کِتَابٌ مِنَ السَّمَاءِ اِلَّا وَاَوَّلُهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و از جمله کتب
سماویه که یکصد و چهار است چنانچه در چهاردهم بحار از رسول خدا ص است توریه موسی و زبور داود و انجیل عیسی است ج استثناء
سلیمان از خصیصه شاهد عادل است که خصیصه در منزل علیه است نه در منزل بر مبنی رسول اکرم ص مخصوص است بگفتن این
بسمله مبارکه پس اشکالی نیست در بین برکت اخبار ائمه هادیه چهارم آنکه بسمله نوزده حرف است چنانچه زبانیه در آیه
این سوره سَنَدْعُ الزَّبَانِیَةَ عبارتست از نوزده ملک که موکل بر سقر هستند بتصدیق آیه سوره مدثر وَمَا
اَدْرٰیکَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِیْ وَلَا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ وَمَا جَعَلْنَا اَصْحَابَ
النَّارِ اِلَّا مَلٰئِکَةً الخ و هر یک حرف از بسمله را خدای تعالی نجات از هر یک از این نوزده ملک سقر که وادی است
در جهنم کما اینکه صادق ع فرموده اند قرار داده اند کما اینکه رسول خدا ص در خبر رهان فرموده اند قَالَ مَنْ اَرَادَ

ان ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر فلیقرء بسم الله الرحمن الرحیم فانها تسعة عشر
حرفاً لیجعل الله کل حرف منها عن واحد منها واز این بیان مختصر معلوم شد وجه نوزده قرار دادن
اصحاب سقر را نه زیاده از نوزده تا اینکه هر یک از حرف بسم الله الخ نجات شود از هر یک از این صحاب پنجم
اینکه فارق و ما تز ابتدا و ختم تمام سور بسمله است کما اینکه در قول صادق ع است در خبر مستدرک که سابقاً اشاره شد
قال وانما یعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحیم ابتداءً للاخری
هر یک از ظهور یعنی تنزیلات بسمله و بطون یعنی تأویلات بسمله چند وجه است اما ظهور و تنزیلات او یکی وجه این است
که علامت میگذارم نفس خود را بالعبودیت باسمی از اسماء خدا تعالی کما اینکه در خبر نور دهم بحار است قال سئلت الرضا
عن بسم الله قال معنی قول القائل بسم الله ای اسم نفسی بسمة من سمات الله عز وجل وهو
العبودیة قال فقلت له وما السمة قال العلامة ویکی وجه این است که ابتدا میکنم باسم خدای رحمن
رحیم کما اینکه معلوم است از قول رسول صلی الله علیه وآله در خبر مستدرک قال اذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحیم قال
الله بدأ عبدی باسمی وحق علی ان اتمم له اموره وابارک له فی احواله الخ ویکی وجه این است
که استعانت می‌نمایم در جمیع امور خود بخدائی که حق نیست عبادت کردن برای آن بغیر او در هر زمان استغاثه و جواب
دهنده است زمانیکه خوانده شود کما اینکه در قول عسکری ع است در نور دهم بحار قال یقول بسم الله ای استعین
علی اموری کلها بالله الذی لا یحق العبادة الا له المغیث اذا استغیث والمجیب اذا
دعی الخ و بعبارة اخری مقصود از استعانت باسم الله استعانت بالله است که اعظم اسماء خدای تعالی است و سزاوار
نیست کسی تسمیه شود باو از مخلوق کما اینکه در وجه دیگر از کلام امیر ع است در خبر نور دهم بحار قال ان رجلاً قام
الیه فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عن بسم الله الرحمن الرحیم ما معناه فقال ان قولک الله
اعظم الاسماء من اسماء الله تعالی وهو الاسم الذی لا ینبغی ان یسمی به غیر الله ولم
یتسم به مخلوق ویکی وجه این است که باین اسم قرائت یا عمل میکنم کما اینکه از امیر ع است نیز در خبر صافی قال
بسم الله یعنی بهذا الاسم اقرء او اعمل هذا العمل ویکی وجه این است که بتدا یا استعانت می‌نمایم در جمیع





امور بصفه موصوف کما اینکه در قول ثامن الائمه است در خبر ربان قال سئلت ابا الحسن الرضا ع عن الاسم ما هو
قال صفة لموصوف واما بطون وتأویلات بسمله یک وجه این است که باء بهاء الله وسین سناء الله و میم
ملک الله است کما اینکه در قول صادق ع است در نور دهم بحار قال الباء بهاء الله والسین سناء الله والمیم
ملک الله الخ ویکی وجه این است که باء بهاء الله وسین سناء الله و میم مجد الله است کما اینکه در خبر ربان است از امام
صادق ع قال الباء بهاء الله والسین سناء الله والمیم مجد الله و نیز از برای الله ظهور و تنزیلات و بطون
و تأویلات است اما ظهور و تنزیلات او یکی وجه این است تعبد میشود بسوی آن وقت حوائج و شدائد کما اینکه در قول عسکری ع است
در نور دهم بحار قال الله هو الذی یتأله الیه عند الحوائج والشدائد کل مخلوق عند انقطاع
الرجاء من کل دونه وتقطع الاسباب من جمیع من سواه الخ ویکی وجه این است که معبود است کما اینکه امام
صادق ع در دوم بحار فرمودند یا هشام الله مشتق من اله واله یقتضی مألوهاً والاسم غیر المسمی الخ
ویکی وجه این است که قادر بر انجاء است جائیکه منجی نیست و بر اغاثه است جائیکه مغیثی نیست کما اینکه امام صادق ع در خبر
بحار مذکور فرمودند قال رجل للصادق ع دلنی علی الله ما هو فقد کثر علی المجادلون وحیرونی
فقال له یا عبد الله هل رکبت سفینة قط قال نعم قال فهل تعلق قلبک هنالک ان شیئاً
من الاشیاء قادر علی ان یخلصک من ورطتک قال نعم قال الصادق ع فذلک الشیء هو الله
القادر علی الانجاء حیث لا منجی وعلی الاغاثة حیث لا مغیث الخ ویکی وجه این است که اله
هر چیز است کما اینکه امام صادق ع در نور دهم فرموده اند قال الله اله کل شیء واما بطون وتأویلات الله
یک وجه این است که الف آلاء الله ولام الزام است خلق را بر ولایت ائمه هدی ع وهاء هوان است از برای مخالف محمد
وآل او کما اینکه در قول صادق ع است در نور دهم بحار قال الالف آلاء الله علی خلقه من النعیم واللام الزام الله
خلقه ولایتنا قلت فالهاء فقال هوان لمن خالف محمداً وآل محمد ویکی وجه این است که مستولی
بر جلیل و دقیق است کما اینکه در آن کتاب است از امام صادق ع و سئل عن معنی الله فقال استولی علی ما دق
وجل واما الرحمن الرحیم پس این دو کلمه ظهور و تنزیلات دارند بدون بطون و تأویلات بخلاف دو کلمه مذکوره که عبارت است

از بسم الله اما ظهورات و تنزلات الرحمن یکی عطوفت ورزنده است بر خلق خود برزق و قطع نکند مواد رزق را از ایشان اگرچه قطع کنند از طاعت آن کما اینکه در تفسیر عسکری است الرحمن العاطف علی خلقه بالرزق لا یقطع عنهم مواد رزقه وان انقطعوا عن طاعته و یکی رحم کننده است بجمیع خلق خود کما اینکه در خبر امام صادق است قال والرحمن بجمیع خلقه و یکی رحم کننده در دنیاست کما اینکه در خبر صافی است قال عیسی بن مریم الرحمن رحمن الدنیا و بعبارة اخری اسمی است خاص از برای صفة عامه کما اینکه امام صادق در خبر صافی فرموده اند قال الرحمن اسم خاص لصفة عامة و اما ظهورات و تنزلات الرحیم یکی رحم کننده به بندگان مؤمن خود بتخفیف طاعة ایشان و ببندگان کافر خود در رزق برآنها و خواندن آنها را بموافقه خود کما اینکه در خبر دوم تجارت از عسکری قال الرحیم بعباده المؤمنین فی تخفیفه علیهم طاعاته و بعباده الکافرین فی الرزق لهم و دعائهم الی موافقته و یکی رحم کننده است بمؤمنین خاصة کما اینکه در قول صادق است در خبر سابق قال الرحیم بالمؤمنین خاصة و بعبارة اخری رحم کننده است در آخرت کما اینکه در خبر صافی است قال عیسی بن مریم والرحیم رحیم الآخرة و بعبارة ثالثه اسمی است عام و صفتی است خاصه کما اینکه در خبر صافی است از امام صادق قال والرحیم اسم لصفة خاصة والحمد لله رب العالمین **وبعد ذلک** چون تعلم قرآن بطرح از حیث الفاظ و چه از حیث معانی و بعبارة اخری تعلم عربیت قرآن و تفقه در او هر دو واجب است از جهة آیه کونوا ربانیین در سوره آل عمران بیان رسول خدا در خبر مستدرک انه قال ما من ذکر او انثی او حر او مملوک الا و لله علیه حق واجب ان یتعلم من القرآن و یتفقه فیه ثم قرء هذه الآیة ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون لذا لازم شد بعد از تعلم عربیت او تفقه در او پس گفته میشود چون تسمیه المستعان اولا اثر ترک بسم الله الرحمن الرحیم در ابتداء هر امر گناه است کما اینکه معلوم است از قول امام صادق در خبر عسکری قال انه قال الصادق و لربما ترک فی افتتاح امر بعض شیعتنا بسم الله الرحمن الرحیم فیمتحنه الله بمکروه لینبهه الله علی شکر الله والثناء علیه و یمحو عنه وصمة تقصیره عند ترکه قول بسم الله الرحمن الرحیم لقد دخل عبد الله بن یحیی علی





علی امیر المؤمنین الی ان قال فقال عبد الله بن یحیی یا امیر المؤمنین قد افدتنی و علمتنی فان رأیت ان تعرفنی ذنبی الذی امتحنت به فی هذا المجلس حتی لا اعود الی مثله فقال ترکک حین جلست ان تقول بسم الله الرحمن الرحیم فعجل بسهوک عما ندبت الیه تمحیصا بما اصابک الا علمت ان رسول الله حدثنی عن الله عز وجل انه قال کل امر ذی بال لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر الخ وثانیا حرام است مذبوح و منحور با تعمد ترک او از جهة آیه و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه در سوره انعام با انضمام قول باقر در خبر سیم وسائل از او قال و لا تأکلوا من ذبیحة ما لم یذکر اسم الله علیها و گذشت در اصل یازدهم که هر نهی در قرآن دلالت میکند بر ترک معصیه که این آیه از جمله فروعات وارده آن اصل است و اکل منیت با ترک او بدون تعمد کما اینکه در قول موسی بن جعفر است در آن کتاب قال و ان ذبح و لم یسم فلا بأس ان یسمی اذا ذکر بسم الله علی اوله و آخره ثم یأکل مثل قول صادق عن رجل ذبح و لم یسم فقال ان کان ناسیا فلیسم حین یذکر و یقول بسم الله علی اوله و آخره و ثالثا وضو منیت با تعمد ترک او کما اینکه در خبر مستدرک از قطب راوندی روایت است از رسول خدا قال لا صلوة الا بوضوء و لا وضوء الا بالتسمیة و باکی نیست در ترک او بغیر تعمد کما اینکه در قول رسول خدا است در خبر اول از اول قال وضع عن امتی تسعة اشیاء السهو والخطاء والنسیان الخ و رابعا با ذکر او در وضو تطهیر جمیع جسد است کما اینکه امام صادق فرموده در خبر اول وسائل قال یا ابا محمد من توضا فذکر اسم الله طهر جمیع جسده و من لم یسم لم یطهر من جسده الا ما اصابه الماء و خامسا بر عمل با ترک او در او شرکت شیطان است کما اینکه امام صادق فرموده اند در خبر آن کتاب قال اذا توضا احدکم و لم یسم کان للشیطان فی وضوئه شرک و ان اکل او شرب او لبس و کل شیء صنعه ینبغی له ان یسمی علیه فان لم یفعل کان للشیطان فیه شرک و سادسا مستحب است جهار با و کما اینکه از امام صادق در پیش گفته شد و سابعا در هر حرفی از او که نوزده حرف است نجات است از یکی از اصحاب سقر که نوزده ملک است کما اینکه در قول صادق گفته شد و ثامنا او اقرب است باسم اعظم از سیاهی چشم بسوی سفیدی او کما اینکه

امام ثامن ع در خبر رجا فرموده اند انه قال بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین
الی بیاضها و ثانیا در تعلیم او سه برائت است از آتش برائة از برای صبی و برائة از برای ابوین آن و برائت از برای معلم
کما اینکه در خبر رجا است از رسول خدا ص قال اذا قال المعلم للصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله برائة
للصبی و برائة لابویه و برائة للمعلم و عاشرا او اعظم و اکرم آیات قرآنیه است کما اینکه در قول امام باقر و صادق
دانسته شد و افضل آیات حمد است کما اینکه در خبر مستدرک است از امام صادق ع نیز قال سئلت اباعبدالله ع عن قول الله
عز و جل ذکره و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم قال هی فاتحة الکتاب قلت بسم الله
الرحمن الرحیم منها قال هی افضلها لفضل منها و تا در بسم رحمن ممدوده است از جهة قول صادق ع در اول مستدرک
قال لا و الرحمن ممدودة و کذا و کذا و کذا از ثمرات و فوائد وارده در اخبار ائمه طاهرین ع در قرائت این کلمه مبارکه
و الحمد لله رب العالمین پس اگر گفته شود اخبار وارده در اینکه بسمله یک آیه است از کتاب خدای تعالی مثل خبر مستدرک که گذشت
یا آنچه دانسته شد سابقا عن علی ع قال بلغه ان اناسا ینزعون بسم الله الرحمن الرحیم فقال هی
آیة من کتاب الله انساهم ایاها الشیطان منافات دارد با بودن بسمله جزء سور قرآنیه جواب گفته
در مدارک محکم و متشابه در اصل پنجم که محکم آنست که احتمال دو چیز در او نباشد بخلاف متشابه و واضح است که خبر مذکور و امثال
سکاژه او محتمل است که مراد این باشد که بسمله یک آیه از کتاب خدا تعالی است و محتمل است که مراد این باشد که بسمله
آیه است از هر یک از سور کتاب خدای تعالی بخلاف قول صادق ع در خبر مستدرک علاوه بر آنچه سابقا دانسته شد
ما انزل الله عز و جل کتابا الا فاتحته بسم الله الرحمن الرحیم و انما کان یعرف انقضاء
السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء اخری که محکم است احتمال غیر از معنای دوم در او نیست
البته متشابه پس باید رد شود اخبار اوله باخبار ثانیه باینکه مراد از آنها بودن بسمله است یک آیه از هر سوره از کتاب
خدای تعالی پس اشکالی نیست به برکت اصول ملقاة از ائمه هداة ع پس اگر گفته شود چه شده است که در ابتدای برائت
قرآن امر شده است باستعاذه و در آیه سوره نحل کما اینکه در اصل یازدهم دانسته شد با اینکه مستحب است بیان این
و امر به بسمله نشده است در ابتداء بقرائت قرآن در کتاب خدای تعالی با اینکه ترک او کناه است کما اینکه در براهین و مدلل شد





در ثمرات احد عشر بسمله ج گفته شد در اصل دوازدهم که نیست چیزی مگر آنکه در قرآن از برای او اصلی است که بیان
شود او را عقول مردمان که از جمله تفریعات بر این اصل است آیه سوره هود و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها
و مرسیها الخ که بسمله واجب است در ابتداء هر امری و مخصوصیت مورد تخصیص نمیدهد حکم کلی را کما اینکه ابناء از کلی بود
حکم میکنند اخبار سابقه مثل قول امام صادق ع و کل شیء صنعه ینبغی ان یسمی علیه و ان لم
یفعل کان للشیطان فیه شرک و مثل قول امیر ع در خبر سابق ان رسول الله ص حدثنی عن الله عز و جل انه
قال کل امر ذی بال لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر پس به برکت اصول متقدمه اشکال در مثل این مسئله نخواهد بود
و الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدینا الله) اقرء باسم ربک
الذی خلق خلق الانسان من علق نزول این آیه یا محمد اقرء است کما اینکه در قول امام باقر است
در خبر جابر انه اول سورة نزلت قال نزل جبرئیل علی محمد ص فقال یا محمد اقرء الخ مثل نزول
سوره فتح که یا محمد انا فتحنا لک الخ است کما اینکه در قول امام ثامن ع است در خبر صالح نیز قال فلما فتح الله تعالی
علی نبیه مکة قال له یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا الخ و مثل نزول سوره منافقین که یا محمد
اذا جائک المنافقون الخ است کما اینکه در خبر فصل الخطاب از امام سابع ع است قال و انزل بذلک
قرآنا یا محمد اذا جائک المنافقون الخ اشکال اگر نزول این سور این چنین است که در این
اخبار مذکوره است پس از کجا در هر یک بسمله جزء هر یک شده است و حال آنکه مدارک تنزیلات آنها همین اخبار و امثال
آنها است و پس بلکه معلوم از این اخبار آنست که بسمله جزء هر یک نیست چنانچه معلوم است از اخبار کثیره که بسمله جزء سوره
حمد است مثل خبر مستدرک قال سئلت اباعبدالله عن قوله تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی
و القرآن العظیم قال هی سورة الحمد و هی سبع آیات منها بسم الله الرحمن الرحیم رفع
اشکال دلیل کما اینکه یک نوبت نص میشود مثل اخبار در سوره حمد همچنین یکنوبت اصل میشود که باید مستنبطین از ائمه تعلیم ع از او
تفریع نمایند کما اینکه امام ثامن ع در خبر وسائل و بحار فرموده اند قال علینا القاء الاصول و علیکم
التفریع و دلیل بر بودن سور مذکوره با بسمله قول صادق ع و اشباه آنست در خبر مستدرک که سابقا اشاره شد قال ما انزل الله

عزّ وجلّ کتاباً الّا وفاتحته بسم الله الرحمن الرحیم وانّما یعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء للأخرى که اصل متن است از آنحضرت ع که باید شیعیان از او تفریع کنند سور مذکوره و مثال آنها را اشکال دیگر خبر مذکور و مثال او که اصل است و باید از او تفریع شود ناطق است بحکم ذیل او که فرمودند انّما کان یعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحیم وابتداء اخرى با اینکه بسمله آلة معرفت انقضاء و ابتداء است نه جزو سوره مبتدئه کما اینکه جزو سوره منقضیه نیست پس چگونه جزو و یک آیه از سوره مبتدئه شده است نه جزو و یک آیه از سوره منقضیه رفع اشکال اوّلاً آنکه از اخبار سابقه مبرهن و مدلل شد که بسمله اعظم و اکرم و افضل آیات کتاب خدا تعالی است نه خارج و آلة معرفت انقضاء و ابتداء سور و سرّ و غایة امر این است که اخبار مذکوره در انقضاء و ابتداء از جمله متشابهات اخبار است از حیث اینکه بسمله جزو سوره منقضیه است و یا جزو سوره مبتدئه و قول رسول ص در خبر مستدرک مثل قول صادق ع در خبر مذکور محکم است در اینکه بسمله جزو سوره مبتدئه است عَنْ جابِرٍ قالَ قالَ لِي رَسُولُ اللهِ ص كَيْفَ تَقْرَءُ اِذا قُمْتَ فِي الصَّلوةِ قالَ قُلْتُ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و باید رد شود متشابه از اخبار بسوی محکم از جهة اصل متقی از رسول خدا ص که سابقاً دانسته شد دع ما یریبک الی ما لا یریبک

س اگر گفته شود که اخبار در خصوص سوره حمد است که اشکالی نبود که بسمله جزو است از او و محل اشکال در غیر سوره حمد است ج خبر مذکور از امام صادق ع و مثال او ما انزل الله عزّ وجلّ کتاباً الّا وفاتحته بسم الله الرحمن الرحیم محکم است در اینکه بسمله جزو سوره مبتدئه است و اخبار وارده در خصوص سوره حمد از جمله فروعات وارده این اصل است پس اشکالی بحمد الله و المنّه درین خصوص ببرکت هدایات ائمه اطهار ع نیست س خبر مذکور و مثال او در کتب سماویه است که کلمه ج چنانچه سابقاً اشاره شد که از جمله آنها قرآن است پس جواب مذکور صحیح است نسبت بسوره اقرء که اول سوره قرآن است و بقیه سور قرآنیه اشکال مذکور باقی خواهد ماند ج آنچه مسموع شد از اهل هدایه و قال اذکروا فیها بسم الله الخ و روایت قال کلّ امرٍ ذی بالٍ لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر کافی است در اثبات بودن بسمله در افتتاح هر سوره جزو سوره مبتدئه نه سوره منقضیه زیرا که بعد از حکم با بتریة شیء در ترک بسمله چگونه متصور است ترک او با بقیه سوره قرآنیه که افضل اشیاء عالم است که ذی بال تر او نیست کما اینکه رسول خدا ص در خبر مستدرک فرموده اند قال القرآن افضل شیء دون الله فمن وقّر القرآن فقد وقّر الله ومن لم یوقّر استخفّ بحرمته



وحرمة القرآن علی الله کحرمة الوالد علی ولده س اگر گفته شود که مقتضای بیان مذکور که ذی بال تر از قرآن در عالم نیست و بحکم اخبار سابقه که بسمله اعظم و اکرم و افضل آیات قرآنیه است ابتداء ببسمله است قبل از بسمله ج خبر ابتریه مذکور آنچه مضمون افاده و موثوق المراد است از او که محکم است ابتریه اشیاء عالم باستثناء بسمله است بدون بسمله نظم تا اینکه در خود بسمله اشکال شود و نظیر این اشکال و رفع او است در قول رسول ص من ذکرتُ عنده فنسی ان یصلّی علیّ خطأ الله به طریق الجنّة که آنچه محکم است از او خروج خود صلوة بر نبی است حاصل تنزیل آیه مبارکه بعض از اصل اخبار مذکوره این است بسم الله الرحمن الرحیم یا محمد اقرء بسم ربک الخ و وجه دیگر از وجوه ترتیبیه او اصل و نص این است بسم الله الرحمن الرحیم یا محمد اقرء بسم الله الرحمن الرحیم الذی خلق الخ اصل او اخبار مذکوره در ابتداء ببسمله در سور قرآنیه و اما نص او خبر مذکور از امام باقر ع یا محمد اقرء خبر دیگر از امام ع در تفسیر علی بن ابراهیم قال فی قوله اقرء باسم ربک قال اقرء بسم الله الرحمن الرحیم الذی خلق الخ و گذشت در اصل هشتم وجوه سبعه ترتیبیه قرآن که این آیه مذکوره از جمله فروعات وارده آن اصل است س اگر گفته شود که در وجه ثانی تکرار بسمله خواهد شد که منافی است این تکرار با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن که سابقاً اشاره شد زیرا که بسمله اول باصل و بسمله دوم بنص مذکور است بلکه هر دو بسمله بنص است زیرا که دانسته شد اول قرآن سوره اقرء است که از کتب سماویه است که فاتحه او بسمله است و واضح است که اگر کفا شود بسمله دوم اقرء که منزل است بی بسمله خواهد ماند با اینکه مبتدئه است ج واضح است باختلاف جهات نزول تکرار نخواهد شد زیرا که بسمله اولی از جهة معرفت انقضاء سوره ماضیه و ابتداء سوره آتیه است کما اینکه صریح قول امام صادق ع است که دانسته شد و بسمله ثانیه داخل در سوره آتیه مبتدئه است حاصل این است که هر دو بسمله داخل و جزو سوره آتیه است الا اینکه معلوم از اخبار مسموعه این است که بسمله اولی جزئیت که عنوان خارجی دارد داخل در مقصود از سوره مبتدئه نیست نزد تامل تام پس اشکالی درین نیست و بنابر وجه ثانی دانسته شد معنی بسمله از حیث ظهور و بطون در بسمله اولی اعاده فائده بلا زواید و اما الذی خلق از حیث ظهر و بطن پس گفته میشود ظهر او عبارت است از اینکه فرموده است کن بتصدیق آیه سوره آل عمران انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون و آیه سوره انعام و هو الذی خلق السموات والارض بالحق و یوم یقول کن فیکون چنانچه انباء از این آیات میکند و دل

امام صادق ع در دوم بحار که خلق اشیاء بخلق مشیت و اراده است و خلق مشیت و اراده بنفس خود مشیت و اراده است قال
ابو عبد الله ع خلق الله المشیة قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیة و از این بیان مختصر
معلوم شد که آنچه معروفین بعلم در این خبر احتمال داده اند تماما در غیر مورد بوده است و هر یکی از خبر و آیات مذکوره مبنی از دیگر است
کما اینکه در اصل ششم از اصول متقدمه دانسته شد و مسئله از جمله فرعیات دارد و آن اصل است و اما از حیث بطن پس چنانکه
کرام ع با قرء در تفسیر علی بن ابراهیم فرموده اند که خلق فرموده است خدا تعالی نور محمد ص را قبل از اشیاء قال اقرء باسم ربک الذی
خلق یعنی خلق نورک الله قبل الاشیاء و بعد از دانستن ظهر و بطن باید دانست اول خلق هوا است که از او خلق شده
ظلمت و نور و آب و عرش و ریح شدید و نار که شش چیز است کما اینکه در خبر بحار از علی بن ابراهیم است ان الرب تبارک
وتعالی خلق الهواء ثم خلق القلم فامره ان یجری فقال یا رب بما اجری فقال بما هو کائن ثم
خلق الظلمة من الهواء وخلق النور من الهواء وخلق الماء من الهواء وخلق العرش من
الهواء وخلق العقیم من الهواء وهو الریح الشدید وخلق النار من الهواء وخلق الخلق
کلهم من هذه الستة التی خلقت من الهواء الخ و اما خلق الانسان من علق ظهر و بطن او عبارت است
از اینکه خدای تعالی خلق فرموده انسان را بر دوازده وصله و دویست و چهل و هشت استخوان و سیصد و شصت رگ و عروق
آب میدهد جسد را تمام و عظام امساک میکند عروق او و گوشت امساک میکند عظام را و پی امساک میکند گوشت را و قرار داده اند
در دو دست هشتاد و دو استخوان و در هر یک چهل و یک استخوان است در کف سی و پنج استخوان است و در ساعد دو استخوان است
و در عضد یک استخوان است و در کتف سه استخوان است این چهل و یک استخوان است چنین است در دست دیگر و در پای چهل و
سه استخوان است در قدم سی و پنج استخوان است و در ساق دو استخوان است و در رکبه سه استخوان است و در ران یک استخوان است
و در ورک دو استخوان است و چنین است در پای دیگر و در صلب هیجده فقره است و در هر یکی از جنبین نه ضلع است و در گردن
هشت استخوان است و در سر سی و شش استخوان است و در دهن بیست و هشت یا سی و دو استخوان است کما اینکه امام ثامن ع در جلد چهارم
بحار فرموده اند فقال ان الله خلق الانسان علی اثنی عشر وصلا وعلی مائتین وثمانیة
واربعین عظما وعلی ثلاثمائة وستین عرقا فالعروق هی التی تسقی الجسد کله والعظام



واللحم یمسک العظام والعصب یمسک اللحم وجعل فی یدیه اثنین وثمانین عظما
فی کل ید احد واربعون عظما منها فی کفه خمسة وثلاثون عظما وفی ساعده اثنان
وفی عضده واحد وفی کتفه ثلاثة فذلک احد واربعون عظما وکذلک فی الاخری
وفی رجله ثلاثة واربعون عظما منها فی قدمه خمسة وثلاثون عظما وفی ساقه اثنان
وفی رکبته ثلاثة وفی فخذه واحد وفی ورکه اثنان وکذلک فی الاخری وفی صلبه ثمانیة
عشر فقارة وفی کل واحد من جنبیه تسعة اضلاع وفی وقصته ثمانیة وفی رأسه ستة
وثلاثون عظما وفی فیه ثمانی وعشرون او اثنان وثلاثون عظما و این سیصد و شصت عرق که در
انسان خلق شده است نصف او که یکصد و هشتاد است متحرک و نصف دیگر ساکن است که اگر هر یک عکس شود انسان هلاک
شود کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قال رسول الله ص فی ابن آدم ثلثمائة وستون
عرقا منها مائة وثمانون متحرکة ومائة وثمانون ساکنة فلو سکن المتحرک لم یبق الانسان
ولو سکن الساکن لهلک الانسان و باید دانست که انسان مخلوق بشرح مذکور مرکب است از شان دنیا و شان
اخری که بسبب شان اول اکل و شرب میکند و نظر میکند و عمل میکند بنور خود و میشنود و بوی میکند بریح خود و می یابد لذت طعام
و شراب را بآب و متحرک است بروح کما اینکه امام صادق ع در جلد سیم بحار فرموده اند قال انما صار الانسان
یأکل ویشرب بالنار ویبصر ویعمل بالنور ویسمع ویشم بالریح ویجد لذة الطعام
والشراب بالماء ویتحرک بالروح الی ان قال فهکذا الانسان خلق من شأن الدنیا
وشأن الآخرة فاذا جمع الله بینهما صارت حیوته فی الارض لانه نزل من شأن السماء
الی الدنیا فاذا فرق الله بینهما صارت تلک الفرقة الموت ترد شأن الاخری الی
السماء فالحیوة فی الارض والموت فی السماء الخ و بعبارت اخری این انسان مرکب از شان دنیا که جسد
گفته میشود و از شان اخری که روح گفته میشود و قوام آن و بقاء آن بچهار چیز است نار و نور و ریح و ماء اگر نار در معده
آن نباشد هضم نخواهد شد طعام و شراب آن و اگر نور در بصر آن نباشد ابصار و تعقل نکند و اگر ریح در آن نباشد تهاب

نماید نار معده و اگر آب نباشد لذت طعام و شراب را نیابد کما اینکه همان حضرت در خبر چهاردهم بحار فرمودند قال قوام الانسان وبقائه باربعة بالنار والنور والریح والماء فبالنار یاکل ویشرب وبالنور یبصر ویعقل وبالریح یسمع ویشم وبالماء یجد لذة الطعام والشراب فلولا النار فی معدته لما هضمت الطعام والشراب ولولا النور فی بصره لما ابصر ولا عقل ولولا الریح لما التهبت نار المعدة ولولا الماء لم یجد لذة الطعام والشراب قال وسألته عن النیران فقال النیران اربعة نار تاکل وتشرب ونار تاکل ولا تشرب ونار تشرب ولا تاکل ونار لا تاکل ولا تشرب فالنار التی تاکل وتشرب فنار ابن آدم وجمیع الحیوان والتی تاکل ولا تشرب فنار الوقود والتی تشرب ولا تاکل فنار الشجرة والتی لا تاکل ولا تشرب فنار القداحة والحباحب وکیفیت خلق این انسان مرکب از نشأه دنیا و نشأه اخری چنین است که اول خلق میفرماید نشأه دنیا را بعد خلق میفرماید نشأه اخری را بعد امر میفرماید ملکی را که بدمد نشأه اخری را در نشأه دنیا کما اینکه امام باقر ع در خبر دوم بحار فرموده قال ان الله عز وجل خلق خلقا وخلق روحا ثم امر ملکا فنفخ فیه و طبایع این انسان مرکب از نشأتین دنیویه و اخری بکیفیت مذکوره چهار است بلغم و دم و ریح و مره اول خصم جدل دوم عبد سوم ملک چهارم ارض که اگر حرکت کند حرکت کند آنچه بر آنست کما اینکه ثامن الائمه ع در خبر چهاردهم مذکور فرموده اند قال الطبایع اربع فمنهن البلغم وهو خصم جدل ومنهن الدم وهو عبد وربما قتل سیده ومنهن الریح وهو ملک یداری ومنهن المرة هیهات هیهات هی الارض اذا ارتجت ارتجت بما علیها وبقیه بیانات متعلقه بخلق انسان از حیث کمیت و کیفیت موکول است بمراجعه خبر مفضل از امام صادق ع که در چهاردهم بحار است که در اینجا سعه ذکر آن خبر بتمامه نیست که تفکر و تعمق در بیانات امام صادق ع در اعضاء و اجزاء این انسان متحیر العقول است از برای عقلاء عالم واما تفسیر علق در آیه مذکوره خلق الانسان من علق پس گفته میشود بعون الله تعالی علق عبارتست از یک قطعه خون مثل خون آلة حجامت که بسته شده است که کث میکند در رحم بعد از تحول او از نطفه چهل روز کما اینکه امام باقر ع فرموده اند





در چهاردهم بحار قلت فما صفة خلقة العلقة التی تعرف بها فقال هی علقة کعلقة الدم المحجمة الجامدة تمکث فی الرحم بعد تحویلها عن النطفة اربعین یوما ثم تصیر مضغة الخ س اگر گفته شود که خلق انسان از علق در این آیه مذکوره منافات دارد با خلق آن از نطفه در آیه سوره دهر انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج یعنی مختلطه از آب مرد و زن کما اینکه در خبر برهان است قال سئلت ابا جعفر ع عن قوله امشاج نبتلیه قال ماء الرجل والمرأة اختلطا جمیعا و در آیه سوره عبس قتل الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه من نطفة خلقه و در آیه سوره طارق فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب وکذا وکذا وکذا از امثال این آیات مذکوره ج گفته شد در اصل چهارم از اصول متقدمه که محکم از آیات که حجت است آنست که دو احتمال در او نباشد کما اینکه در منطوق دو آیه مذکوره است واما افاده هر یک نفی دیگر را پس متشابه از آیات است کما اینکه ارشاد بسوی این میکند قول صادق ع در چهاردهم بحار که خارج شدن منی از بین صلب و ترائب دلالت نمیکند خارج نمیشود منی از غیر آن دو قال ابو حنیفة کیف یخرج من جمیع الجسد والله یقول من بین الصلب والترائب قال ابو عبد الله ع فهل قال لا یخرج من غیر هذین الموضعین پس نطق آیات مذکوره که محکمات حجت است در بین آنها منافاتی نیست نه غیر نطق او چنانکه بیان منافات شد و از اینجا معلوم شد که منافات نیست بین آیات مذکوره و آیه سوره تنزیل وبدء خلق الانسان من طین و آیه سوره فاطر والله خلقکم من تراب و آیه سوره روم ومن آیاته ان خلقکم من تراب وغیره وغیره از امثال اینها س اگر گفته شود چگونه انسان خلق شده است از خاک مثل آیه دیگر منها خلقناکم ج خلق انسان از خاک چنان است که امام صادق ع فرموده اند در خبر چهاردهم بحار که عجین میشود نطفه انسان با خاک قال ان الله عز وجل خلق خلاقین فاذا اراد ان یخلق خلقا امرهم فاخذوا من التربة التی قال فی کتابه منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری فعجن النطفة بتلک التربة التی یخلق منها بعد ان اسکنها الرحم اربعین لیلة فاذا تمت له اربعة اشهر قالوا یا رب نخلق ماذا فیامرهم بما یرید من ذکر او انثی ابیض او اسود الخ س اگر گفته شود خبر مذکور در بودن علقه چهل روز

در رحم معارض است با خبر دیگر این کتاب که سی روز علقه است از ثانی الائمه ع قال ان النطفة تكون في الرحم ثلاثين
يوما وتكون علقة ثلاثين يوما وتكون مضغة ثلاثين يوما وتكون مخلقة وغير مخلقة
ثلاثين يوما الخ ج آنچه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر سیم و سائل این است که نطفه دفعة و کذا علقه
دفعة و کذا مضغه دفعة علقه و مضغه و مخلقه نمیشود بلکه بتدریج نطفه علقه و بتدریج علقه مضغه و بتدریج مضغه مخلقه میشود
قال ع فان خرج في النطفة قطرة دم الى ان قال قال ابو شبل فان العلقة صار فيها شبه العرق
من اللحم قال الخ و در این هنگام واضح شد که خبر سی روز نظر بحادث شدن خون است در نطفه و حادث شدن شبه رگ است
در علقه و بکذا لیس اشکالی بحمد الله و لهذه دیگر نیست حاصل کلام در مقام این است که خلق انسان از علق یکمرتبه از خلق انسانست
و از برای خلق انسان شش مرتبه است و بعبارة اخری از شش چیز خلق شده است کما اینکه در آیه سوره مؤمنون است ولقد خلقنا
الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا
العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر الخ چنانچه
در باب پکید زراره قول صادق ع در سیم و سائل سهام المواريث من ستة اسهم لا تزيد عليها فقيل له
يا ابن رسول الله ولم صارت ستة اسهم قال لان الانسان خلق من ستة اشياء
وهو قول الله عز وجل ولقد خلقنا الانسان الخ اوّل خلق آن از سلاله از طین یعنی از نطفه آدم
ببیانیکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی علاوه بر خلق آن از خاک که در آیه و روایه دانسته شد و آن طین مأخوذ است از محل دفن آن
کما اینکه امام صادق ع در خبر چهاردهم بحار فرموده اند يقول ان النطفة اذا وقعت في الرحم بعث الله عز وجل
ملكا فاخذ من التربة التي يدفن فيها فماثها في النطفة فلا يزال قلبه يحن اليها حتى يدفن
فيها دوم خلق آن از نطفه که مثل آب منی است کما اینکه امام باقر ع فرموده اند فقال النطفة تكون بيضاء مثل
النخامة الغليظة الخ دوّم خلق آن از علقه که دانسته شد شرح او سیم خلق آن از مضغه که عبارتست از گوشت
قرمز که در او رگهای سبز مشبک است کما اینکه امام باقر ع فرموده اند قلت فما صفة المضغة وخلقتها التي
تعرف بها قال هي مضغة لحم حمراء فيها عروق خضر مشتبكة الخ چهارم خلق آن از استخوان



پنجم پوشاندن بر استخوان گوشت ششم خلق روح در آن کما اینکه در خبر سابق دانسته شد که بعد از چهار ماه روز یا سه
چهل روز کما اینکه در اخبار سابقه دانسته شد خواهد بود چنانچه در قول صادق ع است در چهارم بحار قال اذا بلغ الولد
اربعة اشهر فقد صار فيه الحياة س اگر گفته شود منشأ و علت ذکوریة و انوثیة ولد چیست و کذا وجه و علت شباهت
ولد بپدر یا مادر چه خواهد بود ج وجه و علت علو آب مرد است آب زن را که ولد ذکر و شبیه بپدر میشود باذن خدا تعالی و کذا عکس
کما اینکه در خبر چهارم بحار است ان يهوديا جاء الى النبي ص فقال يا محمد اسألك عن شيء لا يعلمه الا نبي
قال وما هو قال عن شبه الولد اباه وامه قال ماء الرجل ابيض غليظ وماء المرأة اصفر رقيق
فاذا علا ماء الرجل ماء المرأة كان الولد ذكرا باذن الله عز وجل ومن قبل ذلك يكون الشبه
واذا علا ماء المرأة ماء الرجل خرج الولد انثى باذن الله تعالى ومن قبل ذلك يكون الشبه
س اجزاء ولد از کدام از دو آب منعقد است ج پی و استخوان از آب مرد و موی و جلد و گوشت از آب زن کما اینکه امیر ع در خبر
آن کتاب فرموده اند قال اخبرني عن شبه الولد اعمامه واخواله ومن اي النطفتين يكون الشعر واللحم
والعظم والعصب فقال ع اما شبه الولد اعمامه واخواله فاذا سبق نطفة المرأة الى الرحم
شبه الولد الى اعمامه ومن نطفة الرجل يكون العظم والعصب واذا سبق نطفة المرأة نطفة
الرجل الى الرحم شبه الولد الى اخواله ومن نطفتها يكون الشعر والجلد واللحم لانها صفراء رقيقة
الخ س وجه و علت متعدد شدن ولد چیست ج علت این است که از برای رحم زن افواه و دهنهاست اگر آب مرد از یکی
از آنها داخل شود ولد متحد شود و اگر در زیاده داخل شود ولد متعدد شود کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر چهاردهم بحار قال ان
لكل فرج ثقبتين ثقب يدخل فيه ماء الرجل وثقب يخرج منه البول وافواه الرحم تحت
الثقب الذي يدخل منه ماء الرجل فاذا دخل الماء في فم واحدة من افواه الرحم حملت المرأة
بولد واحد واذا دخل في اثنين حملت باثنين واذا دخل من ثلاثة حملت بثلاثة
واذا دخل باربعة حملت باربعة وليس هناك غير ذلك الخ س اصل نطفه از کجاست
ج اصل نطفه از آسمان است که واقع میشود در نبات و ثمر و شجر پس اکل میکند انسان و بهائم کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب

فرمودند قال ان النطفة تقع من السماء الى الارض على النبات والثمر والشجر فيأكل الناس منه
والبهائم فيجري فيهم ؛ آن نطفه از زمین که ثمره بهشت است خواهد بود کما اینکه نیز آنحضرت در خبر آن کتاب فرمودند قال
ان في الجنة لشجرة تسمى المزن فاذا اراد الله ان يخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصيب بقلة ولا
ثمرة اكل منها مؤمن او كافر الا اخرج الله من صلبه مؤمنا ؛ بقیه کلام در هر یک از اشیاء سته که خلق انسان
از آنها است راجع است بغیر این مختصر واما تفقه در این سته مذکوره اوّل آنکه چون عروق انسان سیصد و شصت است
کما اینکه سابقاً دانسته شد باید آن عدد در صبح و شام بگوید الحمد لله رب العالمين كثيرا على كل حال کما اینکه در خبر حماد بن
بحار است قال سمعت ابا عبد الله يقول وكان رسول الله اذا اصبح قال الحمد لله رب العالمين
كثيرا على كل حال ثلاثمائة وستين مرة واذا امسى قال مثل ذلك دوّم آنکه دیه اسقاط نطفه بیست دینار
و اسقاط علقه چهل دینار و اسقاط مضغه شصت دینار و اسقاط عظم هشتاد دینار و دیه جنین که عبارت از عظم با گوشت کشیده است صد دینار
و دیه اسقاط بعد از حلول روح هزار دینار است در مرد و پانصد دینار است در زن از جمله قول امام در خبر سیم وسائل قال جعل دية الجنين
مائة دينار وجعل مني الرجل الى ان يكون جنينا خمسة اجزاء فاذا كان جنينا قبل ان تلجه الروح
مائة دينار وذلك ان الله عز وجل خلق الانسان من سلالة وهي النطفة فهذا جزء ثم
علقة فهو جزءان ثم مضغة فهو ثلاثة اجزاء ثم عظما فهو اربعة اجزاء ثم يكسى لحما فحينئذ تم جنينا فكملت
له خمسة اجزاء مائة دينار والمائة دينار خمسة اجزاء فجعل للنطفة خمس المائة عشرين دينارا و
للعلقة خمسي المائة اربعين دينارا وللمضغة ثلاثة اخماس المائة ستين دينارا وللعظم اربعة
اخماس المائة ثمانين دينارا فاذا كسي اللحم كانت له مائة كاملة فاذا انشأ فيه خلقا آخر فهو حي
نفس بالف دينار كاملة ان كان ذكرا وان كان انثى فخمسمائة دينار فان قتلت امرأة وهي
حبلى متم فلم يسقط ولدها ولم يعلم اذكر هو او انثى ولم يعلم ابعدها مات ام قبلها فديته نصفان
نصف دية الذكر ونصف دية الانثى ودية المرأة كاملة بعد ذلك وذلك ستة اجزاء
من الجنين الخ سیّم آنکه بکه نیت بعزل نمودن منی از زن بطلم چه زن دائمی باشد و چه متعه و چه زن راضی باشد

وچه راضی



وچه راضی نباشد وچه حین تزویج عزل منی شرط شده باشد وچه شرط نشده باشد وچه حره باشد وچه امه وچه سلیطه باشد
وچه غیر سلیطه وچه زن مسنه باشد وچه غیر مسنه وچه زن مأیوسه از ولادت باشد وچه غیر مأیوسه از ولادت وچه زن بذیه
باشد وچه غیر بذیه وچه زن شیر بدهد ولد خود را وچه شیر ندهد ولد خود را از جهة اخبار متواتره مثل خبر سیم وسائل قال كان
علي بن الحسين لا يرى بالعزل بأسا يقرء هذه الآية واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم
ذريتهم فكل شيء اخذ الله منه الميثاق فهو خارج وان كان على صخرة صماء ولکن خالی از
کراهت نیست اگر آزاد است زن کما اینکه در قول امام صادق است در خبر آن کتاب بنده سئل عن العزل فقال
اما الامة فلا بأس واما الحرة فاني اكره ذلك وکذا کراهت ندارد اگر شرط نموده باشد مرد عزل را حین تزویج
کما اینکه در ذیل خبر مذکور است فاني اكره ذلك الا ان يشترط عليها حين يتزوجها وکذا کراهت ندارد عزل از
زنیکه یقین است که ولادت نمیشود از او وکذا مسنه وسلیطه وبذیه وزنیکه شیر نمیدهد ولد خود را کما اینکه امام سابع فرموده اند
قال سمعت ابا الحسن يقول لا بأس بالعزل في ستة وجوه المرأة التي تيقنت انها لا تلد
والمسنة والمرأة السليطة والمرأة البذية والتي لا ترضع ولدها والامة وکذا کراهت ندارد عزل
در متعه کما اینکه در قول صادق است در خبر مستدرک قال ومن شرط المتعة ان الماء له يضعه حيث يشاء
من المتمتع بها حاصل این است که عزل منی در غیر صور خارجه مذکوره غیر با عارضی است کما اینکه امام صادق فرموده اند
در خبر سیم مستدرک انه قال العار الخفي ان يجامع الرجل المرأة فاذا احس الماء نزعه منها
فانزعه فيما سواها فلا تفعلوا ذلك فقد نهى رسول الله ص ان يعزل عن الحرة الا باذنها
وعن الامة الا باذن سيدها اشکال اگر بی نیت در عزل منی از زن پس چگونه بعضی افتاء داده اند
بدیه ده دینار اگر افراغ کند مرد از زن و پس از افراغ عزل کند منی را از زن و اگر افراغ کند بیست دینار است دیه
او و بعبارة اخری اول جدا میشود از زن پس عزل میکند نه اینکه از برای عزل جدا شود از زن کما اینکه در خبر سیم
وسائل است قال وافتى في مني الرجل يفرغ عن عرسه فيعزل عنها الماء ولم يرد ذلك نصف
خمس المائة عشرة دنانير واذا افرغ فيها عشرين دينارا ج بودن دیه در منی بفتوای بعضی بنا بر حکم

ایشان است که عزل جایز است و این حکم در امام صادق ع بر خلاف است کما اینکه در سیم وسائل است قال قلت ما تقول
في العزل فقال كان علي ع لا يعزل واما انا فاعزل فقلت هذا خلاف فقال ما ضر داود
ان خالفه سليمان و معلوم از ذیل خبر این است که حکم عدم عزل منسوخ و بداء در او شده است مثل حکم داود
که منسوخ و بداء در او شده است و هر دو بحکم خدا تعالی است یعنی عزل و عدم عزل مثل دو حکم داود و سلیمان کما اینکه معلوم است
این مسئله از اخبار کثیره مثل خبر دوم بحار قال ابو جعفر ع و ابو عبد الله ع یا ابا حمزة ان حدثناك بامر
انه يجيء من ههنا فجاء من ههنا فان الله يصنع ما يشاء وان حدثناك اليوم بحديث
وحدثناك غدا بخلافه فان الله يمحو ما يشاء ويثبت بل كالی الحمد لله والمنة در این باب بركت
اخبار اهل عصمت ع با ثبوت بداء در عدم عزل **چهارم** آنکه جراحات جنین از روی حساب یکصد دینار است را آنچه
هست از جراحات مرد و زن مثلاً در قطع ید جنین اگر یکی باشد پنجاه دینار است کما اینکه در قطع یکدست مرد پانصد دینار
و قطع یکدست زن دو دیت و پنجاه دینار است و همچنین در بقیه جراحات او و قصاص در جراحات جنین و معقله او
بر قدر دیه او است که یکصد دینار است مثلاً اگر در مثال مذکور قصاص شود در ازای جنین و دیه جانی قطع شود اگر جانی مرد است
چهارصد دینار ولی جنین باید بدهد و اگر زن است یکصد و پنجاه دینار باید بدهد و همچنین در غیر این مثال پس باید یک ثلث مرد
که مقابل دیه جنین است قطع شود و اگر خطأ جنین اسقاط شود مثلاً عاقله باید یکصد دینار بدهد و اگر یک گوش ناقص شود
پنجاه دینار است و همچنین در غیر این مثال کما اینکه در قضاء امیر ع است در خبر سیم وسائل قال وقضى في دية جراح
الجنين من حساب المائة على ما يكون من جراح الذكر والانثى والرجل والمرأة كاملة و
جعل في قصاص جراحته ومعقلته على قدر ديته وهي مائة دينار **پنجم** آنکه اگر از نطفه قطره
خون بیرون آید عشر دیه نطفه که دو دینار است علاوه شود بر دیه نطفه و در دو قطره چهار دینار تا اینکه بنصف دیه
نطفه که ده دینار است رسد بعد بر همین حساب است تا اینکه علقه شود که در او چهل دینار است کما اینکه امام صادق ع در سیم وسائل
فرموده اند قال قلت لابي عبد الله ع فان خرج في النطفة قطرة من دم فقال القطرة عشر
النطفة فيها اثنان وعشرون دينارا قلت فان قطرت قطرتين قال اربعة وعشرون دينارا

قلت



قلت فان قطرت ثلث قال فستة وعشرون دينارا قلت فاربع قال فثمانية وعشرون دينارا
وفي خمس ثلاثون وما زاد على النصف فعلى حساب ذلك حتى تصير علقة فاذا صارت علقة ففيها
اربعون و اگر در علقه شبه عرق از گوشت باشد عشر دیه مضغه که شصت دینار بود زیاده میشود که عبارتست از چهل و دو دینار
پس هر قدر زیاده شود زیاد شود دیه تا اینکه بشصت دینار رسد و اگر در مضغه مثل عقده استخوان باشد در او چهار دینار علاوه
شود بر شصت دینار پس هر قدر زیاده شود چهار دینار زیاده شود تا اینکه بهشتاد دینار رسد کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب
فرموده اند قال ابو شبل فان العلقة صار فيها شبه العرق من لحم قال اثنان واربعون العشر
قال فقلت فان عشر الاربعين اربعة قال لا انما هو عشر المضغة لانه انما ذهب عشرها فكلما
زادت زيد حتى تبلغ الستين قلت فان رايت في المضغة مثل العقدة عظما يابسا قال
فذاك عظم اول ما يبتدي العظم فيبتدي بخمسة اشهر ففيه اربعة دنانير فان زاد فزد اربعة
اربعة حتى تتم الثمانين الخ **ششم** انسان مخلوق از اشیاء ستة مزبوره را چرا انسان میگویند **جواب** تسمیه آن
بانسان از جهه این است که آن نسیان میکند کما اینکه امام صادق ع در خبر چهارم بحار فرموده اند قال سمي
الانسان انسانا لانه ينسى وقال الله عز وجل ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسي
والحمد لله رب العالمين **اشکال** باستشهاد امام صادق ع بآیه از برای وجه تسمیه انسان بانسان معارضه
شد من آیه اخر فيها خلق الانسان من علق و آیه مذکوره سابقا ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم
خلقه من تراب الخ **رفع اشکال** گفته شد در اصول متقدمه که هر شیئی مطلق است تا اینکه نهی در
او وارد شود كل شيء مطلق حتى يرد فيه نص و انسان در آیه اخر فيها اگر چه مطلق است الا اینکه آیه
مذکوره سابقا نص وارد است در او که از جمله فرعیات وارده بر اصل مذکور است **اشکال** دیگر خلق انسان از
سلاله از طین در آیه سابقه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين باینکه مختص است بانسان
بآدم ع بتصدیق آیات کثیره مثل آیه سوره تنزیل وبدء خلق الانسان من طين ومثل آیه سابق الذکر
ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب چگونه صادق است بر آن مراتب بعد در آیه مذکوره

متعدده

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً الخ ج سلاله در آیه عبارتست از نطفه کما اینکه امیر ع در خبر سابق فرموده‌اند قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ وَهِيَ النُّطْفَةُ و آدم ع طین است بتصدیق آیات مذکوره وَبَدَءَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِينٍ وَاِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللهِ الخ و در این هنگام معنی آیه چنین است که و هر آینه بتحقیق خلق کردیم انسان را از نطفه از آدم که هیچ اشکالی در او نیست ببرکت اهل عصمت ع و تصدیق میکند این بیان مأمون را آیه ذیل آیه مذکوره وَبَدَءَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ و از اینجا واضح شد آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم و دیگران از اهل تفاسیر است در تفسیر آیه قَالَ السُّلَالَةُ الصَّفْوَةُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ الَّذِي يَصِيرُ نُطْفَةً وَالنُّطْفَةُ اَصْلُهَا مِنَ السُّلَالَةِ وَالسُّلَالَةُ هُوَ مِنْ صَفْوَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَالطَّعَامُ مِنْ اَصْلِ الطِّينِ فَهٰذَا مَعْنَى قَوْلِهِ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ پس باید متعلمین از ائمه هادیه ع از بیانات اهل عصمت ع تجاوز ننمایند تا اینکه زلت قدم از برای ایشان روی ندهد و این نحو تفسیر از آن باعث سلب وثوق است در بقیه تفاسیر آن کتاب که بدون مدارک است از ائمه هدی ع و باید دانست که آنچه ذکر شد در ظاهر آیه خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بود و اما بطن او عبارتست از خلق محمد ص از نطفه و شق نمودن از آن علی ع را کما اینکه امام باقر ع در خبر رابع فرموده‌اند خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ وَشَقَّ مِنْكَ عَلِيًّا ص اگر گفته شود که این تفسیر از امام باقر ع در قرار دادن علق را عبارت از نطفه منافات دارد با اخبار سابقه علاوه بر آیه سابقه در مراتب خلق انسان ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً الخ پس علاج این وصمه چیست ج واضح است که خلق انسان از علقه صادق است برادخل آن از نطفه بخلاف خلق انسان از نطفه که صادق نیست در این هنگام بر آن خلق آن از علقه پس اشکال و غموضی بین نیست ص دیگر چگونه شق فرموده است خدایتعالی علی را از نطفه محمد ص بنا بر آنچه ذکر شد از خلق فرمودن خدایتعالی محمد ص را از نطفه ج آنکه باید دانست که نطف انبیاء و اوصیاء عبارتست از انوار کما اینکه رسول خدا ص در خبر چهاردهم بحار فرموده‌اند قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْاَنْصَارِيُّ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ ص هٰذِهِ حَالُنَا فَكَيْفَ حَالُكَ وَحَالُ الْاَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ فِي الْوِلَادَةِ فَسَكَتَ رَسُولُ اللهِ ص مَلِيًّا





ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ لَقَدْ سَئَلْتَ عَنْ اَمْرٍ جَسِيمٍ لَا يَحْتَمِلُهُ اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ اِنَّ الْاَنْبِيَاءَ وَالْاَوْصِيَاءَ مَخْلُوقُونَ مِنْ نُورِ عَظَمَةِ اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُودِعُ اللهُ اَنْوَارَهُمْ اَصْلَابًا طَيِّبَةً وَاَرْحَامًا طَاهِرَةً الخ و خلق فرموده است خدایتعالی از نور محمد ص نور علی ع را کما اینکه از عالم موسی بن جعفر ع است در خبر نهم بحار قَالَ اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ اِلَى اَنْ قَالَ فَلَمَّا اَرَادَ اَنْ يَخْلُقَ مُحَمَّدًا مِنْهُ قَسَمَ ذٰلِكَ النُّورَ شَطْرَيْنِ فَخَلَقَ مِنَ الشَّطْرِ الْاَوَّلِ مُحَمَّدًا وَمِنَ الشَّطْرِ الْآخَرِ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ وَلَمْ يَخْلُقْ مِنْ ذٰلِكَ النُّورِ غَيْرَهُمَا اِلَى اَنْ قَالَ ثُمَّ خُلِقُوا مِنَ الْاَنْوَارِ وَانْتَقَلُوا مِنْ ظَهْرٍ اِلَى ظَهْرٍ وَصُلْبٍ اِلَى صُلْبٍ وَمِنْ رَحِمٍ اِلَى رَحِمٍ فِي الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا مِنْ غَيْرِ نَجَاسَةٍ بَلْ نَقْلٍ بَعْدَ نَقْلٍ لَا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ وَلَا نُطْفَةٍ خَشِرَةٍ كَسَائِرِ خَلْقِهِ و مثل خبر دیگر آن کتاب عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْاَنْصَارِيِّ قَالَ سَئَلْتُ رَسُولَ اللهِ ص عَنْ مِيلَادِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ آهْ آهْ سَئَلْتَ عَجَبًا يَا جَابِرُ عَنْ خَيْرِ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي شِبْهِ الْمَسِيحِ اِنَّ اللهَ خَلَقَ عَلِيًّا نُورًا مِنْ نُورِي وَخَلَقَنِي نُورًا مِنْ نُورِهِ وَكِلَانَا مِنْ نُورِهِ نُورًا وَاحِدًا اِلَى اَنْ قَالَ ثُمَّ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ نَقَلَنَا مِنْ صُلْبِ آدَمَ فِي الْاَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ فَمَا نَقَلَنِي اِلَّا نَقَلَ عَلِيًّا مَعِي فَلَمْ نَزَلْ كَذٰلِكَ حَتَّى اَطْلَعَنَا اللهُ تَعَالَى مِنْ ظَهْرٍ طَاهِرٍ وَهُوَ ظَهْرُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ نَقَلَنِي عَنْ ظَهْرٍ طَاهِرٍ وَهُوَ عَبْدُ اللهِ وَاسْتَوْدَعَنِي خَيْرَ رَحِمٍ وَهِيَ آمِنَةُ اِلَى اَنْ قَالَ فَاَطْلَعَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيًّا مِنْ ظَهْرٍ طَاهِرٍ وَهُوَ خَيْرُ ظَهْرٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ بَعْدَ اَبِي وَاسْتَوْدَعَهُ خَيْرَ رَحِمٍ وَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ اَسَدٍ الخ و از این دو خبر و امثال آنها معلوم شد وجه و سر تفسیر امام باقر ع علق را بنطفه در خبر سابق که بر طیب طاهر خون نخواهد شد پس اشکالی ببرکت بیانات ائمه تعلیم ع در بین نیست والحمد لله رب العالمین اِقْرَءْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ باید دانست که کرم عبارتست از ابتداء بعطیه قبل از مسئلت کما اینکه صدیقه کبری ع در خبر هفدهم بحار فرموده‌اند قِيلَ فَمَا الْكَرَمُ قَالَ الْاِبْتِدَاءُ بِالْعَطِيَّةِ قَبْلَ الْمَسْئَلَةِ و نیز معلوم است از کلام سید الشهداء ع در همان کتاب قَالَ ع مَنْ قَبِلَ عَطَائَكَ فَقَدْ اَعَانَكَ عَلَى الْكَرَمِ و در اصل اسم از اصول ماضیه دانسته شد ابتناء هر یک از ثقلین از دیگری و این دو خبر و امثال آنها ابتناء میکنند از وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ که فروعات وارد

آن اصل است پس تفسیر این فقره از آیه مذکوره بحکم اصل مسموع این است بخوان و پروردگار تو اشد است در عطا قبل
از مسئلت کما اینکه تصدیق میکند این تفسیر را خبر امام صادق ع در دوم وسائل از خدای تع قال انّ الله تبارک
وتعالی یقول الی ان قال فمالی اراه لاهیا عنی اعطیته بجودی ما لم یسألنی ثم انتزعه
عنه فلم یسألنی ردّه وسأل غیری افترانی ابدا بالعطاء قبل المسألة ثم اسأل فلا اجیب
سائلی ابخیل انا فیبخلنی عبدی اولیس الجود والکرم لی الخ س اگر گفته شود مدرک در تفسیر اکرم
باشد در عطاء قبل از مسئلت در امین مراد چیست از اصول ونصوص مفسره اگرچه در امن بعاد چنین است لغة ج
مدرک اصل است که تفسیر آیه بآیه مفسره است که در اصل چهارم از اصول مقدمه گذشت و این مسئله از فروعات وارده آن اصل است
و آن آیه مفسره آیه سوره روم است وهو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه بتفسیر او
از امام صادق ع در خبر فضل بن خطاب قال قلت لابی عبدالله ع وهو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده
وهو اهون علیه قال لیس بشیء انما نزلها وهو هیّن علیه ولو کان شیء هو اهون
علیه من شیء لکان احدهما اشد علیه و واضح است که رد نفرمودند اهون را اگر از جهت افاده دادن
بودن ابداء خلق اشد بر خدای تعالی که باطل است بآیات متواتره که تکوینات در ناحیه حضرت باریتعالی یک نحوه است بدون
شدت و از من مثل آیه سوره یس انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون کما اینکه فی الجمله بیان او
از اهل عصمت ع دانسته شد الذی علم بالقلم و تفسیر تعلیم نمودن خدای تعالی انسان مخلوق از علق را نعمت قلم چنانچه
که در قول رسول خدا ص است در خبر مستدرک که قلم نعمت عظیمه است از خدای تعالی و اگر قلم نبود استقامت نبود ملک و دین را
وکذا بود بعثت صالحه قال قلت لرسول الله ص لا یمکن الا ان اکتب ما اسمعه منک من
الاحادیث لئلا انساه فقال لا بأس اکتب فان الله علم بالقلم قال والقلم من الله
نعمة عظیمة ولولا القلم لم یستقم الملک والدین ولم یکن عیش صالح و واضح است
که نعمت عظیمه قلم چنان است که امام صادق ع در خبر دوم بحار فرموده اند که بکتابت قلم تقیید میشود اخبار ماضین و اخبار باقین
و علوم و آداب معاملات و حساب و غیر ذلک قال ع یا مفضل ما انعم الله تقدست اسمائه من هذا





النطق یعبر عما فی ضمیره الی ان قال وکذلک الکتابة التی تقید اخبار الماضین للباقین
وبها تخلد الکتب فی العلوم والآداب وغیرها وبها یحفظ الانسان ذکر ما یجری بینه
وبین غیره من المعاملات والحساب ولولاه لانقطع اخبار بعض الازمنة من بعض
واخبار الغائبین عن اوطانهم ودرست العلوم وضاعت الآداب وعظم ما یدخل
علی الناس من الخلل فی امورهم ومعاملاتهم وما یحتاجون الی النظر فیه من امر
دینهم وما روی لهم مما لا یسعهم جهله ولعلک تظن انها مما یخلص الیه بالحیلة
والفطنة ولیست مما اعطیه الانسان من خلقه وطباعه الخ وچون این انعام و افضال
نعمت قلم در ثمرات غیرمتناهیه کتابت بود بعد از خلق انسان از علق بالبداهه ابداء است از باری تعالی من
دون همشه پس این فقره الذی علم بالقلم فی الحقیقه وجه اکرمیت فقره اقرأ وربک الاکرم است و از این
وجه تکریم بتعلیم علم قلم معلوم شد تصدیق هر یک از آیه مذکوره و آیه سوره اسرائیل و بکریرا ولقد کرمنا بنی آدم
با تفسیر ایشان ع در خبر چهارم بحار فی قوله تع ولقد کرمنا بنی آدم یقول فضلنا بنی آدم الخ کما اینکه در اصل
چهارم از اصول مقدمه دانسته شد و این از جمله فروعات وارده آن است و باید دانست که اول کسیکه باین نعمه عظمی
و فضیلت کبری یعنی علم قلم فائز شد اخنوخ نبی یعنی ادریس ع بوده است کما اینکه معلوم است از قول رسول ص در خبر سیزدهم بحار
قال ع یا اباذر اربعة من الانبیاء سریانیون آدم وشیث واخنوخ وهو ادریس وهو اول
من خط بالقلم ونوح ع الخ س اگر گفته شود خبر مذکور معارض است با خبر مستدرک از امام باقر ع که خدای تعالی در زمان
آدم ع امر فرمودند اینکه کتابت کنند در دین و معامله بین خودشان از جهت نسیان آدم ع عمر را که بداود داده بود از
عمر خود قال انّ الله تبارک وتعالی اهبط ظللا من الملائکة علی آدم بوادٍ یقال له الروحاء
وهو وادٍ بین الطائف ومکة ثم مسح ظهره وهم ذرّ فخرجوا کما یخرج النحل من کورها فا
جتمعوا علی شفیر الوادی فقال الله تعالی لآدم انظر ماذا تری فقال ذرّا کثیرا علی شفیر الوادی
فقال الله یا آدم هؤلاء ذریتک اخرجتهم من ظهرک الی ان قال ثم عرض علی آدم ×

اَسْمَاءَ الْأَنْبِيَاءِ وَاَعْمَارَهُمْ قَالَ فَمَرَّ آدَمُ بِاسْمِ دَاوُدَ النَّبِيِّ ع فَاِذَا عُمْرُهُ سَبْعُونَ سَنَةً فَقَالَ يَا رَبِّ مَا اَقَلَّ عُمْرَ دَاوُدَ يَا رَبِّ اِنْ اَنَا زِدْتُ دَاوُدَ مِنْ عُمْرِي ثَلَاثِينَ سَنَةً اَيَنْفُذُ ذَلِكَ لَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاِنِّي قَدْ زِدْتُ مِنْ عُمْرِي ثَلٰثِينَ سَنَةً فَانْفِذْ ذَلِكَ لَهُ وَاَثْبِتْهَا لَهُ عِنْدَكَ وَاطْرَحْهَا مِنْ عُمْرِي قَالَ فَاَثْبَتَ اللهُ لِدَاوُدَ مِنْ عُمْرِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً اِلَى اَنْ قَالَ فَلَمَّا دَنَا عُمْرُ آدَمَ هَبَطَ عَلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَهُ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمْرِي ثَلٰثُونَ سَنَةً فَقَالَ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ اَلَمْ تَجْعَلْهَا لِابْنِكَ دَاوُدَ النَّبِيِّ وَطَرَحْتَهَا مِنْ عُمْرِكَ حَيْثُ عَرَضَ اللهُ عَلَيْكَ اَسْمَاءَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَعَرَضَ عَلَيْكَ اَعْمَارَهُمْ وَاَنْتَ يَوْمَئِذٍ بِوَادِي الرَّوْحَاءِ فَقَالَ آدَمُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ مَا اَذْكُرُ هَذَا فَقَالَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا آدَمُ لَا تَجْهَلْ اَلَمْ تَسْأَلِ اللهَ اَنْ يُثْبِتَهَا لِدَاوُدَ وَيَمْحُوَهَا مِنْ عُمْرِكَ فَاَثْبَتَهَا لِدَاوُدَ فِي الزَّبُورِ وَمَحَاهَا مِنْ عُمْرِكَ مِنَ الذِّكْرِ فَقَالَ فَاحْضِرِ الْكِتَابَ حَتَّى اَعْلَمَ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ ع وَكَانَ آدَمُ صَادِقاً لَمْ يَذْكُرْ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ ع فَمِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ اَمَرَ اللهُ الْعِبَادَ اَنْ يَكْتُبُوا بَيْنَهُمْ اِذَا تَدَايَنُوا وَتَعَامَلُوا اِلَى اَجَلٍ مُسَمًّى لِنِسْيَانِ آدَمَ وَجُحُودِهِ مَا جَعَلَ عَلَى نَفْسِهِ وبعبارة اخری اوّل نوشته که در دنیا نوشته شده است نوشته عمر آدم ع بوده است کما اینکه امام صادق ع در خبر دیگر آن کتاب فرموده اند قَالَ وَكَانَ اَوَّلُ صَكٍّ فِي الدُّنْيَا ... که معارض است با خبر سابق **ج** واضح است کما اینکه کتابت که عبارتست از خط یکنوبت بقلم میشود همچنین یکنوبت بغیر قلم میشود و بنا بر این مبنای واضح خبر اوّل از خط ادریس ع بقلم محکم و خبر دوّم متشابه است از حیث بودن کتابت بقلم پس معارضه در بین نیست زیرا که میزان تعارض تکاذب است که نشود مگر در دو محکم کما اینکه در اصول کلام بیان شده است **و اما تنقیه** در این فقره اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ که منتی است از خدا تعالی بر عامه ناس از خوب و بد کما اینکه امام صادق در خبر دوّم و سائل فرمودند قَالَ مَنَّ اللهُ عَلَى النَّاسِ بَرِّهِمْ وَفَاجِرِهِمْ بِالْكِتَابِ وَالْحِسَابِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا **اوّل** آنکه کتابت در تدینات و تعاملات ماموربها است کما اینکه در کتابه عمر آدم ع دانسته شد علاوه بر آیه سوره بقره يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ اِلَى اَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ که از جمله فروعات وارده این اصل است

دوّم



**دوّم** آنکه تعلیم و تعلّم علم قلم که نعمت عظمای پروردگار است کما اینکه از آیه ببرکت تفاسیر اهل عصمت معلوم شد مرغوب و مطلوب است که نیز اخذ بادب پروردگار است **سیّم** آنکه جائز نیست از برای زنها تعلّم کتابت کما اینکه امام باقر ع در خبر مستدرک فرموده اند قَالَ وَلَا يَجُوزُ لَهُنَّ نُزُولُ الْغُرَفِ وَلَا تَعَلُّمُ الْكِتَابَةِ الْخَ **چهارم** آنکه باکی نیست کتابت قرآن با جرت کما اینکه از موسی بن جعفر ع است قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكْتُبُ الْمُصْحَفَ بِالْاَجْرِ قَالَ لَا بَأْسَ و بهتر کتابت قرآن است بسواد نه طلا کما اینکه در قول امام صادق ع است در دوّم وسائل قَالَ عَرَضْتُ عَلَى اَبِي عَبْدِ اللهِ ع كِتَاباً فِيهِ قُرْآنٌ مُخَتَّمٌ مُعَشَّرٌ بِالذَّهَبِ كُتِبَ فِي آخِرِهِ سُورَةٌ بِالذَّهَبِ فَاَرَيْتُهُ فَلَمْ يَعِبْ فِيهِ شَيْئاً اِلَّا كِتَابَةَ الْقُرْآنِ بِالذَّهَبِ فَاِنَّهُ قَالَ لَا يُعْجِبُنِي اَنْ يُكْتَبَ الْقُرْآنُ اِلَّا بِالسَّوَادِ كَمَا كُتِبَ اَوَّلَ مَرَّةٍ **پنجم** آنکه حلال نیست کتابت قرآن بدون طهارت کما اینکه موسی بن جعفر ع در خبر اوّل وسائل فرموده اند اَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ اَيَحِلُّ لَهُ اَنْ يَكْتُبَ الْقُرْآنَ فِي الْاَلْوَاحِ وَالصَّحِيفَةِ وَهُوَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ قَالَ لَا **ششم** آنکه خوبست باریک و نازک نمودن قلم کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر دوّم وسائل قَالَ اَدِقُّوا اَقْلَامَكُمْ **هفتم** خوبست نزدیک هم داشتن سطور کما اینکه آنحضرت ع در آن خبر فرموده اند وَقَارِبُوا بَيْنَ سُطُورِكُمْ **هشتم** آنکه خوبست حذف نمودن فضول کلام کما اینکه آنحضرت ع در آن خبر فرموده اند وَاحْذِفُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ **نهم** آنکه خوبست قصد شود معانی کما اینکه آنحضرت ع در آن خبر فرمودند وَاقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي **دهم** آنکه خوبست طاله و بلند نمودن سر قلم را کما اینکه آنحضرت ع در خبر مذکور فرمودند وَاَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ **یازدهم** آنکه خوبست نزدیک نمودن حروف را کما اینکه آنحضرت ع فرمودند در همان خبر وَقَرْمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَاِنَّهُ اَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ **دوازدهم** آنکه خوبست فرجه دادن بین سطور کما اینکه آنحضرت ع در آن خبر فرموده اند وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللهُ و باید دانست که اینها ظاهر و تنزیل اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ بود و **اما بطن و تاویل** و تعلیم دادن خدای تعالی است امیر ع را بقلم کما اینکه امام باقر ع فرمودند قَالَ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ و تصدیق میکند این بطن و تاویل را آیه سوره الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ببرکت تفسیر آن از ثامن الائمة

علیهم

در بحار الانوار قال سألته فقلت قوله الرحمن علّم القرآن قال ان الله علّم القرآن قال قلت خلق
الانسان علّمه البیان قال ذلک امیر المؤمنین ع علّمه بیان کل شیء مما یحتاج الیه الناس
بانضمام اخبار متواتره که ناطق است بکتابت امیر ع قرآن را بقلم مثل خبر اول و ثانی از امام صادق ع قال فاذا قام
القائم ع قرء کتاب الله عز و جل علی حده و اخرج المصحف الذی کتبه علی ع الی آخره حاصل آنکه
بیان امیر ع آنچه ناس محتاج بسوی او که در تفسیر این آیه است همان علم بقلم قرآن است که در آیهٔ علّم بالقلم است
میکند و آیات بقیه و انزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و لا رطب و لا یابس الا
فی کتاب مبین و ما فرطنا فی الکتاب من شیء و از اینجا مصب بقیهٔ اخبار وارده در علم امیر ع معلوم شد که
قرآن است بانضمام آنچه در فصول ماضیه گذشت از امام صادق ع که نیست چیزی که دو نفر در او اختلاف کنند مگر اینکه در
قرآن از برای او اصلی است و لیکن نمیرسد او را عقول مردم قال ما من شیء یختلف فیه اثنان
الا و له فی کتاب الله اصل و لکن لا تبلغه عقول الرجال مثل خبر نهم بحار قال رسول الله ص
ان الله تبارک و تعالی قسم العلم علی ستة اجزاء فاعطی علیا ع منه خمسة اجزاء و له
من الجزء الآخر مع الناس و بعبارت اخری منشأ علم سموات و ارض و علم دنیا و آخرت در ائمهٔ هدی ع
و اب الائمه امیر المؤمنین ع کتاب خدای تعالی است کما اینکه معلوم است از خبر نهم بحار قال قبض ابو عبد الله ع
علی ذراع نفسه و قال یا بکیر هذا و الله جلد رسول الله ص و هذه و الله عروق
رسول الله ص و هذه و الله عظمه و هذا و الله لحمه و الله انی لاعلم ما فی
السموات و اعلم ما فی الارض و اعلم ما فی الدنیا و اعلم ما فی الآخرة فرأی تغیّر
جماعة فقال یا بکیر انی لاعلم ذلک من کتاب الله تعالی اذ یقول و انزلنا الیک
الکتاب تبیانا لکل شیء و بعد از معرفت تنزیل و تأویل الذی علّم بالقلم اگر اشکال
شود در اینکه خبر مذکور در زیاده نمودن آدم ع در عمر داود ع سی سال از عمر خود معارض است با خبر دیگر مستدرک
از امام صادق ع که ناطق است که پنجاه سال زیاده فرمود قال لما عرض علی آدم ولده نظر الی داود

فاعجبه



فاعجبه فزاده خمسین سنة من عمره الخ و در خبر دیگر آن کتاب است شصت سال زیاده فرمود از امام صادق ع
قال ان الله عز و جل عرض علی آدم ذریته الی ان قال فلما انتهی الی داود قال من هذا الذی نبأته
و کرمته و قصرت عمره قال فاوحی الله عز و جل الیه هذا ابنک داود و عمره اربعون الی ان
قال یا رب انی قد جعلت له من عمری ستین سنة تمام المائة الی ان قال و نزل جبرئیل و
اخرج الکتاب فقال ابو عبد الله ع فمن ذلک اذا اخرج الصک علی المدیون ذل المدیون
فقبض روحه ج از این مسئله این است که از جمله اصول مرجحه ستة بین هر دو خبر متعارض کما اینکه در کتاب اصول
کلام بیان شده است از ائمه تعلیم ع مخالفت عامه است کما اینکه در فصول سابقه فی الجمله اشاره شد مثل قول امام صادق ع
در سیم وسائل ما سمعته منی یشبه قول الناس فیه التقیة و ما سمعته منی لا یشبه قول
الناس فلا تقیة فیه و از جمله تفریعات از این اصل و فروعات مردوده بودن مخالفت خبر اول است که
ناطق است باینکه عمر موهوب آدم ع سی سال است با خبر مروی از عامه که موهوب از آدم ع شصت سال بوده است
کما اینکه در پنجم بحار است قال فروی العامة عن ابی هریره عن النبی ص انه کان کتب له الف
سنة فوهب ستین لداود ع ثم رجع که تصدیق میکند این خبر که خبر خبر که میگوید عمر موهوب شصت سال بود
صدور آن از امام صادق ع از جهت تقیه بوده است کما اینکه در اصل مذکور فرموده و کذا مخالفت خبر اول است با خبر
مروی از عامه که عمر موهوب چهل سال و مثل او بوده است کما اینکه در همان کتاب است قال و رووا عن ابن عباس
انه وهب من الالف اربعین سنة فجحد فاکمل الله لآدم الف سنة و لداود مائة
سنة و رووا مثل ذلک عن جماعة منهم سعید بن جبیر که این خبر تصدیق میکند نیز که خبر دوم
که میگوید عمر موهوب پنجاه سال بوده است صدور او از جهت تقیه است خصوصا با ملاحظه اینکه روایت عامه در خبر
مذکور که عمر آدم ع هزار سال بوده است و بعد از انکار اکمال شد با قول امام صادق ع در آن کتاب که عمر آن نهصد و
سی سال بوده است عن الصادق عن آبائه قال قال النبی ص عاش آدم ابو البشر تسعمائة و
ثلاثین سنة پس حجت خبر اول است که عمر موهوب آدم ع سی سال بوده است و اکمال شد عمر آدم ع و تمام شد عمر

داود

داود یکصد سال کما اینکه از اخبار سابقه معلوم شد بخلاف این اخبار مرویّه از عامّه و در این هنگام اشکالی
ببرکت ائمّه تعلیم در بین نخواهد بود پس اگر گفته شود در اصول مقدمه گفته شد که از جمله اصول متقاة از
ائمه هداة که باید اتباع و شیعیان از آنها تفریع نمایند قول امیر است که فرموده ابهموا ما ابهم و اطلاق
کذارید آنچه خدا تعالی ابهام و اطلاق فرموده است قال ابهموا ما ابهمه الله که از جمله فروعات وارده
این اصل فقرهٔ اَلَّذِیْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ است که تفسیر او بنا بر این تفریع چنین میشود که تعلیم فرموده انبیاء را مطلق
بقلم و حال آنکه بالبداهه کثیری از ماضین و باقین خالیست از این تعلیم بقلم و در این هنگام منافات خواهد شد بین این آیه
و آیهٔ سابقة الذکر هٰذَا کِتَابُنَا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ و حال اینکه منافات نفی شده است در دو آیهٔ سابقة الذکر
وَ لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوْا فِیْهِ اخْتِلَافًا کَثِیْرًا قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِیْ عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ
یَتَّقُوْنَ و این امور منافیست با آیهٔ سابقة الذکر قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ الخ چون حجیت خبر
ثقه باصل و نص قرآن است که عبارتست از آیهٔ امن و آیهٔ علم در اصل و آیهٔ نبأ بدو لحاظ یکی بلحاظ فاسق که تفسیرش
بکاذب و یکی بلحاظ علت توقف در نص کما اینکه در کتاب اصول کلام مشروحاً بیان شده است و نیز بخبر ثقه ثابت شد
در بیانات ماضیه در ظهر و بطن فقرهٔ اَلَّذِیْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ بتعلیم قلم در ادریس ظهراً و تعلیم بقلم در امیر بطناً پس فی الحقیقه
و المآل تخصیص این فقره است باصل و نص مذکور و بعبارة اخری تخصیص آیه است بآیه دیگر چنانچه در اصول متقدمه دانسته شد
از تخصیص بعض آیات ببعض دیگر چه تخصیص کل و چه تخصیص بعض پس اشکالی در بین نیست با حمل بوظیفه منصوصهٔ منحصره
که عبارت از تفریع از اصول متقاة از ائمه هداة است و الحمد لله رب العالمین عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ ظهر
و تنزیل این فقره عبارتست از تعلیم خدا تعالی انسان را اسم هر چیز که محتاج است با و چه از امر دنیا و چه از امر اخری بتصدیق
آیه سورهٔ بقره وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ کُلَّهَا که اسماء در این آیه عبارتست از اسم هر چیز کما اینکه در قول سجاد است
در خبر عسکری قَالَ عَلَّمَهٗ اَسْمَآءَ کُلِّ شَیْءٍ وَ فِیْهِ اَیْضًا اَسْمَآءُ اَنْبِیَآءِ اللّٰهِ وَ اَوْلِیَآئِهٖ وَ عُتَاةِ
اَعْدَآئِهٖ و از این بیان مختصر معلوم شد که تعلیم مَا لَمْ یَعْلَمْ در آیه نحن فیها عبارتست از تعلیم اسماء اشیاء عالم که در
آیه سورهٔ بقره مذکور است از جهه معلومیت اینکه عامّه معارف و ادراکات انسان بواسطه قوالب الفاظ و مظاهر





اسماء است که اگر قوالب الفاظ و مظاهر اسماء نباشد عامّه معارف و ادراکات انسان منتفی خواهد شد کما اینکه
تصدیق میکند این مطلب را فقره بعد از فقره مذکوره در سوره بقره قَالُوْا سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا
عَلَّمْتَنَا الخ بعد از گفتن خدا تعالی بملائکه اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ کما اینکه معلوم است از تفسیر عسکری و حاصل
تفسیر امام این است که بعد از اینکه عرضه داشته شد بر ملائکه اشباح و انوار محمّد و ائمه آدم فرمود بملائکه
خبر دهید مرا باسماء این اشباح و اشخاص گفتند ملائکه تقدیس میکنیم تو را نیست علمی از برای ما مگر آنچه
تعلیم نمودی ما را که واضح است که نبودن علم ایشان از جهه نبودن علم ایشان بوده باسماء بخلاف آدم
که بعد از تعلیم اسماء مخاطب شد بخطاب یَآ اٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ الخ پس اگر جمیع کو شف و جواب
معانی که اسماء است تعلیم آدم در اول امر داده شد بنا بر تفسیر مذکور دیگر چه وجه است تعلیمات متاخره در آیات کثیره
چیست مثل آیه دیگر سوره بقره در تعلیم خدای تعالی داود را وَ قَتَلَ دَاوٗدُ جَالُوْتَ وَ اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَةَ
وَ عَلَّمَهٗ مِمَّا یَشَآءُ و مثل آیه سوره نساء در تعلیم رسول الله صلی الله علیه وَ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْکَ الْکِتٰبَ وَ الْحِکْمَةَ
وَ عَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ و مثل آیه سوره یوسف در تعلیم آن ذٰلِکُمَا مِمَّا عَلَّمَنِیْ رَبِّیْ و غیره و غیره
و غیره از امثال این آیات ج تعلیم آدم جمیع اسماء را لازم وارد تکرار تعلیمات بعد را در صورت نسیان
نمودن ایشان و گذشت در وجه تسمیه انسان بانسان که امام صادق استشهاد فرمود بآیه اِنَّمَا سُمِّیَ الْاِنْسَانُ
اِنْسَانًا لِاَنَّهٗ یَنْسٰی وَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنَآ اِلٰٓی اٰدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ و اما
در صورت عروض نسیان آدم را پس اشکالی باقی نخواهد ماند در تعلیمات بعد و نیز لزوم تکرار در صورت
اتحاد امورات است در جمیع بقیه عمر دنیا که ده هزار سال است از آدم تا انقضاء او کما اینکه امام صادق
در خبر برهان فرموده اند قَالَ ثُمَّ بَدَاَ اللّٰهُ فَخَلَقَ اٰدَمَ وَ قَدَّرَ لَهٗ عَشَرَةَ اٰلَافِ عَامٍ وَ قَدْ مَضٰی
مِنْ ذٰلِکَ سَبْعَةُ اٰلَافِ عَامٍ وَ اَنْتُمْ فِیْ اٰخِرِ الزَّمَانِ و اما با اختلاف امورات در این بقیه
ده هزار سال بشهادت تعدد انزال کتب و ارسال رسل در آیات کثیره و روایات وثیقه مثل آیه سوره
حدید لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنٰتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتٰبَ وَ الْمِیْزَانَ لِیَقُوْمَ

النّاسُ بِالقِسْطِ و مثل روایت پنجم بحار از امام صادق ع قالَ قالَ ابوذرٍ یا رسولَ اللهِ کَم بَعثَ اللهُ
مِن نبیٍّ فقالَ ثلاثمأةِ نبیٍّ و عشرونَ الفَ نبیٍّ قالَ یا رسولَ اللهِ کَم المُرسلونَ فقالَ ثلاثمأةٍ
و بضعةَ عشرَ قالَ یا رسولَ اللهِ کَم اَنزلَ اللهُ مِن کتابٍ فقالَ مأةَ کتابٍ و اَربعةَ
و عشرینَ کتاباً الی اَن قالَ و اَنزلَ التَّورٰیةَ علی موسٰی و الزَّبورَ علی داود و الانجیلَ
علی عیسٰی و القرآنَ علی محمّدٍ ص پس واضح است بشهادت این آیات و روایات که تعلیم جمیع اسماء که صلاح
بوده است تعلیم انها مراد است در آیه و عَلَّمَ آدمَ الاسماءَ کلَّها نه مطلقاً تا اینکه اشکال شود کما اینکه تصدیق میکند
این بیان را قول رسول خدا ص در خبر دوم بحار قالَ ص فکذلکَ اللهُ تعبّدکم فی وقتٍ لِصلاحٍ یعلمه
بشیءٍ ثمَّ تعبّدَ فی وقتٍ آخرَ یعلمه بشیءٍ آخرَ و اذا اَطعتم فی الحالتینِ استحققتم ثوابه الی ان قالَ
رسولُ اللهِ ص یا عبادَ اللهِ انتم کالمرضٰی و ربُّ العالمینَ کالطّبیبِ فصلاحُ المرضٰی فیما
یعلمه الطّبیبُ و یدبّره بِه لا فیما یشتهیه المریضُ و یقترحه و از این بیانات معلوم و واضح شد منافی
نبودن مِن مطلق آیات تعلیم مذکوره و قول صادق ع در سیزدهم بحار قالَ العلمُ سبعةٌ و عشرونَ حرفاً فجمیعُ
ما جائت بِه الرُّسلُ حرفانِ فلم یعرفِ النّاسُ حتّی الیومِ غیرَ الحرفینِ فاذا قامَ قائمُنا
اَخرجَ الخمسةَ و العشرینَ فبثَّها فی النّاسِ و ضمَّ الیها الحرفینِ حتّی یبثَّها سبعةً و عشرینَ
حرفاً) و اما بطن و تأویل عَلَّمَ الانسانَ ما لم یعلم عبارتست از تعلیم نمودن خدا تعالی امیر ع را کتابت الرّاء
رسول خود آنچه را که مفید است از پیش کما اینکه امام باقر ع در خبر علی بن ابراهیم فرموده اند قالَ عَلَّمَ الانسانَ
عَلَّمَ علیّاً مِنَ الکتابةِ لکَ ما لم یعلم قبلَ ذلکَ مثل خبر اوّل بحار از امام باقر ع اِنَّ علیّاً کتبَ
العلمَ کلَّه و الفرائضَ فلو ظهرَ امرُنا لم یکن شیءٌ الّا و فیه سنّةٌ یمضیها و بطن و تأویل
دیگر آن عبارتست از تعلیم خدا تعالی امیر ع را تبیان آنچه ناس محتاجند بسوی او بتصدیق آیه سورهٔ الرّحمٰن خَلَقَ
الانسانَ عَلَّمَه البیانَ کما اینکه امام ثامن ع در خبر برهان فرموده اند قُلتُ خَلَقَ الانسانَ قالَ
ذلکَ امیرُ المؤمنینَ ع قُلتُ عَلَّمَه البیانَ قالَ عَلَّمَه تبیانَ کلِّ شیءٍ یحتاجُ النّاسُ الیه

و بعباره



و بعبارة اخری تعلیم فرموده است آنرا بیان که عبارتست از اسم اعظم که باو دانسته میشود هر چیز کما اینکه امام صادق ع در خبر برهان
فرموده اند قالَ البیانُ الاسمُ الاعظمُ الّذی عُلِّمَ بِه کلُّ شیءٍ و باید دانست که اسم اعظم هفتاد و
سه حرف است و از این هفتاد و سه حرف هفتاد و دو حرف تعلیم شده ابی الائمه و اولاد آن ع کما اینکه در دوم بحار است
از امام باقر ع قالَ اِنَّ اسمَ اللهِ الاعظمَ علی ثلاثةٍ و سبعینَ حرفاً و انّما عندَ آصفَ منها حرفٌ
واحدٌ فتکلّمَ بِه فخُسفَ بالارضِ ما بینَه و بینَ سریرِ بلقیسَ ثمَّ تناولَ السّریرَ بیدِه ثمَّ عادتِ
الارضُ کما کانت اسرعَ مِن طرفةِ عینٍ و عندنا نحنُ مِنَ الاسمِ اثنانِ و سبعونَ حرفاً و
حرفٌ استأثرَ بِه فی علمِ الغیبِ الخ و این حروف هفتاد و دو در حروف مقطعه در اوّل سور قرآنیه است که از ترکیب
آنها امام ع آنها را اسم اعظم پیدا میشود کما اینکه امام صادق ع در خبر صافی فرموده اند قالَ ع الٓمٓ هو حرفٌ مِن حروفِ
اسمِ اللهِ الاعظمِ المقطّعِ فی القرآنِ الّذی یؤلّفه النّبیُّ او الامامُ فاذا دعا بِه اُجیبَ و نیز
این حروف مقطع در امّ الکتاب است که عبارتست از سورهٔ حمد کما اینکه امام صادق ع در خبر بحار فرموده اند قالَ ع اسمُ اللهِ
الاعظمُ مقطّعٌ فی امِّ الکتابِ و تمام کلام در این باب موکول است بغیر این مقام و از بیان ظهر و بطن فقره عَلَّمَ الانسانَ
ما لم یعلم که فضائل و انعام است ابتداءً قبل از نشأه بالضروره نیز معلوم و واضح شد وجه و علّت الاکرمیّت در فقره
سابقه و ربُّکَ الاکرمُ و امّا تفقّهات حاصله بفقره عَلَّمَ الانسانَ ما لم یعلم اوّل آنکه تعلّم و تفقّه
قرآن واجب است کما اینکه در خبر مستدرک است از رسول خدا ص کما اینکه سابقاً اشاره شد قالَ ما مِن مؤمنٍ ذکرٍ
او انثی حرٍّ او مملوکٍ الّا و للهِ علیه حقٌّ واجبٌ ان یتعلّمَ مِنَ القرآنِ و یتفقّهَ فیه ثمَّ قرءَ
هذه الآیةَ و لکن کونوا ربّانیّینَ بما کنتم تعلّمونَ الکتابَ و بما کنتم تدرسونَ دوّم آنکه
حرام است نسیان قرآن بعد از تعلّم قرآن کما اینکه در خبر مستدرک است در قول رسول خدا ص قالَ مَن تعلّمَ القرآنَ ثمَّ
نسیه لقیَ اللهَ تعالی و هو اجذمُ الخ سیّم آنکه این تفقّه در قرآن که عبارتست از تفقّه در دین بآنکه انسان فقیه شود
واجب است بر بعض نه بر جمیع بتصدیق آیه سورهٔ توبه و ما کانَ المؤمنونَ لینفروا کافّةً فلو لا نفرَ مِن کلِّ فرقةٍ
منهم طائفةٌ لیتفقّهوا فی الدّینِ الخ برکت تفاسیر حبار کثیره مثل خبر برهان از امام صادق ع قالَ قلتُ له ابعدَ اللهِ

ان

وَاِنصافُ النّاسِ مِن نَفسِكَ وَبَذلُ العِلمِ لِلمُتَعَلِّمِ پنجم اگر معلم و مؤدب شفاعت میکند ناس را
نه عابد کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قالَ اِذا کانَ یَومُ القِیامَةِ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ العالِمَ
وَالعابِدَ فَاِذا وَقَفا بَینَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قیلَ لِلعابِدِ انطَلِق اِلَی الجَنَّةِ وَقیلَ لِلعالِمِ قِف
تَشفَعُ لِلنّاسِ بِحُسنِ تَأدیبِكَ لَهُم ششم اگر علماء امت رسول ص مثل انبیاء بنی اسرائیل است در فضل کما اینکه رسول
خدا ص در آن کتاب فرموده اند قالَ عُلَماءُ اُمَّتی کَاَنبِیاءِ بَنی اِسرائیلَ هفتم اگر فقهاء امناء رسل هستند کما اینکه
رسول خدا ص در خبر مستدرک فرموده اند قالَ ص اَلفُقَهاءُ اُمَناءُ الرُّسُلِ ما لَم یَدخُلوا فِی الدُّنیا قیلَ یا رَسولَ اللهِ
وَما دُخولُهُم فِی الدُّنیا قالَ اِتِّباعُ السُّلطانِ فَاِذا فَعَلوا ذلِكَ فَاحذَروهُم عَلی اَدیانِکُم هشتم
اگر عالمیکه انتفاع برده شود بعلم آن افضل است از عبادت هفتاد هزار عابد کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده
قالَ عالِمٌ یُنتَفَعُ بِعِلمِهِ اَفضَلُ مِن عِبادَةِ سَبعینَ اَلفَ عابِدٍ نهم اگر علماء حکام ملوک و ملوک
حکام ناس است کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قالَ المُلوكُ حُکّامٌ عَلَی النّاسِ وَالعُلَماءُ
حُکّامٌ عَلَی المُلوكِ دهم اگر نشستن یک ساعت نزد علماء بهتر و محبوبتر است از اعتکاف یکسال در بیت الحرام
و زیارت علماء محبوبتر است از هفتاد طواف کعبه و افضل است از هفتاد حجه و عمره مبروره مقبوله و بلند فرماید خدا
از برای آن هفتاد درجه و نازل فرماید بر آن رحمة و شهادت دهد از برای آن ملائکه باینکه بهشت واجب شده است
از برای آن کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر آن کتاب قالَ جُلوسُ ساعَةٍ عِندَ العُلَماءِ اَحَبُّ اِلَی
اللهِ مِن عِبادَةِ اَلفِ سَنَةٍ وَالنَّظَرُ اِلَی العالِمِ اَحَبُّ اِلَی اللهِ مِنِ اعتِکافِ سَنَةٍ
فِی البَیتِ الحَرامِ وَزِیارَةُ العُلَماءِ اَحَبُّ اِلَی اللهِ تَعالی مِن سَبعینَ طَوافًا حَولَ البَیتِ
وَاَفضَلُ مِن سَبعینَ حَجَّةً مَبرورَةً وَعُمرَةً مَقبولَةً وَرَفَعَ اللهُ لَهُ سَبعینَ دَرَجَةً
وَاَنزَلَ اللهُ عَلَیهِ الرَّحمَةَ وَشَهِدَت لَهُ المَلائِکَةُ اَنَّ الجَنَّةَ وَجَبَت لَهُ یازدهم
اگر فقهاء آقا هستند کما اینکه رسول خدا ص در آن کتاب فرموده اند قالَ الاَنبِیاءُ قادَةٌ وَالفُقَهاءُ
سادَةٌ وَمُجالَسَتُهُم زِیادَةٌ دوازدهم اگر بهترین ناس بعد از ائمه تعلیم کسیست که مذاکره

ام



امر ائمه تعلیم را میکنند و مردم را دعوت میکنند بگفتار ایشان کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قال ع
وَخَیرُ النّاسِ مِن بَعدِنا مَن ذاکَرَ بِاَمرِنا وَدَعا اِلی ذِکرِنا و غیره و غیره از اخبار وارده از ائمه
طاهره ع فضل تعلیم و عالم مثل بوسیدن دست عالم کما اینکه در قول صادق ع است در دوم وسائل قالَ لا یُقَبَّلُ
رَأسُ اَحَدٍ وَلا یَدُهُ اِلّا رَسولُ اللهِ اَو مَن اُریدَ بِهِ رَسولُ اللهِ ص و مثل اخراج یک نفس از ضلالت
بهدایت که بمنزله احیاء جمیع ناس است کما اینکه در اصول متقدمه مشروحًا بیان شد و مثل مداد علماء افضل است از
دماء شهداء روز قیامت کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قالَ اِذا کانَ یَومُ القِیامَةِ جَمَعَ اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ النّاسَ فی صَعیدٍ واحِدٍ وَوُضِعَتِ المَوازینُ فَتوزَنُ دِماءُ الشُّهَداءِ مَعَ
مِدادِ العُلَماءِ فَیَرجَحُ مِدادُ العُلَماءِ عَلی دِماءِ الشُّهَداءِ سیزدهم اگر حرام است بر عالم کتمان
علم و تعلیم نمودن او کما اینکه در اخبار کثیره است مثل قول رسول ص در خبر آن کتاب قالَ اَیُّما رَجُلٍ آتاهُ اللهُ عِلمًا
فَکَتَمَهُ وَهُوَ یَعلَمُهُ لَقِیَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَومَ القِیامَةِ مُلجَمًا بِلِجامٍ مِن نارٍ چهاردهم اگر خدای تعالی
اول اخذ عهد فرموده است بر جهال بطلب علم کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قالَ قَرَأتُ فی
کِتابِ عَلِیٍّ ع اِنَّ اللهَ لَم یَأخُذ عَلَی الجُهّالِ عَهدًا بِطَلَبِ العِلمِ حَتّی اَخَذَ عَلَی العُلَماءِ عَهدًا بِبَذلِ
العِلمِ لِلجُهّالِ لِاَنَّ العِلمَ کانَ قَبلَ الجَهلِ پس استکبار جاهل از طلب علم ناشی است از کتمان عالم علم
خود را کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قالَ فَاِذا کَتَمَ العالِمُ بِعِلمِهِ اِستَکبَرَ الجاهِلُ عَن
طَلَبِ العِلمِ پانزدهم اگر چنانچه حرام است کتمان علم از اهل او نیز حرام است بذل آن از برای غیر اهل او کما اینکه
نیز امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قالَ قامَ عیسَی بنُ مَریَمَ ع خَطیبًا فی بَنی اِسرائیلَ فَقالَ یا
بَنی اِسرائیلَ لا تُحَدِّثُوا الجُهّالَ بِالحِکمَةِ فَتَظلِموها وَلا تَمنَعوها اَهلَها فَتَظلِموهُم این است که
لقمان فرموده اند نشر نده متاع خود را مگر نزد طالب او کما اینکه امام باقر ع فرموده اند در هفدهم بحار قالَ قالَ
یا بُنَیَّ لا تَنشُر بِزَّكَ اِلّا عِندَ باغیهِ شانزدهم اگر هر عالم که محب دنیا است غیر ناصح است کما اینکه
امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قالَ قالَ عیسَی ابنُ مَریَمَ اَلدّینارُ داءُ الدّینِ وَالعالِمُ طَبیبُ

الدین

الدین فاذا رأیتم الطبیب یجرّ الداء الی نفسه فاتّهموه و اعلموا انّه غیر ناصح لغیره و بعبارة اخری عالم مفتون بدنیا قطّاع طریق بندگان است بسوی خدای تعالی کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرمودند قال ع اوحی الله الی داود ع لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدّنیا فیصدّک عن طریق محبّتی فانّ اولئک قطّاع طریق عبادی المریدین انّ ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم مفسدهم آنکه هلاک امّت بدست علیم اللسان منافق است کما اینکه رسول خدا ص در خبر آن کتاب فرموده اند قال ص یا علیّ هلاک امّتی علی ایدی کلّ منافق علیم اللسان و امیر ع فرموده اند این یعنی علیم یکی از دو مردیست از دنیا که قطع نموده است پشت مرا در خبر آن کتاب قال قطع ظهری رجلان من الدّنیا رجل علیم اللسان فاسق و رجل جاهل القلب ناسک هذا یصدّ بلسانه عن فسقه و هذا بنسکه عن جهله فاتّقوا الفاسق من العلماء و الجاهل من المتعبّدین اولئک فتنة کلّ مفتون الخ و بعبارة اخری عالم متهتّک جاهل متنسّک قاصم و کاسر ظهر آن حضرت ع است کما اینکه در کلام دیگر آن حضرت ع است در خبر آن کتاب قال ع قصم ظهری عالم متهتّک و جاهل متنسّک فالجاهل یغشّ النّاس بتنسّکه و العالم یغرّهم بتهتّکه زیرا که عالم تصدیق میکند فعل آن قول آن را کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب تفسیر آیة انّما یخشی الله من عباده العلماء فرموده اند قال یعنی من یصدّق قوله فعله و من لم یصدّق قوله فعله فلیس بعالم و واضح است تهتّک که قول سوء است کاشف است از نبودن علم هیجدهم آنکه علامت عالم سه چیز است علم و حلم و سکوت کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند یقول انّ للعالم ثلاث علامات العلم و الحلم و الصّمت کما اینکه از برای متکلّف نیز سه علامه است منازعه با کسیکه فوق آنست و ظلم نمودن کسیکه دون آنست و معاونت میکند ظلمه را کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قال و للمتکلّف ثلاث علامات ینازع من فوقه بالمعصیة و یظلم من دونه بالغلبة و یظاهر الظلمة نوزدهم آنکه علامت فقیه زاهد در دنیا و راغب در آخرة تمسّک بسنّت نبی ص است در فتاوی خود کما اینکه امام باقر ع در خبر آن کتاب فرموده قال الصّادق ع انّ اباجعفر ع سئل عن مسئلة فاجاب فیها فقال الرجل هذا لا یقولون به الفقهاء فقال له





ویحک انّ الفقیه الزاهد فی الدّنیا الرّاغب فی الآخرة المتمسّک بسنّة النّبیّ ص اگر گفته شود که فرق عالم و فقیه چیست که علامات معرفت هر یک علی حده است ج فقیه عالم بدین است و عالم مطلق است کما اینکه بعلوم از در قول امیر ع در خبر آن کتاب قال العلوم اربعة الفقه للادیان و الطّبّ للابدان و النّحو للّسان و النّجوم لمعرفة الازمان حاصل آنکه علم بدین علم فقه گفته میشود بخلاف بقیه علوم اربعه مذکوره که فقه گفته نمیشود در آنها کما اینکه در قول رسول ص است در آن کتاب قال العلم علمان علم الادیان و علم الابدان س اگر گفته شود بودن علامت فقیه تمسّک آن بسنّت نبی ص منافاة دارد با بودن علامت آن مأیوس ننمودن مردم را از رحمت و ترخیص ندادن آن در معاصی در قول امیر ع در خبر آن کتاب قال الا اخبرکم بالفقیه حقّا قالوا بلی یا امیر المؤمنین قال من لم یقنط النّاس من رحمة الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخّص لهم فی معاصی الله الخ ج صحیح است که سنّت و طریقه نبی ص چنین است که مأیوس نکند از رحمة و تأمین ندهد از عذاب که ناطق بغیر او غیر متمسّک است بسنّت پس اشکالی در بین نیست تا این خبر یعنی خبر دوّم مثل خبر اوّل اگرچه مطلق است از جهة درایه وجوه و معاریض کلام امام ع که از دانای او بمعرفت و جوه قول او مقتضی باشد و وجه است کما اینکه در صول کلام بیان کافی شده است و عدم درایه آنها الّا اینکه خبر دیگر آن کتاب از امام صادق ع که فقیه نیست مگر عارف بمعاریض و وجوه کلام منصرف است در اطلاق دو خبر مذکور قال حدیث تدریه خیر من الف ترویه و لا یکون الرّجل منکم فقیها حتّی یعرف معاریض کلامنا و انّ الکلمة من کلامنا لتنصرف علی سبعین وجها لنا من جمیعها المخرج و بعبارة اخری این مسئله از جمله فروعات وارده اصلی است که در قول امام صادق ع دانسته شد در صول متقدّمه کلّ شیء مطلق حتّی یرد فیه نصّ و باید دانست دین که عالم با فقیه است عبارت از امر و نهی خدای تعالی کما اینکه رسول خدا ص در خبر سیّم وسائل فرموده اند قال لا رأی فی الدّین انّما الدّین من الرّبّ امره و نهیه و همین درایه وجوه و معاریض کلام ائمّه تعلیم میزان منازل مؤمنین و درجات ایشان است کما اینکه امام باقر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع یا بنیّ اعرف منازل الشیعة علی قدر روایتهم و معرفتهم فانّ المعرفة هی الدّرایة و بالدّرایات للرّوایات یعلو المؤمن الی اقصی درجات الایمان انّی نظرت فی کتاب علیّ ع فوجدت فی الکتاب انّ قیمة کلّ امرء معرفته انّ الله تبارک و تعالی

بحاسب النّاس علی قدر ما آتاهم من العقول فی دار الدّنیا واز این بیانات مأثوره براهین و مدلل شد که
مرجع تقلید که در قول امام صادق ع که سابقاً دانسته شد امّا من کان من الفقهاء ما اینکه فرموده اند فللعوام ان
یقلّدوه که بمعنای مذکور مراد است از فقهاء که عارفین معاریض کلام ائمه علیهم السلام باشند لا غیر از جهة اینکه ائمه علیهم السلام تحدّث
کلام اینان از جهة قول امام ثامن ع در خبر آن کتاب قال انّ کلام آخرنا مثل کلام اوّلنا و کلام اوّلنا مصداق
لکلام آخرنا الخ و نیز فقیه باین معنی حکیم است که در آیه سوره بقره است و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً
کما اینکه امام صادق ع در تفسیر آن در خبر آن کتاب فرموده اند قال سألت ابا عبد الله و من یؤتی الحکمة فقد
اوتی خیراً کثیراً فقال انّ الحکمة المعرفة و التّفقّه فی الدّین فمن فقه فهو حکیم الخ چنانچه فقیه
باین معنی عارف است کما اینکه در قول صادق ع لا یکون الرّجل منکم فقیها حتّی یعرف معاریض کلامنا
معلوم شد و از این بیان مختصر دانسته شد که حکیم و عارف و عالم که در منصب آیات و روایات موصوف و ممدوح واقع شده
مثل آیه مذکوره و روایه آن کتاب از رسول خدا ص من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدّین همان فقیه است که
قادر است بر خروج از معاریض کلام ائمه علیهم السلام و مصادیق آیات واضحه و روایات و دیگر نیست که فقیه بمعنای مذکور و آنچه
دیگران تطبیق نموده اند و مصادیق این الفاظ قرار داده اند تماماً خارج است از منصب آیات و محطّ روایات که فی الجمله
اشاره شد و از باب کلمة حقٍّ یراد بها الباطل است کما اینکه امیر ع در بعض کلمات خود فرموده اند در نهج البلاغه پس
سزاوار نیست با این بیانات ائمه علیهم السلام زلّة قدم شود و بلفظ حکمت یا عرفان و مجتهد اغفال شود عاقل لقیطان با اینکه
مصادیق آنها غیر درایه روایات و معاریض کلام ائمه علیهم السلام است و الحمد لله ربّ العالمین بلکه اکثر مفتی بغیر علم
ملعون ملائکه سموات و ارض است کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند از رسول خدا ص قال قال رسول الله ص
من افتی النّاس بغیر علم لعنته ملائکة السّموات و الأرض پس اگر عالم نداند مسئول عنه را حیا
نکند بگوید نمیدانم کما اینکه نیز امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع لا یستحیی العالم اذا سئل عمّا لا یعلم
ان یقول لا علم لی به و باکی نیست بگوید الله اعلم بخلاف جاهل که نیست از برای آن اینکه این کلمه را
بگوید بلکه باید بگوید نمیدانم کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال للعالم اذا سئل عن شیء و هو





لا یعلمه ان یقول الله اعلم و لیس لغیر العالم ان یقول ذلک و وجه در غیر عالم این است که این کلمه از
جاهل سبب وقوع شک است در قلب سائل کما اینکه نیز آنحضرت ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال اذا سئل الرّجل منکم
عمّا لا یعلم فلیقل لا ادری و لا یقل الله اعلم فیوقع فی قلب صاحبه شکّاً و اذا قال المسئول لا ادری
فلا یتّهمه السّائل بلیست و بکم اگر فرق نیست در مفتی بغیر علم بین اینکه متعمد باشد و اینکه مجتهد مخطی باشد
کما اینکه امیر ع در خبر مستدرک فرموده اند علاوه بر مطلق بودن خبر سابق و اشباه او قال القضاة ثلاثة هالکان
و ناج امّا الهالکان فجائر جاد متعمّداً و مجتهد اخطأ و النّاجی من عمل بما امره الله بیمینه
اگرچه امام صادق ع در خبر آن کتاب هفت طبقه از علماء را در هفت طبقه از جهنم قرار داده است در درک اوّل کسیکه دوست دارد
جمع نمودن علم را و لیکن دوست ندارد اخذ از آن شود در درک دوّم کسیکه اگر موعظه شود بد آید از او اگر خود موعظه کند سخت گیرد
در درک سیّم کسیکه رأی آن این است که علم خود را نزد صاحب مال و شرف گذارد و نه نزد مساکین در درک چهارم کسیکه مذهب و علم
خود مذهب جبابره و سلاطین را غضب میکند در عمل نشدن با آن در درک پنجم کسیکه طلب میکند احادیث یهود و نصاری را تا اینکه علم
و حدیث او زیاده شود در درک ششم کسیکه میگذارد نفس خود را از برای فتوی دادن و میگوید سؤال کنید مرا و حال آنکه
چیزی نمیداند در درک هفتم کسیکه اتخاذ میکند علم خود را مروّت و عقل یعنی آلت امساک خود قرار میدهد قال ابو عبد الله ع
انّ من العلماء من یحبّ ان یخزن علمه و لا یؤخذ عنه فذاک فی الدّرک الاوّل من النّار
و من العلماء اذا وعظ انف و اذا وعظ عنف فذاک فی الدّرک الثّانی من النّار و من العلماء
من یری ان یضع العلم عند ذوی الثّروة و الشّرف و لا یری له فی المساکین وضعاً
فذاک فی الدّرک الثّالث من النّار و من العلماء من یذهب فی علمه مذهب الجبابرة و السّلاطین
فان ردّ علیه شیء من قوله او قصّر فی شیء من امره غضب فذاک فی الدّرک الرّابع من النّار
و من العلماء من یطلب احادیث الیهود و النّصاری لیغزر به علمه و یکثر به حدیثه
فذاک فی الدّرک الخامس من النّار و من العلماء من یضع نفسه للفتیا و یقول سلونی
و لعلّه لا یصیب حرفاً واحداً و الله لا یحبّ المتکلّفین فذاک فی الدّرک السّادس من النّار و من العلماء من یتّخذ علمه مروّة و عقلاً فذاک فی الدّرک السّابع

[illegible]

مِنَ النّارِ وکذا وکذا وکذا از اخبار وارده از ائمه طاهره ع در خطرات وتبعات علماء سوء واصحاب رای مثل قول امیر ع در خبر آن کتاب قال ع یا معشر شیعتنا والمنتحلین مودتنا ایاکم واصحاب الرای فانهم اعداء السنن تفلتت منهم الاحادیث ان یحفظوها واعیتهم السنة ان یعوها فاتخذوا عباد الله خولا وماله دولا فذلت لهم الرقاب واطاعهم الخلق اشباه الکلاب ونازعوا الحق اهله وتمثلوا بالائمة الصادقین وهم من الکفار الملاعین فسئلوا عما لا یعلمون فانفوا ان یعترفوا بانهم لا یعلمون فعارضوا الدین بارائهم فضلوا واضلوا الخ ومثل قول دیگر آن حضرت در آن کتاب قیل لامیر المؤمنین ع من خیر خلق الله بعد ائمة الهدی ومصابیح الدجی قال العلماء اذا صلحوا قیل ومن شر خلق الله بعد ابلیس وفرعون ونمرود وبعد المتسمین باسمائکم وبعد المتلقبین بالقابکم والآخذین لامکنتکم والمتامرین فی ممالککم قال العلماء اذا فسدوا ومثل قول رسول خدا ص در آن کتاب قال ص صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی واذا فسدا فسدت امتی قیل یا رسول الله ومن هما قال الفقهاء والامراء واما امور متعلقه بتعلم **اول** آنکه علم ضالّه مؤمن یعنی گم شده آنست طلب باید کند از هر کجا ولو نزد مشرک کما اینکه امیر ع در خبر اول بحار فرموده اند قال الحکمة ضالة فاطلبوها ولو عند المشرک تکونوا احق بها واهلها حاصل آنکه مؤمن نظر ندارد بمحل حکمت هر جا باشد اخذ میکند کما اینکه نیز رسول خدا ص فرموده اند قال ص الحکمة ضالة المؤمن یاخذها حیث وجدها پس اگر گفته شود این خبر مثل خبر دیگر آن کتاب که اخذ کنید علم را از دهنهای مردم قال ص خذوا العلم من افواه الرجال معارض است بخبر دیگر سیم و سائل که اگر اخذ کند شخص دین خود را از رجال ازاله میکند آن را رجال قال ع من اخذ دینه من افواه الرجال ازالته الرجال ومن اخذ دینه من الکتاب والسنة زالت الجبال ولم یزل جواب گفته شد در سابق که از جمله اصول متقاة از ائمه هداة ع وجوب رد متشابه خبر است بر محکم آنها مثل قول امام ثامن ع در اول بحار قال ع ان فی اخبارنا متشابها کمتشابه القرآن ومحکما کمحکم القرآن فردوا متشابهها





الی محکمها ولا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا واز جمله فروعات وارده این اصل وجوب رد خبر دوم است که متشابه است از جهت بودن ماخوذ از افواه رجال علم وغیر علم بر خبر اول که محکم است از جهت بودن ماخوذ از افواه رجال علم که فی الحقیقه دین ماخوذ از کتاب وسنت است کما اینکه تصدیق میکند این را ذیل خبر دوم من اخذ دینه من الکتاب والسنة الخ پس اشکالی نیست برکت اصول متقاة از ائمه هداة ع **دوم** آنکه طلب از علم تنها چه عمل شود وچه عمل نشود افضل است از هزار رکعت نافله از جهت قول رسول ص در خبر اول بحار قال ص من تعلم بابا من العلم عمل به او لم یعمل کان افضل من ان یصلی الف رکعة تطوعا **سیم** آنکه متعلم شریک است با عالم در اجر کما اینکه امیر ع در آن کتاب فرموده اند قال ع العالم والمتعلم شریکان فی الاجر ولا خیر فی سائر الناس بعد **چهارم** آنکه نظر بمتعلمین نظر بعتقاء خدای تعالی است از نار کما اینکه رسول ص در خبر آن کتاب فرموده اند قال ص من احب ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی المتعلمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب العالم الا کتب الله له بکل قدم عبادة سنة ویبنی الله بکل قدم مدینة فی الجنة ویمشی علی الارض وهی تستغفر له ویمسی ویصبح مغفورا وشهدت الملائکة انهم عتقاء الله من النار **پنجم** آنکه طالب علم مثل قائم اللیل وصائم النهار است وتعلم یک باب از علم بهتر است از انفاق کوه ابی قبیس طلا در راه خدا کما اینکه مدلول قول رسول ص است در خبر آن کتاب قال ص من طلب العلم فهو کالصائم نهاره القائم لیله وان بابا من العلم یتعلمه الرجل خیر له من ان یکون له ابو قبیس ذهبا فانفقه فی سبیل الله وغیره وغیره از امثال اخبار مذکوره در ثمرات ومثوبات طلب علم مثل قول امیر ع در خبر آن کتاب که علم افضل است از مال بهفت چیز اول آنکه علم میراث انبیاست زیرا که ایشان درهم ودینار را نگذاشتند ومیراث ایشان علم واحادیث است ومال میراث فراعنه است دوم آنکه علم نقصان پیدا نکند ببذل وانفاق او ومال نقصان پیدا کند ببذل وانفاق او سیم آنکه مال احتیاج دارد بحافظ وعلم حفظ میکند صاحب او را چهارم علم داخل میشود در کفن وقبر با صاحبش ومال [illegible] جدا شود از صاحبش پنجم آنکه مال حاصل میشود از برای مؤمن وکافر وعلم حاصل نشود مگر از برای مؤمن خاصه ششم آنکه جمیع مردم محتاجند بسوی دانا در امر دین خودشان ومحتاج نیستند بسوی صاحب المال هفتم آنکه

علم تقویت میکند مرد را بر مرور بر صراط و مال منع میکند آنرا قال ع العلم افضل من المال بسبعة الاول انه میراث
الانبیاء والمال میراث الفراعنة الثانی العلم لا ینقص والمال ینقص الثالث یحتاج المال الی
الحافظ والعلم یحفظ صاحبه الرابع العلم یدخل فی الکفن ویبقی المال الخامس المال یحصل
للمؤمن والکافر والعلم لا یحصل الا للمؤمن خاصة السادس جمیع الناس یحتاجون الی العالم
فی امر دینهم ولا یحتاجون الی صاحب المال السابع العلم یقوّی الرجل علی المرور علی الصراط و
المال یمنعه و باید دانست که مراد از علم موصوف ممدوح در این اخبار دو شیء است اول مثل قول رسول ص در خبر آن کتاب طلب العلم
فریضة علی کل مسلم ومسلمة و قول دیگر امام صادق ع که طلب کنید علم را و لو بریختن خون قلبها و فرو رفتن لجّهای دریا
قال ع لو علم الناس ما فی العلم لطلبوه ولو بسفک المهج وخوض اللجج و قول رسول ص طلب کنید علم را و لو در
چین قال ص اطلبوا العلم ولو بالصین علم تقوی و یقین است کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند
قال ع العلم اصل کل حال سنی و منتهی کل منزلة رفیعة لذلک قال النبی ص طلب العلم فریضة علی کل
مسلم ومسلمة ای علم التقوی والیقین و علم یقین عبارتست از معرفت پروردگار جل و علا و علم تقوی علمی است که عمل
بدون او صحیح نیست کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع اطلبوا العلم ولو بالصین وهو علم معرفة
النفس وفیه معرفة الرب عز وجل قال النبی ص من عرف نفسه فقد عرف ربه ثم علیک من
العلم بما لا یصح العمل الا به وهو الاخلاص قال النبی ص نعوذ بالله من علم لا ینفع وهو العلم
الذی یضاد العمل بالاخلاص پس این دو علم که یکی علم معرفت رب و دیگری علم عمل با اخلاص است موارد و مصادیق
اخبار مذکوره و اشباه آنها است لا غیر و از این بیان مختصر معلوم و واضح شد نظر بقیه اخبار مثل قول رسول ص در خبر آن کتاب
که علم سه چیز است آیة محکمة و فریضة عادلة و سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل و مثل قول دیگر
آنحضرت ص در خبر آن کتاب که کسیکه طلب کند علمی که احیاء کند باو اسلام را بین آن و انبیا یک درجه است در جنة قال ص من جائه
الموت وهو یطلب العلم لیحیی به الاسلام کان بینه وبین الانبیاء درجة واحدة و قال ع
لأن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر من ان یکون لک حمر النعم و مثل قول دیگر آنحضرت ص که اف شد

الی



بر کسیکه در هفته یک روز تفقه نکند و سؤال از امر دین خود ننماید قال ع اف لکل مسلم لا یجعل فی کل جمعة
یوما یتفقه فیه امر دینه ویسأل عن دینه و مثل قول امام صادق ع در آن کتاب که سزاوار نیست مردم را
تا اینکه سؤال و تفقه کنند قال ع لا یسع الناس حتی یسألوا ویتفقهوا و اصل کلام در مقام اگر علم
مورد طلب در اخبار مذکوره و امثال آنها علم بدین و صبغه و رنگ اسلام است که در امور متعلقه بتعلیم دانسته شد چه اصول
و دعائم او و چه غیر اصول و دعائم او و تطبیق نمودن سائر علوم و فنون را بر آنها و مصادیق اخبار مذکوره و اشباه آنها
قرار دادن نیز از باب کلمة حق یراد بها الباطل است که در امور متعلقه بتعلیم بیان شد و گذشت از رسول
خدا ص که دین عبارتست از امر و نهی که علم باین دو یعنی امر و نهی خدای تعالی همان علم یقین و علم تقوی است
که در بیان امیر ع دانسته شد از جمله آنکه دانسته شد از اینکه اخبار مثل قرآن بعض او مصدّق و مبیّن از بعض دیگر است
پس نباید از این بیانات امور غفلت بشود که باعث زلة قدم است اینست که رسول ص در خبر مذکور استعاذه
فرموده اند از علمیکه ضد عمل با اخلاص باشد و بعبارة اخری هر علمیکه با اخلاص عمل بشود او مأمور به است و هر علمیکه
با اخلاص عمل نشود او منهی عنه است و واضح است که اول در علم بدین یعنی امر و نهی پروردگار و دوم در علم
بغیر دین است پس عاقل یقظان باید نظر کند بغذاء خود که علم است از چه کس اخذ میکند کما اینکه امام باقر ع
در خبر آن کتاب فرموده اند فی قول الله فلینظر الانسان الی طعامه قال قلت ما طعامه
قال علمه الذی یأخذه عمن یأخذه که غذاء او نیست مگر ائمه تعلیم کما اینکه امیر ع در خبر بعدهم
بکمیل فرموده اند یا کمیل لا تأخذ الا عنا تکن منا وما من حرکة الا وانت محتاج فیها
الی معرفة و امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند من عرف انا لا نقول الا حقا فلیکتف
بما یعلم منا که اخذ از ایشان و اتباع ایشان اتباع خدا تعالی است کما اینکه امام باقر ع فرموده اند سأله
رجل عن قول الله عز وجل فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی قال من قال
بالائمة واتبع امرهم ولم یجز طاعتهم این است که امام صادق ع در خبر آن کتاب
فرموده اند هر کس گوش دهد بناطقی عبادت نموده است آنرا پس اگر ناطق از خدا بگوید آن کس عبادت خدا را نموده است

والا

قال فلان و فلان خلاف قوله و لا تفشی له سرا و لا تغتاب عنده و ان تحفظه شاهدا و غائبا و تعم القوم بالسلام و تخصه بالتحیة و تجلس بین یدیه و ان کان له حاجة سبقت القوم الی خدمته و لا تمل من طول صحبته الخ و نیز از حق عالم تعظیم آن و توقیر مجلس اوست و بلند نمودن صوت بر آن و جواب بدادن حدیث که سؤال میکند آن از او آنکه آن جواب دهد و تحدیث کند احدی از اهل مجلس آن و اگر آن ذکر شود ببدی دفع کند او را و آنکه ستر کند عیوب او را و اظهار کند مناقب آن را و مجالست نکند دشمن آن را و دشمنی نداره دوست آن را که اگر چنین کند تعلم آن از برای خدای تعالی خواهد بود کما اینکه در قول امام سجاد ع در خبر آن کذشت قال ع و حق سائسك بالعلم التعظیم له و التوقیر لمجلسه و حسن الاستماع الیه و الاقبال علیه و ان لا ترفع علیه صوتك و لا تجیب احدا یسأله عن شیء حتی یکون هو الذی یجیب و لا تحدث فی مجلسه احدا و لا تغتاب عنده احدا و ان تدفع عنه ان ذکر عندك بسوء و ان تستر عیوبه و تظهر مناقبه و لا تجالس له عدوا و لا تعادی له ولیا فاذا فعلت ذلك شهد لك ملائکة الله بانك قصدته و تعلمت علمه لله جل اسمه لا للناس و کذا و کذا از امثال این اخبار که دلالت میکند که دارای این صفات متعلم از برای خدای تعالی است کما اینکه دارای صفات سابقه نیز متعلم از برای غیر خدای تعالی است و الحمد لله رب العالمین و اما امور متعلقه بعمل العلم مامور الطلب

اول آنکه علم متعلمین قاطع اعذار متعللین است کما اینکه امیر ع در خبر اول بحار فرموده اند قال ع قطع العلم عذر المتعللین

دوم آنکه عالم تارک علم خود متاذی است اهل نار از بوی آن کما اینکه در قول رسول خدا صلعم در خبر آن کذشت قال ص و ان اهل النار لیتاذون من ریح العالم التارك لعلمه و ان اشد اهل النار ندامة و حسرة رجل دعا عبدا الی الله فاستجاب له فاطاع الله و دخل الجنة و ادخل الداعی الی النار بترکه علمه و اتباعه هواه و عصیانه لله الخ پس علم حجت است بر آن کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع العلم کله حجة و وبال است بر صاحبش مگر آنچه عمل نموده است با و کما اینکه رسول خدا ص در خبر آن کتاب فرموده اند قال ص کل علم وبال علی صاحبه الا من عمل به و عالم غیر عامل مثل جاهل حائر است که افاقه نیابد از جهل خود بلکه حجت بر آن اعظم و حسرت از برای آن الزم است کما اینکه امیر ع در نهج البلاغه





فرموده اند قال ع ان العالم العامل بغیر علمه کالجاهل الحائر الذی لا یستفیق من جهله بل الحجة علیه اعظم و الحسرة له الزم و هو عند الله الوم سیم آنکه غیر عامل بعلم و حب بطلب علم نیست کما اینکه معلوم است از تفسیر امام صادق ع در خبر اول بحار فی قول الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء قال من یصدق قوله فعله و من لم یصدق قوله فعله فلیس بعالم پس بدعا لم عمل کند بعلم خود و تارک عمل علم خود را جهل قرار داده است و کذا با یقین اقدام لازم است و الا یقین خود را شک قرار داده است کما اینکه امیر ع در نهج البلاغه فرموده اند قال ع لا تجعلوا علمکم جهلا و یقینکم شکا اذا علمتم فاعملوا و اذا تیقنتم فاقدموا و باید دانسته شود که ترک عمل بعلم یکی از آفت هشت گانه علما است که از امام صادق ع است در خبر اول بحار طمع و بخل و ریاء و عصبیت و حب مدح و خوض در چیزیکه نمیرسد بحقیقت او و تکلف در زینت دادن کلام بزوائد الفاظ و قلت حیاء از خدای تعالی و افتخار و ترک عمل بآنچه دانسته است قال ع الخشیة میراث العلم و العلم شعاع المعرفة و قلب الایمان و من حرم الخشیة لا یکون عالما و ان شق الشعر فی متشابهات العلم قال الله عز و جل انما یخشی الله من عباده العلماء و آفة العلماء ثمانیة الطمع و البخل و الریاء و العصبیة و حب المدح و الخوض فیما لم یصلوا الی حقیقته و التکلف فی تزیین الکلام بزوائد الالفاظ و قلة الحیاء من الله و الافتخار و ترك العمل بما علموا و کذا و کذا از خبر وارده از ائمه هدی ع در مذمت و عقوبت عالم غیر عامل مثل اینکه مغفرت میشود از برای جاهل هفتاد گناه قبل از اینکه مغفرت شود از برای عالم یک گناه کما اینکه از امام صادق ع است در خبر آن کتاب قال ع یا حفص انه یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد و من تعلم و عمل و علم لله دعی فی ملکوت السموات عظیما فقیل تعلم لله و عمل لله و علم لله و الحمد لله رب العالمین و اما امور متعلقه بنشر علم مطلوب الطلب

اول آنکه کذشت در آیه من احیاها فکانما الخ که اخراج یک نفس از ضلالت بسوی هدایت گویا احیاء جمیع ناس است و نیز کذشت احیاء اسلام بعلم فرجه بین انبیاء و احیاء کننده یک درجه است در جنت و نیز کذشت که بهترین مردم بعد از ائمه اطهار ع کسیست که مذاکره کند امر ایشان را و دعوت کند بسوی ایشان

و نیز گذشت که مداد علماء ارجح است از دماء شهداء روز قیامت و نیز گذشت که انفاق و بذل علم از جمله حقایق ایمان است
و نیز گذشت که عالم شافع است بخلاف عابد وغیره وغیره وغیره از اشباه این اخبار پس کسیکه تعلیم کند بابی از علم را از برای اوست مثل اجر
عاملین بدون نقصان از اجور ایشان در قول امام باقر ع در خبر اوّل بحار قال ع مَنْ عَلَّمَ بابَ هُدًى كانَ لَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ
بِهِ وَلا يُنْقَصُ أُولئِكَ أُجُورَهُمْ وَمَنْ عَلَّمَ بابَ ضَلالٍ كانَ لَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلا يُنْقَصُ أُولئِكَ لهم
مِنْ أَوْزارِهِمْ بلکه امیر ع در نهج البلاغه فرموده اند افضل آنچه میرسد انسان از دنیا باید احیاء حق و اطفاء باطل باشد نه بلوغ لذت
و شفاء غیظ قال ع فَلا يَكُنْ أَفْضَلُ ما نِلْتَ مِنْ دُنْياكَ بُلُوغُ لَذَّةٍ أَوْ شِفاءُ غَيْظٍ وَلكِنْ إِحْياءُ
حَقٍّ أَوْ إِطْفاءُ باطِلٍ دوّم آنکه گذشت حرمت کتمان علم و کذا حرمت بذل او در غیر محل او و کذا و کذا از
امثال این اخبار مثل قول رسول ص که واجبست بر عالم اظهار علم نزد ظهور بدعت در خبر آن کتاب قال اِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ
فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ سیّم آنکه مجادله دو قسم است مجادله حرام
و مجادله واجب امّا اوّل از جهة قول امیر ع در خبر آن کتاب قال ع لَعَنَ اللهُ الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي دِينِهِ
أُولئِكَ مَلْعُونُونَ عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ و امّا دوّم از جهة قول رسول ص در خبر آن کتاب قال ص نَحْنُ الْمُجادِلُونَ فِي
دِينِ اللهِ و اوّل عبارتست از مجادله بغیر احسن و دوّم عبارتست از مجادله با حسن کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند
قال ع الْجِدالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَماءُ بِالدِّينِ وَالْجِدالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ حَرَّمَهُ اللهُ
تَعالى عَلى شِيعَتِنا الخ و اوّل یعنی جدال بغیر احسن عبارت از رد نمودن مبطل است حجتی که خداوند تعالی نصب فرموده است
بخلاف دوّم کما اینکه آنحضرت ع در ذیل خبر مذکور فرموده اند قال ع امّا الْجِدالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ أَنْ
تُجادِلَ مُبْطِلاً فَيُورِدُ عَلَيْكَ باطِلاً فَلا تَرُدُّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَهَا اللهُ الخ و باید دانسته شود که
حجة الهیّه که نصب فرموده است و جدال با او جدال الطریق احسن است که واجبست و جدال بغیر او جدال بغیر احسن است
که حرام است دو چیز است یکی سلسله اهل عصمت و یکی عقول کما اینکه عالم موسی بن جعفر ع در خبر اوّل بحار فرموده اند
قال ع إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظاهِرَةً وَحُجَّةً باطِنَةً فَأَمَّا الْحُجَّةُ الظّاهِرَةُ فَالأَنْبِياءُ
وَالرُّسُلُ وَالأَئِمَّةُ ع وَأَمَّا الْحُجَّةُ الْباطِنَةُ فَالْعُقُولُ و واضح است که اگر تا حال حجج و دلائل سلسله اهل ایمان





باین دو حجت الهیه مجادله نموده بودند در عامّه مقامات چه داخلیّه و چه خارجیه ابدا مغلوب و محجوج نمیشدند و اختلاف مرتفع بود
بین ایشان زیرا که مغلوبیّت مقیم حجة الهیه لازم دارد مغلوبیّت باریتعالی را که باطل است عقلاً و نقلاً از جهة قول باقر ع در خبر آن
کتاب اِذَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِمْ أَمْرُهُمْ قاسُوا وَعَمِلُوا بِالرَّأْيِ و قول امام صادق ع اِنَّمَا الدِّينُ واحِدٌ
پس مغلوبیّت و محجوبیّت و اختلاف ناشی از تعدّی و تخطّی نمودن از حجة منصوصه الهیه است کما اینکه ارشاد بسوی این بیان فرموده اند
امیر ع در خبر آن کتاب لَوْ سَكَتَ الْجاهِلُ سَقَطَ الاِخْتِلافُ و بیانات کافیه در این باب در اصول کلام شده است
طالبین حق و صواب مراجعه نمایند و الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا ان هدینا الله كَلّا إِنَّ الإِنْسانَ
لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى إِنَّ إِلى رَبِّكَ الرُّجْعى کلمه کلّا نفی است از بودن غیر قضیه ما بعد خود مطلقاً چه ما بعد
قضیه نفی باشد و چه قضیه اثبات کما اینکه تصدیق میکند از این دو آیه سوره مطففین كَلّا إِنَّ الْفُجّارَ لَفِي سِجِّينٍ كَلّا
إِنَّ كِتابَ الأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ چنانچه در تفسیر امام باقر ع است در خبر صحیح وغیره قال إِنَّ اللهَ خَلَقَنا مِنْ
أَعْلى عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنا مِمّا خَلَقَنا مِنْهُ وَخَلَقَ أَبْدانَهُمْ مِنْ دُونِ ذلِكَ وَقُلُوبُهُمْ
تَهْوِي إِلَيْنا لِأَنَّها خُلِقَتْ مِمّا خُلِقْنا ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيَةَ كَلّا إِنَّ كِتابَ الأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ إِلى
أَنْ قالَ وَخَلَقَ عَدُوَّنا مِنْ سِجِّينٍ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَأَبْدانَهُمْ
مِنْ دُونِ ذلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ لِأَنَّها خُلِقَتْ مِمّا خُلِقُوا مِنْهُ ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيَةَ
كَلّا إِنَّ كِتابَ الْفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ الخ یعنی غیر این نیست کتاب ابرار در علیین است و غیر این نیست کتاب فجار در سجین است
که در این هنگام منزلت کلمه کلّا منزله کلمه انّما است که مفید اثبات ما بعد و نفی غیر او را میکند و از این مختصر بیان ببرکت اصول متقدمه
واضح شد که کلّا در آیات قرآنیه از آیه بعد است نه از آیه قبل کما اینکه اهل تفاسیر مکتوب نفی از سابق و مکتوب نفی از لاحق قرار دادند
مثل دو آیه مذکوره که اوّل را یعنی كَلّا إِنَّ كِتابَ الْفُجّارِ را نفی از سابق و دوّم را یعنی كَلّا إِنَّ كِتابَ الأَبْرارِ را نفی
از لاحق قرار دادند پس ظهور و تنزیل آیه مذکوره بنا بر این تفریع از اصل مذکور این است که غیر از این نیست بدرستیکه انسان زمانیکه
استغنا پیدا نمود کفران و طغیان و انکار خواهد نمود بدرستیکه بسوی پروردگار توست رجوع کما اینکه امام ع در خبر علی بن ابراهیم
فرموده اند قال ع إِنَّ الإِنْسانَ إِذا اسْتَغْنى يَكْفُرُ وَيَطْغى وَيُنْكِرُ إِنَّ إِلى رَبِّكَ الرُّجْعى و نیز

ابناء و تصدیق میکند از این آیه که استغناء انسان موجب کفران است آیه سوره زخرف اگر نمیشدند مردم یک امت کافره هر آینه
قرار داده میشد از برای کافرین سقفها از نقره کما اینکه امام صادق ع در خبر فصل الخطاب فرموده اند قال لولا ان یکون الناس
امة واحدة کفارا لجعلنا لمن یکفر بالرحمن —— ثم قال والله لو فعل الله عز وجل لفعلوا
حاصل این است هر یک از دو خبر مذکور مثل دو آیه مذکوره انباء و تصدیق میکنند دیگری را که مراد از استغناء موجب کفر و انکار بعث و نشر
جعل سقوف بیوت است از نقره کما اینکه امام صادق ع در خبر چهارم قسم یاد فرمودند که اگر خدای تعالی چنین میفرمودند هر آینه ناس هم کافر میشدند
کلا انه مراد مطلق استغناء است تا اینکه اشکال شود که این دو آیه مذکوره معارض است با آیه سوره نجم وانه هو اغنی واقنی که ناطق است
که اغناء از باری تعالی است چنانچه مراد از غناء در آیه اخیره استغناء از ناس بمعیشت است کما اینکه امیر ع در خبر مستدرک فرموده اند
قال ع فی قول الله عز وجل وانه هو اغنی واقنی اغنی کل انسان بمعیشته وارضاه بکسبه پس منافاتی
بین آیات مذکوره نیست و مورد دو آیه اول غیر مورد آیه سیم است و غنی و استغناء بمعنی آیه سیم مامور به است کما اینکه در قول صادق
است در دوم وسائل قال ع اسئلوا الله الغنی فی الدنیا و نیز در قول دیگر آنحضرت ع است در خبر آن کتاب ان رجلا
اتی اباعبدالله فقال انی لا احسن ان اعمل بیدی ولا احسن ان اتجر وانا محارف محتاج فقال اعمل فاحمل علی راسک
واستغن عن الناس و نیز در قول امیر ع است قال اوحی الله الی داود ع انک نعم العبد لولا انک تاکل
من بیت المال ولا تعمل بیدک شیئا قال فبکی داود ع اربعین صباحا فاوحی الله الی
الحدید ان لن لعبدی داود فکان یعمل کل یوم درعا فیبیعها بالف درهم فعمل ثلاثمائة
وستین درعا فباعها بثلاثمائة وستین الفا واستغنی عن بیت المال پس اگر گفته شود
استغناء داود ع بسیصد و شصت هزار درهم معارض است با قول امام صادق ع در خبر مستدرک که مال چهار هزار درهم است ع
و دوازده هزار درهم کنج است و بیست هزار درهم از حلال جمع نمیشود و صاحب سی هزار درهم هالک است و نیست از شیعیان ما
کسیکه مالک شود یکصد هزار درهم را قال ع المال اربعة آلاف واثنا عشر الفا کنز ولم یجتمع عشرون
الفا من حلال وصاحب ثلاثین الفا هالک ولیس من شیعتنا من یملک مائة الف
ج جزء دوم اگر چه مطلق است لا اینکه خبر اول که خبر داود ع است نص وارد است در این اطلاق که از جمله فروعات وارده





اصل باقی است در قول امام صادق ع کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص و بعبارة اخری از جمله فروعات نقض یقین
بیقین آخر است که در وجه دیگر کلام آنحضرت ع است لا ینقض الیقین بالشک ابدا ولکنه ینقضه بیقین
آخر حاصل آنکه گاهی ده هزار و سی هزار درهم جمع میشود از برای کسیکه مرزوق شده عمل صالح و عطاء میکند اقرباء را
کما اینکه امام صادق ع نیز در خبر مستدرک فرموده اند قال ما اعطی الله عبدا ثلاثین الفا وهو یرید به
خیرا وقال ما جمع لرجل عشرة آلاف من حل وقد جمعها الله لاقوام اذا اعطوا القریب و
رزقوا العمل الصالح وقد جمع الله لقوم الدنیا والآخرة پس اشکالی در بین نیست بحمد الله و منته واما
۲ تفقه در آیه کلا ان الانسان الخ اول آنکه کسانیکه جمع میکنند مال را بر سه طبقه هستند کما اینکه رسول الله
فرموده اند یک طبقه جمع میکنند مال از حلال و حرام و انفاق نمیکنند در آنچه خدای تعالی واجب فرموده است این طبقه در
نار است و یک طبقه دوست میدارند جمع مال را از حلال و صرف او را در وجوه بر و صلاح و این طبقه معذبند اگر مناقشه
شوند و سالمند اگر عفو شود از ایشان و یک طبقه که از امت دوست ندارند جمع مال را و رضای ایشان از دنیا سد جوعه
و ستر عورت است و این طبقه آمن هستند و خوفی نیست بر ایشان قال ص یکون امتی فی الدنیا علی ثلاثة اطباق
واما الطبق الاول فلا یحبون المال وادخاره ولا یسعون فی اقتنائه واحتکاره
وانما رضاهم من الدنیا سد جوعة وستر عورة وغناهم فیها ما بلغ بهم الآخرة
فاولئک الآمنون الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون واما الطبق الثانی
فانهم یحبون المال من اطیب وجوهه واحسن سبله یصلون به ارحامهم و
یبرون به اخوانهم ویواسون به فقراءهم ولعض احدهم علی الرضف ایسر
علیه من ان یکتسب درهما من غیر حله او یمنعه من حقه او یکون له خازنا الی
حین موته فاولئک الذین ان نوقشوا عذبوا وان عفی عنهم سلموا واما
الطبق الثالث فانهم یحبون جمع المال مما حل وحرم ومنعه مما افترض و
وجب ان انفقوه انفقوه اسرافا وبدارا وان امسکوه امسکوه بخلا واحتکارا

اولئك الذين ملكت الدنيا زمام قلوبهم حتى اوردتهم النار دوم آنکه طبقه دوم
که جمع میکنند مال را از حلال و صرف میکنند در بر و صلاح اگرچه بعد از طبقه سیم استند که دوست ندارند جمع مال را و رضای
ایشان از دنیا رسیده جوعه و ستر عورت است الا اینکه مأمورند بجمع مال از برای طلب آخرت کما اینکه امام صادق ع فرموده اند
در خبر دوم و سائل يقول لا خير فيمن لا يحب جمع المال يكف به وجهه ويقضي به دينه ويصل به رحمه
و نیز در کلام دیگر آنحضرت است قال رجل لابي عبد الله انا لنطلب الدنيا ونحب ان نؤتاها فقال
تحب ان تصنع بها ماذا قال اعود بها على نفسي وعيالي واصل بها واتصدق بها و
احج واعتمر فقال ابو عبد الله ليس هذا طلب الدنيا هذا طلب الآخرة و وجه مأموریت عون بودن
مال است از برای آخرت کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند قال ص نعم العون على تقوى الله الغنى و امام باقر
فرموده اند قال ع نعم العون الدنيا على طلب الآخرة سیم آنکه غنی اگر صله رحم کننده باشد و احسان کننده برادران
مؤمنین خود باشد اجر آن دو مقابل است کما اینکه امام صادق ع در خبر مستدرک فرموده اند ذکر رجل عند ابي عبد الله
الاغنياء ووقع فيهم فقال ابو عبد الله اسكت فان الغني اذا كان وصولا لرحمه وبارا
باخوانه اضعف الله له الاجر ضعفين لان الله يقول وما اموالكم ولا اولادكم بالتي
تقربكم عندنا زلفى الا من آمن وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم
في الغرفات آمنون بلی باید دانست که با قیام بحقوق الهیه مال باقی نخواهد ماند کما اینکه معلوم است از قول داود ع در
خبر امام صادق ع در بعضی بحار قال ع ان الله تبارك وتعالى اوحى الى داود ع ما لي اراك وحدانا
قال هجرت الناس وهجروني فيك قال فما لي اراك ساكتا قال خشيتك اسكتتني قال
فما لي اراك نصبا قال حبك انصبني قال فما لي اراك فقيرا وقد افدتك قال القيام بحقك
افقرني الخ و اجتماع نشود مال مگر بپنج صفت مذمومه بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطع رحم و اختیار دنیا بر آخرت
کما اینکه امام ثامن ع در دوم وسائل فرموده اند يقول لا يجتمع المال الا بخمس خصال ببخل شديد و
امل طويل وحرص غالب وقطيعة رحم وايثار الدنيا على الآخرة و امام صادق ع فرموده اند که عقلا





ترک کنند فضول دنیا را در خبر مستدرک قال يا هشام ان العقلاء تركوا فضول الدنيا الخ و امام سابع ع فرموده اند
که لقمان فرموده اند ای پسر اخذ کن از دنیا مبلغ حاجت داخل نشو در او داخل شدنی که ضرر رساند بآخرت تو و ترک کن او را پس بشوی
عیال مردم و دنیا بحر عمیق است غرق شده اند در او صنف کثیر قال ع كان لقمان يقول لابنه يا بني ان الدنيا بحر
وقد غرق فيها جيل كثير الى ان قال يا بني خذ من الدنيا بلغة ولا تدخل فيها دخولا تضر
باخرتك ولا ترفضها فتكون عيالا على الناس و بقیه کلام در این مقام موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمين
ارأيت الذي ينهى عبدا اذا صلى ظهر و تنزیل این آیه چنانست که در خبر سابق است که نبی ص نماز میکرد و مرور نمود
بآنحضرت ص ابو جهل گفت یا محمد آیا نهی نکردم ترا از نماز و وعده شر داد آنحضرت ع را پس آنحضرت غلظه نمود از برای او و
پرخاش کرد او را قال قال ابن عباس كان النبي ص يصلي عند المقام فمر به ابو جهل فقال
يا محمد ص الم انهك عن هذا وتوعده فاغلظ له رسول الله ص وانتهره فقال يا محمد باي
شيء تهددني اما والله اني لاكثر هذا الوادي ناديا فنزل ارأيت الذي ينهى الى قوله
فليدع ناديه سندع الزبانية و تصدیق میکند صحت این ظهر و تنزیل را خبر جامع که ابو جهل گفت که محمد تعفیر وجه
میکند گفتند بلی گفت قسم میخورم آن قسم آن یاد میکند اگر رؤیت کنم آن را که این چنین بجا میآورد هر آینه لگد نمایم گردن
آن را پس گفته شد از برای او که این محمد ص است نماز میکند پس روان شد تا اینکه لگد کند گردن آنحضرت را پس نتوانست از جهة خندق
از آتش پس نازل شد آیه مذکوره قال و في المجمع جاء في الحديث ان ابا جهل قال هل يعفر محمد وجهه بين
اظهركم قالوا نعم قال فبالذي يحلف به لئن رأيته يفعل ذلك لاطأن على رقبته فقيل ها
هو ذلك يصلي فانطلق ليطأ على رقبته فما فجأهم الا وهو
ينكص على عقبيه ويتقي بيديه فقالوا ما لك يا ابا الحكم قال ان بيني وبينه خندقا من نار
وهولا واجنحة و قال النبي ص والذي نفسي بيده لو دنا مني لاختطفته الملائكة عضوا عضوا
فانزل الله سبحانه ارأيت الذي ينهى الى آخر السورة و تصدیق میکند این معنای مذکور را اینکه مراد از عبد
منهی از صلوة محمد بن عبد الله ص است آیه سوره صف هو الذي ارسل عبده بالهدى الخ کما اینکه در قرائت میر است

فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار الخ و واضح است که اظهر ظهورات و معانی این
کلمه مبارکه الر آن معنیست که معلوم است از قول عسکری ع در خبر مقدم که در تقدیر چنین است ان هذا الکتاب الذی
انزلته هو الحروف المقطعة التی منها الف و لام و را و هو بلغتکم و حروف هجائکم فأتوا بمثله
ان کنتم صادقین یعنی این کتابیکه نازل نمودم او را او حروف مقطعه است که از جمله آنها الف و لام و را است
و او بلغت و حروف هجاء شما است پس بیاورید مثل او اگر راستگویان هستید قال ع ان معنی الر ان هذا الکتاب
الذی انزلته هو الحروف المقطعة التی منها الف و لام و میم و هو بلغتکم و حروف هجائکم
فأتوا بمثله ان کنتم صادقین و از اینجا تقدیر در جمیع این حروف مقطعه در اوائل سور قرآنیه معلوم شد [illegible]
[illegible] پس نباید غفلت شود در موارد آنها والحمد لله رب العالمین کتاب احکمت آیاته ثم فصلت
من لدن حکیم خبیر ظهر و تنزیل این آیه مبارکه اینست ظهر و تنزیل الر یعنی این کتابیکه نازل کردم
او را و حروف مقطعه است که از جمله او الف و لام و را است که محکم شده است آیات او بعد جدا شده است آیات
آن یعنی از یکدیگر جدا شده است آیات او از نزد حکیم خبیر است کما اینکه این جمله بیان معلوم است از قول عسکری ع
مذکور و آیه سوره فصلت و لو جعلناه قرآنا أعجمیا لقالوا لولا فصلت آیاته ءأعجمی و عربی
الخ و قول امام باقر ع در خبر علی بن ابراهیم الر کتاب احکمت آیاته قال هو القرآن من لدن
حکیم خبیر قال من عند حکیم خبیر حاصل این است که هر جزء از این تفسیر مذکور بیک حجه و برهان ثابت است پس
اگر گفته شود که بنابر این تفسیر چگونه آیات قرآن محکم است و حال آنکه سوره آل عمران میگوید که بعض قرآن آیات
محکمه است هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر
متشابهات پس اختلاف و اعوجاج واقع شد بین این دو آیه و حال آنکه گذشت در اصول مقدمه که
اختلاف و اعوجاج در قرآن نیست حاصل اشکال این است کما اینکه فصلت در آیه مانحن فیها مبهم و مطلق است یعنی
جمیع آیات کتاب خدا و غیر متصل است همچنین احکمت در آیه مانحن فیها مبهم و مطلق است یعنی جمیع آیات کتاب محکم است
که منافی است با آیه سوره آل عمران که بعض آیات کتاب متشابه است ج آیه سوره آل عمران تصدیق میکند که بقیه

آیه





آیه مانحن فیها چنین است کتاب احکمت بعض آیاته و مضاف که بعض است حذف شده و مضاف الیه که آیات است
قائم شده است مقام او مثل آیه سوره انعام او یأتی ربک و آیه سوره فجر و جاء ربک که در تقدیر و جاء امر ربک
است و مضاف که امر است حذف شده و ربک که مضاف الیه است قائم مقام او شده کما اینکه امیر ع در خبر احتجاج فرموده
قال ع و اما قوله و جاء ربک الی ان قال او یأتی ربک الی ان قال ع یعنی بذلک امر ربک
چنانچه تصدیق میکند این را آیه سوره شوری لیس کمثله شیء حاصل این است در جواب اشکال مذکور که از جمله اصول مقرره
قرآن کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد تصدیق قرآن است بعض او بعض را و از جمله فرعیات وارده این اصل فهم آیه
یأتی ربک و جاء ربک است و از جمله فرعیات این اصل که وظیفه مستمعین است کما اینکه نیز در اصول ماضیه گذشت تفریع آیه
مانحن فیها است پس اشکالی در بین نیست بلی اشکال و غموضی که هست در آیه مانحن فیها این است که چه ترتیبی است بین
احکام آیات و تفصیل آیات که اولا احکام شده است بعد تفصیل شده است چنانچه مفاد کلمه ثم است و حال آنکه قرآن
جملة واحده محکمات و متشابهات او در بیت المعمور نازل شده کما اینکه امام صادق ع در خبر فصل الخطاب فرموده اند قال ع
نزل القرآن جملة واحدة فی شهر رمضان الی البیت المعمور و اگر در جواب این اشکال گفته شود که بلی
قرآن جملة واحده بسوی بیت المعمور نازل شد و بر رسول ص کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قال ع ثم نزل فی طول عشرین
سنة پس ترتیب و تأخیر تفصیل آیات از احکام آیات که مفاد کلمه ثم است محقق است جواب گفته میشود که این تفصیل
آیات بعد نزول قرآن بسوی بیت المعمور بوده است و کلام در این است که حین نزول آیه مانحن فیها فصلت آیاته در
در بیت المعمور چه ترتیبی و تأخیری داشته است از احکام آیات که مفاد کلمه ثم است و حال آنکه آیات احکاماً و تفصیلاً
بکلمه کن خلق شده است در بیت المعمور چنانچه در آیه سوره یس است در کیفیت مطلق خلق با بیانات ائمه ع انما امره
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و تصدیق میکند این را یعنی تفکیک بین احکام و تفصیل آیات
بیت آیه مقدمه در سوره فصلت و لو جعلناه قرآنا أعجمیا لقالوا لولا فصلت آیاته زیرا که جعل خدای
تعالی قرآن را عربی یعنی مفصل الآیات عبارة اخری است از تکوین و ایجاد دون نزول او و کما اینکه تصدیق میکند
این را سوره حجر و اشباه او فجعلنا عالیها سافلها و از این بیان معلوم شد که آیه مانحن فیها ثم فصلت

قال الاردبیلی عن علی بن الحسین و ابی جعفر و جعفر بن محمد ع یثنونی علی یفعوعل که بمعنی ینعطف بعضه است
نیز و منافاتی نیست با آنچه در قول امام باقر ع دانسته شد که در مصحف آن حضرت و هر یکی از وجوه تنزیلیه است که در فصول ماضیه
گذشت و دو صحیح است که بنا بر قرائت یثنونی صدور در آیه مرفوع است که فاعل است چنانچه بنا بر قرائت دیگر منصوب است
که مفعول است س اگر گفته شود که مشرکین در آیه الا حین فیها اسرار و اعلانی نداشتند درباره رسول ص تا اینکه ما یسرون
و ما یعلنون مستحب درباره آنها صادق باشد بلکه درباره امیر ع صادق است که اسرار بغض و اعلان مودت می‌نمودند منافقین
و این ارشاد است بر صحت تفسیر علی بن ابراهیم ج خود قول امام باقر ع که این آیه در شأن مشرکین نازل شده برهان
و بینه است که مشرکین اسرار و اعلانی داشته‌اند در امر رسول ص مثل منافقین در امر امیر المؤمنین ع پس وجهی نیست در رد ای
صحت تفسیر علی بن ابراهیم و از اینجا معلوم شد بطلان بقیه تفسیر آن در آیه الا حین فیها الله یعلم ما یسرون و ما
یعلنون حین قاموا که مخالف است با تفسیر امام باقر ع که دانسته شد علاوه بر آنچه گفته شد در امور ثلاثه مذکوره
از مراجع نداشتن ضمایر و از این بیان مختصر معلوم شد که انه علیم بذات الصدور از جمله این آیه مبارکه است
که در جمیع در آیات قرآنیه است نه در این محل و مقام که مناسب است با اسرار و اعلان کما اینکه تصدیق میکند او را آیه
سوره تغابن و یعلم ما تسرون و ما تعلنون و الله علیم بذات الصدور س اگر گفته شود
وجه چیست در آیه الا حین فیها مثل آیه این سوره تغابن در تعقیب انه علیم بذات الصدور با جمله یعلم
ما یسرون و ما یعلنون بلکه در بدوی نظر شاید تکرار است با آیه قل لئن اجتمعت الانس و الجن الخ
ج تعقیب جمله انه علیم بذات الصدور بجمله یعلم ما یسرون و ما یعلنون از قبیل تعقیب اصل است بر فرع کما اینکه
ابا میکند از او اخبار کثیره مثل قول صادق ع در جزء دوم وسائل یقول لا یصلح التمر بالرطب ان التمر
یابس و الرطب رطب که در حقیقت تفریع فرموده‌اند از عدم صلاحیت بیع تمر را برطب از عدم صلاحیت
بیع هر شیئی یابس را برطب او کما اینکه در قول رسول ص است در جزء دوم مستدرک قال نهی ص عن بیع التمر
بالرطب من اجل ان الرطب ینقص من کیله اذا یبس و مثل قول امیر ع در جزء اول وسائل من
کان علی یقین ثم شک فلیمض علی یقینه فان الشک لا ینقض الیقین و مثل قول امام ع



در سیم وسائل فخذوا بما اجتمعت علیه شیعتنا فانه لا ریب فیه و مثل خبر صدوق ره در سیم وسائل
فان ترک عما لاب و ابن عم لاب و ام فالمال کله لابن العم للاب و الام لانه قد جمع الکلالتین
کلالة الاب و کلالة الام و ذلک بالخبر الصحیح المأثور عن الائمه ع و بعبارة اخری احکام در این اخبار
دائر است مدار علل مذکوره و خصوصیت موارد و علل مدخلیت در آنها ندارد و اختلاف تعابیر در آنها بکلمه ان و کلمه فان و کلمه
من اجل و کلمه لان از باب اختلاف در تعابیر است پس اشکالی در آیه مبارکه نیست در ذکر اصل شده است بعد ذکر فرع و واضح است
که علم خداوند تعالی باسرار مشرکین از جمله علم خدا تعالی است بآنچه در صدور است و باید دانست که علیم در آیه الا حین فیها عبارت
اخری است از عالم که عبارتست از عالم بدون علم حادث کما اینکه امام ثامن ع در خبر دوم بحار فرموده‌اند قال ع و انما
نسمی الله بالعالم لغیر علم حادث علم به الاشیاء و استعان به علی حفظ ما یستقبل من امره الخ
س اگر گفته شود که علیم در آیه الا حین فیها عبارة اخری است از اعلم بتصدیق آیه سوره عنکبوت او لیس الله باعلم
بما فی صدور العالمین ج صیغه مبالغه بودن علیم را نفی میکند آیه سوره یوسف و فوق کل ذی علم علیم زیرا که
واضح است مبالغه بودن این کلمه استفاده است از کلمه فوق در این آیه مبارکه س اگر گفته شود مبرهن است که علم
بما فی الصدور غیر علم بذات الصدور است در این کلام چه مناسبت است بین یعلم ما یسرون و ما یعلنون که از آیات
و انه علیم بذات الصدور دیگر که ثابت است و تصدیق میکند این امر را آیه مذکوره و از سوره عنکبوت او لیس الله
باعلم بما فی صدور العالمین یعنی فرق است بین دو علم مذکور ج واضح است که علم بذات صدور حقیقه صدور
عبارتست از علم بنورانیه صدور و ظلمانیه صدور که اول منشأ آثار و اعمال حسنه و دوم منشأ آثار و اعمال سیئه است کما
اینکه معلوم است از اخبار متکاثره مثل قول صادق ع در جزء اول بحار قال ع ان حدیثنا صعب مستصعب
لا یحتمله الا صدور منیرة الخ و قول امیر ع در جزء آن کتاب خذ الحکمة انی کانت فان الحکمة تکون
فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبها فی صدر المؤمن و کذا و کذا
از اشباه این اخبار و نیز واضح است که علم بصدور منیره و صدور مظلمه که لازم اول آثار حسنه و لازم دوم آثار سیئه است
کاشف است از علم بما فی الصدور کما اینکه در سوره عنکبوت است حاصل این است که هر یک از آیه الا حین فیها و آیه سوره عنکبوت

تصدیق میکند و دیگر را غایه امر این است که در سوره عنکبوت تعبیر بدو لازم شده است پس ارتکاب میت در مقام ذکر تعقیب انه علیم
بذات الصدور را بعلم ما یسرون و ما یعلنون والحمد لله رب العالمین اما تفقهات راجعه بآیه ما نحن فیها اول آنکه
اسرار سریره سوء حرام است کما اینکه معلوم است از آیه ما نحن فیها و انبا میکند از او قول امام صادق ع در خبر اول وسائل قال
وما من عبد یسر شرا الا لم تذهب الایام حتی یظهر الله له شرا مثل قول دیگر آنحضرت ع قال ان رسول الله ص
کان یقول من اسر سریرة رداه الله رداها ان خیرا فخیر وان شرا فشر و قول آنحضرت ع در خبر دوم وسائل
قال ع ولا یقبل الله من مؤمن عملا وهو مضمر علی اخیه المؤمن سوء و گذشت در سوره منافقین بعض
اخبار راجعه باین مقام رجوع کن دوم آنکه اعلان بخلاف آنچه اسرار میشود نیز حرام است کما نیز معلوم است از آیه ما نحن فیها
و انبا میکند از او اخبار کثیره مثل قول رسول ص در خبر اول وسائل سیاتی علی الناس زمان تخبث فیه سرائرهم
وتحسن فیه علانیتهم طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند ربهم یکون دینهم ریاء لا یخالطهم
خوف یعمهم الله بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم سوم آنکه قوه علانیه منشا او صحت
سریره است کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرموده اند قال ع ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا ویسر
سیئا الیس یرجع فیعلم ان ذلک لیس کذلک والله عز وجل یقول بل الانسان علی نفسه
بصیرة ان السریرة اذا صحت قویت العلانیة و گذشت نیز در سوره منافقین بعض اخبار مرجعه رجوع کن الحمد
لله رب العالمین چهارم آنکه صدر بسیر طیبه حسنه عبارت از صدر مشروحه از برای اسلام که با نور است از پروردگار کما اینکه
تصدیق میکند این را آیه سوره زمر افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة
قلوبهم من ذکر الله و انبا میکند از او قول رسول ص در خبر هم بحار قال ع یا ابن مسعود فمن شرح صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه فان النور اذا وقع فی القلب انشرح وانفسح فقیل یا رسول الله
فهل لذلک علامة قال نعم التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والاستعداد
للموت قبل نزول الموت پنجم آنکه صدور مظلمه خبیثه سیئه عبارت است از صدور مشروحه از برای کفر کما اینکه
تصدیق میکند این را آیه سوره نحل ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله که مقابل شرح





للاسلام است کما اینکه معلوم است از آیه بعد از او علاوه بر روایت مذکوره ذلک بانهم استحبوا الحیوة
الدنیا علی الآخرة الخ والحمد لله رب العالمین وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین ظاهر تنزیل این آیه مبارکه اینست که هیچ جنبنده
در زمین نیست مگر بر خداست رزق او و میداند خدا استقرار و مستودع او را و هر شیئی در کتاب مبین است کما اینکه در خبر برهان است
از رسول خدا ص عن ابی جعفر ع قال اتی رسول الله ص رجل من اهل البادیه فقال یا رسول الله
ان لی بنین وبنات واخوة واخوات وبنی بنین وبنی بنات وبنی اخوة وبنی اخوات و
المعیشة علینا خفیفة فان رایت یا رسول الله ان تدعو الله ان یوسع علینا قال وبکی
فرق له المسلمون فقال رسول الله ص ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها
ومستودعها کل فی کتاب مبین الخ از جهت آنچه در اصول مقدمه گذشت از اینکه آنچه از آیات قرآنیه در کلام
رسول خدا ص و ائمه هدی ع اقتصار شده است بهمان لفظ آیات بدون تفاسیر دیگر حجت باطنه قائم است بحجیة همان نطق
و الا لازم خواهد آمد اغراء بجهل که خلاف شان اهل عصمت ع است لکن اینجا چند امر است اول آنکه مستقر و مستودع
در آیه ما نحن فیها عبارة اخری است از ساکن و متحرک از دابه کما اینکه تصدیق میکند این را در معنای صفتی آیه سوره
انعام وهو الذی انشاکم من نفس واحدة فمستقر ومستودع الخ کما اینکه امام صادق ع در خبر برهان
فرموده اند قال ع المستقر الثابت والمستودع المعاد و بعباره اخری چنانچه ایمان ثابت در این آیه
در قبال ایمان عاریه و متزلزل است همچنین دابه ساکن در آیه ما نحن فیها در قبال دابه متحرک است و از این بیان مختصر
معلوم شد بطلان تفسیر علی بن ابراهیم از چند جهت که گفته ویعلم مستقرها یقول حیث یاوی باللیل ومستودعها
حیث یموت جهت اولی آنکه مستقر و مستودع را اسم مکان قرار داده نه عبارت از خود دابه که بالبداهه مراد بیت
است در این کلام در تعقیب جمله وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها را بجمله ویعلم مستقرها ومستودعها
کما اینکه بنا بر مذکور کمال مناسبت است بین جملتین جهت ثانیه آنکه مکان موت و کذا مکان جا گرفتن در شب که خارج است
از رزق بی ملائمه است با آیه متقدمه چنانچه واضح است جهت ثالثه آنکه تعقیب مستقر و مستودع باین معنی بجمله کل فی کتاب مبین

بی ربط و دخل نیست چنانچه واضح است حاصل کلام این است که این جهات مذکوره که محل نظر و تامل است از برای
اهل نظر و تامل و دخل میکند تفسیر علی بن ابراهیم را تحت اصل به قول امیر ع که در حصول جمیع دانسته شد که آنچه از قرآن
محل نظر است از قرآن منزل نیست والحمد لله رب العالمین ختم آنکه دابة در آیه و نحن فیها عبارتست از خلق
کما اینکه تصدیق میکند او را آیه سوره انفال اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ کما اینکه در قول امام باقر ع است در تفسیر برهان قال ع سَأَلْتُهُ عَنْ هٰذِهِ الْآيَةِ اِنَّ شَرَّ
الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ قَالَ نَزَلَتْ فِي بَنِي اُمَيَّةَ هُمْ شَرُّ خَلْقِ اللّٰهِ الخ وعلی الله
در آیه و نحن فیها عبارة اخری است از ضمان خدا تعالی کما اینکه رسول خدا ص در ذیل خبر سابق فرموده قال ع
مَنْ كَفَلَ بِهٰذِهِ الْاَفْوَاهِ الْمَضْمُونَةِ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا صَبَّ اللّٰهُ عَلَيْهِ الرِّزْقَ صَبًّا كَالْمَاءِ الْمُنْهَمِرِ
اِنْ قَلِيلٌ فَقَلِيلًا وَاِنْ كَثِيرٌ فَكَثِيرًا الخ و بعبارة ثالثه کفالت فرموده خدا تعالی رزق هر بریه را
کما اینکه امیر ع در دیوان فرموده اند كَفَلَ الْاِلٰهُ بِرِزْقِ كُلِّ بَرِيَّةٍ وَالْمَالُ عَارِيَةٌ يَجِيءُ وَيَذْهَبُ
و گذشت در سوره جمعه امور متعلقه برزق مفصلا مراجعه کن ششم آنکه مراد از کتاب مبین که هر شیء در
آنست کتاب مقدرات است که هر چیز در او نوشته شده است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر
دوم بحار قال ع اِنَّ اللّٰهَ كَتَبَ كِتَابًا فِيهِ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ الخ مثل قول امام باقر ع
در آن کتاب قال ع اِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَدَعْ شَيْئًا كَانَ اَوْ يَكُونُ اِلَّا كَتَبَهُ فِي كِتَابٍ فَهُوَ
مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَمَا شَاءَ مِنْهُ قَدَّمَ وَمَا شَاءَ مِنْهُ اَخَّرَ وَمَا شَاءَ مِنْهُ مَحَا وَمَا
شَاءَ مِنْهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ و بعبارة اخری این کتاب مقدرات که کتاب مبین است یعنی
کتابیست که بیان هر چیز را میکند ام الکتاب است که کتاب محو و اثبات است کما اینکه در قول امام صادق ع
است در خبر آن کتاب سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ
قَالَ اِنَّ ذٰلِكَ الْكِتَابَ كِتَابٌ يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ الخ حاصل اقوال ائمه هدی ع
در جهات مذکوره و اشباه آنها آنکه ام الکتاب کتاب مبین و کتاب محو و اثبات عبارتست از کتاب مقدرات

ثم قال



که قبل از خلق آدم به دو هزار سال تدبیر تدابیر و تقدیر تقادیر در او شده است کما اینکه رسول خدا ص در خبر سیم بحار فرموده اند قال ع
اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَدَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ آدَمَ ع بِاَلْفَيْ عَامٍ غایه امر این است که خدا
هر چه خواسته باشد از این کتاب محو و اثبات میکند و از این بیان مختصر از ائمه هدی ع بر هر دو مدلل شد وجه تعقیب جمله كُلٌّ فِي
كِتَابٍ مُبِينٍ در آیه و نحن فیها بجمله وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا که از قبیل تفریع فرع است بر اصل و در حقیقه عبارت
اخری است از آیه سابقه و مثال او يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و نظیر آیه
اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس باید از کلام امام فکر در آیات قرآنیه نمود تا اینکه لذت
و حلاوت معانی آیات الهیه ادراک شود والحمد لله رب العالمین و از بیانات سابقه وجه مناسبت تعقیب آیه و نحن فیها بآیه سابقه
وان استغفروا الخ معلوم و واضح شد و اما تفقهات کو له به آیه و نحن فیها از حیث رزق و علم گذشت در سوره جمعه و
سوره اقرء مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَكَانَ
عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و آن خدا ئیست تکوین
ایجاد فرموده است آسمانها و زمین را در شش روز و حال آنکه بوده است عرش آن بر آب از برای اینکه مبتلی کند شما را کدام
از شما ها صوابتر است از حیث عمل کما اینکه در تفسیر امام صادق ع و امام باقر ع است اما اول در خبر چهاردهم بحار قال سمعت
اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع يَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْخَيْرَ يَوْمَ الْاَحَدِ وَالْاِثْنَيْنِ خَلَقَ الْاَرَضِينَ خَلَقَ اَقْوَاتَهَا فِي
يَوْمِ الثُّلَاثَاءِ وَخَلَقَ السَّمٰوَاتِ فِي يَوْمِ الْاَرْبِعَاءِ وَيَوْمِ الْخَمِيسِ وَخَلَقَ اَقْوَاتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَذٰلِكَ
قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ واما ثانی در خبر ۴۵
قَالَ ع وَاَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا فَاِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقَهُ لِيَبْلُوَهُمْ بتکلیف
طَاعَتِهِ وَعِبَادَتِهِ لَا عَلَى سَبِيلِ الْاِمْتِحَانِ وَالتَّجْرِبَةِ لِاَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَلِيمًا بِكُلِّ شَيْءٍ الخ و قال ع ایضا
اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَالْمَاءَ وَالْمَلَائِكَةَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَكَانَتِ
الْمَلَائِكَةُ تَسْتَدِلُّ بِاَنْفُسِهَا وَبِالْعَرْشِ وَبِالْمَاءِ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لِيُظْهِرَ بِذٰلِكَ قُدْرَتَهُ لِلْمَلَائِكَةِ
فَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَنَقَلَهُ فَجَعَلَهُ فَوْقَ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ

وخلق

وَخَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَهُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَىٰ عَرْشِهِ وَكَانَ قَادِرًا عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَهَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ الخ وسیم آنجا اموری باید دانسته شود اول آنکه خلق ارض قبل خلق سموات است کما اینکه امام باقر ع در خبر چهار دهم بحار فرموده اند قَالَ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ النَّارَ إِلَىٰ أَنْ قَالَ وَخَلَقَ الْأَرْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ اگر گفته شود که در آیه انکن فیها اسناد خلق اولاً بسموات داده شده و ثانیاً بارض پس چگونه صدق است خبر مذکور ج در آیه سوره بقره اسناد جعل که عبارة اخری است از خلق اولاً بارض داده شده و ثانیاً بسما الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً حاصل این است که در ترتیب در ذکر دلیل و برهان نیست بر ترتیب در تکوین و ایجاد والا لازم خواهد آمد اختلاف و اعوجاج در آیات قرآنیه و حال آنکه منفی است اختلاف و اعوجاج در او کما اینکه برهان و مدلل شد در اصول مقدمه پس یکی از دو آیه مذکوره متشابه است در ترتیب تکوینی و ایجادی که باید رد شود بآیه سوره ذاریات که محکم است وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ که مطابق است با خبر مذکور که محبوکیت سماء بسوی ارض است که لازم او بودن خلق او است بعد از ارض کما اینکه معلوم است از تعبیر امام ثامن ع در خبر چهار دهم بحار قَالَ قُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ فَقَالَ هِيَ مَحْبُوكَةٌ إِلَى الْأَرْضِ وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ إِلَىٰ أَنْ قَالَ فَبَسَطَ كَفَّهُ الْيُسْرَىٰ ثُمَّ وَضَعَ الْيُمْنَىٰ عَلَيْهَا فَقَالَ هٰذِهِ أَرْضُ الدُّنْيَا وَالسَّمَاءُ الدُّنْيَا فَوْقَهَا قُبَّةٌ الخ بلکه آیه سوره بقره بلحاظ بنا بودن سماء و فراش بودن ارض نیز محکم آیات است زیرا که بناء بدون فراش متصور و معقول نیست بالبداهه پس اشکالی نیست برکت ائمه هدی علیهم السلام

دوم اینکه سموات از بخار آب و ارض از کف آب خلق شده است کما اینکه در قول باقر ع است در خبر چهار دهم بحار قَالَ فَمِمَّ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ قَالَ مِنْ بُخَارِ الْمَاءِ قَالَ فَمِمَّ خَلَقَ الْأَرْضَ قَالَ مِنْ زَبَدِ الْمَاءِ الخ س اگر گفته شود که این خبر مخالف است با خبر چهار دهم بحار از امام باقر ع که سموات از دود آتش و ارض از خاکستر خلق شده است قَالَ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَاءً وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ فَأَمَرَ اللّٰهُ جَلَّ وَعَزَّ الْمَاءَ فَاضْطَرَمَ نَارًا ثُمَّ أَمَرَ النَّارَ فَخَمَدَتْ فَارْتَفَعَ مِنْ خُمُودِهَا دُخَانٌ فَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ مِنْ ذٰلِكَ الدُّخَانِ وَخَلَقَ الْأَرْضَ مِنَ الرَّمَادِ الخ و تصدیق میکند این آیه را سوره فصلت ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ حاصل اشکال این است مقابل است بخار و زبد از تبعات و لواحق اول است و دخان و رماد از توابع و لواحق ثانی است پس چگونه جمع میشود ج



نار منحصر نیست در نار آتش بلکه نار چهار قسم است نار آکله و شاربه که نار انسان و حیوان است و نار غیر آکله و غیر شاربه که از سنگ خارج میشود و نار آکله و غیر شاربه که نار وقود است و نار شاربه و غیر آکله که نار شجره است کما اینکه از امام صادق ع است در خبر چهار دهم بحار قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّيرَانِ فَقَالَ النِّيرَانُ أَرْبَعَةٌ نَارٌ تَأْكُلُ وَتَشْرَبُ وَنَارٌ تَأْكُلُ وَلَا تَشْرَبُ وَنَارٌ تَشْرَبُ وَلَا تَأْكُلُ وَنَارٌ لَا تَأْكُلُ وَلَا تَشْرَبُ فَالنَّارُ الَّتِي تَأْكُلُ وَتَشْرَبُ فَنَارُ ابْنِ آدَمَ وَجَمِيعِ الْحَيَوَانِ وَالَّتِي تَأْكُلُ وَلَا تَشْرَبُ فَنَارُ الْوَقُودِ وَالَّتِي تَشْرَبُ وَلَا تَأْكُلُ فَنَارُ الشَّجَرَةِ وَالَّتِي لَا تَأْكُلُ وَلَا تَشْرَبُ فَنَارُ الْقَدَّاحَةِ وَالْحُبَاحِبِ و در این مقام که اطلاق نار منحصر شد در نار آتش اظهر اینست که نار تبعیه مصطلح در خبر مذکور از قبیل نار غیر آکله و غیر شاربه است و باین لحاظ بدخان و رماد او تعبیر شده و بلحاظ مائیه او ببخار و زبد تعبیر شده است پس اشکالی نیست برکت بیانات اهل ذکر ائمه هادیه ع والحمد لله رب العالمین سیم آنکه اگر گفته شود که خبر اول از امام صادق ع ناطق است که ارضین و سموات در چهار روز خلق شده در یکشنبه و دوشنبه ارضین و در چهارشنبه و پنجشنبه سموات پس چگونه این دو در شش روز خلق شده است حاصل اشکال اینست که خبر مذکور مخالف است با آیه انکن فیها ج آیه سوره سجده ناطق است که در دو روز خلق شده است قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ الخ س اگر گفته شود که در این صورت اختلاف واقع خواهد شد بین دو آیه مذکوره نیز و حال آنکه اختلاف در قرآن نیست ج باید دانست که خلق اقوات ارضین و اقوات سموات عبارة اخری است از خلق ما بین سموات و ارض که در آیه سوره فرقان است الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ الخ از جهه اصل و نص اما اصل کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد در قول امیر ع که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض دیگر او را که این دو آیه از جمله فرقان آن اصل است و اما نص کما اینکه در قول امام صادق ع در خبر اول دانسته شد مرجع کن دو در این مقام گفته میشود آیه انکن فیها متشابه است از حیث خلق ما بینهما و عدم او و آیه سوره فرقان مذکوره محکم است پس واجب است رد آیه انکن فیها بر آن آیه که از جمله وجوب رد متشابه بر محکم است که در اصول مقدمه دانسته شد و در این مقام که مراد از آیه انکن فیها خلق سموات و ارض و آنچه بین آنهاست در شش روز شد واضح است که اختلاف بین آیات

و کذا این آیه و روایه مرتفع خواهد شد پس اشکالی نیست برکت اصول بفقره از ائمه هادیه ع والحمد لله رب العالمین چهارم
اگر خلق سموات و ارض در شش روز بود پس این روزها چگونه در پیش روز متصور است و بعباره اخری قبل خلق سموات و ارض و
شمس و ماه چگونه روز معقول است و حل آنکه بعد از شب بعد خلق دنیا است و گذشت در خبر سیم که قبل خلق آنها آسمان ملائکه
و عرش و ماه بوده است پنجم مراد از سته ایام در آیه همین فیه سته اوقات است لا من حیث ابتداء و انقضاء کما اینکه
در آیه سوره فصلت است فقضیهن سبع سموات فی یومین کما اینکه در تفسیر امام ثامن ع است در خبر چهاردهم
بحار سئل ابو الحسن الرضا ع عمن کلم الله لا من الجن و لا من الانس فقال السموات والارض
فی قوله ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین فقضیهن ای خلقهن سبع سموات
فی یومین یعنی فی وقتین ابتداء و انقضاء الخ پنجم اگر گفته شود خلق اقوات ارضین
در روز سه شنبه که در خبر اول است منافی است با آیه سوره فصلت که ناطق است که تقدیر اقوات ارض در چهار روز
شده است قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا ذلک
رب العالمین و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعة
ایام سواء للسائلین و بعباره اخری آیه همین فیها میگوید که گذشت و این آیه میگوید در چهار وقت و حل آنکه
در قرآن اختلاف نیست چنانچه واضح است که خلق اقوات غیر تقدیر اقوات است زیرا که اول عبارت از تکوین اقوات
و ثانی عبارت از هندسه اقوات کما اینکه در قول امام ثامن ع است در خبر سیم بحار فقال ع اتدری ما التقدیر
قلت لا قال ع هو وضع الحدود من الآجال والارزاق والبقاء والفناء الخ چنانچه خلق
بمعنای تقدیر نیز میشود کما اینکه در قول همین حضرت ع است در خبر همان کتاب قال ع ان افعال العباد مخلوقة
لله خلق تقدیر لا خلق تکوین و لذا پس مختصر معلوم شد که مراد از تقدیر اقوات ارض در ایام اربعه وضع
حدود اقوات ارض است از تعداد و فناء در اوقات و ازمنه اربعه یعنی ربیع و شتاء و صیف و خریف کما اینکه امام صادق
ع در خبر دوم بحار فرموده اند قال ع فکر الآن فی تنقل الشمس فی البروج الاثنی عشر لاقامة دور السنة و ما فی ذلک
من التدبیر فهو الدور الذی تصح به الازمنة الاربعة من السنة الشتاء والربیع والصیف والخریف

ویستوفیها



و یستوفیها علی التمام و فی هذا المقدار من دوران الشمس تدرک الغلات والثمار و تنتهی الی غایاتها
ثم تعود فیستأنف النشوء والنمو الخ پس اشکالی نیست برکت اخبار اهل عصمت ع ششم اگر گفته شود چگونه
خلق اقوات از برای ارض و سموات شده است و حل آنکه ارض و سموات صالح اقوات نیست چ اضافه اقواتها
در خبر متقدم بیانیه است یعنی اقوات از سموات و از ارض نه اضافه لامیه یعنی اقوات از برای سموات و ارض و بعباره
اخری خبر متقدم از جمله متشابهات اخبار است و آیه سوره فصلت مذکوره فی اربعة ایام سواء للسائلین که ناطق است
که تقدیر اقوات از برای سائلین کافی است در تصدیق مدعی مثل آیه و لو انهم اقاموا التوریة والانجیل و ما انزل
الیهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم والحمد لله رب العالمین هفتم اگر وجه
تسمیه روز اول از این شش روز باحد و دوم باثنین و سیم بثلثاء و چهارم باربعاء و پنجم بخمیس و ششم بجمعه چیست که
رسول خدا ص در خبر چهاردهم بحار فرموده اند قال ولم سمی یوم الاحد قال لانه واحد محدود قال
فالاثنین قال هو الیوم الثانی من الدنیا قال فالثلثاء قال الثالث من الدنیا قال
فالاربعاء قال الیوم الرابع من الدنیا قال فالخمیس قال هو یوم خامس من الدنیا و هو یوم
انیس لعن فیه ابلیس و رفع فیه ادریس قال فالجمعة قال هو یوم مجموع له الناس و ذلک
یوم مشهود و یوم شاهد قال فالسبت قال یوم مسبوت و ذلک قوله عز و جل فی القرآن
و لقد خلقنا السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام فمن الاحد الی الجمعة ستة ایام و
السبت معطل هشتم علت خلق سموات و ارض و ما بینهما در شش روز با اینکه کیفیت خلق باری تعالی بکلمه کن است
کما اینکه در آیات کثیره است مثل آیه سوره یس انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون این است
که ملائکه استدلال کنند بخلق آنها شیئا بعد شیئ بسبب حدوث بر خدای تعالی مرة بعد اخری کما اینکه امام ثامن ع
در ذیل خبر اول متقدم فرموده قال ع و کان قادرا ان یخلقها فی طرفة عین و لکنه عز و جل خلقها
فی ستة ایام لیظهر للملائکة ما یخلقه منها شیئا بعد شیئ فتستدل بحدوث ما یحدث علی الله
تعالی ذکره مرة بعد مرة نهم اگر علت تکوین و ایجاد سموات و ارض و ما بینهما جهت تکلیف طاعت

و عبادت است نه بر سبیل امتحان و تجربه زیرا که خدا تعالی عالم بهر شیء است کما اینکه امام ثامن ع در ذیل خبر مذکور فرموده اند
قال فانه عز و جل خلق خلقه لیبلوکم بتکلیف طاعته و عبادته لا علی سبیل الامتحان
والتجربة لانه لم یزل علیما بکل شیء **دهم** اگر عرش خدا تعالی که در وقت خلق سموات و ارض و ما
بینهما بر آب بوده است در آیه ما نحن فیها عبارتست از آنچه امام سجاد ع بتفصیل در خبر چهاردهم بحار فرموده اند قال ع واما
ما سئلت عنه من العرش مم خلقه الله فان الله خلقه اربا عالم یخلق قبله الا ثلاثة اشیاء
الهواء والقلم والنور ثم خلقه من الوان مختلفة من ذلك النور نور اخضر منه اخضرت الخضرة
ونور اصفر منه اصفرت الصفرة ونور احمر منه احمرت الحمرة ونور ابیض منه ضوء النهار
ثم جعله سبعین الف طبق کل طبق کاول العرش الی اسفل السافلین لیس من ذلك طبق
الا یسبح بحمده ویقدسه باصوات مختلفة والسنة غیر مشتبهة لو اذن للسان منها واحد
فاسمع شیئا مما تحته لهدم الجبال والمدائن والحصون وکشف البحار ولهلك ما دونه
له ثمانیة ارکان یحمل کل رکن منها من الملائکة ما لا یحصی عددهم الا الله یسبحون
باللیل والنهار لا یفترون ولو احس حس شیء مما فوقه ما قام لذلك طرفة عین بینه و
بین الاحساس الجبروت والکبریاء والعظمة والقدس والرحمة والعلم ولیس وراء هذا
مقال الخ و این عرش مدت او بر آب چنانست که امیر ع در خبر ۱۷ بحار فرموده اند سئل عن مدة ما کان عرشه
علی الماء قبل ان یخلق الارض والسماء فقال تحسن ان تحسب فقال نعم فقال لو ان الارض
من بین المغرب والمشرق ومن الارض الی السماء حب خردل ثم کلفت علی ضعفك ان تحمله
حبة حبة من المشرق الی المغرب حتی افنیته لکان ربع عشر جزء من سبعین الف جزء
من بقاء عرشه مستقرا علی الماء قبل ان یخلق الارض والسماء ثم قال انما مثلت مثالا **یازدهم**
اگر ماء در آیه ما نحن فیها عبارت است از حیوة هر حی کما اینکه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر چهاردهم بحار سئل
ابو عبد الله ع عن طعم الماء فقال سل تفقها ولا تسئل تعنتا طعم الماء طعم الحیوة قال الله سبحانه





وجعلنا من الماء کل شیء حی **دوازدهم** اگر علة قرار دادن عرش بر آب اظهار قدرت است از برای ملائکه
کما اینکه در خبر متقدم اشاره شد ضعفك ان تحمله حبة حبة من المشرق الی المغرب حتی افنیته قال ع ثم
جعل عرشه علی الماء لیظهر قدرته للملائکة فیعلمون انه علی کل شیء قدیر الی ان قال ع ولم
یجعل العرش لحاجة به لانه غنی عن العرش وعن جمیع ما خلق ولا یوصف بالکون لانه
لیس بجسم تعالی عن صفة خلقه علوا کبیرا و در عرش است تمثال جمیع خلق الله کما اینکه امام سجاد ع در خبر آن کتاب
فرموده اند قال ع ان فی العرش تمثال جمیع ما خلق الله قال و هذا تاویل قوله وان من شیء
الا عندنا خزائنه الخ و بقیه کلام در این باب نیز موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین
**واما تفقهات** راجعه بما نحن فیها **اول** اگر مبارک است روز شنبه کما اینکه در قول رسول ص است در خبر
چهاردهم بحار قال ص بورك لامتی فی سبتها الخ و مستحب است مسافرت در روز شنبه از جهت قول صادق ع در خبر
آن کتاب قال ع من کان مسافرا فلیسافر یوم السبت فلو ان حجرا زال عن جبل یوم السبت
لرده الله تعالی الی مکانه الخ و نیز مستحب است تقلیم اظفار روز شنبه کما اینکه در قول رسول ص است در خبر آن کتاب
قال ص من قلم اظفاره یوم السبت الی ان قال ع عوفی من وجع الاضراس ووجع العین
**س** اگر گفته شود که این خبر مخالف است با خبر مستدرک از حضرت ص که تقلیم روز شنبه موجب اکله است قال ص من قلم
اظفاره یوم السبت الخ الی ان قال ووقعت علیه الاکلة فی اصابعه **ج** بهر یک از دو خبر اخذ شود از باب
تسلیم از رسول ص بکرمیت کما اینکه اصلی است از اصول ثقات از جهت قول ثامن الائمة ع در خبر سیم وسائل قال ع وما کان
فی السنة نهی اعافة و کراهة ثم کان الخبر الاخیر خلافه فذلك رخصة فیما عافه رسول الله
وکرهه ولم یحرمه فذالك الذی یسع الاخذ بهما جمیعا و بایهما شئت وسعك الاختیار
من باب التسلیم والاتباع والرد الی رسول الله الخ پس بکلیمیت برکت اصول ثقات از ائمه هدی ع
و نیز مستحب است حجامت روز شنبه کما اینکه در قول رسول خدا است ص در خبر چهاردهم بحار قال ص من کان محتجما
فلیحتجم یوم السبت الخ **س** اگر گفته شود خبر اول در مبارکیت روز شنبه نیز مخالف است با خبر دیگر آن کتاب در قول

امیر ع که روز شنبه روز مکر و خدیعه است فقال ع يَوْمُ السَّبْتِ يَوْمُ مَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ الخ ج تبیین عمل در شنبه
بمطلق مکر و خدیعه در این خبر واضح است که نفی نمیکند مبارکیت روز شنبه را پس تعارضی در بین نیست تا اینکه حکم بتخییر شود و حاصل مذکور پس
مبارک است روز شنبه که مال آل محمد ص است کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرمودند قال وَيَوْمُ السَّبْتِ لِآلِ مُحَمَّدٍ ص
و گذشت در تفسیر سوره جمعه بعض اخبار رجعه بمقام مرجعه کن دوم آنکه روز یکشنبه مال شیعیان است کما اینکه امام صادق ع در خبر
آن کتاب فرموده اند قال ع وَيَوْمُ الْأَحَدِ لِشِيعَتِهِمْ الخ و روز غرس و بناء است کما اینکه در قول امیر ع است در خبر آن کتاب
قال ع وَيَوْمُ الْأَحَدِ يَوْمُ غَرْسٍ وَبِنَاءٍ س اگر گفته شود که این اخبار مخالف است با قول همین حضرت ع در خبر همین کتاب
که روز یکشنبه مال بنی امیه است قال ع السَّبْتُ لَنَا وَالْأَحَدُ لِبَنِي أُمَيَّةَ ج گذشت که بهر یک اخذ شود از باب
تسلیم و اتباع باکی نیست و مکروه است تقلیم اظفار روز یکشنبه کما اینکه در قول رسول ص است در خبر مستدرک قال ص وَمَنْ قَلَّمَ
أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْأَحَدِ ذَهَبَتِ الْبَرَكَةُ مِنْهُ سوم آنکه روز دوشنبه شوم است کما اینکه در قول عالم موسی بن
جعفر ع است در خبر آن کتاب قَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ فَادْعُ لِي فَقَالَ وَمَتَى تَخْرُجُ
قَالَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ فَقَالَ لَهُ وَلِمَ تَخْرُجُ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ قَالَ أَطْلُبُ فِيهِ الْبَرَكَةَ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص
وُلِدَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ فَقَالَ كَذَبُوا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَمَا مِنْ يَوْمٍ أَعْظَمُ شُؤْماً
مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ يَوْمٌ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ وَانْقَطَعَ فِيهِ وَحْيُ السَّمَاءِ وَظُلِمْنَا فِيهِ حَقَّنَا الخ
پس مسافرت و طلب حاجت نمیشود در روز دوشنبه کما اینکه نیز در قول صادق ع است در خبر آن کتاب قال ع لَا تُسَافِرْ
يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَلَا تَطْلُبْ فِيهِ حَاجَةً و از اینجا معلوم شد وجه در قول دیگر آنحضرت ع که روز دوشنبه مال دشمنان
است قال ع وَالْإِثْنَيْنِ لِأَعْدَائِنَا س اگر گفته شود که این اخبار مخالف است با قول رسول ص که تقلیم اظفار روز
دوشنبه خوب است در خبر مستدرک قال ص وَمَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ يَصِيرُ حَافِظاً وَكَاتِباً
وَقَارِياً و با قول امیر ع در خبر چهارصد بحار که روز دوشنبه روز سفر و طلب است قال ع وَيَوْمُ الْإِثْنَيْنِ يَوْمُ سَفَرٍ
وَطَلَبٍ ج خبر اوّل شاهد است که قول امیر ع از جهت تقیه است و قول رسول ص نصّ وارد است نسبت باخبار مذکوره
و تعارض و تکاذب بین آنها نیست چهارم آنکه روز سه شنبه مال بنی امیه است کما اینکه امام صادق ع در خبر





آن کتاب فرموده اند قال ع وَالثُّلَاثَاءُ لِبَنِي أُمَيَّةَ و بد است تقلیم اظفار کما اینکه در قول رسول ص است در مستدرک قال
مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الثُّلَاثَاءِ يُخَافُ الْهَلَاكُ عَلَيْهِ س اگر گفته شود این خبر مخالف است با قول رسول ص
در خبر آن کتاب که روز سه شنبه روز زینت قال ص وَيَوْمُ الثُّلَاثَاءِ يَوْمُ لِينٍ الخ و با قول امیر ع در آن کتاب که روز سه شنبه
روز حرب و دم است قال ع وَيَوْمُ الثُّلَاثَاءِ يَوْمُ حَرْبٍ وَدَمٍ و با قول امام صادق ع که طلب حاجت کنید روز سه شنبه
در خبر آن کتاب نیز قال ع اُطْلُبُوا الْحَوَائِجَ يَوْمَ الثُّلَاثَاءِ فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي أَلَانَ اللَّهُ فِيهِ الْحَدِيدَ
لِدَاوُدَ ع ج خبر اوّل منافاتی با این اخبار که در اعمال در روز سه شنبه است ندارد و خبر دوم در تقلیم نصّ وارد است در
اطلاقات این اخبار پس اشکالی نیست در بین بر که حصول ملاقات از ائمه ع پنجم آنکه روز چهارشنبه نحس مستمر است
کما اینکه امام ثامن ع در خبر چهارصد و هم بحار فرموده اند قال ع يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ نَحْسٌ مُسْتَمِرٌّ الخ و نیز امیر ع در خبر آن
کتاب فرموده اند تَوَقَّوُا الْحِجَامَةَ وَالنُّورَةَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَإِنَّ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ نَحْسٌ مُسْتَمِرٌّ وَفِيهِ
خُلِقَتْ جَهَنَّمُ مثل قول رسول ص که تقلیم روز چهارشنبه موجب سوء خلق است قال ص مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ
يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ يَصِيرُ سَيِّئَ الْخُلُقِ س اگر گفته شود این اخبار ردّاً نها مخالف است با حجامت عالم ع روز
چهارشنبه در خبر آن کتاب قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ ع وَهُوَ يَحْتَجِمُ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فِي الْحَبْسِ فَقُلْتُ
إِنَّ هَذَا يَوْمٌ يَقُولُ النَّاسُ مَنِ احْتَجَمَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أَصَابَهُ الْبَرَصُ فَقَالَ إِنَّمَا يُخَافُ ذَلِكَ
عَلَى مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ فِي حَيْضِهَا و کذا حجامت امام صادق ع در خبر آن کتاب قال رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَحْتَجِمُ
يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ بَعْدَ الْعَصْرِ ج این دو خبر مذکور نصّ وارد است در اخبار متقدمه مثل خبر دیگر آن کتاب قال دَخَلْتُ عَلَى
أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ع يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَهُوَ يَحْتَجِمُ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ أَهْلَ الْحَرَمَيْنِ يَرْوُونَ
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ مَنِ احْتَجَمَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَأَصَابَهُ بَيَاضٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ فَقَالَ
كَذَبُوا إِنَّمَا يُصِيبُ ذَلِكَ مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ فِي طَمْثٍ مثل نصّ وارد در روزه روز چهارشنبه وسط در خبر آن کتاب
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص سُئِلَ عَنْ صَوْمِ خَمِيسَيْنِ بَيْنَهُمَا أَرْبِعَاءُ فَقَالَ أَمَّا الْخَمِيسُ
فَيَوْمٌ تُعْرَضُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَأَمَّا الْأَرْبِعَاءُ فَيَوْمٌ خُلِقَتْ فِيهِ النَّارُ وَأَمَّا الصَّوْمُ فِيهِ فَجُنَّةٌ

وگذشت در تفسیر سورهٔ جمعه اخبار راجعه باین مقام و تعارض اخبار در باب نوره روز جمعه مرجحه کن حاصل کلام در اعمال
ایام هفته این است حرکت دسکنه بجمیع اخبار مذکوره و اشباه آنها از باب تسلیم و اتباع رسول صلعم باکی نیست پس امر سهل است
در شریعت سهله سمحه محمدیه صلعم الحمد لله و المنة و ملخص او کلام دیوان است لنعم الیوم یوم السبت حقاً
لصید ان اردت بلا امتراء ٭ و فی الاحد البناء لان فیه ٭ تبدی الله فی خلق السماء
و فی الاثنین ان سافرت فیه ٭ ستظفر بالنجاح و بالثراء ٭ و من یرد الحجامة
فالثلثاء ٭ و فی ساعاتها هرق الدماء ٭ و ان شرب امرء یوما دواء ٭ فنعم
الیوم یوم الاربعاء ٭ و فی یوم الخمیس قضاء حاج ٭ ففیه الله یأذن بالدعاء
و فی الجمعات تزویج و عرس ٭ و لذات الرجال مع النساء ٭ و هذا لا یعلمه
الا نبی او وصی الانبیاء ٭ که مطابق است باکلام دیگر آنحضرت ع در خبر چهاردهم بحار سأل الشامی
امیر المؤمنین ع عن الایام و ما یجوز فیها من العمل فقال ع یوم السبت یوم مکر و خدیعة
و یوم الاحد یوم غرس و بناء و یوم الاثنین یوم سفر و طلب و یوم الثلثا یوم حرب
و دم و یوم الاربعاء یوم شوم یتطیر الناس و یوم الخمیس یوم الدخول علی الامراء و
قضاء الحوائج و یوم الجمعة یوم خطبة و نکاح و الحمد لله رب العالمین اینها تمام در ظهر و
تنزیل آیه مبارکه بود و اما باطن و تأویل آیه مبارکه روز شنبه عبارت از رسول خدا صلعم و روز یکشنبه عبارت از
امیر المؤمنین ع و دوشنبه عبارت از حسن و حسین ع و روز سه شنبه عبارت از علی بن الحسین ع و محمد بن علی ع و جعفر
بن محمد ع و روز چهارشنبه عبارت از موسی بن جعفر ع و علی بن موسی ع و محمد بن علی ع و علی بن محمد ع و روز پنجشنبه عبارت از
حسن بن علی ع و روز جمعه عبارت از حجة عصر ع کما اینکه در قول عسکری ع است در خبر چهاردهم بحار قلت یا سیدی
حدیث یروی عن النبی صلعم لا اعرف معناه قال و ما هو فقلت لا تعادوا الایام فیعادیکم
ما معناه فقال نعم الایام نحن ما قامت السموات و الارض فالسبت اسم رسول الله
و الاحد کنایة عن امیر المؤمنین ع و الاثنین الحسن و الحسین و الثلثاء علی بن الحسین ع





و محمد بن علی و جعفر بن محمد و الاربعاء موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و انا و الخمیس
ابنی الحسن بن علی و الجمعة ابن ابنی و الیه تجتمع عصابة الحق و هو الذی یملؤها قسطاً و عدلاً
کما ملئت ظلماً و جوراً فهذا معنی الایام فلا تعادوهم فی الدنیا فیعادوکم فی الاخرة
الخ و باید دانست که از دانسته شدن ظهر و تنزیل آیه ما نحن فیها معلوم و واضح شد وجه مناسبت این آیه مبارکه با
آیات متقدمه قبل از آیه الا انهم الخ که مبرهن شد که محتش در بخاب ب و نیز باید دانست که احسن عملاً عبارت
در آیه مبارکه از اصوب عمل که عبارت است از خشیه خدای تعالی و نیة صادقه بعد ابقاء بر عمل که اشد است از عمل کما اینکه در قول
امام صادق ع است در خبر ۴ ان عن ابی عبد الله ع فی قول الله عز و جل لیبلوکم ایکم احسن عملاً
قال قال لیس یعنی اکثر عملاً و لکن اصوبکم عملاً و انما الاصابة خشیة الله و النیة الصادقة
ثم الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل و العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه
احد الا الله عز و جل و النیة افضل من العمل الا ان النیة هی العمل ثم تلا قوله عز و جل
قل کل یعمل علی شاکلته یعنی علی نیته و الحمد لله رب العالمین و لئن قلت انکم مبعوثون
من بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است
واگر بگوئی تحقیق شما مبعوث میشوید روز قیامت از بعد از موت هر آینه میگویند کسانیکه کافر شدند نیست این مگر
سحر آشکار کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره مؤمنون ثم انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیامة
تبعثون چنانچه انباء میکند از این اخبار متواتره مثل خبر مستدرک در قول رسول صلعم و ان الساعة آتیة
لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و قول دیگر آنحضرت صلعم و ان البعث حق الخ و نیز
تصدیق میکند این بیان را آیه دیگر سوره مؤمنون ایعدکم انکم اذا متم و کنتم تراباً و عظاماً انکم
مخرجون هیهات هیهات لما توعدون مثل آیه سوره بنی اسرائیل ذلک جزاؤهم بانهم
کفروا بآیاتنا و قالوا ءاذا کنا عظاماً و رفاتاً ءانا لمبعوثون خلقاً جدیداً و کذا و کذا
از امثال این آیات محکمات پس اگر گفته شود که قول کفار هذا الا سحر مبین در مقابل قول رسول صلعم که شما مبعوث

میشود بعد از موت بی ربط و مناسبت است زیرا که اظهار معجزه نموده بود تا اینکه آنها بگویند این سحر مبین است کما اینکه شاهد
صدق این بیان است آیات کثیره که این کلمه سحر در مقابل اظهار معجزه است مثل آیه سوره مائده اذ جئتهم بالبینات فقال
الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین و آیه سوره نمل فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا
هذا سحر مبین و آیه سوره قصص فلما جاءهم موسی بآیاتنا بینات قالوا ما هذا الا سحر مفتری
و کذا و کذا از امثال این آیات **ج** قول رسول ص به مبعوثیت کفار بعد از موت با آیات معجزه از این امر بوده است
مثل آیات سوره مؤمنون و امثال آنها که دانسته شد نه از نزد خود بوده و آیات معجزه واضح است که از جمله بینات و معجزات است
۱، مقدمه اولی از جهت قول امام باقر ع در خبر اول که رسول ص بری بود از سه چیز از تقول بر خدای تعالی و از نطق از هوا و از
تکلف قال ع ان الله برّء محمداً ص من ثلاث ان یتقول علی الله او ینطق عن هواه او یتکلف
چنانچه اول در سوره حاقه است و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه
الوتین و دوم در آیه سوره نجم است و ما ینطق عن الهوی و سیم در سوره ص است و ما انا من المتکلفین
۲، مقدمه ثانیه از جهت آیات کثیره مثل آیه سوره بقره و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة
من مثله و آیه سوره یونس ام یقولون افتریه قل فأتوا بسورة مثله و تصدیق میکند این بیان را حصر آیه سوره
احقاف و اذا تتلی علیهم آیاتنا قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین و کذا آیه سوره
انعام و لو نزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین
حاصل جواب از اشکال مذکور این است که آیه نحن فیها متشابه است از جهت اشکال مذکور و آیات کثیره و امثال آنها محکم است
که باید رد شود آیه نحن فیها را آنها که از جمله اصل وجوب رد متشابه است بر محکم که در اصول مقدمه دانسته شد پس اشکالی
در بین نیست برکت اصول مقرره از ائمه هادیه ع و الحمد لله رب العالمین و باید دانست که بیانات راجعه بموت در تفسیر سوره جمعه
و بیانات متعلقه بکفر در تفسیر سوره منافقین شد مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد **و اما تفقهات** که مربوطه بآیه
نحن فیها **اول** آنکه سحر کفر است کما اینکه در آیه سوره بقره است و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما
نحن فتنة فلا تکفر الخ و در قول امیر ع است در تفسیر آیه مذکوره در خبر دوم مستدرک قال امیر المؤمنین فاذا





شهد رجلان عدلان علی رجل من المسلمین انه سحر قتل و السحر کفر قد ذکر الله عز و جل
فقال و اتبعوا ما تتلو الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان الی قوله فلا تکفر
فاخبر جل ذکره ان السحر کفر الخ **دوم** آنکه ساحر از مسلمین کشته میشود بخلاف ساحر مشرکین که کشته
نمیشود کما اینکه در قول رسول ص است علاوه بر خبر مذکور در آن کتاب نیز قال ص ساحر المسلمین یقتل و ساحر
الکفار لا یقتل فقیل یا رسول الله و لم لا یقتل ساحر الکفار فقال لان الشرک اعظم
من السحر الخ **سوم** آنکه اجر ساحر سحت است کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع من السحت
اجر الساحر **چهارم** آنکه توبه ساحر این است حل نماید و عقد نکند کما اینکه معلوم است از قول امام صادق
در خبر دوم وسائل دخل عیسی بن شفقی علی ابی عبد الله ع و کان ساحراً یأتیه الناس و یأخذ
علی ذلک الاجر فقال له جعلت فداک انا رجل کانت صناعتی السحر و کنت آخذ علیه الاجر
و کان معاشی و قد حججت منه و منّ الله علیّ بلقائک و قد تبت الی الله عز و جل فهل
لی فی شیء من ذلک مخرج فقال له ابو عبد الله ع حلّ و لا تعقد قال و روی ان توبة
الساحر ان یحل و لا یعقد و از اینجا است که گفته شود عقد حل توبه نخواهد بود در زنی که سحر نموده بود از برای شوهر
خود کما اینکه در خبر سیم وسائل است در قول رسول خدا ص قال رسول الله ص لامرأة سألته ان لی زوجاً
و به علیّ غلظة و انی صنعت شیئاً لاعطفه علیّ فقال لها رسول الله ص اف لک کدّرت
البحار و کدّرت الطین و لعنتک الملائکة الاخیار و ملائکة السموات و الارض قال
فصامت المرأة نهارها و قامت لیلها و حلقت رأسها و لبست المسوح فبلغ ذلک
النبی ص فقال ان ذلک لا یقبل منها و لکن عدم راجح است بحلق رأس و بقیه کلام در این باب موکول است
بغیر این مقام **پنجم** آنکه تعلم سحر مطلقا چه کثیر و چه قلیل نیز حرام و کفر است از جهت قول امیر ع در خبر دوم وسائل قال
من تعلم شیئاً من السحر قلیلاً او کثیراً فقد کفر و کان آخر عهده بربه و حده ان یقتل
الا ان یتوب **مس** اگر گفته شود چگونه تعلم سحر کفر است و حال آنکه امام صادق ع در خبر دوم مستدرک فرموده است

کہ سحر حق است قال ع والسّحر حقٌّ ج حق در این خبر عبارت از موجود ثابت است نه مقابل باطل تا اینکه معارض باشد
با خبر متقدّم و بعبارة اخری کلمه حق متشابه است و خبر متقدّم محکم است که واجب است رد اوّل بر دوّم کما اینکه در اصول مقدّمه دانسته
شد و تصدیق میکند این را اخبار وارده در اینکه عین حق است مثل قول رسول ص در خبر چهاردهم بحار قال ص انّ العین
حقٌّ وانّها تدخل الجمل والثّور التنّور وقول دیگر آنحضرت ص قال ص العین حقٌّ فمن اعجبه شیءٌ من اخیه
فلیذکر الله فی ذلک فانّه اذا ذکر الله لم یضرّه پس اشکالی نیست بر کثرت اصول ائمه ع بتعلّم سحر از برای
ابطال او نه از برای استعمال او و کی نیست کما اینکه معلوم است از قول عسکری ع در خبر دوّم و سائل که در مبدء سحر
ذکر فرموده اند در تفسیر آیه سوره بقره که فی الجمله اشاره شد قال فی قوله عزّ وجلّ وما انزل علی الملکین ببابل
هاروت وماروت قال کان بعد نوح قد کثرت السّحرة المموّهة فبعث الله عزّ وجلّ
ملکین الی نبیّ ذلک الزّمان بذکر ما یسحر به السّحرة وذکر ما یبطل به سحرهم ویردّ به
کیدهم فتلقّاه النّبیّ عن الملکین وادّاه الی عباد الله بامر الله عزّ وجلّ وامرهم ان
یقفوا به علی السّحر وان یبطلوه ونهاهم ان یسحروا به النّاس وهذا کما یدلّ علی
الی ان قال وما یعلّمان من احد ذلک السّحر وابطاله حتّی یقولا للمتعلّم انّما نحن فتنة
للعباد لیطیعوا الله فیما یتعلّمون من هذا ویبطلون به کید السّحر ولا یسحروهم فلا تکفر
باستعمال هذا السّحر وطلب الاضرار به ودعاء النّاس الی ان یعتقدوا انّک به تحیی
وتمیت وتفعل ما لا یقدر علیه غیر الله فانّ ذلک کفر الی ان قال ویتعلّمون ما
یضرّهم ولا ینفعهم لانّهم اذا تعلّموا ذلک السّحر لیسحروا به ویضرّوا به فقد تعلّموا
ما یضرّهم فی دینهم ولا ینفعهم الخبر و باید دانست که اصل سحر که عبارتست از اینکه اگر کسی اراده فلان
مطلب را داشته باشد فلان قول را بگوید از مخترعات ابلیس است بعد از وفات سلیمان ع و نسبت داد او کذباً بر آصف
بن برخیا داده شده است کما اینکه در قول امام باقر ع است در خبر دوّم مستدرک قال ع لمّا هلک سلیمان
وضع ابلیس السّحر ثمّ کتبه فی کتاب فطواه وکتب علی ظهره هذا ما وضع آصف بن برخیا





للملک سلیمان بن داود من ذخائر کنوز العلم من اراد کذا وکذا فلیقل کذا وکذا ثمّ دفنه تحت
السّریر ثمّ استثاره لهم فقال الکافرون ما کان یغلبنا الّا بهذا وقال المؤمنون هو عبد الله
فقال الله فی کتابه واتّبعوا ما تتلوا الشّیاطین علی ملک سلیمان ای السّحر و نیز باید دانست که سحر سلطنت
ندارد مگر بر فرج و عین کما اینکه امام صادق ع در خبر دوّم مستدرک فرموده اند قال ع وما سلّط السّحر الّا علی العین
والفرج و نیز باید دانست که باطل کننده سحر قرائت معوّذتین است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر آن کتاب
انّه سئل عن المعوّذتین اهما من القرآن فقال الصّادق ع هما من القرآن الی ان قال وهل
تدری ما معنی المعوّذتین وفی ایّ شیءٍ نزلت انّ رسول الله ص سحره لبید بن عاصم
الیهودی فقال ابو بصیر لابی عبد الله ع وما کان ذا وما عسی ان یبلغ سحره قال ابو عبد الله
بلی کان رسول الله ص یری انّه یجامع ولا یجامع وکان یرید الباب ولا یبصره حتّی یلمسه بیده
والسّحر حقٌّ الخ و گذشت در آیه متقدّمه الی الله مرجعکم الخ فقه راجع بعث در آیه نحن فیها و کذا در سوره
جمعه گذشت مراجعه کن والحمد لله ربّ العالمین ولئن اخّرنا عنهم العذاب الی امّة معدودة
لیقولنّ ما یحبسه الا یوم یأتیهم لیس مصروفاً عنهم وحاق بهم ما کانوا به
یستهزءون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه اینست و اگر تاخیر نمائیم از کفّار عذاب را یعنی خروج قائم را تا جماعتی که
شمرده شده سیصد و سیزده نفر بعدّه اصحاب بدر که چنین بودند هر آینه میگویند کفّار چه حبس مینماید عذاب را
آیا نه اینست روزیکه میآید عذاب آنها را مصروف نیست از آنها عذاب و احاطه کند بآنها آنچه بودند باو استهزاء میکردند
کما اینکه در تفاسیر ائمه هدی است مثل قول امام صادق ع در خبر بیان فی قوله ولئن اخّرنا عنهم العذاب
الی امّة معدودة قال العذاب خروج القائم ع والامّة المعدودة اهل بدر و
اصحابه و مثل قول امام باقر ع در خبر آن کتاب نیز قال ابو جعفر ع اصحاب الثّلاثمائة والبضعة عشر
رجلاً والله هی الامّة الّتی قال الله فی کتابه ولئن اخّرنا عنهم العذاب الی امّة
معدودة قال یجمعون له فی ساعة واحدة قزعاً کقزع الخریف و مثل قول دیگر امام صادق ع در خبر

آن کتاب عن ابی عبد الله ع وَلَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلٰی اُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ یعنی عِدَّةٍ کَعِدَّةِ
بَدْرٍ لَیَقُولُنَّ مَا یَحْبِسُهُ اَلَا یَوْمَ یَأْتِیهِمْ لَیْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ قَالَ الْعَذَابُ **سیم** اگر گفته شود
گذشت در آیه متقدمه عذاب کبیر که از جمله ایام الله قیام قائم ع است که عذابست از برای اعداء آنحضرت ع کما اینکه
نیز امام صادق ع در خبر بیان فرموده اند در آیه ما نحن فیها در قول خدا تعالی وَلَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلٰی اُمَّةٍ
مَعْدُودَةٍ قَالَ الْعَذَابُ هُوَ الْقَائِمُ وَهُوَ عَذَابٌ عَلٰی اَعْدَائِهِ الخ الا اینکه مخاطبین بخطاب
در آیه متقدمه و این آیه که کفار است چگونه مصروف نیست از آنها در قیام و خروج قائم ع و احاطه خواهد نمود آنچه باو
استهزاء مینمودند حاصل اشکال اینکه کفار زمان قائم ع غیر کفار زمان رسول ص است و در این صورت چگونه عذاب
قیام قائم ع از کفار زمان رسول ص برداشته نمیشود و احاطه خواهد نمود بآنها آنچه باو استهزاء میکردند **ج** این اشکال وارد است
در صورت بودن مرجع ضمیر در یَأْتِیهِمْ خروج قائم ع و اما بودن مراد از ضمیر عذاب قیامت پس اشکال وارد نخواهد آمد
غایت امر این است که تفکیک شده است بین ضمیر و مرجع او که از ضمیر عذاب قیامت خواسته شده و تصدیق میکند این
این تفکیک را قول امام صادق ع در خبر اول که عذاب را بخروج قائم ع تفسیر فرموده قَالَ ع الْعَذَابُ خُرُوجُ
الْقَائِمِ ع و در خبر سیم مرجع ضمیر یَأْتِیهِمْ را عذاب مطلق تفسیر فرموده قَالَ الْعَذَابُ و نیز تصدیق میکند که عذاب
غیر مصروف عذاب قیامت است آیه سوره کهف وَرَاَی الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا اَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ
لَمْ یَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفاً حاصل تفسیر آیه مبارکه این شد اگر تاخیر نمائیم از کفار عذاب خروج قائم ع را تا زمان
اجتماع سیصد و سیزده نفر هر آینه میگویند بطور استهزاء چه حبس مینماید عذاب را آیا نیست روزیکه میاید آنها را عذاب
مصروف نیست از آنها و احاطه خواهد نمود بآنها عذابیکه استهزاء باو مینمودند و نیز تصدیق میکند بیان مذکور را که اول آیه
در عذاب خروج قائم ع و آخر آیه در عذاب قیامت است قول امام باقر ع در خبر سیم وسایل که آیه میشود اول او در چیزی و
آخر او در چیزی دیگر قَالَ ع اِنَّ الْآیَةَ یَکُونُ اَوَّلُهَا فِی شَیْءٍ وَآخِرُهَا فِی شَیْءٍ وَهُوَ کَلَامٌ مُتَّصِلٌ
مُنْصَرِفٌ عَلٰی وُجُوهٍ و بعبارة اخری آیه ما نحن فیها از جمله مصادیق این اصل مذکور است **سیم** دیگر اگر گفته شود
تاخیر عذاب بخروج قائم ع تا زمان اجتماع سیصد و سیزده نفر چگونه جمع میشود با حیوة کفار تا اینکه بگویند چه حبس می نماید





عذاب را **ج** این قول از کفار در زمان رسول ص است با تاخیر عذاب از آنها کما اینکه از اخبار مفسره مذکوره معلوم است
نه در زمان خروج قائم ع تا اینکه اشکال شود و از اینجا واضح شد بطلان تفسیر علی بن ابراهیم که حیوة قائلین را تا زمان خروج
تقدیر کرده در آیه ما نحن فیها که گفته اِنْ مَتَّعْنَاهُمْ فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا اِلٰی خُرُوجِ الْقَائِمِ فَنَرُدُّهُمْ فَنُعَذِّبُهُمْ
لَیَقُولُنَّ مَا یَحْبِسُهُ اَیْ یَقُولُونَ اَمَا یَقُومُ الْقَائِمُ وَلَا یَخْرُجُ عَلٰی حَدِّ الْاِسْتِهْزَاءِ علاوه بر اینکه
بنابراین تقدیر باید قول کفار ما حبسه باشد نه ما یحبسه ای یقولون و نیز بعد از تمتیع آنها تا خروج قائم ع کما اینکه
فرض کرده دیگر اَمَا یَقُومُ الْقَائِمُ وَلَا یَخْرُجُ چه معنی دارد و نیز بنابراین تقدیر فَنَرُدُّهُمْ چه معنی دارد و واضح است
که این امور نیز برهان است که این تفسیر از اهل عصمت ع نیست بلی بحصول رجعت در زمان قائم ع اشکالی در آیه باقی نماند الا
اینکه در اینصورت تمتیع کفار تا خروج قائم ع معنی ندارد و در عبارت علی بن ابراهیم اما رجعت کفار از جمله اخبار کثیره مثل
خبر چهار و سیم بحار عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع فِی قَوْلِهِ وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً قَالَ لَیْسَ اَحَدٌ
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ قُتِلَ اِلَّا یَرْجِعُ حَتّٰی یَمُوتَ وَلَا یَرْجِعُ اِلَّا مَنْ مَحَضَ الْاِیمَانَ مَحْضاً وَمَحَضَ
الْکُفْرَ مَحْضاً و اما حصول او در زمان قائم ع از جمله اخبار کثیره نیز مثل خبر همان کتاب از همان امام ع قَالَ وَاِنَّمَا
قَوْلُهُ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ فِی هٰذَا الْیَوْمِ وَهٰذَا الْمَهْدِیُّ وَهٰذِهِ الرَّجْعَةُ وَهُوَ قَوْلُهُ
وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ وکیف کان تفسیر علی بن ابراهیم ره بر حال
و بینه است که باطل است و گذشت در آیه سابقه که ایام ثلثه است قیام قائم ع و رجعت و قیامت پس اگر رجع
شود قیام قائم ع با رجعت اشکالی نیست در آیه ما نحن فیها و الا وجه تفسیر منحصر است در آنچه اولاً بیان شد والحمد لله رب
العالمین و در اینجا چند امر است **اول** آنکه امت معدوده که دانسته شد در اخبار متقدمه که اصحاب قائم ع و
سیصد و سیزده نفر هستند بعده اصحاب بدر جوانان هستند نیست پیر در ایشان کم مثل کحل در عین از حیث قلت
کما اینکه امیر ع در خبر چهار و سیم بحار فرموده اند قَالَ ع اَصْحَابُ الْمَهْدِیِّ شَبَابٌ لَا کُهُولَ فِیهِمْ
اِلَّا مِثْلُ کُحْلِ الْعَیْنِ وَالْمِلْحِ فِی الزَّادِ وَاَقَلُّ الزَّادِ الْمِلْحُ **دوم** آنکه این عده مفقود میشوند
از فرش و صبح مینمایند در مکه هر جا که باشند کما اینکه در آیه ما نحن فیها اَیْنَمَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیعاً اِ

چنانچه امام سجاد ع در خبر سیزدهم بحار فرموده اند قال المفقودون عن فرشهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً عدة اهل بدر فيصبحون بمكة وهو قول الله عز وجل اينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً **سیم** آنکه این عده مبایعه میکنند قائم ع را بعد از مبایعه جبرئیل و اقامه میکنند با آن حضرت ع در مکه تا اینکه تمام شود اصحاب آنحضرت ع ده هزار نفر بعد سیر بسوی مدینه مینمایند کما اینکه امام صادق ع در خبر سیزدهم فرمودند يقول اذا اذن الله عز وجل للقائم ع في الخروج صعد المنبر ودعا الناس الى نفسه وناشدهم بالله ودعاهم الى حقه وان يسير فيهم بسيرة رسول الله ص ويعمل فيهم بعمله فيبعث الله جل جلاله جبرئيل حتى يأتيه فينزل على الحطيم ثم يقول له الى اي شيء تدعو فيخبره القائم ع فيقول جبرئيل ع انا اول من يبايعك ابسط يدك فيمسح على يده وقد وافاه ثلاثمائة وبضعة عشر رجلاً فيبايعونه ويقيم بمكة حتى يتم اصحابه عشرة آلاف نفس ثم يسير منها الى المدينة **چهارم** آنکه این عده اصحاب الویه هستند و شناخته میشوند باسم و اسم پدر و حلیه و بعض ایشان در ابر سیر میکنند در روز و ایشان اعظم ایماناً هستند کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال اذا اذن الامام دعا الله باسمه العبراني فانتخبت له صحابته الثلاثمائة وثلاثة عشر قزع كقزع الخريف فهم اصحاب الالوية منهم من يفقد عن فراشه ليلاً فيصبح بمكة ومنهم من يسير في السحاب نهاراً يعرف باسمه واسم ابيه وحليته ونسبه قلت جعلت فداك ايهم اعظم ايماناً قال الذي يسير في السحاب نهاراً وهم المفقودون وفيهم نزلت هذه الآية اينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً **پنجم** آنکه این عده احاطه خواهند نمود خافقین را و هر شیء مطیع ایشان خواهد شد حتی طیر و سباع کما اینکه باقر ع در خبر آن کتاب فرمود قال ع كاني باصحاب القائم ع وقد احاطوا بما بين الخافقين ليس من شيء الا وهو مطيع لهم حتى سباع الارض وسباع الطير تطلب رضاهم كل شيء حتى تفخر الارض على الارض وتقول مر بي اليوم رجل من اصحاب القائم ع **ششم** آنکه قوه هر یک از این عده قوه چهل مرد است و قلب هر یک سخت تر است از

واگر



واگر مرور کنند بر کوههای آهن قطع کنند آنها را باز ندارند شمشیرهای خودشان را تا اینکه راضی شود خدای تعالی کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر آن کتاب قال ع ما كان يقول لوط لو ان لي بكم قوة او آوي الى ركن شديد الا تمنيا لقوة القائم ع ولا ذكر الا شدة اصحابه فان الرجل منهم يعطى قوة اربعين رجلاً وان قلبه لاشد من زبر الحديد ولو مروا بجبال الحديد لقطعوها لا يكفون سيوفهم حتى يرضى الله عز وجل **هفتم** آنکه این عده مبتلی شوند مثل ابتلاء اصحاب موسی بنهر کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرمودند قال ع ان اصحاب موسى ابتلوا بنهر وهو قول الله عز وجل ان الله مبتليكم بنهر وان اصحاب القائم ع يبتلون بمثل ذلك و آن ابتلاء ارائه کتابیست از طلا مختوم شده است که عهدیست از رسول خدا ص که بسبب او کافر شوند مگر قلیلی بعد رجوع کنند کما اینکه همان امام در خبر همان کتاب فرموده اند قال ع كاني انظر الى القائم ع على منبر الكوفة وحوله اصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً عدة اهل بدر وهم اصحاب الالوية وهم حكام الله في ارضه على خلقه حتى يستخرج من قبائه كتاباً مختوماً بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول الله ص فيجفلون عنه اجفال الغنم فلا يبقى منهم الا الوزير واحد عشر نقيباً كما بقوا مع موسى بن عمران ع فيجولون في الارض فلا يجدون عنه مذهباً فيرجعون اليه والله اني لاعرف الكلام الذي يقوله لهم فيكفرون به و بقیه کلام در امت معدوده موکول است بغیر اینمقام و اما عذاب خروج قائم بر اشداء خود نیز در او چند امر است **اول** آنکه میشناسد قائم علیه السلام مجرمین را بسیماء آنها کما اینکه در آیه سوره رحمن است يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصي والاقدام کما اینکه امام صادق ع در تفسیر او فرموده اند در خبر سیزدهم بحار في قول الله تعالى يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصي والاقدام فقال يا معوية ما يقولون في هذا قلت يزعمون ان الله تبارك وتعالى يعرف المجرمين بسيماهم في القيامة فيأمر بهم فيؤخذ بنواصيهم واقدامهم فيلقون في النار فقال لي وكيف يحتاج الجبار تبارك وتعالى

الی معرفة خلق انشأهم وهم خلقه قلت جعلت فداك وما ذلك قال لو قام قائمنا
اعطاه الله السیماء فیأمر بالكافر فیؤخذ بنواصیهم واقدامهم فیخبط بالسیف خبطا
**دوم** آنكه اگر بدانند مردم چه میكند قائم ع زمان خروج اكثر ناس دوست دارند رؤیت نكنند آنحضرت علیه السلام
را بجهة آنچه میكند از مردم كما اینكه امام باقر ع در خبر سیزدهم فرموده اند یقول لو یعلم الناس ما یصنع
القائم ع اذا خرج لاحب اكثرهم ان لا یروه مما یقتل من الناس اما انه لا یبدأ الا
بقریش فلا یأخذ منها الا السیف ولا یعطیها الا السیف حتی یقول كثیر من الناس
لیس هذا من آل محمد ص لو كان من آل محمد لرحم **سیم** آنكه زمان خروج قائم ع نیست كافر و
مشرك كه اینكه كراهت دارند خروج آنرا كما اینكه امام صادق ع در خبر سیزدهم فرموده اند قال ع فاذا خرج
القائم لم یبق كافر بالله العظیم ولا مشرك بالامام الا كره خروجه حتی لو كان كافر
او مشرك فی بطن صخرة لقالت یا مؤمن فی بطنی كافر فاكسرنی واقتله **چهارم**
آنكه زمان خروج قائم ع نازل شود شمشیرهای قتال نوشته شده است بر هر شمشیری اسم شخص و اسم پدر آن كما اینكه
امام صادق ع در خبر سیزدهم فرموده اند قال ع اذا قام القائم نزلت سیوف القتال علی كل سیف
اسم الرجل واسم ابیه **پنجم** آنكه قائم ع زمان خروج میاید غیر آنچه بوده است كما اینكه امام
صادق ع در خبر سیزدهم فرموده اند قال ع اذا قام القائم ع جاء بأمر غیر الذی كان و بعبارة
اخری سن آنحضرت ع سن شیوخ و منظر آنحضرت ع منظر شباب قوت در بدن اگر كشد دست خود را بسوی
بزرگ درختهای روی زمین هر آینه قلع نماید او را و اگر صیحه زند میان كوهها هر آینه خورد شود سنگهای آنها كما اینكه
امام ثامن ع در خبر آن كتاب فرموده اند قال ع وان القائم ع هو الذی اذا خرج كان سن
الشیوخ ومنظر الشاب قویا فی بدنه حتی لو مد یده الی اعظم شجرة علی وجه الارض
لقلعها ولو صاح بین الجبال لتدكدكت صخورها یكون معه عصا موسی
وخاتم سلیمان الخ وبقیه كلام در باب خروج قائم ع موكول است بغیر این ... الحمد لله رب العالمین





**واما التفقهات** راجعه بآیه نحن فیها **اول** آنكه حرام است استهزاء بخروج قائم علیه السلام كما اینكه معلوم است در
ذیل آیه نحن فیها وحاق بهم ما كانوا به یستهزؤون علاوه بر قول امام صادق ع در خبر سیزدهم بحار انه قال
ذات یوم الا اخبركم بما لا یقبل الله عز وجل من العباد عملا الا به فقلت بلی قال شهادة
ان لا اله الا الله الی ان قال والانتظار للقائم ع و قول دیگر كه مستعجلین هلاكند قال ع هلكت المحاضیر
قلت وما المحاضیر قال المستعجلون ونجی المقربون الخ **دوم** آنكه انتظار فرج عبادت است كما اینكه
رسول خدا ص در خبر سیزدهم فرموده اند قال ص وانتظار الفرج عبادة و نیز انتظار فرج افضل اعمال
امت است كما اینكه نیز آنحضرت ص فرموده اند قال ص افضل اعمال امتی انتظار فرج الله عز وجل
و انتظار فرج از اعظم فرج است كما اینكه امام سجاد ع در خبر آن كتاب فرموده اند و قال ع انتظار الفرج من
اعظم الفرج و قائلین بامامت قائم ع و منتظرین لظهور آن افضل اهل هر زمانند كما اینكه امام سجاد ع در خبر آن كتاب
فرموده اند قال ع یا ابا خالد ان اهل زمان غیبته القائلین بامامته المنتظرین لظهوره
افضل اهل كل زمان لان الله تعالی ذكره اعطاهم من العقول والافهام والمعرفة ما صارت به الغیبة
عندهم بمنزلة المشاهدة وجعلهم فی ذلك الزمان بمنزلة المجاهدین بین یدی رسول الله ص بالسیف
اولئك المخلصون حقا وشیعتنا صدقا والدعاة الی دین الله سرا وجهرا و اینك زنده‌اند كه
اعظمند از حیث ایمان كما اینكه رسول خدا ص در خبر آن كتاب فرموده اند قال ص یا علی ان اعظم الناس یقینا قوم
یكونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی ص وحجب عنهم الحجة فآمنوا بسواد علی بیاض و منتظرین
فرج مؤمنین بغیب در آیه سوره بقره هستند كما اینكه امام صادق ع فرموده اند در خبر آن كتاب فی قول الله عز وجل هدی
للمتقین الذین یؤمنون بالغیب قال من اقر بقیام القائم ع انه حق و منتظرین فرج مثل كسانی هستند
كه با رسول خدا ص شهید شدند كما اینكه امام صادق ع در خبر آن كتاب فرموده اند یقول من مات منكم وهو منتظر
لهذا الامر كمن هو مع القائم فی فسطاطه قال ثم مكث هنیئة ثم قال لا بل كمن قارع معه
بسیفه ثم قال لا والله الا كمن استشهد مع رسول الله ص و یكنفر از منتظرین اجر پنجاه نفر از اصحاب رسول

و از دلائل کما اینکه آنحضرت ص در خبر آن کتاب فرموده اند قال سیاتی قوم من بعدکم الرجل الواحد منهم
له اجر خمسین منکم قالوا یا رسول الله ص نحن کنا معک ببدر و حنین و نزل فینا القرآن فقال
انکم لو تحملوا ما حملوا لم تصبروا صبرهم ششم آنکه افضل عمل در زمان انتظار فرج از برای مؤمن حفظ لسان و لزوم
بیت است کما اینکه امام صادق ع در خبر سیزدهم بحار فرموده اند قال جابر فقلت یا ابن رسول الله فما افضل ما
یستعمله المؤمن فی ذلک الزمان قال حفظ اللسان و لزوم البیت چهاردهم آنکه مستحب است از برای منتظر
دعاء مذکور در قول امام صادق ع در خبر بیست و سیم بحار قال زرارة فقلت جعلت فداک فان ادرکت ذلک الزمان
فای شیء اعمل قال یا زرارة ان ادرکت ذلک الزمان فالزم هذا الدعاء اللهم عرفنی
نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان
لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک
ضللت عن دینی و نیز خواندن این دعا کما اینکه همان حضرت ع فرموده اند قال ستصیبکم شبهة فتبقون
بلا علم یری و لا امام هدی لا ینجوا منها الا من دعا بدعاء الغریق قلت و کیف دعاء الغریق
قال تقول یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک الخ و بقیه کلام
در این باب انتظار فرج موکول است بغیر این مقام و الحمد لله رب العالمین و لئن اذقنا الانسان منا رحمة
ثم نزعناها منه انه لیؤس کفور و لئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته لیقولن ذهب
السیئات عنی انه لفرح فخور الا الذین صبروا و عملوا الصالحات اولئک لهم
مغفرة و اجر کبیر ظاهر در ذیل آیه مبارکه این است و اگر چشانیم انسان را از خودمان رحمتی بعد بگیریم رحمت را از آن
هر آینه بتحقیق ناامید شونده و کافر شونده است و اگر چشانیم آن را نعمتی بعد سختی که رسیده است آن را هر آینه میگوید رفته است
گناهان از من و بتحقیق آن خوشحال و فخر کننده است مگر کسانیکه صبر کرده اند و عمل صالح نموده اند آن گروه از برای ایشان است
آمرزش و اجر بزرگ کما اینکه تصدیق میکند این بیان را آیات کثیره مثل آیه سوره یونس در فقره دوم رحمت بعد از نعمت و اذا
اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا و آیه دیگر از همین سوره و اذا





مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضر
مسه کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون و کذا آیه سوره زمر و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا
الیه ثم اذا خوله نعمة منه نسی ما کان یدعوا الیه من قبل و جعل لله اندادا لیضل عن سبیله
و کذا آیه دیگر همین سوره فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه نعمة قال انما اوتیته علی علم
بل هی فتنة و لکن اکثرهم لا یعلمون و بنا بر این بیان قول امام صادق ع در خبر دوم در آیه مذکوره
و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا الیه الخ که در روایت المفضل مذکور شده است قال نزلت فی
ابی الفصیل انه کان رسول الله ص کان عنده ساحرا فکان اذا مسه الضر یعنی السقم دعا ربه منیبا
الیه یعنی تائبا الیه من قوله فی رسول الله ص یقول ثم اذا خوله نعمة منه یعنی العافیة نسی ما
کان یدعوا الیه یعنی نسی التوبة الی الله عز و جل مما کان فی رسول الله ص الخ حاصل آنست
که انسان صاحب دو صفت است یؤس و کفور است در صورت وصول مطلق نقمة بعد مطلق نعمة و فرح و فخور است بعد از
وصول مطلق نعمة بعد از مطلق نقمة مگر صابرین در مطلق نقمات و نعمات و عاملین صالحات که بری هستند از این دو صفت مذمومه
و ایشان اهل مغفرت و اجر کبیر هستند کما اینکه تصدیق میکند این بیان را آیه سوره بقره و الصابرین فی البأساء
والضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و بنا بر این بیان میکند از او قول
امیر ع در نهج البلاغه در وصف متقین قال ع نزلت انفسهم منهم فی البلاء کالذی نزلت فی الرخاء
و قول ثامن الائمة ع در تفسیر آیه مذکوره در خبر هفدهم بحار قال لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون فیه
خصال سنة من ربه و سنة من نبیه و سنة من ولیه الی ان قال و اما السنة
من ولیه فالصبر فی البأساء و الضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا
و اولئک هم المتقون و باید دانست که نزول آیه صبروا علی ما صنعتم به بعد نبیهم است کما اینکه
در قول امام باقر ع در خبر فصل الخطاب است قال ع الا الذین صبروا علی ما صنعتم به بعد نبیهم و
عملوا الصالحات پس آنچه در مصحف است از ترک این کلمه از حوادث منافقین است و در اینجا چند امر است اول

اگر بمنزله صبر نیست ایمان بمنزله رأس است نسبت بجسد کما اینکه جسد منهدم است با قطع رأس همچنین ایمان منتفی است با عدم صبر و جزع کما اینکه امیر ع در خبر اول مستدرک فرموده اند قال ع والصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد فاذا قطع الرأس نهدم الجسد ولا ایمان لمن لاصبر له **دوّم** آنکه صبر بر بلا افضل است از عفت نزد رخاء و مؤمن مؤمن نیست تا اینکه بلا را نعمة و رخاء را مصیبت داند کما اینکه عالم موسی بن جعفر ع در خبر اول مستدرک فرموده قال ع لن تكونوا مؤمنين حتى تعدوا البلاء نعمة والرخاء مصيبة وذلك ان الصبر على البلاء افضل من الغفلة عند الرخاء **سیّم** آنکه صبر در سه مقام است صبر نزد معصیه که افضل و نهصد درجه است و صبر نزد طاعت که افضل است و ششصد درجه است و صبر نزد مصیبت که سیصد درجه است کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ص الصبر ثلاثة صبر عند المصيبة وصبر عند الطاعة وصبر عن المعصية فمن صبر على المصيبة حتى يردها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش ومن صبر على عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش **چهارم** آنکه اگر مؤمن بداند چه در بلاء مصیبت است تمنی میکند که مقراض شود بمقاریض کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر اول مستدرک قال ع لو يعلم المؤمن ما له في المصائب من الاجر لتمنى ان يقرض بالمقاريض لذا آنحضرت ع در خبر دوم مستدرک فرموده اند که شیعیان ما اصبرند از ما قال ع وانا لنصبر وان شيعتنا لاصبر منا قال فاستعظمت ذلك فقلت كيف يكون شيعتكم اصبر منكم فقال انا لنصبر على ما نعلم وانتم تصبرون على ما لا تعلمون **پنجم** آنکه امام صادق ع در خبر اول مستدرک تفسیر فرموده اند صبر را و همچنین جزع که مقابل صبر است قال ع الصبر يظهر في بواطن العباد من النور والصفاء والجزع يظهر في بواطنهم من الظلمة والوحشة والصبر يدعيه كل احد ولا يبين عند حد الا المخبتين





والجزع ينكره كل احد وهو ابين على المنافقين لان نزول المحنة والمصيبة يخبر عن الصادق والكاذب وتفسير الصبر الصبر وهو ما تستمر مذاقه وما كان من اضطراب لا يسمى صبرا وتفسير الجزع اضطراب القلب وتحزن الشخص وتغير السكون وتغير الحال كل نازلة خلت اوائلها من الاخبات والانابة والتضرع الى الله عز وجل فصاحبها جزوع غير صابر والصبر ما اوله مر وآخره حلو لقوم ولقوم مر اوله وآخره فمن دخله من اواخره فقد دخل ومن دخله من اوائله فقد خرج ومن عرف قدر الصبر لا يصبر عما منه الصبر قال الله عز من قائل في قصة موسى والخضر وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا فمن صبر كرها ولم يشك الى الخلق ولم يجزع بهتك ستره فهو من العام ونصيبه ما قال الله عز وجل وبشر الصابرين اى بالجنة والمغفرة ومن استقبل البلاء بالرحب فصبر على سكينة ووقار فهو من الخاص ونصيبه ما قال الله عز وجل ان الله مع الصابرين **واما تفقهات** راجعه بآیه ما نحن فیها **اوّل** آنکه یأس از رحمت الهیه حرام است کما اینکه معلوم است از آیه ما نحن فیها علاوه بر خبار متواتره مثل قول امام صادق ع در خبر دوم وسائل قال ع والكبائر محرمة وهي الشرك بالله الى ان قال واليأس من روح الله الخ **دوّم** آنکه فرح و امن از مکر خدای تعالی نیز حرام است کما اینکه نیز معلوم است از آیه ما نحن فیها مثل آیه سوره قصص لا تفرح ان الله لا يحب الفرحين علاوه بر خبار متواتره مثل قول امام صادق ع در خبر مذکور قال ع والامن من مكر الله الخ بلکه معلوم از آیه ما نحن فیها این است که کافر یؤس و فخور و فرح است کما اینکه تصدیق میکند اوّل آیه سوره یوسف انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون و تصدیق میکند دوم را آیه سوره حدید لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور و آیه سوره لقمان ولا تمش في الارض مرحا ان الله لا يحب كل مختال فخور **سیّم** آنکه صبر واجب است کما اینکه نیز معلوم است از آیه ما نحن فیها مثل بقیه آیات صبر و اخبار مذکوره و امثال آنها مثل قول رسول ص در خبر اول مستدرک من لم يجد الصبر اهلكه الجزع و قول دیگر آنحضرت ص در خبر هفدهم بحار که ندیدم در کتب سماویه کسی را افضل بهشت شود مگر صابرین عن عبد الله بن مسعود قال دخلت انا وخمسة رهط من اصحابنا يوما على رسول الله ص وقد اصابتنا مجاعة

شدیدة ولم یکن زادنا منذ اربعة اشهر الا الماء واللبن وورق الشجر قلنا یا رسول الله ص الی متی نحن
علی هذه المجاعة الشدیدة قال رسول الله ص لا تزالون فیها ما عشتم فاحدثوا شکرا وانی قرأت
کتاب الله الذی انزل علی وعلی من کان قبلی فما وجدت من یدخل الجنة الا الصابرین یا ابن
مسعود قول الله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب اولئک یجزون الغرفة بما صبروا
یقول الله انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون یا ابن مسعود قول الله تعالی وجزاهم
بما صبروا جنة وحریرا اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا یقول الله تعالی ام حسبتم ان تدخلوا
الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء والضراء ولنبلونکم بشیء من
الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین قلنا یا رسول الله ص
فمن الصابرون قال الذین یصبرون علی طاعة الله وعن معصیته الذین کسبوا طیبا و
انفقوا قصدا وقدموا فضلا فافلحوا وانجحوا یا ابن مسعود علیهم الخشوع والوقار والسکینة
والتفکر واللین والعدل والتعلیم والاعتبار والتدبر والتقوی والاحسان والتحرج
والحب فی الله والبغض فی الله واداء الامانة والعدل فی الحکم واقامة الشهادة ومعاونة
اهل الحق والبغیة علی المسیء والعفو لمن ظلم یا ابن مسعود اذا ابتلوا صبروا واذا اعطوا شکروا
واذا حکموا عدلوا واذا قالوا صدقوا واذا عاهدوا وفوا واذا اساؤا استغفروا واذا استبشروا
احسنوا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما واذا مروا باللغو مروا کراما والذین یبیتون
لربهم سجدا وقیاما ویقولون للناس حسنا والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین

فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه
کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء وکیل ام یقولون افتراه قل
فأتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین
فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون





من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون اولئک
الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون افمن کان
علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة اولئک یؤمنون
به ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک ولکن
اکثر الناس لا یؤمنون ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون علی ربهم
ویقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین الذین
یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالآخرة هم کافرون اولئک لم
یکونوا معجزین فی الارض وما کان لهم من دون الله من اولیاء یضاعف لهم
العذاب ما کانوا یستطیعون السمع وما کانوا یبصرون اولئک الذین خسروا
انفسهم وضل عنهم ما کانوا یفترون لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون
ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة
هم فیها خالدون مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل
یستویان مثلا افلا تذکرون ظهر وتنزیل این آیات مبارکات این است پس شاید تو ترک
کننده باشی بعض آنچه وحی میشود بسوی تو که عبارت است از ولایة علی ع وتنگ شونده است با وی بعض وحی
که ولایت علی ع است سینه تو از جهة خوف تکذیب اهل نفاق اینکه بگویند چرا نازل نشد بر آن گنجی مستغنی شود
آن از فاقه یا چرا نیامد با آن ملکی کمک نماید آنرا نیست غیر از این تو ترساننده هستی وخدا بر هر چیز وکیل حافظ
است یا میگویند افترا نموده است بعض وحی را که ولایة علی ع است بگو بیارید ده سوره مثل آن بعض
وحی که قرآن است که افترا باشد وبخوانید کسیرا که استطاعت دارید از غیر خدا اگر هستید راستگویان در اینکه
بعض وحی که ولایت علی ع است افتراء است پس اگر استجابت نکردند از برای شما در آوردن ده سوره افتراء
پس بدانید نیست غیر این نازل شده است بعض وحی بعلم خدا واینکه نیست خدائی مگر آن پس آیا شما مسلم

ومصدق هستید بر ولایت علی ع وکسیکه اراده نماید زندگانی دنیا را وزینت او را وفا مینمائیم بسوی ایشان اعمال ایشان را
در دنیا وایشان نقصی نمی نمایند ایشان کسانی هستند نیست از برای ایشان در آخرت مگر آتش وباطل شده است آنچه کرده اند در
دنیا وباطل است آنچه بودند عمل میکردند آیا پس کسیکه بوده باشد بر بینه از پروردگار خود وتلاوت نماید او را شاهدی از پروردگار
واز پیش بوده است آن شاهد در کتاب موسی امام ورحمت ایشان ایمان میآورند بولایة علی ع وکسیکه کفر آورد بولایة علی ع از
حزبها پس آتش وعده گاه اوست پس نبوده باش تو در شک از بعض وحی که ولایت علی است او حق است از پروردگار تو است
ولیکن اکثر مردم ایمان نمیآورند وچه کس ظالم تر است از کسیکه افترا نماید بر خدا دروغ را آنها عرضه داشته شوند بر پروردگار
خودشان ومیگویند شاهدها اینها کسانی هستند دروغ گفتند بر پروردگار خودشان آیا نیست لعنت خدا بر ظالمین کسانیکه
منع میکنند از راه خدا که ولایت علی است وطلب میکنند او را کجی آنها با آخرت کافرند آنها نیستند عاجز نمایند در زمین
ونیست از برای آنها از غیر خدا دوستان مضاعف خواهد شد از برای آنها عذاب نبودند استطاعة داشته باشند شنیدن را
ونبودند به بینند ولایة علی ع را آنها کسانی هستند خسران نمودند نفسهای خودشان را وگم کردید گشت از آنها آنچه بودند
افترا مینمودند ناچار تحقیق آنها در آخرت آنها زیان کارترند بتحقیق کسانیکه ایمان آوردند بولایة علی وعمل نمودند
صالحات اعمال را وفروتنی نمودند بسوی پروردگار خودشان ایشان اصحاب جنت هستند ایشان در جنت مخلدند مثل دو
فرقه مذکوره منکرین بولایة علی ومؤمنین بولایت علی ع مثل کور وکر وبینا وشنوا است آیا مساوی اند این دو از حیث
مثل آیا پس متذکر نمیشوند کمااینکه در قول امام صادق ع است در خبر ربان قال لما نزل رسول الله ص ببطن
غدیر قال لعلی بن ابی طالب یا علی انی سألت الله عز وجل ان یوالی بینی وبینک
ففعل وسألته ان یواخی بینی وبینک ففعل وسألته ان یجعلک وصیی ففعل فقال
رجلان من القوم والله لصاع من تمر فی شن بال خیر مما سأل محمد ربه فهلا سأله ملکا
ملکا یعضده علی عدوه او کنزا یستعین به علی فاقته والله ما دعاه الی باطل الا
اجابه الیه فانزل الله علیه فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک الآیه) قال ودعا
رسول الله ص لامیر المؤمنین فی آخر صلوته رافعا صوته یسمع الناس اللهم هب لعلی ع





المودة فی صدور المؤمنین والهیبة والعظمة فی صدور المنافقین فانزل الله ان الذین آمنوا
وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین وتنذر به قوما
لدا قال رجل والله لصاع من تمر فی شن بال احب الی مما سأل محمد ربه افلا سأله ملکا یعضده
او کنزا یستظهر علی فاقته فانزل الله عشر آیات من هود اولها فلعلک تارک بعض ما یوحی
الیک الی ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات الی فان لم یستجیبوا لک فی
ولایة علی علیه الصلوة والسلام انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون علی
ولایته من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها یعنی فلان وفلان نوف الیهم اعمالهم فیها افمن
کان علی بینة من ربه رسول الله ویتلوه شاهد منه امیر المؤمنین ومن قبله کتاب موسی
اماما ورحمة قال کان علی فی کتاب موسی اولئک یؤمنون به ومن یکفر به من الاحزاب فالنار
موعده فلاتک فی مریة منه فی ولایة علی انه الحق من ربک الی قوله ویقول الاشهاد هم الائمة
علیهم السلام هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الی قوله هل یستویان مثلا افلا تذکرون زیراکه
اقتصار نمودن امام صادق ع در تفسیر این ده آیه بهمان نطق بدون علاوه نمودن چیزی از نطق بیان است رجعة بهمان نطق چنانکه
کما اینکه در اصول متقدمه گذشت ودر اینجا چند امر است اول ائمه از فلعلک تا تذکرون کما اینکه تصریح وتنصیص فرموده
امام صادق ع ده آیه است وحال ائمه در مصحف سیزده آیه قرار داده شده است که از جمله حوادث منافقین است دوم ائمه معلوم
از قول امام صادق ع این است که نزول فان لم یستجیبوا لک فی ولایة علی علیه الصلوة والسلام انما
انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون علی ولایته است نه آنچه در مصحف است که نیز از حوادث
منافقین است ومعنی آیه بنابر نزول چنین است پس اگر استجابت ننمودند از برای تو در ولایت علی علیه الصلوة والسلام نیست غیر
این که نازل شده ولایة علی بعلم خدا ونیست خدائی مگر آن پس آیا شما تسلیم دارنده هستید بر ولایت آن وواضح است که این معنی غیر معنی است
که در مصحف است سیم ائمه معلوم از خبر مذکور نیز این است که نزول افمن کان علی بینة من ربه رسول
الله ویتلوه شاهد منه امیر المؤمنین است نه آنچه در مصحف است که بدون رسول الله وامیر المؤمنین است که نیز از جمله

حوادث منافقین است چهارم آنکه اماماً و رحمةً مقدم است بر کتاب موسی کما اینکه در قول امیر است
در خبر فصل الخطاب در قوله تعالی افمن کان علی بینة من ربه یعنی رسول الله و یتلوه شاهد منه وصیه
اماماً و رحمة و من قبله کتاب موسی اولئک یؤمنون فحرفوها و قالوا افمن کان علی بینة
من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة فقدموا مؤخراً علی حرفه
فذهب معنی الآیة پس این تقدیم نیز از جمله حوادث منافقین است پنجم آنکه نزول فلانک فی
مرتبة منه فی ولایة علی است نه آنچه در مصحف است کما اینکه نص قول امام صادق است در خبر مذکور پس آنچه در
مصحف است که بدون فی ولایة علی است از جمله حوادث منافقین است نیز ششم آنکه نزول و یقول
الاشهاد هم الائمة علیهم السلام است نه آنچه در مصحف است که بدون هم الائمة است کما اینکه نیز نص خبر
مذکور است پس آنچه در مصحف است از جمله حوادث منافقین است نیز و لذا اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره بین مؤمنین خیر
و غیرهم که مطابق ما فی المصحف است باطل است که مخالف قرائت ائمه هدی است هفتم آنکه اسلام در آیه و
انتم مسلمون عبارت اخری است از تسلیم کما اینکه بیان میکند از او قول امیر در خبر پنجم بحار قال لأنسبن الاسلام نسبة
لم ینسبه احد قبلی و لا ینسبه احد بعدی الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو التصدیق
و التصدیق هو الیقین و الیقین هو الاداء و الاداء هو العمل ان المؤمن اخذ
دینه من ربه و لم یأخذ عن رأیه الخ و بعبارة ثانیه اخبات است که در آیه ما نحن فیه و اخبتوا الی
ربهم است کما اینکه از قول امام صادق معلوم است در خبر برهان قال اتدرون ما التسلیم فسکتنا
فقال هو والله الاخبات قول الله ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا
الی ربهم پس اگر گفته شود توفیه اعمال در آیه ما نحن فیها نوف الیهم اعمالهم فیها چه معنی دارد با اینکه
معلوم است که الغاء اعمال از خود عاملین است نه از خدای تعالی و بعبارة اخری این آیه مخالف است با آیات کثیره
که ناطق است که الغاء اعمال از عباد است مثل آیه سوره زلزله است و من یعمل مثقال ذرة شراً یره
و حال آنکه در قرآن اختلاف و اعوجاج نیست کما اینکه در اصول ماضیه مبرهن و مدلل شد جواب آیه مذکوره از جمله

متشابهات



متشابهات آیات است که واجب است رد او بر محکمات آیات که ناطق است بر الغاء اعمال از عباد مثل آیه سوره حج
ذلك بما قدمت یداك و آیه سوره نور لکل امرء ما اکتسب من الاثم و آیه سوره نجم لیجزی الذین اساؤا
بما عملوا که از جمله اصل وجوب رد متشابه است بر محکم که در اصول مقدمه دانسته شد و بعبارة اخری مقصود در آیه ما نحن فیها توفیه
اجور اعمال است بحذف مضاف کما اینکه معلوم است از قول امام صادق در تفسیر آیه در خبر برهان قال سأل رجل ابی
بعد منصرفه من الموقف اتری یخیب الله هذا الخلق کله فقال ابی ما وقف هذا الموقف احد
الا غفر الله له مؤمناً کان او کافراً الا انهم فی مغفرتهم علی ثلاث منازل و ذکر المنازل
فقال فی الثالثة و کافر وقف هذا الموقف و اراد زینة الحیوة الدنیا فغفر الله له ما تقدم من
ذنبه ان تاب من الشرک فیما بقی من عمره و ان لم یتب وفاه اجره و لم یحرمه اجر هذا الموقف
و هو قوله عز و جل من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها لا یبخسون
پس اشکالی نیست ببرکت اصول متقنه از ائمه هدی هشتم دیگر اگر گفته شود که منافقین فلان و فلان و کسانیکه راضی بودند
بکفار آنها قول آنها این بود که امر ولایة علی افتراء است از رسول بر خدای تعالی کما اینکه در آیه مذکوره است ام یقولون افتراه
و خودشان افتراء و کذب بر خدای تعالی گفتند تا اینکه صادق باشد در حق آنها کلمه و من اظلم ممن افتری علی الله
کذبا و کلمه هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم و کلمه و ضل عنهم ما کانوا یفترون در آیات مذکوره حاصل
اشکال این است که افتراء و کذب را منافقین اسناد میدادند بر رسول نه قول خودشان بوده تا اینکه این کلمات مصداق
داشته باشد بلکه معلوم از منافقین انکار امر ولایت بوده است نه افتراء و کذب چنانچه از خبر زید بن ارقم در برهان معلوم میشود
قال ان جبرئیل الروح الامین نزل علی رسول الله بولایة علی بن ابیطالب عشیة عرفة
فضاق بذلك رسول الله مخافة تکذیب اهل الافک و النفاق فدعا قوماً انا فیهم
فاستشارهم فی ذلك لیقوم به فی الموسم فلم ندر ما نقول و بکی فقال له جبرئیل
یا محمد اجزعت من امر الله فقال کلا یا جبرئیل و لکن قد علم ربی ما لقیت من
قریش اذ لم یقروا لی بالرسالة حتی امرنی بجهادهم و اهبط الی جنوداً من السماء

فنصرها

فَنَصَرُونِي فَكَيْفَ يُفَرِّقُونَ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي فَانْصَرَفَ جَبْرَئِيلُ فَنَزَلَ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى
إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ و نیز تصدیق میکند این بیان را که مقول قول منافقین انکار وجود بوده است نه افتراء و
کذب آیه وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ از آیات متفرقه ج ۱۱ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا راجع بمنافقین نیست بلکه راجع است بآیه سابقه أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ و بعبارة اخری منافقین میگویند
افتراء نموده است بعض وحی در ولایت را بر خدای تعالی در مقابل و جواب گفته و چه کس ظالم تر است از کسیکه افتراء نماید
بر خدا کذب را کنایه از اینکه امر ولایة از خدای تعالی است کما اینکه معلوم است از قول رسول خدا ص در خبر برهان قَالَ ص
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى الْخَلْقِ خَمْسَةً فَأَخَذُوا أَرْبَعَةً وَتَرَكُوا وَاحِدًا فَسُئِلُوا عَنِ الْأَرْبَعَةِ قَالَ
الصَّلَوٰةُ وَالزَّكَوٰةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ قَالُوا فَمَا الْوَاحِدُ الَّذِي تَرَكُوا قَالَ وِلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
قَالُوا هِيَ وَاجِبَةٌ مِنَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا الآيات
پس بحال در این کلمه ببرکت رسول ص و ائمه ع نادیده نیست و اما کلمه هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا و کلمه وَضَلَّ عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وجه رد آنها این است که منافقین گفتند بطور تاکید تعجب که خدا اجابت باطل نموده است
کما اینکه در قول امام صادق ع در خبر اول گذشت وَاللَّهِ مَا دَعَاهُ إِلَّا أَجَابَهُ إِلَيْهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ
فَلَعَلَّكَ الخ و واضح است که این اسناد اجابت باطل کذب بر خدا و افتراء بر آنست پس بحمد الله و المنه نیز اشکالی نیست
ببرکت اهل ذکر ائمه هدی ع و از بیانات ع مزبوره مذکوره معلوم شد بطلان امور در تفسیر علی بن ابراهیم **اول** آنکه
ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ عبارت است بنابر آنچه دانسته شد از اسناد اجابت باطل بخدای تعالی یعنی این
اسناد کم خواهد شد از آنها در قیمة نه عبارت است از ضلالت کسیکه خواند علی را غیر امیر المؤمنین ع کما اینکه گفته مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ يَعْنِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَضِلُّ الَّذِي يَدْعُوهُ غَيْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع **دوم** آنکه گذشت که اخبات در
آیه عبارة اخری است از تسلیم که از جمله او تسلیم امر ولایه است که مناسب مقام است نه عبارت است از عبادت و تواضع کرده مبحث
است کما اینکه گفته است وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أَيْ تَوَاضَعُوا لِلَّهِ وَعَبَدُوهُ **سیم** آنکه إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ عبارت است از اسناد افتراء برسول ص در بعض وحی کما اینکه صریح آیه أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ است یعنی اگر شما





راست گو هستید در این اسناد و افتراء نه عبارت است از قول آنها که خدا امر نفرموده بولایه کما اینکه گفته إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
یعنی قولهم إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ ع وَإِنَّمَا يَقُولُ مِنْ عِنْدِهِ **هشتم** آنکه سبیل الله در آیات
الخ فیها عبارت است از وصی کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره منافقین فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و امام ع
در تفسیر او فرموده اند در خبر برهان قَالَ ع قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَالسَّبِيلُ هُوَ الْوَصِيُّ الخ و گذشت در سوره منافقین وجه سبیل الله بودن وصی مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد
**نهم** آنکه طلب نمودن سبیل الله را عوج عبارت است در آیات الخ فیها از طلب نمودن از برای او کجی از جهات
یعنی تحریف نمودن او بتاویل و وصف کردن او بانحراف از حق کما اینکه امام باقر ع در خبر برهان فرموده اند قَالَ
سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ
عَلَى رَبِّهِمْ إِلَى قَوْلِهِ يَبْغُونَهَا عِوَجًا قَالَ أَيْ يَطْلُبُونَ لِسَبِيلِ اللَّهِ زَيْغًا عَنِ الِاسْتِقَامَةِ يُحَرِّفُونَهَا
بِالتَّأْوِيلِ وَيَصِفُونَهَا بِالِانْحِرَافِ عَنِ الْحَقِّ **دهم** آنکه معلوم از قول امام صادق ع در خبر اول
این است وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ در آیات مذکوره از جهه حوادث منافقین است و کذا العداوة باطل
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و بعبارة اخری محل او در غیر مقام است **پس** اگر گفته شود که این خبر معارض است با خبر
دیگر سابق از همین حضرت ع که آنچه مذکور شد داخل در آیات در مقام گرفته قَالَ ع وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ
مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا الخ ج قول اول آنحضرت ع شبیه قول ناس و قول دوم آنحضرت ع
شبیه قول ناس نیست پس اول صدور او از جهة تقیه و دوم از جهة تقیه نیست اما وجه شباهت و عدم او از جهة
ذکر مواضع تحریف در خبر دوم از ولایه علی ع بخلاف خبر اول و اما وجه تقیه از جهه اصل وارد از همین حضرت ع
که در اصول متقدمه دانسته شد که آنچه سماع نمائی از من شباهت نداشته باشد قول ناس را نیست در او تقیه و آنچه
سماع نمائی از من شباهت داشته باشد قول ناس را در او تقیه است و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره از
مفسرین و غیرهم در داخل دانستن آنچه ذکر شد در آیات الخ فیها مدرک است یعنی بر خلاف اصول ملقاة
از ائمه هداة ع است و نیز از اینجا معلوم گردید زیاده یک آیه از سه آیه که دانسته شد سیزده بودن آیات مصحف

وده بودن آیات نازله بتصریح امام صادق ع والحمد لله رب العالمین و ممکن است که آیه اَلَّذِیْنَ یَصُدُّوْنَ الخ
از تتمه آیه قبل وَمَنْ اَظْلَمُ الخ باشد بلحاظ صفة بودن اَلَّذِیْنَ یَصُدُّوْنَ از برای الظّالِمِیْنَ ونیز آیه
لَاجَرَمَ اَنَّهُمْ الخ از تتمه آیه قبل اُولٰئِكَ الَّذِیْنَ خَسِرُوْا الخ باشد از جهة تعلق او کما اینکه اوضح است نزد
تأمل که در اینصورت آیات ده خواهد شد نه سیزده والحمد لله رب العالمین **وَاَمَّا التّفقّهات** راجعه باین
بیعة آیات مبارکات عشر **اوّل** آنکه ولایت امیر ع که بعض **الوجوه** است در آیه اولی از آیات مذکوره از جمله فرائض
موجبه خمس است باخبار متواتره که اشاره میکنند از آیات عشر متقدمه مثل قول امام باقر ع در جزء اول وسائل علاوه
بر قول رسول ص در خبر سابق اِنَّ اللهَ فَرَضَ عَلَی الْخَلْقِ خَمْسَةً الخ قَالَ ع بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی
خَمْسٍ عَلَی الصَّلٰوةِ وَالزَّکٰوةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوِلَایَةِ الخ وولایه افضل فرائض موجبه است
کما اینکه آنحضرت ع نیز فرموده اند قَالَ ع بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی خَمْسَةِ اَشْیَاءَ عَلَی الصَّلٰوةِ وَ
الزَّکٰوةِ وَالْحَجِّ وَالْوِلَایَةِ قَالَ زُرَارَةُ فَقُلْتُ وَاَیُّ شَیْءٍ مِنْ ذٰلِكَ اَفْضَلُ فَقَالَ — والصّوم [2]
اَلْوِلَایَةُ اَفْضَلُ لِاَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِیُ هُوَ الدَّلِیْلُ عَلَیْهِنَّ الخ وبعبارة اخری بنداء
خوانده نشده است بچیزی از فرائض مثل آنچه بنداء خوانده شده است بولایه کما اینکه در قول ثالث آنحضرت
است در جزء آن کتاب قَالَ وَلَمْ یُنَادَ بِشَیْءٍ مَا نُوْدِیَ بِالْوِلَایَةِ زیرا که نفی تبلیغ رسالت شده
با عدم تبلیغ ولایت در آیه سوره مائده یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ
فِیْ عَلِیٍّ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ الخ ونیز رخصت داده شده است در بقیه فرائض
موجبه با نبودن قدرت ونبودن مال بخلاف ولایت که مطلقا واجب است کما اینکه در قول رابع ×
آنحضرت ع است در جزء آن کتاب قَالَ ع بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی خَمْسٍ اِقَامِ الصَّلٰوةِ وَاِیْتَاءِ
الزَّکٰوةِ وَصَوْمِ [3] شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْوِلَایَةِ لَنَا اَهْلَ الْبَیْتِ فَجَعَلَ فِیْ اَرْبَعٍ مِنْهَا — والحجّ [3]
وَلَمْ یَجْعَلْ فِی الْوِلَایَةِ رُخْصَةً مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهٗ مَالٌ لَمْ تَکُنْ عَلَیْهِ الزَّکٰوةُ وَمَنْ لَمْ یَکُنْ
لَهٗ مَالٌ فَلَیْسَ عَلَیْهِ حَجٌّ وَمَنْ کَانَ مَرِیْضًا صَلّٰی قَاعِدًا وَاَفْطَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ





وَالْوِلَایَةُ صَحِیْحًا کَانَ اَوْ مَرِیْضًا اَوْ ذَا مَالٍ اَوْ لَا مَالَ لَهٗ فَهِیَ لَازِمَةٌ ونیز بقیه فرائض موجبه واعمال موقوف است
بوجود ولایت یعنی بدون ولایت غیر مقبول وباطل است کما اینکه صریح آیات مذکوره است وَحَبِطَ مَا صَنَعُوْا فِیْهَا وَبَاطِلٌ مَا
کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ علاوه بر اخبار متواتره مثل قول خامس آنحضرت ع در جزء آن کتاب
یَقُوْلُ کُلُّ مَنْ دَانَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِعِبَادَةٍ یُجْهِدُ فِیْهَا نَفْسَهٗ وَلَا اِمَامَ لَهٗ مِنَ اللهِ فَسَعْیُهٗ غَیْرُ
مَقْبُوْلٍ وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَیِّرٌ وَاللهُ شَانِئٌ لِاَعْمَالِهٖ اِلٰی اَنْ قَالَ ع فَاَعْمَالُهُمُ الَّتِیْ یَعْمَلُوْنَهَا کَرَمَادٍ
اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیْحُ فِیْ یَوْمٍ عَاصِفٍ لَا یَقْدِرُوْنَ مِمَّا کَسَبُوْا عَلٰی شَیْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیْدُ
وقول سادس آنحضرت ع در جزء آن کتاب فِیْ قَوْلِهٖ وَاِنِّیْ لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدٰی قَالَ
اَلَا تَرٰی کَیْفَ اشْتَرَطَ وَلَمْ تَنْفَعْهُ التَّوْبَةُ وَالْاِیْمَانُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتّٰی اهْتَدٰی وَاللهِ لَوْ جَهَدَ اَنْ یَعْمَلَ
مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتّٰی یَهْتَدِیَ قَالَ قُلْتُ اِلٰی مَنْ جَعَلَنِیَ اللهُ فِدَاكَ قَالَ اِلَیْنَا **دوّم** آنکه بعد از
توبه ومعرفت ولایه اعاده اعمال سابقه لازم نیست از جهة آنچه دانسته شد که ترک ولایه اعظم است کما اینکه در قول امام
باقر ع است در جزء اول وسائل قَالَ سُلَیْمَانُ بْنُ خَالِدٍ لِاَبِیْ عَبْدِ اللهِ ع وَاَنَا جَالِسٌ اِنِّیْ مُنْذُ
عَرَفْتُ هٰذَا الْاَمْرَ اُصَلِّیْ فِیْ کُلِّ یَوْمٍ صَلٰوتَیْنِ اَقْضِیْ مَا فَاتَنِیْ قَبْلَ مَعْرِفَتِیْ قَالَ لَا تَفْعَلْ فَاِنَّ
الْحَالَ الَّتِیْ کُنْتَ عَلَیْهَا اَعْظَمُ مِنْ تَرْكِ الصَّلٰوةِ واگر در حال عدم ولایت عملی نموده باشد بعد از معرفه
اجر او داده میشود مگر زکوه که در غیر محل خود گذاشته کما اینکه نیز آنحضرت ع در جزء آن کتاب فرموده اند قَالَ ع کُلُّ عَمَلٍ
عَمِلَهٗ وَهُوَ فِیْ حَالِ نَصْبِهٖ وَضَلَالَتِهٖ ثُمَّ مَنَّ اللهُ عَلَیْهِ وَعَرَّفَهُ الْوِلَایَةَ فَاِنَّهٗ یُؤْجَرُ عَلَیْهِ اِلَّا
الزَّکٰوةَ فَاِنَّهٗ یُعِیْدُهَا لِاَنَّهٗ وَضَعَهَا فِیْ غَیْرِ مَوَاضِعِهَا لِاَنَّهَا لِاَهْلِ الْوِلَایَةِ الخ **س**
اگر گفته شود که در قول امام صادق ع در جزء آن کتاب است اعاده حج بعد از معرفه قَالَ وَکَذٰلِكَ النَّاصِبُ اِذَا
عَرَفَ فَعَلَیْهِ الْحَجُّ وَاِنْ کَانَ قَدْ حَجَّ **ج** این خبر متشابه است از حیث وجوب که واجب است رد در اخبار متقدمه
محکمه مثل ذیل خبر متقدم وَاَمَّا الصَّلٰوةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ فَلَیْسَ عَلَیْهِ قَضَاءٌ که از جمله فروعات اصل وجوب
رد متشابه بر محکم است که در اصول متقدمه دانسته شد واز اینجا واضح شد بطلان آنچه بر خلاف امور مذکوره گفته شده است

وبقیهٔ کلام در این باب موکول است بغیر این مقام وگذشت در سوره منافقین بعضی احکام راجعه بمقام مرجعه کن ؏ ده
فائده مهمه بذارد و والحمد لله رب العالمین **سیم** آنکه کافر بولایت کافر بخدای تعالی است و جاحد علی مثل عابد وثن است
کما اینکه معلوم است لذ لعن در آیات مذکوره اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰالِمِیْنَ زیرا که خدا تعالی لعن نمیکند مومن را
کما اینکه امام باقر ؑ در خبر اول وسائل فرموده اند قَالَ ؑ وَلَا یَلْعَنُ اللّٰهُ مُؤْمِنًا علاوه بر اخبار متواتره مثل
قول امام صادق ؑ در خبر سیم وسائل قَالَ مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ اَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا الخ
وقول دیگر آنحضرت ؑ در اول مستدرک قَالَ ؑ الْجَاحِدُ لِعَلِیٍّ كَعَابِدِ الْوَثَنِ وگذشت نیز بعض اخبار راجعه بمقام
در سوره منافقین مرجعه کن **چهارم** آنکه کسیکه شک کند در کفر کافر بولایت علی ؑ نیز کافر است کما اینکه امام
صادق ؑ در خبر سیم وسائل فرموده اند قَالَ ؑ مَنْ شَكَّ فِیْ كُفْرِ اَعْدَائِنَا وَالظّٰالِمِیْنَ لَنَا فَهُوَ كَافِرٌ
وکذالکان معرفت رسول بدون معرفت وصی کفر است کما اینکه نیز آنحضرت ؑ فرموده اند قَالَ مَنْ زَعَمَ
اَنَّهُ یَعْرِفُ النَّبِیَّ وَلَا یَعْرِفُ الْوَصِیَّ فَقَدْ كَفَرَ **پنجم** آنکه منزله بقیه اوصیاء احد عشر ؑ در احکام
مذکوره منزله علی ؑ است در ولایت کما اینکه در اخبار مذکوره دانسته شد علاوه بر اخبار متواتره مثل قول رسول ؐ در خبر
سیم وسائل قَالَ ؐ اِنَّ الْعِلْمَ الَّذِیْ وَضَعَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ ؐ عِنْدَ عَلِیٍّ ؑ مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا
وَمَنْ جَحَدَهُ كَانَ كَافِرًا ثُمَّ كَانَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَسَنُ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ الخ وقول دیگر آنحضرت ؐ
در خبر آن کتاب قَالَ ؐ اَلْاَئِمَّةُ بَعْدِیْ اِثْنَا عَشَرَ اَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْ طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ
اِلٰی اَنْ قَالَ اَلْمُقِرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَالْمُنْكِرُ لَهُمْ كَافِرٌ وقول عسکری ؑ در خبر آن کتاب نیز مَنْ جَحَدَ
اِمَامًا مِنَ اللّٰهِ اَوْ زَادَ اِمَامًا لَیْسَتْ اِمَامَتُهُ مِنَ اللّٰهِ كَانَ كَمَنْ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ
ثَلٰثَةٍ اِنَّ الْجَاحِدَ اٰمَرَ اٰخِرِنَا جَاحِدٌ اَمْرَ اَوَّلِنَا الخ وبقیهٔ کلام در این ابواب موکول است بغیر این مقام
والحمد لله رب العالمین وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ اِنِّیْ لَكُمْ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ اَنْ لَّا تَعْبُدُوْا
اِلَّا اللّٰهَ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ اَلِیْمٍ ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و هر آینه بتحقیق فرستادیم
نوح را بسوی قوم خود پس گفت بتحقیق من از برای شما ترساننده آشکار هستم اینکه عبادت نکنید مگر خدا را بتحقیق من





من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره اعراف لَقَدْ اَرْسَلْنَا
نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ فَقَالَ یٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ و مثل
آیه سوره مومنین وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ فَقَالَ یٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ اَفَلَا
تَتَّقُوْنَ و مثل آیه سوره نوح اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَهُمْ
عَذَابٌ اَلِیْمٌ و دلالت میکنند از این آیات مبارکات اخبار کثیره مثل قول صادق ؑ در خبر پنجم بحار که زمان دعوت نوح
قوم خود را نهصد و پنجاه سال بود قَالَ ؑ وَاَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا وَهُوَ فِیْ قَوْمِهٖ یَدْعُوْهُمْ الخ و
قول امیر ؑ در خبر آن کتاب قَالَ ؑ وَاِنَّمَا سُمِّیَ نُوْحًا لِاَنَّهٗ نَاحَ عَلٰی قَوْمِهٖ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا
وقول دیگر آنحضرت ؑ قَالَ فَمَا الْخَمْسُوْنَ قَالَ لَبِثَ نُوْحٌ فِیْ قَوْمِهٖ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا
علاوه بر تفسیر آیه قول امام باقر ؑ در خبر کتاب مذکور قَالَ ؑ بُعِثَ نُوْحٌ فِیْ زَمَانِهِ الَّذِیْ بُعِثَ فِیْهِ اِلٰی اَنْ قَالَ
وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ تعالی وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا الْاٰیَة وگذشت در آیه اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ در آیه بدو انجه
تصدیق میکند تفسیر مذکور را مرجعه کن و در اینجا چند امر است **اول** آنکه نوح ؑ اول از انبیاء و رسل اولی العزم است
که پنج است کما اینکه امام باقر ؑ در خبر پنجم بحار فرموده اند قَالَ ؑ اُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ خَمْسَةٌ نُوْحٌ وَ
اِبْرَاهِیْمُ وَمُوْسٰی وَعِیْسٰی وَمُحَمَّدٌ ؐ و وجه تسمیه این پنج باولی العزم بودن ایشان است صاحب شرایع
کما اینکه امام ثامن ؑ در خبر کتاب مذکور فرموده اند قَالَ ؑ وَاِنَّمَا سُمِّیَ اُولُو الْعَزْمِ لِاَنَّهُمْ كَانُوْا
اَصْحَابَ الْعَزَائِمِ وَالشَّرَائِعِ و مبعوث بودن ایشان است بسوی شرق و غرب ارض و انس و جن
کما اینکه امام سجاد ؑ در خبر کتاب مذکور فرموده اند قُلْنَا مَا مَعْنٰی اُولِی الْعَزْمِ قَالَ ؑ بُعِثُوْا اِلٰی
شَرْقِ الْاَرْضِ وَغَرْبِهَا جِنِّهَا وَاِنْسِهَا و عهد شدن بسوی ایشان در محمد و اوصیاء آن و مهدی ؑ
و سیرت آن و عزم نمودن ایشان است بر او اجمعین کما اینکه در قول امام باقر ؑ است در خبر کتاب مذکور قَالَ
وَاِنَّمَا سُمِّیَ اُولُو الْعَزْمِ لِاَنَّهُمْ عُهِدَ اِلَیْهِمْ فِیْ مُحَمَّدٍ وَالْاَوْصِیَاءِ مِنْ بَعْدِهٖ وَالْمَهْدِیِّ
وَسِیْرَتِهٖ فَاَجْمَعَ عَزْمُهُمْ اَنَّ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ وَالْاِقْرَارُ بِهٖ **دوم** آنکه رسول عبارت از آنکه

رؤیت کند ملک را و بشنود کلام آنرا و نبی عبارتست از کسیکه رؤیت کند بدون سماع کلام یا سماع نماید بدون رؤیت و امام عبارتست از کسیکه سماع نماید بدون رؤیت کما اینکه امام ثامن علیه السلام در خبر پنجم بحار فرموده اند قال جعلت فداك اخبرنی ما الفرق بین الرسول والنبی والامام قال فكتب او قال الفرق بین الرسول والنبی والامام ان الرسول الذی ینزل علیه جبرئیل فیراه و یسمع كلامه و ینزل علیه الوحی و ربما رای فی منامه نحو رؤیا ابراهیم والنبی ربما یسمع الكلام و ربما رای الشخص و لم یسمع والامام هو الذی یسمع الكلام و لا یری الشخص **ششم** آنکه از برای نوح علیه السلام اسماء متعدده بوده است یکی سکن کما اینکه امیر علیه السلام فرموده اند در خبر پنجم بحار سال الشامی امیر المؤمنین عن اسم نوح علیه السلام ما كان فقال اسمه السكن و انما سمی نوحا لانه ناح علی قومه الف سنة الا خمسین عاما و یکی عبد الغفار کما اینکه امام صادق علیه السلام در خبر آن کتاب فرموده اند قال كان اسم نوح علیه السلام عبد الغفار و انما سمی نوحا لانه كان ینوح علی نفسه و یکی عبد الملک کما اینکه نیز امام صادق علیه السلام فرموده اند در خبر آن کتاب قال كان اسم نوح عبد الملك و انما سمی نوحا لانه بكی خمسمائة سنة و یکی عبد الاعلی کما اینکه نیز آنحضرت علیه السلام فرموده اند در خبر آن کتاب قال كان اسم نوح عبد الاعلی و انما سمی نوحا لانه بكی خمسمائة عام و یکی عبد شکور از جهة قول امام علیه السلام در خبر آن کتاب قال ان نوحا سمی عبدا شكورا لانه كان یقول اذا اصبح و امسی اللهم انی اشهدك انه ما امسی و اصبح بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنك وحدك لا شریك لك لك الحمد و لك الشكر بها علی حتی ترضی الهنا و یکی عبد الجبار کما اینکه امام صادق علیه السلام در خبر آن کتاب فرموده اند قال و كان اسمه عبد الجبار و انما سمی نوحا لانه كان ینوح علی نفسه **چهارم** آنکه عمر نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال بوده است هشتصد و پنجاه سال قبل از بعثت آن و نهصد و پنجاه سال زمان دعوت آن و دویست سال زمان درست کردن کشتی و پانصد سال زمان بعد از نزول از کشتی کما اینکه امام صادق علیه السلام در خبر پنجم بحار فرموده اند قال عاش نوح علیه السلام الفی سنة و خمسمائة سنة منها ثمانمائة سنة و خمسون سنة قبل ان یبعث و الف سنة الا خمسین عاما و هو فی قومه یدعوهم و مائتا عام





فی عمل السفینة و خمسمائة عام بعد ما نزل من السفینة و نضب الماء فمصر الامصار و اسكن ولده البلدان ثم ان ملك الموت جاءه و هو فی الشمس فقال السلام علیك فرد علیه نوح علیه السلام و قال له ما جاءك یا ملك الموت فقال جئت لاقبض روحك فقال له تدعنی ادخل من الشمس الی الظل فقال له نعم فتحول نوح علیه السلام ثم قال یا ملك الموت فكان ما مر بی فی الدنیا مثل تحولی من الشمس الی الظل فامض لما امرت به قال فقبض روحه

**س** اگر گفته شود که این خبر مخالف است با خبر دیگر این کتاب از امام صادق علیه السلام نیز که عمر آنحضرت علیه السلام دو هزار و چهار صد و پنجاه سال بوده عن الصادق علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله قال عاش نوح الفی سنة و اربعمائة و خمسین سنة

**ج** قول آن حضرت علیه السلام نیز در خبر همین کتاب که رد فرموده اند قول عامه را که مدت عمل کشتی پانصد سال بوده مخالف است با خبر مذکور که ناطق است که دویست سال بوده شاهد عادل است که خبر مذکور بر خلاف عامه صادر شده است پس خبر دو هزار و چهار صد و پنجاه از جهة تقیه است و گذشت در اصول مقدمه از همین حضرت علیه السلام بطور اصل که آنچه شبیه قول عامه است در او تقیه که از جمله فروعات او خبر دو هزار و چهار صد و پنجاه سال است و آنچه شبیه قول عامه نیست در او تقیه نیست که خبر اول است پس اشکالی بحمد الله و المنه در بین نیست **س** دیگر اگر گفته شود که خبر مذکور که ناطق است عمل کشتی در دویست سال بوده مخالف است با چند خبر از همین حضرت علیه السلام و از همین کتاب یکی صد سال قال صنعها فی مائة سنة یکی هشتاد سال قال فقلت جعلت فداك فی كم عمل سفینة نوح حتی فرغ منها قال فی الدورین فقلت و كم الدوران قال ثمانون سنة و یکی پنجاه سال قال فاوحی الله عز و جل قد اجبت دعوتك فاصنع الفلك فكان بین اجابة الدعاء و بین الطوفان خمسون سنة و یکی سی سال قال علیه السلام صنعها فی ثلاثین سنة

**ج** گذشت در ضمن اصول ثانیه که میزان تعارض تکاذب است و واضح است که تکاذب بین چهار خبر مذکور نیست و هیچیک منطوق او نفی نمیکند دیگری را فقط هذا تماما ماخوذ است و شاهد بر این امر فاصله بین انقضاء دعوت نهصد سال است با خطاب فاصنع الفلك بغرس نواة کما اینکه در قول امام صادق علیه السلام است در خبر کتاب مذکور قال علیه السلام لما اظهر الله الی ان قال حتی انقضت ثلاثمائة سنة تتمة تسعمائة سنة فصارت الیه الشیعة و شكوا

ما بنالهم من العامة والطواغيت وسألوا الدعاء بالفرج فاجابهم الى ذلك وصلى و
ودعا فهبط جبرئيل فقال ان الله تبارك وتعالى قد اجاب دعوتك فقل للشيعة يأكلوا
التمر ويغرسوا النوى ويراعوه حتى يثمر فاذا اثمر فرجت عنهم فحمد الله واثنى عليه وعرفهم
ذلك فاستبشروا به فاخبرهم نوح بما اوحى الله تعالى اليه ففعلوا ذلك وراعوه حتى اثمر
ثم صاروا بالتمر الى نوح وسألوه ان ينجز لهم الوعد فسأل الله عز وجل في ذلك فاوحى
اليه قل لهم كلوا هذا التمر واغرسوا النوى فاذا اثمر فرجت عنهم فلما ظنوا ان الخلف
قد وقع عليهم ارتد منهم الثلث وبقي الثلثان فاكلوا التمر وغرسوا النوى حتى اذا اثمر
اتوا به نوحا فاخبروه وسألوه ان ينجز لهم الوعد فسأل الله عز وجل عن ذلك فاوحى
اليه قل لهم كلوا هذا التمر واغرسوا النوى فارتد الثلث الآخر فاكلوا التمر وغرسوا النوى
فلما اثمر اتوا به نوحا ثم قالوا له لم يبق منا الا القليل ونحن نتخوف على انفسنا بتأخر الفرج
ان نهلك فصلى نوح ثم قال يا رب لم يبق من اصحابي الا هذه العصابة واني اخاف عليهم
الهلاك ان تأخر الفرج عنهم فاوحى الله عز وجل قد اجبت دعوتك فاصنع الفلك
فكان بين اجابة الدعاء وبين الطوفان خمسون سنة و واضح است که خلاف خبر مذکوره هر یک با غنای
بوده است چنانچه نظائر او در اخبار وارده بسیار است مثل اخبار وارده در عاق که بوی جنت باو نمیرسد در یک خبر پانصد سال
ودر یک خبر هزار سال و در یک خبر دو هزار سال و کذا و کذا از اشباه او بلی صنع و عمل نفس سفینه بدون مقدمات قریبه و بعیده
او سی سال بوده است که مناسب است با استدلال امام صادق ع در رد قول عامه که پانصد سال است بکلمه مبارکه و وحینا
در ذیل خبر متقدم قال فقلت فان العامة تقول عملها في خمسمائة عام قال كلا والله يقول
و وحينا كه عبارة اخرى است از تعجيل و اسراع كما اينكه معلوم است از كلمه وحيا در ادعيه ماثوره از قول امام صادق ع
در خبر كتاب مذكور قال فاوحى الله اليه يا نوح اصنع الفلك واوسعها وعجل عملها
با عيننا ووحينا پس این اشکال به برکت ائمه هدی علیهم السلام در بین نیست **پنجم** ولد ششم آدم علیه السلام است





**ولد اول** آدم هبة الله دوم قینان سوم برد چهارم اخنوخ یعنی ادریس پنجم خرقاسیل ششم نوح ع کما اینکه
در قول امام ع مرقوم است در خبر پنجم بحار قال ع لما علم آدم بقتل هابيل الى ان قال ونزل مع جبرئيل سبعون
الف ملك ليحضروا جنازة آدم فغسله هبة الله وجبرئيل وكفنه وحنطه ثم قال جبرئيل لهبة الله
تقدم فصل على ابيك وكبر عليه خمسا وسبعين فحضرت الملائكة ثم ادخلوه حفرته فقام هبة الله
في ولد ابيه بطاعة الله فلما حضرته الوفاة اوصى الى ابنه قينان وسلم اليه التابوت فقام قينان
في اخوته وولد ابيه بطاعة الله تعالى وتقدس فلما حضرته الوفاة اوصى الى ابنه برد وسلم اليه
التابوت وجميع ما فيه وتقدم اليه في نبوة نوح ع فلما حضرت وفاة برد اوصى الى ابنه اخنوخ
وهو ادريس وسلم اليه التابوت وجميع ما فيه من الوصية فقام اخنوخ فلما قرب اجله اوحى الله
اليه اني رافعك الى السماء فاوص الى ابنك حرقاسيل ففعل فقام حرقاسيل بوصية اخنوخ
فلما حضرته الوفاة اوصى الى ابنه نوح وسلم اليه التابوت **س** اگر گفته شود که این خبر معارض قول دیگر
همین حضرت در خبر همین کتاب که آباء بین آدم و نوح ده نفر بوده قال ع وكان بين آدم ونوح عشرة آباء كلهم
انبياء الخبر **ج** قول اول آنحضرت ع محکم است در اینکه آباء نوح ع تا آدم ع پنج بوده است ولیکن این خبر متشابه است
در آباء نوح و غیر نوح از اولاد آدم ع پس منافاتی نیست **ششم** آنکه اعمار قوم نوح سیصد سال بوده است کما اینکه امام صادق ع
در خبر پنجم بحار فرموده اند قال كانت اعمار قوم نوح ع ثلاثمائة سنة **هفتم** آنکه نوح ع نجار بوده است
کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع وكان نوح رجلا نجارا فجعله الله نبيا وانتجبه
الخ **و اما تفقهات** آیه مبارکه گذشت در آیات سابقه مراجعه کن و کذا در جواب انذار در سوره اقترب مراجعه کن
والحمد لله رب العالمين فقال الملأ الذين كفروا من قومه ما نريك الا بشرا مثلنا وما نريك اتبعك
الا الذين هم اراذلنا بادي الرأي وما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم كاذبين لغز
و تنزیل آیه مبارکه این است پس گفت جماعتی که کافر شدند از قوم نوح نمی بینیم تو را مگر بشری مثل خودمان و نمی بینیم تو را اتباع
نموده باشد مگر کسانیکه آنها از اراذل و سفله از ما هستند که رای مستقیم و مستقر ندارند و نمی بینیم از برای شما بر خودمان از فضلی بلکه گمان

میسکیم شمارا دروغ گو چنانچه تصدیق میکند این بیان را آیات متکاثره باختلاف تعابیر مثل آیه سوره مؤمنون فقال الملأ الذين
كفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلكم يريد ان يتفضل عليكم ومثل آیه سوره شعراء قالوا انؤمن لك
واتبعك الارذلون ومثل آیه سوره اعراف قال الملأ من قومه انا لنراك في ضلال مبين ومراد از ارذلون
که گفتند قوم نوح تورا اتباع کردند اولاد هبة الله است ومراد از قائلین اولاد قابیل است کما اینکه اشاره میکند باین قول امام
صادق ع در خبر پنجم بحار قال دعا نوح قومه علانية فلما سمع عقب هبة الله من نوح تصديق ما
في ايديهم من العلم صدقوه فاما ولد قابيل فانهم كذبوه وقالوا ما سمعنا بهذا في آبائنا
الاولين وقالوا انؤمن لك واتبعك الارذلون يعنون عقب هبة الله واین اولاد هبة الله
مستخفين بودند بانچه نزد ایشان بود از علم ومیراث نبوت تا زمان بعث نوح وبعد از ظهور ایمان آوردند بآن کما اینکه امام باقر
در خبر آن کتاب فرمودند قال فلبث هبة الله والعقب منه مستخفين بما عندهم من العلم والايمان
والاسم الاكبر وميراث علم النبوة حتى بعث نوح وظهرت وصية هبة الله حين نظروا في وصية
آدم فوجدوا نوحا قد بشر به ابوهم آدم فآمنوا به واتبعوه وصدقوه وقد كان آدم اوصى
هبة الله ان يتعاهد هذه الوصية عند رأس كل سنة فيكون يوم عيد لهم فيتعاهدون
بعث نوح في زمانه الذي بعث فيه الخ واین تکذیب نوح که اولاد قابیل مستند کسانی بودند که تکذیب میکردند
انبیاء بین آدم ونوح را کما اینکه امام باقر ع در ذیل خبر مذکور فرمودند قال فمكث نوح في قومه الف سنة
الا خمسين عاما لم يشاركه في نبوته احد ولكنه قدم على قوم مكذبين للانبياء الذين كانوا
بينه وبين آدم وذلك قوله كذبت قوم نوح المرسلين يعني من كان بينه وبين آدم الخ
ودر اینجا چند امر است اول آنکه اگر گفته شود وجه صیغه جمع در آیه مذکوره یعنی لكم ونظنكم كاذبين چیست با اینکه
در قول امام باقر ع در خبر متقدم دانسته شد که احدی مشارکت ننمود نوح را در نبوت وانبیاء از حق تعالی ج مصحح اسناد رضای ولد
به است بدعوت نوح چنانچه تصدیق میکند این امر را آیه سوره آل عمران قل قد جاءكم رسل من قبلي
بالبينات وبالذي قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين کما اینکه امام صادق علیه السلام در تفسیر او





فرمودند که بین قائلین وقاتلین پانصد سال فاصله بود مع ذلک خدا تعالی اسناد قتل را بقائلین زمان خطاب داده اند قال امام ع
لقول الله الذين قالوا ان الله عهد الينا الا نؤمن لرسول حتى يأتينا بقربان تأكله النار
قل قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات الى قوله صادقين فكان بين الذين قالوا وبين القاتلين
خمسمائة سنة فسماهم الله قاتلين برضاهم ما صنع اولئك ونیز تصدیق میکند این را آیه سوره شمس
فعقروها زیرا که عاقر ناقه یکنفر بود وحال آنکه اسناد پی نمودن بتمام قوم ثمود داده شده است کما اینکه امیر ع در نهج البلاغه فرموده اند
قال ايها الناس لا تستوحشوا في طريق الهدى لقلة اهله الى ان قال ايها الناس انما
يجمع الناس الرضا والسخط وانما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما
عموه بالرضا فقال سبحانه فعقروها فاصبحوا نادمين واز این باب است کشتن قائم ع ذریه قتله سید الشهداء را
کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر چهارم بحار قال اذا خرج القائم قتل ذراري قتلة الحسين
بفعال آبائها فقال هو كذلك فقلت وقول الله عز وجل ولا تزر وازرة وزر
اخرى ما معناه قال صدق الله في جميع اقواله ولكن ذراري قتلة الحسين يرضون
بفعال آبائهم ويفتخرون بها ومن رضي شيئا كان كمن اتاه ولو ان رجلا قتل بالمشرق
فرضي بقتله رجل بالمغرب لكان الراضي عند الله عز وجل شريك القاتل وانما يقتلهم
القائم اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم الخ حاصل جواب این است که گفته شد در اصول متقدمه از جمله
اصول معتبره تصدیق قرآن است بعضا بعض دیگر را که از جمله فروعات وارده این اصل فهم آیه ما نحن فیه و
آیات مذکوره است والحمد لله رب العالمین دوم آنکه اگر گفته شود که بادی الرأی مفرد است چگونه صفت
آورده شده است از برای اراذلنا که جمع ارذل است وحال آنکه باید صفت با موصوف مطابقه نماید در افراد
وتثنیه وجمع کما اینکه مقرر است در علم عربیت زیرا که حال بمنزله صفت است ج در علم عربیت کما اینکه جایز است
صفة آوردن جمع را بصیغه مفرد جمع الشیخین جایز است صفة آوردن او را بصیغه مفرد مثل اینکه حیتان
که جمع حوت است صفة آورده شده است از برای الخ که مفرد است در قول امام صادق ع در خبر دوم سابق قال

القرآن اجراً كان حظه يوم القيامة و دوم در قول صادق است در خبر بين كتاب قال اذا تعلم ان
من انتظر امرنا وصبر على ما يرى من الاذى والخوف فهو غداً في زمرتنا الى ان قال [illegible]
الاذان بالاجر والصلوة بالاجر سيم در قول بين حضرت است در خبر بين كتاب قال والسحت انواع
منها ما اصيب من اعمال الولاة الظلمة ومنها اجور القضاة چهارم در قول امير است در خبر اين كتاب في قوله
تعالى اكالون للسحت قال هو الرجل يقضي لاخيه الحاجة ثم يقبل هديته و ناطق است بر حرمت اخذ
اجر بر انذار و دعوت نيز اگر كلمه اني اذا لمن الظالمين در آخر فقرات راجع باشد بفقره و يا قوم لا اسألكم عليه مالا
تا آخر فقرات چنانچه واضح است و نيز چنين است از جهة ابهام اين كلمه و قول امير ابهموا ما ابهمه الله دوم اينكه
طرد و دور نمودن مؤمنين از خود حرام است نيز كما اينكه آخر فقرات اني اذا لمن الظالمين ناطق است اگر راجع باشد بجميع
فقرات مذكوره و نيز دلالت دارد بر او اخبار متواتره مثل قول صادق در خبر دوم وسائل قال لا يفترق رجلان على الهجران
الا استوجب احدهما البرائة واللعنة وربما استحق كلاهما و قول ديگر آنحضرت در خبر آن كتاب قال
كل من لم يحب على الدين ولم يبغض على الدين فلا دين له و مثل قول موسى بن جعفر ثلاث موبقات
نكث الصفقة وترك السنة وفراق الجماعة و جماعت عبارت از اهل حق كما اينكه امير در خبر آن كتاب
فرموده اند قال والجماعة اهل الحق وان كانوا قليلا سيم اينكه قول بغير علم كه هر يك از فقرات ولا اقول
لكم عندي خزائن الله ولا اعلم الغيب ولا اقول اني ملك ولا اقول للذين تزدري اعينكم
لن يؤتيهم الله خيرا از جمله فروعات وارده او است حرام است كما اينكه در اصول ضميمه است علاوه بر كلمه اني اذا
لمن الظالمين و گذشت در سوره اقرء آنچه متعلق بعلم غيب است و در سوره منافقين آنچه متعلق بظلم است مراجعه كن قالوا

يا نوح قد جادلتنا فاكثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين ظاهر و تنزيل آيه
مباركه اين است گفتند اولاد قابيل از قوم نوح بتحقيق مجادله نمودى ما را پس اكثار نمودى مجادله ما را پس بياور بآنچه وعده ميدهى
ما را كه غرق است اگر هستى از راستگويان و جهة در تفسير قول امير است كه در ضمن اصول متقدمه گذشت كه قرآن سه قسم است
يك قسم از او را ميدانند عالم و جاهل كه آيه ما نحن فيها از جمله فروعات وارده اين قسم است كه عالم و جاهل هر دو ميدانند كه مراد از آن





معناى ديگر مراد نيست از او بعد از ملاحظه او با فقرات متقدمه و فقرات متاخره حاصل اين است كه تفسير آيه باصول
معتبره است پس اشكالى نيست بر كه اصول معتبره از ائمه هاديه على ما اخبار چند امر است اول اينكه مجادله عبارت است از
مخاصمه كما اينكه معلوم است از خبر عبد الله بن سنان در خبر اول بحار از قرار دادن مجادله و مخاصمه را يكى قال اردت
الدخول على ابي عبد الله فقال لي مؤمن الطاق استأذن لي على ابي عبد الله فقلت نعم فدخلت
عليه فاعلمته مكانه فقال لا تأذن له فقلت جعلت فداك انقطاعه اليكم وولاؤه لكم
وجداله فيكم ولا يقدر احد من خلق الله ان يخصمه فقال بلى يخصمه صبي من صبيان الكتاب
فقلت جعلت فداك هو اجدل من ذلك وقد خاصم جميع اهل الاديان فخصمهم
فكيف يخصمه غلام من الغلمان فقال يقول له الصبي اخبرني عن امامك
امرك ان تخاصم الناس فلا يقدر ان يكذب علي فيقول لا فيقول فانت تخاصم
الناس من غير ان يأمرك امامك فانت عاص له فيخصمه يا ابن سنان لا تأذن له
علي فان اصحاب الكلام والخصومات تفسد اليقين وتمحق الدين دوم اينكه مجادله
و مخاصمه مريض كننده قلب است كما اينكه امام صادق در خبر اول بحار فرموده اند فلا تخاصموا الناس لدينكم فان
المخاصمة ممرضة للقلب الخ و نبات ميكند نفاق را كما اينكه امير فرموده اند در خبر آن كتاب قال اياكم والمراء
والخصومة فانهما يمرضان القلوب على الاخوان وينبت عليهما النفاق و مورث شك در دين است
كما اينكه نيز آنحضرت در خبر آن كتاب فرموده اند قال اياكم والجدال فانه يورث الشك في دين الله
سيم اينكه فرق است بين مجادله و ممارات زيرا كه ممارات عبارت است از مقاوله از جهة اظهار مرتبه و شخصيه كه منتهى شود
بسوى خير كما اينكه معلوم است از قول رسول خدا در خبر اول بحار قال اربع يمتن القلب الى ان قال ومماراة
الاحمق تقول ويقول ولا يرجع الى خير و قول امام صادق در خبر آن كتاب قال ولا تمارين احدا
سفيها ولا حليما فانه من مارى حليما اقصاه ومن مارى سفيها ارداه واما الفقهاء
راجعه بآيه ما نحن فيها اول اينكه مجادله دو قسم است مجادله بغير علم و مجادله بعلم قسم اول حرام است كما اينكه تصديق ميكند اورا

آیات کثیره مثل آیه سوره اعراف اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم ما انزل الله بها من سلطان
و آیه سوره حج ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم و آیه دیگر از این سوره ومن الناس من یجادل
فی الله بغیر علم ولا هدی وکذا وکذا وکذا از امثال این آیات و قسم دوم واجب است کما اینکه تصدیق میکند او را نیز آیات
کثیره مثل آیه سوره نحل وجادلهم بالتی هی احسن کما اینکه اشاره میکند از این فرق اخبار کثیره مثل قول امیر در قسم اول
در خبر اول بحار قال لعن الله الذین یجادلون فی دینه اولئک ملعونون علی لسان نبیه و مثل قول
رسول خدا در قسم دوم در خبر آن کتاب انه قال نحن المجادلون فی دین الله و این دو خبر و اشباه آنها اگر چه مطلق اند
الا اینکه قول امام صادق در خبر آن کتاب نص وارد است در اطلاق هر یک علاوه بر آیات مذکوره عن العسکری قال
ذکر عند الصادق الجدال فی الدین وان رسول الله والائمة المعصومین قد نهوا عنه
فقال الصادق لم ینه عنه مطلقا لکنه نهی عن الجدال بغیر التی هی احسن اما تسمعون الله
یقول ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن **دوم** آنکه قسم اول که مجادله بغیر علم است که حرام است
عبارتست از رد نمودن مبطل را بحجه منصوبه از طرف خدای تعالی بسبب اینکه اعتنا نشود در رد مبطل بمجرد نفی قول او یا انکار حق دیگر
که اگر قبول کند مغلوب خصم شود و واضح است که هر دو شق مجادله است بغیر علم کما اینکه امام صادق در خبر مذکور فرموده اند
قال اما الجدال بغیر التی هی احسن ان تجادل مبطلا فیورد علیک باطلا فلا ترده
بحجة قد نصبها الله تعالی ولکن تجحد قوله او تجحد حقا یرید بذلک المبطل ان یعین به
باطله فتجحد ذلک الحق مخافة ان یکون له علیک حجة لانک لا تدری کیف المخلص منه فذلک
حرام علی شیعتنا و قسم دوم که مجادله بعلم و واجب است عبارتست از رد نمودن مبطل را بحجه منصوبه از طرف خدای تعالی
کما اینکه نیز آنحضرت فرموده اند در خبر مذکور علاوه بر معلومیت آن از آنچه مذکور شد قال واما الجدال التی
هی احسن فهو ما امر الله به نبیه ان یجادل به من جحد البعث بعد الموت واحیائه له
فقال الله حاکیا عنه وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم فقال
فقال الله فی الرد علیه قل یا محمد یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم





الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون الخ سیم آنکه حجه الهیه که مجادله با او
مجادله بطریق احسن است دو است حجه ظاهره که عبارتست از رسل و اهل عصمت و حجه باطنه که عبارتست از عقول کما اینکه امام
سابع در اول بحار فرموده اند قال ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الحجة
الظاهرة فالانبیاء والرسل والائمة واما الحجة الباطنة فالعقول و در این بیان مختصر
مأمون واضح شد که هر کس در دعوای خود مطلقا چه نافی باشد و چه مثبت اقامه کند یکی از دو حجه مذکوره را آن مجادل است
بعلم و بطریق احسن و هر کس در دعوای خود مطلقا چه نافی باشد و چه مثبت اقامه نکند یکی از دو حجه مذکوره را آن مجادل است بغیر
علم و بغیر احسن و واضح است که استدلال بآیه قل یحییها الخ از جمله فروعات اصل اول است که اقامه حجه باطنه است
کما اینکه امام صادق در ذیل خبر مذکور فرموده اند قال کیف یجوزون ان یبعث هذه العظام وهی رمیم
فقال الله قل یحییها الذی انشاها اول مرة افیعجز من ابتدأه لا من شیء ان یعیده
بعد ان یبلی بل ابتداؤه اصعب عندکم من اعادته الخ و گذشت در سوره اقرء زیاده بیان
در مجادله اعاده فائده مهمه ندارد والحمد لله رب العالمین قال انما یأتیکم به الله ان شاء وما انتم بمعجزین
ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم
والیه ترجعون ظهر و تنزیل این آیه مبارکه حکایت گفت نوح است بقوم خود و مراد از اغواء که عبارت است از
غرق خدا اگر بخواهد حال آنکه نیستید شما عاجز کننده و نفع نمیدهد شما را نصح من اگر اراده داشته باشم نصح شما را اگر بوده
باشد خدا اراده داشته باشد اغواء و ضلال شما را آن پروردگار شما است و بسوی آن رجوع خواهید نمود از جمله اصل
متقدم در قول امیر که یک قسم از قرآن را میدانند عالم و جاهل که آیه ما نحن فیها از جمله فروعات وارده این اصل است
و یقین است که غیر از تنزیل او معانی دیگر اراده نشده است و نیز تصدیق میکند این را مجادلات سایر مرسلین در آیات
قرآنیه که غیر تنزیلات آنها معانی دیگر اراده نشده است کما اینکه هر یک در محل خود بیان میشود ان شاء الله تعالی در اینجا چند
امر است **اول** آنکه اغواء عبارت است از اضلال کما اینکه تصدیق میکند او را سوره ص قال فبعزتک لاغوینهم
اجمعین بشهادت آیه سوره ... ولاضلنهم که متحد السیاق است با آیه اولی و هر دو در ماده ابلیس تکلم است و در اینکلام

انصح لکم قال نزلت فی العبّاس **واما تفقهات** راجعه بآیه ما نحن فیها **اوّل** آنکه مؤمن خالی و مستغنی
نیست از قبول نصح کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ع لا یستغنی المؤمن من خصلة به
والحاجة الی ثلث خصال توفیق من الله عزّ وجلّ و واعظ من نفسه و قبول من ینصحه
**دوّم** آنکه مناصحه واجب است کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم وسائل فرموده اند قال یجب للمؤمن علی المؤمن
ان یناصحه و دین عبارتست از نصیحت از برای خدا و رسول ص و ائمه هدی علیهم السلام کما اینکه رسول خدا ص در خبر ان
کتاب فرموده اند قال ص الدّین نصیحة قیل لمن یا رسول الله ص قال لله و لرسوله و لائمة الدّین
و لجماعة المسلمین و ترک مناصحه خیانت است که حرام است کما اینکه آنحضرت ص فرموده اند در خبر همان کتاب
قال ایما مؤمن مشی مع اخیه المؤمن فلم یناصحه فقد خان الله و رسوله **سیّم** آنکه باید
مناصحه مؤمن مثل مناصحه نفس خود باشد کما اینکه رسول خدا ص در خبر کتاب مذکور فرموده اند قال ص لینصح الرّجل منکم
اخاه کنصیحته لنفسه و اعظم ناس منزلة امشی الناس است از برای نصح خلق کما اینکه نیز آنحضرت ص فرموده اند
قال ص انّ اعظم النّاس منزلة عند الله یوم القیامة امشاهم فی ارضه بالنّصیحة لخلقه
**چهارم** آنکه فرق نیست در وجوب نصیحت مؤمن بین استشاره و عدم او از جهه اطلاقات اخبار مذکوره **س** اگر گفته
شود حکم مذکور از وجوب نصح و حرمت ترک در خصوص مستشیر است کما اینکه در قول صادق ع است نیز در خبر آن کتاب قال ع
من استشار اخاه فلم ینصحه محض الرّأی سلبه الله عزّ وجلّ رأیه و بعبارة اخری خبر مذکور
نصّ وارد است در اطلاقات مذکوره **ج** گذشت در اصول متقدمه که نصّ دو قسم است نصّ فردی و نصّ حکمی و تخصیص شان
نصّ حکمی است نه شان نصّ فردی و واضح است که خبر مذکور نصّ فردی است که مشابه است در نفی حکم اطلاق از غیر خود و اطلاق
در اخبار مذکوره محکم است که واجب است رد متشابه بر محکم پس اشکالی نیست در این ببرکت اصول ثقاة **پنجم** آنکه فرق
نیست نیز در حکم وجوب نصح و حرمت ترک او بین مشهد و مغیب مؤمن از جهه اطلاقات اخبار مذکوره علاوه بر قول امام صادق ع
نیز در خبر آن کتاب قال ع یجب للمؤمن علی المؤمن النّصیحة له فی المشهد و المغیب بقیه کلام در این باب
موکول است بغیر این مقام والحمد لله ربّ العالمین ام یقولون افتراه قل ان افتریته فعلیّ اجرامی و انا





بریءٌ مما تجرمون طرز تنزیل این آیه مبارکه این است آیا میگویند افترا نموده است او را بگو اگر افترا نموده باشم
پس بر من است گناه من و من بری هستم از آنچه گناه میکنید زیرا که آیه از قسم معلوم المفاد و معلوم المراد است از برای عالم
و جاهل مثل آیات متقدمه پس تغییر او باصول مفسره است و تصدیق او میکند آیه سوره احقاف که متحده السیاق است با او فی الجمله
ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه الخ و کذا
آیه سابقه از همین سوره ما نحن فیها ام یقولون افتریه قل فأتوا الخ حاصل این است که تعدد و تکرار این عبارت نیز حجّة
دیگری است بر معلوم المراد بودن و کیف کان اشکالی در معنای آیه مبارکه نیست بلی اشکال در آیه ما نحن فیها از دو جهه است جهه
اولی آنکه این آیه غیر مربوطه است با آیات متقدمه در مقاولات نوح با قوم خود کما اینکه واضح است از برای اهل نظر و تأمل
زیرا که ام یقولون الخ هم عدل ندارد چنانچه با عدل است آیه متحده السیاق معلوم است و اذا تتلی علیهم آیاتنا
بیّنات قال الّذین کفروا للحقّ لمّا جاءهم هذا سحر مبین ام یقولون افتریه الخ جهه ثانیه
آنکه ضمائر در آیه ما نحن فیها بمرجع است چنانچه در آیه متحده السیاق معلوم است که مفتری به حق است که عبارتست از آیات و عباره اخری
نوح آیاتی تلاوت نمود بر قوم از پروردگار تا اینکه آنها بگویند او را افترا نموده است چنانچه در آیه متحده السیاق این امر صادق است
حاصل کلام در این مقام این است که آیه ما نحن فیها از این دو جهه مذکوره محل تأمل و نظر است از برای اهل نظر و تأمل و آنچه از قرآن
موجود محل نظر و تأمل است از حوادث منافقین است کما اینکه در اصول متقدمه در قول ممیزه دانسته شد پس آیه ما نحن فیها یعنی دخول
او در این مقام از حوادث منافقین است اگر چه از جمله قرآن است که متحده السیاق است با آیه مذکوره و نیز تصدیق میکند این
وصل را نصّ در قول امام باقر ع در خبر برهان قال ع انّ کفّار مکّة قالوا انّ محمّدا افتری القرآن پس اصل
نصّ هر دو ناطقند در داخل نبودن او و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره بین خاصه و عامه از داخل دانستن آیه ما نحن
فیها را در مقام مخالف است با اصل و قول ممیزه که باطل است کما اینکه در قول امام باقر ع در اصول خمسه دانسته شد کلّما لم
یخرج من هذا البیت فهو باطل والحمد لله ربّ العالمین **واما تفقهات** راجعه بآیه ما نحن فیها
**اوّل** آنکه افترا بر خدای تعالی حرام است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره آل عمران فمن افتری
علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظّالمون و آیه سوره انعام و من اظلم ممّن افتری

بکلمه لَنْ یُؤْمِنَ الخ حاصل این است که نهی از مخاطبه در نزول عذاب غرق و از نجات از او است که منافات با عدم ایمان ندارد

پس اشکالی در بین نیست بحمد الله و المنة **دوم** آنکه گذشت در سورهٔ جمعه اقسام ظلم از ظلم شرک و ظلم بغیر و ظلم بنفس و قسم اول غیر

مغفور است با مواخاه که در آیه ما نحن فیها است وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ

تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ

عَذَابٌ مُقِيمٌ ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و میساخت نوح کشتی را هر زمان که مرور میکرد بر او جماعتی سخریه میکردند

از آن گفت نوح اگر سخریه میکنید پس با تحقیق سخریه میکنیم از شما مثل آنچه سخریه میکنید پس زود است بدانید چه کس میاید آن را

عذاب که خوار کند او را و حلول نماید بر او عذاب اقامه کننده زیرا که آیه مذکوره از جمله آیاتی است که عالم و جاهل میدانند معنی

او را و ماموئنه امر او است که غیر تنزیل او معنای دیگر ندارد خصوصا بلحاظ آیات متقدمه و آیات متاخره او و نیز ناطق است براو

قول امام صادق ع در خبر پنجم بحار قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِنْ

تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا فَأَمَرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَغْرِسَ

النَّخْلَ فَأَقْبَلَ يَغْرِسُ النَّخْلَ فَكَانَ قَوْمُهُ يَمُرُّونَ بِهِ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُ وَيَسْتَهْزِؤُونَ بِهِ وَ

يَقُولُونَ شَيْخٌ قَدْ أَتَى لَهُ تِسْعُمِائَةِ سَنَةٍ يَغْرِسُ النَّخْلَ وَكَانُوا يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ فَلَمَّا أَتَى لِذَلِكَ

خَمْسُونَ سَنَةً وَبَلَغَ النَّخْلُ وَاسْتَحْكَمَ أَمَرَ بِقَطْعِهِ فَسَخِرُوا مِنْهُ وَقَالُوا بَلَغَ النَّخْلُ مَبْلَغَهُ قَطَعَهُ

هَذَا الشَّيْخُ قَدْ خَرِفَ وَبَلَغَ مِنْهُ الْكِبَرُ وَهُوَ قَوْلُهُ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ

إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ فَأَمَرَهُ اللهُ أَنْ يَنْحِتَ السَّفِينَةَ

الخ پس اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست اصلا و نصا بلی در اینجا چند امر است **اول** آنکه اگر گفته شود اشتغال بغرس

نخل در این آیه بعد از امر بصنع فلک است و حال آنکه در آیه متقدمه دانسته شد در قول امام صادق ع که امر بصنع فلک بعد از

غرس سه نوبت و هفت نوبت بوده است **ج** واضح است که غرس نوح ع غیر غرس مؤمنین نوح ع است و قول

امام صادق ع در تفسیر آیه ما نحن فیها در غرس نوح ع است و قول آنحضرت ع در آیه سابقه در غرس مؤمنین نوح ع است

پس منافاتی بین دو غرس نیست و امر بصنع نوح بین دو غرس واقع شده است پس اشکالی در بین نیست بحمد الله و المنة **دوم**





آنکه نوح ع سفینه را بدست خود ساخت میان در چوبها از دور تا آنکه فارغ شد از او کما آنکه امام صادق ع فرموده اند در خبر پنجم

بحار قَالَ فَعَمِلَ نُوحٌ سَفِينَتَهُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ بِيَدِهِ يَأْتِي بِالْخَشَبِ مِنْ بُعْدٍ حَتَّى فَرَغَ مِنْهَا الخ و اما تفقهات

راجعه بآیه ما نحن فیها **اول** آنکه حرام است سخریه مؤمن و استهزاء او کما آنکه معلوم است از آیه ما نحن فیها و تصدیق میکند او را آیه

سوره حجرات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ

عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ و بنا میکند از این بیان مضمون اخبار متواتره عامه مثل قول امام صادق ع قَالَ مَنْ خَافَ

النَّاسُ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ و قول دیگر آنحضرت نیز در خبر دوم وسائل إِنَّ الْفُحْشَ وَالْبَذَاءَ وَالسَّلَاطَةَ مِنَ النِّفَاقِ

و قول دیگر آنحضرت قَالَ مَنْ لَقِيَ أَخَاهُ بِمَا يُؤَنِّبُهُ أَنَّبَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ و کذا و کذا از امثال این

اخبار عامه **دوم** آنکه جزاء سخریه بمثل او باکی نیست کما آنکه ناطق است باو آیه ما نحن فیها و تصدیق میکند او را آیه سوره بقره فَمَنِ

اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ و آیه سوره نحل وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ

بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ زیرا که دانسته شد در اصول متقدمه اصل بقول امیر ع اَبْهِمُوا مَا أَبْهَمَهُ اللهُ

مثل قول امام صادق ع كُلُّ شَيْءٍ مُطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَصٌّ پس نص و اصل هر دو قائم است بر جواز سخریه بمثل و بنا میکند

از این بیان قول عالم موسی بن جعفر ع در خبر دوم وسائل قَالَ فِي رَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ قَالَ الْبَادِي مِنْهُمَا أَظْلَمُ وَوِزْرُهُ

وَوِزْرُ صَاحِبِهِ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَعْتَذِرْ إِلَى الْمَظْلُومِ مثل قول رسول ص در خبر دوم مستدرک قَالَ الْمُتَسَابَّانِ مَا قَالَا

فَعَلَى الْبَادِي مَا لَمْ يَعْتَدِ الْمَظْلُومُ و نیز دلالت میکند بر حکم مذکور قول رسول ص در خبر آن کتاب قَالَ الْمُؤْمِنُ حَرَامٌ

كُلُّهُ عِرْضُهُ وَمَالُهُ وَدَمُهُ چنانچه قصاص که نیست در نفس و مال بسخنین که نیست قصاص در عرض زیرا که تماما حرام است و

اخبار سابقه مذکوره از جمله فروعات این اصل است که عبارت است از حرمت کل مؤمن مثل قول امیر ع در خبر سیم وسائل در امر آنحضرت

بسبب سلاقال فِي رَجُلٍ دُعِيَ لِغَيْرِ أَبِيهِ أَقِمْ بَيِّنَتَكَ أُمَكِّنْكَ مِنْهُ فَلَمَّا أَتَى بِالْبَيِّنَةِ قَالَ إِنَّ أُمَّهُ أُمُّهُ

قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ حَدٌّ سُبَّهُ كَمَا سَبَّكَ أَوِ اعْفُ عَنْهُ حاصل این است که اصول کتاب و سنة و نصوص سنة ناطق است

بجواز قصاص در عرض چنانچه جائز است قصاص در نفس و مال **س** اگر گفته شود که این اصول و نصوص معارض است با اصل و

نص اما اصل قول امیر ع در خبر سیم وسائل که در کلام قصاص نیست قَالَ لَيْسَ فِي كَلَامٍ قِصَاصٌ و اما نص قضاء آنحضرت ع

در مقابل ضرب جلد در خبر آن کتاب از امام صادق ع قال ع قضی امیر المؤمنین ع فی رجل دعا آخر ابن المجنون
فقال له الآخر انت ابن المجنون فامر الاوّل ان یجلد صاحبه عشرین جلدة وقال اعلم انه مستعقب
مثلها عشرین فلما جلده اعطی المجلود السوط فجلده عشرین نکالاً ینکل بهما وقال ع ایضاً فی امرأة
برجلین قذف کل واحد منهما صاحبه بالزنا فی بدنه قال ع فدرأ عنهما الحد وعزرهما ونیز آیهٔ
واطلاق آیه سابقه لا تسخر الخ تصدیق میکند این امر را **ج** واضح است که نصوص وصول سموعه محکمه است بخلاف اصل ونص
مذکور امّا اصل متشابه است از جهه وجوب تعیین وعدم او بشهادت قضاء امیر ع زیرا که اگر واجب بود تعیین حد وتعزیر در کلام
سقوط هشتاد تازیانه که حد است در متقاذفین واکتفاء نمودن بتعزیر معنی نداشت در خبر مذکور ونیز امر بسبب مثل سب ساب در خبر دیگر
مذکور دلیل است بر کفایت مجرد قذف مثل قذف قاذف وتعزیر متقاذفین وجوب بدار دکما اینکه معلوم است از دو خبر متقدم
در مقابل مثل خبر مستدرک از امام ع من قال ع واذا تقاذف رجلان لم یجلد احد منهما الّا ان لکل واحد
منهما مثل ما علیه واما نص پس معلوم شد حال تشابه او واز اینجا معلوم شد که آیه لا تسخر الخ مخصوص است بآیه
متقدمه در اعتداء بمثل ومعاقبه بمثل پس اشکالی نیست بر کثرت وصول معتبره ولیکن باید دانست که اشکال وجواب مذکور در قصاص
در کلام مؤمنین بوده امّا در کفار چنانچه مصب آیه ما نحن فیها است که سخریه نوح ع است غیر مؤمنین از قوم خود پس اصل
اشکال مرتفع است کما اینکه واضح است والحمد لله رب العالمین حتّیٰ اذا جاء امرنا وفار التنور قلنا احمل
فیها من کل زوجین اثنین واهلک الّا من سبق علیه القول ومن آمن وما آمن معه الّا قلیل ظهور
این آیه مبارکه این است تا اینکه باید امر ما وفوران نماید تنور گفتیم حمل کن در کشتی از هر جفت دو تا واهل خود را مگر کسیکه سبقت کرده
باشد بر آن قول وکسیکه ایمان آورده باشد وایمان نیاورده با آن مگر کمی از جهه اصل ونص امّا اصل زیرا که این آیه از جمله قسمت
که مبدا ادراک عالم وجاهل بلحاظ آیات متقدمه وآیات متاخره وامّا نص از جهه قول امام باقر ع در خبر آن کتاب یعنی پنجم بحار
قال قال الله فی کتابه احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلک الّا من سبق علیه القول منهم
ومن آمن وما آمن معه الّا قلیل زیرا که ظاهر آیه بدون بیان آخر بینه عادله است که غیر از تنزیل او معنای
دیگر اراده نشده است چنانچه در وصول واضحه دانسته شد پس غموضی در تفسیر آیه بر کثرت نص وصول معتبره نیست ولی در اینجا چند امر باید

دانسته



دانسته شود **اوّل** آنکه خبر مذکور ناطق است که تنزیل آیه بدون قلنا است زیرا که حذف یک کلمه از آیه بی وجه است وتصدیق میکند
اورا آیه سوره مؤمنون فاذا جاء امرنا وفار التنور فاسلک فیها الخ واز اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره
بین خاصه وعامه که بزیاده قلنا است باید طرح نمود که مخالف امور مذکوره است **دوم** آنکه حتّیٰ اذا جاء امرنا الخ
متعلق است بآیه سابقه واصنع الفلک الخ که محل نظر وتامل است بخلاف تعلق او بآیه سابقه که معنای او مستقیم است و
تصدیق میکند این را آیه سوره مؤمنون فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا ووحینا فاذا جاء
امرنا الخ **سوم** آنکه خبر مذکور ناطق است که منهم جزء آیه است وتصدیق میکند این را آیه سوره مؤمنون فاسلک
فیها من کل زوجین اثنین واهلک الّا من سبق علیه القول منهم الخ علاوه بر اینکه اگر منهم
در کلام نباشد ومن آمن داخل خواهد شد در مستثنی که غیر مستقیم است واز اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره که بدون منهم
است مخالف است با تنزیل قرآن که باید طرح شود **پنجم** آنکه اگر گفته شود بعد از مجیٔ امر بعذاب غرق وفوران تنور چگونه
معقول است امر بحمل وسلوک از هر جفت دو تا در کشتی کما اینکه ناطق آیه مذکوره است ونیز چگونه متصور است هلاک از عذاب
با کلمه لا عاصم الیوم **ج** بلی امر چنین است اگر فوران تنور یکنوبت باشد وامّا اگر دو نوبت باشد که بفوران اول مطلع شد
نوح ع نازل شدن عذاب را وبعبارة اخری علامت نزول عذاب فوران تنور بوده است وهلاک این فوران علامت وحمل
وسلوک مذکور بعد فوران دوم شد اشکالی در بین نخواهد شد کما اینکه اخبار میرسد از این کلام امیر ع در خبر پنجم بحار قال ع لما فرغ
نوح ع من السفینة وکانت میعاده فیما بینه وبین ربه تعالی فی اهلاک قومه ان یفور التنور
ففار فقالت امرأته له ان التنور قد فار فقام الیه فختمه فقام الماء فادخل من اراد ان
یدخل ثم اتی الی سافه ففرغه وقال تعالی ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر وفجّرنا الارض
عیونا واز این بیان صدیق اکبر ع معلوم شد که مراد از امرنا در آیه ما نحن فیها آیه ففتحنا ابواب السماء مذکوره است
که در سوره قمر است نه فوران تنور تا اینکه گفته شود چگونه متصور است هلاک از امر خدا تعالی که عبارتست از کن فیکون کما اینکه
در وصول واضحه دانسته شد زیرا که فوران تنور علامت نزول عذاب بوده است نه خود عذاب **شش** اگر گفته شود که خبر مذکور وامثال
کثیره او مخالف است با قول دیگر امیر ع که فوران تنور عبارتست از طلوع شمس در خبر همان کتاب قال ع اما والله ما هو

نمود

تنّور الخبز ثمّ اومی بیده الی الشمس فقال طلوعها الخ گذشت در اصول ماضیه بیان در وجوه تنزیلیه و وجوه
تأویلیه قرآن که از جمله فرمایشات وارده اوّل کلمه وَفَارَ التَّنُّورُ است در دو آیه مذکوره که هر دو معنی مقصود است از تنور خبز
وحده که تقدیر کلام چنین است زمانیکه بیاید امر ما بعذاب غرق و حال آنکه شمس طلوع نموده باشد و تنور فوران نموده باشد
که در این صورت مخالفتی در بین نخواهد بود کما اینکه واضح است هفتم آنکه آیه مبارکه وَمِنْ کُلٍّ بتنوین است بکسر کما اینکه
در مصحف است بقرائت غیر حفص از قرائات قرّاء سبعه و تصدیق میکند این را آیه مذکوره از سوره مؤمنون که بتنوین است علاوه
بر این اگر بغیر تنوین قرائت شود معنی غیر صحیح خواهد شد زیرا که زوج عبارتست از جفت و در این هنگام حمل کن دو تا از دو جفت
معنی ندارد بخلاف قرائت با تنوین که معنی او مستقیم است که عبارتست از اینکه حمل کن از هر حیوان دو جفت که از جمله آنها گوسفند
و بز و گاو و شتر است که از هر یک از این چهار دو جفت یکی جفت اهلی و یک جفت وحشی که هشت جفت میشود کما اینکه
امام صادق ع در خبر پنجم بحار بیان فرموده اند قال ع ثُمَّ اَمَرَهُ اَنْ یَحْمِلَ فِیهَا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ الْاَ
زْوَاجَ الثَّمَانِیَةَ الَّتِی خَرَجَ بِهَا آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ لِیَکُونَ مَعِیشَةً ضَنْکاً لِعَقِبِ نُوحٍ فِی الْاَرْضِ
کَمَا عَاشَ عَقِبُ آدَمَ فَاِنَّ الْاَرْضَ تَغْرَقُ وَمَا فِیهَا اِلَّا مَا کَانَ مَعَهُ فِی السَّفِینَةِ قَالَ فَحَمَلَ
نُوحٌ فِی السَّفِینَةِ الْاَزْوَاجَ الثَّمَانِیَةَ الَّتِی قَالَ اللّٰهُ وَاَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْاَنْعَامِ ثَمَانِیَةَ اَزْوَاجٍ
مِنَ الضَّاْنِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ فَکَانَ زَوْجَیْنِ
مِنَ الضَّاْنِ زَوْجٌ یُرَبِّیهَا النَّاسُ وَیَقُومُونَ بِاَمْرِهَا وَزَوْجٌ مِنَ الضَّاْنِ الَّتِی فِی الْجِبَالِ الْوَحْشِیَّةِ
اُحِلَّ لَهُمْ صَیْدُهَا وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ زَوْجٌ یُرَبِّیهَا النَّاسُ وَزَوْجٌ مِنَ الظِّبَاءِ وَمِنَ
الْبَقَرِ اثْنَیْنِ زَوْجٌ یُرَبِّیهَا النَّاسُ وَزَوْجٌ هُوَ الْبَقَرُ الْوَحْشِیُّ وَمِنَ الْاِبِلِ زَوْجَیْنِ وَهِیَ
الْبَخَاتِیُّ وَالْعِرَابُ وَکُلُّ طَیْرٍ وَحْشِیٍّ اَوْ اِنْسِیٍّ ثُمَّ غَرِقَتِ الْاَرْضُ و از این بیان هم مدلل شد که قرائت مشهوره
بین خاصه و عامه که بدون تنوین است قرائت غیر حفص است باطل است که از حوادث منافقین است حاصل کلام در آیه
نحن فیها این است قرائت مشهوره از سه جهة غلط اوّل زیاده قُلْنَا دوّم نقصان مِنْهُمْ سیّم حذف تنوین
که هر یک ثابت شد بآیه و روایه اوّل بآیه سوره مؤمنون و بروایه از امام صادق ع دوّم بآیه سوره مؤمنون نیز و روایه مذکوره





سیّم بآیه ثمانیه ازواج و روایت خبره و از اعجب است که با این اصول و نصوص چگونه غفلت شده است از این سه جهة از قرّاء
و مفسّرین والحمد لله ربّ العالمین وَقَالَ ارْکَبُوا فِیهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا وَمُرْسٰیهَا اِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ ترجمه
و تنزیل این آیه مبارکه این است و گفت خدای تعالی سوار شوید در کشتی باسم خدائیکه روان کننده است کشتی را و باز دارنده است
کشتی را بتحقیق پروردگار من بخشنده و رحم کننده است زیرا که این آیه از قسمتیست که میدانند معنای او را عالم و جاهل خصوصاً بلحاظ
آیات متقدّمه و متأخّره و نیز حجّة است بر این تفسیر امام صادق ع در خبر پنجم بحار فقال الله عزّ وجلّ اِرْکَبُوا فِیهَا
بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا وَمُرْسٰیهَا ای یقول مجریها ای مسیّرها و مرسیها ای موقفها الخ پس اشکالی در تفسیر مذکور
نیست اصلاً و نصّاً بلی اشکال در این است که مجریها و مرسیها بفرمایش امام صادق ع اسم فاعل از باب افعال است و مورد
صفت مجرور است از برای اللّٰه و معنای او در این هنگام در کمال وضوح است و مع ذلک چگونه با حال این امر مشتبه
بر اسلاف و اخلاف از خاصه و عامه و قرّاء و مفسّرین مانده است که اوّل را بفتح میم و کسر راء و دوّم را بضم میم و فتح سین قرائت
نموده اند با مخالف بودن با نصّ امام صادق ع حال انصاف از ناظرین خواسته میشود که با این نحو از قرائات از قرّاء سبعه
یا عشره که مخالف است با نصوص ائمّه ع دیگر چگونه متصوّر است بودن قرائات اینها از رسول خدا ص و چگونه ادّعا
کرده اند تواتر قرائات آنها را از آنحضرت ص و اشکال دیگر آنکه خبر مذکور ناطق است که آیه ما نحن فیها خالی است از کلمه وقال
و آیه بدون این کلمه است و این کلمه از حوادث منافقین است علاوه بر اینکه با اثبات وقال مثل اثبات قُلْنَا در آیه
متقدّمه خارج میشود آیه از فصاحت که منافی است با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ الخ کما اینکه شک و شبهه
در او نیست از برای اهل نظر و تأمّل و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره بین خاصه و عامه که بزیاده وقال است در آیه ما نحن
فیها بی وجه است که باید طرح نمود که مخالف حق و نص است والحمد لله ربّ العالمین وَاَمَّا تفقیهات راجعه بآیه
ما نحن فیها پس گذشت احکام متعلقه ببسمله در سوره اِقْرَأْ مراجعه کن اعاده فائده مهمّه ندارد و مستحب است گفتن این آیه
در وقت سوار شدن کما اینکه امام باقر ع در خبر دوّم وسائل فرموده اند قال ع اِذَا عَزَمَ لَکَ عَلَی الْبَحْرِ فَقُلِ الَّذِی
قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا وَمُرْسٰیهَا اِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ وَهِیَ تَجْرِی بِهِمْ فِی
مَوْجٍ کَالْجِبَالِ وَنَادٰی نُوحٌ ابْنَهُ وَکَانَ فِی مَعْزِلٍ یَا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنَا وَلَا تَکُنْ مَعَ الْکَافِرِینَ

واضح است که منافات دارد با نداء نوح ع وامر بسوار شدن کشتی زیرا که با بودن موج مثل کوهها سوار شدن امکان ندارد و تصور ندارد و
از اینجا یعنی از نبودن امر مذکور محل نظر و تامل میران و مدلل شد که در این آیه از حوادث منافیین است وحجت است بر این امر قول
امام صادق ع در خبر پنجم که امر بسوار شدن بعد از دوران کشتی بوده است و پس قال ع فدارت السفینة ونظر نوح الی ابنه
یقع ویقوم فقال له یا بنی ارکب معنا الخ وکلمه فی موج کالجبال جزء آیه نیست و از این بیان اصلاً ونصاً
حال فی معزل معلوم شد که نیز از حوادث منافیین است زیرا که بداهت قاضیه است با بودن موج مثل کوهها چگونه متصور است
بودن پسر نوح کناری خصوصاً با ملاحظه اینکه ارتفاع سفینه کما اینکه در کلام امیر ع دانسته شد هشتاد ذراع بوده است هر قدر فرض شود
که زمین ارتفاع در آب بوده است تصور نمیشود دو امر مذکور یکی امر بسوار شدن و یکی بودن پسر در کناری و از این بیانات اصلاً
ونصاً معلوم شد که اصل آیه مبارکه این مقدار بوده وهی تجری بهم ونادی نوح ابنه یا بنی ارکب معنا
الخ واسم این ابن یعنی کنعان بوده است کما اینکه امیر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال والذی یغرق من ابنه نوح
یغرق من ابنه کنعان والحمد لله رب العالمین واما التفقهات راجعه بآیه نحن فیها اول آنکه لازم
نیست بسوار شدن کشتی کما اینکه معلوم است از قول رسول خدا ص علاوه بر آیه ما نحن فیها در خبر دوم وسائل قال ع
وکره رکوب البحر وقت هیجانه دوم آنکه مکروه است سوار شدن کشتی از برای تجارت مثل سوار شدن
در وقت هیجان واما اول از جهت قول امام باقر ع در خبر دوم وسائل انه کره رکوب البحر للتجارة واما ثانی
از جهت خبر مقدم سیم آنکه مستحب است زمانیکه بحر مضطرب شد آمدن در طرف راست و خواندن دعاء مذکور کما اینکه امام باقر ع
فرموده اند در خبر دوم وسائل قال ع فاذا اضطرب بک البحر فاتک علی جانبک الایمن وقل بسم الله
اسکن بسکینة الله وقر بقرار الله واهدأ باذن الله ولا حول ولا قوة الا بالله چهارم
آنکه باکی نیست صلوة در کشتی ایستاده با استطاعت و الا نشسته کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر مستدرک ان علیاً ع سئل
عن الصلوة فی السفینة قائماً او قاعداً فقال ع ان الله اذن لنوح ع ومن معه ان یصلوا
فی السفینة قعوداً ستة اشهر وذلک ان السفینة تکفی بهم وانت لا یجزیک ان تصلی قائماً
قاعداً ان استطعت ان تصلی وان لم تستطع تصلی قاعداً اصل اینکه خارج شدن از کشتی از برای صلوة





لازم نیست کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر آن کتاب مذکور سئل الصادق ع عن الرجل یکون فی السفینة
فتحضر الصلوة یخرج الی الشط فقال ع لا ارغب عن صلوة نوح ع فقال صل فی السفینة
قائماً فان لم یتهیأ لک من قیام فصلها قاعداً پنجم آنکه اگر کشتی دور بزند نماز گذار دور بزند مهما امکن و
تحری بکند قبله را بجهد خود و اگر ممکن نشود نماز بکند بسوی صدر کشتی کما اینکه نیز آن حضرت فرموده اند قال ع فاذا دارت
السفینة فدر معها وتحر القبلة جهدک فان عصفت الریح ولم یتهیأ لک ان تدور
الی القبلة فصل الی صدر السفینة و نیز کسیکه خوف از غرق دارد این دعا را بخواند کما اینکه رسول ص فرموده
در خبر دوم مستدرک قال ع من تخوف الغرق فلیقل بسم الله الملک الرحمن الرحیم وما قدروا الله
حق قدره والارض جمیعاً قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه
وتعالی عما یشرکون وبقیه کلام موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین وقیل یا ارض ابلعی
ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعداً
للقوم الظالمین ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و گفته شد ای زمین بلع کن و بیاشام آب خود را و ای آسمان قطع
نما و باز دار و کم گردیده کشیده شد آب و گذشت امر و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی و گفته شد دوری رحمت از برای قوم ظالمین
زیرا که این آیه نیز از قسمیست که میدهد معنای او را عالم و جاهل بملاحظه آیات سابقه و لاحقه او و نیز حجت است بر او قول احد الصادقین
در خبر پنجم بحار قال ع لما قال الله یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی قال الارض انما امرت ان ابلع مائی انا فقط
ولم اومر ان ابلع ماء السماء قال فبلعت الارض مائها وبقی ماء السماء فصیر بحراً حول الدنیا
وقول امام صادق ع در خبر کتاب فی قوله یا ارض ابلعی ماءک قال ع نزلت بلغة الهند اشربی وقول موسی بن
جعفر ع قال وتواضع جبل عندکم بالموصل یقال له الجودی فمرت السفینة تدور فی الطوفان
علی الجبال کلها حتی انتهت الی الجودی فوقعت علیه الخ زیرا که اکتفا بذکر فقرات در این خبر بدون اراده
معنای دیگر غیر تنزیل آنها بینه عادله است که غیر تنزیل آنها اراده نشده است پس اشکالی در تنزیل آیه مبارکه نیست ملی در اینجا
چند امر است نیز اول آنکه دانسته شد که تنزیل این آیه بعد از آیه آتیه ونادی نوح ربه الی اکن من الخاسرین است

علیها فقال له نوح ع انه لیبعض الی ان یکون لک عندی ید فما هی قال بلی دعوت الله علی قومک
فاغرقتهم فلم یبق احد اغویه فانا مستریح حتی ینشوء قرن آخر واغویهم فقال نوح ع ما الذی ترید
ان تکافئنی به قال اذکرنی فی ثلاث مواطن فانی اقرب ما اکون الی العبد اذا کان فی احدهن
اذکرنی اذا غضبت واذکرنی اذا حکمت بین اثنین واذکرنی اذا کنت مع امرأة خالیا لیس معکما
احد **هشتم** آنکه تمام ارض غرق شد مگر بیت الله که آزاد شد از غرق کما اینکه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال
ان الله تعالی اغرق الارض کلها یوم نوح ع الا البیت فمن یومئذ سمی العتیق لانه اعتق من
الغرق فقلت صعد الی السماء فقال لم یصل الماء الیه وانما دفع عنه **نهم** آنکه اگر گفته شود
از کجا دانست نوح ع حین اینکه دعا نمود بر قوم خود اینکه قوم خود ولادت نمیکنند مگر فاجر کفار در آیه انهم لا یلدوا الا فاجرا
کفارا جواب از قول خدای تعالی انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرمودند قال قلت
لابی جعفر ع ما کان علم نوح حین دعا علی قومه انهم لا یلدوا الا فاجرا کفارا فقال اما سمعت
قول الله عز وجل لنوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن **دهم** آنکه استقرار کشتی
بر کوه جودی روز عید نوروز بوده است کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع انه یوم النیروز وهو
الیوم الذی استوت فیه سفینة نوح ع علی الجودی **یازدهم** آنکه وجه استقرار کشتی بر جودی
تواضع او بوده است در برای خدای تعالی از بین کوهها که بلند نموده خود را کما اینکه رسول خدا ص فرموده در خبر آن کتاب قال ص ان
الجبال تطاولت لسفینة نوح ع وکان الجودی اشد تواضعا فحط الله بها علی الجودی
**دوازدهم** آنکه مدت کث نوح ع و اصحاب آن در کشتی قدریست که خدای تعالی خواسته است کما اینکه موسی بن جعفر ع
در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع کان نوح فی السفینة فلبث فیها ما شاء الله وکانت مأمورة
فخلی سبیلها نوح فاوحی الله الی الجبال انی واضع سفینة نوح علی جبل منکم فتطاولت
الجبال وشمخت غیر الجودی وهو جبل بالموصل فضرب جؤجؤ السفینة الجبل فقال
نوح عند ذلک یا ماریا اتقن وهو بالعربیة رب اصلح **س** اگر گفته شود که در خبر مبین کتاب





از امام صادق ع که مدت کث نوح ع در کشتی هفت شب و هفت روز بوده است فقلت له کم لبث نوح ع ومن معه
فی السفینة حتی نضب الماء وخرجوا منها فقال لبثوا فیها سبعة ایام ولیالیها وطافت بالبیت
ثم استوت علی الجودی وهو فرات الکوفة الخ علاوه بر اینکه این خبر منافی است با آنچه گذشت از اخبار که مدت
چهل صباح آب از آسمان آمد و شما در کشتی نشسته نماز کردند **ج** خبر مذکور ساکت است از مدت توقف نوح ع در کشتی بلکه لسان
او در لبث آن حضرت است در مدت فرو رفتن آب یعنی زمان بلع نمودن زمین آب خود را هفت شب و هفت روز بوده است
پس منافی در بین نیست بحمد الله ولمنه **س** دیگر اگر گفته شود که خبر سابق از امام صادق ع که سفینه بقدر مرتفع شد که مسح نمود آن را
منافات دارد با قول دیگر آن حضرت ع در خبر همان کتاب که ارتفاع آب پانزده ذراع بوده از جمیع کوهها قال ع ارتفع الماء
زمان نوح ع علی کل جبل وعلی کل سهل خمسة عشر ذراعا **ج** این خبر اولا مخالف است با آیه ففتحنا
ابواب السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر زیرا که بدلالت قاطعه است
که با چنین آب از آسمان و زمین اضعاف پانزده ذراع خواهد شد چه رسد از اینکه چهل صباح باشد کما اینکه در قول آنحضرت
دانسته شد ثانیا استواء آب در جبل و سهل غیر معقول است وثالثا آنکه گذشت که ارتفاع کشتی هشتاد ذراع بوده که در این صورت
لابد بیشتر از پانزده ذراع در آب خواهد بود و با پانزده ذراع در آب بودن حرکت سفینه ممکن نیست علاوه بر جمیع امور ثلاثه با استواء
آب روی کوه و زمین چگونه متصور است حرکت سفینه جمیع دنیا را و ممکن است که خبر مذکور ناظر باشد بمجرد آب زمین نه آب آسمان
که در این صورت واضح است که منافاتی ندارد با اخبار سابقه وکیف کان امر سهل است بحمد الله ولمنه ونادی نوح ربه فقال
رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس
من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسألن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من
الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسألک ما لیس لی به علم والا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین
ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و ندا کرد نوح ع پروردگار خود را پس گفت پروردگار من بدرستیکه پسر من از اهل من است و بدرستیکه
وعده تو حق و ثابت است و تو احکم الحاکمین هستی فرمود خدا ای نوح بتحقیق او نیست از اهل تو و بتحقیق او عمل غیر صالح است پس سؤال
مکن آنچه نیست از برای تو با او علمی بدرستیکه موعظه میکنم تو را اینکه بوده باشی از جاهلین گفت پروردگار من بتحقیق پناه برم بتو از اینکه

اخواننا بغوا علینا فقال اما تقرء کتاب الله والی عاد اخاهم هودا فهو مثلهم انجاه و
الذین معه واهلك عادا بالریح العقیم وبعبارهٔ اخری اخ آنهااست درعشیره کما اینکه در قول دیگر آن حضرت
است درخبر آن کتاب نیز قال جاء رجل من اهل الشام الی علی بن الحسین فقال انت علی بن الحسین
فسح علیه فقال ویلك کیف قطعت علی انی انه قتل المؤمنین قال قوله اخواننا قد بغوا
فقاتلناهم علی بغیهم فقال ویلك اما تقرء القرآن قال بلی قال فقد قال الله والی مدین
اخاهم شعیبا والی ثمود اخاهم صالحا فکانوا اخوانهم فی دینهم او فی عشیرتهم
قال له الرجل لا بل فی عشیرتهم قال فهؤلاء اخوانهم فی عشیرتهم ولیسوا اخوانهم فی
دینهم قال فرجت عنی فرج الله عنك **دهم** آنکه اگرگفته شود چه شده است تسمیه این سوره مبارکه بسوره هود
وحال آنکه مناسب تسمیه است بسوره نوح از جهت تقدم قصه آن بر قصه هود در ذکر اول مفصلاً وثانی مجملاً **ج** این قصه سابقست
بر اینکه نزول این سوره بعد از سوره نوح بوده است که ممکن بوده است تسمیه این سوره بسوره نوح از جهت تکرار لزوم **بازدهم**
آنکه وجه اقرار قول آنها است بسفاهت هود از ناحیه آلهه کما اینکه در آیه بعد معلوم میشود والحمد لله رب العالمین **واما تفقهات**
راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه خواندن پروردگار واجب است که عبادتست کما اینکه تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را آیه سوره مؤمن وقال
ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین چنانچه در
بیان امام باقر است درخبر آن قال ان الله عز وجل ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین قال هو الدعاء افضل العبادة الدعاء قلت ان ابراهیم لاواه حلیم قال
الاواه الدعاء ودر بیان امام صادق است در آن کتاب الدعاء هو العبادة التی قال الله عز وجل
ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین ادع الله عز وجل
ولا تقل ان الامر قد فرغ منه قال زرارة انما یعنی لا یمنعك بالقضاء والقدر ان تبالغ
بالدعاء وتجتهد فیه **دوم** آنکه خواندن غیر پروردگار شرک است کما اینکه امام صادق درخبر بحار فرموده فقال
لا یکون العبد مشرکا حتی یصلی لغیر الله او یذبح لغیر الله او یدعو لغیر الله ونیز معلوم است از اصل





در قول امام باقر در خبر وسائل قال ومن نصب دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرك زیرا که دعاء غیر خدا تعالی
دین مؤمن نیست که در این هنگام عبادت غیر خدای تعالی کرده شده است **سیم** آنکه استجابت دعاء که عبادتست موقوف است بنیت خالصه چنانکه
امام صادق در خبر بحار فرموده اند قال قلت للصادق یا ابن رسول الله ما بال المؤمن اذا دعا ربه
وربما لم یستجب له وقد قال الله عز وجل وقال ربکم ادعونی استجب لکم فقال ان العبد اذا دعا الله
تبارك وتعالی بنیة صادقة وقلب مخلص استجیب له بعد وفائه بعهد الله عز وجل واذا دعا الله
بغیر نیة واخلاص لم یستجب له الیس الله تعالی یقول اوفوا بعهدی اوف بعهدکم فمن وفی له وفی له
وکذا بودن دعاء از جهه دعاء که عبارتست جهة دعاء از آنچه در قول امام صادق است درخبر همان کتاب قال قلت آیتان فی
کتاب الله عز وجل اطلبهما فلا اجدهما قال وما هما قلت قول الله عز وجل ادعونی استجب لکم
فندعوه ولا نری اجابة قال افتری الله عز وجل اخلف وعده قلت لا قال فمما ذلك قلت لا ادری
قال لکنی اخبرك من اطاع الله عز وجل فیما امره من دعائه من جهة الدعاء اجابه قلت وما جهة
الدعاء قال تبدء فتحمد الله وتذکر نعمه عندك ثم تشکره ثم تصلی علی النبی ثم تذکر ذنوبك
فتعترف بها ثم تستعیذ منها فهذا جهة الدعاء ثم قال وما الآیة الاخری قلت قول الله عز وجل
وما انفقتم من شیء فهو یخلفه وهو خیر الرازقین وانی انفق ولا اری خلفا قال افتری الله
عز وجل اخلف وعده قلت لا قال فمم ذلك قلت لا ادری قال لو ان احدکم اکتسب المال
من حله وانفقه فی حله لم ینفق درهما الا اخلف علیه وبعبارهٔ اخری هر یك از نیت خالصه وجهه دعاء سبب
استجابت دعا است وبعضد هر دو دعاء مستجاب میشود مثل حیات قلب بحصول ثانی که مانع از استجابت دعا است کما اینکه امیر
در خبر مستدرک فرموده اند انه خطب فی یوم جمعة خطبة بلیغة فقال فی آخرها ایها الناس سبع
مصائب عظام نعوذ بالله منها عالم زل وعابد مل ومؤمن ضل ومؤتمن غل و
غنی اقل وعزیز ذل وفقیر اعتل فقام الیه رجل فقال صدقت یا امیر المؤمنین انت
القبلة اذا ما ضللنا والنور اذا ما اظلمنا ولکن نسئلك عن قول الله تعالی ادعونی استجب لکم

فما بالنا ندعوا فلا يجاب قال ان قلوبكم خانت بثمان خصال اولها انكم عرفتم الله فلم تؤدوا
حقه كما اوجب عليكم فما اغنت معرفتكم شيئا والثانية انكم آمنتم برسوله ثم خالفتم
سنته وامتم شريعته فاين ثمرة ايمانكم والثالثة انكم قرأتم كتابه المنزل عليكم فلم تعملوا به وقلتم
سمعنا واطعنا ثم خالفتم والرابعة انكم تخافون من النار وانتم في كل وقت تقدمون اليها
بمعاصيكم فاين خوفكم والخامسة انكم قلتم ترغبون في الجنة وانتم في كل وقت تفعلون ما
يباعدكم منها فاين رغبتكم فيها والسادسة انكم اكلتم نعمة المولى ولم تشكروا عليها
والسابعة ان الله امركم بعداوة الشيطان وقال ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه
عدوا فعاديتموه بلا قول وواليتموه بلا مخالفة والثامنة انكم جعلتم عيوب الناس نصب
عيونكم وعيوبكم وراء ظهوركم وتلومون من انتم احق باللوم منه فاى دعاء يستجاب لكم
مع هذا وقد سددتم ابوابه وطرقه فاتقوا الله واصلحوا اعمالكم واخلصوا سرائركم وامروا
بالمعروف وانهوا عن المنكر فيستجيب الله دعائكم وگذشت بقيه تفهيمات موکوله بعبادت در آيه متقدمه در
اين سوره مباركه مراجعه كن اعاده فائده مهمه ندارد والحمد لله رب العالمين يا قوم لا اسئلكم عليه اجرا ان اجري
الا على الذي فطرني افلا تعقلون ظهر و تنزيل اين آيه مباركه اين است اى قوم من سؤال نميكنم شما را براين تبليغ
ورسالت اجرى نيست اجر من مگر بركسيكه خلق فرموده است مرا آيا پس تعقل نميكنيد زيراكه اين آيه ازجمله آياتيست كه ميداند
معناى اورا عالم وجاهل بملاحظه آيه سابقه وآيات لاحقه او وتصديق ميكند اورا آيه سوره شعراء وما اسئلكم عليه من
اجر ان اجري الا على رب العالمين در قصه هود پس اشكالى در تفسير آيه مباركه نيست واما تفهيمات راجعه بآيه
مباركه اول آنكه گذشت در آيه متقدمه از همين سوره تفهيمات راجعه باخذ اجرت در مقابل ابلاغ ودعوت بسوى خداى تعالى
مراجعه كن اعاده فائده مهمه ندارد دوم آنكه حرام است عدم تعقل كما اينكه معلوم است از آيه مباركه وتصديق ميكند اورا
آيه سوره انفال ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ونيز دلالت دارد براو قول
امام صادق ع در خبر سيم وسائل قال لا يفلح من لا يعقل ولا يعقل من لا يعلم الخ ويا قوم استغفروا ربكم ثم توبوا





اليه يرسل السماء عليكم مدرارا ويزدكم قوة الى قوتكم ولا تتولوا مجرمين ظهر و تنزيل اين
آيه مباركه اين است واى قوم من طلب مغفرت كنيد پروردگار خودتان را بعد توبه ورجوع كنيد بسوى آن ارسال ميفرمايد باران
بر شما ريزان وزياده فرمايد شمارا قوتى بسوى قوه شما وبرنگرديد درحاليكه گناهكار باشيد زيراكه اين آيه نيز ازجمله آياتيست كه ميداند
معناى اورا عالم وجاهل بملاحظه آيات متقدمه وآيات متأخره او وحجت است براين قول عسكرى ع در خبر پنجم بحار قال كان هود
يقول ما حكى الله استغفروا ربكم ثم توبوا اليه الى قوله ولا تتولوا مجرمين زيراكه اكتفاء بذكر آيه
بدون اضافه نمودن چيزى دليل است كه تنزيل آيه در تأويل آنست ومعناى غير از تنزيل ندارد ونيز حجت است براين تفسير قول امام
باقر ع در خبر اول وسائل سئل رجل اباجعفر ع وانا عنده فقال انى كثير المال وليس يولد فهل لي
من حيلة قال استغفر ربك سنة في آخر الليل مائة مرة فان ضيعت ذلك بالليل فاقضه
بالنهار فان الله يقول استغفروا ربكم الاية زيراكه اكتفاء نمودن بذكر آيه بدون علاوه نمودن
چيزى حجت وصحيح است براينكه تأويل ومعناى او در تنزيل آنست پس تفسير آيه مباركه باصل ونص است ودر اينجا چند امر است اول
آنكه گذشت در قول امام صادق ع كه قوت قوم عاد چنان بوده است كه ازاله ميكردند از كوه بدستهاى خودشان سنگ را
ميشد ازاو قطعه كه ميكندند چه كس اشد قوت است ازما در سوره سجده وقالوا من اشد منا قوة وبعباره اخرى خلق
نشده بود مثل آنها در بلاد كما اينكه در سوره فجر است الم تر كيف فعل ربك بعاد ارم ذات العماد التي لم
يخلق مثلها في البلاد وگذشت تفهيمات راجعه باستغفار وتوبه در آيات متقدمه در همين سوره مراجعه كن اعاده فائده
مهمه ندارد قالوا يا هود ما جئتنا ببينة وما نحن بتاركي آلهتنا عن قولك وما نحن لك بمؤمنين
ان نقول الا اعتريك بعض آلهتنا بسوء ظهر و تنزيل اين آيه مباركه اين است گفتند قوم هود اى هود نياوردى مارا
بحجتى ونيستيم ما ترك كننده خدايان خودمان را از قول تو ونيستيم از براى تو مؤمنين نميگوئيم مگر آنكه متعرض شده است ترا
بعض خدايان ما ببدى زيراكه اين آيه نيز ازجمله آياتيست كه ميداند معناى اورا عالم وجاهل بملاحظه آيات سابقه وآيات لاحقه
او وتصديق ميكند اين آيه را آيه سوره اعراف در قصه هود قالوا اجئتنا لنعبد الله وحده ونذر ما كان
يعبد آباؤنا وآيه سوره سجده قالوا اجئتنا لتأفكنا عن آلهتنا پس اشكالى در تفسير آيه مباركه نيست ودر اينجا چند امر است

اوّل آنکه وجه دعوت کفتن قوم هود بحضرت ع بیاوری مارا بحجّتی این است که حجّه آن حضرت ع نبوده است مکر آنچه نزد اولاد سام بوده از
علم و ایمان و میراث العلم و اسم اکبر و آثار علم نبوت که دارای این صفات بوده است و بنوح بشارت آن داده بود چنانکه در قول امام ع در خبر پنجم بحار فرمود قال
نوح انّ الله تبارك وتعالى باعث نبيّاً يقال له هود وانّه يدعو قومه الى الله تبارك
وتعالى فيكذّبونه وانّ الله مهلكهم فمن ادرك منكم فليؤمن به وليتّبعه فانّ الله
عزّ ذكره ينجيه من عذاب الريح وامر نوح ابنه ساماً ان يتعاهد هذه الوصيّة عند
رأس كلّ سنة ويكون يوم عيد لهم فيتعاهدون فيه بعث هود وزمانه الذي يخرج فيه فلمّا
بعث الله تبارك وتعالى هوداً نظروا فيما عندهم من العلم والايمان وميراث العلم والاسم الاكبر
وآثار علم النبوّة فوجدوا هوداً نبيّاً وقد بشّرهم به ابوهم نوح فآمنوا به وصدّقوه واتّبعوه
فنجوا من عذاب الريح وبعبارة اخرى این بشارت و بودن شخصی با این اوصاف مذکوره نزد اولاد سام بود که ایمان آورده
تصدیق کردند بعد یافتن مصداق او را نه نزد دیگران مانند اینکه نیز حجّه بر آنها باشد مثل اولاد سام پس اگر این بشارت
و اوصاف نزد اولاد سام بوده که حجّه است نه در نزد دیگران پس چه اتمام شد حجّه هود بر قوم آنحضرت و بچه علت وجه
صحیح شد عذاب آنها بعذاب ریح مانند اینکه حجّه هود منحصر در مذکورات نبوده و آنها هم نزد آنها بوده است جواب شبهه و تشریت
که امور مذکوره از بشارت نوح و اوصاف مسموعه مؤمّن و حجّه است چنانچه همین امور از بشارت آدم و اوصاف مسموعه مؤمّن
و حجّه نوح ع بود از برای قوم خود غایت الامر این است که باین امور قوم هود قانع نمیشدند چنانچه قوم نوح ع قانع نشدند و منشأ
نبودن آنها نفی میکردند مثل قوم نوح ع و شاهد و دلیل بر حجّه و بینه امور مذکوره ایمان و تصدیق اولاد سام است باین امور هود را
نبی بودن مثل ایمان و تصدیق اولاد هابیل باین امور نوح ع را نبی بودن زیرا که اگر این امور تمام نبوده باشد در حجّه و بینه لازم
آید که ایمان و تصدیق بر هود و نوح ع بی موقع و لغو باشد عقلاً دوّم آنکه مقصود از اعتراء و عارض شدن سوء هود را
از ناحیه آلهه قوم آنحضرت ع سفاهت است کما اینکه تصدیق میکند او را قول قوم آن حضرت ع در سوره اعراف قال
الذين كفروا من قومه انّا لنراك في سفاهة زیرا که دانسته شد در اصول متقدّمه که قرآن تصدیق
میکند بعض او بعض او را که آیات ما نحن فیها از جمله فروعات وارده این اصل است علاوه حصر نمودن قوم قول





خودشان را در اعتراء آلهه هود را بسوء در آیه ما نحن فیها زیرا که قول او ادا شده است بکلمه اِن نافیه و الّا که مفید حصر است و در این
هنگام اگر مقصود از سوء غیر سفاهت باشد حصر باطل خواهد شد سیّم آنکه از بیان در امر دوّم معلوم شد که افتراء قوم هود در آیه
سابقه بطور حصر نیز اِن انتم الّا مفترون عبارتست از همین قول باعتراء و سوء و سفاهت زیرا که از آیه ما نحن فیها معلوم شد
که قوم آنحضرت ع قول دیگر نداشتند که افتراء باشد مانند اینکه قول آنحضرت ع مصداق داشته باشد در اِن انتم الّا مفترون
قال انّي اشهد الله واشهدوا انّي بريء ممّا تشركون من دونه فكيدوني جميعاً ثمّ لا تنظرون
انّي توكّلت على الله ربّي وربّكم ما من دابّة الّا هو آخذ بناصيتها انّ ربّي على صراط مستقيم
فان تولّوا فقد ابلغتكم ما ارسلت به اليكم ويستخلف ربّي قوماً غيركم ولا تضرّونه
شيئاً انّ ربّي على كلّ شيء حفيظ ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است گفت هود بتحقیق شاهد قرار میدهم خدا را و شاهد
باشید بدرستیکه من بیزارم از آنچه شریک میآورید در غیر خدا پس مکر کنید مرا تماماً بعد مهلت نخواهید داد مرا بدرستیکه من
توکل نموده ام بر خدا که پروردگار من است و پروردگار شما است نیست از جنبنده مگر خدا اخذ کننده است بناصیه او بدرستیکه
پروردگار من بر صراط مستقیم است پس اگر برگردید پس بتحقیق ابلاغ کردم شما را آنچه رسالت نموده بودم با و بسوی شما و خلف میگذارد
پروردگار من قوم غیر شما و ضرر نرسانید آنرا چیزی بدرستیکه پروردگار من بر هر چیز حافظ است زیرا که این آیه مبارکه از جمله
آیاتیست که میدانند معنای او را عالم و جاهل بملاحظه آیات متقدّمه او و تصدیق میکند این تعبیر را ظاهر این آیه از آیات
نازله در احوال نوح ع که دانسته شد و امثال او که تأویل آنها در تنزیل آنها است و غیر از تنزیل معنای دیگر ندارند پس اشکال در
تعبیر مذکور نیست مهلاً بلی در اینجا چند امر است اوّل آنکه اشراک عبارتست از دعوت غیر خدای تعالی و صلوة از برای غیر خدای
تعالی و ذبح از برای غیر خدای تعالی کما اینکه امام صادق ع در خبر بحار فرموده اند قال ع لا يكون العبد مشركاً حتّى
يصلّي لغير الله او يذبح لغير الله او يدعو لغير الله و بعبارة اخری نصب نمودن دینی غیر دین مؤمنین کما
اینکه در قول امام باقر ع است در خبر وسائل قال ع ومن نصب ديناً غير دين المؤمنين فهو مشرك و گذشت در آیه
متقدّمه دعا و عبادتست که در قوم هود بوده است کما اینکه تصدیق میکند او را آیه سوره اعراف قالوا اجئتنا لنعبد الله
وحده ونذر ما كان يعبد آباؤنا دوّم آنکه ربّ من بر صراط مستقیم است در آیه ما نحن فیها عبارتست

از بودن بر حق جزا میدهد احسان را باحسان و اسائه را باسائه کما اینکه در قول امیر ع است در خبر زبان قال ع فی قوله ان ربی
علی صراط مستقیم یعنی انه علی حق یجزی بالاحسان احسانا و بالسیئ سیئا و یعفو عمن یشاء و
یغفر سبحانه تعالی **سیم** آنکه استخلاف قومی غیر قوم هود عبارت از تبدال آنها بغیر آنها کما اینکه تصدیق میکند
او را آیه سوره توبه و یستبدل قوما غیرکم و لا تضروه شیئا که مقصود اهلاک قوم هود است کما اینکه باو میکند از
این ادعیه ماثوره مثل دعاء افتتاح و یهلک ملوکا و یستخلف آخرین و قول امام صادق ع در لیله شهر رمضان و
لا تستبدل بی غیری **واما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه اشراک بخدای تعالی اکبر کبائر است
کما اینکه در قول امام صادق ع در خبر وسائل است قال ع و اکبر الکبائر الاشراک بالله یقول الله و من یشرک
بالله فقد حرم الله علیه الجنة **دوم** آنکه کبائر عبارت است از آنچه وعده نار شده است بر او کما اینکه در قول امام
باقر ع است در خبر وسائل قال ع الکبائر التی اوجب الله عز وجل علیها النار **سیم** آنکه اشراک مذکور
که اشراک عبادت است کما اینکه دانسته شد غیر مغفور است و در بقیه کبائر مشیت است در مغفرت و عدم او کما اینکه امام صادق ع
فرموده اند در خبر وسائل و سئل عن قول الله عز وجل ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما
دون ذلک لمن یشاء دخلت الکبائر فی مشیة الله قال نعم ان شاء عذب علیها و
ان شاء عفی **چهارم** آنکه کفر اعظم از شرک است کما اینکه امام باقر ع فرموده اند قال ع الکفر اعظم
من الشرک و نیز کفر اقدم است از شرک کما اینکه نیز همان حضرت ع فرموده اند در خبر وسائل قال ع الکفر اقدم
من الشرک الخ والحمد لله رب العالمین **و لما جاء امرنا نجینا هودا و الذین معه برحمة منا و نجیناهم
من عذاب غلیظ** ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و حینیکه آمد امر ما نجات دادیم هود را و کسانیکه ایمان آورده
بودند با آن برحمتی از ما و نجات دادیم ایشان را از عذاب غلیظ زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات متقدمه او از جمله آیاتی است
که تاویل او در تنزیل او است پس اشکالی در تفسیر او نیست اصلا بلی در اینجا چند امر باید دانسته شود **اول** آنکه مراد از
آمدن امر در آیه مبارکه و نجات بود و تتابع آن آمدن عذاب ریح است کما اینکه در قول امام باقر ع است که سابقا ذکر
شد قال فنجوا من عذاب الریح **دوم** آنکه این ریح که هلاک فرمود خدای تعالی قوم عاد را دبور گفته میشود کما اینکه





رسول خدا ص در خبر بحار فرموده اند قال ص نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور **سیم** آنکه این ریح دبور عبارت
است از ریح صرصر یعنی باد شدید کما اینکه در سوره قمر است در قصه هود کذبت عاد فکیف کان عذابی و نذر انا ارسلنا
علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر بیان امام باقر ع در خبر بحار فی قوله تعالی فارسلنا علیهم
ریحا صرصرا و الصرصر الریح الباردة فی ایام نحسات ایام مشائیم **چهارم** آنکه ریح مذکوره ریح
عقیم بوده که بهرچه صاحبه میسموده کهنه میکرده او را کما اینکه در سوره ذاریات است و فی عاد اذ ارسلنا علیهم
الریح العقیم ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته کالرمیم که از جمله پنج ریح است و بدون کیل خارج
شده است از مثل سوراخ سوزن پس هلاک نموده قوم عاد را کما اینکه امیر ع در خبر بحار فرموده اند قال ع الریاح خمسة
منها العقیم فنعوذ بالله من شرها و قال رسول الله ص ما خرجت ریح قط الا بمکیال الا
زمن عاد فانها عتت علی خزانها فخرجت فی مثل خرق الابرة و ریح عقیم عبارت است از آن بادیکه
آبستن نکند چیزی از رحمها را و نه چیزی از نباتات را و از زیر هفت زمین می آید کما اینکه امام باقر ع فرموده اند قال و اما
الریح العقیم فانها ریح عذاب لا تلقح شیئا من الارحام و لا شیئا من النبات و هی ریح
تخرج من تحت الارضین السبع و ما خرجت قط الا علی قوم عاد **پنجم** آنکه آنچه می آورد ریاح
در وقت هیجان از غبار سفید و سیاه و زرد رمیم قوم عاد است کما اینکه امام صادق ع در خبر بحار فرموده اند قال اذا
هاجت الریاح فجائت بالسافی الابیض و الاسود و الاصفر فانه رمیم قوم عاد **ششم**
آنکه ارسال ریح بر قوم عاد روز چهار شنبه بوده است کما اینکه امیر ع در خبر بحار فرموده اند قال ع و یوم الاربعاء
ارسل الله عز وجل علی قوم عاد و یوم الاربعاء اخذتهم الصیحة **هفتم** آنکه کیفیت هلاک
شدن قوم هود چنان است که امام صادق ع در خبر بحار فرموده اند از استسقاء نمودن آنها بعد از مبتلی شدن آنها بقحط
و رجوع ننمودن آنها از معاصی و آنچه بر او بودند و ظاهر شدن سه ابر و هلاک شدن بابر سیم که در او ریح عقیم بود قال ع کانت
عاد قوم هود اربعمائة سنة و قد کانوا یعذبون بالقحط ثلاث سنین فلم یرجعوا عما هم علیه
فلما راوا ذلک بعثوا وفدا لهم الی جبال مکة و کانوا لا یعرفون موضع الکعبة فمضوا و استسقوا

فرفعت لهم ثلث سحابات فقالوا هذا الجفا يعني التي ليس فيها ماء وسموا الثانية ناجيا واختاروا
الثالثة التي فيها العذاب قال والريح عصفت عليهم وفيهم يقال له الخلجان فقال يا هود
ما ترى الريح اذا اقبلت اقبل معها خلق كامثال الاباعر معها اعمدة هم الذين يفعلون الا ما
فقال اولئك الملائكة فقال اترى ربك ان نحن آمنا ان يديلنا منهم فقال لهم هود
ان الله لم يبدل اهل المعاصي من اهل الطاعة فقال له الخلجان وكيف لي بالرجال الذين
هلكوا فقال له هود يبدل الله بهم من هو خير لك منهم فقال لا خير في الحيوة بعدهم
فاختار اللحاق بقومه فاهلكه الله نيز ودر عسكري ع فرمودند که بلاد قوم هود کثير الخير وسبز بود وهفت سال حبس شد
از آنها بارش ورفت خير از آنها پس بعد از عدم ايمان آنها وعتو وطغيان وحي فرمود خداي تعالى بسوي هود ع که فلان وقت خواهد آمد ريح
که در او عذاب است کما اينکه امام عسکري ع در خبر پنجم بحار فرمودند فقال ابو الحسن ع تلك بلاد الاحقاف وهم قوم عاد
الذين اهلكهم الله بالريح الصرصر ثم حكى الله قول قوم عاد قالوا اجئتنا لتافكنا اي تزيلنا بكذب
عما كان يعبد اباؤنا فاتنا بما تعدنا من العذاب ان كنت من الصادقين وكان نبيهم هود
وكانت بلادهم كثيرة الخير خصبة فحبس الله عنهم المطر سبع سنين حتى اجدبوا وذهب
خيرهم من بلادهم وكان هود يقول لهم ما حكى الله استغفروا ربكم ثم توبوا اليه الى
قوله ولا تتولوا مجرمين فلم يؤمنوا وعتوا فاوحى الله الى هود ع انه ياتيهم العذاب في وقت
كذا وكذا ريح فيها عذاب اليم فلما كان ذلك الوقت نظروا الى سحاب قد اقبلت ففرحوا فقالوا
هذا عارض ممطرنا الساعة تمطر فقال لهم هود ع بل هو ما استعجلتم به في قوله ائتنا بما تعدنا
ان كنت من الصادقين ريح فيها عذاب اليم تدمر كل شيء بامر ربها فلفظه عام ومعناه
خاص لانها تركت اشياء كثيرة لم تدمره وانما دمر ما لهم كله فكان كما حكى الله فاصبحوا لا يرى الا
مساكنهم وكل هذه الاخبار من هلاك الامم تخويف وتحذير لامة محمد ص الخ هشتم
آنکه اين ريح صرصر هفت شب وهشت روز بوده است کما اينکه در آيه سوره حاقه است واما عاد فاهلكوا بريح صرصر عاتية





سخرها سبع ليال وثمانية ايام حسوما س اگر گفته شود که خبر سابق ذکر شد که خروج باد از سوراخ مثل سوراخ
سوزن بود معارض است با خبر پنجم بحار از امام باقر ع که مثل سوراخ بيني گاو بوده است قال ع الريح العقيم تخرج من تحت
الارضين السبع وما خرج منها شيء قط الا على قوم عاد غضب الله عليهم فامر الخزان ان يخرجوا
منها بقدر سعة الخاتم فعصت على الخزنة فخرج منها مثل مقدار منخر الثور تغيظا منها على قوم
عاد فضج الخزنة الى الله وقالوا يا ربنا انها قد عتت علينا ونحن نخاف ان يهلك من لم يعصك
من خلقك وعمار بلادك فبعث الله جبرئيل فردها بجناحه وقال لها اخرجي على ما امرت
فرجعت وخرجت على ما امرت به فاهلكت قوم عاد ومن كان بحضرتهم ج اختلاف در خبر
مذكور از باب اختلاف وجوه است نه تكاذب ومنطوق هر يک محکم است که تكاذب بين آنها نيست ومنطوق هر يک تكاذب اردها
مفهوم هر يک که متشابه است که بايد رد شود بمحکم ديگري که محکم است کما اينکه در اصول سابقه اشاره شد پس منافاتي در بين نيست واما تحديد
مخرج ريح را باختلاف لابد باعتباري از اعتبارات است چنانچه نظائر او در اصول مقدمه دانسته شد س اگر گفته شود که آيه
مبارکه بلي ذا اعاده نجينا لازم او تکرار خواهد شد که منافي است با آيه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ ج بايد
دانسته شود که رياح دو قسم است رياح رحمة ورياح عذاب رياح رحمة عذاب نخواهد شد ورياح عذاب رحمة نخواهد شد کما اينکه
امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرمودند قال ع ان لله رياح رحمة ورياح عذاب فان شاء الله ان يجعل العذاب
من الرياح رحمة فعل قال ولن يجعل الرحمة من الريح عذابا الخ پس بنا بر اين بيان مامون ريح عذاب
قوم عاد رحمت قرار داده شد از براي هود واتباع آن پس نجات داده شد هود واتباع او بريح رحمة ونجات داده شد
از ريح عذاب پس تکراري در آيه مبارکه نيست وبعبارة اخرى اشکال مذکور در صورت اتحاد ريح است واما انقسام ريح بدو قسم
رحمة وعذابا چنانچه در مقام آيه مبارکه است پس اشکال مرتفع است بالضروره والحمد لله رب العالمين وتلك عاد
جحدوا بايات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر کل جبار عنيد واتبعوا في هذه
الدنيا لعنة ويوم القيامة الا ان عادا كفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود ط
وتنزيل اين آيه مبارکه اين است وآن قوم عاد است کافر شدند بآيات پروردگار خودشان وعصيان نمودند رسولان پروردگار

و اتبع کردند امر هر جبار صاحب عناد را و تابع گردیده شدند در این دنیا لعنت را و روز قیامت آیا نه این است بتحقیق عاد کفر آوردند
پروردگار خود را آیا نه این است دوری از رحمت است از برای عاد قوم هود زیرا که نیز این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که تاویل و ذکر
در تنزیل آنست و غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و بملاحظه آیات متقدمه او پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلاً بلی اشکالی که در آیه مبارکه گفته است
از چند حیث است **اوّل** آنکه اگر گفته شود که هود آیات و معجزاتی نیاورده بود از برای قوم خود تا اینکه انکار کنند قوم آنحضرت
آنها را چنانچه در آیه سابقه قالوا یا هود ما جئتنا ببینة شاهد این قضیه است جواب آنکه آثار علم نبوت در هود کما اینکه
در قول امام باقر در آیه سابقه دانسته شد مثل خوابیدن چشم و نخوابیدن قلب و دیدن از پشت کما اینکه رسول خدا فرموده اند
در خبر پنجم بحار قال انا معاشر الانبیاء تنام عیوننا و لا تنام قلوبنا و نری من خلفنا کما نری
من بین ایدینا و مثل عاقل بودن انبیاء کما اینکه نیز در قول آنحضرت است قال ما بعث الله نبیا قط الا عاقلا
و کذا و کذا از آثار علم نبوت که با آنها اولاد سام ایمان آوردند و تصدیق کردند هود را و دیگران جحد و انکار کردند پس
اشکالی در بین نیست از این جهة **دوّم** آنکه اگر گفته شود که گفته شد سابقاً که نبوت هود نبوت خاصه بوده است پس چگونه
صادق است عصیان قوم عاد رسل پروردگار را در آیه مبارکه **جواب** گفته شد سابقاً در قول امام باقر نیز که بین هود و نوح انبیاء
بودند از مستخفین و مستعلنین پس صادق است در این مقام عصیان رسل پروردگار نظیر تکذیب قوم نوح انبیاء را کما اینکه
در قول امام باقر است قال و کان ما بین آدم و نوح من الانبیاء مستخفین و مستعلنین و لذلک
خفی ذکرهم فی القرآن الی ان قال فمکث نوح فی قومه الف سنة الا خمسین عاما لم
یشارکه فی نبوته احد و لکنه قدم علی قوم مکذبین للانبیاء الذین کانوا بینه و بین آدم
و ذلک قوله کذبت قوم نوح المرسلین الخ یعنی من کان بینه و بین آدم الخ پس اشکالی نیست
بحمد الله و المنة از این جهة نیز در آیه مبارکه ببرکت ائمه هدی **سیّم** آنکه اگر گفته شود با اینکه سابقاً دانسته شد در قول امام باقر
که نبوت هود نبوت خاصه بوده است چگونه صادق است عصیان قوم هود رسل را و حال آنکه رسل مرسل بسوی آن قوم نبودند
زیرا که ضرورت قاضیه است که عصیان صادق است در صورتی که رسل رسالت نموده باشند بسوی آن قوم که در مقام ما نحن فیه منتفی است
جواب آنکه هیچ نبی از انبیاء مبعوث نشد مگر اخذ شد بر آن اقرار بعبودیت از برای خدای تعالی و خلع انداد و بودن محو و اثبات





در مشیت خدای تعالی کما اینکه امام صادق در خبر دوم بحار فرمودند قال ما بعث الله نبیا قط حتی یأخذ علیه
ثلاثا الاقرار لله بالعبودیة و خلع الانداد و ان الله یمحو ما یشاء و یثبت ما یشاء و وجه اینست
که قوم هود که عبادت مینمودند خدایان آباء خودشان را عصیان نمودند رسل را در این امور مذکوره پس اشکالی از این جهة
در آیه مذکوره نیست و الحمد لله رب العالمین **و اما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اوّل** آنکه جحد و انکار آیات
الهیه و عصیان رسل حرام است کما اینکه معلوم است از آیه مبارکه بلحاظ لعنت در دنیا و آخرت بر جاحدین و عاصین در آیه و تصدیق
میکند او را آیه سوره احزاب و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا **دوّم** آنکه اتباع هر جبار
عنید نیز حرام است کما اینکه معلوم است از آیه بلحاظ لعنت مذکوره و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره کهف و لا تطع
من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطا و آیه سوره اعراف و لا تتبعوا من دونه اولیاء
و آیه سوره انعام و لا تتبع اهواء الذین کذبوا بآیاتنا و باقی ماند اینجا اموری **اوّل** آنکه دیده شده از
رجال و نساء و بیوت و ظروف و متاع قوم هود در ازمنه متاخره کما اینکه امام سابع خبر داده اند در روایت علی بن
یقطین در خبر بحار قال امر ابو جعفر الدوانیقی یقطین ان یحفر بئرا بقصر العبادی فلم یزل یقطین فی حفرها
حتی مات ابو جعفر و لم یستنبط منها الماء فاخبر المهدی بذلک فقال له احفر ابدا حتی
تستنبط الماء و لو انفقت علیها جمیع ما فی بیت المال قال فوجه یقطین اخاه ابا موسی فی حفرها
فلم یزل حتی ثقبوا ثقبا فی اسفل الارض فخرجت منه الریح قال فهالهم ذلک فاخبروا
به ابا موسی فقال انزلونی قال و کان رأس البئر اربعین ذراعا فی اربعین ذراعا
فاجلس فی شق محمل و دلی فی البئر فلما صار فی قعرها نظر الی هول و سمع دوی الریح
فی اسفل ذلک فامرهم ان یوسعوا الخرق فجعلوه شبه الباب العظیم ثم دلی فیه رجلان
فی شق محمل فقال ائتونی بخبر هذا ما هو فنزلا فی شق محمل فمکثا ملیا ثم حرکا الحبل
فاصعدا فقال لهما ما رأیتما قالا امرا عظیما رجالا و نساء و ابنیة و بیوتا و متاعا
کله ممسوخ من حجارة و اما الرجال و النساء فعلیهم ثیابهم فمن بین قاعد و مضطجع و متکی

فلما مسناهم اذا بهم تغشى شبه الهباء ومنازل تائمة قال فكتب بذلك ابو موسى الى المهدي
فكتب المهدي الى المدينة الى موسى بن جعفر يسأله ان يقدم عليه فقدم عليه فاخبره فبكى
بكاءً شديداً فقال يا امير المؤمنين هؤلاء بقية قوم عاد غضب الله عليهم فساخت
بهم منازلهم هؤلاء اصحاب الاحقاف قال فقال له المهدي يا ابا الحسن وما الاحقاف
قال الرمل **دوم** آنکه هود مردی گندم گون شدید وطویل الوجه دو پر ریش بوده است کما اینکه معلوم است از تصدیق
امیر در خبر پنجم بحار عن الاصبغ بن نباتة ان رجلا من حضرموت اتى امير المؤمنين في ايام ابي بكر
فاسلم على يده فسأله امير المؤمنين يوماً ونحن مجتمعون فقال اعالم انت بحضرموت فقال
الرجل ان جهلتها لم اعلم شيئاً قال افتعرف موضع الاحقاف قال كانك تسأل عن قبر هود
النبي قال لله درك وما اخطأت قال نعم خرجت في عنفوان شبابي في اغلمة من الحي ونحن
نريد ان نأتي قبره لبعد صوته فينا وكثرة من يذكره فسرنا في بلاد الاحقاف اياماً و
فينا رجل قد عرف الموضع حتى انتهينا بذلك الرجل الى كهف فدخلنا فامسنا فيه طويلا فا
نتهينا الى حجرين قد اطبق احدهما فوق الآخر وبينهما خلل يدخل منه الرجل النحيف
فتحادفت فدخلته فرأيت رجلا شديد الادمة طويل الوجه كث اللحية قد يبس فاذا مسست
شيئاً من جسده اصبته صلباً لم يتغير ورأيت عند رأسه كتاباً بالعبرانية فيه مكتوب
انا هود النبي امنت بالله واشفقت على عاد بكفرها وما كان لامر الله من مرد فقال
امير المؤمنين وكذلك سمعته من ابي القاسم واز برای آنحضرت سمت وسکینه ووقار بوده وشباهت
داشته است بنوح در خلق وخلق کما اینکه در قول امام صادق است در خبر پنجم بحار قال لما حضرت نوحاً الوفاة دعا الشيعة
فقال لهم اعلموا انه ستكون بعدي غيبة تظهر فيها الطواغيت وان الله عز وجل يفرج
عنكم بالقائم من ولدي اسمه هود له سمت وسكينة ووقار يشبهني في خلقي وخلقي و
سيهلك الله اعدائكم عند ظهوره بالريح فلم يزالوا يترقبون هوداً وينتظرون ظهوره





حتى طال عليهم الامد فقست قلوب كثير فاظهر الله تعالى ذكره نبيه هوداً عند اليأس
منهم وتناهى البلاء بهم واهلك الاعداء بالريح العقيم التي وصفها الله ثم ذكره فقال
ما تذر من شيء اتت عليه الا جعلته كالرميم ثم وقعت الغيبة بعد ذلك الى ان ظهر
صالح ع **سیم** اگر گفته شود که قبر هود ع در بلاد احقاف است منافی است با قول امیر ع که فرمود حضرت در مهره راست در روایت
در پنجم بحار عن ابن نباتة قال خرجنا مع امير المؤمنين ع الى نخيلة فاذا اناس من اليهود معهم
ميت لهم فقال امير المؤمنين ع للحسن ع انظر ما يقول هؤلاء في هذا القبر فقال يقولون
هو هود ع فقال كذبوا انا اعلم به منهم هذا قبر يهودا ابن يعقوب ثم قال من ههنا
من مهرة فقال شيخ كبير انا منهم فقال له اين منزلك فقال في مهرة على شاطئ البحر فقال
اين هو من الجبل الذي عليه الصومعة قال قريب منه فقال ما يقول قومك فيه فقال يقولون
قبر ساحر فقال كذبوا انا اعلم به منهم ذلك قبر هود ع وهذا قبر يهودا ونيز هر دو خبر مذکور منافات
دارد با قول امیر ع در خبر بحار که قبر هود در ظهر کوفه است قال لما ضرب ابن ملجم الفاسق لعنه الله امير المؤمنين
قال له الحسن ع اقتله قال لا ولكن احبسه فاذا مت فاقتلوه فاذا مت فادفنوني في هذا
الظهر في قبر اخوي هود وصالح **جواب** اشکال ثانی بین این سه خبر مذکور در صورتیست که معلوم باشد عدم تغییر قبر هود ع
واما با معلوم نبودن این قضیه پس اشکال ثانی مرتفع است والحمد لله رب العالمين والى ثمود اخاهم صالحاً قال
يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره هو انشأكم من الارض واستعمركم فيها فاستغفروه
ثم توبوا اليه ان ربي قريب مجيب ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است وفرستادیم بسوی قوم ثمود برادرشان
صالح را گفت ای قوم من عبادت نمائید خدا را نیست از برای شما از الهی غیر آن آنخدا ایجاد فرموده است شما را از زمین
وعمر داده است شما را در زمین پس استغفار نمائید آن را بعد توبه کنید بسوی آن بدرستیکه پروردگار من نزدیک جواب دهنده است
زیرا که این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که میدانند معنای او را عالم وجاهل ومعنائی غیر از تنزیل ندارد وبملاحظه آیات متأخره
او وآیات نازله در نظائر او مثل آیات نازله در قصه نوح وهود که دانسته شد وبناء میکند از او قول امام صادق در خبر پنجم بحار

در قصه قوم صالح یا قوم انی رسول ربکم الیکم و هو یقول لکم ان انتم تبتم و رجعتم و استغفرتم غفرت لکم و تبت لکم پس اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست بلی باید چند امر در اینجا نیز دانسته شود اول آنکه گذشت وجه اخ بودن صالح از برای قوم خود در قصه هود مراجعه کن ۲ و ده فائده مهمه دارد که مراد اخ در عشیره است نه اخ دینی دوم آنکه صالح فرستاده شد بسوی ثمود یک قریه کوچک که چهل خانه کامل نبود چنانکه امام باقر در خبر بحار فرموده قال و اما صالح فانه ارسل الی ثمود قریة واحدة و هی لا تکمل اربعین بیتا علی ساحل البحر صغیرة و از اینجا معلوم شد ثمود اسم آن طائفه و اهل آن قریه سیم آنکه صالح شانزده ساله بود که مبعوث شد بسوی قوم خود و یکصد و چهار سال دعوت نمود آنها را و اجابت کردند آن حضرت را و هفتاد صنم از برای آنها بود عبادت مینمودند آنها را کما اینکه امام باقر فرمودند در خبر بحار قال ان رسول الله سأل جبرئیل کیف کان مهلک قوم صالح فقال الخ چهارم آنکه صالح از جمله پنج نفری بوده است که تکلم بعربیت نموده است کما اینکه در خبر بحار است سأل الشامی امیر المؤمنین عن خمسة من الانبیاء تکلموا بالعربیة فقال هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلعم پنجم آنکه صالح از جمله رکبان روز قیامت است کما اینکه رسول خدا فرموده اند در خبر بحار قال ما انه لن یرکب یومئذ الا اربعة انا و علی و فاطمة و صالح النبی فاما انا فعلی البراق و اما فاطمة ابنتی فعلی ناقتی العضباء و اما صالح فعلی ناقة الله التی عقرت و اما علی فعلی ناقة من نوق الجنة الخ ششم آنکه بین هود و صالح گذشت ده نبی بوده است کما اینکه معلوم میشود از قول امام باقر در خبر بحار قال فجری بین کل نبی و نبی عشرة آباء و تسعة و ثمانیة کلهم انبیاء الخ هفتم آنکه صالح خوش جسم و چهارشانه با و فور لحیه بوده کما اینکه امام صادق در خبر بحار فرموده اند قال ان صالحا غاب عن قومه زمانا و کان یوم غاب کهلا حسن الجسم وافر اللحیة ربعة الخ هشتم آنکه گذشت در قصه نوح و هود بیانات متعلقه بعبادت و استغفار و توبه مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد و اما نقصهات از آیه مبارکه
اول آنکه گذشت در قصه هود وجوب عبادت و خواندن خدای تعالی دوم آنکه نیز گذشت حرمت عبادت و خواندن غیر خدای تعالی سیم آنکه نیز گذشت در قصه نوح وجوب استغفار و توبه و لو بوجه ای تمام مراجعه کن کما اینکه آیه نحن فیها بتصدیق او است





سابقه دلالت دارد بر این احکام مذکوره قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا انهینا ان نعبد ما یعبد آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است گفتند قوم ثمود ای صالح بتحقیق بودی در میان ما امید داشته شده پیش از این آیا نهی میکنی ما را اینکه عبادت کنیم آنچه عبادت میکردند پدران ما و بتحقیق ما هر آینه در شک هستیم از آنچه بتحقیق میخوانی ما را بسوی او که شک اندازنده است زیرا که این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که میدانند معنای او را عالم و جاهل و غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و بملاحظه آیات سابقه و لاحقه او و ملاحظه نظائر آیه مبارکه مذکوره پس اشکالی در تفسیر مرکوره نیست بلی در اینجا اموریست اول آنکه گذشت در قول امام باقر که قوم ثمود عبادت میکردند هفتاد صنم را قال و کان لهم سبعون صنما یعبدونه من دون الله دوم آنکه شکوک فیه از برای قوم ثمود که مریب و شک اندازنده بود آنها را قول صالح در آیه متقدمه است اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الخ سیم اگر گفته شود که صالح در اول مبعوثیت آن که شانزده ساله بود کما اینکه در آیه متقدمه دانسته شد دعوت نمود قوم خود را بعبادت خدای تعالی و نهی کرد آنها را از عبادت اصنام در این هنگام چگونه صادق است مرجو بودن آن نزد قوم بلکه لابد دامر شده باین شبهه و آن شک و ریبی در طریقه خود داشته باشند که باعث امیدواری قوم خود شود از اینکه آن حضرت داخل در طریقه آنها شود جواب رجاء و امید قوم نسبت بقبل از بعثت آن حضرت بوده که پیش از شانزده سال باشد و مراد از قبل هذا در آیه مبارکه قبل بعثت آن حضرت است پس اشکالی در مقام نیست و اما نقصهات راجعه بآیه مبارکه گذشت در آیه متقدمه آنچه متعلق بعبادت خدای تعالی و عبادت غیر خدای تعالی بود مراجعه کن اعاده فائده ندارد قال یا قوم

ارأیتم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی منه رحمة فمن ینصرنی من الله ان عصیته

فما تزیدوننی غیر تخسیر و یا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی ارض الله

و لا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب قریب ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است گفت صالح ای قوم من آیا رؤیت میکنید اگر بوده باشم بر حجه از پروردگار خودم و عطا فرموده باشد مرا از خود رحمتی پس چه کس نصرت میکند مرا از خدا اگر معصیت نمایم آنرا پس زیاد نمیکنید مرا غیر تخسیر و ای قوم من این ناقه خدا است از برای شما معجزه و حجه ترک نمائید او را بخورد در زمین خدا و مس نکنید او را ببدی پس اخذ نماید شما را عذاب نزدیک زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات سابقه

ولاحد ونظائر او از آیات قصص سبیل از جمله آیاتی است که معانی او را امید اند عالم و جاهل و غیر از تنزیل معانی دیگر ندارد و تصدیق
میکند این تفسیر را آیه سوره اعراف وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی در اینجا باید چند امر دانسته شود **اول** آنکه باید دانست این قول
از صالح در آیه مبارکه اگر رؤیت میکنید من را بر بینه پس چه کس نصرت میکند من را از خدا تعالی بعد از اخراج ناقه بوده است و مراد
از بینه ناقه است کما اینکه تصدیق میکند این آیه مذکوره قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً
الخ و واضح است بنا بر این بیان مأمون و یا قوم دوم در آیه مبارکه باید مکان یا قوم اول باشد با متعلقات او و بعکس نه آنچه ذکر شد
که در مصحف است که محل تأمل و نظر است از رای اهل نظر و تأمل و آیه ثانیه نیز تصدیق میکند این را و بعباره اخری بعد از اوردن بینه و اخراج
ناقه میگوید اگر من را بر بینه رؤیت می کنید پس چه کس نصرت مینماید من را از خدا و اگر عصیان نمایم خدا را در مس نمودن ناقه
بسوء پس نمی افزائید من را غیر خسران و از اینجا معلوم شد که ترتیب مذکور در آیه که محل نظر و تأمل است از حوادث منافقین است کما اینکه
در حصول مقدمه دانسته شد در قول امیر و متابعت این قرائت از قراء و مفسرین و غیر ایشان مخالف است با مقتضای این اصل در قول
امیر که باید طرح شود از بین والحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه جمله إِنْ عَصَيْتُهُ الخ بدون واو در آیه مبارکه با بودن فَمَا تَزِيدُونَنِي
غَيْرَ تَخْسِيرٍ جزاء او محل تأمل و نظر است کما اینکه نیز واضح است بخلاف آنچه دانسته شد از تقدیم و تأخیر در آیه مبارکه که تأمل و نظری
در او نخواهد بود زیرا که چنین است آیه در این هنگام يَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ
وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ يَا قَوْمِ إِنْ
كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ پس این امر نیز از حوادث منافقین است که
محل نظر و تأمل است **سیم** آنکه مراد از رحمة در آیه مبارکه نجات از عذاب قریب است کما اینکه در قصه نوح مبرهن و مدلل شد مراجعه کن **چهارم**
آنکه اخراج ناقه که بینه و معجزه صالح بوده است بسبب سؤال خود قوم آنحضرت بوده است که گفتند در بینه و معجزه تو شتر ماده میخواهیم
که از این کوه بیرون آوری که قرمزی آن زیاد باشد و پر کرک باشد و ده ماه آبستن باشد کما اینکه در خبر امام باقر است در پنجم بحار فَانْتَدَبَ لَهُ
سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ كُبَرَائِهِمْ وَعُظَمَائِهِمْ وَالْمَنْظُورِ إِلَيْهِمْ مِنْهُمْ فَقَالُوا يَا صَالِحُ نَحْنُ قَالَ فَكُلُّ هَؤُلَاءِ

یرضون



يَرْضَوْنَ بِكُمْ قَالُوا نَعَمْ فَإِنْ أَجَابُوكَ هَؤُلَاءِ أَجَبْنَاكَ قَالُوا يَا صَالِحُ نَحْنُ نَسْأَلُكَ فَإِنْ أَجَابَكَ
رَبُّكَ اتَّبَعْنَاكَ وَأَجَبْنَاكَ وَتَابَعَكَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِنَا فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ سَلُونِي مَا شِئْتُمْ فَقَالُوا
انْطَلِقْ بِنَا إِلَىٰ هَٰذَا الْجَبَلِ وَجَبَلٌ قَرِيبٌ مِنْهُ حَتَّىٰ نَسْأَلَكَ عِنْدَهُ قَالَ فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقُوا مَعَهُ فَلَمَّا
انْتَهَوْا إِلَى الْجَبَلِ قَالُوا يَا صَالِحُ اسْأَلْ رَبَّكَ أَنْ يُخْرِجَ لَنَا السَّاعَةَ مِنْ هَٰذَا الْجَبَلِ نَاقَةً شَقْرَاءَ
وَبْرَاءَ عُشَرَاءَ قَالَ قَدْ سَأَلْتُمُونِي شَيْئًا يَعْظُمُ عَلَيَّ وَيَهُونُ عَلَىٰ رَبِّي فَسَأَلَ اللَّهَ ذَٰلِكَ فَانْصَدَعَ
الْجَبَلُ صَدْعًا كَادَتْ تَطِيرُ مِنْهُ الْعُقُولُ لَمَّا سَمِعُوا صَوْتَهُ قَالَ وَاضْطَرَبَ الْجَبَلُ كَمَا تَضْطَرِبُ
الْمَرْأَةُ عِنْدَ الْمَخَاضِ ثُمَّ لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلَّا وَرَأْسُهَا قَدْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَٰلِكَ الصَّدْعِ فَمَا اسْتَتَمَّتْ
رَقَبَتُهَا حَتَّىٰ اجْتَرَّتْ ثُمَّ خَرَجَ سَائِرُ جَسَدِهَا ثُمَّ اسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً فَلَمَّا رَأَوْا ذَٰلِكَ
قَالُوا يَا صَالِحُ مَا أَسْرَعَ مَا أَجَابَكَ رَبُّكَ فَسَلْهُ أَنْ يُخْرِجَ لَنَا فَصِيلَهَا قَالَ فَسَأَلَ اللَّهَ تَعَالَىٰ
ذَٰلِكَ فَرَمَتْ بِهِ فَدَبَّ حَوْلَهَا فَقَالَ يَا قَوْمِ أَبَقِيَ شَيْءٌ قَالُوا لَا انْطَلِقْ بِنَا إِلَىٰ قَوْمِنَا نُخْبِرُهُمْ مَا
رَأَيْنَا وَيُؤْمِنُوا بِكَ قَالَ فَرَجَعُوا فَلَمْ يَبْلُغِ السَّبْعُونَ الرَّجُلُ إِلَيْهِمْ حَتَّىٰ ارْتَدَّ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ
وَسِتُّونَ رَجُلًا وَقَالُوا سِحْرٌ وَثَبَتَ السِّتَّةُ وَقَالُوا الْحَقُّ مَا رَأَيْنَا قَالَ فَكَثُرَ كَلَامُ الْقَوْمِ
وَرَجَعُوا مُكَذِّبِينَ إِلَّا السِّتَّةَ ثُمَّ ارْتَابَ مِنَ السِّتَّةِ وَاحِدٌ فَكَانَ فِيمَنْ عَقَرَهَا **پنجم** آنکه
ناقه صالح از جمله شش حیوانی است که حرکت نموده است در رحم کما اینکه امیر فرموده است در خبر پنجم بحار سَأَلَ الشَّامِيُّ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ سِتَّةٍ لَمْ يَرْكُضُوا فِي رَحِمٍ فَقَالَ آدَمُ وَحَوَّاءُ وَكَبْشُ إِبْرَاهِيمَ وَعَصَا مُوسَىٰ
وَنَاقَةُ صَالِحٍ وَالْخُفَّاشُ الَّذِي عَمِلَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَطَارَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ **ششم** آنکه
کوهیکه خارج شده است ناقه از او عبارت بوده است از سنگ سختی که تعظیم می نمودند او را و ذبح میکردند نزد او کما اینکه امام
صادق فرمودند در خبر پنجم بحار قال وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تُخْرِجَ إِلَيْنَا مِنْ هَٰذِهِ الصَّخْرَةِ نَاقَةً عُشَرَاءَ
وَكَانَتِ الصَّخْرَةُ يُعَظِّمُونَهَا وَيَعْبُدُونَهَا وَيَذْبَحُونَ عِنْدَهَا فِي رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ وَيَجْتَمِعُونَ
عِنْدَهَا **هفتم** آنکه این اخراج ناقه موصوفه بسؤال قوم بعد از منکر نمودن صالح است قوم خود را در سؤال هر یک

خدائی

ولاحقه و نظائر او و از آیات قصص بسیار از جمله آیاتی است که معنای آن را امید اند عالم و جاهل و غیر از تنزیل معنائی دیگر ندارد و تصدیق
میکند این تفسیر را آیه سوره اعراف وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست ولی در اینجا باید چند امر دانسته شود **اول** آنکه باید دانست این قول
از صالح ع در آیه مبارکه اگر رؤیت میکنید من را از بینه پس چه کس نصرت میکند من را از خدا ایتعالی بعد از اخراج ناقه بوده است و مراد
از بینه ناقه است کما اینکه تصدیق میکند این آیه مذکوره فَقَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً
الخ و دوم آنست باید در این بیان مأمون بود از یا قوم دوم در آیه مبارکه باید مکان یا قوم اول باشد با متعلقات او و بعکس نه آنچه ذکر شد
که در مصحف است که محل تأمل و نظر است از برای اهل نظر و تأمل و آیه ثانیه نیز تصدیق میکند این را و بعبارة اخری بعد از ورود بینه و خروج
ناقه میگوید اگر من را از بینه رؤیت میکنید پس چه کس نصرت مینماید من را از خدا و اگر عصیان نمایم خدا را در مس نمودن ناقه
بسوء پس زیاد نکنید من را غیر خسران و از اینجا معلوم شد که ترتیب مذکور در آیه که محل نظر و تأمل است از حوادث منافقین است کما اینکه
در حصول مقدمه دانسته شد در قول امیر ع و متابعت این قرائت از قراء و مفسرین و غیرهم مخالف است با مقتضای این اصل در قول
امیر ع که باید طرح شود از بین والحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه جمله إِنْ عَصَيْتُهُ الخ بدون واو در آیه مبارکه با بودن فَمَا تَزِيدُونَنِي
غَيْرَ تَخْسِيرٍ جزاء او محل تأمل و نظر است کما اینکه نیز واضح است بخلاف آنچه دانسته شد از تقدیم و تأخیر در آیه مبارکه که تأمل و نظری
در او نخواهد بود زیرا که چنین است آیه در این هنگام يَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ
وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ وَيَا قَوْمِ إِنْ
كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ پس این امر نیز از حوادث منافقین است که
محل نظر و تأمل است **سیم** آنکه مراد از رحمة در آیه مبارکه نجات از عذاب قریب است کما اینکه در قصه نوح مبرهن و مدلل شد در جهت **چهارم**
آنکه اخراج ناقه که بینه و معجزه صالح ع بوده است بسبب سؤال خود قوم آنحضرت بوده است که گفتند در بینه و معجزه تو شتر ماده میخواهیم
که از این کوه بیرون آوری که قرمز آن زیاد باشد و پر کرد باشد و ده ماهه آبستن باشد کما اینکه در خبر امام باقر ع است در پنجم بحار فَانْتَدَبَ لَهُ
سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ كُبَرَائِهِمْ وَعُظَمَائِهِمْ وَالْمَنْظُورِ إِلَيْهِمْ مِنْهُمْ فَقَالُوا يَا صَالِحُ نَحْنُ قَائِلُونَ لَكَ





يَرْضَوْنَ بِكُمْ قَالُوا نَعَمْ فَإِنْ أَجَابُوكَ هَٰؤُلَاءِ أَجَبْنَاكَ قَالُوا يَا صَالِحُ نَحْنُ نَسْأَلُكَ فَإِنْ أَجَابَكَ
رَبُّكَ اتَّبَعْنَاكَ وَأَجَبْنَاكَ وَتَابَعَكَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِنَا فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ سَلُونِي مَا شِئْتُمْ فَقَالُوا
انْطَلِقْ بِنَا إِلَىٰ هَٰذَا الْجَبَلِ وَجَبَلٌ قَرِيبٌ مِنْهُ حَتَّىٰ نَسْأَلَكَ عِنْدَهُ قَالَ فَانْطَلِقْ فَانْطَلَقُوا مَعَهُ فَلَمَّا
انْتَهَوْا إِلَى الْجَبَلِ قَالُوا يَا صَالِحُ اسْأَلْ رَبَّكَ أَنْ يُخْرِجَ لَنَا السَّاعَةَ مِنْ هَٰذَا الْجَبَلِ نَاقَةً شَقْرَاءَ
وَبْرَاءَ عُشَرَاءَ قَالَ قَدْ سَأَلْتُمُونِي شَيْئًا يَعْظُمُ عَلَيَّ وَيَهُونُ عَلَىٰ رَبِّي فَسَأَلَ اللَّهَ ذَٰلِكَ فَانْصَدَعَ
الْجَبَلُ صَدْعًا كَادَتْ تَطِيرُ مِنْهُ الْعُقُولُ لَمَّا سَمِعُوا صَوْتَهُ قَالَ وَاضْطَرَبَ الْجَبَلُ كَمَا تَضْطَرِبُ
الْمَرْأَةُ عِنْدَ الْمَخَاضِ ثُمَّ لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلَّا وَرَأْسُهَا قَدْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَٰلِكَ الصَّدْعِ فَمَا اسْتَتَمَّتْ
رَقَبَتُهَا حَتَّىٰ اجْتَرَّتْ ثُمَّ خَرَجَ سَائِرُ جَسَدِهَا ثُمَّ اسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً فَلَمَّا رَأَوْا ذَٰلِكَ
قَالُوا يَا صَالِحُ مَا أَسْرَعَ مَا أَجَابَكَ رَبُّكَ فَسَلْهُ أَنْ يُخْرِجَ لَنَا فَصِيلَهَا قَالَ فَسَأَلَ اللَّهَ تَعَالَىٰ
ذَٰلِكَ فَرَمَتْ بِهِ فَدَبَّ حَوْلَهَا فَقَالَ يَا قَوْمِ أَبَقِيَ شَيْءٌ قَالُوا لَا انْطَلِقْ بِنَا إِلَىٰ قَوْمِنَا نُخْبِرْهُمْ مَا
رَأَيْنَا وَيُؤْمِنُوا بِكَ قَالَ فَرَجَعُوا فَلَمْ يَبْلُغِ السَّبْعُونَ الرَّجُلُ إِلَيْهِمْ حَتَّىٰ ارْتَدَّ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ
وَسِتُّونَ رَجُلًا وَقَالُوا سِحْرٌ وَثَبَتَ السِّتَّةُ وَقَالُوا الْحَقُّ مَا رَأَيْنَا قَالَ فَكَثُرَ كَلَامُ الْقَوْمِ
وَرَجَعُوا مُكَذِّبِينَ إِلَّا السِّتَّةَ ثُمَّ ارْتَابَ مِنَ السِّتَّةِ وَاحِدٌ فَكَانَ فِيمَنْ عَقَرَهَا **پنجم** آنکه
ناقه صالح از جمله شش چیز است که حرکت نموده است در رحم کما اینکه امیر ع فرموده است در خبر پنجم بحار سَأَلَ الشَّامِيُّ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَنْ سِتَّةٍ لَمْ يَرْكُضُوا فِي رَحِمٍ فَقَالَ آدَمُ وَحَوَّاءُ وَكَبْشُ إِبْرَاهِيمَ ع وَعَصَا مُوسَىٰ ع
وَنَاقَةُ صَالِحٍ ع وَالْخُفَّاشُ الَّذِي عَمِلَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَطَارَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ **ششم** آنکه
کوهیکه خارج شده است ناقه از او عبارت بوده است از سنگ سختی که تعظیم می نمودند او را و ذبح میکردند نزد او کما اینکه امام
صادق ع فرمودند در خبر پنجم بحار قَالَ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تُخْرِجَ لَنَا مِنْ هَٰذِهِ الصَّخْرَةِ نَاقَةً عُشَرَاءَ
وَكَانَتِ الصَّخْرَةُ يُعَظِّمُونَهَا وَيَعْبُدُونَهَا وَيَذْبَحُونَ عِنْدَهَا فِي رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ وَيَجْتَمِعُونَ
عِنْدَهَا **هفتم** آنکه این اخراج ناقه موصوفه بسؤال قوم بعد از متحیر نمودن صالح ع است قوم خود را در سؤال هر یک

خدای خود را پس هر کدام جواب داده دیگری را او حق باشد و سؤال نمودن صالح آنها قوم را و جواب ندادن آنها صالح را کما اینکه
در خبر امام ع فرموده است در خبر بحار قال یا قوم قد بعثت الیکم وانا ابن ست عشرة وقد بلغت عشرین ومائة
سنة وانا اعرض علیکم امرین ان شئتم فسلونی حتی اسئل الهی فیجیبکم فیما تسئلونی وان شئتم
سئلت الهتکم فان اجابتنی بالذی اسئلها خرجت عنکم فقد سئمتکم وسئمتمونی فقالوا قد
انصفت یا صالح فاتعدوا الیوم یخرجون فیه قال فخرجوا باصنامهم الی ظهرهم ثم قربوا طعامهم
وشرابهم فاکلوا وشربوا فلما فرغوا دعوه فقالوا یا صالح سل فدعا صالح کبیر اصنامهم
فقال ما اسم هذا فاخبروه باسمه فناداه باسمه فلم یجب فقال صالح ماله لا یجیب
فقالوا له ادع غیره فدعاها کلها باسمائها فلم یجبه واحد منهم فقال یا قوم قد ترون قد
دعوت اصنامکم فلم یجبنی واحد منهم فسلونی ادعوا الهی فیجیبکم الساعة فاقبلوا
علی اصنامهم فقالوا لها ما بالکن لا تجبن صالحا فلم تجب فقالوا یا صالح تنح عنا ودعنا
واصنامنا قلیلا قال فرموا بتلک البسط التی بسطوها وبتلک الانیة وتمرغوا فی التراب وقالوا
لها لئن لم تجبن صالحا الیوم لنفضحن ثم دعوه فقالوا یا صالح تعال فسلها فعاد فسئلها
فلم تجبه فقالوا انما اراد صالح ان تجیبه وتکلمه بالجواب قال فقال یا قوم هو ذا ترون قد ذهب
النهار ولا اری الهتکم تجیبنی فسلونی حتی ادعوا الهی فیجیبکم الساعة قال فانتدب له
آنچه در امر متقدم دانسته شد **هشتم** آنکه قرار شد از برای ناقه شرب آب قریه یکروز و شرب قوم لبن آن را در آن روز و شرب
آب قریه از برای خودشان کما اینکه در آیه سوره شعراست قال هذه ناقة لها شرب ولکم شرب یوم معلوم
و بیان این در قول امام صادق است در خبر بحار ثم اوحی الله تبارک وتعالی الیه یا صالح قل لهم ان الله
قد جعل لهذه الناقة شرب یوم ولکم شرب یوم فکانت الناقة اذا کان یوم شربها شربت
الماء ذلک الیوم فیحلبونها فلا یبقی صغیر ولا کبیر الا شرب من لبنها یومهم فاذا
کان اللیل واصبحوا غدوا الی مائهم فشربوا منه ذلک الیوم ولم تشرب الناقة ذلک الیوم





فکنو بذلک ما شاء الله الخ والحمد لله رب العالمین **واما الفقهیات** متعلقه بآیه مبارکه **اول** آنکه
حرام است مس آیه از آیات الهیه بسوء کما اینکه معلوم است از فیاخذکم عذاب قریب علاوه بر نهی از مس بسوء در آیه
مذکوره زیرا که دانسته شد در حصول مقدمه که نهی در قرآن دلالت دارد بر ترک معصیه **دوم** آنکه نصرت نبی بینه لازم است کما اینکه
معلوم است از آیه نحن فیها و تصدیق میکند او را آیات کثیره مثل آیه سوره صف یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله
الخ فعقروها فقال تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب فلما جاء امرنا نجینا
صالحا والذین آمنوا معه برحمة منا ومن خزی یومئذ ان ربک هو القوی العزیز واخذ
الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین کان لم یغنوا فیها الا ان ثمود کفروا ربهم الا
الا بعدا لثمود ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است پس قوم پی نمودند ناقه را پس گفت صالح بهره تمتع کنید در خانه خودتان سه روز
این وعده ایست غیر کذب پس چونکه آمد امر ما نجات دادیم صالح را و کسانیکه ایمان آورده بودند با آن رحمتی از خودمان و از رسوائی
آن روز بتحقیق پروردگار تو قوی غالب است و اخذ کرد کسانی را که ظلم نمودند صیحه پس صبح نمودند در خانهای خودشان بزانو مانده گان
و مرده گان گویا نبودند در آنها آیا نه این است بتحقیق ثمود کافر شدند پروردگار خودشان را آیا نه این است بعد است از برای ثمود و تأویل
این آیه بملاحظه آیات متقدمه او و آیات نازله در نظائر او از جمله آیاتیست که معنای او از برای عالم و جاهل است و معنای غیر از
تنزیل ندارد و تصدیق میکند او را آیه سوره شمس فعقروها فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها و آیه سوره
شعراء فعقروها فاصبحوا نادمین پس اشکالی در تعبیر مذکور نیست بلی در اینجا چند امر باید دانسته شود **اول** آنکه
عاقر و پی کننده ناقه یکنفر بوده که اسم او قدار است و بعد از پی کردن آن شقی تبعیه قوم صالح ع کبیر او صغیر او شرکت کردند
در ضربت ناقه و تقسیم نمودند گوشت او را بین خودشان و خوردن جمیع از او کما اینکه امام صادق ع در خبر بحار فرمود فقال
ثم انهم عتوا علی الله ومشی بعضهم الی بعض وقالوا اعقروا هذه الناقة واستریحوا منها
لا نرضی ان یکون لنا شرب یوم ولها شرب یوم ثم قالوا من الذی یلی قتلها ونجعل له جعلا
ما احب فجائهم رجل احمر اشقر ازرق ولد زنا لا یعرف له اب یقال له قدار شقی
من الاشقیاء مشؤم علیهم فجعلوا له جعلا فلما توجهت الناقة الی الماء الذی کانت ترده

تركها حتى شربت الماء واقبلت راجعة فقعد لها في طريقها فضربها بالسيف ضربة فلم تعمل شيئا
فضربها ضربة اخرى فقتلها وخرّت الى الارض على جنبها وهرب فصيلها حتى صعد الى الجبل
فرغا ثلاث مرّات الى السماء واقبل قوم صالح فلم يبق احد الّا شركه في ضربته واقتسموا لحمها
فيما بينهم فلم يبق صغير ولا كبير الّا اكل منها الخ ﴿ش﴾ اگر گفته شود که عاقر و پی کننده یکنفر بود بنا بر آنچه
ذکر شد پس چگونه اسناد عقر و پی نمودن را در آیه مبارکه و مثال او بجمیع قوم صالح داده شده است ﴿ج﴾ جهة رضای جمیع قوم است بعقر آن
یکنفر کما اینکه امیر ع در نهج البلاغه فرموده اند فقال ع ایها الناس انّما یجمع الناس الرضا والسخط وانّما
عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمّهم الله بالعذاب لمّا عمّوه بالرضا فقال سبحانه فعقروها ×
فاصبحوا نادمين فما كان الّا ان خارت ارضهم بالخسفة خوار السكّة المحماة في الارض الخوارة
**دوّم** آنکه بعد از قتل ناقه خدای تبارک و تعالی فرستاد صالح ع را بسوی قوم خود که بگو بآنها تا سه روز دیگر عذاب من بر شما نازل
خواهد شد پس اگر توبه نمودید و رجوع کردید قبول میکنم توبه شما را و منع مینمایم از شما عذاب را و الّا روز سیم ارسال عذاب من خواهد شد
و بعد از رسالت این سخن بسوی قوم خود گفتند بیاور بآنچه وعده میدهی اگر از صادقین هستی پس خبر داد که فردا وجوه شما زرد خواهد
شد و روز دوم قرمز خواهد شد و روز سیم سیاه خواهد شد و در سه روز وجوه آنها چنین شد مع ذلک اعتنا نکردند بقول صالح ع پس
در نصف شب جبرئیل وارد بر آنها شد و صیحه زد بآنها که پاره شد گوشهای آنها و بیرون آمد قلبهای آنها و ترکید کبدهای آنها و در
آن سه روز خودشان را تحنیط و تکفین نموده بودند پس تمام مردند در یک طرفة عین باقی نماندند کسی پس صبح نمودند در دیار
و مضاجع خودشان همه مرده و بعد از آسمان آتش آمد تمام را سوزانید کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر بحار فقال
يا قوم ما دعاكم الى ما صنعتم اعصيتم ربّكم فاوحى الله تبارك وتعالى الى صالح ع انّ قومك
قد طغوا وبغوا وقتلوا ناقة بعثها الله اليهم حجّة عليهم ولم يكن عليهم فيها ضرر وكان
لهم اعظم المنفعة فقل لهم انّي مرسل عليكم عذابي الى ثلاثة ايّام فان هم تابوا ورجعوا ×
قبلت توبتهم وصددت عنهم وان هم لم يتوبوا ولم يرجعوا بعثت عليهم عذابي في اليوم
الثالث فاتاهم صالح ع فقال لهم يا قوم انّي رسول ربّكم اليكم وهو يقول لكم ان انتم تبتم و





رجعتم واستغفرتم غفرت لكم وتبت لكم فلمّا قال لهم ذلك كانوا اعتى ما كانوا واخبث
وقالوا يا صالح ائتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين قال يا قوم انّكم تصبحون غدا ووجوهكم
مصفرّة واليوم الثاني وجوهكم محمرّة واليوم الثالث وجوهكم مسودّة فلمّا ان كان
اوّل يوم اصبحوا ووجوههم مصفرّة فمشى بعضهم الى بعض وقالوا قد جائكم ما قال لكم
صالح فقال العتاة منهم لا نسمع قول صالح ولا نقبل قوله وان كان عظيما فلمّا كان
اليوم الثاني اصبحت وجوههم محمرّة فمشى بعضهم الى بعض فقال يا قوم قد جائكم ما قال
لكم صالح فقال العتاة منهم لو هلكنا جميعا ما سمعنا قول صالح ولا تركنا آلهتنا
التي كان آبائنا يعبدونها ولم يتوبوا ولم يرجعوا فلمّا كان يوم الثالث اصبحوا و
وجوههم مسودّة فمشى بعضهم الى بعض فقالوا يا قوم اتاكم ما قال لكم صالح فقال
العتاة منهم قد اتانا ما قال لنا فلمّا كان نصف الليل اتاهم جبرئيل ع فصرخ بهم صرخة
خرقت تلك الصرخة اسماعهم وفلقت قلوبهم وصدعت اكبادهم وقد كانوا في
تلك الثلاثة ايّام قد تحنّطوا وتكفّنوا وعلموا انّ العذاب نازل بهم فماتوا اجمعين
في طرفة عين صغيرهم وكبيرهم فلم يبق لهم ثاغية ولا راغية ولا شيء الّا اهلكه الله
فاصبحوا في ديارهم ومضاجعهم موتى اجمعين ثمّ ارسل الله عليهم مع الصيحة
النار من السماء فاحرقتهم اجمعين وكانت هذه قصّتهم در روز چهارشنبه پی شد ناقه کما اینکه
امیر ع در خبر آن کتاب فرمودند قال ع ويوم الاربعاء عقر الناقة **سوّم** آنکه صالح ع بعد از هلاکت
کفار قوم غائب شد و بعد از رجوع نشناختند او را قوم او و سه طبقه شدند جاحدة و شاكّة و عارفة بعد از خبر
دادن صالح بقصّه ناقه کما اینکه امام صادق ع در خبر سیّم بحار فرمودند قال ع انّ صالحا غاب زمانا وكان
يوم غاب كهلا حسن الجسم وافر اللحية ربعة من الرجال فلمّا رجع الى قومه لم يعرفوه
وكانوا على ثلاث طبقات جاحدة لا ترجع ابدا واخرى شاكّة واخرى على يقين

نبدء حین رجع بالطبقة الثالثة فقال لهم انا صالح فکذبوه و شتموه و زجروه و قالوا ان الجبا
کان علی غیر صورتک و شکلک ثم اتی الی الجاحدة فلم یسمعوا منه و نفروا منه اشد النفور ثم انطلق
الی الطبقة الثالثة و هم علی یقین فقال لهم انا صالح فقالوا اخبرنا خبرا لا نشک انک صالح
انا نعلم ان الله تعالی الخالق یحول فی ای صورة شاء و قد اخبرنا و قد ارسا بعلامات صالح اذا جاء
فقال انا الذی اتیتکم بالناقة فقالوا صدقت و هی التی نتدارس فما علامتها قال لها شرب و لکم
شرب یوم معلوم فقالوا آمنا بالله و بما جئتنا به قال عند ذلک الذین استکبروا و هم الشکاک
و الجحاد انا بالذی آمنتم به کافرون الخ **و اما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه از جهة ظلم و کفر و وعد که گذشت
در سوره جمعه و منافقین و غیرهما اعاده فائده مهمه ندارد و الحمد لله رب العالمین) و لقد جاءت رسلنا ابراهیم
بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ فلما رای ایدیهم لا تصل الیه
نکرهم و اوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط و امراته قائمة
فضحکت فبشرناها باسحق و من وراء اسحق یعقوب قالت یا ویلتی أ ألد و انا عجوز و
هذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب قالوا أ تعجبین من امر الله رحمة الله و برکاته علیکم
اهل البیت انه حمید مجید **لغة و تنزیل** این آیه مبارکه این است و ترجمه تحقیق آمد رسولان ما ابراهیم را بمژده
گفتند رسولان سلام گفت ابراهیم سلام پس درنگ ننمود اینکه آورد ابراهیم یک گوساله بچه پس زمانیکه دید ابراهیم دستهای ایشان
نمیرسد بسوی گوساله بچه غیر معروف دانست ایشان را و یافت از ایشان خوف گفتند رسولان نترس بدرستیکه ما فرستاده
شدیم بسوی قوم لوط و زن ابراهیم ایستاده بود پس خنده نمود پس بشارت دادیم آنرا باسحق و از پس اسحق یعقوب گفت زن ابراهیم
وای آیا میزایم و حال آنکه من پیرزن هستم و این شوهر من پیر است بدرستیکه این چیز عجیب است گفتند رسولان آیا عجب میکنی
از امر خدا رحمت خدا و برکات آن بر شما است اهل بیت بدرستیکه خدا حمید مجید است زیرا که این آیه مبارکه از جمله آیاتست
که میدانند معنای او را عالم و جاهل و غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و بملاحظه آیات نازله در قصص انبیاء چنانچه فی الجمله دانسته
شد در تفاسیر ماضیه و نیز انباء میکند و تصدیق مینماید این تفسیر را قول امام باقر در خبر پنجم بحار قال ان الملائکة لما جاءت





فی هلاک قوم لوط قالوا انا مهلکوا اهل هذه القریة قالت سارة و عجبت من قلتهم و
کثرة اهل القریة فقالت و من یطیق قوم لوط فبشروها باسحق و من وراء اسحق یعقوب
فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم الخ و قول دیگر آن حضرت در آن کتاب فلما اشتد اسف الله
علی قوم لوط و قدر عذابهم و قضی ان یعوض ابراهیم من عذاب قوم لوط بغلام علیم
فیسلی به مصابه بهلاک قوم لوط فبعث الله رسلا الی ابراهیم یبشرونه باسمعیل
فدخلوا علیه لیلا ففزع منهم و خاف ان یکونوا سراقا فلما راته الرسل فزعا مذعورا
قالوا سلاما قال سلام و قول دیگر آنحضرت فلما کان یوم الثامن مع طلوع الفجر قدم الله
عز و جل رسلا الی ابراهیم یبشرونه باسحق و یعزونه بهلاک قوم لوط و ذلک
قوله تعالی لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث
ان جاء بعجل حنیذ یعنی زکیا مشویا نضیجا فلما رای ابراهیم ایدیهم لا تصل
الیه نکرهم و اوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط و امراته قائمة
فبشروها باسحق و من وراء اسحق یعقوب فضحکت یعنی فتعجبت عن قولهم قالت
یا ویلتی أ ألد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب قالوا أ تعجبین
من امر الله رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید پس اشکالی در
تفسیر مذکور نیست اصلا و نصوص ما هم در اینجا نیز باید چند امر دانسته شود **اول** آنکه مراد از بشارت ملائکه ابراهیم را
بشارت آنحضرت بوده است باسمعیل کما اینکه در قول امام باقر است در خبر پنجم بحار فلما راته الرسل فزعا
مذعورا قالوا سلاما قال سلام انا منکم وجلون قالوا لا توجل انا رسل ربک
نبشرک بغلام علیم قال ابو جعفر و الغلام العلیم هو اسمعیل من هاجر الخ **دوم**
آنکه نکر و انکار ابراهیم ملائکه را خوف این بود که دزدان باشند کما اینکه در قول امام باقر دانسته شد قال و خاف
ان یکونوا سراقا **سیم** آنکه عجل حنیذ عبارتست از گوساله بریان شده بچه کما اینکه در قول صادق است



فضحکت ٧

در خبر پنجم بحار قال سألت اباعبدالله ع يقول جاء بعجل حنيذ قال مشوياً نضيجاً **چهارم** آنکه ابراهیم
امام بود بر لوط کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرمودند قال ع و نبيّ يرى في النوم و يسمع الصوت و لا يعاين
في اليقظة و لم يبعث الى احد و عليه امام مثل ما كان ابراهيم على لوط **پنجم** آنکه ملائکه
دو بشارت دادند ابراهیم ع را یکی قبل از هلاک نمودن قوم لوط که بشارت دادند باسمعیل ع از هاجر کما اینکه ذبیح شد و یکی بعد از
هلاک نمودن قوم لوط که بشارت دادند باسحق از ساره کما اینکه نیز در قول امام باقر ع است در خبر پنجم بحار قال ع والغلام العليم
هو اسمعيل من هاجر فقال ابراهيم للرسل ابشرتموني على ان مسني الكبر فبم تبشرون قالوا
بشرناك بالحق فلا تكن من القانطين قال ابراهيم للرسل فما خطبكم بعد البشارة قالوا انا
ارسلنا الى قوم مجرمين قوم لوط انهم كانوا قوما فاسقين لننذرهم عذاب رب العالمين
قال ابو جعفر ع قال ابراهيم ان فيها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فيها لننجينه و اهله الا امرأته
قدرنا انها لمن الغابرين فلما عذبهم الله ارسل الله الى ابراهيم رسلا يبشرونه باسحق
و يعزونه بهلاك قوم لوط **ششم** آنکه مراد از امرأته در آیهٔ مبارکه ساره است کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرمودند
قال ع انما عنوا سارة قائمة فبشروها باسحق و من وراء اسحق يعقوب فضحكت يعني عجبت
و در خبر همین کتاب از امام صادق ع است فضحكت قال حاضت فعجبت من قولهم و این خبر مذکور حجت است که
فضحكت بعد قصهٔ بشارت باسحق و یعقوب است کما اینکه با تقدیم بر قصهٔ بشارت محل نظر و تأمل است متنفر از رای اهل نظر و تأمل پس
اصلاً و نصاً معلوم شد که تقدیم او از جملهٔ حوادث منافقین است که مخالف است با اصل و نص مذکور و باید طرح نمود و فضحكت
باید قرائت کرد بعد از من وراء اسحق يعقوب کما اینکه واقع است در خبر مذکور والحمد لله رب العالمين **هفتم** آنکه
ابراهیم ع وقت بشارت یکصد و بیست سال و ساره نود سال داشته است که تعجب نموده است از بشارت کما اینکه امام باقر ع
فرموده اند در خبر پنجم بحار قال و قالت عجوز عقيم و هي يومئذ ابنة تسعين سنة و ابراهيم يومئذ
ابن عشرين و مائة سنة **هشتم** آنکه ملائکهٔ مبشرین که فرستاده شد از برای عذاب قوم لوط چهار بودند جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل و کروبیل کما اینکه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرمودند قال ان الله بعث اربعة املاك في هلاك

قوم



قوم لوط جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و كروبيل الخ و هر چهار ملک صاحب عمامه و سلام کننده بر ابراهیم ع بودند بهیئه حسنه
که ابراهیم ع فرمودند خدمت کنند ایشان را که خودم کما اینکه امام صادق ع در خبر ان کتاب فرمودند قال ع ان الله بعث اربعة
املاك باهلاك قوم لوط جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و كروبيل فمروا بابراهيم و هم معتمون
فسلموا عليه و لم يعرفهم و رأى هيئة حسنة فقال لا يخدم هؤلاء الا انا و كان صاحب اضياف
فشوى لهم عجلاً سميناً حتى انضجه ثم قربه اليهم فلما وضعه بين ايديهم و رأى ايديهم لا تصل
اليه نكرهم و اوجس منهم خيفة فلما رأى ذلك جبرئيل حسر العمامة عن وجهه فعرفه
ابراهيم فقال انت هو قال نعم الخ والحمد لله رب العالمين **و اما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه ×
**اول** آنکه سلام از زوار در بر اهل بیت خود مطلوب است کما اینکه دلالت دارد بر این آیه فاذا دخلتم بيوتا
فسلموا على انفسكم الآية از جهت قول امام باقر ع قال سألت ابا جعفر ع عن قول الله عز و جل فاذا
دخلتم بيوتا فسلموا على انفسكم الآية قال هو تسليم الرجل على اهل البيت حين يدخل
ثم يردون عليه فهو سلامكم على انفسكم و ترک او معصیت است اگر وارد بر غیر اهل بیت باشد کما اینکه در قول
امام صادق ع است عن قول الله عز و جل لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستأنسوا و تسلموا
على اهلها قال الاستيناس وقع النعل والتسليم **دوم** آنکه رد سلام فریضهٔ الهیه است کما اینکه
در این آیه است و اذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها کما اینکه اثبات میکند هر دو امر مذکور یعنی
تطوع سلام و فریضه بودن رد قول رسول خدا ص در خبر وسائل قال ص السلام تطوع والرد فريضة بلی رد تحیه
نیست اگر در صلوه باشد رد کننده کما اینکه در قول امام باقر ع است در خبر مستدرک قال سألت ابا جعفر ع عن الرجل
يدخل المسجد فيسلم والناس في الصلوة قال يردون السلام عليه و لیکن مکروه است کما اینکه
در قول امیر ع است در خبر همان کتاب انه قال اقبل رسول الله ص في اول عمرة فاتاه رجل فسلم عليه و هو
في الصلوة فلم يرد عليه فلما صلى و انصرف قال اين المسلم اني كنت اصلي و انه اتاني
جبرئيل فقال انه امتك ان يردوا السلام في الصلوة **سیم** آنکه معلوم از آیه مبارکه کفایت مجرد

سلام است مطلقا در تطوع و در فریضه و لو اینکه خبر که علیکم یا علیک است گفته شود **چهارم** آنکه معلوم از آیه مبارکه است
یک رد از سلام جماعت کافی است مثل سلام یکی از جماعت کفایت میکند از او قول امام صادق علیه السلام در خبر دوم وسائل قال اذا مرت
الجماعة بقوم اجزاهم ان یسلم واحد منهم واذا سلم علی القوم وهم جماعة اجزاهم ان
یرد واحد منهم **پنجم** آنکه اگر گفته شود که سلام تطوع است کما اینکه در قول رسول دانسته شد پس چگونه ترک او
معصیت است از وارد بر غیر اهل خود کما اینکه در امر اول گفته شد نظر بآنچه در اصول مقدمه گفته شد از اینکه نهی قرآن دلالت میکند
بر ترک معصیت **ج** آیه مذکوره با بیان امام صادق علیه السلام در او نص وارد است در اطلاق قول رسول مذکور چنانچه قول امیر علیه السلام در کراهت
سلام در صلوة نص وارد است در فریضه بود و در مطلقا در قول رسول که دانسته شد از جهة قول امام صادق است که در اصول مقدمه
دانسته شد کل شیئ مطلق حتی یرد فیه نص **ششم** آنکه ملائکه گفتند اکل نمیکنیم تا اینکه خبر دهی بهاء او فرمود ابراهیم
او بسم الله اول و الحمد لله در آخر است کما اینکه در قول صادق علیه السلام است در خبر آن کتاب فقالوا لا ناکل حتی تخبرنا بثمنه
فقال اذا اکلتم فقولوا بسم الله واذا فرغتم فقولوا الحمد لله قال فالتفت جبرئیل الی اصحابه
وکانوا اربعة رئیسهم جبرئیل فقال حق لله ان یتخذ هذا خلیلا پس اشکالی بحمد الله و المنة در این نیست
برکت اصول متقاة از ائمه هداة علیهم السلام فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط
ان ابراهیم لحلیم اواه منیب الخ و تنزیل این آیه مبارکه این است پس زمانیکه رفت از ابراهیم خوف که حادث
شده بود از آمدن رسولان و آمد او را البشری در اسمعیل مجادله نمود ما را در قوم لوط بدرستیکه ابراهیم هر آینه حلیم بسیار دعا کننده انابه
کننده است زیرا که این آیه مبارکه نیز بملاحظه آیات متقدمه و آیات نظائر در قصص انبیاء از جمله آیاتی است که تأویل و در تنزیل
است که غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و نیز حجة است براو قول امام باقر علیه السلام در خبر پنجم بحار فجادل ابراهیم عنهم وقال
ان فیها لوطا قال جبرئیل نحن اعلم بمن فیها و نیز قول امام صادق علیه السلام در خبر همان کتاب فقال ابراهیم فیما
جئتم قالوا فی هلاک قوم لوط فقال لهم ان کان فیها مائة من المؤمنین اتهلکونهم فقال جبرئیل
لا قال فخمسین قال لا قال فان کان ثلاثین قال لا قال فان کانوا عشرین قال لا قال فان کانوا
عشرة قال لا قال فان کانوا خمسة قال لا قال فان کانوا واحدا قال لا قال ان فیها لوطا قالوا





نحن اعلم بمن فیها لننجینه واهله الا امرأته کانت من الغابرین ثم مضوا قال و قال الحسن بن علی
لا اعلمه هذا القول الا وهو یستبقیهم وهو قول الله یجادلنا فی قوم لوط پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست مطلقا
و نص جلی در اینجا چند امر است **اول** آنکه مجادله در آیه مبارکه مقاوله است کما اینکه در قول امام صادق علیه السلام دانسته شد مناجات
کما اینکه اباء میکند از او قول امام باقر علیه السلام در خبر پنجم بحار قال فلما جاءت ابراهیم البشارة باسحق فذهب
عنه الروع اقبل یناجی ربه فی قوم لوط و یسأله کشف البلاء عنهم الخ **دوم** آنکه از وجه ثانی
در تعبیر مجادله در آیه مبارکه معلوم شد وجه مناسبت در تعقیب جمله ان ابراهیم لحلیم اواه منیب را بیجادلنا فی قوم
لوط و بعبارة اخری تفریع فرع است از اصل کما اینکه در نظائر دانسته شد در آیات متقدمه **وامّا تفقهات** از جمله آیه
مبارکه این است که مقاوله و مناجات و سؤال در کشف بلاء از اهل ایمان مطلوب است کما اینکه دلالت دارد بر این اخبار متواتره
وارده در دعاء از برای مؤمن بظهر غیب مثل خبر وسائل قال روی ان الله قال لموسی ادعنی علی لسان لم تعصنی
به قال یا رب انی لی بذلک قال ادعنی علی لسان غیرک و مثل قول امام باقر علیه السلام در خبر آن کتاب قال علیک
بالدعاء لاخوانک بظهر الغیب فانه یهیل الرزق قالها ثلاثا و مثل قول امام صادق علیه السلام قال ان دعاء
المؤمن لاخیه بظهر الغیب مستجاب و یدر الرزق و یدفع المکروه **س** اگر گفته شود که آیه نحن اعلم بمن فیها
ناطق است که مجادله ابراهیم در قوم لوط بوده است و این نطق منافی است با آیه سوره عنکبوت که ناطق است مجادله در خود لوط
بوده است قال ان فیها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها الخ **ج** خبر مذکور از امام باقر شاهد است که مجادله از جمیع
شده است و بعبارة اخری مجادله شده است در کشف بلاء از مؤمنین و لو اینکه مؤمنین منحصر در همان لوط باشد پس اشکالی این دو
آیه مذکوره نیست برکت ائمه هدی علیهم السلام **س** اگر گفته شود که مجادله بانیکه ان فیها لوطا در آیه ثانیه چه معنی دارد با اینکه ملائکه
اربعه عالم بودند که در بین قوم لوط خواهد بود کما اینکه جواب ملائکه اربعه نحن اعلم بمن فیها شاهد است **ج** و در تنوع این
۱۴ قصه یعنی قال ان فیها لوطا جواب است برای نفی جبرئیل هلاک قوم را کما اینکه واضح است و اشکال مذکور در صورتی بود
آیه است از آنچه در خبر مذکور است **دوم** آنکه توصیف ابراهیم باوصاف ثلثه حلیم و اواه و منیب حجة است بر نطق
هر یک کما اینکه اباء میکند از او اخبار متواتره مثل خبر وسائل از امام باقر علیه السلام قال من علامات الفقه العلم والحلم والصمت

[illegible]

ونهج البلاغه از امیر ع قال اول عوض الحلیم من حلمه ان الناس انصاره علی الجاهل وقال ع ان لم تکن
حلیما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یکون منهم ومثل قول امام صادق ع درخبر وسائل کان
امیر المؤمنین ع رجلا دعاء وقول امیر ع درخبر سدیر که من ندم فقد تاب من تاب فقد اناب والحمد لله
رب العالمین یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم اتیهم عذاب غیر مردود
ظهر وتنزیل این آیه مبارکه این است ای ابراهیم اعراض کن از این جدال وسؤال از کشف بلا بدرستیکه بتحقیق آمده است امر پروردگار و بدرستیکه
آینده است آنها را عذاب غیر رد کرده نخواهد شد زیرا که نیز این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که تاویل و در تنزیل آنست بملاحظه
آیات متقدمه و آیات نازله در نظائر او و حجت است براو قول امام باقر ع درخبر پنجم بحار قال فقال الله یا ابراهیم اعرض عن
هذا انه قد جاء امر ربک وانهم اتیهم عذاب بعد طلوع الشمس من یومک محتوم غیر
مردود پس اشکالی نیست در تعبیر مذکور صلا و نصا و در اینجا چند امر است اول آنکه باید دانست که امر باعراض در آیه مبارکه بعد از
زیادی مجادله بوده است از ابراهیم ع کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند فجادل ابراهیم عنهم وقال
ان فیها لوطا قال جبرئیل نحن اعلم بمن فیها فزاده ابراهیم فقال جبرئیل یا ابراهیم اعرض عن هذا
انه قد جاء امر ربک الآیه دوم آنکه اگر گفته شود که خبر مذکور ناطق است که امر باعراض از جبرئیل است و حال
آنکه خبر متقدم ناطق است که امر باعراض از خدای تعالی است که منافی بنظر میآید جواب گفته میشود که با بودن صدور امر از
جبرئیل بامر خدای تعالی کما اینکه واضح است منافی نیست بودن او از خدای تعالی کما اینکه کثیر است نظائر او مثل قول امیر ع در خبر
احتجاج فاما قول الله یتوفی الانفس حین موتها وقول یتوفیکم ملک الموت وتوفته رسلنا
الی ان قال وان فعل امنائه فعله کما قال وما تشاؤن الا ان یشاء الله الخ سوم
آنکه اگر گفته شود که ابراهیم ع که از جمله اولو العزم از رسل است چگونه مجادله و مناجات کرد در قوم لوط در کشف بلا از آنها
وحال آنکه میدانست که بعد از آمدن عذاب و رؤیت باس رد نخواهد شد کما اینکه در آیه سوره مؤمن است فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنت الله قد خلت فی عباده وخسر هنالک الکافرون
ج گفته میشود عذاب نازل رد میشود بدعاء کما اینکه در قول علی بن حسین ع است یقول ان الدعاء یدفع البلاء





النازل ما لم ینزل بلی آیه ناطق است که باس و عذاب بعد از رؤیت برگشته نمیشود مگر در قوم یونس کما اینکه در آیه سوره یونس
است فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب
الخزی فی الحیوة الدنیا الخ و نیز در بیان امام صادق ع است یقول ما رد الله العذاب من قوم قد اظلهم
الا قوم یونس فقلت اکان قد اظلهم فقال نعم حتی نالوه باکفهم قلت کیف کان ذلک
قال کان فی العلم المثبت عند الله عز وجل الذی لم یطلع علیه احد انه سیصرفه عنهم پس اشکالی
نیست برکت ائمه هدی ع والحمد لله رب العالمین ولما جائت رسلنا لوطا سیئ بهم وضاق بهم
ذرعا وقال هذا یوم عصیب ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است وچون آمد رسل ما لوط را یعنی ملائکه اربعه
که در آیه متقدمه دانسته شد غمگین گردیده شد بآنها و تنگ شد بآنها سینه لوط وگفت این روزی است دشوار زیرا که این آیه
از جمله آیاتی است که تاویل و در تنزیل اوست بملاحظات آیات متقدمه و آیات نظائر او و تصدیق میکند این را آیه سوره عنکبوت ولما
ان جائت رسلنا لوطا سیئ بهم وضاق بهم ذرعا الخ پس اشکالی نیست در تعبیر آیه مبارکه بلی در اینجا
چند امر است اول آنکه لوط پسر خاله ابراهیم ع بوده است و ساره زن ابراهیم ع خواهر لوط بوده است کما اینکه امام
باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع ان لوطا الی ان قال وکان لوط ابن خالة ابراهیم وکانت
امرأة ابراهیم سارة اخت لوط الخ دوم آنکه لوط سی سال مکث نمود در قوم خود و وارد بر آن قوم شد
از آنها نبود و عشیره از برای آن نبود در آن قوم کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع وان لوطا
لبث فیهم ثلاثین سنة وانما کان نازلا علیهم ولم یکن منهم ولا عشیرة له فیهم
ولا قوم الخ سیم آنکه لوط و ابراهیم ع هر دو نبی مرسل بودند کما اینکه در خبر پنجم بحار است از امام باقر ع قال ع و
کان لوط وابراهیم نبیین مرسلین منذرین وگذشت که لوط در تحت شریعت ابراهیم بود پس اگر گفته
شود که این خبر ناطق است باینکه لوط نبی مرسل بوده است وحال آنکه خبر سابق از امام باقر ع نیز ناطق است که مبعوث نشد بسوی
احدی قال ع ونبی یری فی النوم ویسمع الصوت ولا یعاینه فی الیقظة ولم یبعث الی
احد وعلیه امام مثل ما کان ابراهیم علی لوط ج تصدیق میکند خبر اول را آیه سوره صافات

وان لوطاً لمن المرسلین وخبر دوم محکم نیست زیرا که مثال مذکور در او محتمل است مثال علیه امام باشد نه مثال نبیّ
یری فی النوم الخ حاصل این است که خبر اول محکم وخبر ثانی متشابه است **چهارم** آنکه لوط مرد سخی کریم بود و اقراء
ضیف مینمود و قوم آن نهی میکردند آن را کما اینکه امام باقر ع فرمودند در خبر پنجم بحار قال ع وکان لوط رجلاً
کریماً یقری الضیف اذا نزل به ویحذرهم قومه قال فلما رأی قوم لوط ذلک منه قالوا
له انا ننهاک عن العالمین لا تقری ضیفاً نزل بک ان فعلت فضحنا ضیفک الذی
ینزل بک واخزیناک فکان لوط اذا نزل به الضیف کتم امره مخافة ان یفضحه قومه
وذلک انه لم یکن للوط عشیرة الخ وقوم لوط بخیل بودند بر طعام کما اینکه نیز آنحضرت فرموده اند قال ع
ان رسول الله ص سأل جبرئیل کیف کان مهلک قوم لوط فقال ان قوم لوط کانوا
اهل قریة لا یتنظفون من الغائط ولا یتطهرون من الجنابة بخلاء اشحاء علی
الطعام الخ وبخل قوم لوط انداخت آنها را در دردی که دواء نبود از برای آنها کما اینکه در خبر پنجم بحار است قال قلت
لابی جعفر ع کان رسول الله ص یتعوذ من البخل فقال نعم یا ابا محمد فی کل صباح ومساء
ونحن نتعوذ بالله من البخل الله یقول ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون
وسأخبرک عن عاقبة البخل ان قوم لوط کانوا اهل قریة اشحاء علی الطعام فأعقبهم
البخل داء لا دواء له فی فروجهم فقلت وما اعقبهم فقال ان قریة قوم لوط کانت
علی طریق السیارة الی الشام ومصر فکانت السیارة تنزل بهم فیضیفونهم فلما
کثر علیهم ضاقوا بذلک ذرعاً بخلاً ولؤماً فدعاهم البخل الی ان کانوا اذا
نزل بهم الضیف فضحوه من غیر شهوة بهم الی ذلک وانما کانوا یفعلون ذلک
بالضیف حتی ینکل النازل عنهم فشاع امرهم فی القری وحذرهم النازلة
فاورثهم البخل بلاء لا یستطیعون دفعه عن انفسهم من غیر شهوة لهم الی
ذلک حتی صاروا یطلبونه من الرجال فی البلاد ویعطونهم علیه الجعل ثم قال





فأیّ داء ادوی من البخل ولا اضرّ عاقبة ولا افحش عند الله عزّ وجلّ الخ **پنجم** آنکه
مسائه لوط وضیق شدن صدر آن در آیه ما نحن فیها از جهت خبر دادن املاک اربعه متقدمه بوده است باهلاک قوم و قریه کما اینکه شاهد است
بر این آخر آیه مبارکه هذا یوم عصیب و نیز تصدیق میکند او را آیه سوره عنکبوت انا منزلون علی اهل القریة
رجزاً من السماء بما کانوا یفسقون و کذا آیه دیگر از این سوره ولما ان جاءت رسلنا لوطاً سیئ
بهم وضاق بهم ذرعاً وقالوا لا تخف ولا تحزن انا منجوک واهلک الا امرأتک
کانت من الغابرین و از این بیان معلوم شد که مسائه و ضیق صدر لوط نه از جهت دعوت ملائکه اربعه بوده بمنزل
و مذمت آن بر این دعوت نظر بفضاحت و شرارت آن قوم بوده کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر پنجم بحار قال
ان الله بعث اربعة املاک فی اهلاک قوم لوط جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وکروبیل
فأتوا لوطاً وهو فی زراعة قرب القریة فسلموا علیه وهم معتمون فلما رآهم رأی هیئة
حسنة علیهم ثیاب بیض وعمائم بیض فقال لهم المنزل علیهم فقالوا نعم فتقدمهم ومشوا
خلفه فندم علی عرضه المنزل علیهم فقال ای شیء صنعت آتی بهم قومی وانا اعرفهم
فالتفت الیهم فقال انکم لتأتون شراراً من خلق الله الخ وجاءه قومه یهرعون
الیه ومن قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم هؤلاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله
ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و آمدند لوط را قوم
آن سرعت مینمودند بسوی آن و از پیش عمل میکردند اعمال بد را گفت لوط ای قوم من اینها دختران من هستند پاکیزه
تر است از برای شما پس بپرهیز نمائید خدا را و رسوا نکنید من را در مهمان خود آیا نیست از شما یک مرد رشید
زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات سابقه و لاحقه و آیات نظائر او از جمله آیاتی است که تأویل او در تنزیل آیت
که غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و تصدیق میکند این را ذیل خبر متقدم قال فالتفت الیهم فقال انکم
لتأتون شراراً من خلق الله فقال جبرئیل لا نعجل علیهم حتی یشهد علیهم ثلاث
مرات فقال جبرئیل هذه واحدة ثم مضی ساعة ثم التفت الیهم فقال انکم لتأتون

شرارا من خلق الله فقال جبرئيل هذه اثنتان ثم مشى فلما بلغ باب المدينة التفت اليهم فقال
اليهم فقال انكم لتاتون شرارا من خلق الله فقال جبرئيل هذه الثالثة ثم دخل ودخلوا
معه حتى دخل منزله فلما راتهم امراته رات هيئة حسنة فصعدت فوق السطح فصفقت
فلم يسمعوا فدخنت فلما راوا الدخان اقبلوا يهرعون حتى جاؤا الى الباب فنزلت المراة
فقالت عنده قوم ما رايت قوما قط احسن هيئة منهم فجاؤا الى الباب ليدخلوا فلما
راهم لوط قام اليهم فقال لهم يا قوم اتقوا الله ولا تخزون في ضيفي أليس منكم رجل
رشيد وقال هؤلاء بناتي اطهر لكم فدعاهم الى الحلال فقالوا ما لنا في بناتك من حق
وانك لتعلم ما نريد الخ پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی در اینجا چند امر است **اول** آنکه عمل سیئات قوم لوط عبارت
بود از کفاف رجال آنها بر رجال و نساء آنها بنساء بتعلیم ابلیس کما اینکه امام باقر در خبر پنجم بحار فرموده اند قال کان قوم
لوط افضل قوم خلقهم الله عز وجل فطلبهم ابليس لعنه الله الطلب الشديد وكان
من فضلهم وخيرهم انهم اذا خرجوا الى العمل خرجوا باجمعهم وتبقى النساء خلفهم
فلما حسدهم ابليس لعبادتهم كانوا اذا رجعوا خرب ابليس ما يعملون فقال بعضهم لبعض
تعالوا نرصد هذا الذي يخرب متاعنا فرصدوه فاذا هو غلام احسن ما يكون من
الغلمان فقالوا انت الذي تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة واجتمع رايهم ان
ان يقتلوه فبيتوه عند رجل فلما كان الليل صاح فقال ما لك فقال كان ابي ينومني
على بطنه فقال نعم ضم على بطني قال فلم يزل بذلك الرجل حتى علمه ان يعمل بنفسه فاولا
علمه ابليس والثانية علمه هو ثم انسل ففر منهم فاصبحوا فجعل الرجل يخبر بما فعل
بالغلام ويعجبهم منه شيء لا يعرفونه فوضعوا ايديهم فيه حتى اكتفى الرجال بعضهم
ببعض ثم جعلوا يرصدون مارّ الطريق فيفعلون بهم حتى ترك مدينتهم الناس
ثم تركوا نساءهم فاقبلوا على الغلمان فلما رأى ابليس لعنه الله انه قد احكم امره في الرجال





جاء الى النساء فصير نفسه امرأة ثم قال ان رجالكم يفعلون بعضهم ببعض قلن نعم قد
راينا ذلك وكل ذلك يعظهم لوط ويوصيهم وابليس يغويهم حتى استغنى النساء بالنساء
الخ **دوم** آنکه عرضه داشتن لوط دختران خود را بر قوم شرار خود عرضه بتزویج بوده است نه بدون تزویج کما اینکه امام صادق
در خبر پنجم بحار فرموده اند في قول لوط هؤلاء بناتي هن اطهر لكم قال عرض عليهم التزويج و بعبارة اخرى
لوط دعوت نمود آنها را بسوی حلال نه حرام کما اینکه در قول امام صادق است در خبر پنجم بحار قال فلما راهم لوط قام
اليهم فقال يا قوم اتقوا الله ولا تخزون في ضيفي أليس منكم رجل رشيد وقال هؤلاء بناتي
هن اطهر لكم فدعاهم الى الحلال الخ **سیم** آنکه خبر مذکور در هر متقدم ناطق است که در آیه تحریف
شده است از دو جهه یکی مقدم بودن یا قوم بر قضیه اتقوا الله الخ نه بر هؤلاء بناتي و یکی موخر بودن هؤلاء بناتي
هن اطهر لكم از قضیه یا قوم الخ نه آنچه در مصحف است که محل نظر و تامل است و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره که مخالف
این اصل و نص است باید طرح شود و از این غفلت از این نکته از سابقین و لاحقین از مفسرین و قراء از اعاجیب است و الحمد لله رب
العالمين و واضح است که آیه چنانچه در خبر مذکور است در کمال فصاحت است یا قوم اتقوا الله ولا تخزون في ضيفي
أليس منكم رجل رشيد هؤلاء بناتي هن اطهر لكم و باید دانست که قول لوط هؤلاء ضيفي جواب است از
از قول قوم که گفتند بعد از نظر بسوی املاک ار بعه داخل شدی در عمل ما کما اینکه در قول امام باقر است فلما نظروا الى
الغلمان في منزل لوط قالوا يا لوط قد دخلت في عملنا قال هؤلاء ضيفي الخ **چهارم** آنکه
يهرعون بفتح راء در آیه ما نحن فيها محل تامل است و مقتضای آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ بکسر است
کما اینکه معلوم است از خبر مذکور فاقبلوا يهرعون پس فتح در آیه از جمله حوادث منافقین است و از اینجا معلوم شد بی وجه بودن
قاموس قال وفي التنزيل يهرعون اليه بتصریح باین عبارت واهرع اسرع **و اما تفقهات**
رجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه وطی بر زن جائز است کما اینکه معلوم است از آیه و دو روایت متقدمه یکی عرض عليهم التزويج
دیگی فدعاهم الى الحلال پس اگر گفته شود این آیه و دو روایت معارض است با آیه دیگر و روایات دیگر مثل قول امیر
در خبر دوم ل سال رجل امير المؤمنين أيؤتى النساء في ادبارهن فقال سفلت سفل الله بك

ما سمعت الله انا تؤتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين و قول رسول الله در خبر وسائل
محاش النساء على امتى حرام حاصل آنکه آیات مثل روایات متعارضه است ج آنکه در خبر اول دو شاهد است که تمسک
امیر بآیه از جهة تقیه است شاهد اول آنکه توبیخ و دعوت نمودن بر سائل قبل از جواب دلیل است که سائل از ناس عامه بوده است
شاهد دوم آنکه بودن مصداق مورد آیه در رجال و تمسک امیر با او برای نساء دلیل است که تمسک بآیه بطبق قول ناس و عامه است
از حرمت اتیان مطلق دبر و الا مناسبت نیست بین سؤال از اتیان نساء و تمسک بآیه در خصوص اتیان رجال و اگر خواسته باشی بگو این آیه
متشابه است که باید رد شود بآیه ما نحن فیها که تصدیق میکند او را آیه ائنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء
کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر وسائل قال سمعت ابا عبد الله و ذكر عنده اتيان النساء في ادبارهن
فقال ما اعلم اية في القرآن احلت ذلك الا واحدة ائنكم لتأتون الرجال شهوة من دون
النساء الآية و نیز تصدیق میکند آیه ما نحن فیها آیه نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم کما اینکه در تفسیر امام صادق
علیه السلام است قال سألت ابا عبد الله عن اتيان النساء في اعجازهن قال لا بأس به ثم تلا هذه
الآية نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم قال حيث شاء مثل آیه ما نحن فیها که نیز در تفسیر امام ثامن ع است در خبر
آن کتاب قال سألت ابا الحسن الرضا عن اتيان الرجل المرأة من خلفها فقال احلتها اية من
كتاب الله قال لوط هؤلاء بناتي اطهر لكم وقد علم انهم لا يريدون الفرج و از این بیان مختصر معلوم شد که
تعارض بین آیات مذکوره نیست تا اینکه عرض شود او بآیه و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا
و بآیه قرآنا عربيا غير ذي عوج لعلهم يتقون و اما خبر محاش النساء على امتى حرام که مروی است از امام
مثل خبر دیگر اهل عصمت ع در وسائل نیز قال رسول الله ص محاش نساء امتى على رجال امتى حرام که مخالف است
با آیات مذکوره و باید طرح نمود که زخرف و باطل است کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد یا بگوئیم صدور این با طلب از ائمه هدی ع
لاجل ضرورت تقیه است کما اینکه در قول امیر ع دانسته شد و از اینجا حال صدور بعض اخبار از اهل عصمت ع واضح شد مثل قول امام صادق
در خبر وسائل قال سألته عن الرجل يأتي اهله في دبرها فكره ذلك و قال و اياكم و محاش النساء
قال انما معنى نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم اى ساعة شئتم و مثل قول دیگر آن حضرت در خبر





آن کتاب قال في قول الله فأتوا حرثكم انى شئتم اى متى شئتم في الفرج والدليل على قوله في الفرج قوله
تعالى نساؤكم حرث لكم فالحرث الزرع في الفرج في موضع الدم و اگر خواسته باشی بگو که این اخبار مخالفت
با هذا كتابنا ينطق و معنی که از آیه که دانسته شد مطابق است با هذا كتابنا ينطق و نیز گذشت در اصول مقدمه که ینطق
اول از جمله محرفات منافقین است پس باید آنچه موافق است طرح شود که رشاد در خلاف آن است سیم اگر گفته شود که جواز
اتیان نساء در دبر مخالف است با امر باتیان نساء از جائیکه امر فرموده است خدا تعالی در آیه فأتوهن من حيث امركم الله
و اتیان در دبر مأمور به نیست ج اولاً آنکه اتیان در دبر مأمور به است مثل اتیان در قبل کما اینکه در تفسیر آیه فأتوا حرثكم انى
شئتم مدلل شد و نیز معلوم است که قول امام صادق ع در خبر وسائل که دبر یکی از دو مأتی است قال سألت ابا عبد الله
عن رجل يأتي اهله من خلفها قال هو احد المأتيين فيه الغسل ثانیاً آنکه آیه مذکوره مخصوص است بصورت
طلب ولد کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر وسائل قال سألت ابا عبد الله عن الرجل يأتي المرأة
في دبرها قال لا بأس اذا رضيت قلت فاين قول الله عز وجل فأتوهن من حيث
امركم الله قال ان الله عز وجل يقول نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم پس اشکالی در مسئله
نیست ببرکت ائمه هدی ع دوم آنکه اتیان نساء در دبر خالی از کراهت نیست از جهة اینکه در او اذیت نساء است کما اینکه
معلوم است از قول امام صادق ع در خبر وسائل قال سألته عن اتيان النساء في اعجازهن قال هي
لعبتك فلا تؤذها و قول امام ثامن ع در خبر آن کتاب سألت عمن اتى جارية في دبرها قال المرأة
لعبة فلا تؤذى و هي حرث كما قال الله عز وجل سیم آنکه اگر گفته شود که اطهریت بنات از غلمان
در آیه ما نحن فيها دلالت دارد بر طهارت اتیان غلمان و حال آنکه اتیان غلمان طهارت ندارد ج آنکه کلمه اطهر در آیه ما نحن فيها
از جمله متشابهات است از جهة صدق معنی متشابه بر او که معنای او متعدد باشد کما اینکه در اصول ماضیه دانسته شد زیرا که اشکال
مذکور در صورتی است که اطهریت بنات در نزد لوط باشد و اما اگر اطهریت در نزد قوم باشد که اتیان غلمان را طاهر میدانستند
اشکالی باقی نخواهد ماند که باید رد شود متشابه آیه ما نحن فيها از این جهة بآیات ممنوعه در حرمت اتیان غلمان و بعبارة اخری
این کلمه نظر بحال قوم سوق داده شده است و تصدیق میکند او را نظر آیه ما نحن فيها آیه انا فتحنا لك فتحا

ع ما قال هذا في طلب الولد فاطلبوا الولد من حيث امركم الله

لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک وما تأخّر که مراد غفران ذنب است در نزد مشرکین کما اینکه امام ثامن ع فرموده
در خبر صافی انّه سئل عن هذه الآیة فقال لم یکن احدٌ عند مشرکی العرب اعظم ذنباً من رسول الله ص
لانّهم کانوا یعبدون من دون الله ثلاثمائة وستّین صنماً فلمّا جائهم بالدعوة الی کلمة
الاخلاص کبر ذلک علیهم وعظم قالوا اجعل الآلهة الهاً واحداً الی قوله الا اختلاق فلمّا فتح الله
تعالی علی نبیّه مکّة قال له یا محمّد انّا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک
وما تأخّر عند مشرکی مکّة بدعائک الی توحید الله فیما تقدّم وما تأخّر الخ پس اشکالی در این نیست
والحمد لله ربّ العالمین ونیز کلمه اطهر در آیه متشابه است از جهة اطهر بودن دختران لوط از زنهای قوم لوط که در این احکام
نیز اشکالی نیست در کلمه اطهر حاصل این است که آیات متقدّمه در حرمت اتیان غلمان محکمه است وکلمه اطهر متشابه است که واجب است ردّ
او بر محکمات کما اینکه در اصول متقدّمه دانسته شد قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حقّ وانّک لتعلم ما
نرید ظهر وتنزیل این آیه مبارکه این است که گفتند قوم لوط هر آینه تحقیق دانسته ئی تو که از برای ما در دختران تو از حقّی وبه تحقیق که هر آینه
میدانی آنچه ما اراده میکنیم زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات متقدّمه وآیات متأخّره او وآیات نظائر او از جمله آیاتی است که
تأویل او در تنزیل است ونیز حجّة است بر این تفسیر قول امام صادق ع در خبر بحار وقال هؤلاء بناتی هنّ اطهر لکم
فدعاهم الی الحلال فقالوا ما لنا فی بناتک من حقّ وانّک لتعلم ما نرید زیرا که اکتفا نمودن بذکر
آیه بدون اضافه کردن چیزی دلیل است بر اینکه غیر از تنزیل معنائی دیگر ندارد پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلاً ولطائفی در اینجا چند
امر است **اوّل** آنکه خبر مذکور ناطق است که لقد علمت در آیه مبارکه از جمله حوادث منافقین است اضافه محلّ نظر وتأمّل بودن
از جهة تکرار علم که حاجت باو نیست در ماده لوط نبی مرسل ع که حجّة است بر این امر قول امام باقر ع در خبر عیّاشی ثمّ عرض علیهم
بناته نکاحاً قالوا ما لنا فی بناتک من حقّ وانّک لتعلم ما نرید پس قرائت مشهوره بین او آل داود حجّ
از مفسّرین وقرّاء که مخالف است با این اصل ونصّ باید طرح شود **دوّم** آنکه اگر گفته شود با علم لوط باینکه قوم خود اراده ندارند
مگر غلمان را چنانچه آیه مبارکه ناطق است چگونه عرضه داشت بر آن قوم تزویج بنات خود را بلکه مقتضای نظر وتأمّل وجه بودن
این عرضه است خصوصاً با ملاحظه مثل که قوم نساء خود شان را کما اینکه سابقاً مبرهن شد ج عرضه بنات بر قوم بدو وجه است اگر

مقصود



مقصود نکاح قبل ایشان باشد واما اگر مقصود نکاح دبر ایشان باشد با اینکه این امر معمول ومتعارف نبوده است بین آن قوم عرضه بنات
اعلام بنکاح دبر باشد واصح است عرضه با وجه خواهد شد وبعبارة اخری اگر تنبیه بوطی دبر نساء از قبل لوط باشد بعرضه بنات خود عرضه
در محلّ خواهد شد **سیّم** آنکه اگر گفته شود عرضه بنات لوط بر قوم وحال آنکه غیر مسلم بودند کما اینکه در آیه ذاریات فما وجدنا
فیها غیر بیتٍ من المسلمین ونیز در خبر سابق از امام صادق ع دانسته شد چگونه است وبعبارة اخری نکاح دادن
مؤمنات را بکفّار چگونه صحیح است **ج** خود آیه مبارکه بیّنه وبرهان است بر رخصة نکاح کفّار مؤمنات در شریعه ابراهیم
که لوط در تحت او بوده است مثل عکس یعنی نکاح نمودن مؤمنین کافرات را مثل نکاح نوح ولوط کما اینکه در آیه سوره
تحریم است ضرب الله مثلاً للّذین کفروا امرأت نوح وامرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین الخ واین امر یعنی نبودن رخصة در نکاح کفّار در مؤمنات مخصوص باسلام وشریعت محمّد بن عبدالله ص است کما اینکه
امیر ع فرمودند در خبر مستدرک انّا نرثهم ولا یرثونا کما انّا ننکح فیهم ولا ینکحون فینا که بمعنی قول رسول الله ص
است در خبر آن کتاب الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه نحن نرثهم ولا یرثونا پس اشکالی در آیه مبارکه
نیست **وامّا تفقّهات** راجعه بآیه مبارکه **اوّل** آنکه نکاح کفّار حرام است در شریعه احمدیه ص کما اینکه معلوم
شد از خبر الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه ونیز حجّة است بر او آیه ولا تنکحوا المشرکین حتّی یؤمنوا وگذشت
در اصول ماضیه که نهی در قرآن دلالت دارد بر ترک معصیت کما اینکه گذشت در تفاسیر متقدّمه از امام باقر ع که کفر اعظم واقدم
از شرک است وفرقی نیست در حرمت النکاح کافرین دائم ومتعه از جهة آیه گذشته مذکوره از جهة تفریع از اصل در قول امیر ع
ابهموا ما ابهمه الله وقول صادق ع کلّ شیءٍ مطلق حتّی یرد فیه نصّ ومثل نکاح کفّار است در حرمت
نکاح کافرات کما اینکه در قول امام باقر ع است در خبر وسائل قال انّ الذی حرّم الله الی ان قال وتزویج
الکافرة مثل آیه ولا تمسکوا بعصم الکوافر فحاصل نکاح نکاح کفّار وکافرات مطلقاً حرام است **دوّم** اگر یکی
از زوجین کافرین یا مشرکین اسلام اختیار نماید نکاح آنها تا انقضاء عدّه است پس اگر دیگری قبل از انقضاء عدّه اسلام
اختیار کند نکاح آنها باقی است والّا جدا میشود زن از مرد کما اینکه امام صادق ع در خبر وسائل فرموده اند قال
سألت اباعبدالله ع عن رجلٍ مجوسیٍّ او مشرکٍ من غیر اهل الکتاب کانت تحته امرأة

خانم

فاسلم او اسلمت قال ينتظر بذلك انقضاء عدتها فان هو اسلم او اسلمت قبل ان ينقضى عدتها فهما على نكاحهما الاول وان هو او هى لم يسلم حتى تنقضى العدة فقد بانت منه وبقية كلام معتم موكول بغير اين مكان است والحمد لله رب العالمين قال لو ان لى بكم قوة او اوى الى ركن شديد قالوا يا لوط انا رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد الا امرأتك انه مصيبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب

ظاهر تنزيل اين آيه مباركه اين است گفت لوط كاش بود بتحقيق از براى من قوتى بشما يا جا ميگرفتم بسوى ركن محكم گفتند رسل اى لوط بتحقيق ما رسولان پروردگار توئيم نميرسند بسوى تو ابدا پس سير ده باهل خود در پاره از شب و التفات نكند از شما احدى مگر زن تو بتحقيق شان چنين است رسانده است او را آنچه رسانيده است قوم را اندر اينكه زمان وعده ايشان صبح است آيا نيست صبح نزديك زيراكه اين آيات نزاز حجه آيايى است كه ميدانند معانى او را عالم و جاهل خصوصا بملاحظه آيات متقدمه و متاخره و آيات نظائر او و نيز حجه است براين تفسير قول امام باقر ع در خبر پنجم بحار كه اگر ميدانست لوط چه كسى است آنست در حجره هر آينه ميدانست كه منصور است و ميدانست قوه و ركن محكم ميگر دحه قوه و ركن محكم بالاتر است از جبرئيل قال ع رحم الله لوطا لو يدرى من معه فى الحجرة لعلم انه منصور حين يقول لو ان لى بكم قوة او اوى الى ركن شديد اى ركن اشد من جبرئيل معه فى الحجرة الخ و قول امام صادق ع در خبر آن كتاب قال ع لهم لو ان لى بكم قوة او اوى الى ركن شديد قال فقال جبرئيل لو يعلم اى قوة له فكاثروه حتى دخلوا البيت فصاح جبرئيل يا لوط انا رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل و قول آنحضرت ع در خبر آن كتاب فقال جبرئيل للوط اسر باهلك بقطع من الليل واخرج من بينهم انت و ولدك ولا يلتفت منكم احد الا امرأتك انه مصيبها ما اصابهم پس اشكالى در تفسير مذكور نيست صلاة مخصوصا بلى در اينجا چند امر بايد دانسته شود

**اول** آنكه تفسير شده است در قول امام صادق ع در خبر سيم بحار قوه در آيه بقوه قائم و ركن شديد باصحاب آن حضرت كه سيصد و سيزده نفر است قال ع فى قول الله لو ان لى بكم قوة او اوى الى ركن شديد قوة القائم والركن الشديد بثلاثمائة و ثلاثة عشر اصحابه و وضح است كه اين تمنى صحيح نيست مگر باعلم لوط بقائم و اصحاب آن





دارد تمنى آن دو مقصور و متعقل نيست و همين خبر امام صادق ع بينه و برهان است بر علم آن ما اينكه كلام اهل عصمت ع بى ثمره و فايده نشود

**دوم** آنكه تنزيل آيه بقطع من الليل مظلما است كما اينكه در قرائت امير ع است كه تنزيل است كما اينكه در قول امام صادق ع است در خبر پنجم بحار فى قول الله انا رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل مظلما قال ابو عبد الله ع وهكذا قرأة امير المؤمنين

**سيم** آنكه مراد از اهل در آيه مباركه بنات است كما اينكه در قول امام باقر ع است در خبر پنجم بحار قال فقال لهم لوط يا رسل ربى بما امركم فيهم قالوا امرنا ان نأخذهم بالسحر قال فلى اليكم حاجة قالوا وما حاجتك قال تأخذونهم الساعة قالوا يا لوط ان موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب لمن يريد ان نأخذ فخذ انت بناتك وامض ودع امرأتك الخ و فقره ان موعدهم الصبح الخ جواب است از سؤال لوط ع در تعجيل عذاب

**چهارم** آنكه اگر گفته شود كه آيه سوره الحجر در قصه لوط فاسر باهلك بقطع من الليل واتبع ادبارهم ولا يلتفت منكم احد وامضوا حيث تؤمرون تصديق ميكند كه آيه الخ فيها بدون مظلما است

**جواب** قرائت امير ع كه تنزيل است در آيه الخ فيها تصديق ميكند كه آيه مذكوره بدون مظلما از حوادث منافقين است مثل آيه الخ فيها پس تصديق نميكند آيه مذكوره بآيه الخ فيها است كما اينكه در فصول متقدمه دانسته شد چنانكه در فصول ماضيه بيان شد

**پنجم** آنكه اگر گفته شود كه وعده گاه عذاب صبح بودن در آيه مباركه منافات دارد با قول امام باقر ع در خبر سابق الذكر كه ملائكه گفتند مأموريم اخذ نمائيم آن قوم را در سحر قالوا امرنا ان نأخذهم بالسحر و خبر ديگر از آنحضرت حتى اذا كان السحر نزل اليها جبرئيل فادخل جناحه تحتها حتى اذا استعلت قلبها عليهم و رمى جدران المدينة بحجارة من سجيل تصديق ميكند اشكال مذكور را قول امام باقر ع در خبر پنجم بحار در اينكه نزول عذاب طلوع فجر بوده قال ع فلما انتصف الليل سار لوط ببناته وتولت امرأته مدبرة فانقطعت الى قومها تسعى بلوط وتخبرهم ان لوطا قد سار ببناته وانى نوديت من تلقاء العرش لما طلع الفجر يا جبرئيل حق القول من الله بحتم عذاب قوم لوط الخ و واضح است كه سحر ما بين و مفارق است با صبح كه جمع آمده نشايد و تصديق ميكند اخبار سحر را آيه سوره قمر كذبت قوم لوط بالنذر انا

أرسلنا عليهم حاصباً إلّا آل لوط نجّيناهم بسحر الخ کما اینکه تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را آیه سوره
حجر در قصه لوط وقضينا إليه ذلك الأمر أنّ دابر هؤلاء مقطوع مصبحين الخ باید دانست که صبح عبارة
اخری است از فجر کما اینکه امام باقر ع در صلوة رسول خدا ص در خبر وسائل فرموده اند قال كان يصلّي ركعتي الصبح
وهي الفجر إذا اعترض الفجر وأضاء حسناً و فجر دو فجر است فجر کاذب و صادق کما اینکه در خبر وسائل است
قال وروي أنّ وقت الغداة إذا اعترض الفجر فأضاء حسناً وأمّا الفجر الذي يشبه
ذنب السرحان فذاك الفجر الكاذب والفجر الصادق هو المعترض كالقباطي و در این مقام
که صادق شد اطلاق صبح بر فجر کاذب که داخل در سحر است خلاف بین آیات و روایات مرتفع خواهد شد و تصدیق
میکند این بیان را قول رسل در خبر متقدم در یکی قرار دادن سحر و صبح را فقال لهم لوط يا رسل ربّي بما أمركم
فيهم قالوا أمرنا أن نأخذهم بالسحر قال فلي إليكم حاجة قالوا وما حاجتك قال
تأخذونهم الساعة قالوا يا لوط إنّ موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب زیرا که اگر سحر
و صبح مباین و مفارق باشد مخالف خواهد شد قول قالوا اوّل و قالوا دوّم که صحیح نیست در جبرئیل و ثلاثه بقیه پس اشکال
در بین نیست برکت ائمه هادیه فلمّا جاء أمرنا جعلنا عاليها سافلها وأمطرنا عليها حجارة
من سجّيل منضود مسوّمة عند ربّك وما هي من الظالمين ببعيد ظاهر و تنزیل این
آیه مبارکه این است پس چونکه آمد امر ما قرار دادیم عالی قریه را سافل او و باریدیم بر او سنگ از سجّیل یعنی گل بر هم نهاده
شده علامت گذاشته شده نزد پروردگار تو و نیست این قصه یعنی بارید این حجاره مذکوره بدور از ظالمین زیرا که این
آیه مبارکه نیز از آیاتی است که میدانند معنای او را عالم و جاهل بملاحظه آیات سابقه و آیات نظائر او و تصدیق میکند او را آیه سوره
حجر در قصه لوط فجعلنا عاليها سافلها وأمطرنا عليهم حجارة من سجّيل و آیه سوره ذاریات لنرسل
عليهم حجارة من طين مسوّمة عند ربّك للمسرفين پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست الّا در اینجا چند امر است
**اوّل** آنکه موضع قریه لوط در موضع بحیره طبریه است که از نواحی شام است کما اینکه در خبر پنجم بحار است از امام باقر ع قال
فقال له رسول الله ص يا جبرئيل وأين كانت قريتهم من البلاد فقال جبرئيل كان موضع



قريتهم في موضع بحيرة طبرية اليوم وهي في نواحي الشام **دوّم** آنکه اسم آن قریه سدوم بوده
که یکی از چهار مدینه است که قلب شده است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر پنجم بحار قال في المنكوح من الرجال
هم بقية سدوم أما إنّي لست أعني بقيّتهم أنّه ولدهم ولكن من طينتهم قلت سدوم
الذي قلبت عليهم قال هي أربعة مدائن سدوم وصديم ولدنا وعميرا قال فأتاهم
جبرئيل وهنّ مقلوبات إلى تخوم الأرضين السابعة فوضع جناحه تحت السفلى
منهنّ ورفعهنّ جميعاً حتّى سمع أهل السماء الدنيا نباح كلابهم ثمّ قلبها **سیّم**
آنکه دانستن قوم لوط آمدن مردان لوط را بتصفیر زن لوط بوده است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر پنجم بحار قيل
له كيف كان يعلم قوم لوط أنّه قد جاء رجال قال كانت امرأته تخرج فتصفر فإذا سمعوا
التصفير جاؤوا فلذلك كره التصفير پس اگر گفته شود که این خبر منافات دارد با قول دیگر آنحضرت
در خبر همان کتاب که خبر نمودن قوم بدود نمودن بوده است بعد از نشنیدن بدست زدن قال ثمّ دخل و
دخلوا معه منزله فلمّا بصرت بهم امرأته بصرت هيئة حسنة فصعدت فوق السطح
فصفقت فلم يسمعوا فدخّنت فلمّا رأوا الدخان أقبلوا يهرعون إلى الباب الخ خبر اوّل
متشابه و خبر دوّم محکم است و بعبارة اخری خبر اوّل نطقی ندارد در بودن رجال ملائکه اربعه و خبر دوّم ناطق است که قضیه
دخان در ملائکه است پس منافات در بین نیست و باید رد شود خبر اوّل که متشابه است بر خبر دوّم که محکم است باینکه
گفته شود که عادت زن لوط در اعلام قوم با آمدن رجال نزد لوط بتصفیر بوده و در قضیه ملائکه بدخان بوده **چهارم**
آنکه بعد از داخل شدن قوم لوط منزل لوط را جبرئیل اشاره نمود با انگشت بسوی آنها پس کور شدند کما اینکه امام صادق ع
در خبر پنجم بحار فرموده اند قال فكابروه حتّى دخلوا البيت فصاح بهم جبرئيل فقال يا لوط دعهم
يدخلوا فلمّا دخلوا أهوى جبرئيل بإصبعه فذهبت أعينهم وهو قول الله فطمسنا
أعينهم الخ و در قول امام باقر ع است که جبرئیل اخذ نمود کفی از بطحاء و زد با وجوه قوم را پس قبیح شد وجوه
و کور شدند اهل مدینه قال ع وقد أعفوا على الباب فكسروا باب لوط وطرحوا لوطاً فقال له جبرئيل

إنّا رسل ربّك لن يصلوا إليك فأخذ كفّاً من بطحاء فضرب بها وجوههم وقال شاهت الوجوه
فعمي أهل المدينة كلّهم الخ **پنجم** آنکه زن لوط هلاک شد بشنیدن هدّت و خراب شدن کما اینکه امام باقر ع فرمودند در خبر
پنجم بحار قال ع وسمعت امرأة لوط الهدّة فهلكت منها **ششم** آنکه جعل عالی قریه سافل او عبارتست از فرو بردن
قریه بعد از بلند نمودن ارض قریه از تخوم او بنحویکه شنیدند اهل آسمان صوت کلاب را کما اینکه در اخبار سابقه دانسته شد علاوه
بر قول امام صادق ع در خبر پنجم بحار قال ثمّ اقتلعها يعني المدينة جبرئيل بجناحه من سبع أرضين ثمّ
رفعها حتّى سمع أهل السماء الدنيا نباح الكلاب وصراخ الديوك ثمّ قلبها وأمطر عليها
وعلى من حول المدينة حجارة من سجّيل **هفتم** آنکه سجیل در آیه ما نحن فیها عبارتست از طین کما اینکه در آیه
روایه سابقه دانسته شد مراجعه کن **هشتم** آنکه هر کس از دنیا برود و حلال داند عمل قوم لوط را اندازد خدا تعالی او را بهمین
حجاره از سجیل که مردن آن با او خواهد شد کما اینکه امام صادق ع فرمودند قوله وأمطرنا عليهم حجارة من
سجّيل منضود مسوّمة قال ما من عبد يخرج من الدنيا يستحلّ عمل قوم لوط إلّا
رمى الله كبده من ذلك يكون مثبته فيها ولكنّ الخلق لا يرونه و از اینجا معلوم شد
معنای ذیل آیه وما هي من الظالمين ببعيد که عبارتست از قضیه امطار بحجاره از سجیل کما اینکه در قول
امام باقر ع است قال وأمطر الله عليهم حجارة من سجّيل مسوّمة عند ربّك وما هي
يا محمّد عن الظالمين من أمّتك ببعيد و نیز در قول دیگر آنحضرت ع است قال قال الله عزّ وجلّ
لمحمّد ص وما هي من الظالمين ببعيد أي من ظالمي أمّتك إن عملوا عمل قوم لوط **نهم**
آنکه قلب قریه و امطار حجاره قوم لوط روز چهارشنبه بوده است کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر پنجم بحار قال ع ويوم ×
الأربعاء جعل الله عزّ وجلّ أرض قوم لوط عاليها سافلها ويوم الأربعاء أمطر الله
عليهم حجارة من سجّيل **دهم** آنکه زمانیکه عمل نمودند قوم لوط عمل خودشان را گریه کرد ارض تا اینکه
دموع او بآسمان رسید و گریه کرد آسمان تا اینکه رسید دموع او بعرش پس وحی فرمود خدای تعالی بسوی آسمان که ببار ایشان را
حجاره و بسوی زمین فرمود فرو بر ایشان کما اینکه امام صادق ع فرمودند قال قال رسول الله ص لمّا عمل قوم لوط





ما عملوا بكت الأرض إلى ربّها حتّى بلغت دموعها السماء وبكت السماء حتّى بلغت دموعها العرش
فأوحى الله عزّ وجلّ إلى السماء أن احصبيهم وأوحى إلى الأرض أن اخسفي بهم **وامّا**
**تفقّهات** راجعه بآیه مبارکه **اوّل** آنکه لواط در دبر که عمل قوم لوط است با استحلال او کفر است کما اینکه از امیر است
قال ع اللواط ما بين الفخذين والدبر هو الكفر **دوّم** آنکه لواط ذنبی است که عصیان نمود با او قومی خدای
تعالی را مگر قوم لوط کما اینکه در خبر مستدرک است از امیر ع قال ع في اللواط هي ذنب لم يعص الله به إلّا قوم لوط
وهي أمّة من الأمم فصنع الله بها ما ذكر في كتابه من رجمهم فارجموه كما فعل الله
عزّ وجلّ بهم **سیّم** آنکه حد در لواط مطلقا چه در لاطی و چه در ملوط قتل است کما اینکه رسول خدا ص فرمودند در خبر مستدرک
علاوه بر دلالت آیه ما نحن فیها که رجم یکی از اقسام قتل است قال ص من وجدتموه يعمل عمل قوم لوط فاقتلوه
الفاعل والمفعول **چهارم** آنکه فرق نیست در حکم لاطی و ملوط بین اینکه محصن باشد یا غیر محصن از جهه قول
امیر ع در خبر مستدرک إنّ عليّاً ع كان يقول يرجم الذي يعمل عمل قوم لوط أحصن أم لم يحصن
**پنجم** آنکه فرق نیست در حکم مذکور که قتل است بین ضرب بسیف و اسقاط از مرتفع و احراق بنار کما اینکه امیر ع فرمودند
در خبر وسائل قال ع لرجل أقرّ عنده باللواط أربعاً يا هذا إنّ رسول الله حكم في
مثلك بثلاثة أحكام فاختر أيّهنّ شئت قال وما هنّ يا أمير المؤمنين قال ضربة بالسيف
في عنقك بالغة منك ما بلغت أو إهداب من جبل مشدود اليدين والرجلين
أو إحراق بالنار **س** اگر گفته شود که خبر رجم در امر دوم که حکم کتاب الله تعالی است منافات دارد با این خبر و امثال
او **ج** خبر رجم نطقی ندارد در نفی غیر رجم تا اینکه منافات باشد بین او و خبر مذکور و بعبارة اخری اخبار رجم متشابه است در نفی
غیر رجم و اخبار قتل مطلقا محکمه است پس واجب است رد متشابه بسوی محکم کما اینکه در اصول فقه مبرهن و مدلل شد پس اشکالی
بین نیست بحمد الله و منّه **ششم** آنکه امیر ع فرموده است اگر احدی سزاوار بود رجم شود دو نوبت هر آینه رجم میشود لوطی
قال لو كان أحد ينبغي أن يرجم مرّتين لرجم اللوطي **س** اگر گفته شود که خبر مذکور سابقاً لوطی را رجم
میشود مطلقا چه محصن و چه غیر محصن معارض است با قول امیر ع در خبر مستدرک که حد او جلد است اگر غیر محصن است قال اللوطي إن كان

مُحصَناً رُجِمَ وَاِنْ كانَ غَيْرَ مُحصَنٍ جُلِدَ مِائَةَ جَلْدَةٍ **ج** خبر سابق در رجم غیر محصن محکم است وخبر مذکور در نفی رجم
متشابه است وبعبارة اخری اول ناطق ودوّم غیر ناطق است پس واجب است ردّ مفهوم دوّم که ظنّی است بر منطوق اول که یقینی است
پس حاکم که مجری حدّ است مشیّت واختیار دارد در حدّ لوطی غیر محصن بین رجم وجلد وبعبارة اخری اختلاف اخبار مذکوره از باب وجوه است
که مشیّت است در اخذ بهر یک کما اینکه در اصول مقدّمه اشاره شد **هفتم** آنکه قتل ورجم نمیشود تا اینکه چهار نوبت اقرار کند
بلواطه کما اینکه امام صادق ع در خبر وسائل فرموده اند قَالَ بَيْنَما اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي مَلَأٍ مِنْ اَصْحابِهِ اِذا
اَتاهُ رَجُلٌ فَقالَ يا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اِنّي اَوْقَبْتُ عَلى غُلامٍ فَطَهِّرْني اِلى اَنْ قالَ فَلَمّا كانَ فِي
الرّابِعَةِ قالَ لَهُ يا هذا اِنَّ رَسُولَ اللهِ حَكَمَ فِي مِثْلِكَ تا آخر آنچه ذکر شد در امر متقدّم والحمد لله ربّ العالمین

وَاِلى مَدْيَنَ اَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ وَلا تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ
وَالْمِيزانَ اِنّي اَراكُمْ بِخَيْرٍ وَاِنّي اَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ وَيا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْيالَ وَالْمِيزانَ
بِالْقِسْطِ وَلا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْياءَهُمْ وَلا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ
اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَما اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است وفرستادیم بسوی مدین برادر ایشان
شعیب را گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست از برای شما از الهی غیر آن ونقص ننمائید کیل ووزن را بدرستیکه
رؤیت میکنم شما را بخیر وبدرستیکه من میترسم بر شما عذاب روزیکه احاطه کننده است وای قوم من وفا دهید کیل ووزن را و نقص
نکنید مردم را اشیاء ایشان را وفساد ننمائید در زمین در حالیکه مفسدین هستید بقیّة خدا که عبارت از حلال خدا است باقیات
وخیر است از برای شما اگر هستید مؤمنین ونه من بر شما حفظ نماینده ام زیرا که این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که میداند معانی
او را عالم وجاهل بلاحظه آیات متقدّمه او در قصص نوح وهود وصالح ولوط ع وآیات متاخّره او وتصدیق میکند او را آیه سوره
اعراف وَاِلى مَدْيَنَ اَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ قَدْ جاءَتْكُمْ
بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزانَ وَلا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْياءَهُمْ وَلا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ
بَعْدَ اِصْلاحِها الخ وکذا وکذا سایر آیات نازله در قصّه شعیب پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی باید چند چیز دانسته شود در اینجا
**اوّل** آنکه مدین عبارت بوده است از کمتر از چهل خانه کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قالَ وَاَمّا شُعَيْبٌ فَاِنَّهُ

ارسل



اُرْسِلَ اِلى مَدْيَنَ وَهِيَ لا تُكْمِلُ اَرْبَعِينَ بَيْتاً **دوّم** آنکه وجه اخراج قرار دادن شعیب را در آیه مبارکه چنانست که در هود
وصالح ع دانسته شد که عبارتست از اخراج در عشیره نه اخراج در دین **سیّم** آنکه شعیب از جمله انبیاء عرب بوده است کما اینکه امام صادق ع
در خبر پنجم بحار فرموده اند قالَ لَمْ يَبْعَثِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْعَرَبِ اِلّا خَمْسَةَ اَنْبِياءَ هُوداً وَصالِحاً وَ
اِسْمعِيلَ وَشُعَيْباً وَمُحَمَّداً خاتَمَ النَّبِيِّينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَكانَ شُعَيْبٌ بَكّاءً **چهارم**
آنکه شعیب ع دو نوبه فرستاده شد بسوی قوم خود کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر پنجم بحار قِيلَ يا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع حَدِّثْنا
قالَ اِنَّ شُعَيْباً النَّبِيَّ ع دَعا قَوْمَهُ اِلَى اللهِ حَتّى كَبُرَ سِنُّهُ وَدَقَّ عَظْمُهُ ثُمَّ غابَ عَنْهُمْ ما شاءَ اللهُ
ثُمَّ عادَ اِلَيْهِمْ شابّاً فَدَعاهُمْ اِلَى اللهِ تَعالى فَقالُوا ما صَدَّقْناكَ شَيْخاً فَكَيْفَ نُصَدِّقُكَ شابّاً
وَكانَ عَلِيٌّ ع يُكَرِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَدِيثَ مِراراً كَثِيرَةً **پنجم** آنکه اگر گفته شود مدین چهل خانه کامل نبوده است منافات
دارد با قول امام باقر ع در خبر پنجم بحار که قوم شعیب یکصد هزار بودند چهل هزار اشرار وشصت هزار خیار خدای تعالی تمام را عذاب فرمود
از جهه غضب ننمودن خیار بر معصیت اشرار قالَ اَوْحَى اللهُ اِلى شُعَيْبٍ النَّبِيِّ اِنّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ
اَلْفٍ مِنْ اَشْرارِهِمْ وَسِتِّينَ اَلْفاً مِنْ خِيارِهِمْ فَقالَ يا رَبِّ هؤُلاءِ الْاَشْرارُ فَما بالُ الْاَخْيارِ
فَاَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ داهَنُوا اَهْلَ الْمَعاصِي وَلَمْ يَغْضَبُوا لِغَضَبي **ج** بودن اهل مدین چهل کامل بوده در خبر سابق
زمان ارسال شعیب بسوی او بوده است وعدد قوم آنحضرت یکصد هزار وقت عذاب وهلاک بوده است باملاحظه اینکه دانسته شد در امر
چهارم که شعیب دو نوبه دعوت نمود نوبت اولی کبیر السنّ ودقیق العظم شد پس منافات در بین نیست با بودن راه زیاده شدن قوم بعد از
ارسال **ششم** آنکه شعیب خطیب انبیاء گفته میشود بجهة حسن مراجعه قوم خود که اهل مدین است که عبارتست از اصحاب الایکه
کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر پنجم بحار قالَ شُعَيْبٌ خَطِيبُ الْاَنْبِياءِ يَوْمَ الْقِيامَةِ **هفتم** آنکه شعیب
سه نوبت العذر گریه کرده از حبّ خدای تعالی تا اینکه نابینا شد کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر پنجم بحار قالَ ص بَكى شُعَيْبٌ
مِنْ حُبِّ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتّى عَمِيَ فَرَدَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكى حَتّى عَمِيَ فَرَدَّ اللهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكى
حَتّى عَمِيَ فَرَدَّ اللهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمّا كانَتِ الرّابِعَةُ اَوْحَى اللهُ اِلَيْهِ يا شُعَيْبُ اِلى مَتى يَكُونُ هذا اَبَداً
مِنْكَ اِنْ يَكُنْ هذا خَوْفاً مِنَ النّارِ فَقَدْ اَجَرْتُكَ وَاِنْ يَكُنْ شَوْقاً اِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ اَبَحْتُكَ فَقالَ اِلهي

دینک

وسندی انک تعلم انی ما بکیت خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک ولکن عقد حبک علی
قلبی فلست اصبر او اراک فاوحی الله جل جلاله الیه اما اذا کان هذا هکذا فمن اجل هذا ساخدمک
کلیمی موسی بن عمران **هشتم** آنکه اول کسیکه عمل نمود کیل و میزان را شعیب بود و پس قوم آنحضرت ابتداء تمام نمودند
در کیل و میزان بعد نقصان کردند در آن دو کما اینکه امام سجاد ع در خبر پنجم بحار فرمودند قال ع ان اول من عمل المکیال
والمیزان شعیب النبی عمله بیده فکانوا یکیلون ویوفون ثم انهم طففوا فی المکیال وبخسوا
فی المیزان فاخذتهم الرجفة فعذبوا بها فاصبحوا فی دیارهم جاثمین **نهم** آنکه رؤیت بخیر
در آیه مبارکه عبارت است از رخص سعر آن قوم کما اینکه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرمودند قال ع قول الله انی اراکم
بخیر کان سعرهم رخیصا و بعبارة اخری نقص نکنید در کیل و وزن بدرستیکه من شما را در ارزانی می بینم و محتاج
به کم کردن در کیل و وزن نباشید **واما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه گذشت در آیات همین سوره
آنچه راجع است بعبادت مراجعه کن **دوم** آنکه حرام است نقصان در کیل و میزان کما اینکه از آیه مبارکه معلوم است زیرا که
نهی در قرآن دلالت میکند بر ترک معصیه کما اینکه در اصول مقدمه گذشت و نیز معلوم است از قول امام سابع ع در خبر وسائل قال سألته
عن قوم یصغرون القفزان یبیعون بها قال الذین یبخسون الناس اشیاءهم و قول رسول ص
در خبر مستدرک قال ص واما الجری فمسخ لانه کان من التجار وکان یبخس الناس فی المکیال والمیزان
وقال ص ایضا لاهل الکیل والوزن انکم ولیتم امرین هلک فیهما الامم السالفة قبلکم وقال
ایضا ولم ینقصوا المکیال والمیزان الا اخذوا بالسنین وشدة المؤنة وجور السلطان و تصدیق
میکند آیه ما نحن فیها را آیه ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم
او وزنوهم یخسرون که کافیست اخبار مزبوره و اشباه آنها در تفسیر او **سوم** آنکه ایفاء کیل و میزان بعدل لازم است کما
اینکه معلوم است از آیه مذکوره در امر دوم زیرا که عدم ایفاء کیل و میزان بعدل لازم دارد نقصان در کیل و میزان را که حرام است و
ایفاء عبارتست از میل میزان و ترجیح کما اینکه در قول ص واقع است در خبر وسائل قال لا یکون الوفاء حتی یمیل المیزان
وقال لا یکون الوفاء حتی یرجح وقال من اخذ المیزان بیده فنوی ان یاخذ لنفسه وافیا

لم یاخذه



لم یاخذه الا راجحا ومن اعطی فنوی ان یعطی سواء لم یعط الا ناقصا و باید دانست که نیت در این باب یعنی باب
وفاء کافی است ولو اینکه نقصان صادر شود کما اینکه از اهل نقصان است اگر نیت نقصان داشته باشد ولو اینکه ایفاء نماید کما
نیز امام صادق ع فرموده اند در خبر آن کتاب قال قلت لابی عبد الله ع انی صاحب نخل فخبرنی بحد انتهی
الیه فیه من الوفاء فقال انو الوفاء فان اتی علی یدک وقد نویت الوفاء نقصان کنت
من اهل الوفاء وان نویت النقصان ثم اوفیت کنت من اهل النقصان **چهارم**
آنکه افساد در ارض نیز حرام است کما اینکه معلوم است از آیه ما نحن فیها زیرا که دانسته شد در اصول مقدمه که نهی قرآن دلالت
میکند بر ترک معصیه و نیز حجت است بر این آیه متقدمه ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و بقیه احکام
مفسد در ارض که محارب است موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین قالوا یا شعیب اصلوتک
تامرک ان نترک ما یعبد آباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء انک لانت الحلیم
الرشید لغه و تنزیل این آیه مبارکه این است گفتند قوم شعیب ای شعیب آیا صلوه تو امر میکند تو را اینکه ترک نمائیم
آنچه عبادت میکنند پدران ما یا اینکه بجا آوریم در اموال خودمان آنچه خواسته باشیم بدرستیکه هر آینه تو حلیم رشید هستی
زیرا که این آیه از جمله آیاتی است که معنای او در تنزیل او است بملاحظه آیات سابقه و آیات لاحقه او و آیات نظائر او
در قصص انبیاء بلی در اینجا اموری است **اول** آنکه وجود کاف خطاب در تامرک با اینکه مفعول جمله ان نترک
ما یعبد آباؤنا است محل تأمل و نظر است و صحیح عبارت این است که گفته شود تامر ان نترک ما یعبد
آباؤنا **دوم** آنکه نشاء بصیغه متکلم محل نظر و تأمل است زیرا که مشیت فعل قوم در اموال خودشان محل توبیخ نیست که
در آیه است بلکه عبارت صحیحه او ان تفعل ما تشاء است بصیغه مخاطب کما اینکه واضح است **سوم** آنکه توبیخ
و تعییر قوم در اول آیه منافی است با آخر آیه که تو حلیم رشید هستی و تصدیق میکند این امر را آیه بعد قالوا یا شعیب
ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنراک ضعیفا الخ که قول لانت الحلیم الرشید منافی است با این
فقره و عبارت صحیحه لانت السفیه الضعیف و امثال او است کما اینکه لائح است حاصل این است آیه ما نحن
فیها از سه جهت محل نظر و تأمل است از قرآن و از حوادث منافقین است کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد پس امور مذکوره

ازحوادث منافقین است **ش** اگر گفته شود که صلوة ناهی است مصلی را از منکر وفحشاء کما اینکه در آیه اِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَالْمُنْكَرِ است نه غیر مصلی را کما اینکه در آیه ما نحن فیها است زیرا که صلوة شعیب چگونه امر است بر ترک عبادت اصنام وتثبت فعل در اموال نسبت بقوم بلکه غیر مربوط است کما اینکه معلوم است نزد تامل حاصل اشکال این است که صلوة احدی از برای احدی آمر وناهی نیست مااینکه بهمزه انکاریه استفهام شود چنانچه در آیه ما نحن فیها است **ج** واضح است کما اینکه قول آمر وناهی میشود کذلک فعل نیز آمر وناهی میشود بلکه فعل اقوی وازدع است از قول کما اینکه معلوم است از اخبار ناطقه بر اینکه بخوانید مردم را بغیر زبان مثل قول امام صادق ع در خبر وسائل قٰالَ كُونُوا دُعٰاةً لِلنّٰاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمُ الْوَرَعَ وَالْاِجْتِهٰادَ وَالصَّلوٰةَ وَالْخَيْرَ فَاِنَّ ذٰلِكَ دٰاعِيَةٌ **ش** اشکالی در میان نیست

**واما تفقهات** راجعه بآیه ما نحن فیها **اول** آنکه کما اینکه دعوت بقول مامور به است کذلک دعوت بفعل نیز مامور به است چنانکه در قول امام صادق ع است در خبر مستدرک علاوه بر خبر مذکور يَقُولُ اِنَّ اَحَقَّ النّٰاسِ بِالْوَرَعِ آلُ مُحَمَّدٍ وَشِيعَتُهُمْ كَيْ تَقْتَدِيَ الرَّعِيَّةُ بِهِمْ وقول دیگر آنحضرت ع در خبر همین کتاب قٰالَ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللّٰهِ وَالْعَمَلِ بِطٰاعَتِهِ وَاجْتِنٰابِ مَعٰاصِيهِ وَاَدٰاءِ الْاَمٰانَةِ لِمَنِ ائْتَمَنَكُمْ وَحُسْنِ الصَّحٰابَةِ لِمَنْ صَحِبْتُمُوهُ وَاَنْ تَكُونُوا لَنٰا دُعٰاةً صٰامِتِينَ فَقٰالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ وَكَيْفَ نَدْعُوا اِلَيْكُمْ وَنَحْنُ صُمُوتٌ قٰالَ تَعْمَلُونَ بِمٰا اَمَرْنٰاكُمْ بِهِ مِنَ الْعَمَلِ بِطٰاعَةِ اللّٰهِ وَتَتَنٰاهَوْنَ عَنْ مَعٰاصِي اللّٰهِ وَتُعٰامِلُونَ النّٰاسَ بِالصِّدْقِ وَالْعَدْلِ وَتُؤَدُّونَ الْاَمٰانَةَ وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَلٰا يَطَّلِعُ النّٰاسُ مِنْكُمْ اِلّٰا عَلٰى خَيْرٍ فَاِذٰا رَاَوْا مٰا اَنْتُمْ عَلَيْهِ عَلِمُوا اَفْضَلَ مٰا عِنْدَنٰا فَتَنٰازَعُوا اِلَيْهِ الخ **دوم** آنکه در این دعوت بفعل که آمر وناهی است دعاة اولی واحق است از دعاة وتابعین کما اینکه از قول امام صادق ع در خبر مذکور معلوم شده واز جمله دعاة شعیب است در آیه ما نحن فیها که دعوت مینمودند قوم خود را بالصلوة خود **سوم** آنکه بقیه احکام راجعه بامر بمعروف ونهی از منکر موکول است بغیر این مقام وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ قٰالَ يٰا قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمٰا اُرِيدُ اَنْ اُخٰالِفَكُمْ اِلٰى مٰا اَنْهٰاكُمْ عَنْهُ اِنْ اُرِيدُ







اِلَّا الْاِصْلٰاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمٰا تَوْفِيقِي اِلّٰا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَيْهِ اُنِيبُ وَيٰا قَوْمِ لٰا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقٰاقِي اَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مٰا اَصٰابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صٰالِحٍ وَمٰا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

ظاهر وتنزیل این آیه مبارکه این است گفت شعیب ای قوم من آیا رؤیت میکنید اینکه بوده ام من بر حجه از پروردگار خودم ورزق داده است من را از خود رزق خوب واراده ندارم اینکه مخالفت کنم شما را بسوی آنچه نهی میکنم شما را از او اراده ندارم مگر اصلاح آنچه استطاعت دارم ونیست توفیق من مگر بخدا وبر آن توکل نموده ام وبسوی او انابه میکنم وای قوم من قطع نکند البته شما را معصیت واندار دالبته شقاق ومخالفت من علت آنکه اصابه خواهد نمود شما را مثل آنچه اصابه کرده است قوم نوح را یا آنچه اصابه کرده است قوم هود را یا آنچه اصابه کرده قوم صالح را ونیست قوم لوط از شما بدور واستغفار نمائید پروردگار خودتان را بعد توبه ورجوع کنید بسوی او بدرستیکه پروردگار من رحیم ودودست وارنده است زیرا که این آیه نیز از جمله آیاتی است که معنای او وتنزیل آنست بملاحظه آیات سابقه ولاحقه او وسایر آیات نازله در قصص نوح وهود وصالح ولوط که بلسان جمیع لسان هدایت وارشاد بسوی حق است از امر بمعروف ونهی از منکر وبس بوجوه اختلاف در تعابیر **ش** اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی در اینجا چند امر است **اول** آنکه بینه شعیب عبارتست از آنچه بینه انبیاء سابق بر آن بوده است از نوح وهود وصالح ولوط از علم وایمان واسم اکبر ومیراث علم وآثار علم نبوت کما اینکه معلوم است از قول امام باقر ع در خبر بحار علاوه بر آنچه سابقا در بینه انبیاء مذکورین بیان شد قٰالَ اَوْحَى اللّٰهُ تَبٰارَكَ وَتَعٰالٰى اِلَيْهِ اَنْ يٰا مُحَمَّدُ اِلٰى اَنْ قٰالَ قٰالَ فَاِنِّي لَمْ اَقْطَعِ الْعِلْمَ وَالْاِيمٰانَ وَالْاِسْمَ الْاَكْبَرَ وَمِيرٰاثَ الْعِلْمِ وَآثٰارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَمٰا لَمْ اَقْطَعْ مِنْ بُيُوتٰاتِ الْاَنْبِيٰاءِ الَّذِينَ كٰانُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اَبِيكَ آدَمَ الخ وواضح است که بدون بینات اخری با انبیاء مثل ناقه از برای صالح وعصی وید بیضاء از برای موسی وحیاء وابراء اکمه وابرص از برای عیسی وقرآن از برای محمد بن عبدالله صلوات الله علیه وعلیهم منافاتی با بینه مذکوره که جامعه انبیاء است یعنی تمام دارای این بینه بوده هستند ندارد **ش** اگر گفته شود اگر بینه مذکوره قدر جامع بین جمیع انبیاء است کما اینکه خبر مذکور ناطق است بسر فرموده شعیب ونقله اینها صالح

بافرنا اثر آنچه ذکر شد چیست بآنکه باهر یک از مخصوصین بود آنچه کافی باشد در اتمام حجت بر قوم خود بلکه در این هنگام
اختصاص بخیل حاصل است از عقول آنست و از ج اما اختصاص صالح ع بناقه از جهت سؤال قوم است و از آنکه لازم است
اتیان او در مقام اتمام حجت کما اینکه در قصهٔ صالح ع مبرهن و مدلل شد مراجعه کن و اما اختصاص بقیهٔ انبیاء ع ببینات مذکوره
از جهت دعائت غلبهٔ سحر در اول و حاجت ناس بطب در ثانی و غلبهٔ خطابه و کلام در ثالث بوده است کما اینکه امام ثامن ع
در خبر تتمهٔ بحار تعلیل فرموده اند قال ابن السکیت لابی الحسن الرضا ع لماذا بعث الله موسی بن
عمران بیده البیضاء والعصا وآلة السحر وبعث عیسی بالطب وبعث محمداً
بالکلام والخطب فقال له ابو الحسن ان الله تبارک وتعالی لما بعث موسی
کان الاغلب علی اهل عصره السحر فاتاهم من عند الله عز وجل بما لم یکن
فی وسع القوم مثله وبما ابطل به سحرهم واثبت به الحجة علیهم وان الله
تبارک وتعالی بعث عیسی فی وقت ظهرت فیه الزمانات واحتاج الناس الی
الطب فاتاهم من عند الله عز وجل بما لم یکن عندهم مثله وبما احیا لهم
الموتی وابرء الاکمه والابرص باذن الله واثبت به الحجة علیهم وان الله
تبارک وتعالی بعث محمداً فی وقت کان الاغلب علی اهل عصره الخطب و
الکلام فاتاهم من عند الله عز وجل من مواعظه واحکامه ما ابطل به
قولهم واثبت الحجة علیهم فقال ابن السکیت تالله ما رأیت مثل الیوم قط
الخ و اشکالی در متن نیست ببرکت خاتم الائمه تا دیده شد **دوم** آنکه رزق حسن در آیهٔ مبارکه بملاحظهٔ ارزاق قوم
که منفصل از مکیال و میزان بوده است که حرام و رزق سیئ است عبارت از رزق حلال که او طالب شخص است
بخلاف رزق حرام که شخص طالب اوست کما اینکه در اخبار کثیره است مثل قول رسول صلعم در خبر دوم و سی ثالث
واعلموا ان الرزق رزقان فرزق تطلبونه ورزق یطلبکم فاطلبوا ارزاقکم
من حلال فانکم ان طلبتموه من وجوهها اکلتموها حلالا وان طلبتموه



من غیر وجوهها اکلتموها حراماً وهی ارزاقکم لابد لکم من اکلها و تصدیق میکند این مطلب
که رزق حسن عبارت است از رزق حلال که خدای تعالی میدهد آیهٔ سورهٔ نحل ومن رزقناه منا رزقاً حسناً فهو
ینفق منه سراً وجهراً و شاهد از خدای تعالی بودن کلمهٔ منا است در این آیه و کلمهٔ منه است در آیهٔ ما نحن فیها **سیم**
آنکه اگر گفته شود جواب جملهٔ شرطیه در آیهٔ ما نحن فیها چه خواهد بود بلکه آیهٔ مبارکه بدادن جواب محل نظر و تامل است از برای
اهل نظر و تامل چنانچه واضح است نزد تامل ج گذشت در اصول مقدمه که از جمله اصول مفسره تصدیق بعض قرآن است
بعض دیگر او را و از جمله فروعات این اصل آیهٔ ما نحن فیها است که تصدیق میکند او را آیهٔ سابقه در قصهٔ نوح ع قال یا قوم
ارأیتم ان کنت علی بینة من ربی وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها
وانتم لها کارهون که جملهٔ انلزمکموها معمول ارأیتم است و تقدیر چنین است ارأیتم انلزمکموها ای
البینة ان کنت علیها و بعبارة اخری آیا رأی دارید الزام نمایم حجت خود را اگر حجتی داشته باشم و واضح است
که در این صورت حاجت بجواب جملهٔ شرطیه نیست بلکه احتیاج است بمعمول جملهٔ ارأیتم که بدون او محل تامل و
نظر است بتصدیق آیهٔ مذکوره حال بودن معمول آیهٔ ما نحن فیها محل نظر و تامل است که داخل است در این صورت در
تحت اصل که در اصول مقدمه دانسته شد که محل نظر و تامل است از قرآن از حوادث منافقین است و غفلت از این امر
تا حال از مفسرین و قراء از جملهٔ عجائب است والحمد لله رب العالمین **چهارم** آنکه توفیق عبارت است از موافق
بودن فعل لامر الله که از خدای تعالی است و در این هنگام خدای تعالی موفق بکسر و عبد موفق بفتح است در مقابل خذلان
که عبارت است از موافق نبودن فعل عبد با امر خدای تعالی و داخل شدن آن در معصیهٔ خدای تعالی که نیز بحائل نشدن خدای
تعالی است بین عبد و معصیه کما اینکه معلوم است هر یک از قول امام صادق ع در خبر برهان قال سألت ابا عبد الله
جعفر بن محمد قلت فقوله عز وجل وما توفیقی الا بالله وقوله عز وجل ان ینصرکم
الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده فقال اذا فعل العبد ما
امر الله عز وجل به من الطاعة کان فعله وفقا لامر الله عز وجل وسمی العبد موفقا
واذا اراد العبد ان یدخل فی شیء من معاصی الله فحال الله تبارک وتعالی

بارادته وتعالی عزّ وجلّ بینه وبین تلک المعصیة فترکها کان ترکه لها بتوفیق الله ثم
ومن خلّی بینه وبین المعصیة فلم یحل بینه وبینها حتی یرتکبها فقد خذله ولم ینصره
ولم یوفقه پس از اینجا واضح شد که خیر مطلقا چه طاعت وچه ترک معصیة بتوفیق خدای تعالی است کما اینکه ترک طاعت
وفعل معصیة بخذلان خدای تعالی است چنانکه امیر ع نیز فرموده‌اند در خبر سیم بحار قال ع ولکن قولوا الخیر
بتوفیق الله والشر بخذلان الله وکل سابق فی علم الله و از این بیان مأمون لائح شد
وجه مناسبت قول شعیب ما توفیقی الا بالله در آیه ما نحن فیها که عبارتست از رفیق بودن فعل آن بامر
خدای تعالی ودخیل شدن بین آن وافعال قوم که معاصی الهیه بوده است **پنجم** آنکه توکل عبارتست از علم شخص باینکه
مخلوق ضار ونافع ومعطی ومانع نیستند کما اینکه در قول جبرئیل است در خبر پنجم بحار فقلت وما التوکل علی الله عز وجل
فقال العلم بان المخلوق لا یضر ولا ینفع ولا یعطی ولا یمنع واستعمال الیأس من الخلق
فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوی الله ولم یرج ولم یخف سوی الله و
لم یطمع فی احد سوی الله فهذا هو التوکل وباید دانست که صبر وقناعت که احسن از او است ورضا که
احسن از او است وزهد که احسن از رضا است واخلاص که احسن از زهد است ویقین که احسن از اخلاص است درجات
توکل است کما اینکه در خبر مذکور است عن النبی ص قال جاء جبرئیل الی النبی ص فقال یا رسول الله
ان الله تبارک وتعالی ارسلنی بهدیة لم یعطها احدا قبلک قال رسول الله ص قلت
وما هی قال الصبر واحسن منه قلت وما هو قال القناعة واحسن منها قال وما هو
قال الرضا واحسن منه قلت وما هو قال الزهد واحسن منه قلت وما هو قال
الاخلاص واحسن منه قلت وما هو قال الیقین واحسن منه قلت وما هو
قال یا رسول الله ان مدرجة ذلک التوکل علی الله وصبر که درجه اولای توکل است عبارتست
از تساوی حال در سراء وضراء ودر بلاء وعافیت وعدم شکایت نزد خلق از جهة بلاء کما اینکه در خبر مذکور است
قال قلت یا جبرئیل فما تفسیر الصبر قال تصبر فی الضراء کما تصبر فی السراء وفی الفقر



کما تصبر فی الغناء وفی البلاء کما تصبر فی العافیة فلا یشکو حاله عند الخلق بما یصیبه
من البلاء وقناعت که درجه ثانیه توکل است عبارتست از قناعت بآنچه شخص میرسد از دنیا کما اینکه در خبر مذکور است
قال قلت فما تفسیر القناعة قال تقنع بما یصیب من الدنیا تقنع بالقلیل وتشکر الیسیر
ورضا که درجه ثالثه از توکل است عبارتست از اینکه بنده غضب ننماید برآقای خود چه عطا کند از دنیا وچه عطا نکند
وراضی نشود از برای نفس خود بقلیل عمل کما اینکه در خبر مذکور است قال قلت فما تفسیر الراضی قال الراضی
لا یسخط علی سیده اصاب من الدنیا ام لا ولا یرضی لنفسه بالیسیر من العمل **وزهد** که درجه رابعه
از توکل است عبارتست از اینکه شخص دوست دارد کسیکه دوست دارد خالق او را ومبغوض دارد کسیکه مبغوض دارد
خالق او را واجتناب کند حلال دنیا را والتفات نکند بحرام او ورحم کند جمیع مسلمین را مثل رحم نفس خود واجتناب نماید
از کلام مثل اجتناب از میته بدبو واجتناب کند از عرض دنیا وزینت او مثل آنچه اجتناب میکند از آتش اینکه فرو گیرد
او را وقطع کند آرزوی خود را وبوده باشد بین دو چشم آن اجل آن کما اینکه نیز در خبر مذکور است قال قلت
یا جبرئیل فما تفسیر الزهد قال الزاهد یحب من یحب خالقه ویبغض من یبغض
خالقه ویتحرج من حلال الدنیا ولا یلتفت الی حرامها فان حلالها حساب وحرامها
عقاب ویرحم جمیع المسلمین کما یرحم نفسه ویتحرج من الکلام کما یتحرج من المیتة
التی اشتد نتنها ویتحرج من حطام الدنیا وزینتها کما یتجنب النار ان یغشاها
وان یقصر امله وکان بین عینیه اجله واخلاص که درجه خامسه توکل است عبارت
از سؤال ننمودن از ناس است واینکه بیابد شخص چیزی را در وقتیکه یافت راضی شود بآن واگر باقی ماند از او عطا کند در راه
خدای تعالی کما اینکه در خبر مذکور است قلت یا جبرئیل فما تفسیر الاخلاص قال المخلص
الذی لا یسأل الناس شیئا حتی یجد واذا وجد رضی واذا بقی عنده شیء
اعطاه فی الله فان لم یسأل المخلوق فقد اقر لله عز وجل بالعبودیة واذا
وجد فرضی فهو عن الله راض والله تبارک وتعالی عنه راض واذا اعطی لله

عزوجل فهو علی حد الثقة بربه عزوجل و یقین که درجه سادسه توکل است عبارت از آنستکه کسی
عمل کند برای خدای تعالی گویا خدا تعالی را رؤیت میکند و اگر آن خدا را رؤیت نمیکند خدای تعالی او را رؤیت میکند و آنکه
یقینا آنچه صایب میکند او را خطا نکند او را و آنچه خطا نموده است او را نباید صایب کند او را کما اینکه در خبر مذکور است قال قلت فما
تفسیر الیقین قال المؤمن یعمل لله کانه یراه فان لم یکن یری الله فان الله یراه و ان یعلم
ان ما اصابه لم یکن لیخطئه و ان ما اخطاه لم یکن لیصیبه وهذا کله اغصان التوکل
ومدرجة الزهد الخ **و اما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه صلوة مثل سایر اعمال خیر
مثل امانت و حسن مصاحبت و معامله بین تصدق و عدل و اجتناب معاصی و عمل بطاعت و کذا و کذا از اموریکه دعوت
خلق را بسوی خدای تعالی مأمور بها است چنانچه قول این امور مامور به است کما اینکه از آیه مبارکه معلوم میشود باضافه اخبار
متقدمه و اشباه آنها رجوع کن **دوم** آنکه آنچه راجع است برزق حلال و غیر حلال در آخر سوره جمعه گذشت مراجعه
کن علاوه بر آنچه در همین آیه دانسته شد اعاده فائده مهمه ندارد **سیم** آنکه توکل بر خدای تعالی بجمیع درجات متقدمه او
لازم است مثل امانه بسوی آن چنانچه از آیه مبارکه معلوم میشود و خبر متقدم نیز حجة است براو زیراکه عدم توکل بر خدای تعالی
رد هدیه الهیه است که حرام است و بعباره اخری اول [illegible] در ورد او حرام است و گذشت در خبر متقدم که
توکل بجمیع درجات خود هدیه الهیه است **چهارم** آنکه گذشت در قصه نوح ع در همین سوره احکام راجعه باستغفار
و توبه بتفصیل مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد **پنجم** آنکه استغفار و توبه و رجوع بسوی پروردگار قاطع و ماحی
ما مضی است از معاصی کائناً ما کان بالغاً ما بلغ کما اینکه معلوم است از ذیل آیه ما نحن فیها و استغفروا ربکم ثم
توبوا الیه ان ربی رحیم ودود و نیز حجة است براو قول رسول الله ص در خبر مستدرک قال ص الاسلام
یجب ما قبله و قول دیگر آنحضرت ص در خبر جابر قال ع التائب من الذنب کمن لا ذنب له و قول
امیر ع در خبر همان کتاب قال ع العجب ممن یقنط ومعه الممحاة فقیل وما الممحاة قال ع
الاستغفار والحمد لله رب العالمین قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنریک
فینا ضعیفا ولولا رهطک لرجمناک وما انت علینا بعزیز ظهر و تنزیل این آیه مبارکه اینست





کفتند قوم شعیب ای شعیب نمی فهمیم بسیاری از آنچه میگوئی و بدرستیکه ما می بینیم ترا در خودمان ضعیف و ناتوان و
اگر نبود طائفه تو هر آینه سنگسار میکردیم ترا و نیستی تو بر ما بعزیز و غالب زیراکه این آیه مبارکه بلحاظ آیات متقدمه و آیات
متأخره و آیات نازله در بقیه قصص انبیاء کما اینکه دانسته شد بعض آنها از جمله آیاتیست که تاویل او در تنزیل او است و غیر از
تنزیل معنای ندارد و پس اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست اصلا قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله واتخذتموه
وراءکم ظهریا ان ربی بما تعملون محیط ویا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون
من یأتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب وارتقبوا انی معکم رقیب ظهر و تنزیل این آیه
مبارکه اینست گفت شعیب ای قوم من آیا طائفه من عزیزتر است بر شما از خدا و اتخاذ کردید خدا را پشت سر بدرستیکه پروردگار
من بآنچه عمل میکنید احاطه دارنده است و ای قوم من عمل نمائید در مکان خودتان بدرستیکه من هم عامل هستم زود است میدانید
چه کس میآید او را عذابی که رسوا کند او را و چه کس دروغگو است و انتظار کشید بدرستیکه من با شما انتظار کشنده ام زیراکه نیز
این آیه مبارکه بلحاظ آیات سابقه و آیات لاحقه او و آیات نظائر او در همین سوره و غیر او از جمله آیاتی است که تاویل او در تنزیل
او است و غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و پس اشکالی نیست در تفسیر آیه مبارکه اصلا بلی در اینجا چند امر است **اول** آنکه اگر گفته
شود چه مناسبت است بین قول قوم در آیه متقدمه و نیستی تو بر ما بعزیز و قول شعیب در این آیه آیا طائفه من عزیزتر است بر شما
از خدا بلکه مناسب اینست که گفته شود یا قوم ارهطی اعز علیکم منی آیا طائفه من عزیزتر است بر شما از من
حاصل این است که قوم گفتند وما انت علینا بعزیز تا اینکه شعیب بگوید در جواب ارهطی اعز علیکم من الله
**ج** نفی عزت از اهل خدا تعالی نفی عزت از خدای تعالی است کما اینکه رضای ایشان رضای خدا و سخط ایشان سخط
خدای تعالی است کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه سوره زخرف فلما آسفونا انتقمنا منهم کما اینکه امام
صادق ع در خبر کافی فرموده اند در تفسیر او فقال ان الله عزوجل لا یأسف کأسفنا ولکنه خلق
اولیاء لنفسه یأسفون ویرضون وهم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا نفسه
وسخطهم سخط نفسه لانه جعلهم الدعاة الیه والادلاء علیه فلذلک صاروا
کذلک الخ و از این بیان معلوم میشود که عزت اولیاء خدا عین عزت خدای تعالی است و نفی عزت از اولیاء

خدای تعالی نفی عزت از خدای تعالی است پس اشکالی در آیه مبارکه نیست لطیفه عکس آیه ما نحن فیها آیه سوره آل عمران قالوا
إنّ الله فقیر ونحن أغنیاء زیرا که واضح است که قائلین ندیده بودند که فقر اولیاء خدای تعالی را ولکن اسناد
فقر را بخدای تعالی داده‌اند کما اینکه معلوم است از خبر متقدم و اشباه او وقال علی بن ابراهیم فی تفسیره والله ما
رأوا الله فیعلمون انه فقیر ولکنهم رأوا اولیاء الله فقراء فقالوا لو کان الله غنیّاً
لأغنی اولیائه فافتخروا علی الله فی الغناء حاصل این است آیات مذکوره تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را که
از جمله فروعات اصل مذکور در اصول اضافیه است که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض او را پس نباید از اصول اضافیه غفلت
شود که در غفلت از آنها زلّه قدم است والحمد لله رب العالمین دوّم آنکه اگر گفته شود که با نفی قوم مطلق عزت را از
شعیب چگونه صادق است قول آنحضرت که کلمه أعزّ که افعل تفضیل است که لازم دارد وجود عزت را در مفضل علیه که آن
حضرت است حاصل اینست که بین قول قوم و قول شعیب تهافت است ربطی بین آن دو نیست ج واضح است که اشکال
مذکور وارد است نظر بعزت نزد قوم شعیب و امّا نظر بحال شعیب پس صادق است کلمه تفضیلیّه و تصدیق میکند این
بیان را آنچه در کلمه أظهر لکم در همین سوره گذشته شد از بیان در آیه إنّا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفر لک
الله ما تقدّم من ذنبک وما تأخّر که مقصود بمغفرت ذنب است نزد مشرکین نه نزد پروردگار و حاصل
این است کما اینکه گاهی سوق کلام نظر بحال [illegible] میشود گاهی سوق نظر بحال متکلم میشود و در آیه ما نحن فیها أعزّ
نظر بحال متکلم است که شعیب است پس تفسیر این آیه أظهر لکم که اول نظر بحال متکلم و دوّم نظر بحال مخاطبات
از روی اصل از اصول متقدمه که تصدیق میکند بعض قرآن بعض او را که تصدیق آیه إنّا فتحنا الخ است در آیه مذکوره
والسلام علی من اتّبع الهدی س اگر گفته شود این بیان اصلاح کرد وجود مصداق کلمه أعزّ را که صیغه تفضیلیّه است
و او نزد شعیب مصداق دارد و لو اینکه نزد قوم مصداق نداشته باشد ولیکن جواب قوم نخواهد شد که گفتند تو عزیز
نیستی بر ما ج واضح است که دخول همزه استفهامیّه انکاریّه در کلام منقلب میسازد کلام را و تقدیر کلام چنین میشود در این
هنگام بل الله أعزّ علیکم من رهطی بلکه خدا أعزّ و غالب‌تر است بر شما از طائفه من و واضح است که در این جواب
تمام و کمال فصاحت است گویا فرموده است شعیب ع بلی من عزیز نیستم ولیکن خدای من عزیزتر و غالب‌تر است بر شما از طائفه من



پس اشکالی در بین نیست بحمد الله و منّته و امّا تفقّهات راجعه به ما نحن فیها اول آنکه [illegible]
کما اینکه معلوم است از آیه مبارکه و اخبار بسیار که زیاده از حد متواتره مثل قول امیر ع در خبر وسائل قال ع إنّ الربا
الکذب که میگوید کذب رباتر از رباست که هر درهمی او اعظم است از هفتاد زنا محرم در خانه خدا کما اینکه نیز آنحضرت
فرموده‌اند در خبر آن کتاب قال ع یا علیّ درهم ربا أعظم عند الله من سبعین زنیة کلّها
بذات محرم فی بیت الله الحرام و در اینجا است یعنی از ربا بودن کذب است که امام باقر ع در خبر همین کتاب
فرموده‌اند که کذب بدتر است از شراب که مفاتیح اقفال شرّ است قال ع إنّ الله عزّ وجلّ جعل للشرّ اقفالاً
وجعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب والکذب شرّ من الشراب و نیز فرموده‌اند کذب خراب ایمان است
قال ع الکذب مخرب الایمان س اگر گفته شود که قوم شعیب تکذیب مینمودند آنحضرت را کما اینکه تصدیق میکند
این امر را آیه سوره اعراف الّذین کذّبوا شعیباً کأن لم یغنوا فیها الّذین کذّبوا شعیباً کانوا
هم الخاسرین و آیه سوره شعراء فکذّبوه فأخذهم عذاب یوم الظلّة زوا دعای میکردند کما اینکه در
دعوای خودشان از کاذب باشند و در این مکالمه چگونه [illegible] است [illegible] ومن هو کاذب در آیه ما نحن فیها
ج دعوای قوم اینکه تو از مسحّرین و کاذبین هستی در آیه سوره شعراء و نیز قالوا إنّما أنت من المسحّرین وما أنت
إلّا بشر مثلنا وإن نظنّک لمن الکاذبین تصحیح میکند بودن آنها را کاذب بمثل این ضعف بر آنحضرت
در آیه متقدّمه بلکه همین تکذیب که از آنها است کذب بآنحضرت کذب است که مصحّح مصداق کاذب است در مادّه آنها پس اشکالی در
بین نیست دوّم آنکه فرق نیست در حرمت کذب بین بزرگ و کوچک و نه بین جد و هزل او کما اینکه علی بن الحسین
در خبر وسائل فرموده‌اند یقول لولده اتّقوا الکذب الصغیر منه والکبیر فی کلّ جدّ وهزل الخ
و امیر ع در خبر همین کتاب فرموده‌اند نیابد بنده طعم ایمان را تا اینکه ترک کند مطلق کذب را قال ع لا یجد عبد طعم
الایمان حتّی یترک الکذب هزله وجدّه سیّم آنکه صدق در فساد نیز حرام است کما اینکه کذب در صلاح
حلال است کما اینکه رسول خدا ص فرموده‌اند قال یا علیّ إنّ الله یحبّ الکذب فی الصلاح ویبغض
الصدق فی الافساد و اتمّه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله ربّ العالمین [illegible] لمّا جاء أمرنا

نجّینا شعیباً والذین آمنوا معه برحمة منّا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم
جاثمین کأن لم یغنوا فیها الا بعداً لمدین کما بعدت ثمود ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است وحین که آ
امر ما نجات دادیم شعیب را و کسانیکه ایمان آورده بودند با آن برحمتی از ما و اخذ نمود کسانیکه ظلم کرده بودند صیحه پس صبح
نمودند در خانهای خودشان مردگان گویا نبودند در خانهای خودشان آیا نه دوریست از رحمت از برای مدین مثل دور شدن از رحمه
ثمود زیراکه این آیه مبارکه بملاحظه آیات متقدمه او و آیات سابقه او در قصص نوح و هود و صالح و لوط و بقیه آیات نازله در قصص انبیا
از جمله آیاتی است که تاویل او و تنزیل او است و غیر از تنزیل تاویلی ندارد ولی در اینجا چند امر است **اوّل** آنکه اگر گفته شود
که آیه مبارکه ناطق است که موت قوم شعیب بصیحه است کما اینکه ناطق است باو قول امام صادق ع در خبر بحار قال ع بعث الله
علیهم صیحة واحدة فماتوا بها و منافات دارد با آیه سوره عنکبوت که ناطق است که موت قوم شعیب برجفه
یعنی زلزله بوده است فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین وکذا در آیه سوره اعراف
فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین و با بیان علی بن الحسین ع در خبر سابق فاخذتهم
الرجفة فعذبوا بها فاصبحوا فی دیارهم جاثمین ج گذشت در اصول اصلیه که از جمله اصول مفسره
قرآن تصدیق بعض آیات است بعض دیگر را و از جمله فرعیات این اصل هم است تصدیق آیه سوره اعراف در قصه صالح ع
که مثل آیه ما نحن فیها است واخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین آیه ما نحن فیها را
که در تفسیر او از امام صادق ع است صرخه زدن جبرئیل است نصف شب هلاک شدن قوم صالح است بآن صرخه وحده قال ع
فلما کان نصف اللیل اتاهم جبرئیل فصرخ بهم صرخة خرقت اسماعهم وفلقت قلوبهم
فماتوا اجمعین فی طرفة عین صغیرهم وکبیرهم ثم ارسل الله علیهم ناراً من السماء فا
حرقتهم پس صیحه در آیه ما نحن فیها بتصدیق آیه مذکوره مفسره عبارتست از صرخه جبرئیل ع در شب که قوم شعیب و نیز از رجفت
اهل مدین گویا است بتصدیق آیه سوره اعراف در قصه صالح ع فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین
که مطابق است با آیه متقدمه در قصه شعیب ع [illegible] قال
تعقروها فاصبحوا نادمین فما کان الا ان نحارت ارضهم بالرجفة [illegible] حوار السکة المحماة



فی الارض الخوارة پس این آیه مفسره تصدیق میکند آیه رجفه در ما نحن فیها را که مراد از رجفه صدا نمودن زمین است بعد و چون
واضح است که استناد موت قوم صالح ع در آیات مذکوره و موت قوم شعیب در آیات ما نحن فیها هر دو بسوی صیحه و رجفه بسبب
که رجفه از صیحه جبرئیل حادث شده است بجهة رابطه که معلول است پس منافاتی نیست و هلاک هر یک از دو قوم بصیحه و رجفه
ببرکت اصول مفسره از ائمه ع دیده و اختلاف آیات مذکوره بصیحه و رجفه از باب اختلاف وجوه است **دوّم** آنکه اگر گفته شود
که گذشت در قول رسول خدا ص که مدین عبارتست از قریه که شعیب ارسال بسوی او شده بود و در این هنگام بعداً از رحمت
از برای مدین محل تأمل و نظر است زیراکه قریه صالح ع و تاریخ عذاب نسبت علاوه بر اینکه تشبیه نمودن بعد او را بعد ثمود در
آیه مبارکه بعداً لمدین کما بعدت ثمود محل نظر و تأمل است زیراکه ثمود عبارتست از قوم صالح ع کما اینکه سابقاً
دانسته شد و آیات کثیره ناطق است مثل آیه سوره قمر کذبت ثمود بالنذر و آیه سوره فجر و ثمود الذین جابوا الصخر
و آیه سوره اعراف الا ان ثمود کفروا ربهم ج گذشت در اصول اصلیه که از جمله مفسره تصدیق قرآن است بعض از بعض
و از آنکه از جمله فرعیات این اصل تصدیق آیه سوره قصص است وما کنت ثاویاً فی اهل مدین تتلوا علیهم
آیاتنا الخ آیه ما نحن فیها را که در او حذف مضاف است که اهل است و تقدیر کلام چنین است الا بعداً لاهل مدین
کما بعدت ثمود پس اشکالی در این نیست ببرکت اصول مفسره **وامّا تفقهات** در جمله آیه مبارکه **اوّل**
آنکه گذشت در سوره جمعه احکام رحمه بالعلم مرحمه کن **دوّم** آنکه در تعاقب و انتظار فرج گذشت در قصه نوح ع و در همین
سوره احکام او مرحمه کن علاوه بر قول امام ثامن ع در آیه ما نحن فیها در خبر بحار قال ع ما احسن الصبر وانتظار
الفرج اما سمعت قول العبد الصالح وارتقبوا انی معکم رقیب والحمد لله رب العالمین

ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا وسلطان مبین الی فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون
وما امر فرعون برشید یقدم قومه یوم القیامة فاوردهم النار وبئس الورد
المورود واتبعوا فی هذه لعنة ویوم القیامة بئس الرفد المرفود ظهر و تنزیل این آیه
مبارکه این است و هر آینه بتحقیق فرستادیم موسی ع را با آیات خودمان و برهان آشکار بسوی فرعون و جماعتش پس تبعیت
نمودند امر فرعون را و نیست امر فرعون با راه راست [illegible] مقدم میشود قوم خود را روز قیامت پس وارد نمود ایشان را بآتش

دیدهست و روز دیگر آتش است و تابع کردیده شدند در این دنیا لعنت را و روز قیامت بد است آنچه داده شدند که لعنت است
زیرا که این آیه مبارکه نیز از جمله آیاتی است که میداند معنی او را عالم و جاهل و عامی او و تنزیل و است بملاحظه بقیه آیات نازله
در قصه موسی مثل آیه سوره اعراف ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا
بِهَا و آیه سوره مؤمنین ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَجُنُودِهِ و کذا و کذا از امثال این آیات نازله در قصه موسی بملاحظه آیات نازله در بقیه قصص انبیاء چنانچه گذشت در قصه
نوح و هود و صالح و لوط و شعیب پس اشکالی نیست در این تفسیر بلی در این تفسیر چند امر است اول آنکه مراد از آیات
بینات و حجج است کما اینکه تصدیق میکند این آیه ما نحن فیها را آیه سوره قصص فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ
قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى دوم آنکه مراد از سلطان مبین در آیه ما نحن فیها نیز بینه و حجه است که عبارت
اخری است از عصا کما اینکه نیز تصدیق میکند او را آیه سوره اعراف قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ
مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ الخ پس مقصود از سلطان مبین در آیه ما نحن فیها ثعبان مبین
الخ است بتصدیق آیه مذکوره سوم اگر گفته شود اگر مقصود از سلطان مبین در آیه ما نحن فیها بینه است مثل آیات
در آیه ما نحن فیها پس وجه و علت اختصاص او بذکر از بین بینات و آیات چیست جواب وجه و علت اختصاص و شاید این است که
او از بین آیات کما اینکه تصدیق میکند این آیه را سوره نازعات فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ثُمَّ أَدْبَرَ
يَسْعَىٰ الخ و بینت او از بین آیات کما اینکه تصدیق میکند او را آیه سوره شعراء قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ
قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ سوم آنکه
مراد از مطلق آیات در آیه ما نحن فیها آیات تسع است کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه سوره اسری وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و مقصود از آیات تسع طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و حجر و بحر و عصا و ید است
کما اینکه امام باقر در خبر پنجم بحار فرموده اند فی قول الله عز و جل وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ قال الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم و الحجر و البحر و العصا و یده



پس اگر گفته شود سلطان مبین که عبارت بوده از ثعبان مبین اول آیه و بینه موسی بوده است کما اینکه تصدیق میکند
این را آیات کثیره مثل آیه سوره طه وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ
بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ قَالَ
خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ
مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ الخ پس چگونه در آیه ما نحن فیها آخر آیات تسع قرار داده شده است جواب کلمه آیات در آیه
ما نحن فیها مشمول این آیه مثل بقیه آیات تسع کما اینکه آیه سوره اسری تصدیق میکند این را علاوه بر قول امام کما اینکه در اصول
ماضیه دانسته شد أَبْهِمُوا مَا أَبْهَمَهُ اللَّهُ و ذکر او بعد از شمول آیات او را از جهت اهتمام بشأن او است در اینجا
تمام حجه نظیر آیه سوره بقره حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ که صلوات شامل است صلوه وسطی
که صلوه ظهر روز جمعه است مع ذلک ذکر شده صلوه وسطی بعد از این شمول از جهت اهتمام بشأن او در باب محافظه کما اینکه
در محل خود ان شاء الله تعالی خواهد آمد بیان او از ائمه هدی پس اشکالی نیست چهارم آنکه اگر گفته شود که طوفان
و جراد و قمل و ضفادع و دم از جمله بلایا بوده است بر قوم موسی کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه سوره اعراف فَأَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا
وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا الخ پس چگونه این شش آیه از جمله بینه و حجه
موسی قرار داده شده است در آیه ما نحن فیها مثل غیر او که اشاره شد جواب این شش آیه از جمله بینات و حجج موسی
بوده است نهایت امر این است شامل بلایا هم بوده است کما اینکه تصدیق میکند این بیان را آیه سوره دخان در قصه موسی
وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ پنجم آنکه موسی بن عمران اول بنی اسرائیل بوده است
کما اینکه رسول خدا در بحار فرموده اند قال اول انبیاء بنی اسرائیل موسی و آخرهم عیسی و ستمائة نبی ششم
آنکه موسی از جمله انبیاء اولو العزم بوده است که اختیار شده اند از برای اینکه کما اینکه رسول خدا در خبر بحار نیز فرموده اند قال
ان الله اختار من الانبياء اربعة للسيف ابراهيم و داود و موسی و انا الخ هفتم آنکه موسی
مرد ... بوده است ... طول القامه اکر در ترن او دو ... بوده موسی ... [illegible]

چنانکه از قول رسول خدا است در خبر معراج قال ثم صعدنا الی السماء السادسة واذا فیها رجل آدم
طویل کانه من شنوءة ولو ان علیه قمیصین لنفذ شعره منهما وسمعته یزعم بنو اسرائیل
انی اکرم ولد آدم علی الله وهذا رجل اکرم علی الله منی فقلت من هذا یا جبرئیل فقال
اخوک موسی بن عمران فسلمت علیه وسلم علی واستغفرت له واستغفر لی الخ [illegible]
اگر عمر موسی دویست و چهل سال بوده و بین آن و ابراهیم پانصد سال بوده چنانکه امام ثانی حسن بن علی فرموده اند
در خبر طویل تعرض علیه صنما قال هذه صفة موسی بن عمران وکان عمره مائتین واربعین سنة
وکان بینه وبین ابراهیم خمسمائة سنة نهم اگر وجه اصطفاء و جهت اختیار خدای تعالی موسی را بکلام
خود بودن موسی بنده است اذل پس نور رای خدای تعالی چنانکه امام فرموده در خبر پنجم بحار فرموده اند قال اوحی الله
عز وجل الی موسی اتدری لما اصطفیتک بکلامی دون خلقی فقال موسی لا یا رب
فقال یا موسی انی قلبت عبادی ظهرا لبطن فلم اجد فیهم احدا اذل لی منک
نفسا یا موسی انک اذا صلیت وضعت خدیک علی التراب دهم اگر گفته شود که
بودن سلطان مبین مدح آیه نحن فیها است که معرفت است از جهت دخول در جمله آیات که اضافه شده بسوی کلمه نا محل تامل
و نظر است چنانکه تصدیق میکند این اشکال را آیه مذکوره از سوره بقره حافظوا علی الصلوات والصلوة
الوسطی که والصلوة معرفه است چنانکه معرفه بوده در دخول او در صلوات حاصل آنکه عطف کنه بعد از معرفه و میداند
کعکس ذکر خاص بعد عام را از جهت اهتمام بشأن که در امور متقدمه دانسته شد تصدیق میکند آیه نحن فیها را آیات مکرره
مثل آیه فضلنا بعضهم علی بعض که تنوین در بعض دوم عوض است از مضاف الیه که ضمیر هم است پس تنوین که
عوض ضمیر ها است بتصدیق آیه مذکوره و تقدیر کلام تا آنها و تسلطا بوده است و در این هنگام واضح است که اشکالی در این
نخواهد بود و نیز واضح است که نکره بودن مبین با عبارت صفت فعلی است که سلطان است در تقدیری و در آن نیست آیه
سلام علیکم که در تقدیر سلام الله علیکم است والحمد لله رب العالمین یازدهم اگر ذکر واو در آیه
مبارکه فاوردهم النار میکن و نظر است چنانکه تصدیق میکند این فقره بعد واتبعوا فی هذه لعنة



و یوم القیامة بئس الرفد المرفود که بدون واو عاطفه است چ فقره آخریه که بدون واو است محل نظر دقیق است چنانکه
تصدیق میکند او را آیات متواتره مثل آیه سوره بقره ثم اضطره الی عذاب النار وبئس المصیر و آیه سوره
آل عمران وتحشرون الی جهنم وبئس المهاد و نیز آیه دیگر از این سوره ومأویهم النار وبئس مثوی
الظالمین و آیه دیگر از همین سوره ومأویه جهنم وبئس المصیر و آیه دیگر از این سوره ثم مأویهم جهنم
وبئس المهاد و کذا و کذا الی ما شاء الله تعالی که همه با واو است و لذا اینجا لازم شد که حذف واو دلیل آیه نحن فیها که محل تأمل
و نظر است از جهت حوادث منافقین است چنانکه در جهل مقدمه دانسته شد در کلام امیر دوازدهم اگر آیات مکرره
در امر متقدم تصدیق میکند کما الورد المورود در آیه نحن فیها عبارة اخری است از المصیر والمهاد و مثوی الظالمین
و نیز تصدیق میکند که الرفد المرفود عبارة اخری است از جهنم اتباع و داده شده در این دنیا و روز قیامت که لعنت است
آیه نحن فیها حاصل این است مذمت در آیات متقدمه و اشباه آنها بکلمه بئس رجح است بحکم سابق و این کلمه دو جهت
که سابق این کلمه در آیه نحن فیها در اول ایراد نار است و در دوم اتباع لعنت است و در اول ورد در دوم رفد
بئس است و مورود در اول و مرفود در دوم محذوف قیم بئس است و در این بیان مختصر بر این شد بوجه بودن تعبیر
علی بن ابراهیم در بئس الرفد المرفود قال یعنی ای رددهم الله بالعذاب وکیف کان بقیة امور راجع
بقصه موسی و کول است بعنایات خود که خواهد آمد ان شاء الله تعالی ذلک من انباء القری نقصه علیک
منها قائم وحصید وما ظلمناهم ولکن ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم آلهتهم
التی یدعون من دون الله من شیء لما جاء امر ربک وما زادوهم غیر تتبیب
وکذلک اخذ ربک اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید مورد تنزیل
این آیه مبارکه این است او یعنی آنچه تحدیث و نقل شده از قصه نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی از خبرهای قریه ها بوده
قصه میکنیم بر تو بعض آنها برپا است و بعض آنها منهدم است و ظلم ننمودیم آنها را و لکن ظلم نمودند نفسهای خودشان را پس
بی نیاز ننمود از آنها خدایان آنها که میخواندند آنها را از غیر خدا از چیزی چیزی که آمد امر پروردگار تو بهلاک و زیاد ننمودند
خدایان ایشان را مگر هلاکت و همچنین است اخذ پروردگار تو زمانیکه اخذ کند اهل قریه ها را در حالیکه آنها ظلم کنند

هستند بدانکه اخذ و گرفتن خداوند و آورنده سخت است زیرا که این آیه مبارکه بعد از ملاحظه آیات متقدمه در حکایات
قرای انبیاء مسموعه شبهه در آن نخواهد بود که قسمتی از قرآن که تأویل او در تنزیل او است و تأویلی غیر از تنزیل ندارد پس اشکالی
در تفسیر آیه مبارکه نیست اصلاً بلی در اینجا باید چند چیز دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که بین قضیه ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ
الْقُرَىٰ که لازم دارد معصوص بودن احوال قری را و قضیه نَقُصُّهُ عَلَيْكَ که لازم دارد معصوص بودن احوال قری را
تنافی است چنانچه واضح است و این امر منافات دارد با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ الخ مثل غیر او از آیات
ثانیه خلاف دعوی جاج را از قرآن بلکه عبارت صحیحه فَقَصَصْنَاهُ عَلَيْكَ است ج قضیه نَقُصُّهُ عَلَيْكَ رجح است
بجمله مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ نه بجمله ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ است که اشکال مذکور لازم آید و صحیح است که
ثابت بعض قری و حصید به بعض قری قصه اخری است که قصه نشده است و تصدیق میکند این امر را این قضیه مِنْهَا قَائِمٌ
وَحَصِيدٌ فقط خبری است قرائت امام صادق ع در خبر فضل الخطاب فَمِنْهَا قَالَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَرَأَ فَمِنْهَا
قَائِمٌ وَحَصِيدٌ أَوْ يَكُونُ الْحَصِيدُ إِلَّا بِالْحَدِيدِ س اگر گفته شود که قرائیکه حکایت شده در آیات نقه جمعاً
قائم و برپا بوده کجا است که دانسته شد و در این اشکال چگونه صادق است قضیه فَمِنْهَا حَصِيدٌ که میگوید پس بعض قری خراب
و ویران بوده است ج قائم و حصاد صفه زرع است نه صفت قری کما اینکه تصدیق میکند این امر را قول امام صادق
در خبر مذکور أَوْ يَكُونُ الْحَصِيدُ إِلَّا بِالْحَدِيدِ و تقدیر کلام چنین است فَمِنَ الْقُرَىٰ زَرْعُهَا قَائِمٌ وَمِنَ الْقُرَىٰ
زَرْعُهَا حَصِيدٌ موضح است تفسیر مذکور در غیر زرع بی موقع است و ممکن است در این اشکال تقدیر کلام چنین باشد فَمِنَ
الْقُرَىٰ زَرْعُهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ باشد یعنی بعض قریها زرع قائم و حصید بود پس کیفیت کان اشکالی در آیه مذکوره نخواهد
بود س اگر گفته شود که در قرائت امام صادق ع است نیز قَائِمًا وَحَصِيدًا بنصب در خبر فضل الخطاب عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
قَرَأَ فَمِنْهَا قَائِمًا وَحَصِيدًا بِالنَّصْبِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا يَكُونُ حَصِيدًا إِلَّا بِالْحَدِيدِ ج گذشت
در اصول نافعه که از جمله اصول اتفاقیه قرائت قرآن است بر هفت وجه که از جمله فروعات این اصل است این قرائت و
قرائت متقدمه پس اشکالی نیست نیز و تقدیر کلام در این هنگام چنین است فَمِنَ الْقُرَىٰ كَانَ زَرْعُهَا قَائِمًا
وَحَصِيدًا الی اخبار مذکوره معلوم شد که قرائت فمنها معروف است که در مصحف و قرائت مشهوره من فاتحه دعاتر از خرات



منافقین است که باید طرح شود از بین که مخالف قرائت امام صادق ع است وَأَمَّا تَقْفِيَاتُ از جهه
بطلان دعوت غیر خدای تعالی پس ذیل گذشت در سوره جمعه و دوم گذشت در همین سوره مرجحه کن اعاده فائده مهمه ندارد
والحمد لله رب العالمین إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ
وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است بدرستیکه در
یعنی نقل و تحدیث قصص نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی ع که یک یک گذشته شد بینه و حجه است از برای کسیکه خوف
دارد عذاب آخرت را و او یعنی عذاب آخرت روزی است جمع شده است از برای او مردم و او روزی است که شهادت
داده شده است در او و تاخیر نمیدهیم او را مگر از برای وقت شمرده شده زیرا که تصدیق میکند یوم اول را آیه سوره
واقعه إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و یوم دوم را آیه سوره نور
يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و آیه سوره نحل وَيَوْمَ نَبْعَثُ
مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و آیه سوره نساء فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ
شَهِيدًا يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا الخ که رسول ص شهید است بر رسل و رسل شهداء است بر امم کما
امیر ع در خبر احتجاج فرموده اند قَالَ ع فِي صِفَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ يُسْتَنْطَقُ فِيهِ جَمِيعُ الْخَلْقِ فَلَا يَتَكَلَّمُ
إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا فَيُقَامُ الرُّسُلُ فَيُسْأَلُ فَذَٰلِكَ قَوْلُهُ لِمُحَمَّدٍ ص فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا
مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا وَهُوَ الشَّهِيدُ عَلَى الشُّهَدَاءِ وَالشُّهَدَاءُ هُمُ
الرُّسُلُ و تصدیق میکند آخر آیه ما نحن فیها را آیات کثیره مثل ذیل آیه متقدمه إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و مثل آیه
سوره حجر قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
و نیز حجه است بر تفسیر مذکور که مراد از هر دو یوم در آیه ما نحن فیها روز قیامت است قول امام باقر ع در خبر ابان عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع
سَأَلَ الْأَبْرَشُ الْكَلْبِيُّ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع مَا قِيلَ
لَكَ فَقَالَ قَالُوا شَاهِدٌ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَمَشْهُودٌ يَوْمُ عَرَفَةَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع لَيْسَ كَمَا قِيلَ لَكَ الشَّاهِدُ
يَوْمُ عَرَفَةَ وَالْمَشْهُودُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ

لَهُ النَّاسُ وَذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ فَذِكْرُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ الْيَوْمُ الْمَوْعُودُ نیز اصلا و ابدا
اشکالی در تفسیر آیه با شأن نزول آن نیست س اگر گفته شود که یوم مشهود یوم عرفه است کما اینکه در قول امام
صادق ع است در خبر برهان عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ
ذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ قَالَ الْمَشْهُودُ يَوْمُ عَرَفَةَ وَالْمَجْمُوعُ لَهُ النَّاسُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ
ج نفی امام باقر ع در خبر متقدم بودن یوم مشهود را یوم عرفه بینه است که قول با و از عامه و ناس است و صدور او
از امام صادق ع در خبر مذکور از جهه ضرورت تقیه است پس اشکالی در میان نیست بلی در اینجا چند امر باید دانست
اول آنکه یوم قیامت باعتبار کیفیات او اسمائی دارد باعتبار اجتماع خلق اولین و آخرین در او یوم
مجموع گفته میشود که در آیه ما نحن فیها است چنانچه یوم جمع نیز گفته میشود کما اینکه در سوره تغابن است يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ
لِيَوْمِ الْجَمْعِ و باعتبار شهادت هر رسول برامّة خود و شهادت رسول الله ص بر رسل یوم مشهود گفته میشود یا باعتبار
شهادت السن و ایدی و ارجل بر اعمال خلائق کما اینکه در آیه ما نحن فیها است و باعتبار تلقی اهل سماء و ارض یوم تلاق
گفته شده است و باعتبار ندا کردن اهل آتش اهل جنت را در افاضه ماء بر آنها یوم تناد گفته شده است و باعتبار غبن بودن
اهل جنت اهل نار را یوم تغابن گفته شده است و باعتبار ذبح موت بین جنت و نار یوم حسرت گفته شده است
کما اینکه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند قَالَ يَوْمُ التَّلَاقِ يَوْمَ يَلْتَقِي اَهْلُ السَّمَاءِ وَاَهْلُ
الْاَرْضِ وَيَوْمُ التَّنَادِ يَوْمَ يُنَادِي اَهْلُ النَّارِ اَهْلَ الْجَنَّةِ اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ
اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ وَيَوْمُ التَّغَابُنِ يَوْمَ يَغْبِنُ اَهْلُ الْجَنَّةِ اَهْلَ النَّارِ وَيَوْمُ الْحَسْرَةِ
يَوْمَ يُؤْتٰى بِالْمَوْتِ فَيُذْبَحُ وکذا وکذا از اسماء روز قیامت باعتبارات دیگر والحمد لله رب العالمين دوم
آنکه اگر گفته شود چه مناسبت است بین علت و معلول در ذیل آیه ما نحن فیها وَمَا نُؤَخِّرُهُ اِلَّا لِاَجَلٍ مَعْدُودٍ
تاخیر نمایم یوم مجموع و یوم مشهود را اگر از برای وقت معدود که عبارت اخری از وقت معلوم است بلکه مناسب
این است که گفته شود وَنُؤَخِّرُهُ اِلٰى اَجَلٍ مَعْدُودٍ نظیر آیه سابقة الذکر فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ج گذشت در اصول ماضیه که از جمله اصول ماضیه تصدیق قرآن است بعض او را بعض او





و از جمله فروعات این اصل تصدیق آیات کثیره است آیه ما نحن فیها را مثل آیه سوره فاطر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ
يَجْرِي لِاَجَلٍ مُسَمًّى که لام در او موافق الی و بمعنی او است مثل آیه وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ و آیه بِاَنَّ رَبَّكَ
اَوْحٰى لَهَا بتصدیق آیه سوره نحل وَاَوْحٰى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ الخ و بتصدیق آیه سوره لقمان وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ
يَجْرِي اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى پس اشکالی در آیه ما نحن فیها نیست و تقدیر کلام چنین است وَمَا نُؤَخِّرُهُ اِلَّا اِلٰى اَجَلٍ مَعْدُودٍ
يَوْمَ يَاْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلَّا بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَاَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا
زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ
فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ وَاَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ
اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ظاهر تنزیل آیه مبارکه این است روزیکه بیاید تکلم نمیکند نفسی مگر باذن خدای
تعالی پس بعضی از ناس شقی هستند و بعض از ناس سعید هستند پس کسانیکه شقی شده اند پس در آتش اند از برای آنها است در آتش
خروش و نعره مخلدند در آتش مادامیکه آسمانها و زمین است مگر آنچه خواهد پروردگار تو بدرستیکه پروردگار تو بجا آورنده است
آنچه خواهد و اما کسانیکه سعیدند پس در جنت مخلدند مادامیکه آسمانها و زمین است مگر آنچه پروردگار خواسته باشد عطائیست
غیر مقطوع زیراکه این آیات از قبیل آیاتی است که میداند معانی آنها را عالم و جاهل و غیر از تنزیلات معانی دیگر ندارد و نیز حجة
بر این دعوی قول امام باقر ع است در خبر بحار که اکتفاء فرموده ببیان ذکر آنها بدون اضافه و علاوه نمودن چیزی در آنها
قَالَ ع سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللهِ فَاَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ اِلٰى آخِرِ الْآيَتَيْنِ قَالَ
هَاتَانِ الْآيَتَانِ فِي غَيْرِ اَهْلِ الْخُلُودِ مِنْ اَهْلِ الشَّقَاوَةِ وَالسَّعَادَةِ الخ وکذا وکذا از اشباه
این خبر که ذکر خواهد شد انشاء الله پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا ولکن بلی در اینجا چند امر است لابد است از تنبیه
بر آنها اول آنکه اگر گفته شود وجه و علت چیست در حذف یا در یأت با اینکه عاملی از برای جزم او که حذف یا باشد
نیست مثل وَمَنْ يَغْلُلْ يَاْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در سوره آل عمران و مثل فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِي يَاْتِ
بَصِيرًا در سوره یوسف و مثل اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَاْتِ بِخَيْرٍ در سوره نحل وکذا وکذا از امثال این مثلها که دارای
عامل جزم است بخلاف آیه ما نحن فیها که فاقد عامل جزم است و این امر منافات دارد با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ

معشر الجن الخ و منافی و مدح است از مخالفین اسلام در قرآن ج تصدیق میکند این آیه را لحن فیها را آیات کثیره که حذف شده است یا بدون عامل جزم مثل قال ذلک ما کنا نبغ در سوره کهف و مثل واللیل اذا یسر در سوره فجر پس اگر گفته شود آیات مذکوره و امثال آنها نیز در محل اشکال مذکور است نیج قرائت امام صادق در خبر ریان بن بسر بدون یاء و بسنه عادله است که بدون یا تنزیل قرآن است قال والليل اذا يسر هي دولة غیری الی دولة القائم ع پس اشکالی در بین نیست و از این باب یعنی حذف یاء و ابقاء کسره او در اسماء مثل افعال مثل و من یهدی الله فهو المهتد در سوره بنی اسرائیل و کذا و کذا و از امثال این آیه حاصل این است که حذف یاء و ابقاء کسره او قاعده مطرده است در افعال و اسماء در آیات نازله پس اشکالی نیست بحمد الله و المنة دوم آنکه نظیر یأت است که با یاء و بدون یاء آورده میشود کلمه لا تکلم در آیه لحن فیها که بدون تاء است کلامیکه تصدیق میکند او را آیه سوره قدر تنزل الملائکة الخ و با تاء است در آیه سوره فصلت تتنزل علیهم الملائکة الخ بر تقدیر کلام قوم یأتی لا تتکلم است سیم آنکه اگر گفته شود کلمه ما دامت السموات در دو آیه لحن فیها منافات دارد با آیات کثیره مثل آیه سوره انشقاق اذا السماء انشقت و آیه سوره انفطار اذا السماء انفطرت و غیرها و غیرها که میگوید آسمانها قائم نخواهند ماند حاصل اشکال این است که با خراب آسمانها چگونه صادق است خلود اهل نار و اهل جنة در زمان مدت وجود سموات و حال آنکه اختلاف و اعوجاج در قرآن نیست کلامیکه در اصول متقدمه گذشت ج گذشت در اصول چنبه که از جمله اصول مفسره تصدیق بعض قرآن است بعض او را و از جمله فروعات این اصل تصدیق آیه سوره رحمن است آیه لحن فیها را یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا الخ پس در آیه لحن فیها تقدیر ما دامت اقطار السموات است بحذف مضاف یعنی قطرهای آسمانها پاره شده کلامیکه امام باقر ع در خبر جابر در تفسیر آیه فرموده اند ان الله اذا بدء الله ان يبين خلقه و يجمعهم لما لا بد منه امر مناديا ينادي فاجتمع الانس و الجن في اسرع من طرفة العين ثم اذن السماء الدنيا فتنزل و كان من وراء





الناس و اذن السماء الثانية فتنزل و هي ضعف التي تليها فاذا رآها اهل السماء الدنيا قالوا جاء ربنا فيقال لا هو آت حتى تنزل كل سماء و تكون كل واحدة من وراء الاخرى و هي ضعف التي تليها ثم ينزل الله ظلل من الغمام و الملائكة و قضي الامر و الى الله ترجع الامور ثم يامر الله مناديا ينادي يا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان الخ پس اشکالی نیست در بین برکت اصول مفسره از ائمه ع دیده ع

چهارم آنکه اگر گفته شود که کلمه ما در برای غیر عاقل است کلامیکه تصدیق میکند او را آیه سوره انبیاء انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم چنانچه رسول خدا ص در تفسیر او فرموده اند در خبر مناقب ثم قال انكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم الآية فلما خرج النبي ص قال ابن الزبعرى اما و الله لو وجدته في المجلس لخصمته فاسئلوا محمدا اكل ما يعبدون من دون الله في جهنم مع من عبده فنحن نعبد الملائكة و اليهود تعبد عزيرا و النصارى تعبد عيسى فاخبر النبي ص فقال يا ويل امه اما علم ان ما لما لا يعقل و من لمن يعقل پس چگونه استثناء شده است در آیه لحن فیها از اهل جنت و نار که من یعقل است بکلمه ما که از برای من لا یعقل است بلکه باید گفته شود الا من شاء ربک در هر دو مقام و ثابت که این اشکال موجب اختلاف و اعوجاج در قرآن خواهد شد که منفی است از قرآن و نیز منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الانس و الجن الخ ج کلمه ما اطلاق بر من یعقل نیز میشود کلامیکه تصدیق میکند این امر را آیه سوره نساء و لا تنكحوا ما نكح آباؤكم فانكحوا ما طاب لكم من النساء و نیز تصدیق میکند او را آیه سوره انبیاء با تفسیر او از امام باقر ع در خبر علی بن ابراهیم قال لما نزلت هذه الآية وجد منها اهل مكة وجدا شديدا فدخل عليهم عبد الله بن الزبعرى و كفار قريش يخوضون في هذه الآية فقال ابن الزبعرى امحمد تكلم بهذه الآية قالوا نعم قال ابن الزبعرى ان اعترف بها لاخصمنه فجمع بينهما فقال يا محمد ارايت الآية التي قرأت فينا و في آلهتنا خاصة ام في الامم الماضية و آلهتهم فقال بل فيكم و في آلهتكم و في الامم و آلهتهم الا من استثنى الله فقال ابن الزبعرى +

خصمك والله الست تثنی علی عیسی خیرا وقد عرفت ان النصاری یعبدون عیسی وامه
وان طائفة من الناس یعبدون الملائکة افلیس هؤلاء مع الالهة فی النار فقال رسول الله
لا فضحت قریش وضحکوا قالت قریش خصمك ابن الزبعری فقال رسول الله ص قلتم الباطل
ما قلت الا ما استثنی الله وهو قوله ان الذین سبقت لهم الحسنی اولئك عنها مبعدون
لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون **س** اگر گفته شود که در این هنگام این خبر در تفسیر
آیه معارض است با خبر مناقب مذکور **ج** این خبر مطابق است با آیات مسموعه بخلاف خبر مناقب وگذشت در اصول ماضیه که از
جمله مرجحات در هر دو خبر متعارض موافقت کتاب است پس اشکالی نیست در تقدیم او بر خبر مناقب و نحو او والحمد لله رب العالمین
**پنجم** آنکه استثناء در آیه اخیره محل تأمل و نظر است از چند جهه **اول** آنکه عطاء غیر مجذوذ که عبارتست از عطاء غیر
منقطع منافی است با استثناء مذکور **دوم** آنکه تأبید در آیه سوره نساء والذین آمنوا وعملوا الصالحات
سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا وذلك الفوز العظیم
و آیه سوره بینه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا الخ منافی است با استثناء **سیم** آنکه عدم نفاد در آیه سوره ان هذا لرزقنا ما له من نفاد منافی است
با استثناء وگذشت در اصول مقدمه که آنچه محل تأمل و نظر است از قرآن از جمله حوادث منافقین است پس استثناء در
این آیه از جمله حوادث منافقین است و نیز حجه است بر او قول امام ع در خبر کافی فی قوله فمنهم شقی وسعید
الخ قال فی ذکر اهل النار استثناء ولیس فی ذکر اهل الجنة استثناء پس اصلاء و نقصانات شد
که الا ما شاء ربك در آیه اخیره از حوادث منافقین است و نیز معلوم شد آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم است از قرار دادن
نار و جنت را نار و جنت دنیا که مخالف آیه و روایت است باطل است **س** اگر گفته شود که خبر سابق از همین امام ع که فرمودند
این دو آیه در غیر اهل خلود است معارض خبر مذکور است **ج** دلیل این خبر بینه است که قول او از جهه ضرورت تقیه است قال
هاتان الآیتان فی غیر اهل الخلود من اهل الشقاوة والسعادة ان شاء الله یجعلهم
خارجین ولا تزعم یا زرارة انی ازعم ذلك پس تعارضی ما بین نیست باختلاف موضوع در دو خبر مذکور در اینجا





مبرهن و مدلل شد که قرائت مشهوره در مصحف که مخالف اصل و نقص است باید طرح شود و از این تغییر مبین و باید دانست که
فرق نیست خروج از نار بعفو باشد کما اینکه امام سابع ع در خبر ابان فرمودند قال سمعت العبد الصالح یقول فی
الجهنمیین انهم یدخلون النار بذنوبهم ویخرجون بعفو الله یا بشفاعت کما اینکه امام باقر ع فرموده اند
در خبر آن کتاب قال سمعت ابا جعفر ع یقول ان اناسا یحرقون من النار حتی صاروا حمما ادرکتهم
الشفاعة الخ فلا تك فی مریة مما یعبد هؤلاء ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل وانا
لموفوهم نصیبهم غیر منقوص ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است پس نبوده باش ای محمد ص در شك از آنچه
عبادت میکنند این کفار نمیکنند عبادت مگر مثل آنچه عبادت میکنند آباء آنها از پیش و بدرستیکه ما وفا مینمائیم نصیب آنها را
بدون نقصان زیرا که این آیه از قسمیست که معنای او در تنزیل او است که غیر از تنزیل معنائی ندارد و تصدیق میکند او را
آیه همین سوره متقدمه ان نعبد ما یعبد آباؤنا و امثال او پس اشکالی در تغییر مذکور نیست حاصلا **س** اگر گفته شود
با معلوم بودن نزد رسول ص عبادت نمودن کفار اصنام را چگونه صادق است نهی از شك در عبادت کفار و تصدیق میکند
این امر را آیه از همین سوره متقدمه فالنار موعده فلا تك فی مریة منه و آیه سوره لقمان فلا تکن فی
مریة من لقاء ربهم که صادق است در این آیات شك و صحیح است نهی از او **ج** واضح است کما اینکه تکذیب
شك در وجود شیئی میشود مثل آیات مذکوره همچنین تکذیب شك در صفت شیئی میشود از حق و باطل بودن او و تصدیق میکند
این امر را آیه سوره حج ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم الساعة بغتة که معلوم است
که شك در این آیه در حق بودن امیر المؤمنین است چنانچه در آیه ما نحن فیها در باطل بودن عبادت کفار است حاصل کلام
این است که با وجود مصداق از برای نهی از شك در آیه ما نحن فیها بقول مطلق امر سهل است پس اشکالی نیست والحمد لله
والمنة **واما تفقهات** راجعه بآیه ما نحن فیها **اول** آنکه شك در بطلان عبادت کفار حرام است کما اینکه
معلوم است از آیه زیرا که نهی در قرآن دلالت دارد بر ترك معصیت کما اینکه در اصول ماضیه نوشته شد **دوم**
آنکه عبادت غیر خدای تعالی نیز حرام است کما اینکه نیز از آیه معلوم است علاوه بر آنچه دانسته شد در همین سوره
مراجعه کن و نیز گذشت معنی عبادت ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه ولولا کلمة سبقت

من ربك لقضي بينهم وانهم لفي شك منه مريب ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و هر آینه بتحقیق دادیم موسی را کتاب
پس اختلاف نمودند در او و اگر نبود کلمه سبقت نموده بود از پروردگار تو هر آینه حکم کرده میشد میان ایشان و بدرستیکه هر آینه در شک بودند از
کتاب که شک اندازنده بود آن شک زیرا که این آیه نیز از مطالبی است که تاویل و تنزیل او است و تصدیق میکند این را آیه سوره فصلت
ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه ولولا كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم وانهم لفي شك
منه مريب و نیز تصدیق میکند از این قول امیر علیه السلام در خبر هشتم بحار قال ايها الناس انا اعلم من اهل التوراة بتوراتهم
الى ان قال انا اعرف كم افترقت الامم اخبرني به اخي و حبيبي و قرة عيني رسول الله حيث قال
افترقت اليهود على احدى وسبعين فرقة سبعون فرقة في النار وفرقة واحدة في الجنة وهي
التي اتبعت وصيه الخ پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست صلاة و نصایح [illegible] بیاید چند امر دانسته شود **اول** آنکه مختلفین در کتاب
که عبارت است از توریه هفتاد و یک فرقه بوده اند که ایشانند که از او خبر مذکور شده است **دوم** آنکه مراد از کلمه سابقه آیه
سوره اعراف و نحو او است ولكل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون
از برای هر کس وقتی است پس هرگاه که آمد وقت او تاخیر ننماید او را و تقدیم ننماید **سیم** آنکه مراد از قضاء در آیه ما نحن فیها حکم بموت
و هلاک مختلفین است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره شوری ولولا كلمة سبقت من ربك الى
اجل مسمى لقضي بينهم و از این بیان مضمون معلوم شد آنچه در تفسیر طبرسی ره است از قرار دادن کلمه سابقه را تأخیر
جزاء بسوی روز قیامت والحمد لله رب العالمين وان كلا لما ليوفينهم ربك اعمالهم انه بما يعملون خبير
ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و بدرستیکه کل مختلفین در کتاب موسی یا کل [illegible] وفاء میکند ایشان را البته پروردگار تو
اعمال ایشان را بدرستیکه پروردگار تو با آنچه عمل میکنند داناست زیرا که این آیه مبارکه با جمله آیات سابقه او از قسمی است که
تاویل او در ظهر او است و غیر از تنزیل معانی ندارد و تصدیق میکند این را آیات متکثره مثل آیه سوره زمر و وفیت کل
نفس ما عملت و آیه سوره احقاف ولكل درجات مما عملوا وليوفيهم اعمالهم وهم لا يظلمون و آیه
و آیه سوره آل عمران ووفيت كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست ملی در اینجا چند
امر است **اول** آنکه اگر گفته شود آیات مذکوره بسنه [illegible] است که ان در آیه ما نحن فیها نافیه است و کلا مرفوع است

ولما



و لما بمعنای الا است و تصدیق میکند این روایات کثیره مثل آیه سوره یس وان كل لما جميع لدينا محضرون
و آیه سوره طارق ان كل نفس لما عليها حافظ و خصوص ان نافیه و مرفوع بودن کلا و تصدیق میکند آیه سوره ص
ان كل الا كذب الرسل در همین بودن لما بمعنای الا احتمال اشکال این است که قرائت آیه ما نحن فیها چنانچه در مصحف
[illegible] نظر است در جهة معنی که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ و آیات ما تقدم و ما تأخر بیدین
تصدیق میکند که ان نافیه و کلا مرفوع و لما بمعنای الا لا از جهة تفریع در اصل که عبارت است از تصدیق قرآن بعض او
بعض او را کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد جواب گفته که لما بمعنای حین در زمان است کما اینکه تصدیق میکند او را آیات کثیره
مثل آیات همین سوره ولما جاء امرنا نجينا شعيبا الخ ولما جاءت رسلنا لوطا سيئ بهم الخ فلما جاء
امرنا نجينا صالحا الخ و در این هنگام تفسیر آیه چنین است بدرستیکه کل مختلفین در کتاب موسی یا کل در حینیکه هر آینه توفیه
میفرماید ایشان را اعمال ایشانرا پروردگار تو در آن حین و داناست بآنچه عمل میکنند در دنیا و بعبارة اخری حین جزاء اعمال ایشان است
آنچه عمل مینمایند در دنیا و واضح است که در این بیان کمال فصاحت است و هیچ اشکالی متوجه نیست و آنچه اقوال در تعبیر
این آیه مبارکه در کتب مثل مغنی ذکر شده جمیعا در غیر محل است والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله **دوم**
آنکه گفته شود توفیه اعمال در آیه مبارکه چه معنی دارد زیرا که اعمال دنیویه قابل و صالح توفیه در آخرت نیست و این امر منافات
دارد با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ جواب گفته شد که آنست که از جمله اصول معتبره تصدیق بعض قرآن است
بعض او را و از جمله فرعیات این اصل هم تصدیق آیات متکاثره است آیه ما نحن فیها را مثل آیه سوره رحمن هل جزاء الاحسان الا
الاحسان و مثل آیه سوره فصلت ولنجزينهم اسوء الذي كانوا يعملون ذلك جزاء اعداء الله
الخ و مثل آیه سوره زمر لهم ما يشاؤن عند ربهم ذلك جزاء المحسنين و مثل آیه سوره سبا الا
من عمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف و مثل آیه سوره طه جنات عدن تجري من تحتها الانهار
خالدين فيها وذلك جزاء من تزكى و مثل آیه سوره یونس والذين كسبوا السيئات جزاء سيئة بمثلها
الخ و هکذا در امثال این آیات پس توفیه اعمال در آیه ما نحن فیها عبارتست از توفیه جزاء اعمال بحذف مضاف چنانچه آیات
مذکوره [illegible] چنانچه این امر یعنی حذف مضاف کثیر است نظیر او در قرآن که بعض آن سابقا اشاره شده و نیز اشاره میکند

دراین

از این بیان ثابت شد که اخبار متواتره مثل قول امام صادق ع در خبر اول در بحار قال من عمل لله کان ثوابه علی الله و قول
امام ثامن ع در خبر بیست و یکم باب قال ما عمل احد عملا الا رداه الله به ان خیرا فخیر و ان شرا فشر
و کذا و که از اشباه این اخبار پس تکالیف در بیست و یکم تبه و لمه تتمیم آنکه جزاء اعمال در آیه ما نحن فیها فرق نیست میان
جزاء در دنیا و جزاء در آخرت از جهة تفریع از اصل در قول میر که گذشت در اصول ماضیه ان یفهموا اما انهم الله و حکمه
برای و هب میکند از او و قول ثامن الائمه ع در خبر بیستم بحار که جزاء اعمال در دنیا و آخرت است مثوبة و عقوبة قال ما من
فعل یفعله العباد من خیر و شر الا و لله فیه قضاء قلت فما معنی هذا القضاء قال الحکم
علیهم بما یستحقونه علی افعالهم من الثواب و العقاب فی الدنیا و الآخرة چهارم
آنکه اگر گفته شود که توفیه جزاء اعمال مثوبة و عقوبة در آیه ما نحن فیها منافات دارد با آیه سابقه در استثناء اهل خلود در نار
فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات
و الارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید که میگوید توفیه جزاء اعمال نیست از برای هر کس
که بخواهد خدای تعالی الخ ج گذشت که از جمله اصول معتبره قرآن تصدیق بعض او است بعض او را که از جمله تفریعات این اصل استثنا
از آیه ما نحن فیها است نسبت بعقوبت آیه مثبته مذکوره بتصدیق استثناء آیه ان الذین سبقت منا الحسنی الخ
از آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم چنانچه در آیه متقدمه همین سوره بیان کافی شد
مراجعه کن اعاده فائده مجدد ندارد و واضح است استثناء در هر دو مقام از قبیل آیات منسوخة البعض است یعنی از جمله فروعات
وارده این اصل است که در اصول متقدمه دانسته شد پس نباید از اصول ثقاة غفلت شود که غفلت از آنها ذلت است در
تفاسیر آیات نازله و الحمد لله رب العالمین س اگر گفته شود علت چیست که در اخبار توفیه جزاء اعمال در آیه ما نحن فیها ثابت
بتوفیه جزاء سیئات مثبت استثناء است بخلاف توفیه جزاء حسنات که مثبت استثناء نیست ج علت حسن مثبت
استثناء اول و قبح مثبت استثناء دوم است بحجت باطنه که عقول است چنانچه ارشاد نبوی همین حکومت حجت باطنه میکند
حجت ظاهره یعنی رسول خدا ص در خبر هفدهم بحار قال ص من وعده الله علی عمل ثوابا فهو منجز له و من
وعده علی عمل عقابا فهو فیه بالخیار الخ پنجم آنکه اگر گفته شود که اسناد اعمال الی خلق در آیه ما نحن فیها

منافات



منافات دارد با آیه سوره بقره قل ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب و اشباه او
از آیاتی که اسناد ضلال و هدایت بخدای تعالی داده است و واضح است که این امر موجب اختلاف و اعوجاج قرآن است
که منفی است از قرآن کما اینکه در اصول ماضیه دانسته شد و این اختلاف و اعوجاج منافی است با آیه قل لئن اجتمعت
الانس و الجن الخ ج گذشت در اصول ماضیه که از جمله اصول ثقاة از ائمه هداة ع وجوب رد متشابهات آیات است
بر محکمات آیات که از جمله تفریعات این اصل که وظیفه متعین است رد آیه مذکوره و امثال او است بر آیه ما نحن فیها زیرا که اول
متشابه و دوم محکم است چنانچه در اصول متقدمه بیان کافی از اهل عصمت ع در این باب شد مراجعه کن اعاده فائده مجدد ندارد
چنانچه در آخر سوره منافقین گذشت یعنی خبر در آیه ما نحن فیها مراجعه کن فاستقم کما امرت و من تاب معک
و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است پس مستقیم شو ای محمد ص با آنچه مامور شدی
و کسیکه توبه و رجوع نموده است با تو و طغیان نکنید بدرستیکه خدای تعالی با آنچه عمل میکنید بینا است زیرا که این آیه مبارکه
در آیه سوره شوری و استقم کما امرت و لا تتبع اهواءهم و قل آمنت بما انزل الله من کتاب
و امرت لاعدل بینکم الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجة بیننا و بینکم
الله یجمع بیننا و الیه المصیر از جمله قسمی است از آیات که تأویل او در تنزیل او است پس اشکالی در تغییر او
نیست بلی باید چند چیز دانسته شود و از این بیان معلوم شد اشکال و جواب او در آیه مصدقه مذکوره اول آنکه
گذشت در اصول ماضیه که نهی قرآن دلالت میکند بر ترک معصیت و در این مقام نهی در آیه ما نحن فیها از طغیان که داخل است
در او رسول ص محل نظر و تأمل است اما دخول مذکور از جهت خطاب اول آیه بآن حضرت ص و عطف تابعین برا که تقدیر
کلام چنین است فاستقیموا کما امرتم و لا تطغوا و الا واضح است که آیه غیر مستقیمه است و اما محل نظر و تأمل
بودن او از جهت اخبار آیه سوره نجم که رسول ص ضلال و غوی ندارد ما ضل صاحبکم و ما غوی دوم آنکه گذشت
در اصول متقدمه که قرآن اختلاف و اعوجاج ندارد و واضح است که این اختلاف و اعوجاج نفی میکند آیه قل لئن اجتمعت
الانس و الجن الخ راج گذشت نیز در اصول ماضیه که از جمله اصول معتبره قرآن خطاب بنبی ص و اراده امت است
که از جمله این اصل آیه ما نحن فیها است س اگر گفته شود که واضح است مورد نهی از طغیان انحصار ندارد در رسول خدا ص

بنابر

همینکه آیه داخل باشد تحت این اصل سیم آنکه که در اصل مذکور است منحصر در تائبین نیست و مصداق در غیر تائبین نیز دارد پس
اشکالی در این نیست دوم آنکه اگر گفته شود وجه چه خواهد بود در تعقیب جمله و لا تطغوا بجمله انه بما تعملون بصیر
با معلوم بودن بصیرتیه خدای تعالی بطغیان است جواب فائده در این تفریع فرع از اصل و رد فرع بر اصل است کما اینکه در آیه ماضیه
در همین سوره یعلم ما یسرون و ما یعلنون انه علیم بذات الصدور که نظیر آیه انحن فیها است اشکالا و
جوابا دانسته شد مراجعه کن گویا در تقدیر چنین است بتحقیق خدای تعالی بآنچه عمل میکنید بصیر و بینا است که از جمله او طغیان نمودن
شما است پس اشکالی در این نیست و اما تفقهات راجعه بآیه مبارکه اول آنکه طغیان حرام است کما اینکه معلوم است
از آیه و گذشت در سوره اقرء حکایات موکوله بطغیان مراجعه کن اعاده فائده ندارد دوم آنکه معلوم از فقره فاستقم
کما امرت با ملاحظه اصل مشار الیه که قرآن و رسول هر دو از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است که در اصول
دانسته شد این است مجرد استقامت در امور کافی نیست بلکه باید طاعات از وجهی باشد که امر شده است کما اینکه اخبار میکند از آن
بیان اخبار چنانچه ذکر شد در آیه الا تعبدوا الا الله الخ در اول همین سوره مراجعه کن علاوه بر قول صادق ع در خبر علی بن
ابرهیم قال فقال ابلیس یا رب اعفنی من السجود لآدم و انا اعبدک عبادة لم یعبدکها
ملک مقرب و لا نبی مرسل قال الله تبارک و تعالی لا حاجة لی الی عبادتک انما ارید
ان اعبد من حیث ارید الخ و قول آن حضرت ع در خبر مستدرک قال مر موسی بن عمران برجل رافع
یده الی السماء یدعوا فانطلق موسی فی حاجته فغاب عنه سبعة ایام ثم رجع و هو رافع
و یدعوا و یتضرع و یسأل حاجته فاوحی الله الیه یا موسی لو دعانی حتی یسقط لسانه ما استجبت
له حتی یأتینی من الباب الذی امرته به و کذا و کذا از اشباه این اخبار پس هر عمل و طاعت از غیر وجه
و طریقی که خدای تعالی امر فرموده است غیر مقبول است و جزاء بر آن عمل و طاعت نیست و الحمد لله رب العالمین و لا ترکنوا

---

الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه
این است و میل نکنید بدان کسانیکه ظلم نموده اند پس مس کند شما را آتش و نیست از برای شما از غیر از خدا از دوستان بعد نصرت
نشوید زیرا که قول امام صادق ع در خبر ... و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار قال اما انه لم یجعلها





خلودا و لکن تمسکم النار فلا ترکنوا الیهم تصدیق میکند که این آیه مبارکه از قسمی است از آیات که تأویل دارد بر
او است و غیر از تنزیل تأویلی دیگر ندارد از جهت اکتفا نمودن بذکر آیه بدون ذکر تأویلی داو پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست لکن
باید چند امر دانسته شود در اینجا اول آنکه رکون و میل بسوی ظالم عبارت است از حب بقاء او کما اینکه امام صادق ع در خبر
دوم وسائل فرموده اند فی قول الله عز و جل و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار قال هو
الرجل یأتی السلطان فیحب بقاءه الی ان یدخل یده الی کیسه فیعطیه دوم آنکه اگر گفته شود آیه
مذکوره بملاحظه تعبیر بمس نار با نطق خبر متقدم که رکون موجب خلود در نار نمیشود معارض است با اخبار کثیره که میگوید حب بقاء ظالم
داخل میکند محب را در ظالمین مثل خبر دوم وسائل عن صفوان بن مهران الجمال قال دخلت علی ابی الحسن
الاول فقال لی یا صفوان کل شیء منک حسن جمیل ما خلا شیئا واحدا قلت جعلت
فداک ای شیء قال اکراؤک جمالک من هذا الرجل یعنی هرون الرشید قال والله
ما اکریته لهذا الطریق یعنی طریق مکة و لا اتولاه بنفسی و لکن ابعث معه غلمانی فقال
لی یا صفوان ایقع کراؤک علیهم قلت نعم جعلت فداک قال فقال اتحب بقاءهم حتی
یخرج کراؤک قلت نعم قال من احب بقاءهم فهو منهم و من کان منهم کان ورد النار
قال صفوان فذهبت فبعت جمالی عن آخرها فبلغ ذلک الی هرون فدعانی فقال یا صفوان
بلغنی انک بعت جمالک قلت نعم قال و لم قلت انا شیخ کبیر و ان الغلمان لا یفون
بالاعمال فقال هیهات هیهات انی لاعلم من اشار علیک بهذا اشار علیک
بهذا موسی بن جعفر قلت مالی و لموسی بن جعفر فقال دع هذا عنک فوالله لولا حسن
صحبتک لقتلتک و مثل خبر دیگر از کتاب آراء امام صادق ع قال ان قوما ممن آمن بموسی قالوا لو اتینا
عسکر فرعون فکنا فیه و نلنا من دنیاه حتی اذا کان الذی نرجوه من ظهور موسی صرنا
الیه ففعلوا فلما توجه موسی و من معه هاربین من فرعون رکبوا دوابهم و اسرعوا
فی السیر لیلحقوا موسی و عسکره فیکونوا معهم فبعث الله ملکا فضرب وجوه دوابهم

فردهم الی عسکر فرعون فکانوا فیمن غرق مع فرعون و قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در خبر برهان کتاب من
تولی خصومة ظالم او اعان علیها ثم نزل به ملک الموت قال له ابشر بلعنة الله و نار جهنم و
بئس المصیر و قال ... امن مدح سلطانا جائرا و تخفف و تضعضع له طمعا فیه کان قرینه فی
النار و غیره و غیره الی ما شاء الله تعالی ج گذشت در حصول مقدمه در قول امام صادق علیه السلام که هر شیئ مطلق است تا اینکه نهی وارد
شود دراو که از جمله فروعات این اصل اخبار مذکوره و امثال آنهاست که مطلقند از جهة خلود و عدم او و واضح است که آیه ما نحن فیها بیان
مذکور از امام صادق به نص وارد است در اطلاقات این اخبار و امثال آنها پس اشکالی نیست بحمد الله و المنة **دوم** آنکه اگر گفته شود
که امام صادق در خبر برهان از جمله مصادیق آیه ما نحن فیها قرار داده شیعه را کما اینکه نیز معلوم است لذا آیه و اخبار مذکوره انه سئل
عن قول الله و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار قال هو الرجل من شیعتنا یقول هؤلاء
الجبارین و حال آنکه این امر منافی با آیه سوره رحمن فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان است بتفسیر
امام ... در خبر بحار یقول لا یری منکم فی النار اثنان لا والله و لا واحد قال ابن ذا من کتاب الله
فامسک عنی سنة قال فانی معه ذات یوم فی الطواف اذ قال یا میسر اذن لی فی جوابک من
مسئلتک کذا قال قلت فاین هو من القرآن قال فی سورة الرحمن و هو قول الله عز و جل فیومئذ
لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان فقلت لیس فیها منکم قال ان اول من غیرها ابن
اروی و ذلک انها حجة علیه و علی اصحابه و لو لم یکن فیها منکم لسقط عقاب الله عز و جل
عن خلقه اذ لم یسئل عن ذنبه انس و لا جان فلمن یعاقب الله اذا یوم القیامة و نیز منافات
با آیه سوره زمر ان الله یغفر الذنوب جمیعا بتفسیر امام صادق در خبر فصل الخطاب فی قول الله عز و جل لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا الذنوب جمیعا فقال ان الله یغفر لکم جمیعا الذنوب
قال قلت لیس هکذا نقرؤها فقال یا ابا محمد فاذا غفر الله الذنوب جمیعا فلمن یعذب والله
ما عنی من عباده غیرنا و غیر شیعتنا و ما نزلت الا هکذا ان الله یغفر لکم جمیعا الذنوب
حاصل این است که بین آیه ما نحن فیها و دو آیه مذکوره تعارض است با تفاسیر ائمه هدی علیهم السلام که آیه ما نحن فیها میگوید دخول نار هست از برای

بلو



شیعه و اهل ولایة ائمه علیهم السلام و دو آیه خیره میگوید دخول نار نیست از برای شیعه و اهل ولایة ائمه علیهم السلام و تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را تفسیر امام
عسکری قیل فهل یدخل جهنم احد من محبیک و محبی علی قال من قذر نفسه بمخالفة محمد
و علی و واقع المحرمات و ظلم المؤمنین و خالف ما رسم له من الشریعات جاء یوم القیمة
قذرا طفسا یقول محمد و علی یا فلان انت قذر طفس لا تصلح لمرافقة الاخیار و لا المعانقة
الحور الحسان و لا الملائکة المقربین لا تصل الی هناک الا بان تطهر عنک ما ههنا
یعنی ما علیک من الذنوب فیدخل الی الطبق الاعلی من جهنم فیعذب ببعض ذنوبه
حاصل اشکال این است بین آیات مثل روایات تعارض و تنافی است ج آیات عدم سؤال و مغفرت مطلق و مبهم است
از مستبصرین و غیر مستبصرین و آیه ما نحن فیها بتصدیق خبر خیره علاوه بر بودن رکون بسوی ظالمین از غیر مستبصرین نص
وارد است در اطلاقات آیات که از جمله اصل کل شیئ مطلق حتی یرد فیه نص است که در حصول مقدمه دانسته شد
و تصدیق میکند این را تعبیر بمنکم در آیه اولی و لکم در ثانیه که خصائص از آنها معلوم میشود و معلوم و واضح است که
تشیع ذی مراتب است کما اینکه معلوم است از قول امام صادق در خبر اول وسائل قال ان الله لیدفع بمن یصلی
من شیعتنا عمن لا یصلی من شیعتنا و لو اجمعوا علی ترک الصلوة لهلکوا و ان الله
لیدفع بمن یزکی من شیعتنا عمن لا یزکی من شیعتنا و لو اجمعوا علی ترک الزکوة
لهلکوا و ان الله لیدفع بمن یحج من شیعتنا عمن لا یحج من شیعتنا و لو اجمعوا علی
ترک الحج لهلکوا و هو قوله و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و حجة
بر این بیان قول حجة عصر در خبر دوم وسائل که زکوة حرام است بر مستبصرین از شیعه بر غیر ایشان قال فان موالینا
و شیعتنا منا و کنا کالجسد الواحد یحرم علی جماعتنا الزکوة و الصدقة و لکن ما
تعطونه اخوانکم المستبصرین من البر و ادفعوهم عن الزکوة الخ حاصل جواب اشکال مذکور
این است حکم عدم سؤال از ذنوب و حکم مغفرت ذنوب در آیات مذکوره بتصدیق آیه ما نحن فیها و روایة خیره و غیرها مخصوص
ببعض اهل تشیع و ولایة ائمه هدی است نه مطلق اهل تشیع و ولایة حتی مثل کسیکه دل قوی است در خبر خیر از کسیکه واقع میسازد محرمات را

دوم

ظلم شکسته مؤمنین را و مخالفت میکند آنچه رسم شده از شرعیات پس بحمد الله و المنة اشکالی در این نیست وامّا
تفقهات در کوله بآیه مبارکه **اوّل** آنکه حرام است رکون و میل بسوی ظالمین کما اینکه از آیه مبارکه معلوم میشود زیرا که
نهی در قرآن دلالت دارد بر ترک معصیه کما اینکه در اصول فقهیه دانسته شد و نیز معلوم شد از اخبار متقدمه **دوّم** آنکه مطلق اعانت
ظالمین حرام است کما اینکه معلوم است از اخبار متواتره مثل قول رسول خدا ص در خبر دوم وسائل که میگوید روز قیامت منادی ندا میکند
کجا هستند اعوان ظلمه پس محشور شوید با ایشان قال ع اِذا کانَ یَومُ القیامةِ نادی منادٍ اَینَ اَعوانُ الظَّلَمةِ وَمَن
لاقَ دَواةً اَو رَبَطَ کیساً اَو مَدَّ لَهُم مَدَّةَ قَلَمٍ فَاحشُروهُم مَعَهُم و قول دیگر آن حضرت ص قالَ مَن
مَشی اِلی ظالِمٍ لِیُعینَهُ وَهُوَ یَعلَمُ اَنَّهُ ظالِمٌ فَقَد خَرَجَ مِنَ الاِسلامِ و قول امام صادق ع در خبر همان کتاب
قالَ ع لا تُعِنهُم عَلی بِناءِ مَسجِدٍ و قول دیگر آن حضرت ع قالَ اَما تَغشی سُلطانَ هؤلاءِ قالَ قُلتُ
لا قالَ لِمَ قُلتُ فِراراً بِدینی قالَ وَعَزَمتَ عَلی ذلِکَ قُلتُ نَعَم قالَ لِیَ الآنَ سَلِمَ لَکَ دینُکَ
و واضح است از آیه و نحن فیها و اخبار مذکوره که مراد از ظالم ظالم بغیر است نه ظالم نفس مثل قول دیگر آنحضرت ع قال ع
اَلعامِلُ بِالظُّلمِ وَالمُعینُ لَهُ وَالرّاضی بِهِ شُرَکاءُ ثَلاثَتُهُم و گذشت در تفسیر سوره حمد بعض امور راجعه بظالمین
مراجعه کن **سیّم** آنکه کفاره خدمت و عمل سلطان قضاء حوائج اخوان مؤمنین است کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم
وسائل فرموده اند قال ع کَفّارَةُ عَمَلِ السُّلطانِ قَضاءُ حَوائِجِ الاِخوانِ و کما اینکه امام سابع ع در خبر
آن کتاب فرموده اند قال ع اِنَّ لِلّهِ تَبارَکَ وَتَعالی مَعَ السُّلطانِ اَولِیاءَ یَدفَعُ عَن اَولِیائِهِ
اُولئِکَ عُتَقاءُ اللّهِ مِنَ النّارِ و کفاره آنچه بعامل و خادم میرسد از ظالم مواسات باخوان مؤمنین است بنوعیکه
خود را یکی از اخوان مؤمنین داند و الّا فلا کما اینکه امام ثامن ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال کَتَبتُ اِلَیهِ اَربَعَ
عَشَرَةَ سَنَةً اَستَاْذِنُهُ فی عَمَلِ السُّلطانِ فَلَمّا کانَ فی آخِرِ کِتابٍ کَتَبتُهُ اِلَیهِ اَذکُرُ اَنّی اَخافُ
عَلی خَبطِ عُنُقی وَاَنَّ السُّلطانَ یَقولُ لی اِنَّکَ رافِضِیٌّ وَلَسنا نَشُکُّ فی اَنَّکَ تَرَکتَ العَمَلَ
لِلسُّلطانِ لِلرَّفضِ فَکَتَبَ اِلَیَّ اَبُو الحَسَنِ ع فَهِمتُ کِتابَکَ وَما ذَکَرتَ مِنَ الخَوفِ عَلی نَفسِکَ
فَاِن کُنتَ تَعلَمُ اَنَّکَ اِذا وُلّیتَ عَمِلتَ فی عَمَلِکَ بِما اَمَرَ بِهِ رَسولُ اللّهِ ص ثُمَّ تُصَیِّرُ اَعوانَکَ وَکُتّابَکَ





اَهلَ مِلَّتِکَ وَاِذا صارَ اِلَیکَ شَیءٌ واسَیتَ بِهِ فُقَراءَ المُؤمِنینَ حَتّی تَکونَ واحِداً مِنهُم کانَ
ذا بِذا وَاِلّا فَلا و از این خبر معلوم است نظر بفقره عَمِلتَ فی عَمَلِکَ بِما اَمَرَ بِهِ رَسولُ اللّهِ ص که باید عامل و خادم ظلمه تغییر
احکام الهیه و ابطال حدود ربانیه ننماید کما اینکه امام سابع ع در خبر مستدرک تصریح فرموده اند قال کَتَبتُ اِلی اَبِی الحَسَنِ ع
اَستَاْذِنُهُ فی عَمَلِ السُّلطانِ فَقالَ لا بَاْسَ بِهِ ما لَم تُغَیِّر حُکماً وَلَم تُبطِل حَدّاً وَکَفّارَتُهُ قَضاءُ
حَوائِجِ اِخوانِکُم پس جواز عمل و خدمت ظلمه متوقف شد بر یکی تغییر حکم ندادن و یکی ابطال حد ننمودن و یکی بقضاء
حوائج مؤمنین کردن چنانچه خوردن و صرف کردن آنچه بدست آید از مال آنها متوقف است جواز او بمواسات باخوان فقراء
از مؤمنین بنوعیکه یکی از ایشان شود و بهتر خارج شدن است از جمیع آنچه میرسد باو از ظلمه است کما اینکه در قول امام صادق ع
است در آن کتاب عَن عَلِیِّ بنِ حَمزَةَ قالَ کانَ لی صَدیقٌ مِن کُتّابِ بَنی اُمَیَّةَ فَقالَ لِی استَاْذِن
لی عَلی اَبی عَبدِاللّهِ ع فَاستَاْذَنتُ لَهُ عَلَیهِ فَاَذِنَ لَهُ فَلَمّا اَن دَخَلَ سَلَّمَ وَجَلَسَ ثُمَّ قالَ جُعِلتُ
فِداکَ اِنّی کُنتُ فی دیوانِ هؤلاءِ القَومِ فَاَصَبتُ مِن دُنیاهُم مالاً کَثیراً وَاَغمَضتُ
فی مَطالِبِهِ فَقالَ اَبو عَبدِاللّهِ ع لَولا اَنَّ بَنی اُمَیَّةَ وَجَدوا لَهُم مَن یَکتُبُ وَیَجبی لَهُمُ الفَیءَ
وَیُقاتِلُ عَنهُم وَیَشهَدُ جَماعَتَهُم لَما سَلَبونا حَقَّنا وَلَو تَرَکَهُمُ النّاسُ وَما فی اَیدیهِم ما وَجَدوا
شَیئاً اِلّا ما وَقَعَ فی اَیدیهِم قالَ فَقالَ الفَتی جُعِلتُ فِداکَ فَهَل لی مَخرَجٌ مِنهُ قالَ اِن قُلتُ
لَکَ تَفعَلُ قالَ اَفعَلُ قالَ لَهُ فَاخرُج مِن جَمیعِ ما کَسَبتَ فی دیوانِهِم فَمَن عَرَفتَ مِنهُم
رَدَدتَ عَلَیهِ مالَهُ وَمَن لَم تَعرِف تَصَدَّقتَ بِهِ وَاَنا اَضمَنُ لَکَ عَلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ الجَنَّةَ فَاَطرَقَ
الفَتی طَویلاً ثُمَّ قالَ لَهُ لَقَد فَعَلتُ جُعِلتُ فِداکَ قالَ ابنُ اَبی حَمزَةَ فَرَجَعَ مَعَنا اِلَی الکوفَةِ فَما
تَرَکَ شَیئاً عَلی وَجهِ الاَرضِ اِلّا خَرَجَ مِنهُ حَتّی ثِیابَهُ الَّتی کانَت عَلی بَدَنِهِ قالَ فَقَسَمتُ
لَهُ قِسمَةً وَاشتَرَینا لَهُ ثِیاباً وَبَعَثنا اِلَیهِ بِنَفَقَةٍ قالَ فَما اَتی عَلَیهِ اِلّا اَشهُرٌ قَلائِلُ حَتّی مَرِضَ
فَکُنّا نَعودُهُ قالَ فَدَخَلتُ یَوماً وَهُوَ فِی السَّوقِ قالَ فَفَتَحَ عَینَیهِ ثُمَّ قالَ لی یا عَلِیُّ وَفی لی وَاللّهِ
صاحِبُکَ قالَ ثُمَّ ماتَ فَتَوَلَّینا اَمرَهُ فَخَرَجتُ حَتّی دَخَلتُ عَلی اَبی عَبدِاللّهِ ع فَلَمّا نَظَرَ اِلَیَّ

قال لی یا علی وفقنا والله لصاحبک قال فقلت صدقت جعلت فداک والله هکذا والله
عند مولینا و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین واقم الصلوة طرفی
النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین ظاهر
و تنزیل این آیه مبارکه این است واقامه کن ای محمد صلوة را در دو طرف روز و در ساعت از شب بدرستیکه حسنات میبرد سیئات را و
ذکری است از برای ذاکرین و این آیه شریفه از قسمیست که تاویل در تنزیل است از جهة تصدیق قول امیر ؑ در خبر برهان با کتفا و یونس
آن حضرت بذکر آیه بدون اضافه نمودن چیزی در او قال سمعت رسول الله ص یقول ارجی آیة فی کتاب الله
واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل وقرء الآیة کلها الخ پس اشکالی نیست در تفسیر آیه مبارکه اصلا
و نعتالی اموری در اینجا باید دانسته شود که لابد منها است **اول** آنکه دو طرف نهار در آیه عبارتست از صبح و عصر صلوة مأمور بها
در این دو وقت عبارتست از صلوة صبح و صلوة عصر کما اینکه در قول عسکری ؑ است در خبر مستدرک قال فی قوله اقم الصلوة
طرفی النهار وزلفا من اللیل وطرفاه صلوة الفجر وصلوة العصر و نیز حجت است بر این بیان قول امام
باقر ؑ در خبر مستدرک مثل خبر او در صلوة وسطی که او وسط دو صلوة نهار واقع است که عبارت از صلوة ظهر است و دو صلوة
عبارتست از صلوة صبح و صلوة عصر قال الصلوة الوسطی صلوة الظهر وهی اول صلوة صلاها
رسول الله ص وهی وسط النهار زیرا که واضح است که طرف مقابل وسط است **پس** اگر گفته شود که این خبر
معارض است با قول امام صادق ؑ در خبر برهان که میگوید دو طرف نهار مغرب و صبح و صلوة مأمور بها در این دو وقت صلوة مغرب
و صلوة صبح است قال اقم الصلوة طرفی النهار وطرفاه المغرب والغداة الخ **ج** اولا آنکه این
خبر معارض است با آیه مذکوره در صلوة وسطی که میگوید صلوة ظهر وسط نهار است کما اینکه ناطق است به قول امام باقر ؑ در خبر
متقدم که لازم این آیه مفسره این است که طرف نهار صبح و عصر باشد نه صبح و مغرب و گذشت در اصول اصیله که هر خبر مخالف
کتاب زخرف و باطل است که صدور این باطل از اهل عصمت از جهة ضرورت تقیه است که محلل محرمات الهیه است پس لهذا
در بین نیست ببرکت اصول متقاة از ائمه هداة ؑ **دوم** آنکه مراد از زلفا در آیه مبارکه مابین عشائین یعنی وقت
مغرب و وقت عشاء است کما اینکه عسکری ؑ در ذیل خبر متقدم فرموده قال والزلف من اللیل ما بین العشائین



**پس** اگر گفته شود که این وقت مغرب و وقت عشاء صلوة فریضه الهیه نیست آنچه اقامه شود پس چه وجه است امر در آیه
بحسن فیها **ج** آنکه کلمه زلفا معطوف است بکلمه النهار بحذف مضاف که کلمه طرفی است و قیام مضاف الیه مقام مضاف
که تقدیر کلام چنین است طرفی زلفی و دو وقت عشاء اولی که عبارتست از مغرب ساعت اول شب است و وقت عشاء آخره
که عبارتست از غیبت بعد از سه ساعت از شب است کما اینکه امام صادق ؑ در خبر مستدرک فرموده انه سئل ابو عبد الله ؑ
عن علة مواقیت الصلوة ولم فرضت فی خمسة اوقات مختلفة ولم تفرض فی وقت
واحد فقال ان فرض الله صلوة الغداة لاول ساعة من النهار وهی سعد وفرض الظهر
لست ساعات من النهار وهی سعد وفرض المغرب لاول ساعة من اللیل وهی
سعد وفرض العشاء الآخرة لثلث ساعات من اللیل وهی سعد فهذه احدی
العلل لمواقیت الصلوة پس معنی آیه مبارکه چنین است در این مقام اقامه کن صلوة را در اول ساعت از
شب و اقامه کن صلوة را بعد از رفتن سه ساعت از شب که بین این دو وقت زلیف است که در قول عسکری ؑ است **دویم**
اگر گفته شود که حجه بر تقدیر حذف مضاف در آیه و قیام مضاف الیه مقام مضاف چیست **ج** اینکه گذشت در اصول اصیله که از
جمله اصول معتبره قرآن اینها اخبار ائمه هادیه است از قرآن که از جمله فروعات این اصل مهم خبر مذکور است در علاوه قاعده
مثل اشباه او که اثبات میکند از آیه احسن فیها علاوه بر تصدیق آیات دیگر در حذف مضاف و قیام مضاف الیه مقام مضاف
کما اینکه در آیه متقدمه در همین سوره مادامت السموات و امثال او دانسته شد مرحبه کن دو واضح است که در این
مقام مأموریت اقامه چهار صلوة معلوم شد بآیه احسن فیها صلوة صبح و صلوة عصر و صلوة مغرب و صلوة عشاء اول در
ساعت اول نهار و دوم بعد از رفتن سایه بمثل شاخص از اول زوال سیم در اول ساعت لیل چهارم بعد از رفتن ثلث
شب کما اینکه نیز حجة است بر این قول رسول ص در خبر مستدرک قال امف ... النبی ... فصلی
الظهر فی الاولی منهما حین کان الفیء علی الشراک ثم صلی العصر حین صار کل
شیء مثل ظله ثم صلی المغرب حین وجبت الشمس وافطر الصائم ثم صلی العشاء
غاب الشفق ثم صلی الفجر حین برق الفجر وحرم الطعام علی الصائم ثم صلی المرة الثانیة

الظهر حین کان ظل الشیء مثله لوقت العصر بالامس ثم صلی العصر حین کان ظل الشیء
مثلیه ثم صلی المغرب لوقته الاول ثم صلی العشاء الآخرة حین ذهب ثلث اللیل ثم صلی
الصبح حین اسفرت الارض ثم التفت الی جبرئیل فقال یا محمد وهذا وقت الانبیاء
من قبلک والوقت فیما بین هذین الوقتین پس اشکالی در مین نیست ببرکت بیانات ائمه هادیه **س**
اگر گفته شود که قول عسکری در معنای زلفا مخالف است با قول امام صادق در خبر متقدم در معنی این کلمه که فرموده اند زلفا از
عبارتست از صلوة عشاء قال وزلفا من اللیل وهی صلوة العشاء الآخرة **ج** گذشت که این خبر مخالف
است با کتاب که زخرف است علاوه بر مخالفت او با کلمه زلف که جمع زلفه است وعبارتست از ساعت وبعبارة اخری
تعبیر بکلمه جمع واراده مفرد که عشاء آخره است محل نظر وتامل است در مثل قرآنیکه نازل است در شان او قل لئن اجتمعت
الانس والجن الخ ودیگر آنکه تفسیر عسکری زلفا را در آیه ما نحن فیها بزلف که مفرد است اباء میکند از قرائت این کلمه که
بضم زاء ولام است مثل حلم که مفرد است نه بفتح لام وضم زاء که جمع زلفه است مثل غرف وغرفه کما اینکه در اصول
ما بثبوت رسید که از جمله اصول اخبار وبناء تفاسیر است از قراآت که ما نحن فیه از جمله فروعات وارده این اصل است
حاصل این است که تفسیر عسکری در خبر متقدم زلفا را بزلف رد وتکذیب میکند جمع بودن این کلمه را پس قرائت مشهوره
بین اهل اد خبر که در مصحف است باید طرح شود که مخالف تفسیر اهل قرآن است والحمد لله رب العالمین **س**
اگر گفته شود اگر کلمه زلفا مضاف الیه است که قائم شده است مقام مضاف که کلمه طرفی است چنانچه تقریر شد پس وجه
چیست در بدون ال بودن این کلمه با اینکه النهار که معطوف علیه است با ال است **ج** از قول عسکری در خبر متقدم
در تفسیر فرمودند زلفا را بین عشائین معلوم میشود که زلف اسم است از برای ساعت معینه از ساعات لیل که محتاج
به ال نیست **س** چه عیب است در اینکه زلفا جمع داده شود وعبارت باشد از ساعات لیل چنانچه در قاموس است
قال الزلف ساعات اللیل الخ **ج** تکذیب میکند این کلام را قول عسکری در تفسیر زلفا بساعت معینه بین
وقت مغرب وعشاء علاوه بر این واضح است که در این شریعت صلوة مفروضه در ساعات لیل نیست ونزول آیه ما نحن فیها
در باب صلوات خمس مفروضه است کما اینکه معلوم است از قول امیر در خبر برهان قال سمعت احدهما یقول



ان علیا اقبل علی فقال ای آیة فی کتاب الله ارجی عندکم فقال بعضهم ان الله لا یغفر
ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء قال حسنة ولیست ایاها فقال بعضهم یا
عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله قال حسنة ولیست ایاها
وقال بعضهم والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم
قال حسنة ولیست ایاها ثم احجم الناس فقال ما لکم یا معشر المسلمین قالوا لا والله ما
عندنا شیء قال سمعت رسول الله یقول ارجی آیة فی کتاب الله واقم الصلوة طرفی
النهار وزلفا من اللیل وقرء الآیة کلها وقال یا علی والذی بعثنی بالحق بشیرا
ونذیرا ان احدکم لیقوم الی وضوئه فتساقط من جوارحه الذنوب فاذا استقبل
بوجهه وقلبه لم ینفتل عن صلوته وعلیه من ذنوبه شیء کما ولدته امه فاذا اصاب
شیئا بین الصلوتین کان له مثل ذلک حتی عد الصلوة الخمس ثم قال یا علی انما منزلة
الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما ظن احدکم لو کان فی جسده درن ثم اغتسل
فی ذلک النهر خمس مرات فی الیوم اکان یبقی فی جسده درن فکذلک والله الصلوات
الخمس لامتی **س** اگر گفته شود قول امام صادق در خبر برهان که صلوة لیل میبرد گناه نهار را در بیان آیه ما نحن فیها
شاهد است که مراد از زلفا ساعات لیل است فی قول الله اقم الصلوة طرفی النهار الی السیئات فقال
صلوة المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب النهار **ج** فقره ان الحسنات یذهبن
السیئات در آیه ما نحن فیها مطلق ومبهم است که از جمله فروعات اصل در قول امیر است که در اصول متقدمه گذشت ابهموا
ما ابهمه الله سر قول صادق کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص وواضح است که ابهام واطلاق این
فقره شامل است هر دو را یعنی صلوات خمس وصلوة لیل را پس منافاتی نیست بین اختصاص زلفا بصلوات خمس و
استدلال آیه از برای بودن حسنه صلوة لیل سیئه نهار را الا اینکه واضح است نزد تامل والحمد لله رب العالمین
**س** اگر گفته شود آیه ما نحن فیها تعیین نمود وقت چهار صلوة را صلوة صبح وصلوة عصر وصلوة مغرب وصلوة عشاء

که این اوقات تعیین نشده بود در آیات دیگر مثل آیه سورهٔ بقره حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى الخ
ومثل آیه سورهٔ نساء فاقيموا الصلوة ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا پس هرگاه وقت صلوة
ظهر تعیین نشده است و حال آنکه تعیین آن اولی بود نسبت ببقیهٔ اوقات صلوات خمس نظر باهتمام شان او در شدهٔ محافظت
کما اینکه در آیه مذکوره بقوله حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى کما اینکه در آیه تقدیم فی الجمله بیان او شده
**ج** اولا تعیین اوقات صلوات اربع در آیه ما نحن فیها نفی نمیکند وقت صلوة ظهر را نظر آیه سورهٔ بنی اسرائیل اقم الصلوة
لدلوك الشمس الى غسق الليل وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا که تعیین شده است در این آیه وقت
صلوة صبح بدون بقیهٔ اوقات صلوات خمس که از زوال تا غروب وقت دو صلوة است ظهر و عصر و از غروب تا نصف شب وقت
دو صلوة است باخبار متواتره و ثانیا آنکه وقت ظهر تعیین شده است در آیه سورهٔ جمعه باجماع است که مراد بسعی در او سعی بسوی صلوة ظهر است
کما اینکه عسکری ع در خبر متقدم فرموده قال ع وقال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة
فاسعوا الى ذكر الله واجمع الناس على ان السعي هو الى صلوة الظهر پس اشکالی در این نیست بحمد الله والمنة
**س** اگر گفته شود که وجوب اقامه صلوات خمس و اوقات خمسه در آیه ما نحن فیها و غیرها بچه خواهد بود و حال آنکه در اصول فقه
گفته شده در قول رسول خدا ص که امر قرآن دلالت میکند بر وجوب **ج** آیه مذکوره ان الصلوة كانت على المؤمنين
كتابا موقوتا محکم است در وجوب صلوة پس باید رد شود بر او آیات مذکوره که متشابه اند از جهة وجوب کما اینکه در اصول
فقه اشاره شده مراجعه کن که از جمله فرعیات اصل وجوب رد متشابه بسوی محکم است که نیز از جمله اصول مفسره است کما اینکه در اصول
فقه نیز گفته شد **و اما تفقهات** راجعه بآیه ما نحن فیها **اول** آنکه اقامه صلوة واجب است در اوقات اربعه متقدمه وقت
صبح و وقت عصر و وقت مغرب و وقت عشاء کما اینکه مبرهن و مدلل شد از امور متقدمه علاوه بر اخبار متواتره مثل قول
رسول خدا ص در خبر مستدرک قال حافظوا على الصلوات الخمس فان الله عز وجل اذا كان يوم
القيامة يدعو العبد فاول شيء يسئل عنه الصلوة فان جاء بها والا زج به في النار
و قول دیگر آنحضرت ص در خبر آن کتاب قال لاصحابه لا تضيعوا صلوتكم فان من ضيع صلوته
حشر مع قارون وهامان وفرعون وكان حقا على الله ان يدخله النار مع المنافقين





والويل لمن لم يحافظ على صلوته واداء سنة نبيه و قول دیگر آن حضرت در خبر آن کتاب قال من ترك صلوته
حتى تفوته من غير عذر فقد حبط عمله ثم قال بين الاسلام وبين الكفر ترك الصلوة وقال من ترك الصلوة
لا يرجو ثوابها ولا يخاف عقابها فلا ابالي ايموت يهوديا او نصرانيا او مجوسيا و مثل قول امیر ع در خبر
آن کتاب قال ليس عمل احب الى الله عز وجل من الصلوة فلا يشغلنكم عن اوقاتها شيء من امور
الدنيا فان الله عز وجل ذم اقواما فقال والذين عن صلوتهم ساهون يعني انهم غافلون
استهانوا باوقاتها و قول دیگر آنحضرت در خبر آن کتاب قال عليكم بالمحافظة على اوقات الصلوة فانه ليس
مني من ضيع الصلوة حاصل این است که ترک صلوة و ترک وقت صلوة هر دو معصیت است کما اینکه نیز رسول خدا ص فرموده اند
علاوه بر آنچه مذکور شد در خبر آن کتاب قال الصلوة عماد الدين فمن ترك صلوته متعمدا فقد هدم دينه
ومن ترك اوقاتها يدخل الويل والويل واد في جهنم كما قال الله تعالى فويل للمصلين الذين هم
عن صلوتهم ساهون و کذا و کذا و کذا از امثال اخبار مذکوره داله بر حرمت ترک صلوات خمس و حرمت ترک اوقات
صلوات خمس **دوم** آنکه از جمله آثار مترتبه بر ترک صلوة پانزده خصلت است که میرسد او را شش خصلت در دنیا و سه خصلت در
نزد موت و سه خصلت در قبر و سه خصلت در قیامت کما اینکه در قول سیدة النساء است در خبر مستدرک عن سيدة النساء
فاطمة ابنة سيد الانبياء صلوات الله عليها وعلى ابيها وبعلها وبنيها سئلت اباها محمدا
صلى الله عليه وآله فقالت يا ابتاه ما لمن تهاون بصلوته من الرجال والنساء قال
يا فاطمة من تهاون بصلوته من الرجال والنساء ابتلاه الله بخمسة عشر خصلة ست منها
في دار الدنيا وثلث عند موته وثلث في قبره وثلث في القيامة اذا خرج من قبره واما اللاتي
تصيبه في دار الدنيا فالاولى يرفع الله البركة من عمره ويرفع الله البركة من رزقه
ويمحو الله عز وجل سيماء الصالحين من وجهه وكل عمل يعمله لا يؤجر عليه ولا يرتفع
دعاؤه الى السماء والسادسة ليس له حظ في دعاء الصالحين واما اللواتي تصيبه
عند موته فاولهن انه يموت ذليلا والثانية يموت جائعا والثالثة يموت عطشانا فلو سقي

من انهار الدنیا لم یرد عطشه واما اللواتی تصیبه فی قبره فاولهن یوکل الله به ملکا یزعجه
فی قبره والثانیة یضیق علیه قبره والثالثة تکون الظلمة فی قبره واما اللواتی تصیبه
یوم القیامة اذا خرج من قبره فاولهن ان یوکل الله به ملکا یسحبه علی وجهه والخلائق
ینظرون الیه والثانیة یحاسب حسابا شدیدا والثالثة لا ینظر الله الیه ولا یزکیه
وله عذاب الیم و از جمله آثار مترتبه بر ترک صلوة چنین ضایع نمودن غیر صلوة است یا ضایع نمودن صلوة کما اینکه امیر
فرموده اند در خبر مستدرک قال واعلم من ضیع الصلوة فهو لغیرها اضیع و از جمله آثار مترتبه بر ترک
صلوة جرئت نمودن شیطان بر تارک و القاء نمودن تارک است در گناهان بزرگ کما اینکه رسول خدا در خبر اول مستدرک فرموده اند
قال لا یزال الشیطان هائبا ذعرا من المؤمن ما حافظ الصلوات الخمس فاذا ضیعهن
تجری علیه فادخله فی العظائم وغیرها وغیرها از آثار مترتبه بر ترک صلوة ... و از جمله آثار مترتبه بر اقامه
صلوة بخشش گناهان بین صلوات خمس است غیر از کبائر کما اینکه معلوم شد از آیه ما و اخبار متقدمه علاوه بر قول امیر در
اول مستدرک قال الصلوات الخمس کفارة لما بینهن ما اجتنب الکبائر وهی التی قال
ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین وکبائر از گناهان عبارتست از هفت گناه
عقوق والدین و اکل مال یتیم و اکل ربا و تعرب بعد الهجرة و قذف محصنه و قتل نفس محترمه و فرار از جهاد که این هفت گناه
زمین کبائر کبیره موجبه میگویند کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر دوم وسائل قال والکبائر السبع منها
قتل النفس الحرام وعقوق الوالدین واکل الربا والتعرب بعد الهجرة وقذف المحصنة
واکل مال الیتیم والفرار من الزحف تفصیلات جهات این سبعه موجبه راجع است بباب میراث انشاء الله
من البین حق و صواب طلب نمایند از آن کتاب والحمد لله رب العالمین و از جمله آثار مترتبه بر اقامه صلوة نیز معادل
بودن صلوات خمس است با پنجاه صلوة کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر مستدرک قال ان الله عز وجل فرض
علیهم فی اللیل والنهار خمس صلوات فی خمسة اوقات اثنتان باللیل وثلث بالنهار
ثم جعل هذه الخمس صلوات تعدل خمسین وجعلها کفارة خطایاهم الخ و نیز از جمله آثار مترتبه





بر اقامه صلوة میزان بودن صلوة است در برائة او نادر و استیفاء یعنی کسیکه وفا نموده باقرار بتوحید و رسالت طلب خواهد نمود
وفاء را کما اینکه رسول خدا در خبر اول وسائل فرموده اند قال الصلوة میزان من وفی استوفی و نیز از جمله آثار
مترتبه صلوة قبول سایر اعمال است بقبول او ورد سایر اعمال است برد او کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرموده اند
قال اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل سائر عمله واذا ردت رد علیه
سائر عمله که از این معنی تعبیر بعمود خیمه شده است در اقوال معصومین که با ثبوت عمود نفع دهد طناب و اوتاد و چادر و با انکسار
عمود نفع ندهد طناب و اوتاد و چادر کما اینکه رسول خدا در خبر اول وسائل فرموده اند قال مثل الصلوة مثل عمود
الفسطاط اذا ثبت نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب
ولا وتد ولا غشاء و نیز از جمله آثار مترتبه بر صلوة قربیت صلوة است از برای هر تقی یعنی چیزیست که تقی تقرب
بوی بجوید کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرمودند قال الصلوة قربان کل تقی و نیز از جمله آثار مترتبه
او حجزه و مانع بودن صلوة است از فواحش و منکر کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرمودند قال اعلم
ان الصلوة حجزة الله فی الارض فمن احب ان یعلم ما ادرک من نفع صلوته فلینظر
فان کانت صلوته حجزته عن الفواحش والمنکر فانما ادرک من نفعها بقدر ما
احتجز ومن احب ان یعلم ما له عند الله فلیعلم ما لله عنده چنانچه ایما میکند این
خبر از آیه سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و چنانچه در تفریع از این اصل روایت شده در خبر
اول مستدرک قال روی ان رجلا راود امرأة عن نفسها فاخبرت زوجها فقال لها قولی
له مطاوعة زوجی اربعین صباحا حتی اطیعک فصلی اربعین صباحا فتاب وارسل الیها انی تبت
فاخبرت به زوجها فقال صدق الله یقول ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر
و نیز از جمله آثار مترتبه بر اقامه صلوة دفع بلاء است از کسانیکه نماز نمیکنند کما اینکه امام صادق ع در اول بحار فرموده اند
قال ان الله یدفع بمن یصلی من شیعتنا عمن لا یصلی من شیعتنا ولو اجمعوا علی ترک
الصلوة لهلکوا الخ وغیره وغیره از آثار مترتبه بر اقامه صلوة چهارم از آنچه وقت صلوة صبح از طلوع فجر صادق است

تا طلوع آفتاب کما اینکه امام باقر فرموده اند در خبر اول وسائل قال وقت صلوة الغداة ما بین طلوع الفجر
الی طلوع الشمس یعنی از فجر صادق تا اینکه صبح سفید کند آسمان را وقت سنت وجه است کما اینکه امام صادق در خبر اول
وسائل فرموده اند قال وقت الفجر حین ینشق الفجر الی ان یتجلل الصبح السماء ولا ینبغی تاخیر
ذلک عمدا ولکنه وقت لمن شغل او نسی او نام پس اگر گفته شود که کلمه لا ینبغی متشابه است در وجوب پس چگونه
حکم شد بسنت وجه ج قول امام صادق در خبر اول وسائل محکم است که واجب است رد خبر اول بر او کما اینکه در اصول ماضیه
دانسته شد قال ان رسول الله قد وقت للصلوات المفروضات اوقاتا وحد لها حدودا
للناس فمن رغب عن سنة من سننه الموجبات کان مثل من رغب عن فرائض الله
و نیز حجت الله را و قول امام صادق در خبر اول وسائل فی قول الله عز وجل فویل للمصلین الذین هم عن
صلوتهم ساهون قال تاخیر الصلوة عن اول وقتها بغیر عذر پس نتیجه اخبار مذکوره و
امثال آنها این شد که وقت صلوة صبح که بفرض است از طلوع فجر است تا طلوع شمس و وقت صلوة صبح که بسنت نبی ص است
از طلوع فجر است تا سفید شدن آسمان و علامت فجر کاذب که سابق است بر فجر صادق بودن اوست مثل دم گرگ
و علامت فجر صادق که لاحق است بودن اوست مثل جامه سفید که گرفته باشد افق را کما اینکه در خبر اول وسائل است
قال روی ان وقت الغداة اذا اعترض الفجر فاضاء حسنا واما الفجر الذی یشبه
ذنب السرحان فذاک الفجر الکاذب والفجر الصادق هو المعترض کالقباطی بقیه
کلام در این باب موکول است بغیر اهتمام و وقت صلوة ظهر و عصر از زوال شمس است تا غروب او کما اینکه امام صادق
در خبر اول وسائل فرموده قال سئلت ابا عبد الله عن وقت الظهر والعصر فقال اذا زالت
الشمس فقد دخل وقت الظهر والعصر جمیعا الا ان هذه قبل هذه ثم انت فی وقت
منهما جمیعا حتی تغیب الشمس یعنی از زوال شمس تا اینکه سایه هر شاخص مثل او شود وقت سنت وجه
صلوة عصر است کما اینکه در خبر امامت جبرئیل در امر اول دانسته شد که در آخر خبر فرموده اند والوقت فیما بین هذین
الوقتین یعنی مثل اول و مثل دوم پس چگونه اگر گفته شود که این خبر و مثال او دلالت ندارد بر وجوب این ج





گذشت و به سنت و اجبه بودن در وقت سنت وجه صلوة صبح مرجحه کن و افضل اقامه عصر است از زوال شمس تا اینکه برسد
سایه هر شاخص چهار سبع او را کما اینکه امام ثامن فرموده در خبر اول وسائل قال کتبت اسئله عن اوقات الصلوة
فاجاب اذا زالت الشمس فصل سبحتک واحب ان یکون فراغک من الفریضة والشمس
علی قدمین ثم صل سبحتک واحب ان یکون فراغک من العصر والشمس علی اربعة اقدام
الخ و تمام کلام در این باب نیز موکول است بغیر اهتمام و وقت صلوة مغرب از غروب شمس است تا نصف شب کما اینکه امام
صادق در خبر اول وسائل فرموده قال اذا غربت الشمس دخل وقت الصلوتین الی نصف اللیل الا
ان هذه قبل هذه پس اگر گفته شود که این خبر معارض است با قول دیگر آن حضرت در آن کتاب که وقت
عشائین تا صبح است قال لا تفوت الصلوة من اراد الصلوة لا تفوت صلوة النهار
حتی تغرب الشمس ولا صلوة اللیل حتی یطلع الفجر وذلک للمضطر والعلیل ج اول آنکه
خبر اول و مثال او محکم و این خبر متشابه است اگر گفته شود که او نیز محکم است زیرا که کلمه ذلک که از برای اشاره بعید است
شاهد است که راجع است بصلوة نهار نه صلوة نهار و صلوة لیل جمیعا واجب است رد او بمحکم چنانچه در اصول ماضیه دانسته شده و شاهد
این قضیه قول امام صادق است در خبر همان کتاب قال العتمة الی ثلث اللیل و الی نصف اللیل وذلک
التضییع که نیز اشاره بعید است در قول آنحضرت نیز و ثانیا آنکه این مخالف است با آیه اقم الصلوة لدلوک الشمس
الی غسق اللیل بتفسیر امام باقر در خبر اول وسائل علاوه بر آنچه در امر اول در او دانسته شد که غسق عبارت است از زوال لیل
قال دلوک الشمس زوالها وغسق اللیل بمنزلة الزوال من النهار و قول امام صادق در خبر مستدرک
عن قوله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل قال جمعت الصلوة کلهن ودلوک
الشمس زوالها وغسق اللیل منتصفه الخ و گذشت در اصول ماضیه که خبر مخالف کتاب واجب است طرح شود
پس اشکالی نیست بحمد الله و المنة در این مسئله ببرکت اصل ثقلین از ائمه هدات یعنی از غروب آفتاب تا رفتن حمره مغربیه وقت سنت
وجه صلوة مغرب است کما اینکه امام باقر فرموده در خبر اول وسائل قال و اذا غابت الشمس دخل الوقتان
المغرب والعشاء الآخرة و قول امام ثامن در خبر همان کتاب فکتب کلا الوقتین غیر ان وقت المغرب

شفق و آن احمره و فيها ذهاب الحمرة و مصيرها الى البياض في افق المغرب پس اگر گفته شود این چهار
و اشباه آنها چه دلالت دارد بر وجوب این وقت جواب دلیل وجوب چنان است که در وقت سنت وجه صحیح دانسته شد مرجحه کن
اعاده فائده ندارد و وقت صلوة عشاء از اول غروب شمس است تا نصف شب کما اینکه از اول وقت صلوة مغرب دانسته شد
علاوه بر قول امام صادق در خبر اول وسائل قال آخر وقت العتمة نصف الليل ثم وقت سنت وجه عشاء از اول
غروب است تا ثلث شب کما اینکه در قول امام صادق است در خبر همان کتاب قال العتمة الى ثلث الليل او الى
نصف الليل و ذلك التضييع و گفتگوی اینکه این خبر و مثال او دلالت ندارد بر وجوب جواب او چنانست که در وقت
سنت وجه صحیح دانسته شد مرجحه کن و بقیات کلام در اوقات اربعه مذکوره موکول است بغیر مقام و کذا امور متعلقه بحدود صلوة
در این چهار وقت که عدد آنها چیست از حیث کمیت و کیفیت در غیر مقام بیان خواهد شد تا که صورت کلام طولانی نشود و الحمد لله رب
العالمین واصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و صبر کن ای محمد پس
بدرستیکه خدا ضایع نمیکند اجر نیکوکاران را زیرا که آیه سوره توبه ان الله لا يضيع اجر المحسنين و آیه سوره کهف ان
الذين آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضيع اجر من احسن عملا تصدیق میکند که آیه ما نحن فیها از جمله آیاتی است
که تاویل او در تنزیل او است و بغیر از تنزیل تاویلی دیگر ندارد پس اشکالی در تفسیر آیه ما نحن فیها نیست اصلاً و اما الفقهاء
ترجمه آیه مبارکه پس گذشت در فاصبر ان العاقبة للمتقين در همین سوره و در و لئن اذقناه الخ نیز در
همین سوره احکامات ترجمه بصبر مرجحه کن و نیز گذشت در آیه و ان كلا الخ در همین سوره که خدای تعالی در وعده مجبر است
و در وعید صاحب مشیت است پس انجاز وعده در آیه ما نحن فیها خواهد شد از حیث عدم تضییع اجر محسنین و الحمد لله رب العالمين

فلولا كان من القرون من قبلكم اولوا بقية ينهون عن الفساد في الارض الا قليلا
ممن انجينا منهم واتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه وكانوا مجرمين ظهر و تنزیل این آیه مبارکه
این است پس چرا نبود صاحبان فهم که صاحبان بقا هستند از قرنها از پیش از شما نهی نمایند از فساد در زمین مگر کمی از کسانیکه نجات دادیم
از ایشان و متابعت نمودند کسانیکه ظلم کردند آنچه را که متنعم بودند در او و بودند معصیت کاران زیرا که از قصص مذکوره در نوح و هود
و صالح و لوط و موسی و شعیب که بود در هر یک صاحبان فهم و عقل که نهی کنند خود و دیگران را از فساد در زمین مگر کمی از قوم هر یک که نجات



داده شدند از عذاب نازل بآن قوم و اتباع نمودند ظالمین در هر قوم آنچه که در او متنعم بودند بر قوم اهل معصیت معلوم و واضح شد
که این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که تنزیل او در تاویل است و جز تنزیل چیز دیگری ندارد تا ره اخری این آیه مبارکه اجمال است از
تفصیل قصص ماضیه کما اینکه واضح است نزد تامل در تفصیل و اجمال و اما الفقهاء ترجمه آیه الخ فیه اول
آنکه نهی نمودن از فساد حرام است کما اینکه معلوم است از آیه مبارکه و عده اخبار متواتره داله بر حرمت ترک نهی از منکر
مثل قول موسی بن جعفر یقول لتأمرن بالمعروف ولتنهن عن المنكر او ليستعملن عليكم شراركم
فيدعو اخياركم فلا يستجاب لهم و مثل قول امام صادق در خبر مستدرک قال كان رجل شيخ ناسك
يعبد الله في بني اسرائيل فبينا هو يصلي وهو في عبادته اذ بصر بغلامين صبيين قد
اخذا ديكا وهما ينتفان ريشه فاقبل على ما هو فيه من العبادة ولم ينههما عن ذلك
فاوحى الله الى الارض ان سيخي بعبدي فساخت به الارض فهو يهوي في الدردور ابد الابدين
و دهر الداهرين و مثل قول رسول در خبر دیگر وسائل قال ان الله عز وجل ليبغض المؤمن الضعيف
الذي لا دين له فقيل و ما المؤمن الضعيف الذي لا دين له قال الذي لا ينهى عن المنكر
و بقیه کلام در این باب راجع است بغیر این مقام دوم آنکه اتباع آنچه از نعم که موجب طغیان شود نیز حرام است کما اینکه نیز
معلوم است از آیه ما نحن فیها و آیه سوره بنی اسرائیل و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا
فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا و آیه سوره انبیاء فلما احسوا بأسنا اذا هم منها يركضون
لا تركضوا وارجعوا الى ما اترفتم فيه ومساكنكم لعلكم تسألون و آیه سوره واقعه و اصحاب
الشمال ما اصحاب الشمال في سموم وحميم وظل من يحموم لا بارد ولا كريم انهم
كانوا قبل ذلك مترفين الخ و بقیه کلام در این باب نیز موکول است بغیر مقام سوم آنکه اجرام
که عبارت است از اذناب و حرام است چنانچه معلوم است از آیه مبارکه مثل امثال کثیره او چند نوع است یک نوع تغییر دهنده
نعمت است که ظلم بر ناس است و یک نوع مورث ندامت است که قتل نفس است و یک نوع نازل کننده نقمت است که عصیان
عارف بظلم است و یک نوع دفع کننده قسم است که اظهار فقر است و یک نوع پاره کننده عصمت است که شرب خمر است و یک نوع

از آن کننده ... و ترک ... نموده و دیگری ... است که بکند ... که بامر ظلم ... فجور است و نوعی تعجیل میدهد فنا را
از قطع رحم است و نوعی تاریکی ... هوا ... سحر است و نوعی کشف میکند پرده را از قرض نمودن بدون نیت ادا است و نوعی رد میکند
دعا را که سوء نیت است و نوعی قطع میکند امید را که یأس از روح الله است و نوعی حبس میکند باران را که ظلم حکام است کما اینکه امام
سجاد در خبر ... بیان فرموده اند بقول الذنوب التي تغير النعم البغي على الناس والزوال عن العادة
في الخير واصطناع المعروف وكفران النعم وترك الشكر قال الله تعالى ان الله لا يغير ما بقوم
حتى يغيروا ما بانفسهم والذنوب التي تورث الندم قتل النفس التي حرم الله قال الله في قصة
قابيل حين قتل اخاه هابيل فعجز عن دفنه فاصبح من النادمين وترك صلة القرابة حتى يستغنوا
وترك الصلوة حتى يخرج وقتها وترك الوصية ورد المظالم ومنع الزكوة حتى يحضر الموت
وينغلق اللسان والذنوب التي تزيل النعم عصيان العارف بالبغي والتطاول على الناس
والاستهزاء والسخرية منهم والذنوب التي تدفع القسم اظهار الافتقار والنوم على العتمة
وعن صلوة الغداة واستحقار النعم وشكوى المعبود عز وجل والذنوب التي تهتك العصم
شرب الخمر واللعب بالقمار وتعاطي ما يضحك الناس من اللغو والمزاح وذكر عيوب الناس
ومجالسة اهل الريب والذنوب التي تنزل البلاء ترك اغاثة الملهوف وترك معاونة
المظلوم وتضييع الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والذنوب التي تديل الاعداء المجاهرة
بالظلم واعلان الفجور واباحة المحظور وعصيان الاخيار والانطياع للاشرار والذنوب
التي تعجل الفناء قطيعة الرحم واليمين الفاجرة والاقوال الكاذبة والزنا وسد طرق
المسلمين وادعاء الامامة بغير حق والذنوب التي تقطع الرجاء اليأس من
روح الله والقنوط من رحمة الله والثقة بغير الله والتكذيب بوعده عز وجل والذنوب
التي تظلم الهواء السحر والكهانة والايمان بالنجوم والتكذيب بالقدر وعقوق الوالدين
والذنوب التي تكشف الغطاء الاستدانة بغير نية الاداء والاسراف في النفقة على الباطل



والبخل على الاهل والولد وذوي الارحام وسوء الخلق وقلة الصبر واستعمال الضجر والكسل
والاستهانة باهل الدين والذنوب التي ترد الدعاء سوء النية وخبث السريرة والنفاق
مع الاخوان وترك التصديق بالاجابة وتاخير الصلوة المفروضات حتى تذهب وقتها
وترك التقرب الى الله عز وجل بالبر والصدقة واستعمال البذاء والفحش في القول والذنوب
التي تحبس غيث السماء جور الحكام في القضاء وشهادة الزور وكتمان الشهادة ومنع الزكوة
والقرض والماعون وقساوة القلب على اهل الفقر والفاقة وظلم اليتيم والارملة وانتهار
السائل ورده بالليل، باید شیعیان از ائمه هدی بسیار رعایت این خبر شریف را علماً و عملاً و نشراً نمایند که از جمله نفایس
اخبار است زیرا که در این خبر تعیین منشأ عقوبات الهیه شده است که از اهم امور است از برای عباد خدای تعالی وفقنا الله ایانا
وایاهم في هذه الامور الثلاثة بفضله وكرمه آمين وما كان ربك ليهلك القرى
بظلم واهلها مصلحون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و نبود پروردگار تو از برای آنکه هلاک کند قریه‌ها را بظلم و
حال آنکه اهل آنها اصلاح کننده باشند و بعبارة اخری خدای تعالی هلاک نفرموده اهل قری را که ظلم نموده اند و حال آنکه اصلاح و جبران
کننده باشند ظلم خودشان را کما اینکه در قصص و حکایات نوح و هود و صالح و لوط و موسی و شعیب یک یک ذکر شده قصه آنان
قصه که اهلاک آنها بانواع بلایا از غرق و غیره اصلاح و جبران نمودن ظلم خودشان را بود که اگر اصلاح و جبران نموده بودند ظلم کفر
خودشان را هلاک نمیشدند بآن بلایا کما اینکه تصدیق این امر را میکند اخبار ماضیه در قصص و حکایات متقدمه مثل قول امام صادق
در قصه صالح، فاوحى الله تبارك وتعالى الى صالح ان قومك قد طغوا وبغوا وقتلوا ناقة
بعثها الله اليهم حجة عليهم ولم يكن عليهم فيها ضرر وكان لهم اعظم المنفعة فقل لهم اني
مرسل عليكم عذابي الى ثلثة ايام فان هم تابوا ورجعوا اقلت توبتهم وصددت عنهم
وان هم لم يتوبوا ولم يرجعوا بعثت عليهم عذابي في اليوم الثالث الخ پس اشکالی در تعبیر مذکور نیست
اصلاً ونقضاً و في الحقيقة آیه ما نحن فیها اجمال است از تفصیل قصص متقدمه و اخبار آنها نیز تصدیق میکند این آیه مبارکه را بلکه آیات
دیگر مثل آیه سوره نوح فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا ويمددكم

بأموال وبنين ويجعل لكم جنات ويجعل لكم انهارا و در سوره نمل الا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء
فاني غفور رحيم و در سوره فرقان الا من تاب وعمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات
وكان الله غفورا رحيما پس اگر گفته شود که این آیه مبارکه که ظاهر است در اینکه ظلم متعقب باصلاح بخشوده میشود معارض است
با آیه سوره رعد که ظاهر است در اینکه ظلم مطلقا بخشوده نیست وان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم الخ آیه کریمه
فيها مثل آيات متقدمه کافیست در تخصیص این آیه مبارکه باینکه مغفرت ظلم در این آیه مخصوص بصورت اصلاح و توبه است از جهت آنچه
که در اصول ماضیه گذشت که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض دیگر را و ابی فرق نیست در این مغفرت ظلم باصلاح بین ظلم بکبائر و معاصی
وصغائر آنها چنانکه ثامن الائمه فرموده اند قال كنت في مجلس الرضاء فتذاكرنا الكبائر وقول المعتزلة
فيها انها لا تغفر فقال الرضاء قال ابو عبد الله قد نزل القرآن بخلاف قول المعتزلة
قال الله عز وجل وان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم و اما در صورت عدم اصلاح و تقدم توبه پس ثابت است از برای
خدای تعالی مشیت مغفرت و عدم آن مگر در خصوص ظلم شرک و کفر که مغفرت نیست چنانکه ناطق است آیه سوره نساء است ان الله لا يغفر
ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **واما الفقهيات**
راجعه باین آیه پس در آن چند امر است **اول** آنکه ظلم حرام است چنانکه معلوم است از آیه مبارکه و گذشت در جمله اقسام ظلم و احکام راجعه بانها از آیات
که اعاده آن حاجت ندارد **دوم** آنکه اصلاح ظلم مطلقا نیز واجب است چنانکه نیز معلوم است از آیه مبارکه نظر باینکه رافع ابهام است
و نیز حجت است بر او روایات کثیره مثل قول امیر در خبر دوم و سائل قال ومن احسن فيما بينه وبين الناس ومن
اصلح امر آخرته اصلح الله له دنياه و قول دیگر آن حضرت در خبر سدیر که قال من اصلح نفسه ملكها
ومن اهمل نفسه فقد اهلكها و مثل قول رسول خدا در خبر ان کتاب ان الاسلام بدء غريبا وسيعود
غريبا كما بدء فطوبى للغرباء فقيل من هم قال الذين يصلحون اذا افسد الناس و تمام بیان در این
نیز موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمين ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولا يزالون
مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم الخ و تنزیل این آیه مبارکه این است اگر خواسته باشد پروردگار
تو هر آینه قرار میدهد مردم را یک امت و همیشه مختلف هستند مگر کسیکه رحم نموده باشد او را پروردگار تو و از برای رحمت خلق کرده است ایشانرا



و تصدیق میکند این تفسیر را آیه سوره نحل و على الله قصد السبيل ومنها جائر ولو شاء لهديكم اجمعين
و آیه سوره انعام قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم اجمعين و آیه سوره یونس ولو شاء ربك
لآمن من في الارض كلهم جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين الخ و نیز ترجمه آیات
باین تفسیر بیان ثامن الائمه در خبر سیم بحار در آیه اخیره که فی الحقیقه تفسیر است در آیه ما نحن فيها و آیات مذکوره قال
سأل المأمون يوما علي بن موسى الرضاء فقال له يا ابن رسول الله ما معنى قول الله
عز وجل ولو شاء ربك لآمن من في الارض جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين
فقال الرضاء حدثني ابي موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد بن علي عن ابيه علي ع
الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه علي بن ابيطالب ان المسلمين قالوا
لرسول الله ص لو اكرهت يا رسول الله من قدرت عليه من الناس على الاسلام
لكثر عددنا وقوينا على عدونا فقال رسول الله ص ما كنت لالقى الله عز وجل ببدعة
لم يحدث الى فيها شيئا وما انا من المتكلفين فانزل الله تبارك وتعالى يا محمد ولو
شاء ربك لآمن من في الارض جميعا على سبيل الالجاء والاضطرار في الدنيا
كما يؤمنون عند المعاينة ورؤية البأس في الآخرة ولو فعلت ذلك بهم لم يستحقوا
مني ثوابا ولا مدحا ولكني اريد منهم ان يؤمنوا مختارين غير مضطرين ليستحقوا
مني الزلفى والكرامة ودوام الخلود في جنة الخلد افانت تكره الناس حتى يكونوا
مؤمنين پس اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست جدا و نصا در اینکه اگر خدا بخواهد مردم را یک فرقه قرار میدهد بطریق
الجاء و اضطرار بلی در اینجا چند امر است **اول** آنکه اگر گفته شود که از آیه معلوم میشود که خدای تعالی انس را یک امت
و فرقه قرار نداده است و حال آنکه این معارض است با آیه سوره بقره که ظاهر است در اینکه مردم یک امت و فرقه بودند
كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين الخ جواب آنکه آیه اخیره
منطبق است بر اینکه انس امت واحده بودند در زمان فترت که زمان مابین آدم و نوح ع است بحسب آیه باطن

مثل غیر او از آیات متقدمه زمان رسالت و سفارت محمد بن عبد الله صلعم است که ناس مختلف بودند آنچه براو قول امام
صادق ع است در خبر دوم بحار [illegible] قال قلت له کانت الدنیا منذ کانت ولیس فی الارض حجة قال
قد کانت الارض ولیس فیها رسول ولا نبی ولا حجة وذلک بین آدم ونوح فی الفترة
ولو سألت هؤلاء عن هذا لقالوا لن تخلو الارض من الحجة وکذبوا انما ذلک شیء
بدا لله عز وجل فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین الخ و آنچه برانی قول امام ثامن
در خبر متقدمه [illegible] اشکالی در بین نیست ببرکت بیانات ائمه هدی ع و واضح است که این بیان معلوم میشود از تعبیر بکلمه لو
شاء در آیه مانحن فیها و امثال و بکلمه کان در آیه جزئه **دوم** اگر گفته شود با اتحاد امت در زمان فترت بین
آدم و نوح ع کما اینکه معلوم شد از قول امام صادق ع بدون الحجة مضطر لذا از طرف باری تعالی وجه و علت بعث رسل چیست **جواب**
وجه علت بعث رسل اتخاذ خدای تعالی است حجه را بر امت وحده کما اینکه امام صادق ع فرمودند در خبر [illegible] فقال کانوا امة
واحدة فبعث الله النبیین لیتخذ بهم الحجة و بعبارة اخری [illegible] حجت برخدای تعالی نباشد
چرا ارسال رسل ننموده کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه سوره نساء رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل و آیه سوره قصص ولولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت
ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک ونکون من المؤمنین
و آیه سوره طه ولو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا
فنتبع آیاتک من قبل ان نذل ونخزی حاصل این است که اتحاد قبل از ارسال رسل موجب بیان و هدایت نیست کما اینکه
[illegible] آیه [illegible] بوده [illegible] بعد از ارسال رسل که موجب ایمان و هدایت است کما اینکه [illegible] آیه مانحن فیه است
[illegible] در بین نیست [illegible] **سیم** اگر مراد از اختلاف در آیه مانحن فیها خلاف حق و عدم ایمان است با آنچه
رسول [illegible] رسالت بوده است کما اینکه تصدیق میکند این را بیان امام ثامن ع در آیه متقدمه ولو شاء ربک الخ وعده
و [illegible] رسالت [illegible] رسول [illegible] و بعبارة اخری حافظ و ناتم جمیع فرائض و سنن ولایت علی بن ابیطالب ع و ائمه
[illegible] تصدیق میکند این را نیز آیات و روایات [illegible] اول [illegible] سوره مائده یا ایها الرسول



بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس و آیه دیگر این سوره الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی الخ با جابر [illegible]
در بیانات این آیات واما ثانی مثل روایت [illegible] امیر ع فقال الولایة هی خاتمتها والحافظة
لجمیع الفرائض والسنن و مثل روایت همان کتاب قال ولم یناد بشیء ما نودی بالولایة [illegible]
مرحوم [illegible] کسی است که خلاف نماید رسول را در امر ولایت و قبول نکند او را کما اینکه امام [illegible] در خبر [illegible] در بیان
آیه مانحن فیها فرموده اند قال سألت ابا جعفر ع عن الاستطاعة وقول الناس فقال وتلا هذه الآیة
ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم یا ابا عبیدة الناس
مختلفون فی اصابة القول وکلهم هالک قال قلت قوله الا من رحم ربک قال هم
شیعتنا ولرحمته خلقهم وهو قوله ولذلک خلقهم یقول لطاعة الامام الرحمة
التی یقول ورحمتی وسعت کل شیء یقول علم الامام ووسع علمه الذی هو من
علمه کل شیء هو شیعتنا ثم قال فساکتبها للذین یتقون یعنی ولایة الامام وطاعته
**س** اگر گفته شود که آیه مانحن فیها که ناطق است ناس از برای رحمه خلق شده منافات دارد با آیه سوره ذاریات که
ناطق است که ناس از برای عبادت خلق شده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و حال آنکه در [illegible]
[illegible] دانسته شد که قرآن اختلاف و اعوجاج ندارد بآیه ولو کان من عند غیر الله الخ و آیه قرآنا عربیا
غیر ذی عوج الخ و واضح است که این اختلاف و اعوجاج نفی میکند آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن
**جواب** آیه مانحن فیها ناسخه و آیه مذکوره منسوخه است کما اینکه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر [illegible] عن
داود بن اعین قال تفکرت فی قول الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
قلت خلقوا للعبادة و یعصون والله لأسألن جعفرا عن هذه الآیة فاتیت ابا [illegible]
فقلت ارید الدخول علیه اذ رفع صوته فقرأ وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
ثم قرأ لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا فعرفت انها منسوخة و بعبارة اخری

ما نحن فیه بعد از آنکه در وره نازل شده و سهت که آیه که نیز در قول دیگر آنحضرت است در تفسیر این کتاب قال سألته عن قول
الله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون قال خلقهم للعبادة قال قلت وقوله ولا
یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم فقال نزلت هذه بعد تلک و گذشت
در اصول ماضیه که ناسخات از جمله محکمات و منسوخات از جمله متشابهات است و نیز گذشت در آن اصول وجوب رد متشابهات
آیات بر محکمات آیات پس واجب است رد آیه مذکوره که متشابه است بر آیه ما نحن فیها که محکمه است س اگر خلق با ملاز
برای رحمه است و بعبارة اخری اگر علة خلق نمودن رحمه است پس وجه و علة تکلیف چیست ج وجه و علة تکلیف استیجاب
رحمت است از برای خلق بسبب اعمال ایشان از افعال و اقوال کما اینکه نیز امام صادق ع در خبر همان کتاب فرموده اند
قال سألت ابا عبد الله ع عن قوله عز وجل ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک
ولذلک خلقهم قال خلقهم لیفعلوا ما یستوجبون به رحمته فیرحمهم زیرا که رحمت
ابدیه بدون چیزیکه استیجاب نماید او را از اعمال لازم دارد تسویه مطیع و عاصی و محسن و مسیء را که قبیح است در جانب
حضرت باری تع بحکومت حجه باطنه و از این بیان مختصر مبرهن و مدلل شد که رحمه در آیه ما نحن فیه علة غائیه است س
اگر گفته شود خلق نمودن از برای ایصال رحمت چگونه ایجاب میکند خلق نمودن را ج زیرا که کف فیض از غنی مطلق
و امساک جود از فیاض علی الاطلاق مورث بخل است در مبدء که صفت نقص است پس واجب است بحکومت حجه باطنه
خلق خلق از برای نفع و ایصال بسوی نعیم ابد کما اینکه امام صادق ع نیز فرمودند قال وما خلقهم لیجلب
منهم منفعة ولا لیدفع بهم مضرة بل خلقهم لینفعهم ویوصلهم الی نعیم
الابد حاصل کلام در این مقام بحرکت حجه باطنه و حجه ظاهره این شد که علة خلق خلق از چهار وجه خارج نیست عقلا اول
از جهه جلب منفعت خود دوم از جهه دفع مضرت خود که هر دو وجه مستحیل است در خدای تعالی سیم از جهه دفع مضرت از خلق
که موضوع نداشته است چهارم از جهه ایصال منفعه از برای خلق که مبرهن شد وجوب او و از اینجا مدلل شد وجوب تکلیف از
جهه قبح تسویه مطیع و عاصی و محسن و مسیء کما اینکه بیان شد و بحمد لله رسیدیم ببیان و اما التفقهات راجعه
بآیه ما نحن فیها اول آنکه تکلیف هیس او از روی اختیار است نه اجبار و اکراه کما اینکه معلوم است از آیه ما نحن فیها





بتصدیق بیان امام ثامن ع در آیه متقدمه باضافه اخبار متواتره مثل قول موسی بن جعفر ع قیل ایکون العبد مستطیعا
قال نعم بعد اربع خصال ان یکون مخلی السرب صحیح الجسم سلیم الجوارح له سبب وارد من الله
عز وجل فاذا تمت هذه فهو مستطیع فقیل له مثل ای شیء فقال یکون الرجل مخلی السرب
صحیح الجسم سلیم الجوارح لا یقدر ان یزنی الا ان یری امرأة فاذا وجد المرأة فاما ان یعصم
فیمتنع کما امتنع یوسف واما ان یخلی بینه وبینها فیزنی وهو زان ولم یطع الله باکراه
ولم یعص بغلبة وسئل الصادق ع عن قول الله عز وجل وقد کانوا یدعون الی السجود وهم
سالمون قال مستطیعون للاخذ بما امروا والترک عما نهوا عنه وبذلک ابتلوا وقال ابو جعفر ع
فی التوریة مکتوب مسطور یا موسی انی خلقتک واصطفیتک وقویتک وامرتک بطاعتی
وان عصیتنی لم اعنک علی معصیتی ولی المنة علیک فی طاعتک ولی الحجة علیک فی معصیتک
دوم آنکه قائل بجبر کافر است مطلقا چه قائل باشد که فعل از خدای تعالی است کما اینکه در قول ثامن الائمه است در خبر سیم قال
من زعم ان الله یفعل افعالنا ثم یعذبنا علیها فقد قال بالجبر الی ان قال فالقائل
بالجبر کافر و چه قائل باشد جابر خدای تعالی بر فعل کما اینکه امام باقر ع در آن کتاب فرمودند قال من زعم ان الله
یجبر عباده علی المعاصی او یکلفهم ما لا یطیقون فلا تأکلوا ذبیحته ولا تقبلوا
شهادته ولا تصلوا وراءه ولا تعطوه من الزکوة شیئا و بقیه کلام در این باب موکول است
بغیر این مقام سیم آنکه اختلاف و افتراق از اهل حق که عبارت از جماعت است کما اینکه در قول امیر ع است در خبر اول بحار
قال جاء رجل الی امیر المؤمنین ع فقال اخبرنی عن الجماعة وعن الفرقة فقال امیر ع
والجماعة اهل الحق وان کانوا قلیلا والفرقة اهل الباطل وان کانوا کثیرا و نیز است
اختلاف و افتراق از اهل حق کما اینکه موسی بن جعفر ع فرمود قال ثلاث موبقات نکث الصفقة وترک
السنة وفراق الجماعة و نیز در قول امام صادق ع است قال من خلع جماعة المسلمین قدر شبر خلع
ربقة الایمان من عنقه و واضح است که نیست اختلاف [illegible] که یکی از آن دو ضلالت است کما اینکه امیر ع نیز فرمودند

در خبر همان کتاب قال ما اختلف دعوتان الا کانت احدیهما ضلالة و باید دانست که منشأ این اختلاف
در عالم اجساد و تناکر ناس است در عالم ارواح چنانکه نیز امیر؏ فرموده اند در خبر آن کتاب قال الارواح جنود مجندة
فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف و بعبارة اخری در عالم اظله قبل از عالم میلاد چنانکه امام صادق؏
در خبر آن کتاب فرموده ان الله تبارک و تعالی اخذ میثاق العباد و هم اظلة قبل المیلاد فما تعارف
منها ائتلف وما تناکر منها اختلف تمام کلام در این باب موکول است بغیر این مقام و تمت کلمة ربک
لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و تمام شد کلمه پروردگار تو هر آینه
پر خواهم نمود البته جهنم را از جن و از ناس اجمعین زیرا که تصدیق میکند او را آیه سوره اعراف و تمت کلمة ربک الحسنی
علی بنی اسرائیل الخ و آیه سوره انعام و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و نیز
تصدیق میکند او را آیه سوره سجده و لکن حق القول منی لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین
و آیه سوره ص فالحق والحق اقول لاملئن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین و آیه سوره اعراف
لمن تبعک منهم لاملئن جهنم منکم اجمعین و وجه این است که این آیات هیچ اختلاف ندارد با آیه ما نحن فیها
مگر در تعبیر پس اشکالی نیست در اینکه آیه ما نحن فیها از جمله قسمی است از آیات که تاویل او در تنزیل او است و غیر از تنزیل تاویلی ندارد و لیکن
در اینجا چند امر باید دانست اول آنکه سقوط کلمه الحسنی در آیه ما نحن فیها مثل آیه ثانیه مذکوره از حوادث منافقین است
بتصدیق آیه اولی و نیز حجت است بر این فرمایش امام صادق؏ در خبر فصل الخطاب قال قال تلا ابو عبد الله؏ و تمت
کلمة ربک الحسنی صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته فقلت جعلت فداک انما نقرؤها و تمت
کلمة ربک صدقا و عدلا فقال؏ ان فیها الحسنی حاصل این است که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض
دیگر را که از جمله فروعات این اصل مهم تصدیق دو آیه مذکوره است آیه ما نحن فیها را و از این بیان معلوم شد که در این آیه
در مصحف نیست که بودن کلمه الحسنی است در علماء مفسرین و قراء مخالف است با اصل و نص معصوم؏ که باید طرح نمود دوم
آنکه اگر گفته شود که آیه ما نحن فیها مثل آیه سوره سجده مذکوره بلحاظ کلمه اجمعین در هر دو آیه منافات دارد با آیه متقدمه
الا من رحم ربک و نیز ان خلقهم و لذا با آیه سوره قدر فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و امثال کثیره



و حال آنکه بکرات و مرات دانسته شد که اختلاف و اعوجاج در قرآن نیست ج آیه سوره ص و آیه سوره اعراف متقدمه تصدیق
میکند که مقصود از جنة و ناس در آیه ما نحن فیها تابعین ابلیس است مثل جنة و ناس در سوره سجده متقدمه پس منافاتی با آیه متقدمه الا
من رحم ربک و لذلک خلقهم ندارد و حجت است بر این بیان فقره دعاء کمیل قال؏ لکنک تقدست
اسمائک اقسمت ان تملأها من الکافرین من الجنة والناس اجمعین و بعبارة اخری آیه ما نحن
فیها مثل آیه سوره سجده متشابه است و آیه سوره ص محکمه است خصوصا با ملاحظه آیات سابقه آیه سوره ص قال فبعزتک
لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال فالحق والحق اقول الخ پس اشکالی
در بین نیست بحمد الله و منه سیم آنکه اگر گفته شود که جهنم اسم است از برای درکه و طبقه هفتم از نار چنانکه امام باقر؏ در خبر سیم
بحار فرموده اند قال؏ والسابعة جهنم و فیها الفلق و هو جب فی جهنم اذا فتح اسعر النار سعرا هو
اشد النار عذابا و نار وعدگاه جمیع تابعین ابلیس است نه درکه هفتم چنانکه در آیه سوره ابراهیم است و ان جهنم
لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب الخ ج قول امام باقر؏ در تفسیر آیه بینه عادله است که اطلاق جهنم بر کل
طبقات در آیه مذکوره از قبیل اطلاق اسم بعض و جزء است بر کل مثل اطلاق رأس و رقبه بر کل مس اگر گفته شود که شرط این
اطلاق آنست که آن جزء جزء رئیس باشد که بانتفاء او کل منتفی شود ج این شرط در آیه ما نحن فیها و آیه سوره ابراهیم موجود است زیرا که
در قول امام باقر؏ دانسته شد که اسعار نار از جب است که در طبقه هفتم است و گذشت این مسئله در تفسیر سوره سبح اسم ربک
الاعلی الخ مراجعه کن و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی
هذه الحق و موعظة و ذکری للمؤمنین ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و تمام قصه میکنیم تو را از خبرهای
رسولان آنچه ثابت نمائیم با و قلب تو را و آمده است در این قصه از خبرهای رسولان تو را حق و موعظه و پند از برای مؤمنین
زیرا که این آیه بملاحظه قصه خبر نوح و هود و صالح و لوط و موسی و شعیب که یکیک دانسته شد از جمله آیاتی است که تاویل او در تنزیل
او است و غیر از تنزیل تاویلی ندارد پس اشکالی نیست در تفسیر آیه الا آنکه چند چیز باید دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود
مرسلین از انبیاء سیصد و سیزده نفرند چنانکه امام؏ در خبر هفتم بحار فرموده اند قلت کم المرسلون قال
ثلاثمائة و ثلاثة عشر جما غفیرا و صحیح است این مرسلین قصه شده است در قرآن و این امر نفی میکند آیه قل لئن

اجتهت الانس والجن الخ وتفسیر بیکه اینکه مذکور شد آیه سوره نساء و رُسُلاً قد قصصناهم علیک من
قبلُ ورُسُلاً لم نقصصهم علیک ج آنکه مقصود از تمام مرسلین در آیه مبارکه تمام مرسلین مستعلنین است کما اینکه
در قول امام نیز مرویست در خبر بحار قال کان ما بین آدم ونوح من الانبیاء مستخفین ولذلک
خفی ذکرهم فی القرآن فلم یسمّوا کما سمّی من استعلن من الانبیاء وهو قول الله
رُسُلاً لم نقصصهم علیک وکلّم الله موسی تکلیما یعنی لم اسمّ المستخفین کما سمّیت
المستعلنین من الانبیاء من کان الحدیث [illegible] دوّم آنکه اگر گفته شود که اسمعیل بن حزقیل
از جمله مرسلین مستعلنین است زیرا که اسم برده شده است در قرآن کما اینکه در آیه سوره مریم است واذکر فی الکتاب
اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان رسولاً نبیّاً الخ ومع آنکه قصه نشده است در قرآن
پس چگونه صادق است در اینجا آیه ما نحن فیه وکلّاً نقصّ علیک الخ وجواب اینکه اسمعیل در آیه مذکوره
اسمعیل حزقیل است نه اسمعیل بن ابراهیم تا اینکه گفته شود که اسمعیل در قرآن قصه شده است قول امام صادق ع
در خبر بحار قال قلت لابی عبد الله یابن رسول الله اخبرنی عن اسمعیل الذی
ذکره الله فی کتابه یقول واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و
کان رسولاً نبیّاً اکان اسمعیل بن ابراهیم فان الناس یزعمون انه اسمعیل
بن ابراهیم فقال ان اسمعیل مات قبل ابراهیم وان ابراهیم کان حجة
قائماً صاحب شریعة فالی من ارسل اسمعیل اذن قلت فمن کان جعلت فداک
قال ذاک اسمعیل بن حزقیل النبی بعثه الله الی قومه فکذبوه وقتلوه وسلخوا
وجهه الخ حاصل این است که غیر این آیه مذکوره ذکر قصه اسمعیل بن حزقیل نشده است ج گذشت در حول
ماضیه که آنچه از قرآن محل نظر و تامل است از حوادث منافقین است که از جمله این اصل آیه ما نحن فیها نسبت
این اسمعیل بن حزقیل یعنی قصه آن سوخت از قرآن از حوادث منافقین است سیّم آنکه اگر گفته شود بنا
و خبرهای نوح و هود و صالح و لوط و موسی و شعیب تماماً قصه شده در آیات متعدده و در این صورت چگونه صادق است



که قصه بیکدیگر تماماً در آیه ما نحن فیها ج با قصه نمودن در این سوره ابراهیم و عیسی را و اذا موسی [illegible]
مرسلین صادق است کلمه کلّاً نقصّ علیک الخ پس اشکالی در بین نیست چهارم آنکه معلوم از آیه ما نحن فیها این است
که در قصص رسل امور است و بعبارة اخری فواید و نتایج است اوّل تثبیت قلوب دوّم مجیء و آمدن حق است سیّم پند
مؤمنین است و از اینجا واضح است محبوبیّت استماع از قصص انبیاء و مرسلین پنجم آنکه گفته شود که اخبار کثیره وارد شده است
در حرمت قصه و استماع پس چگونه است محبوبیت استماع از قصص انبیاء و مرسلین مثل قول صادق ع در وسائل و سئل
الصادق عن قول الله عزّ وجلّ والشعراء یتّبعهم الغاوون فقال هم القصّاص و سئل
الصادق عن القصّاص ایحلّ الاستماع لهم فقال لا ج این اخبار و امثال آنها اگرچه مطلق است
الا اینکه آیه ما نحن فیها و امثال او نصوص وارده است در اطلاق این اخبار مذکوره و امثال آنها و جهة است بر این بیان
نیز قول امام صادق در خبر همان کتاب قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق
عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس پس مراد از قصص محرّمه
نقل و استماع اباطیل مزخرفه و اکاذیب ملفّقه است نه انباء حقّه مثمره و اخبار رشیده مفیده و از اینجا معلوم شد [illegible]
امیر ع قاص از مسجد در خبر همان کتاب عن ابی عبد الله قال ان امیر المؤمنین رای قاصّاً فی
المسجد فضربه وطرده و کذا لعن امام صادق در خبر همان کتاب قال ذکر القصّاصون عند الصادق ع
فقال لعنهم الله انهم یشنّعون علینا علاوه بر قول امام ع فی قول الله واذا رایت
الذین یخوضون فی آیاتنا قال الکلام فی الله والجدال فی القرآن فاعرض عنهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره قال منهم القصّاص و قول امام قال اخذ هدی من [illegible] ذلک
لا یابن رسول الله فقال قصّاص [illegible] اما تفقّهات بآیه ما نحن فیها اوّل آنکه
انباء از قصص انبیاء و مرسلین و استماع آنها مأمور بها است کما اینکه مبرهن شد در بیانات مذکوره دوّم آنکه انباء از قصص
کاذبه و استماع آنها حرام است کما اینکه نیز مدلّل شد در بیانات متقدمه سیّم آنکه واجب است اجتناب از قصص کاذبه مزخرفه
ملفّقه کما اینکه نیز معلوم شد از آیه واذا رایت الخ و خبر مذکوره والحمد لله رب العالمین وقل للذین لا یؤمنون

اعملوا على مکانتکم انا عاملون وانتظروا انا منتظرون ولله غیب السموات والارض والیه
یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون در تنزیل این آیه مبارکه گویا
و بگو ای محمد ص از برای کسانیکه ایمان نمی‌آورند عمل کنید در مکان خودتان بدرستیکه ما هم عمل کننده هستیم و منتظر شوید بدرستیکه ما هم
منتظر هستیم و از برای خدا است غیب سموات و ارض و بسوی آن رجوع میشود امر تماما پس عبادت کن و توکل کن بر آن و نیست
پروردگار تو غافل از آنچه عمل میکنید زیرا که این آیه بملاحظه آیات سابقه نازله در این سیاق در قصص انبیاء چه در همین سوره
مثل قصه شعیب ویا قوم اعملوا على مکانتکم انی عامل سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه
ومن هو کاذب وارتقبوا انی معکم رقیب و چه در غیر این سوره مثل آیه سوره یونس قل فانتظروا انی
معکم من المنتظرین و مثل آیه دیگر همین سوره فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین
و کذا آیه سوره بقره وما الله بغافل عما تعملون و کذا آیه همین سوره والى الله ترجع الامور و کذا و کذا
از امثال این آیات مذکوره معلوم میشود که از جمله آیاتی است که تأویل او در تنزیل او است و بعبارة اخرى آیات مذکوره و امثال
آنها تصدیق میکنند که آیه ما نحن فیها متحدة السیاق است با آنها و غیر از تنزیل معنی دیگر ندارد پس اشکالی در تفسیر آیه ما نحن فیها
نیست اصلا بلی در اینجا نیز چند امر است اول آنکه تهدید قول است بکافرین باینکه عمل کنید عمل خودتان را و منتظر شوید
ما هم عمل میکنیم عمل خودمان را و منتظر هستیم در این آیه مبارکه در امة محمد بن عبد الله ص واضح است که تهدید نزول عذاب
بلاء است چنانچه در آیات متقدمه معلوم شده با اینکه آنها از جمله انس و جن است که آن حضرت ص ارسال بسوی آنها شده
است و حال آنکه این مسئله در امة محمد بن عبد الله ص مرتفع است کما اینکه در آخر سوره بقره است ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به کما اینکه در تفسیر امیر ع است در خبر [?] قال اسئل قال ربنا ولا تحملنا ما
لا طاقة لنا به فقال تبارک اسمه قد فعلت ذلک بامتک ورفعت عنهم جمیع بلایا
الامم و در این هنگام چند اشکال حادث میشود اول آنکه بین آیه ما نحن فیها و آیه سوره بقره اختلاف و اعوجاج خواهد شد دوم
آنکه تعارض واقع خواهد شد بین این دو آیه و دو آیه سابقة الذکر که نفی نموده اند اختلاف و اعوجاج را از قرآن سیم آنکه
تنافی خواهد شد بین این آیات و آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ ح و صحیح است که ارتفاع بلایای امم [?]





در آیه سوره بقره نسبت بامت محمد بن عبد الله ص است چنانچه بیان شد و آیه ما نحن فیها بتهدید او نسبت بغیر مؤمنین
بخدای تعالی و رسول است وقل للذین لا یؤمنون الخ که خارجند از امة محمد بن عبد الله ص و در این هنگام واضح است
که جمیع اشکالات ثلاثه مرتفع خواهد شد و واضح شد که نزول عذاب در آخر زمان در غیر امة محمد بن عبد الله ص منافاتی با آیه
سوره بقره ندارد دوم آنکه اگر گفته شود که غیب پنج چیز است که علم آنها اختصاص دارد بخدای تعالی چنانکه در آیه
سوره لقمان است ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما
تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بأی ارض تموت و نیز امام صادق ع در خبر دوم بحار ابرار از او
فرموده قال هذه الخمسة لم یطلع علیها ملک مقرب ولا نبی مرسل وهی من صفات الله عز وجل
و در این هنگام چگونه معقول است اضافه غیب بسوی سموات و ارض و حال آنکه غیر علی منهج آیات کثیره مثل آیه له غیب السموات
والارض سوره ما نحن فیها تصدیق میکند که آیه ما نحن فیها بحذف مضاف است و تقدیر او غیب اهل السموات والارض است
پس اگر گفته شود آیه مذکوره ان الله عنده الخ چگونه افاده دارد اختصاص علم پنج چیز را بخدای تعالی که امام صادق ع در خبر مذکور فرموده
ح آیه ما نحن فیها مثل آیه سوره یونس مذکوره افاده دارد اختصاص و انحصار را از جهة تقدیم خبر که لله است بر مبتدا که غیب
السموات الخ است در آیه ما نحن فیها و از جهة کلمه انما در آیه سوره یونس گذشت در اصول اربعه که قرآن تصدیق میکند
بعض او بعض دیگر او را و بعبارة اخری آیه ما نحن فیها و امثال او از جمله محکمات آیات است و آیه ان الله عنده الخ از
جمله متشابهات آیات است که واجب است رد دوم بسوی اول کما اینکه در اصول متقدمه گذشت پس اشکالی در بین
نیست ببرکت اصول ملقاة از ائمه هداة ع سیم آنکه گذشت در همین سوره امور راجعه بکلمه عبادة و کلمه انتظار و کلمه توکل
مثل احکام راجعه بآنها چنانچه گذشت در سوره اقرأ آنچه راجع است بعلم غیب [?] اعاده فایده مهمه ندارد و ق
اما تفقهات راجعه باین سوره مبارکه اول آنکه کسیکه قرائت کند این سوره را عطا میشود اجر ده حسنه
بعدد مصدقین و مکذبین انبیاء مرسلین در این سوره که عبارتست از نوح و هود و صالح و لوط و ابراهیم و شعیب
و در قیامت از سعداء خواهد بود کما اینکه در خبر مستدرک است از رسول خدا ص قال ص من قرأ سورة هود اعطی
من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بنوح وکذبه وهود وصالح وشعیب ولوط ×

وابراهیم فی نادی یوم القیامة من السعداء فی قبة اگر کسیکه قرائت کند سوره هود را در هر شب جمعه مبعوث شود تا ببیند
و انبیاء محشور شود و برای او خطیئه نوشته نشود شهید ... امام ع در خبر دیگر فرموده فقال من قرء سورة الواقعة فی
كل جمعة ليلة ... فی زمرة النبيين ولم يعرف له خطيئة عليها يوم القيامة سیم اگر کسیکه بنویسد
این سوره را بر پوست آهو و با خود دارد خدای تعالی قوه‌ئی بان عطا کند و کسیکه بان محاربه کند مغلوب شود و هر کس آن را رؤیت کند از آن
بترسد کما اینکه از امام صادق ع در خبر رسیده است قال وروی عن الصادق ع من كتب هذه السورة على رق ظبي
و يأخذها معه اعطاه الله قوة ومن يحاربه معه لنصر عليهم وغلبهم وكل من رآه يخاف
عنه والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله بسم الله الرحمن الرحيم
گذشت ظهورات و بطونات و تعقلات راجعه باین آیه مبارکه در تفسیر سوره اقرء و غیرها مراجعه کن اعاده نمیشود اذا وقعت
الواقعة ليس لوقعتها كاذبة خافضة رافعة ظهر و تنزیل این آیه مبارکه اینست زمانیکه واقع شود قیامت نیست از برای
وقوع او دروغ گوینده پائین آورنده و بلند کننده است زیرا که تصدیق میکند این آیه را آیه سوره حاقه فيومئذ وقعت الواقعة
که این آیه از جمله آیاتی است که ... غیر از تنزیل ... و نیز حجت است بر او قول امام ... در خبر قمی ان يقول من لم يتعز بعزاء الله
تقطعت نفسه على الدنيا حسرات والله ما الدنيا والآخرة الا ككفتي الميزان فايهما رجح ذهب بالآخر
ثم تلا قوله عز وجل اذا وقعت الواقعة يعني القيامة ليس لوقعتها كاذبة خافضة رافعة
خفضت والله اعداء الله الى النار رافعة رفعت والله اولياء الله الى الجنة زیرا که اکتفا نمودن بذکر
آیه بدون اضافه چیزی در بیان او حجت است که غیر از تنزیل ... اشکالی در تفسیر ... جلاله و نعمائی ... اینجا چند امر است
اول آنکه وقوع شیئی از ادل دلیل و صدق ... است بر صدق آن شیئی در این هنگام چگونه بعد از وقوع قیامت حکم شده است بفقره
ليس لوقعتها كاذبة بلکه این فقره محض ظهور است ... وارد در این آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ
ج اشکال مذکور وارد نیست در صورت قرار دادن فقره ليس لوقعتها كاذبة را جواب اذا و اما اگر فقره خافضة رافعة
جواب قرار داده شود اشکال مذکور مرتفع است و تصدیق میکند این التعبیر امام سجاد ع خافضة رافعة را که اسم فاعل است بخفضت
و رفعت که فعل است و تقدیر کلام در این وقت چنین است اذا وقعت القيامة التي ليس لوقعتها كاذبة اه





حالكونها ليس لوقعتها كاذبة خفضت اعداء الله الى النار ورفعت اولياء الله الى الجنة ثانی اگر گفته
شود که چه ليس لوقعتها كاذبة چه صفت قرار داده شود و چه حال عبارت صحیح ليس لوقعتها كذب است نه كاذبة ج
كاذبة صفة موصوف محذوف است و تاء از برای مبالغه است مثل بل الانسان على نفسه بصيرة و تقدیر کلام چنین است که
ليس احد كاذبة لوقعتها اي ليس احد يجيء مبطل لوقعتها و تصدیق میکند این بیان را آیه سوره انعام
فانهم لا يكذبونك از جهة قول امام صادق ع در خبر فصل الخطاب فانها قرئت على ابي عبد الله ع فقال بلى والله
لقد كذبوه اشد التكذيب وانما انزلت لا يكذبونك اي لا يأتون بحق يبطلون حقك
حاصل این است که از جمله اصول معتبره تصدیق بعض قرآن است بعض دیگر را و از جمله فروعات این اصل مهم فقره ليس لوقعتها
كاذبة است که تصدیق میکند او را آیه مذکوره و از اینجا معلوم شد آنچه در تفاسیر دیگران است در آیه مذکوره که ذکر آنها مفید
نیست اذا رجت الارض رجا وبست الجبال بسا فكانت هباء منبثا ظهر و تنزیل این آیه مبارکه
این است زمانیکه حرکت داده شود زمین حرکت دادنی و جدا و پاره کرده شود کوهها پاره شدنی پس بوده باشد کوهها غبار
متفرق زیرا که این آیه بملاحظه آیه سوره نازعات يوم ترجف الراجفة و آیه سوره فجر اذا دكت الارض دكا
دكا و آیه سوره حاقه وحملت الارض والجبال فدكتا دكة واحدة از جمله آیاتی است که میداند معنی او را
عالم و جاهل غیر از تنزیل معنائی دیگر ندارد و مراد از رج و دك ارض در آیات مذکوره زلزله است که در آیه سوره
حج است يا ايها الناس ان زلزلة الساعة شيء عظيم الخ چنانچه در بیان امام ع در خبر سیم بجای آن
قال في قوله كلا اذا دكت الارض دكا هي الزلزلة و بنا فرموده اند قیم قرآن و ترجمان او در ... ساعه
در جمیع آیات مذکوره قال حتى يبلغ الكتاب اجله والامر مقاديره والحق امر الخلق باوله
وجاء من امر الله ما يريده من تجديد خلقه اماد السماء وفطرها وارج الارض
وارجفها وقلع جبالها ونسفها ودك بعضها بعضا من هيبة جلالته ومخوف سطوته
الخ حاصل این است بعد از زلزله ارض و کوبیدن جبال را بعضی ببعض میشود ارضی صاف بدون کجی و بلندی کما اینکه در
آیه سوره طه است ويسئلونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا فيذرها قاعا صفصفا

لا ترى فيها عوجاً ولا امتاً **س** اگر گفته شود که در چه منزله ارض دکه جبال اکسانیکه مدفونند در ارض چه خواهد شد
**ج** بیرون خواهد ریخت ارض مدفونین در خود را کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره زلزله اذا زلزلت الارض زلزالها
واخرجت الارض اثقالها و تجدید میکند خدای تعالی مدفونین را بعد از کهنه شدن و جمع میشاید بعد از تفریق آنها بعد
دو فرقه میکند آنها را از برای مسائله از خفایا الاعمال و خبایا افعال نظام فرماید یک فرقه را و انتقام کشد فرقه دیگر را کما اینکه امیر در
نهج البلاغه بیان فرموده اند در این عبارت مقدسه قال ع وارج الارض ارجها وقلع جبالها ونسفها ودك
بعضها بعضاً من هيبة جلالته ومخوف سطوته واخرج من فيها فجددهم بعد اخلاقهم و
جمعهم بعد تفريقهم ثم ميزهم لما يريد من مسائلتهم عن خفايا الاعمال وخبايا الافعال
وجعلهم فريقين انعم على هؤلاء وانتقم من هؤلاء **س** اگر گفته شود که در وقت تبدل ارض بارض دیگر که
آیه سوره ابراهیم است يوم تبدل الارض غير الارض الخ که بعد از دکه ارض و اخراج اثقال و تجدید مدفونین است متجددین
کجا هستند **ج** در ظلمت هستند غیر محشر کما اینکه در قول رسول خدا است در خبر سیم بحار سال النبي ع عن قوله عز وجل يوم
تبدل الارض غير الارض والسموات اين الناس يومئذ قال في الظلمة دون المحشر الخ وكنتم ازواجاً
ثلاثة فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
والسابقون السابقون اولئك المقربون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است که بعد از رجه ارض
و دکه جبال سه قسم و طبقه پس اصحاب راست چه چیز هست اصحاب راست و اصحاب چپ چه چیز هست اصحاب چپ و سابقون سابقون
آنها مقربون هستند کما اینکه در قول امیر ع است در خبر ۲ قال سمعت رسول الله ص والدليل على ذلك
كتاب الله عز وجل خلق الله الناس على ثلث طبقات وانزلهم ثلث منازل وذلك
قول الله عز وجل في الكتاب اصحاب الميمنة واصحاب المشئمة والسابقون الخ زیرا که کفایت
نمودن مذکور آیه بدون اضافه نمودن چیزی این است که آیه غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد پس اشکالی در تفسیر مذکوره نیست ولی در اینجا چند
امر باید دانسته شود **اوّل** آنکه اگر گفته شود که کلمه ازواجاً در آیه چه معنی دارد با اینکه معلوم است که ازواج جمع زوج است که
عبارت از جفت است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره انعام ثمانية ازواج من الضأن اثنين





**ج** ازواج در آیه ما نحن فیها عبارة اخری است از اصناف مثل زوجان در آیه سوره رحمن فيهما من كل فاكهة زوجان
کما اینکه امام صادق در خبر صافی فرموده قال ان الله تبارك وتعالى خلق الخلق ثلاثة اصناف وهو قوله
عز وجل وكنتم ازواجاً ثلاثة الخ پس ثابت شد که در این مقام ازواج مراد اصناف است **س** اگر گفته شود صنف بودن مردم
روز قیامت در آیه ما نحن فیها مخالف با آیه سوره شوری است که ناطق است که مردم در آن روز دو فریق هستند وتنذر يوم الجمع
لا ريب فيه فريق في الجنة وفريق في السعير کما اینکه گذشت در کلام امیر ع خطبه وجعلهم فريقين و لکن
وزنه شد که در قرآن اختلاف و اعوجاج نیست **ج** اصناف ثلاثه بودن مردم روز قیامت در یک مقام و دو فریق بودن
آنها در مقام دیگر از قیامت است و واضح است که در این کلام اختلاف و اعوجاج بین آیات مذکوره نیست و اما جهت برادر
دوم کنتم ازواجاً ثلاثة الخ است در آیه ما نحن فیها از برای اذا رجت الارض رجاً وبست الجبال بساً
فكانت هباء منبثاً و اما جهت برادر دوم قول امیر ع است در خبر متقدم که بعد از مسائله از خفایا الاعمال و خبایا الافعال فرموده
وجعلهم فريقين انعم على هؤلاء وانتقم من هؤلاء الخ و نیز جمع است بر این امر آیه سوره هود فمنهم
شقي وسعيد فاما الذين شقوا ففي النار الى قوله واما الذين سعدوا ففي الجنة الخ زیرا که معلوم است
دو گروه هستند بعد فراغ از مسائله و حساب است **دوم** آنکه اگر گفته شود که بعد از فطر سماء و رج ارض و دک جبال
... اصحاب یمین و شمال **ج** گذشت که از جمله اصول معتبره قرآن تصدیق بعض او است بعض دیگر را که از
جمله فروعات این اصل مهم تصدیق آیه سوره حاقه است آیه ما نحن فیها را فاما من اوتي كتابه بيمينه الى
قوله واما من اوتي كتابه بشماله پس مراد از اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه اصحاب یمین و اصحاب شمال است
کما اینکه تصدیق میکند این بیان را آیه دیگر در سوره ما نحن فیها و اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين واصحاب
الشمال ما اصحاب الشمال یعنی کسانیکه نامه اعمال آنها بدست راست آنها داده شده و کسانیکه نامه اعمال
آنها بدست چپ آنها داده شده است **س** اگر گفته شود که آیه سوره انشقاق ناطق است که نامه اعمال از وراء ظهر داده
میشود فاما من اوتي كتابه بيمينه الى قوله واما من اوتي كتابه وراء ظهره که مخالف است
با آیات مذکوره **ج** داده میشود نامه اعمال وراء ظهر در این آیه بعد از سوراخ کردن سینه کافر از برای ظهر و خارج نمودن

و دست چپ و از پشت کما اینکه امام باقر در تفسیر بحار مجلسی فرموده قال اذا اراد الله قبض

الکافر الی ان قال ثم تجیئ صحیفته تطیر من خلف ظهره فتقع فی شماله ثم

یاتیه ملک فیثقب صدره الی ظهره ثم یفتل شماله الی خلف ظهره ثم یقال

اقرء کتابک الخ پس شکی در این نیست بحمد الله والمنة ببرکت بیانات ائمه هادیه

اینکه مراد از اصحاب میمنه طائفه مؤمنین و اصحاب مشئمه طایفه یهود و نصاری و از سابقون طایفه انبیاء

چه مرسلین و چه غیر مرسلین است که طائفه اولی صاحب چهار روح روح البدن و روح القوة

و روح الشهوة و روح الایمان هستند و طائفه ثانیه صاحب سه روح روح البدن

و روح القوة و روح الشهوة هستند و طائفه ثالثه صاحب پنج روح روح البدن

و روح القوة و روح الشهوة و روح الایمان و روح القدس هستند کما اینکه

در قول امیر المؤمنین است در خبر ربانی تفسیر بقیه سوره و تفسیر سور

اربع باقیه در مجلد بعد ان شاء الله تعالی والحمد لله رب

العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آل محمد

واللعنة علی اعدائهم الی یوم القیامة

فی سنه هزار و سیصد و چهل و پنج قمری ۱۳۴۵

کتبه العبد عباس بن نجف غفر لهما

بحق محمد و آله اجمعین

مخفی بر احدی نباشد که ثمن و بهای این جلد دیگر بقیه مجلدات معرفت و عمل

با نهاست الا بلعنت خدا و رسول و جمیع ناس گرفتار شود که آنها را بدون معرفت و عمل

حبس کند و منتشر نکند باهلش

بسم الله

اعوذ

بالله السمیع

العلیم من الشیطان

الرجیم انه لقرآن کریم فی کتاب

مکنون لا یمسه الا المطهرون بر زاید

اعالی و ادانی از اهل اسلام مستور نباشد که

این مجلد ثالث از تفاسیر ائمه هادیه علیهم السلام است

ناسخ عامه تفاسیر خاصه و عامه است زیرا که در تفسیر

قرآن کریم بحکم آیه و لا تقف ما لیس لک به علم دو امر

لازم است یکی علم بمفاد آیه و یکی علم بمراد از آیه و واضح است

که اول حاصل میشود ببرکت علوم ثلثه لغت و صرف و نحو بخلاف ثانی

که حاصل نشود مگر بترجمه این مترجمین کتاب خدای تعالی پس دائر است

تفاسیر آیات الهیه مدار بیانات این قیمین قرآن چه بطریق

اصول ایشان و چه بطریق نصوص ایشان پس نباید از این

اساس مرهون غفلت شود که باعث زلة اقدام است

در تفاسیر آیات الهیه کما اینکه در اصول ماضیه

در مجلد اول توضیح داده شده است از برای

طالبین حق و صلی الله و سلم علی ائمة المسلمین

الطاهرین و رحمة الله و

برکاته

# هذا تفسير الأئمة

## ناسخ تفاسير الأمة من الخاصة والعامة لمن له الزمام بعد هؤلاء البررة الكرام عليهم صلوات الله الملك العلام فله الحمد في كل الكلام

## بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد خيرة الأولين والآخرين وعلى آله ساسة العباد أجمعين واللعنة على أضدادهم وأعدائهم إلى جامع الخلائق أجمعين وبعد چون حجتی از اخبار ثقات از اهل عصمت عليهم السلام در ترتيب سور نازله واصل ونص بهره ور خلاف ترتيب بين دفتين بود چنانکه در اصول ضيه في الجملة مبرهن شد لذا از اول امر بنا نهاده شد که از برای تقديم هر يک جهتی ذکر شود وگذشت وجه در تقديم تفسير سوره عشره نعلا تقديم داشته شود تفسير سوره يس از جمله اموری که دلالت ميکند بر اهتمام بشان او از بين بقيه سور اول آنکه اين سوره قلب قرآن است چنانکه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند قال إن لكل شيء قلبا وإن قلب القرآن يس خ و قم دوم آنکه قرائت او معادل است با قرائت دوازده نوبت قرآن چنانکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر همان کتاب قال من قرء هذه السورة يريد بها الله عز وجل غفر الله له وأعطى من الأجر كأنما قرء القرآن اثنتي عشرة مرة سيم آنکه منفعت و برکت است در اين سوره قرائت کند او را گرسنه مگر آنکه سير شود و نه تشنه مگر آنکه سيراب شود و نه برهنه مگر آنکه پوشيده شود و نه عزب مگر آنکه زن گرفته شود و نه ترسنده مگر آنکه در امان شود و نه ناخوش مگر آنکه سالم شود و نه محبوس مگر آنکه بيرون آيد و نه مسافر مگر آنکه ياری شود بر سفر آن و نه خوانده شود بر محتضر مگر آسان شود بر آن و نه خوانده او را گم شده از آن مگر آنکه پيدا او را چنانکه رسول ص در خبر نور و هم بحار فرموده اند قال يا علي اقرء يس فإن في يس عشر بركات ما قرأها جائع إلا شبع ولا ظمآن إلا روي ولا عزب إلا تزوج ولا عار إلا كسي ولا خائف إلا أمن ولا مريض إلا برئ ولا محبوس إلا أخرج ولا مسافر إلا أعين على سفره ولا يقرؤن عند ميت إلا خفف الله عنه ولا رجل له ضالة إلا وجدها وكذا وكذا از اخبار وارده در خواص اين سوره که در آخر نقل خواهد شد ان شاء الله



بسم الله الرحمن الرحيم گذشت در تفسير سوره بقره وغير آن ظهورات وتاويلات وتفقهات اين آيه مبارکه مرجع کن اعاده فائده مهمه ندارد يس ظهر و تنزيل اين کلمه مبارکه اين است محمد ص چنانکه در بيان بهره است در خبر فصل الخطاب قال ع يس محمد ص و در اينجا چند امر بايد دانسته شود اول آنکه حذف شده است حرف ندا که عبارت از يا است چنانکه تصديق ميکند اين حذف حرف ندا را آيه سوره يوسف يوسف أعرض عن هذا دوم اگر گفته شود چه مانع است از اينکه يس عبارت باشد از يا محمد بتصديق کلمه مبارکه طه که عبارت است از يا محمد چنانکه امام باقر و صادق ع در خبر برهان فرموده اند قال ع فأنزل الله تبارك وتعالى طه يعني طه يا محمد الخ ج آنکه مانع آيه سوره صافات است سلام على آل يس که مراد از ياسين در اينجا نيز رسول الله ص است چنانکه در قول امير ع است در خبر فصل الخطاب قال إن رسول الله يس ونحن الذين قال الله سلام على آل يس و واضح است که در صورت بودن يس عبارت از يا محمد ص تقدير چنين خواهد شد سلام على آل يا محمد که غير مستقيم است ومنافی است با آيه قل لئن اجتمعت الإنس والجن الخ سيم اگر گفته شود که معارض اين مانع قول امام صادق ع است در خبر نور و هم بحار در معنای يس وأما يس فاسم من أسماء النبي ومعناه يا أيها السامع الوحي الخ زيرا که واضح است که با اشاره است بيا و سين اشاره بسامع و يا اشاره است بوحی و اين بيان شاهد است که ياسين عبارت از يا محمد ص چنانکه همين بيان در کلمه طه است چنانکه در قول امام صادق ع است در خبر برهان قال قلت يا ابن رسول الله ما معنى قول الله عز وجل طه قال طه اسم من أسماء النبي ومعناه يا طالب الحق الهادي إليه الخ ج قول صدوق ره در دو خبر مذکور محکم است در اينکه ياسين اسم است از برای رسول خدا ص چنانکه امام باقر ع نيز فرموده اند در خبر برهان قال إن لرسول الله اثني عشر اسما خمسة في القرآن محمد وعبد الله وأحمد ويس ون الخ و خبر مذکور از امام صادق ع متشابه است در اينکه ياسين لغه عربيت معنای او چنانکه ذکر شد يا در لغه طی بلکه خبر ديگر از آنحضرت ع در معنای طه تصديق ميکند که معنای مذکور در لغه طی است پس بايد رد شود متشابه از اخبار بر محکم او چنانکه در اصول ماضيه گذشت خ و قم آنکه اگر گفته شود که چه حجت است از قرآن که مراد از ياسين محمد ص است ج حجة قوله إنك لمن المرسلين است در بعد از اين کلمه مبارکه چنانکه ارشاد نبوی او فرموده است امام صادق ع در خبر برهان قال ع يس اسم رسول الله والدليل على ذلك قوله إنك لمن المرسلين على صراط مستقيم الخ سيم آنکه وجه چيست در تسميه رسول الله ص باين اسم يعني ياسين ج وجه علم خدا تعالی است با سقاط کلمه محمد را در آيه سوره صافات سلام على آل محمد چنانکه در غير او اسقاط نموده تا آنکه اين تسميه دليل باشد بر حذف اسقاط منافقين چنانکه اشاره در خبر فصل الخطاب فرموده قال ع قوله سلام على آل يس إن الله سمى

النبی بهذا الاسم حیث قال دین لعلیه نهم یسقطون سلام علی آل محمد کما اسقطوا غیره یس گر گفته شود وجه تسمیه
صحیح لیکن فائده و نتیجه او را چه خواهد بود ج فائده و نتیجه اعلام است از خدا تعالی بانکه عطا شده بآل محمد فضیلتی که باحدی عطا نشده است که عبارتست آن فضل از سلام
خدا تعالی بر آل محمد ص در آیه مذکوره کما انکه امام ثامن ع در خبر فصل الخطاب فرموده اند قال المأمون فهل عندك في الآل شيء اوضح من هذا في
القرآن فقال نعم اخبروني عن قول الله تبارك وتعالى يس قال العلماء يس محمد ص لم يشك فيه احد قال ابو الحسن فان الله اعطى
محمدا وآل محمد من ذلك فضلا لا يبلغ احد كنه وصفه الا من عقله وذلك ان الله لم يسلم على احد الا على الانبياء
فقال تبارك وتعالى سلام على نوح في العالمين وسلام على ابراهيم وقال سلام على موسى وهارون ولم يقل
سلام على آل نوح ولا على آل موسى ولا على آل ابراهيم وقال سلام على آل يس يعني آل محمد ص والحمد لله رب
العالمين وبقیه کلام در این باب یعنی اسم رسول الله ص موکول است بغیر این مقام از طول مطلب و گذشت در اول سوره هود آنچه راجع است بحروف مقطعه
در تاویل حرف یس مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد واما نفقهها پس چند امر است در این کلمه مبارکه اول آنکه سنت واجبه است صلوات بر آنحضرت ص هر وقت ذکر آن
کما انکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرموده اند قال والصلوة على النبي واجبة في كل المواطن ونیز در قول رسول ص است در خبر اول مستدرک
قال من ذكرني فلم يصل علي فقد شقي دوم آنکه مستحب است تسمیه اولاد باسم یس کما انکه امام باقر ع در خبر سیم وسائل فرموده اند قال
اصدق الاسماء ما سمي بالعبودية وافضلها اسماء الانبياء سیم آنکه جفاء است اگر کسی خدا تعالی چهار ولد بان
داده باشد و یکی از آن چهار ولد را مسمی باسم رسول الله نکند کما انکه امام صادق ع در خبر اکتاب فرموده اند قال ان النبي ص قال من ولد له اربعة
اولاد لم يسم احدهم باسمي فقد جفاني چهارم مکروه نیست کنیه ابی القاسم اگر تسمیه بیاسین شود ولد کما انکه مکروه است با تسمیه بمحمد کما انکه آن
آنحضرت ص فرموده اند در خبر کتاب قال نهى عن اربع كنى الى ان قال وعن ابي القاسم اذا كان الاسم محمدا زیرا که یاسین
غیر محمد است کما انکه از خبر اسماء آنحضرت ص که ذکر شد معلوم است والحمد لله رب العالمين يس ص پنجم آنست که آل یس یعنی
باشد در الیاس چنانچه گفته شده است کما اینکه تصدیق میکند این را آیه بعد انه من عبادنا المؤمنين چنانچه در بقیه فقرات است سلام
على ابراهيم انه من عبادنا المؤمنين وسلام على موسى وهرون انهما من عبادنا المؤمنين زیرا که اگر
عبارت آل یسین باشد مقتضای عربیت انهم من عبادنا المؤمنين است نه چنانچه ذکر شد علاوه بر اینکه سلامات در آیات متعدد
احسانات مذکوره مسلم علیهم است و حسابی نسبت بآل او که انتسب بمحمد ص ذکر شده است با آنکه سلام در آیه نحن فيها در مقابل او باشد حاصل آنکه





کردن آیه نحن فیها سلام على آل ياسين که خسف نظم کلام است سادساً آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ ج
اولاً جمعی قائل شده است بر اینکه الیاسین لغتی است در الیاس و آنچه در آیه است وان الياس لمن المرسلين و روایت شده از امام صادق ع در خبر پنجم
قال ذكرت الياس النبي الخ معلوم است بدون یاء است وثانیاً آنکه با قول صدیق اکبر ع در خبر سابق بانکه منافقین مفقود نموده اند آل محمد
اشکالی در مرجع ضمیر نخواهد ماند وثالثاً آنکه گفتگوی نظم کلام موقوف است باثبات این نظم موجود در مصحف با آنکه گفته شود آنچه گفته شد والحمد لله رب
العالمين وبه ان شاء الله خواهد کلام در این باب در سوره صافات والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين
على صراط مستقيم ظهورات وتنزیلات این آیات مبارکات این است قسم بقرآن حکیم بتحقیق تو هر آینه از مرسلین بر صراط مستقیم هستی چنانکه
تصدیق میکند فقره اولی را آیات متکاثره مثل آیه ق والقرآن المجيد بنا میکند از فقرات بعد قول امام صادق ع در خبر متقدم ومعناه يا ايها
السامع الوحي والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراط مستقيم زیرا که اکتفاء بذکر فقرات بدون اضافه نمودن چیزی
برهان است بر نبودن تاویلی غیر تنزیل آنها پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی چند امر باید دانسته شود اول آنکه قرآن عبارتست از جمیع کتاب کما اینکه در
قول امام صادق ع است در خبر نور ثقلین سیم بحار قال سئلت ابا عبد الله عن القرآن والفرقان اهما شيئان ام شيء واحد قال
القرآن جملة الكتاب والفرقان المحكم الواجب العمل به و جمله کتاب هم همه آیه است کما اینکه امام صادق ع
در خبر فصل الخطاب فرموده اند قال ان القرآن الذي نزل به جبرئيل على محمد ص سبعة عشر الف آية و این جمله کتاب دفعه واحده
نازل در بیت المعمور و مدت بیست سال بر رسول ص نازل شده است کما اینکه نیز امام صادق ع در همان کتاب فرموده اند قال نزل القرآن جملة
واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور ثم نزل في طول عشرين سنة دوم آنکه مراد از حکیم بودن قرآن
متقن بودن قرآن است کما اینکه افاده میکند از این قول امیر ع در دوم بحار قال وهو الذي في السماء اله وفي الارض اله
وهو الحكيم العليم اتقن ما اراد خلقه من الاشياء كلها بلا مثال سبق بعبارت جزئی از اراده سیم آنکه
ناصح است بدون غش و هادی است بدون اضلال و محدث است بدون کذب کما اینکه آنحضرت ع در وجه دیگر کلام خود در نهج البلاغه فرموده اند
قال واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش والهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا
يكذب وما جالس هذا القرآن احد الا قام بزيادة او نقصان زيادة في هدى ونقصان في عمى
واعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقة ولا لاحد قبل القرآن من غنى فاستشفوه من ادوائكم

فاستعینوه بالله وانکم فان فیه شفاء من اکبر الداء وهو الغی والنفاق والکفر والضلال الخ س اگر گفته شود
در قول امام صادق روایت شده که فرقان محکم و متعین است پس چگونه محکم شده است بحکمیت قرآن که عبارت بود از جمیع کتاب ج گذشت در اصول ضمیمه که آیات
متشابهات در حکم آیات محکمات است در کلام امیر قال ولیس کل آیة مشتبهة فی القرآن الا کانت الآیة حجة علی حکم الآیات اللاتی
امر بالاخذ بها و تقلیدها وهی قوله هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات
الخ و واضح است که در این هنگام که متشابهات در حکم محکمات شد صادق است حکمیت جمیع قرآن پس آگاهی بخش برکت اصول بتفسیر سیم
آنکه صراط مستقیم عبارت است از صراط انبیا چنانکه امام صادق در خبر فصل الخطاب فرموده اند قال اهدنا الصراط المستقیم صراط الانبیاء وهم
الذین انعم الله علیهم الخ و بعبارة اخری طریقی که مؤدی باشد بسوی محبت خدا تعالی و مستلزم باشد جنت خدا تعالی را و مانع باشد از اینکه اتباع هواها
شود در رای چنانکه امام صادق فرموده اند در خبر برهان قال ارشدنا الی الصراط المستقیم ارشدنا للزوم الطریق المؤدی الی محبتک
والمبلغ جنتک والمانع من ان نتبع اهوائنا فنعطب او ناخذ بآرائنا فنهلک س اگر گفته شود که وجه چیست در تعقیب علی
صراط مستقیم بقصه انک لمن المرسلین با آنکه معلوم است که مرسلین از طرف خدا تعالی میشوند مگر بر صراط مستقیم ج وجه تفریع فرع است از اصل
گویا گفته شده است از جمله کسانیکه بر صراط مستقیم هستند مرسلین میباشند و تصدیق میکند این بیان را آیات کثیره مثل انه یعلم ما یسرون وما
یعلنون انه علیم بذات الصدور و نحو آن و مثال او که در سوره هود و غیرها اشاره شد و گذشت در تفسیر فاتحه اخبار راجعه بصراط مستقیم مراجعه کن اعاده
فائده مهمه ندارد و نیز گذشت در تفسیر سوره و نعمه آنچه راجع است بغیر خدا تعالی مراجعه کن تنزیل العزیز الرحیم لتنذر قوما
ما انذر آباؤهم فهم غافلون لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون
ظهورات و تنزیلات این آیات مبارکات این است قرآن مقسم به تنزیل عزیز رحیم است از برای اینکه انذار نمائی قومی را آنچه انذار نشده اند آباء
ایشان پس ایشان غفلت دارنده هستند هر آینه ثابت است قول بر اکثر ایشان پس ایشان ایمان نیاورند زیرا که تصدیق میکند فقره اولی را آیات کثیره
مثل آیه سوره مؤمن تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم و آیه سوره زمر تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم و تصدیق میکند بقیه فقرات را
قول امام صادق در خبر برهان قال سئلته عن قول الله لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون عن الله وعن رسوله وعن
وعیده و آیه سوره احقاف اولئک الذین حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس انهم
کانوا خاسرین و آیه سوره زمر ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین و آیه سوره قصص قال الذین حق علیهم القول الخ





و آیه سوره حج و کثیر حق علیه العذاب و آیه سوره یونس ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون و که او که از مثال اینها که تصدیق
میکند آیه نحن فیها را که مراد از قول کلمه عذاب است که عبارت است در آیه نحن فیها از آیه بعد انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الخ پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا
و نصا بلی با چه بر منسوبه شود اول کلمه تنزیل در آیه نحن فیها بضم لام است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره مؤمن حم تنزیل الکتاب الخ
و آیه سوره فصلت حم تنزیل من الرحمن الرحیم و آیه سوره جاثیه حم تنزیل الکتاب العزیز الحکیم و بکسر لام است کما اینکه تصدیق میکند این را نیز آیات کثیره مثل آیه
سوره حاقه انه لقول رسول کریم الی قوله تنزیل من رب العالمین و آیه سوره واقعه انه لقرآن کریم الی قوله تنزیل من رب العالمین
و آیه سوره فصلت وانه لکتاب عزیز الی قوله تنزیل من حکیم حمید حاصل این است که کلمه تنزیل در آیه نحن فیها بضم لام و بکسر لام خوانده شود
قرائت شود و تصدیق آیات مذکوره که از جمله فرعات اصل است قول امیر است که در اصول ضمیمه گذشت ان القرآن یصدق بعضه بعضا
و اما بفتح لام چنانچه در مصحف و مشهور است پس مصداق ندارد و از آیات و نفی هم یافت نشده است در او و معلوم است که بنا بر ضم خبر خواهد شد از برای مبتدا
و اینکه بنا بر فتح مفعول خواهد از برای فعل یعنی نزّل یا اعنی که نعت مقطوع گفته میشود در اصطلاح نحاة بخلاف کسر لام که احتیاج بتقدیر نیست و منعوت است از برای والقرآن الحکیم
و مناسب است آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ از جهه عدم تقدیر زیرا که آنچه افصح است باید قرآن حمل بر او شود بحکم آیه مذکوره بخلاف آیات متعدده
متعدده که احتیاج بتقدیر است مبتدا و الحمد لله رب العالمین ج دوم آنکه مراد از عزیز صاحب عزت بدون انتقام است کما اینکه در دعای جوشن است
قال یا عزیز الانتقام و بعبارة اخری صاحب عزت است که ذلت ندارد کما اینکه در قول موسی بن جعفر است در خبر دوم بحار قال والعزیز
الذی لا یذل و مراد از رحیم رحیم بودن خدا تعالی بعباد مؤمنین در تخفیف طاعات خود بر ایشان و بعباد کافرین در رزق بر آنها و دعوت آنها بموافقت خود کما
اینکه عسکری در خبر دوم بحار فرموده اند قال الرحیم بعباده المؤمنین فی تخفیفه علیهم طاعاته و بعباده الکافرین فی
الرزق لهم وفی دعائهم الی موافقته و گذشت در تفسیر بسمله در سوره بقره و بقیه بیانات در رحیم مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد سیم
آنکه لتنذر علت است از برای تنزیل و بعبارة اخری تنزیل قرآن از برای این است که انذار و تخویف نمائی قوم خود را کما اینکه تصدیق میکند این را آیات
کثیره مثل آیه سوره کهف الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب لینذر بأسا شدیدا من لدنه و آیه سوره شوری وکذلک اوحینا
الیک قرآنا عربیا لتنذر ام القری ومن حولها وتنذر یوم الجمع لا ریب فیه و آیه سوره ابراهیم کتاب انزلناه الیک لتخرج
الناس من الظلمات الی النور الخ و گذشت در سوره هود آنچه انذار شده بود با نوح و هود و صالح و لوط و ابراهیم و موسی و شعیب از عذاب دنیا
و آخرت آباء قوم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مراجعه کن چهارم آنکه آنچه تعبیر شده در تنزیل آیه مبارکه بود و اما تأویل او این است که قول عذاب

ثابت است بر کسانیکه اقرار نمی‌کنند بر ولایت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از آن کما اینکه امام صادق در خبر صافی فرموده اند لقد حق القول علی اکثرهم
قال ممّن لا یقرّون بولایة امیرالمؤمنین و الائمة من بعده فهم لا یؤمنون بامامة امیرالمؤمنین و الاوصیاء من بعده
فلمّا لم یقرّوا کانت عقوبتهم ما ذکر الله انّا جعلنا فی اعناقهم الخ **و امّا تفقهات** راجعه بآیات مبارکات **اول**
آنکه انذار غافل از خدا و رسول و وعید خداتعالی واجب است از جهت آیهٔ نحن فیها و آنچه در اصول ثابت شده آنکه قرآن در رسول صادر از باب ایاک
اعنی و اسمعی یا جاره است و گذشت در سورهٔ بقره آنچه راجع بود باین باب مراجعه کن اعاده فایده مهمه ندارد **دوم** آنکه عدم ایمان بخدا و رسول
و ولایت اوصیاء رسول که تنزیل و تأویل آیهٔ مبارکه است حرام است کما اینکه معلوم است از آیه و از اخبار متواتره مثل قول امام صادق در خبر دوم سئلت قال
اباعبدالله عن الکبائر فقال هنّ فی کتاب علیّ سبع الکفر بالله و قول حضرت در خبر نهم قال من انکر هذا الامر فهو
کافر **انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً فهی الی الاذقان فهم مقمحون و جعلنا**
**من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سدّاً فاغشیناهم فهم لا یبصرون**
**و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون** ظهورات و تنزیلات این آیات مبارکات
این است بتحقیق قرار دادیم در گردنهای کسانیکه ایمان نیاوردند غلها پس آن غلها تا چونها است پس آنها گرفته چشمان هستند و قرار دادیم از پیش
دستهای آنها سدی را و از پشت آنها سدی پس فرو گرفتیم آنها را پس آنها رؤیت نمیکنند و مساوی است بر آنها انذار نمائی آنها را و انذار ننمائی آنها
ایمان نیاورند کما اینکه تصدیق میکند این بیان را قول امیر در خبر برهان قال الیهودی فانّ ابراهیم حجب عن نمرود بحجب ثلث قال لقد
کان کذلک و محمّد حجب عن من اراد قتله بحجب خمس فثلاثة بثلاثة و اثنان فضل قال الله عزّ و جلّ و هو یصف
امر محمّد و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً فهذا الحجاب الاوّل و من خلفهم سدّاً فهذا الحجاب الثانی فاغشیناهم
فهم لا یبصرون فهذا الحجاب الثالث ثمّ قال و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة
حجاباً مستوراً فهذا الحجاب الرابع ثمّ قال فهی الی الاذقان فهم مقمحون فهذه خمس حجب و اگر کما بودن
مورد این آیات بدون اضافه بودن چیزی بر آن است که ولایت ائمه در تنزیل آنها است پس شکالی در تفسیر آیات مبارکات مثل نص تنزیلی بر چند امر
دانسته شود **اول** آنکه خبر مذکور بعض است که فقرهٔ انّا جعلنا الخ بعد از فقرهٔ و جعلنا من بین ایدیهم الخ است نه بعکس چنانچه واقع در مصحف است
و نیز حجت است برای این قول امام صادق در خبر صافی که و جعلنا من بین ایدیهم الخ بعد بنا است و انّا جعلنا الاغلال فی اعناقهم







الخ در قیامت است قال هذا فی الدنیا و فی الآخرة فی نار جهنّم مقمحون و بنابرین بیان ترتیب آیات مبارکات چنین است و جعلنا
من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سدّاً فاغشیناهم فهم لا یبصرون انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً فهی الی الاذقان فهم
مقمحون الخ و از اینجا معلوم شد مشهوره که بر خلاف این ترتیب است باید طرح نمود و الحمد لله ربّ العالمین **دوم** آنکه مراد از سدّ پیش و پس قرائت
حائل شدن بهیئت شتر نر است کما اینکه در قول امام اقرء است در شأن نزول آیه که در ابی جهل و جماعتی نازل شده است که قصد کرده بودند قتل نبی را در خبر برهان
عن ابی جعفر فی قوله تعالی و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سدّاً فاغشیناهم یقول فاعمیناهم فهم لا یبصرون
الهدی اخذ الله بسمعهم و ابصارهم و قلوبهم فاعماهم عن الهدی نزلت فی ابی جهل و نفر من اهل بیته و ذلک انّ النبیّ
قام یصلّی و قد حلف ابو جهل ان رآه یصلّی لیدمغنّه فجاء و معه رجل آخر و النبیّ قائم یصلّی فجعل کلّما رفع الحجر لیرمیه
اثبت الله یده الی عنقه و لا یدور الحجر بیده فلمّا رجع الی اصحابه سقط الحجر من یده ثمّ قام رجل آخر و هو من رهطه ایضاً
و قال انا اقتله فلمّا دنا منه فجعل یسمع قرائة رسول الله فارعب فرجع الی اصحابه فقال حال بینی و بینه کهیئة الفحل یخطر
بذنبه فخفت ان اتقدّم **سیم** آنکه مقمحون در آیه بحکم فیه عبارت از مقمحون بشهادت قول امیر در خبر اول فهی الی الاذقان فهم
مقمحون هذه خمس حجب چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم است و دیگران هم اتباع نموده اند زیرا که اقماح لغةً چنانچه بمعنای رفع رأس آمده است بمعنای غضّ بصر
آمده است قال فی القاموس و اقمح رفع رأسه و غضّ بصره الّا اینکه معنای اول مصداق ندارد بخلاف معنای دوم که بیان امیر است از جهت اینکه حجاب
بودن این فقره لازم دارد که اقماح عبارت باشد از غضّ و اغماض و علاوه بر این بودن مقمحین صیغه مفعول تعبیر به فعوا رؤسهم که صیغه معلوم است
صحیح نیست بلکه در این صورت تعبیر صحیح قد رفعت رؤسهم است و از اینجا نیز دانسته شد که جمیع تفاسیر این کتاب که بدون مدرک است نمیشود از اهل عصمت
و الحمد لله ربّ العالمین **چهارم** آنکه معلوم از قول امام صادق در خبر برهان نزول آیه یا محمّد سواء علیهم الخ است نه آنچه در مصحف است
قال ثمّ قال یا محمّد سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون حاصل این است که عوض کلمه واو یا محمّد است و از اینجا ظاهر شد بطلان قرائت
مشهوره که در مصحف است **پنجم** آنکه آنچه تقریر تنزیل آیه با نحن فیها بود و امّا تأویل او اغشاء یعنی اعماء در دنیا و اقماح یعنی در آخرت عقوبهٔ است از جهت انکار
ولایت علی و ائمه بعد از آن کما اینکه امام صادق در خبر برهان فرموده اند فقال ثمّ قال و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سدّاً
فاغشیناهم فهم لا یبصرون عقوبة منه حیث انکروا ولایة امیرالمؤمنین و الائمة من بعده فی الدنیا و الآخرة فی النار
مقمحون الخ و کذا عدم ایمان نسبت بولایت است کما اینکه در خبر مذکور فرموده ثمّ قال یا محمّد سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون

بالله و بولایة علی ع و من بعده الخ پس اگر گفته شود جعل اغلال در اعناق بنا بر تفسیر مذکور که در نار جهنم است چگونه بصیغه ماضی تعبیر شده است بلکه باید گفته شود
انا نجعل فی اعناقهم الخ ج گذشت این کفر در الا من اذن له الرحمن در تفسیر سوره عم مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد و اما تفقه آیه مبارکه اگر قرائت
وجعلنا الخ لا یبصرون برد شمن باعث حفظ است کما اینکه رسول بر کفار قریش قرائت فرموده در خبر برهان و قال و جاء جبرئیل فاخذ بید رسول الله ص
فاخرجه علی قریش و هم نیام و هو یقرء علیهم و جعلنا الآیة انما تنذر من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب
فبشره بمغفرة و اجر کریم ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است که نیست غیر این انذار و تخویف نمیکنی کسی را که اتباع نموده است قرآن را
و ترسیده است رحمن را بالغیب پس بشارت ده آنرا بمغفرت و اجر کریم زیرا که این آیه بملاحظه آیات متقدمه او از جمله آیاتی است که میداند معنای او را عالم و جاهل
و تصدیق میکند او را این آیه سوره ذاریات وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و آیه سوره اعلی فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی
پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی بچند امر دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود مصداق چیست در اینکه مراد از ذکر در آیه بحن فیها قرآن است ج مصداق آیات
کثیره است مثل آیه سوره حجر و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون الی قوله تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون دوم
آنکه مراد از خشیت رحمن بغیب ترس از خداوند تعالی است بامورکه غائب است از حواس و ایمان بخدا تعالی لازم میدارد آنها را مثل بعث و حساب و جنت و نار کما
اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره بقره الذین یؤمنون بالغیب ببیان عسکری ع در خبر برهان قال الذین یؤمنون بالغیب یعنی بما غاب عن حواسهم
من الامور التی یلزمهم الایمان بها کالبعث والحساب والجنة والنار و توحید الله و سائر ما لا یعرف بالمشاهدة و انما
یعرف بدلائل قد نصبها الله عز و جل علیها کآدم و حوا و ادریس و نوح و ابراهیم و الانبیاء الذین یلزمهم الایمان بهم و
بحجج الله و ان لم یشاهدوهم و یؤمنون بالغیب و هم من الساعة مشفقون سیم آنکه آنچه تقریر شد در تنزیل آیه مبارکه بود
اما تأویل او آنکه مراد از اتباع ذکر اتباع امیر المؤمنین ع است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر برهان قال ع ثم قال انما تنذر من اتبع
الذکر و خشی الرحمن یعنی امیر المؤمنین ع و اما تفقه آیات راجعه بآیه بحن فیها اول آنکه راس حکمتها خوف از خداوند تعالی است کما اینکه رسول
خدا ص در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ص راس الحکمة مخافة الله عز و جل دوم آنکه خوف از خداوند تعالی واجب است کما اینکه در آیه و لا تخشوا
الناس و اخشونی و آیه انما یخشی الله من عباده العلماء و آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا است کما اینکه نیز رسول خدا ص فرموده اند
در خبر دوم وسائل قال ص یا علی ثلث منجیات خوف الله فی السر والعلانیة والقصد فی الغنی والفقر و کلمة العدل فی
الرضا والسخط سیم آنکه حرام است نترسیدن از خداوند تعالی کما اینکه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر کتاب مذکور قال ع یا اسحق خف الله

کانک



کانک تراه و ان کنت لا تراه فانه یراک و ان کنت تری انه لا یراک فقد کفرت و ان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصیة فقد
جعلته من اهون الناظرین الیک چهارم آنکه خوف از مقام پروردگار عبارت است از اینکه شخص بداند که خدا میشنود آنچه میگوید و میداند آنچه میکند از خیر و شر کما
اینکه امام صادق ع در خبر کتاب مذکور فرموده اند قال ع فی قول الله عز و جل و لمن خاف مقام ربه جنتان قال من علم ان الله یراه و یسمع ما یقول و یعلم
ما یفعله من خیر او شر فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال فذلک الذی خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی پنجم آنکه معرفت
خداوند تعالی موجب خوف است کما اینکه خوف از خداوند تعالی موجب سخاوت نفس است کما اینکه امام صادق ع در خبر کتاب فرموده اند قال من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه
ششم آنکه خوف از خداوند تعالی باقی نگذارد زبان از خائف که نطق کند باو کما اینکه امام صادق ع در خبر کتاب فرموده اند یقول الخائف من لم تدع له الرهبة لسانا ینطق به
هفتم آنکه حب شرف و ذکر نمیبوده باشد در قلب خائف کما اینکه نیز آنحضرت فرموده اند قال ع ان حب الشرف والذکر لا یکونان فی قلب الخائف الراهب هشتم آنکه مؤمن صبح و شام خائف است
اگر چه محسن باشد کما اینکه نیز فرموده اند در خبر کتاب قال ع ان المؤمن لا یصبح الا خائفا و ان کان محسنا و لا یمسی الا خائفا و ان کان محسنا بقیه کلام
آب مرکوز است بغیر مقام انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام
مبین ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است بتحقیق ما احیا کننده‌ایم مردها را و مینویسیم آنچه تقدیم میدارند و آثار ایشان را و هر چیز را احصا نمودیم در امام مبین از جمله قول امام صادق ع
در خبر برهان قال ع اما سمعت قول الله عز و جل انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین که اکتفا
شده است در او بذکر آیه مبارکه بدون اضافه نمودن چیزی در تنزیل او که مطلب همین است که تنزیل او مراد است پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی بچند امر باید اشاره شود اول
آنکه اگر گفته شود حیاة عبارت است از چه چیز ج حیاة عبارت است از جمع نمودن بین روح و جسد که حیوة گفته میشود چنانچه فرق و جدا نمودن بین روح و جسد عبارت است از اماته
کما اینکه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر سیم بحار قال ع فهکذا الانسان خلق من شأن الدنیا و شأن الآخرة فاذا جمع الله بینهما
صارت حیوته فی الارض لانه نزل من شأن السماء الی الدنیا فاذا فرق الله بینهما صارت تلک الفرقة الموت الخ پس حیاة موتی در آیه
بحن فیها عبارت است از رسیدن ارواح در اجساد پس اگر گفته شود وجه تعبیر از این معنی بکلمه انا نحن نحیی در آیه مبارکه چیست با اینکه تادیه میشود این معنی بکلمه نحیی تنها کما
اینکه در آیه سوره بقره است اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت ج وجه افاده حصر این صیغه است مثل صیغه امانت در حد تعالی مثل آیه سوره حجر و انا لنحن
نحیی و نمیت و الینا المصیر و تصدیق میکند این بیان را آیه سوره شعرا فانهم عدو لی الا رب العالمین الذی خلقنی فهو یهدین
والذی هو یطعمنی و یسقین و اذا مرضت فهو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین پس اگر این صیغه منحصر است در حد تعالی مثل
صیغه امانت پس چگونه رسیدن روح در جسد که عبارت بود از حیاة از ملک است کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم بحار فرموده اند قال ع ان الله عز و جل

# در امور متعلقه بآیه مفروقه است

خلق خلقا و خلق روحا ثم امر ملکا فنفخ فیه الخ حق سبحانه و تعالی فرموده است در عالم علوی یعنی در مرتبت ذات نهایت سؤال خود او اظهار فرموده از نهایت
افعال خود را کما اینکه امیر ع در خبر چهارم سیم بحار فرموده اند سئل عن علی ع عن عالم العلوی فقال صور عاریة عن المواد خالیة عن القوة والاستعداد
تجلی لها فاشرقت و طالعها فتلألأت فالقی فی هویتها مثاله و اظهر منها افعاله پس افعال عالم علوی که در خبر است ... احیاء موتی است بحقیقت
افعال خدا است پس ... به برکت بیانات ائمه هدی ع دوم آنکه اگر گفته شود که کتب ما قدموا و آثار در آیه نحن فیها در دنیا است و احیاء موتی در آخرت است
و دنیا مقدم است بر آخرت پس چگونه تقدیم داشته شده است احیاء موتی بر کتب ما قدموا و آثار در آیه نحن فیها بلکه مقتضای صحت این است که گفته شود انا نحن نحیی الموتی
وکتبنا ما قدموا و آثارهم و در صحیح است که اشکال مذکور منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ و نیز جواب است بر این بیان قول امام ع در
در خبر برهان قال ان الله عز و جل یقول سنکتب ما قدموا و آثارهم الخ زیرا که واضح است که در این صورت وجه صحیح از برای تاخیر احیاء از کتب آثار موجود است
و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره که در مصحف است مخالف است با اصل و نقص از جمله حوادث منافقین است و آنچه از اخبار وارد شده که یطبق ما فی المصحف است مثل خبر اول و دوم
از جهت ضرورت تقیه است و الحمد لله رب العالمین سیم آنکه ما قدموا عبارت است از مطلق آنچه انسان تقدیم میدارد از خیر و شر در مقابل آنچه تاخیر میدارد از کار
تصدیق میکند این را آیه سوره انفطار علمت نفس ما قدمت و اخرت و نیز شاهد میکند از این قول امیر ع در نهج البلاغه قال و ما قدمت الیوم تقدم علیه
غدا فامهد لقدمک و قدم لیومک فالحذر الحذر ایها المستمع والجد الجد ایها الغافل الخ و نیز در تحت همین قول امیر است
ابهموا ما ابهمه الله و از اینجا معلوم شد فرق بین ما قدموا و آثارهم در آیه نحن فیها که آثار اعم است از آثار متقدمه و آثار متاخره که عطف عام است
بر خاص پس اگر گفته شود وجه عطف آثارهم بر ما قدموا معلوم شد وجه تعقیب و کل شیء احصیناه فی امام مبین بآن چه خواهد بود ج وجه تفریع
فرع است بر اصل کما اینکه در یعلم ما یسرون و ما یعلنون انه علیم بذات الصدور که در سوره هود و غیر آن دانسته شد اجمالا کن چهارم
آنکه مراد از امام مبین که هر شیء در او احصا شده است کتاب مبین است کما اینکه تصدیق او را آیه سوره عم و کل شیء احصیناه کتابا و آیه سوره انعام
ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و گذشت در سوره عم و غیرها که مراد از کتاب مبین لوح محفوظ و کتاب مقدرات که قبل از
خلق آدم بدو هزار سال تدبیر تدابیر و تقدیر تقادیر تا روز قیامت در او شده است مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد پنجم آنکه کل شیء الخ بعضی لازم است
تصدیق میکند این را آیه سوره قمر و کل شیء فعلوه فی الزبر و نیز تقدیر فعل منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ که میگوید افصح عدم تقدیر است در کلام و از اینجا
معلوم شد وجه بودن قرائت مشهوره ششم آنکه آنچه تقریر شد در تنزیل آیه نحن فیها بود و اما تاویل او آنکه مراد از امام مبین امیر المؤمنین است کما اینکه امام
صادق ع در خبر برهان فرموده اند قال سمعت ابا عبد الله ع یقول کل شیء احصیناه فی امام مبین قال فی امیر المؤمنین ع پس اگر گفته شود با اینکه



# در بیان تفقهات راجعه بآیه مذکوره است

در امر چهارم معلوم شد که مراد از امام مبین کتاب مقدرات است چگونه منصور است که مراد امیر المؤمنین ع باشد ج آن علم خدا تعالی دو قسم است علم مبذول که عبارت است از
علم مقدرات که میدانند ملائکه و رسل و ائمه ع و علم مکفوف که عبارت است از علم بداء و محو و اثبات که مخصوص بخدا تعالی است کما اینکه امام باقر ع در خبر دوم بحار فرموده اند قال ع
ان لله علمین علما مبذولا و علما مکفوفا فاما المبذول فانه لیس من شیء یعلمه الملائکة والرسل الا نحن نعلمه و اما المکفوف فهو
الذی عنده فی ام الکتاب و واضح است که در این هنگام که ائمه هدی عالم شدند بعلم مبذول که علم مقدرات است هر شیء در امام مبین یعنی امیر المؤمنین ثبت است لهذا تفقهات
راجعه بآیه نحن فیها اول آنکه اجتناب از محقرات ذنوب واجب است کما اینکه در آیه نحن فیها است بیان امام صادق ع در خبر فصل الخطاب قال ان رسول الله ص نزل
بارض قرعاء فقال لاصحابه ائتوا بحطب فقالوا یا رسول الله نحن بارض قرعاء ما بها من حطب قال فلیأت کل انسان بما قدر علیه فجاؤا به حتی
رموا بین یدیه بعضه علی بعض فقال رسول الله ص هکذا تجتمع الذنوب ثم قال ایاکم والمحقرات من الذنوب فان لکل شیء طالبا
الا و ان طالبها یکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین و باید دانست که محقرات ذنوب عبارت است از اینکه شخص معصیت
میکند و میگوید طوبی است از برای من اگر غیر این از برای من نباشد کما اینکه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند قال اتقوا المحقرات من الذنوب فانها
لا تغفر قلت و ما المحقرات قال الرجل یذنب الذنب فیقول طوبی لی لو لم یکن لی غیر ذلک دوم آنکه نیات معاصی غیر مکتوب است کما
اینکه امام صادق ع در خبر اول مسائل فرموده اند لو کانت النیات من اهل الفسق یؤخذ بها اهلها اذا لاخذ کل من نوی الزنا بالزنا و کل من نوی
السرقة بالسرقة و کل من نوی القتل بالقتل و لکن الله کریم لیس الجور من شأنه و لکنه یثیب علی نیات الخیر اهلها و اضمارهم
علیها و لا یؤاخذ اهل الفسق حتی یفعلوا سیم اگر گفته شود مصدق بر این تخصیص در آیه نحن فیها چه خواهد بود با ابهام و اطلاق آیه نحن فیها
کتبنا الخ ج مصدق و مخصص آیه سوره بقره است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب
من یشاء الخ با بیان امیر ع در او در خبر برهان سئله الیهودی فان هذا سلیمان قد سخرت له الریاح فسارت به فی بلاده غدوها
شهر و رواحها شهر فقال له علی ع لقد کان کذلک و محمد ص اعطی ما هو افضل من هذا انه اسری به من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی مسیرة شهر و عرج به فی ملکوت السموات مسیرة خمسین الف عام فی اقل من ثلث لیلة حتی انتهی الی ساق العرش
فدنا بالعلم فتدلی له من الجنة رفرف اخضر و غشی النور بصره فرأی عظمة ربه عز و جل بفؤاده و لم یرها بعینه فکان
قاب قوسین بینها و بینه او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی فکان فیما اوحی الیه الآیة التی فی سورة البقرة قوله لله ما
فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء

والله علیک لشیء قدیر وکانت الآیة قد عرضت علی الانبیاء من لدن آدم الی ان بعث الله تبارک اسمه محمداً وعرضت
علی الامم فابوا ان یقبلوها من ثقلها وقبلها رسول الله صلی الله علیه و آله وعرضها علی امته فقبلوها فلما رای تبارک وتعالی منهم القبول
علم انهم لا یطیقونها فلما ان سار الی ساق العرش کرر علیه الکلام لیفهمه فقال آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فاجاب
مجیباً عنه وعن امته فقال والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله فقال جل ذکره
لهم الجنة والمغفرة علی ان فعلوا ذلک فقال النبی صلی الله علیه و آله اما اذا فعلت بنا ذلک فغفرانک ربنا والیک المصیر یعنی المرجع فی الآخرة
فاجابه الله جل ذکره وقد فعلت ذلک بک وبامتک ثم قال عز وجل اما اذا قبلت الآیة بتشدیدها وعظم ما فیها وقد
عرضتها علی الامم فابوا ان یقبلوها وقبلتها امتک فحق علیّ ان ارفعها عن امتک وقال لا یکلف الله نفساً الا وسعها
الخ حاصل این است که آیه نحن فیها که مطلق و مبهم است از حیث ابداء و اخفاء ما فی النفس مخصص است باین آیه از حیث اخفاء ما فی النفس پس تکالیف درینکه
کتب سیئات معاصی نخواهد شد سیئتهم الخ اطفال قبل از بلوغ آثار آنها مکتوب نیست کما اینکه معلوم است از آیه نحن فیها از جهة معلومیه راجع بودن آیه بمکلفین
نظر بتکرار دادن مغفرات ذنوب در خبر سابقه از جمله مصداق آیه نحن فیها باضافه آیات متقدمه آیه نحن فیها که در مکلفین است علاوه بر این خبر متواتره مثل خبر
وسائل از امام صادق قال ان اولاد المسلمین الی ان قال فاذا بلغوا الحلم کتبت علیهم السیئات چهارم آنکه نیات خیر کتب خواهد شد کما اینکه
معلوم است از آیه نحن فیها علاوه بر خبر مذکور در مرحوم ولکنه یثیب علی نیات الخیر اهلها واضمارهم علیها پنجم آنکه نیات شر مکتوب نیست لکن آثار
بر آنها مترتب است مثل حرمان از رزق کما اینکه امام صادق فرموده اند در خبر اول ... قال ان المؤمن لینوی الذنب فیحرم رزقه وبقیه کلام در این باب گذشت

بنیر تمام واضرب لهم مثلاً اصحاب القریة اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما
فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شیء ان
انتم الا تکذبون قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون وما علینا الا البلاغ المبین قالوا انا
تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب الیم قالوا طائرکم معکم ائن ذکرتم
بل انتم قوم مسرفون ظاهر ترجمه این آیات مبارکات این است و بزن از برای آنها مثلی اصحاب قریه را زمانیکه آمد ایشان را رسولان زمانیکه
فرستادیم بسوی اهل قریه دو نفر را پس تکذیب نمودند ایشان را پس غلبه دادیم آندو را بسومی پس گفتند بتحقیق ما بسوی شما فرستاده شده ایم گفتند اهل قریه نیستید شما مگر بشری مثل ما و نازل
ننموده رحمن چیزی نیستید شما مگر دروغ گوینده گفتند رسولان پروردگار ما میداند بتحقیق ما بسوی شما فرستاده شده ایم و نیست بر ما مگر تبلیغ آشکار گفتند اهل قریه بتحقیق



ما تطیر میزنیم بشما اگر منتهی نشوید و ترک ننمائید هر آینه سنگسار نمائیم شما را و مس خواهد نمود البته شما را از ما عذاب دردناک گفتند رسل تطیر شما با خودتان است آیا اگر تذکر شوید
بلکه شما قومی هستید اسراف کننده کما اینکه در خبر صافی است از امام ع فرموده انه سئل عن تفسیر هذه الآیة فقال بعث الله رجلین الی اهل مدینة انطاکیة فجاءاهم
بما لا یعرفون فغلظوا علیهما فاخذوهما وحبسوهما فی بیت الاصنام فبعث الله الثالث فدخل المدینة فقال ارشدونی الی باب
الملک قال فلما وقف علی الباب قال انا رجل کنت اتعبد فی فلاة من الارض وقد احببت ان اعبد اله الملک فابلغوا کلامه الملک فقال
ادخلوه الی بیت الآلهة فادخلوه فمکث سنة مع صاحبیه فقال لهما بهذا ینقل قوم من دین الی دین لا بالخرق افلا رفقتما
ثم قال لهما لا تقران بمعرفتی ثم ادخل علی الملک فقال له الملک بلغنی انک کنت تعبد الهی فلم ازل وانت اخی فسلنی حاجتک
فقال مالی من حاجة ایها الملک ولکن رایت رجلین فی بیت الآلهة فما حالهما قال الملک هذان رجلان اتیانی ببطلان دینی
ویدعوننی الی اله سماوی فقال ایها الملک فمناظرة جمیلة فان یکن الحق لهما اتبعناهما وان یکن الحق لنا دخلا معنا
فی دیننا وکان لهما ما لنا وعلیهما ما علینا قال فبعث الملک الیهما فلما دخلا الیه قال لهما ما الذی جئتما به قالا
جئنا ندعوه الی عبادة الله الذی خلق السموات والارض ویخلق فی الارحام ما یشاء ویصور کیف یشاء وانبت الاشجار
والثمار وانزل القطر من السماء قال فقال لهما الهکما هذا الذی تدعوان الیه والی عبادته ان جئنا باعمی یقدر ان
یرده صحیحاً قالا ان سألناه ان یفعل فعل ان شاء قال ایها الملک علیّ باعمی لم یبصر شیئاً قط قال فاتی به فقال لهما
ادعوا الهکما ان یرد بصر هذا فقاما وصلیا رکعتین فاذا عیناه مفتوحتان وهو ینظر الی السماء فقال ایها الملک
علیّ باعمی آخر قال فاتی به فقال لهما ادعوا الهکما ان یرد بصر هذا فقاما وصلیا رکعتین فاذا عیناه مفتوحتان وهو ینظر
الی السماء فقال ایها الملک علیّ باعمی آخر فاتی به فسجد سجدة ثم رفع راسه فاذا الاعمی بصیر فقال ایها الملک حجة بحجة علیّ بمقعد
فاتی به فقال لهما مثل ذلک فصلیا ودعوا الله فاذا المقعد قد اطلقت رجلاه وقام ومشی فقال ایها الملک علیّ بمقعد
آخر فاتی به فصنع کما صنع اول مرة فانطلق المقعد فقال ایها الملک قد اتیا بحجتین واتینا بمثلهما ولکن بقی شیء فان کان هما
فعلاه دخلت معهما فی دینهما ثم قال ایها الملک بلغنی انه کان للملک ابن واحد ومات فان احیاه الههما دخلت
معهما فی دینهما فقال له الملک وانا ایضاً معک ثم قال لهما قد بقیت هذه الخصلة الواحدة قد مات ابن الملک
فادعوا الهکما ان یحییه قال فخرا ساجدین لله عز وجل واطالا السجود ثم رفعا رؤسهما وقال للملک ابعث

الی قبر ابنک تجده وقد قام من قبره ان شاء الله تعالی قال فخرج الناس ینظرون فوجدوه قد خرج من قبره ینفض رأسه من
التراب قال فاتی به الی الملک فعرفه انه ابنه فقال له ما حالک یا بنی قال کنت میتا فرأیت رجلین بین یدی ربی
الساعة ساجدین یسألانه ان یحییني فأحیاني قال یا بني تعرفهما اذا رأیتهما قال نعم قال فاخرج الناس جملة
الی الصحراء فکان یمر علیه رجل رجل فیقول له ابوه انظر فیقول لا ثم مر علیه باحدهما بعد جمع کثیر فقال هذا
احدهما واشار بیده الیه ثم مروا ایضا بقوم کثیرین حتی رأی صاحبه الآخر فقال وهذا الآخر فقال النبی صاحب
الرجلین اما انا فقد آمنت بالهکما وعلمت ان ما جئتما به هو الحق فقال الملک وانا ایضا آمنت بالهکما وآمن
اهل المملکة کلهم حاصل خبر مذکور این است که بعد از ارسال رسل بقریه انطاکیه و تکذیب نمودن ایشان تقویت نمودیم رسل خود را برسول ثالث بخواستن رسول ثالث
از ایشان حیات میت را و اجابت نمودن ایشان این امر را و اسلام آوردن پادشاه قریه و اهل مملکت به برکت تقویت رسول ثالث **دیگر** اشکالی در تفسیر مذکور نسبت از
جهة بعض مذکور بلی چند امر باید دانسته شود **اول** آنکه مراد از اثنین در آیه ما نحن فیها آمدن نفری بوده است که عیسی ع زمان وداع اصحاب خود بسوی انطاکیه فرستاد و امر کرد
ایشان را بضعفاء و نهی نمود ایشان را از جبابره و مراد از ثالث شمعون وصی عیسی ع است که بعد از علم آن بحال آنکه در حبس هستند در انطاکیه آمد و در استخلاص نمود چنانکه
امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ان عیسی لما اراد وداع اصحابه جمعهم وامرهم بضعفاء الخلق ونهاهم عن الجبابرة
فوجه اثنین الی انطاکیة فدخلا فی یوم عید لهم فوجداهم قد کشفوا عن الاصنام وهم یعبدونها فعجلا علیهم
بالتعنیف فشدا بالحدید وطرحا فی السجن فلما علم شمعون بذلک اتی انطاکیة حتی دخل علیهما فی السجن وقال
الم انهکما عن الجبابرة ثم خرج من عندهما وجلس مع الناس مع الضعفاء فاقبل یطرح کلامه الشیء بعد
الشیء فاقبل الضعیف یدفع کلامه الی من هو اقوی منه واخفوا کلامه اخفاء شدیدا فلم یزل یتراقی الکلام
حتی انتهی الی الملک فقال منذ متی هذا الرجل فی مملکتی قالوا منذ شهرین فقال علی به فاتوه فلما نظر الیه
وقعت علیه محبته فقال لا اجلس الا وهو معی فرأی فی منامه شیئا افزعه فسأل شمعون عنه فاجاب بجواب
حسن فرح به ثم القی علیه فی المنام ما اهاله فاقالها له بما ازداد به سرورا فلم یزل یحادثه حتی استولی علیه ثم
قال ان فی حبسک رجلین عابا علیک قال نعم قال فعلی بهما فلما اتی بهما قال ما الهکما الذی تعبدان
قالا الله قال یسمعکما اذا سألتماه ویجیبکما اذا دعوتماه قالا نعم قال شمعون فانا ارید ان استبرئ





ذلک منکما قالا قل قال هل یشفی لکما الابرص قالا نعم فاتی بابرص فقال سلاه ان یشفی هذا قال فمسحاه فبرئ قال وانا افعل
مثل ما فعلتما قال فاتی باخر فمسحه شمعون فبرئ قال بقیت خصلة ان اجبتمانی الیها آمنت بالهکما قال وما هی قال میت
تحییانه قالا نعم فاقبل علی الملک وقال میت یعنیک امره قال نعم ابنی قال اذهب بنا الی قبره فانهما قد امکناک
من انفسهما فتوجهوا الی قبره فبسطا ایدیهما فبسط شمعون یدیه فما کان باسرع من ان صدع القبر
قام الفتی فاقبل علی ابیه فقال ما حالک قال کنت میتا ففزعت فزعة فاذا ثلثة قیام بین یدی الله باسطوا ایدیهم یدعون الله
ان یحیینی وهما هذان وهذا فقال شمعون انا لالهکما من المؤمنین فقال الملک انا بالذی آمنت به یا شمعون من
المؤمنین وقال وزراء الملک ونحن بالذی آمن به سیدنا من المؤمنین فلم یزل الضعیف یتبع القوی فلم یبق با
لانطاکیة احد الا آمن به **دوم** آنکه مراد از شمعون که ثالث است در آیه ما نحن فیها شمعون بن حمون صفا است که وصی عیسی ع است که خلیفه
بر مؤمنین گذاشته شد زمانیکه آنحضرت ع به آسمان رفت کما اینکه رسول خدا ص در خبر پنجم بحار فرمودند قال فلما اراد الله ان یرفعه اوحی الیه ان یستودع
نور الله وحکمته وعلم کتابه شمعون بن حمون الصفا خلیفته علی المؤمنین ففعل ذلک **سیم** آنکه اگر گفته شود از دو خبر مذکور معلوم
شد که اثنین رسل عیسی ع بودند و در این هنگام چگونه صادق است آیه ما نحن فیها اذ ارسلنا الیهم اثنین که خدا تعالی اسناد ارسال را بخود داده است
و حال آنکه رسل مسیح بودند نه رسول خدا تعالی **ج** آنکه عیسی ع مؤید است بروح القدس کما اینکه در آیه سوره بقره است و آتینا عیسی بن مریم البینات
وایدناه بروح القدس گذشت در آیه متقدمه در کیفیت عالم علوی که خدا تعالی ارسال خود را در آنها القاء نموده اند و اظهار فرموده از آنها افعال خود در این باب
بیان مختصر ارسال عیسی ارسال خدا تعالی است پس اشکالی نیست در این بحمد الله و المنة **چهارم** آنکه از دو خبر مذکور در تفسیر آیه ما نحن فیها معلوم شد تعزیز اثنین بثالث
بعد از گرفتن آنها و بستن ایشان و انداختن در حبس بوده است و بعبارة اخری در آخر امر بوده است و بنا بر این تفریع فقالوا انا الیکم مرسلون بقصه فعززنا بثالث
کما اینکه در مصحف است محل نظر و تامل است بلکه با قطع نظر از دو خبر مذکور تفریع مذکور بی محل است زیرا که واضح است بعد از تعزیز اثنین بثالث محلی نخواهد از برای
فقالوا انا الیکم مرسلون تا آخر آیات که این امر داخل میکند آیه ما نحن فیها را تحت اصل قول مبرکه در اصول ثابت دانسته شد که آنچه از قرآن محل نظر و تامل است
از حوادث منافقین است و مقتضای این اصل و نص که در خبر مذکور است نظم آیه مبارکه باید چنین باشد اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما
فقالوا انا الیکم مرسلون قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شیء ان انتم الا تکذبون قالوا ربنا یعلم انا الیکم
لمرسلون وما علینا الا البلاغ المبین قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب الیم قالوا

طائرکم معکم ائن ذکرتم بل انتم قوم مسرفون فقره ذیل بآیات مس اگر گفته شود فقره فقالوا انا الیکم مرسلون آخر تفصیل است از اجمال
فقره اذ ارسلنا الخ چنانچه همین فقره یعنی فقره اذ ارسلنا الخ تفصیل است از اجمال فقره اذ جاءها المرسلون ج عدم ذکر تعزز در تفصیل جنبه وحده است
که فقره فقالوا انا الیکم الخ تفصیل از اجمال نیست نیز جهات برآن داخل بودن ثالث در فقالوا آخر آیات الا آنکه منع شود از جمیع امور مذکوره و فقالوا
آخر از تفصیل برای حصر اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما بخم آنکه تطیرنا در آیه نحن فیها عبارت است از آنکه اگر صدمه و سیئه
رسد از شما و بما رسیده ایم و تصدیق میکند این بیان را آیه سوره اعراف وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی ومن معه الخ و از اینجا واضح شد معنای
ائن ذکرتم که عبارت است از آنکه صدمه و سیئه شما با خود تان است اگر تذکر شده باشید این را یعنی از روی اسراف شما است کما آنکه شاهد است بر او آخر آیه
بل انتم قوم مسرفون مس اگر گفته شود اسراف چگونه منشأ صدمه و سیئه ایشان است ج زیرا که اسراف عبارت است از استحلال محارم و سفک دماء کما آنکه امام
باقر ع در خبر بیان فرموده اند قال المسرفون الذین یستحلون المحارم ویسفکون الدماء و این امر که استحلال محارم و سفک دماء است موجب عقوبت دنیویه
واخرویه است کما آنکه امام ثامن ع در خبر سیم بحار فرموده اند قال ما من فعل یفعله العباد من خیر او شر الا ولله فیه قضاء قلت فما
معنی هذا القضاء قال الحکم علیهم بما یستحقونه علی افعالهم من الثواب والعقاب فی الدنیا والآخرة ششم اگر گفته
شود که چه مناسبت است در تعقیب آیات مذکوره واضرب لهم مثلا الی آخر آیات بآیات متقدمه ج مناسبت بین این آیات و آیه متقدمه تمثیل است از برای
احیاء موتی که در آیه متقدمه است انا نحن نحیی الموتی و بعبارة اخری تمثیل احیاء موتی چنان است که در قضیه ارسال مرسلین بسوی قریه انطاکیه بود بجهت تعزز رسالت
والحمد لله رب العالمین واما تفقهها راجعه بآیه نحن فیها اول آنکه اعانه ملهوف و تنفیس از مکروب واجب است کما آنکه معلوم است
از آیه نحن فیها و بیان میکند از او قول امیر ع در خبر دوم قال من کفارات الذنوب اغاثة الملهوف والتنفیس عن المکروب و نیز حجت است
بر این آیه سوره مائده ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا زیرا که انجاء از قتل چنانچه شمعون انجاء نمود ایشان را احیاء نفس است مثل ابداد
در موقعیکه آب نباشد کما آنکه امام صادق ع در خبر مصادیق آیه مذکوره قرار داده اند قال ومن سقی الماء فی موضع لا یوجد فیها
الماء کان کمن احیا نفسا ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا دوم آنکه تطیر یعنی فال بد زدن حرام است
طیره که در مورد آیه نحن فیها است کما آنکه معلوم است از آیه و نیز دلالت میکند از او اخبار متواتره مثل قول رسول الله ص در خبر اول قال وضع عن
امتی تسعة اشیاء الی ان قال والطیرة والحسد والتفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق الانسان بشفة که مراد است
از این خبر و امثال او که موضوعیت قلم از طیره مخصوص بصورت عدم اظهار او است اظهار او بد و لیس مرفوع القلم نیست سیم آنکه اسراف بر نفس که عبارت است از

استحلال



استحلال محارم و سفک دماء است کما آنکه در خبر سابق دانسته شد حرام است کما آنکه از آیه ما نحن فیها معلوم شد علاوه بر آیات دیگر مثل آیه سوره مؤمن ان الله لا یهدی
من هو مسرف کذاب وجاء من اقصی المدینة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسألکم
اجرا وهم مهتدون ومالی لا اعبد الذی فطرنی والیه ترجعون ءاتخذ من دونه
آلهة ان یردن الرحمن بضر لا تغن عنی شفاعتهم شیئا ولا ینقذون انی آمنت
بربکم فاسمعون ظهورات و تنزلات این آیات مبارکات این است که بعد از آمدن رسولان عیسی بانطاکیه و تبلیغ رسالت بسوی ایشان و
تکذیب آنها ایشان را آمد از اقصای مدینه انطاکیه مردی بشتاب گفت ای قوم من اتباع نمائید مرسلین را اتباع کنید کسی را که سؤال نمیکند شما را مزدی و ایشان
هدایت شده اند و چیست از برای من عبادت نکنم کسی را که خلق نموده است مرا و بسوی آن رجوع داده خواهید شد آیا اتخاذ نمایم از غیر آن خدایان را که اگر اراده
کند مرا رحمن بضرری بی نیاز ننماید از من شفاعت آنها چیزی را و نه خلاص کنند مرا بتحقیق من در این هنگام اتخاذ هر آینه در گمراهی آشکار است
بتحقیق من ایمان آورده ام بپروردگار شما پس بشنوید قول مرا زیرا که این آیات بلا ملاحظه آیات متقدمه و آیات متأخره قسمی است از آیات که میدانند معنای آنها را
عالم و جاهل که غیر تنزیل معنای دیگر ندارد کما آنکه در مثال آنها در قصص انبیاء و تفسیر سوره هود دانسته شد لکن اگر در تفسیر مذکور نیست بلی چند امر دانسته
شود نیز اول آنکه رجل در آیه نحن فیها عبارت است از حبیب نجار کما آنکه در بیان رسول خدا است در خبر بحار قال الصدیقون ثلثة حبیب
النجار مؤمن آل یس الذی یقول اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسألکم اجرا وهم مهتدون وحزقیل مؤمن آل فرعون
وعلی بن ابیطالب وهو افضلهم دوم آنکه این رجل که عبارت است از حبیب نجار اهل قریه انطاکیه روز دوم از نصیحت و انذار از کشته
شد کما آنکه امام باقر ع خبر داده اند در خبر پنجم بحار قال قلت لابی جعفر ان المغیرة یقول ان المؤمن لا یبتلی بالجذام ولا بالبرص ولا بکذا و
کذا فقال ان کان لغافلا عن صاحب یس انه کان مکنعا ثم رد اصابعه فقال کانی انظر الی تکنیعه اتاهم فانذرهم
ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه و تکنع عبارت است از مجذوم کما آنکه نیز آنحضرت فرموده اند قال قلت لابی جعفر هل یبتلی المؤمن
فقال وهل یبتلی الا المؤمن حتی ان صاحب یس قال یا لیت قومی یعلمون کان مکنعا قلت وما المکنع قال کان به
جذام سیم آنکه این رجل سبقت بناس بوده است کما آنکه امت موسی در ایمان بآنحضرت و مریم سبقت بناس نموده است در امت محمد بن عبد الله
در ایمان بآنحضرت ص کما آنکه در خبر بحار است از امام باقر ع قال السابقون اربعة ابن آدم المقتول وسابق امة موسی وهو مؤمن
آل فرعون وسابق امة عیسی وهو حبیب النجار والسابق فی امة محمد ص وهو علی بن ابیطالب و این رجل از آل یس بوده است

بحار اینکه حزقیل از آل فرعون بوده است کما اینکه در خبر اول معلوم شد چهارم آنکه اگر گفته شود مؤمن آل فرعون و کذا مؤمن آل یس چه معنی
دارد ج آنکه مراد از آل فرعون قائمین امر فرعون است که از جمله آنها خزینه دار او است که حزقیل مذکور است کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند
قال وکان خازن فرعون مؤمنا بموسی قد کتم ایمانه ستمائة سنة وهو الذی قال الله وقال رجل مؤمن من آل فرعون
یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و این شخص حزبیل بزرگ گفته میشود کما اینکه در قول رسول خدا ص است در بحار کتاب قال سباق
الامم ثلث لم یکفروا بالله طرفة عین علی ابن ابیطالب وصاحب یس ومؤمن آل فرعون فهم الصدیقون حبیب
النجار مؤمن آل یس وحزبیل مؤمن آل فرعون وعلی بن ابیطالب وهو افضلهم و مراد از آل یس قوم یس است پس اگر گفته
شود که در خبر اول سوره گذشت که آل یس عبارت از ائمه هدی است چگونه متصور است که حبیب نجار مؤمن آل محمد ص باشد و حال آنکه بین عیسی و محمد بن عبد الله ص پانصد
سال بوده است کما اینکه امام باقر ع فرموده اند در خبر پنجم بحار سأل نافع مولی ابن عمر ابا جعفر ع کم بین عیسی ومحمد من سنة قال اجیبک
بقولک ام بقولی قال اجبنی بالقولین قال بقولی فخمسمائة سنة واما قولک فستمائة سنة علاوه بر این حبیب نجار معاصر عیسی
بوده است کما اینکه در خبر مذکور است وصاحب یس الخ که غیر متصور است در محمد بن عبد الله ص که مؤمن بآل یس غیر مؤمن آل یس است که در اخبار است
ج امور مذکوره بسیار واضح است که یس اسمی است مشترک مخصوص حضرت محمد بن عبد الله ص و از آل یس که غیر محمد بن عبد الله ص است که نفر ایمان به عیسی آورد
که حبیب نجار بوده است پس اشکالی در بین نیست و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام و اما نفی هشت راجعه بآیات نحن فیها دلالت میکند از او روایات
متواتره مثل قول رسول خدا ص در خبر دوم من قال الدین نصیحة قیل لمن یا رسول الله قال لله ولرسوله ولائمة الدین ولجماعة
المسلمین و قول امام صادق ع در خبر همین کتاب قال علیکم بالنصح لله فی خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه قال
قال رسول الله ص ان اعظم الناس منزلة عند الله یوم القیمة امشاهم فی ارضه بالنصیحة لخلقه قال قال رسول الله ص
انسک الناس نسکا انصحهم جیبا واسلمهم قلبا لجمیع المسلمین دوم آنکه استخراج از کفر با یمان نیز واجب است
کما اینکه نیز معلوم است از آیه نحن فیها و تصدیق میکند او را آیه ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا کما اینکه امام باقر ع در خبر
دوم مستدرک فرموده اند قال سئلته ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا قال من استخرجها من الکفر
الی الایمان سیم آنکه جزاء دعوت نفس کافره بسوی اسلام اذن است در شفاعت داعی روز قیامت کما اینکه در قول امیر مؤمنین ع است در خبر
دوم مستدرک قال لما کلم الله موسی بن عمران قال موسی الهی ما جزاء من دعا نفسا کافرة الی الاسلام قال

اوّل آنکه نصیحت واجب است کما اینکه معلوم است از آیات نحن فیها

باموسی



یا موسی اذن له فی الشفاعة یوم القیمة لمن یرید دوم دعوت یک متمرد عاصی را افضل است از عبادت یکسال که شخص قائم
اللیل و صائم النهار باشد کما اینکه در خبر عسکری ع است قال قال علی بن الحسین ع اوحی الله الی موسی حببنی الی خلقی
وحبب خلقی الیّ قال یا رب کیف افعل قال ذکرهم آلائی ونعمائی لیحبونی فلان ترد آبقا عن بابی
او ضالا عن فنائی افضل لک من عبادة سنة بصیام نهارها وقیام لیلها قال موسی ع ومن هذا العبد
الآبق منک قال العاصی المتمرد قال فمن الضال عن فنائی قال الجاهل بامام زمانه تعرفه والغائب عنه بعد
ما عرفه الجاهل بشریعة دینه تعرفه شریعته وما یعبد به ربه ویتوصل به الی مرضاته و بقیه کلام در این باب موکول است
بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعلمون بما
غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است که گفته شد از برای حبیب
مؤمن آل یس که حبیب نجار است حین معاینه مرگ بقتل اهل انطاکیه داخل شو بهشت را گفت آن ای کاش قوم من میدانستند
بآنچه مغفرت نموده است از برای من پروردگار من و قرار داده است مرا از اکرام شدگان از جمله قول امام باقر ع در خبر مقدم از صاحب یس
قال یا لیت قومی یعلمون و قول آنحضرت ع در خبر مقدم ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه و قول امام صادق ع در خبر سیم بحار
فقال انها اذا بلغت الحلقوم اری منزله فی الجنة فیقول ردونی الی الدنیا حتی اخبر اهلی بما اری
فیقال له لیس الی ذلک سبیل و قول رسول ص در خبر ... فقال ان ملک الموت لیقف من المؤمن عند موته
موقف العبد الذلیل من المولی فیقوم هو واصحابه لا یدنوا منه حتی یبدء بالتسلیم ویبشره بالجنة پس اشکالی
نیست در تفسیر مذکور از جهت نصوص مذکوره بلی باید چند امر دانسته شود اول آنکه قول حبیب یا لیت قومی یعلمون الخ نصح دیگر است
قوم خود را کما اینکه در خبر صافی است قال فی الجوامع وورد فی حدیث مرفوعا انه نصح قومه حیا ومیتا دوم آنکه مراد از
امور بدخول جنت دنیا است و مراد بدخول دخول روح است اما اول از جهت آیات و روایات متواتره مثل آیه سوره واقعه واما
ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم بابیان امام صادق ع در او کما اینکه سابقا ذکر شد یقول فروح وریحان
یعنی فی قبره وجنة نعیم یعنی فی الآخرة واما دوم از جهت اخبار متواتره مثل قول امام باقر ع در خبر سیم بحار قال ان لله
جنة خلقها الله فی المغرب وماء فراتکم هذه یخرج منها والیها تخرج ارواح المؤمنین من حفرهم

عند کل ماء فتسقط علی ثمارها وتاکل منها وتتنعم فیها وتتلاقی وتتعارف الخ وبقیه کلام درین
باب موکول است بتفسیر سوره انعام وگذشت در تفسیر سوره واقعه بعض امور راجعه بانعام مراجعه کن والحمد لله رب العالمین وما
انزلنا علی قومه من بعده من جند من السماء وما کنا منزلین ان کانت الا
صیحة واحدة فاذا هم خامدون ظهور وتنزیلات این آیات مبارکات این است و نازل نکردیم بر قوم
رجل جائی ساعی که حبیب نجار است از بعد کشتن آن از لشگری از آسمان و نه بودیم نازل کننده آن لشگر را از برای هلاک آنقوم و نیست آن نازل از
آسمان مگر یک صیحه پس ایشان خوار شدند زیرا که این آیات بملاحظه آیات متقدمه آنها از قسمی است که تاویل آنها در تنزیل آنهاست و نیز تصدیق میکند
او را آیه سوره قمر انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا کهشیم المحتضر و آیه سوره انبیاء فما زالت دعویهم حتی
جعلناهم حصیدا خامدین وگذشت در سوره هود بعض امور راجعه بمقام مثل قول امام صادق فلما کان نصف اللیل اتاهم
جبرئیل فصرخ صرخة خرقت اسماعهم وفلقت قلوبهم فماتوا اجمعین فی طرفة عین صغیرهم و
کبیرهم پس اشکالی نیست در تفسیر مذکور اصلا بلی چند امر باید دانست اول آنکه اگر گفته شود وجه عدم انزال نازله که عبارتست از صیحه واحده سیقا
ونحوها یعنی بعد از قتل مؤمن آل یس که حبیب نجار است چه خواهد بود ج وجه ایمان آوردن قوم انطاکیه است در علم باری تعالی که از جهت فروعی است
که در صلب ایشان وکذلک نری ابرهیم الخ است با بیان رسول خدا ص در خبر احتجاج فقال رسول الله یا اباجهل اما
علمت قصة ابرهیم الخلیل لما رفع فی الملکوت وذلک قول ربی وکذلک نری ابرهیم ملکوت
السموات والارض ولیکون من الموقنین قوی الله بصره لما رفعه دون السماء حتی ابصر الارض
ومن علیها ظاهرین ومستترین فرای رجلا وامرأة علی فاحشة فدعا علیهما بالهلاک
فهلکا ثم رای آخرین فدعا علیهما بالهلاک فهلکا ثم رای آخرین فدعا علیهما بالهلاک
فهلکا ثم رای آخرین فهم بالدعاء علیهما فاوحی الله الیه یا ابرهیم اکفف دعوتک عن عبادی
وامائی فانی انا الغفور الرحیم الجبار الحلیم الحکیم لا یضرنی ذنوب عبادی کما لا ینفعنی طاعتهم
ولست اسوسهم بشفاء الغیظ کسیاستک فاکفف دعوتک عن عبادی وامائی فانما انت
عبد نذیر لا شریک فی الملک ولا مهیمن علی ولا علی عبادی وعبادی معی بین خلال ثلاث

اما تابوا





اما تابوا الی فتبت علیهم وغفرت ذنوبهم وسترت عیوبهم واما کففت عنهم عذابی لعلمی بانه
سیخرج من اصلابهم ذریات مؤمنون فارفق بالاباء الکافرین واتانی بالامهات الکافرات و
ارفع عنهم عذابی لیخرج ذلک المؤمن من اصلابهم فاذا تزایلوا احل بهم عذابی وحاق بهم بلائی
وان لم یکن هذا ولا هذا فان الذی اعددته له من عذابی اعظم مما تریده بهم فان عذابی لعبادی
علی حسب جلالی وکبریائی یا ابرهیم فخل بینی وبین عبادی فانا ارحم بهم منک وخل بینی وبین
عبادی فانی انا الجبار الحلیم العلام الحکیم ادبرهم بعلمی وانفذ فیهم قضائی دوم آنکه اگر گفته
شود وجه مناسبت تعقیب آیه ما نحن فیها بآیه متقدمه حیث بینی ایاه وما کنا منزلین بر وما انزلنا علی قومه الخ چیست ج وجه مناسبت ذکر اصل است
بعد از بیان فرع وبعبارة اخری چنین است تقدیر آیات انزال عذاب بر هیچ قومی از اقوام نکردیم با تمرد و عصیان آنها با علم با یمان آوردن آنها یا ذریات
آنها که از جمله آن اقوام قوم مؤمن آل یس است که انزال عذاب بر آنها ننمودیم با تمرد و عصیان و قتل آنها مؤمن آل یس را از جهت علم ما بحصول ایمان از آنها
وتصدیق میکند این را امثال ما نحن فیه او مثل آیه انه یعلم ما یسرون وما یعلنون انه علیم بذات الصدور در سوره هود و غیره
پس باید بسیار تامل شود تا آنکه اصابه صواب شود در آیات بینه والحمد لله رب العالمین یا حسرة علی العباد ما
یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون ظهور و تنزیل این آیه مبارکه این است ای حسرت باشد بر
بندگان نیاید ایشان را از رسولی مگر بودند با آن رسول استهزا کنندگان کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره انعام قد خسر الذین کذبوا
بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها وکذا از مثال این آیه کریمه
بملاحظه آنها و ملاحظه آیات سابقه از جمله آیاتی است که بیان اند معنای او را اعالم و جاهل پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا بلی چند امر باید دانسته
شود اول آنکه اگر گفته شود وجه تعقیب این آیه را بآیه متقدمه چیست ج وجه عدم تحسر و تلهف غیر منزل علیهم العذاب است بخلاف مستهزئین
رسل که منزل علیهم العذاب و با تحسر و تلهف اند کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه متقدمه حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا
حسرتنا الخ وبعبارة اخری تائبین از تمرد و عصیان خلاصند از تعذیب و تحسیر بخلاف غیر تائبین که معذب و متحسرند غایت امر این است
که از جهت ملازمت بین نزول عذاب و حسرت در آیه سابقه وما انزلنا علی قومه الخ تعبیر باحد المتلازمین شده است که نزول عذاب باشد
و در این آیه ما نحن فیها تعبیر بملازم آخر که حسرت باشد شده است کما اینکه نزد اهل معانی نظری اشکال است پس تمام و کمال ربط و ملائمت است

بین آیه ما نحن فیها و آیه سابقه و الحمد لله رب العالمین د و قد ما اگر زبان در امر اول معلوم شد که حسرت و تأسف از جمله صفت و حالت
منزل علیهم العذاب است کما اینکه تصدیق او در آیه متقدمه فقالوا یا حسرتنا است و در این هنگام امر مشکل است در آیه ما نحن فیها یا حسرة
علی العباد الخ که ناطق است بر عدم تصلی (?) بصفت حسرت و این خلاف منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس و الجن الخ و از این
جهة است که امام سجاد ع در خبر فصل الخطاب قرائت فرموده است یا حسرة علی العباد پس صلاة و نصا معلوم شد که آیه ما نحن فیها یا حسرة
العباد است نه آنچه در مصحف است تس اگر گفته شود که حسرت در آیه ما نحن فیها عبارت از تلهف بار تعالی است بر مستهزئین رسل نظیر آیه سوره
فاطر فلا تذهب نفسک علیهم حسرات که نهی است از حسرات رسول ص بر بد عملان و اگر گفته شود که حسرت در رسول ص متصور و معقول است
بخلاف حسرت در بار تعالی گفته میشود که مقصود جزاء حسرت است کما اینکه در آیه سخر الله منهم و آیه الله یستهزئ بهم و آیه و مکروا و
مکر الله و آیه یخادعون الله و هو خادعهم است با بیان امام ثامن ع در خبر دوم بحار فقال ان الله عز و جل لا یسخر و لا
یستهزئ و لا یمکر و لا یخادع و لکنه عز و جل یجازیهم جزاء السخریة و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر و الخدیعة
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا ج اولا آنکه قرار دادن حسرت را در خدا تعالی مصداقی از آیات ندارد و جمیع آیات حسرت
خود کفار و منافقین است که مصدقات آیه ما نحن فیها است مثل آیه سوره بقره کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین
و آیه سوره آل عمران لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم و آیه سوره انفال فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة و آیه سوره مریم و انذرهم
یوم الحسرة و آیه سوره حاقه و انه لحسرة علی الکافرین و ثانیا آنکه اگر حسرة در آیه ما نحن فیها در بار تعالی قرار داده شود واضح است که اختلاف
و اعوجاج در قرآن نفی شده است کما اینکه در اصول ثابته دانسته شد و ثالثا آنکه معلوم است که فرق است بین سخریه و استهزاء و مکر و خدعه که دلالت دارد
بر استخفاف و استحقار مقابل حسرت که دلالت دارد بر اکرام و استعظام مقابل و در این هنگام کما اینکه جزاء امور اول روا است از خدا تعالی همچنین جزاء
حسرت جنت است از خدا تعالی که در باره مستهزئین بر رسل غیر صحیح است پس مقایسه آیه ما نحن فیها با آیات این امور مقایسه فاسده است و الحمد لله رب
العالمین و از اینجا بخوبی معلوم شد که یا حسرة علی العباد در آیه ما نحن فیها از جمله حوادث منافقین است که بجای یا حسرة العباد را
یا حسرة علی العباد نموده اند و این تحریف مثل اشباه کثیره او دو برهان است عقلا و نقلا اما برهان عقلی و نقلی اول آنکه بعد (?) خلفا
ثلثه که امضا نموده اند این آیه را بر خدا تعالی با اینکه از جهات مذکوره فاسد است اگر عامد بوده اند در اسناد او بخدا تعالی ثابت میشود کفر اینها بخدای تعالی
دیگر ... عمل عهد الهی و خلافت رسول ص نخواهند بود بحکم آیه لا ینال عهدی الظالمین بعد حکومت حجت بالغه که معقول است اگر جاهل بوده



در اسناد او ثابت میشود با ادعاء اینها محل عهد الهی و خلافت رسول ص را که اینها نزل نموده اند نفس خود شان را نیز از علما یعنی عالمین بجهات مذکوره
پس باز صالح عهد الهی و خلافت رسول ص نیستند بحکم آیه لا ینال الخ علاوه بر انکار آیه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما
یتذکر اولوا الالباب که نیز موجب کفر اینها است و اما برهان عقلی و نقلی حدود ثم آنکه قرائت امام سجاد ع آیه ما نحن فیها یا حسرة العباد که خالی است از جهات
مذکوره و رافع همه اشکالات مشار الیها را ثابت میکند عقلا قابلیت و صالحیت ائمه هدی ع را از برای عهد الهی و خلافت رسول ص چنانچه ثابت میکند آیه مذکوره
قد هذا الخ و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الم یروا کم اهلکنا قبلهم
من القرون انهم الیهم لا یرجعون و ان کل لما جمیع لدینا محضرون
ظهور و تنزیلات این آیات مبارکه این است آیا رؤیت ننموده مستهزئین برسل چه مقدار هلاک نمودیم پیش از اینها از قرنها و تحقیق مهلکین بسوی اینها بازنمیگردند و نیست
تمام اینها مگر اینکه جمیع شده اند نزد ما حاضر کرده شده اند زیرا که این آیات بملاحظه آیات سابقه او از قسمی است که میداند معنای آنها را عالم و جاهل و نیز تصدیق
میکند او را آیات متواتره مثل آیه سوره مریم و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا و رئیا و آیه سوره بنی اسرائیل و کم اهلکنا
القرون من قبلهم لما ظلموا و جاءتهم رسلهم بالبینات و ما کانوا لیؤمنوا و آیه سوره انعام الم یروا کم اهلکنا من قبلهم
من قرن مکناهم فی الارض الخ و مثل آیه سوره یس ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون و کذا از
امثال این آیات پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست صلاة بلی باید چند امر دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که عباد مستهزئین برسل که رؤیت
نموده بودند اهلاک قرون قبل را بلکه بعد از هلاک شدن اینها بدنیا آمدند کما اینکه در آیه سوره انبیا است و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة و
انشانا من بعدها قوما آخرین و آیه سوره انعام فاهلکناهم بذنوبهم و انشانا من بعدهم قرنا آخرین و در این صورت
چگونه متصور است توبیخ اینها بر رؤیت اهلاک قرون قبل بلکه عبارت صحیحه الم یعلموا الخ کما اینکه واضح است ج گذشت در اصول ثابته مکرر که
قرآن بعض او تصدیق میکند بعض او را که از جمله این اصل مهم تصدیق آیه سوره علق است الم یعلم بان الله یری و آیه سوره نجم است
اعنده علم الغیب فهو یری آیه ما نحن فیها را حاصل این است که دا و در آیه ما نحن فیها بمعنای یعلموا است بتصدیق آیات
مذکوره پس اشکالی در بین نیست برکت آیات مصدقه دوم آنکه اگر گفته شود که جمیع عبارت اخری است از کلمه کل بتصدیق آیات متواتره
مثل آیه سوره بقره هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ و مثال او و در این هنگام جمیع این دو کلمه در آیه ما نحن فیها مهمل است
کما اینکه واضح است که منافی است این اشکال با آیه قل لئن اجتمعت الانس و الجن الخ ج گذشت در اصول ثابته که از جمله اصول معتبره روایات

متشابهات است بسوی آیات محکمات که از جمله فروعات این اصل مهم رد آیه ما نحن فیها است بآیه همین سوره یس ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون و آیه سوره قمر ام یقولون نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع ویولون الدبر حاصل این است که کلمه جمیع بمعنای کل آمده نیز بمعنای مجموع آمده پس از جمله متشابهات است که باید رد شود بمحکمات که آیات مذکوره است **وآیة لهم الارض المیتة احییناها واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون وجعلنا فیها جنات من نخیل واعناب وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا من ثمره وما عملته ایدیهم افلا یشکرون سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون** ظهورات و تنزیلات این آیات مبارکات این است و ترجمه از برای غیر مؤمنین زمین مرده است زنده کردیم او را و بیرون آوردیم از او دانه را پس از آن دانه میخورند و قرار دادیم در زمین باغها از خرماها و انگورها و جاری نمودیم در زمین از چشمها تا اینکه بخورند از ثمر تفجیر و آنچه عمل نموده دستهای ایشان پس شکری کنند منزه است کسیکه خلق نموده زوجها را تماما از آنچه بیرون میآورد زمین و از نفسهای خودشان و از آنچه نمیدانند زیرا که این آیات بملاحظه مصدقات آیات دیگر از قسمی است که معانی آنها در تنزیل آنها است مثل آیه سوره روم ویحیی الارض بعد موتها ومثل آیه سوره عبس ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا وعنبا وقضبا الخ ومثل آیه سوره مؤمنین فانشانا لکم به جنات من نخیل واعناب لکم فیها فواکه کثیرة ومنها تاکلون ومثل آیه سوره شعراء امدکم بانعام وبنین وجنات وعیون ومثل آیه سوره زخرف والذی خلق الازواج کلها الخ وکذا وکذا از امثال این آیات پس یک بجمله اشکالی در تفاسیر آیات ما نحن فیها نیست مطابقی از جهة توضیح باید چند امر دانسته شود **اول** آنکه اگر گفته شود که امور معدوده در این آیات از احیاء ارض میته و اخراج حبه از او و جعل جنات از نخیل و اعناب در او و تفجیر عیون در او چه مناسبت دارد با آیات متقدمه او بلکه در بادی نظر بملائمت دیده میشود **ج** این آیات مبارکات مربوط است بآیه متقدمه انا نحن نحیی الموتی الخ که آیات اصحاب قریه و آیات راجعه بآنها متشبث او بود کما اینکه توضیح داده شد پس در این هنگام کمال و تمام مناسبت است بین آیات ما نحن فیها و آیه انا نحن نحیی الموتی الخ که اصل عنوان سخن بود کما اینکه بی اشکال است نزد تامل و توضیح این کلام این است که ای کسانیکه ایمان نمیآورید بخدا و رسول و وحیدان ما زنده خواهیم نمود مردها را و قبل از این نوشته ایم آثار آنها را مثل احیاء ما جانست که در قصه قریه انطاکیه است و برای این وجه احیاء ما موتی را امور مذکوره است که هر یک را احساس میکنید و هر یک در مرتبه خود احیاء است مثل احیاء موتی **دوم** آنکه از ارض یعنی اخراج حب مثل گندم و برنج و عدس و ماش و لوبیا و بقیه حبوبات و کوله و جعل جنات و حدائق خرما و انگور

دوم



بتفجیر عیون بیان و عبارت اخری است از احیاء ارض میته که یک آیه است کما اینکه تصدیق میکند این را یعنی یک آیه بودن را آیه بعد و آیة لهم اللیل الخ **سیم** آنکه تقدیم منه بر یاکلون زیرا که تقدیر کلام فیاکلون منه است دلیل است بر اینکه منحصر است اکل جاحدین کافرین در احیاء ارض و بعبارة اخری تقدیم آنچه حق او تاخیر است مفید حصر است کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره هود ولله غیب السموات والارض والیه یرجع الامر کله وکذا وکذا از اشباه این آیه **چهارم** آنکه اگر گفته شود که مقابل نخل کرم است چنانچه مقابل تر عنب است که مقتضای این بیان واضح این است که گفته شود وجعلنا فیها جنات من نخیل وکروم یعنی و قرار دادیم در ارض باغها از نخلستانها و کرمستانها نه نخلستانها و انگورها کما اینکه در آیه ما نحن فیها است که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ **ج** مصدق این آیه آیات کثیره است مثل آیه متقدمه فانشانا لکم به جنات من نخیل واعناب لکم و آیه سوره بقره ان تکون له جنة من نخیل واعناب وکذا وکذا از امثال این آیات **ص** اگر گفته شود که کثرت آیات در این باب سبب زیاده اشکال است نه رفع اشکال کما اینکه واضح است **ج** وجه صحیح در این که جنت جنت که عبارت از مستوریه ارض مختلف است حسب اختلاف نخیل و کروم در اول بثمرات او صادق نیست بخلاف دوم پس اگر گفته شود جنات من نخیل و کروم کذب لازم خواهد آمد زیرا که مستوریه ارض است در دوم به عناب است نه کروم و بعبارة اخری ثمرات کروم از جهة وقوع آنها در ارض ساتر ارض و ثمرات نخیل در هوا است که ساتر ارض نیست و تصدیق میکند این بیان را آیاتی مثل آیه سوره رعد وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب حاصل این است که نخیل و اعناب در آیه ما نحن فیها و امثال او بیان است از برای جنت جنات که صادق نیست بمعنی مرکب من نخیل و اعناب والحمد لله رب العالمین **پنجم** آنکه ضمیر در من ثمره راجع است بتفجیر و بعبارة اخری جاری نمودیم در زمین چشمها تا اینکه بخورند از فائده این جریان چشمها که عبارت از نغیه میوه جات و سبزیجات و بقیه ماکولات عام **ششم** آنکه ضمیر در عملته راجع است بمرجع ضمیر ثمره و ما در لو نافیه است یعنی جاری نمودیم عیون را از برای اینکه بخورند از فائده او و عمل نموده جریان عیون را دستهای آنها زیرا که اگر ما غیر نافیه قرار داده شود از چند جهة اشکال وارد شود **اول** آنکه او با فقره افلا یشکرون بی مناسبت است کما اینکه واضح است **دوم** آنکه دانسته شد عنقریب که ثمرات سوم بیان احیاء ارض است که مخصوص بخدا تعالی است **سیم** آنکه اعمال ایدی آنها ثمره ماکوله نیست و دوم مثل تفجیر عیون کما اینکه واضح است تا اینکه مقابل تفجیر عیون قرار داده شود زیرا که ماکولات مذکوره تماما ثمرات تفجیر عیون است با استعمال عیون نه ثمرات استعمال کما اینکه محسوس است از برای عالم و دانا حاصل این است که جنات مذکوره مانع است از قرار دادن ما را در این فقره ما غیر نافیه که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ **هفتم**

١ [illegible]

انکه اگر گفته شود وجه تعقیب فقره أَفَلَا يَشْكُرُونَ بر امور مقدمه او چه خواهد بود ج وجه این است که شکر عبارت است از معرفت اینکه امور مذکوره
از اخراج حب و جعل جنات و تفجیر عیون که عبارت است از احیاء ارض مستند از خدا تعالی است که لازم او یعنی این معرفت مذکوره معرفت خدا تعالی
ایمان بآنست چنانچه عدم معرفت خدا تعالی و ایمان بآن که اصل عنوان سخن است عدم شکر امور مذکوره است کما اینکه واضح است و گذشت در تفسیر سوره
واقعه در آیه لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ که متحد السیاق است با آیه ما نحن فیها بعض امور راجعه بمقام مرجع کن اعاده فائده
مهمه ندارد **هشتم** انکه سُبْحَانَ الَّذِي الخ ناظر است باصل عنوان که عبارت است از مخاطبه با محمد صلعم و تقدیر کلام چنین است سبح سُبْحَانَ
الَّذِي الخ بر سیاق فقرات قبل فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ و تصدیق میکند این بیان را آیه سوره واقعه
که متحد السیاق است با آیه ما نحن فیها فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بعد آیات أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ تا آخر آیات و گذشت در آنجا که از جمله افراد شکر
تسبیح است مرجع کن حاصل این است شکر کن محمد صلعم به تسبیح کسیکه خلق نموده است ازواج اصناف را تا آخر آیه که نعمت حاصله از احیاء ارض است و شکر آن است
بین مؤمنین و کافرین **نهم** انکه مراد از ازواج ذکور و اناث از هر صنف از اصناف است چه انسان و چه غیر انسان از بقیه حیوانات بهائم کما
اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره زخرف وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا **دهم** آنکه اگر گفته شود که آیه سُبْحَانَ الَّذِي
الخ ناطق است که منشأ جعل خلق ازواج تماما سه چیز است یکی نباتات ارض و یکی نفسهای ازواج که عبارت است از تغذی اجنه مادامیکه در بطون
امهات اند بدماء و تغذی اطفال مادامیکه قدرت بر اکل ندارند بالبان امهات و یکی از آنچه ازواج نمیدانند و حال آنکه ازواج میدانند که منشأ
خلق ثالث آنچیزیست که خودشان اکل میکنند زیرا که بالبداهه حال اطفال بعد از فطام و گرفتن از شیر در تغذی حال خود ازواج است مطلقا
چه انسان و چه حیوان و واضح است که این امر موجب کذب قرآن است انهم چگونه کذب که خلاف بدیهه است و کذب قرآن منافی است با نطق
او بآیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ الخ و حال آنکه این منافات را نفی میکند آیه وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا و آیه قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد و واضح است که این اشکالات که هیچ عقلی از عقلاء
تصدیق نمیکند آنها را بر خدا تعالی شانه داخل میکند آیه ما نحن فیها را در تحت اصل در قول امیر که آنچه از قرآن موجود مخل نظر است از حوادث منافقین است
و از اینجا است که امام صادق ع در خبر فصل الخطاب وَمِمَّا يَأْكُلُونَ قرائت فرموده اند قال ع مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا
يَأْكُلُونَ پس از این اصل و نص چند چیز معلوم شد اول آنکه قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین چنانچه در مصحف است باطل است و از اعاجیب دهر
اتباع سابقین و لاحقین است این قرائت باطله را و عمل نمودن بآن بس است برادر حق و قمر انکه مصدقین فقره مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ که خلفاء ثلثه هستند بر خدا تعالی



چه بعد تصدیق نموده باشند چه بجبل ساقط اند از مرتبه عهد الهی و خلافت رسول ص بحجة باطنه و حجت ظاهره بسببیکه در آیه سابقه يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ
و غیرها دانسته شد **سیزدهم** انکه تصدیق نمودن فقره مذکوره را ائمه ع ادیه بر خدا تعالی ثابت میکند قابلیت و صلاحیت ایشان ع را از برای عهد الهی و خلافت
رسولیه ص و نیز بحجة باطنه و حجت ظاهره کما اینکه در آیه مذکوره و غیرها بیان شد مرجع کن **یازدهم** انکه منشأ اول در خلق ازواج که متعلق نباتات
نه مجرد نباتات است بلکه مراد نباتی است که واقع شده است بر او نطفه سماویه کما اینکه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند که گذشت در تفسیر سوره قمر قال سئلت ابا عبد الله
عن قول الله عز وجل سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ فقال
ان النطفة یعنی الماء تقع من السماء علی النبات والثمار والشجر فیاکل الناس منها والبهائم فتجری فیهم ثم قال
ابو عبد الله ع إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ مِنْ ضَعْفٍ ما یکون خلقنا من نطفة فطرت ثم جعلت علقة ثم جعلت مضغة ثم جعلت عظاما
غلیظة ثم کسی العظام لحما فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ س اگر گفته شود که با اطلاق کلمه ازواج چگونه تخصیص داده شده است نطفه سماویه
در خبر مذکور بزوج دو صنف انسان و بهیمه بلکه مقتضای اصل در قول امیر ع ابهموا ما ابهمه الله شمول آیه است غیر انسان و بهیمه را ج خود قرائت مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا يَأْكُلُونَ شاهد است که مراد از ازواج انسان و بهائم است نه مطلق حیوان بسبب حیوانیکه اکل نبات مطلقا میکند مثل حیوان
و دیدان ارض و مثل اینها والحمد لله رب العالمین **واما تفقهات** راجعه بآیات ما نحن فیها اول آنکه کسیکه احیاء کند ارض میته را آن
حق است بآن ارض یعنی ملک میشود کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر سیم وسائل قال ص مَن احیا ارضا مواتا فهو له و فرق نیست در احیاء
ارض بین اخراج حب از او و جعل جنات در او و تفجیر عیون در او کما اینکه نطق آیه ما نحن فیها است و نیز اینها میکند از او اخبار کثیره مثل رسول خدا ص در خبر کتاب مذکور
قال ص من غرس شجرا او حفر وادیا بدیا لم یسبقه الیه احد واحیی ارضا میتة فهی له قضاء من الله ورسوله و قول امام
صادق ع در خبر همین کتاب قال سئل وانا حاضر عن رجل احیی ارضا مواتا فکری فیها نهرا او بنی فیها بیوتا و غرس نخلا و شجرا فقال
هی له الخ و نیز فرق نیست بین احیاء ارض و عمارت ارض خربه کما اینکه امام ع در خبر همین کتاب فرموده اند یقول ع ایما قوم احیوا شیئا
من الارض و عمروها فهم احق بها وهی لهم **دوم** انکه اگر کسی بعد از احیاء ارض و عمارت او ترک نمود او را تا اینکه مثل اول میته
و خربه شود نیز از ملک آن خارج میشود و ملک است احیاء و عمارت کننده ثانی کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر سیم وسائل یقول ع ایما رجل اتی
خربة بائرة فاستخرجها وکری انهارها وعمرها فان علیه فیها الصدقة فان کانت ارض لرجل قبله فغاب عنها
وترکها فاخربها ثم جاء بعد یطلبها فان الارض لله ولمن عمرها و امام ع در خبر کتاب مذکور بعد فرموده اند مدت زوال ملکیت

احیاء و عمارت کننده را بتعطیل سال پی در پی بدون علت قال إن الأرض لله تعالى جعلها وقفا على عباده فمن عطل أرضا ثلث سنين
متوالية بغير علة أخذت من يده ودفعت إلى غيره و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام سیم آنکه ترک شکر نعمت احیاء ارض
حرام است کما اینکه معلوم است از آیه نحن فیها علاوه بر آنچه در آیه سوره و قصه در این باب دانسته شد مراجعه کن چهارم آنکه شکر نعمت احیاء ارض و خلق ازواج
واجب است کما اینکه معلوم است از آیه نحن فیها بانضمام آنچه در سوره و قصه بیان شد مراجعه کن و الحمد لله رب العالمین وآية لهم الليل نسلخ منه
النهار فإذا هم مظلمون والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز
العليم والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم لا الشمس
ينبغي لها أن تدرك القمر ولا الليل سابق النهار وكل
في فلك يسبحون ظهورات ذیربط این آیات مبارکات این است وجه از برای احیاء موتی را از برای کفار شب است میکشیم از او
روز را پس اینها تاریک می‌کنند و آفتاب جاری میشود از برای محل قرار از برای او و او یعنی تقدیر قمر منازل تقدیر عزیز علیم است و ماه را تقدیر نمودیم از منزلها تا اینکه
عودت نماید مثل محل و جای شکوفه خرما نه آفتاب سزاوار است از برای او اینکه ادراک کند ماه را و نه شب سبقت گیرنده است روز را و هر یک در فلکی سباحت میکنند
زیرا که این آیات مبارکات ببرکت اخبار که ذکر شده است در آنها همین آیات بدون اضافه نمودن چیزی مدد آنها که حجت است این امر رجعیت نزلت آنها از قبیل آیات
که منزلت ائمه مرادست مثل خبر برهان از امام صادق ع قال قال الله عز وجل لمحمد ص قل لو أن عندي ما تستعجلون به لقضي الأمر
بيني وبينكم قال لو أني أمرت أن أعلمكم الذي أخفيتم في صدوركم من استعجالكم بموتي لتظلموا أهل بيتي
من بعدي فكان مثلكم كما قال الله عز وجل وآية لهم الليل نسلخ منه النهار فإذا هم مظلمون و خبر ذکر الکتاب
از رسول خدا ص ثم تقول يا رب من أين تأمرني أن أطلع من مغربي أم من مطلعي فذلك قول الله عز وجل والشمس
تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم و خبر سیم قال قضى أمير المؤمنين ع في رجل أوصى فقال أعتقوا
كل عبد قديم في ملكي فلما مات لم يعرف الوصي ما يصنع فسئل عن ذلك فقال يعتق عنه كل عبد له في ملكه
ستة أشهر وتلا قوله تعالى والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم إنما ينتهي بالشبه بالهلال
في تقوسه وضؤولته بعد ستة أشهر من أخذ الثمرة منه و خبر چهارم هم کما از امام باقر ع في قوله لا الشمس ينبغي الخ
يقول الشمس سلطان النهار والقمر سلطان الليل لا ينبغي للشمس أن تكون مع ضوء القمر بالليل ولا يسبق

الليل



الليل النهار يقول لا يذهب الليل حتى يدركه النهار وكل في فلك يسبحون يقول يجيء وراء الفلك بالاستدارة
پس اشکالی که بجمله در تفاسیر مذکوره هست بلی چند امر باید دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که مسبوقیت نهار از لیل در آیه نحن فیها دلالت می‌کند بر
سابقیت لیل بر نهار و حال آنکه فقره ولا الليل سابق النهار دلالت دارد بر سابقیت نهار بر لیل کما اینکه ابناء میکند از این قول امام ع سابق
در خبر چهارم هم کما قال إن الله جل ذكره خلق النهار قبل الليل و قول امام ثامن ع در خبر صافی فقوله تعالی ولا الليل سابق
النهار أي قد سبقه النهار و این امر منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الإنس والجن الخ جواب مسبوقیت نهار از لیل
دلیل است بر اصلیت نهار و عارضیت لیل کما اینکه ابناء میکند از این نکته و قیمه قول امام صادق ع در خبر اول وسائل در ریختن ظلمت را بعد شفق
قال الله خلق حجابا من ظلمة مما يلي المشرق ووكل به ملكا فإذا غابت الشمس اغترف ذلك الملك
غرفة بيده ثم استقبل بها المغرب يتبع الشفق ويخرج من بين يديه قليلا قليلا ويمضي فيوافي
المغرب عند سقوط الشفق فيسرح الظلمة ثم يعود إلى المشرق فإذا طلع الفجر نشر جناحه فاستاق
الظلمة من المشرق إلى المغرب حتى يوافي بها المغرب عند طلوع الشمس پس اشکالی نیست در این باب دوم
آنکه فقره والشمس تجري لمستقر لها ظاهر است که از برای شمس محل استقراری هست و در این صورت معارضه خواهد شد بین این
فقره و آیه سوره لقمان وسخر الشمس والقمر كل يجري لأجل مسمى و که او کذا از امثال این آیات که ناطق است که شمس و قمر هر دو
سخر کنند بدون سکون کما اینکه در آیه سوره انعام است وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا و آیه سوره رحمن والشمس
والقمر بحسبان حاصل اشکال این است که این آیات و اشباه آنها دلالت دارد بر تحرک و جریان شمس و قمر بدون استقرار آنها که منافات
با آیه نحن فیها که میگوید از برای شمس محل استقرار است و بعبارة اخری دو اشکال است در مقام یکی در تفرقه بین شمس و قمر که آیات مذکوره یکسان اند و یکی
استقرار شمس و این امر منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الإنس والجن الخ که دخل میکند این امر آیه نحن فیها را در تحت قول
امیر که آنچه از قرآن محل نظر است از حوادث منافقین است وجه است بر این بیان بمون قرائت امیر ع که تنزیل قرآن است والشمس
تجري لا مستقر لها در خبر فصل الخطاب قال أبو جعفر قرأ أمير المؤمنين ع يس فقرء والشمس تجري لا مستقر لها
و از اینجا یعنی از این اصل یعنی معلوم شد که قرائت مشهوره که در مصحف است باطل است که باید طرح شود از بین والحمد لله رب العالمين
سیم آنکه تقدیر العزیز العلیم عبارتست از صنع رب عزیز در ملک خود و بخلق خود کما اینکه رسول خدا ص در خبر چهارم هم کما فرموده

[illegible]

ذلك تقدير العزيز العليم يعني صنع الربّ العزيز في ملكه بخلقه الخ چهارم آنکه واضح است که ظلمت صفت لیل است
نه صفت شخصی که لیل بر ایشان داخل و واقع شده کما اینکه تصدیق میکند این بیان را آیهٔ سورهٔ یونس كانّما اغشيت وجوههم قطعا من
الليل مظلما و نیز واضح است که شخص در این هنگام که لیل بر ایشان داخل و واقع شد مظلم علیهم میشد کما اینکه نیز تصدیق میکند این را
آیهٔ سورهٔ بقره واذا اظلم عليهم قاموا و نیز واضح است که مقتضای این بیان ما و نیز این است که مظلمون در آیهٔ ما نحن فیها بفتح لام باشد
نه کسر او کما اینکه قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین است اما فی المصحف پس اگر گفته شود که اظلام لغةً عبارتست از دخول در ظلام فی القاموس
واظلموا دخلوا في الظلام و بنا بر این بیان کسر لام در آیه صحیح است چنانچه مشهور است جواب لائح است که در این هنگام یعنی در هنگامیکه
مظلمون در آیه بمعنای داخلون في الظلام باشد که عبارتست از داخل شوندگان در تاریکی خلاف مراد از آیه خواهد شد زیرا که مقتضای
سلخ نهار از لیل داخل شدن لیل است بر کسی نه داخل شدن ناس در لیل و تصدیق میکند این بیان ما و نیز را علاوه بر آیات مصدقهٔ مذکوره آیهٔ فلمّا
جنّ عليه الليل و در آیت اول و سال از امام ع به تقریر اینوادی القرص و يقبل الليل ثمّ يزيد الليل
ارتفاعا الخ حاصل این است که دخول فعل لیل است نه فعل مظلم علیهم علاوه بر اینکه فرق است بین داخل شونده در تاریکی و داخل گردیده شده در
تاریکی که مراد از آیه ما نحن فیها است پس کسر لام در آیه از جملهٔ حوادث منافقین است بتصدیق آیات مصدقهٔ مذکوره پنجم آنکه
والقمر در آیه ما نحن فیها بضم راء است نه فتح راء زیرا که خود قمر آیه است مثل لیل و شمس نه تقدیر قمر در منازل لها کما اینکه تصدیق میکند این را آیهٔ سورهٔ
اسراء وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة با بیان امیر ع در خبر چهاردهم بحار
سئل ابن الكواء امير المؤمنين ع عن المحو الذي يكون في القمر فقال ع الله اكبر الله اكبر رجل اعمى يسئل
عن مسئلة عمياء اما سمعت الله تعالى يقول وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا
آية النهار مبصرة الخ و نیز تصدیق میکند این را اخبار کثیره مثل خبر مستدرک از رسول خدا ص قال لا تستقبلوا الشمس والقمر
ببول ولا غائط فانّهما من آيات الله و از اینجا بر من مدلل شد که قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین که فتح راء است چنانچه در مصحفست
از جملهٔ حوادث منافقین است که خلاف مصدقات مذکوره است علاوه بر خلاف نظم فقرات سابقه بر این فقره زیرا که مقتضای نظم کلام این است
وآية لهم الليل الخ وآية لهم الشمس الخ وآية لهم القمر الخ زیرا که واضح است که شمس و قمر هر دو معطوف هستند بر لیل عاطفت
امر این است که جمله وقعه بعد هر یک از این سه آیه بیان است از برای آیه او اما لیل سلخ نهار از او و اما شمس مستقر از بودن است از برای او و اما قمر تقدیر



او است در منازل با متعلقاتی که در فقرات است والحمد لله رب العالمين ششم آنکه فلک بفتح فاء و لام در آیه ما نحن فیها محل
نظر است زیرا که اگر تنوین در هر یک از کلمهٔ كلٌّ و کلمهٔ فلكٍ عوض از مضاف الیه باشد که تقدیر آیه چنین باشد كلّ واحد یعنی از شمس و قمر فی فلکه لازم
آید که تعبیر يسبحون بصیغهٔ جمع مورد نباشد کما اینکه تصدیق میکند این را آیات سابقه وسخّر الشمس والقمر كلٌّ يجري الى اجل
مسمّى وسخّر الشمس والقمر كلٌّ يجري لاجل مسمّى زیرا که سباحت در آیه ما نحن فیها عبارتست از جریان و هر یک از آیات
تصدیق میکند دیگری را بلی تعبیر بجمع صحیح است اگر تقدیر کل چنین باشد کلّهما في فلك واحد و این امر ممنوع است یعنی سباحت
و جریان هر دو در یک فلک ممنوع است از جهت قول امام باقر ع در خبر متقدم که مجری شمس و قمر دریا و دراه فلکست باستداره نه در خود فلک قال ع كلٌّ
في فلك يسبحون يقول يجري يجري وراء الفلك بالاستدارة و این اشکال عظیم که داخل میکند آیه ما نحن فیها را در تحت
اصل سابق الذکر که آنچه از قرآن محل نظر است از حوادث منافقین است و نیز حجت است بر این بیان تصریح امام سجاد ع در خبر چهاردهم بحار که شمس و قمر در یک فلک
یعنی کشتی هستند که ابا میکند از آیه ما نحن فیها قال ع انّ من الآيات التي قدّرها الله للناس ممّا يحتاجون اليه البحر الذي
خلقه الله بين السماء والارض قال وانّ الله قدّر فيها مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب ثمّ قدّر ذلك
كلّه على الفلك ثمّ وكّل بالفلك ملكا معه سبعون الف ملك فهم يديرون الفلك فاذا اداروه
الشمس والقمر والكواكب معه فنزلت في منازلها التي قدّرها الله فيها ليومها وليلتها الخ پس اصل
و نص ثابت شد که آیه فُلْك بضم فاء و جزم لام است نه آنچه در مصحف و مشهور بین قراء و مفسرین است الى الآن از فتح فاء و لام و این مطلب نیز از اعاجیب
دهر است که حال این امر با بودن اصل و نص مذکور مخفی مانده است بر اکابر و اصاغر در اعصار و امصار و در این باب آنچه تقریر شد در آیه یا حسرةً
على العباد از بطلان خلافت خلفاء ثلثه و ثبوت خلافت ائمه اثنی عشر نیز معتبر است طابق النعل بالنعل مراجعه کن والحمد لله رب العالمين
هفتم آنکه آنچه ذکر شد در ذیل آیهٔ مبارکه بود و اما تأویل یعنی فاذا هم مظلمون عبارتست از ظهور ظلمت بعد از وفات
رسول الله ص پس ابصار نمیبینند فضل اهل بیت آنحضرت ص را کما اینکه امام باقر ع فرمودند در خبر صافی قال يعني قبض محمّد ص وظهرت
الظلمة فلم يبصروا فضل اهل بيته واما تفقهها راجعه بآیات ما نحن فیها اول آنکه مکروه است استقبال
نمودن شمس و قمر ببول و غائط کما اینکه گذشت در قول رسول خدا ص قال لا تستقبلوا الشمس والقمر ببول ولا غائط فانّهما آيتان
من آيات الله و بعبارهٔ اخری مکروه است ظاهر نمودن فرج را از برای شمس و قمر کما اینکه در قول دیگر آن حضرت ع است در خبر اول و سال نهی

ان یبول الرجل وفرجه باد للشمس والقمر و از علت در خبر اول معلوم شد کراهت ظاهر بودن فرج را وقت انزال منی از
برای شمس و قمر زیرا که منی اشد است از بول کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر اول سابق قال ذکر المنی وشدده وجعله
اشد من البول الخ دوم آنکه مکروه است تزویج و کذا مسافرت با بودن قمر در برج عقرب کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم مستدرک
فرموده اند قال من سافر او تزوج والقمر فی العقرب لم یر الحسنی سیم آنکه مکروه است جماع در دو شب و روز
آخر ماه کما اینکه در قول رسول ص است در خبر سیم سابق قال یا علی لا تجامع اهلک فی آخر درجة اذا بقی یومان فانه ان قضی
بینکما ولد یکون عشارا او عونا للظالمین ویکون هلاک فئام من الناس علی یدیه و نیز جماع در آن وقت که
محاق شهر گفته میشود در رجب سقط ولد است کما اینکه از امام سابع ع است در خبر کتاب مذکور قال من اتی اهله فی محاق الشهر فلیسلم
لسقط الولد چهارم آنکه مکروه است جماع در شب اول هلال و شب نیمه ماه و شب آخر ماه کما اینکه در قول رسول خدا ص است در خبر سیم
سابق قال یا علی لا تجامع اهلک فی اول لیلة من الهلال ولا فی لیلة النصف ولا فی آخر لیلة فانه یتخوف
علی ولد من یفعل ذلک الخبل فقال علی ع ولم ذاک یا رسول الله ص فقال ان الجن یکثرون غشیان
نسائهم فی اول لیلة من الهلال ولیلة النصف وفی آخر لیلة اما رایت المجنون یصرع فی اول الشهر و
فی وسطه وفی آخره پنجم آنکه مکروه است جماع بین غیاب شمس و غیاب شفق در شب و بین طلوع فجر و طلوع شمس در روز کما اینکه امام ع
در خبر دوم مستدرک فرموده اند ع سئل ایکره الجماع فی وقت من الاوقات فقال نعم من طلوع الفجر الی طلوع
الشمس ومن غیاب الشمس الی غیاب الشفق و کذا مکروه است جماع در شب و روز که در هر یک آیه از آیات واقع شود مثل کسوف شمس
و خسوف قمر در شب و زلزله و باد سیاه یا زرد یا قرمز در هر یک کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قال وفی اللیلة التی ینکسف
فیها القمر وفی الیوم الذی تنکسف فیه الشمس وفی الیوم واللیلة الذین تزلزل فیهما الارض وعند الریح
الصفراء والسوداء والحمراء ولقد بات رسول الله ص عند بعض نسائه فی اللیلة التی انکسف فیها القمر
فلم یکن منه الیها شیء فلما اصبح خرج الی مصلاه فقالت یا رسول الله ص ما هذا الجفاء الذی
کان منک فی هذه اللیلة فقال ص ما کان جفاء ولکن کانت هذه الآیة فکرهت ان اتلذذ فیها فاکون
ممن عیر الله فی کتابه بقوله ان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم ثم قال محمد بن علی ع

والذی





والذی بعث محمدا ص بالنبوة واختصه بالکرامة لا یجامع احد منکم فی وقت من هذه الاوقات فیرزق ذریة
فیری فیها قرة عین و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین وآیة لهم انا حملنا
ذریتهم فی الفلک المشحون وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون وان
نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون الا رحمة منا و
متاعا الی حین ظاهر ترجمه آیات مبارکات این است و حجت از برای کفار بر حیات اموات آنکه برداشتیم حمل
نمودیم ذریه آنها را در کشتی و خلق کردیم از برای آنها از مثل کشتی آنچه سوار میشوند و اگر بخواهیم غرق میکنیم آنها را پس نیست کسیکه طلب کند فریادرسی را از برای
آنها و نه خلاص شوند مگر رحمتی از ما و متاعی تا وقت موت زیرا که این آیات مبارکه و آیات دیگر از جمله آیاتی است که تاویلات آنها در تنزیلات آنهاست
یعنی میدانند معانی آنها را عالم و جاهل مثل آیه سوره بنی اسرائیل ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر و آیه همین سوره افامنتم
ان یعیدکم فیه تارة اخری فیرسل علیکم قاصفا من الریح فیغرقکم بما کفرتم ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا
پس اشکالی در جهت تفسیر آیات مذکوره نیست بلی چند امر باید دانسته شود اول آنکه مشحون در آیه ما نحن فیه عبارتست از مطرود و مدفوع بتصدیق
آیه سوره شعراء فانجیناه ومن معه فی الفلک المشحون که تصدیق میکند این آیه را آیه سوره حاقه انا لما طغی الماء حملناکم
فی الجاریة پس اگر گفته شود که مشحون عبارتست از مملو یعنی پر شده بتصدیق آیه سوره صافات اذ ابق الی الفلک المشحون بیان امام
صادق ع در او در خبر برهان قال فغضب یونس ومر علی وجهه مغاضبا حتی انتهی الی ساحل البحر فاذا سفینة قد شحنت
وارادوا ان یدفعوها فسألهم ان یحملوه فحملوه الخ جواب آنکه حمل ذریه کفار در فلک مملو محل نظر است از برای اهل دل که
منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ کما اینکه واضح است از برای هر ذی مسکه یعنی با پر بودن فلک چگونه حمل شده ذریه در او
بخلاف حمل کفار که یونس باشد دوم آنکه واضح است که جهت آیه حمل ذریه در فلک جاری یعنی مطرود و مدفوع هست نه فلک مملو سیم آنکه
واضح است که مراد از خلق مثل در آیه ما نحن فیها شیء مرکوب است در جریان و حرکت فلک نه پری چهارم آنکه واضح است که فقره وان
نشأ نغرقکم الخ مناسب با فلک جاری است نه فلک مملو و واضح است که هیچیک از این موانع در فلک مشحون در قضیه یونس نیست علاوه
بر بیان امام صادق ع در او حاصل این است که مشحون لغة دو معنی دارد یکی مملو یکی مطرود قال القاموس شحن السفینة کمنع
ملأها و طرد پس این کلمه از جهت مصادیق متشابه شد که باید رد شود از جهت موانع مذکوره بر آیه مصدقه سوره شعراء مذکوره که محکم است کما اینکه

در اصول ضیه دانسته شد و از اینجا مبرهن و مدلل شد که تفسیر علی بن ابراهیم ره الفلک المشحون را بالسفن المملوة و اتباع بقیه مفسرین آنرا نیز
از جمله اعاجیب است والحمد لله رب العالمین دوم آنکه واضح است که ابتنیه حمل ذریه از برای کفار محل تامل است زیرا که
محسوس نبودن حمل ذریه ایشان در فلک جاری چگونه این قضیه آیه و حجه است از برای ایشان در حیات موتی بلکه این قضیه آیه و حجه است از برای ذریه و
مصدق نمیکند این را آیات سابقه از احیاء ارض میته تا آخر که جمیعا در امور حسیه است و نیز مثبت اغراق ذریه مناسبت ندارد با آیه بودن حمل از
برای کفار و کذا مثبت مرکوب در آیه بودن یا نبودن حمل ذریه آیه از برای کفار از جهة محسوس نبودن حاصل اینست که محسوس چگونه
مثل غیر محسوس میشود پس این امور مذکوره که هر یک محل نظر است داخل میکند آیه ما نحن فیها را در تحت اصل در قول امیر ع که آنچه محل نظر است از
از قرآن از حوادث منافقین است و آیه متقدمه أم أمنتم أن یعیدکم فیه تارة أخرى فیرسل علیکم قاصفا من الریح فیغرقکم
بما کفرتم ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا تصدیق میکند که آیه ما نحن فیها وآیة لهم أنا حملناهم فی الفلک
المشحون است که در اینصورت جمیع اشکالات مذکوره مرتفع خواهد شد کما اینکه واضح است و کمال مناسبت و تمام دلالت خواهد بود در اجزاء
فقرات ما نحن فیها از این بیانات ماموله چند چیز معلوم شد اول آنکه آنچه توجیه شده در این آیه از مفسرین مثل حمل نمودن ذریه را
در آیه ما نحن فیها با باء و فلک را بفلک نوح ع و امثال این توجیه جمیعا باطل است دوم آنکه قرائت مشهوره که اتباع نموده اند قراء و مفسرین
الی الآن که مخالف است با اصول مذکوره نیز باطل است و عدم اصابه این نکته از علماء شیعه از سابقین و لاحقین در اعصار و امصار از جمله عجایب است
سیم آنکه تصدیق خلفاء ثلثه آیه ما نحن فیها را بر خدا تعالى حجه است بر عدم قابلیت آنها از برای عهد الهی و خلافت رسالت بسیاکه در آیه
یا حسرة على العباد دانسته شد مراجعه کن و الحمد لله رب العالمین چهارم مراد از آیه ما یرکبون در آیه ما نحن فیها مثل فلک است
در جریان انعام مرکوبه است مثل خیل و بغال و حمیر و ابل کما اینکه تصدیق میکند این را آیه همین سوره أنا خلقنا لهم مما عملت أیدینا أنعاما
فهم لها مالکون وذللناها لهم فمنها رکوبهم الخ و آیه سوره نحل والخیل والبغال والحمیر لترکبوها
الخ پنجم آنکه صریخ در آیه ما نحن فیها عبارتست از مستغیث یعنی کسیکه طلب کند اغاثه را نه عبارتست از مغیث یعنی اغاثه کننده و فریاد
رسنده زیرا که این معنی مستلزم تکرار است بفقره ولا هم ینقذون کما اینکه واضح است و این منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس
والجن الخ حاصل کلام این است که کلمه صریخ متشابه است یعنی دو معنی دارد قال فی القاموس والصارخ المغیث
والمستغیث ضد کالصریخ و فقره ولا هم ینقذون محکم است که باید رد شود این متشابه بر محکم کما اینکه در اصول ضیه دانسته شد





و بنا بر این بیان مامون معنی آیه مبارکه چنین میشود نیست کسیکه طلب اغاثه کند از برای مغرقین و از اینجا معلوم و مبرهن شد بطلان تفسیر صافی در
فلا صریخ لهم بفلا مغیث لهم یحرسهم والحمد لله رب العالمین ششم آنکه الا رحمة منا
در آیه ما نحن فیها در تقدیر الا برحمة منا است کما اینکه تصدیق میکند او را آیه سوره هود ولما جاء أمرنا نجینا هودا والذین
معه برحمة منا و آیه دیگر همین سوره فلما جاء أمرنا نجینا صالحا والذین معه برحمة منا ص این است
که رحمة منصوب است بنزع خافض بتصدیق آیات مذکوره که متحده السیاق است با آیه ما نحن فیها در نجاه و انقاذ کما اینکه واضح است و بعباره اخری
حصر انقاذ و خلاص مغرقین است برحمت و نعمه الهیه و تصدیق میکند این بیان مامون را آیه متقدمه ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا
و از اینجا نیز معلوم و مبرهن شد بطلان تفسیر صافی در فقره مبارکه که رحمة را علت قرار داده است قال الا لرحمة زیرا که واضح است که آیه
مبارکه در مقام حصر است لا غیر بتصدیق مصدقات مذکوره علاوه بر اصحیت تقدیر باء از تقدیر لام بحسب معنی که لازم میدارد او را آیه قل لئن
اجتمعت الانس والجن الخ کما اینکه واضح است والحمد لله رب العالمین هفتم آنکه عطف ومتاعا
بر رحمة در آیه ما نحن فیها محل تامل و نظر است از جهات کثیره یکجهة باطل شدن حصر انقاذ برحمة است کما اینکه واضح است و یکجهة اینکه استثنا
با ان نشأ نغرقهم منافات دارد زیرا که تقدیر کلام چنین است و ان نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون
الا متاعا الى حین و اگر بخواهیم غرق میکنیم آنها را پس طلب فریادرسی از برای آنها نیست و نه آنها خلاص شونده هستند مگر بجهة تمتع نمودن تا
تا وقت موت و واضح است که این معنی منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ و یکجهة آنکه آیات مصدقه مذکوره و امثال آنها
مثل آیه ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک حجه است بر انحصار جهة منقذه در رحمة لا غیر و واضح است که این جهات ثلث
که هر یک منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ داخل میکند آیه ما نحن فیها را در تحت اصل در قول امیر ع که هر چه از قرآن
محل تامل است از حوادث منافقین است و آیات مذکوره برحمة منا و جهات سه گانه تصدیق میکند که آیه ما نحن فیها بدون واو است الا رحمة
متاعا الى حین که در این هنگام جمیع جهات مذکوره مرتفع خواهد شد و کمال و تمام مناسبت خواهد بود در عدم انقطاع رحمه منقذه تا
موت کما اینکه واضح است با تامل تام و از اینجا چند امر معلوم شد اول آنکه آنچه در تفسیر صافی است از قرار دادن ومتاعا علة دیگر قال
الا لرحمة ولیتمتع بالحیوة باطل است بحکم آیات و جهات مذکوره دوم آنکه قرائت مشهوره که در مصحف است که تا حال اتباع
شده است از اعالی و ادانی باطل است که مخالف اصول مذکوره است سیم آنکه تصدیق خلفاء ثلثه این آیه را بر خدا تعالی چه بعد با

و چه بجهل بجحت باطنه و حجب ظاهره ساقط اند از مرتبه عهد الهی و خلافت رسولیت ص کما اینکه تقریر رسید در آیه یا حسرة علی العباد
مراجعه کن وَاِذا قیلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَینَ اَیدیکُم وَما خَلفَکُم
لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ وَما تَأتیهِم مِن آیَةٍ مِن آیاتِ رَبِّهِم اِلّا
کانُوا عَنها مُعرِضینَ ظهور و نزدیک ترجمت این آیات مبارکات این است و زمانیکه گفته میشود از برای آنها
پرهیز کنید آنچه بین دستهای شماست و آنچه در پشت شماست شاید رحمت کرده شوید و نیاید آنها را آیه از آیات پروردگار آنها مگر اینکه بودند
از او اعراض کننده زیرا که این آیات بملاحظه آیات متعدده مراد از فهمی است که میدانند معانی آنها را اعاظم و جاهل نظر بکه مراجع ضمائر
در این آیات همان مراجع ضمائر است در آیات متقدمه و نیز تصدیق میکند فقره اولی را قول صادق ع در خبر صافی قالَ مَعناهُ اتَّقوا
ما بَینَ اَیدیکُم مِنَ الذُّنُوبِ وَما خَلفَکُم مِنَ العُقُوبَةِ و تصدیق میکند فقره ثانیه را آیه سوره مؤمنون قَد کانَت
آیاتی تُتلی عَلَیکُم فَکُنتُم عَلی اَعقابِکُم تَنکِصُونَ پس اشکالی در تعبیر آیات مذکوره نیست فی الجمله بلی باید چند امر دانسته شود
اول آنکه اگر گفته شود که واضح است اتقاء هر یک از ما بین ایدیکم که ذنوب است وما خلفکم که عقوبت است بنابر تعبیر مذکور از امام
صادق ع مستلزم دیگریست و بعبارة اخری اتقاء هر یک لازم دارد اتقاء دیگر را زیرا که عقوبت اخرویه مسبب است از ذنوب دنیویه
کما اینکه معلوم است و در این هنگام حاصل میشود تکرار در آیه ما نحن فیها که منافات دارد با آیه قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الاِنسُ وَالجِنُّ الخ
ج واضح است که عقوبت اخرویه مسبب است از مطلق ذنوب چه ذنوب بین ایدی و چه ذنوب غیر بین ایدی کما اینکه تصدیق میکند این را آیه
وَاتَّقُوا النّارَ الَّتی وَقُودُهَا النّاسُ وَالحِجارَةُ از جهة اصل و در قول امیر ع که دانسته شد در اصول ماضیه اَبهِمُوا ما اَبهَمَهُ اللهُ
نه مخصوص است بذنوب بین ایدی پس تکراری که منافی است با آیه قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الخ نخواهد شد و بعبارة اخری عطف اصل است بر فرع
و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره هود وَلا یَزالُونَ مُختَلِفینَ اِلّا مَن رَحِمَ رَبُّکَ وَلِذلِکَ خَلَقَهُم و روایات
مثل روایت مستدرک از امام ع وَکُلُّ سَهوٍ بَعدَ الخُرُوجِ مِنَ الصَّلوةِ فَلَیسَ بِشَیءٍ وَلا اِعادَةَ فیهِ لِاَنَّکَ
قَد خَرَجتَ عَلی یَقینٍ وَالشَّکُّ لا یَنقُضُ الیَقینَ پس اشکالی نیست بحمدالله و منته دوم آنکه اگر گفته شود واضح است
که اتقاء بین مذکورین یعنی اتقاء ذنوب و اتقاء عقوبت ببیان مذکور موجب رحمت است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات متکاثره مثل آیه سوره
طلاق وَمَن یَتَّقِ اللهَ یُکَفِّر عَنهُ سَیِّئاتِهِ وَیُعظِم لَهُ اَجراً و آیه سوره یوسف اِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَیَصبِر فَاِنَّ اللهَ لا یُضیعُ



اَجرَ المُحسِنینَ نه موجب ترجی است که در آیه ما نحن فیها است بحکم کلمه لعلکم و واضح است که در این هنگام اختلاف و اعوجاج
واقع خواهد شد بین آیه ما نحن فیها و آیات مذکوره و امثال آنها و حال آنکه گذشت در اصول ماضیه که اختلاف و اعوجاج در قرآن نیست ج
اولا گذشت در اصول ماضیه معتبره که از جمله آنها وجوب رد متشابهات است بمحکمات آنها که از جمله فروعات این اصل هم رد آیه ما نحن
فیها است بر آیات مذکوره و وجه تشابه این است که هدایت لازم رحمت است و اشکال مذکور در صورت اراده ملزوم است و اما اراده
لازم که هدایت است اشکال مرتفع است و تقدیر کلام این است لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ و تصدیق میکند این وجه را در آیه ما نحن فیها
قول عترت ع که هر یک مبنی است از دیگری کما اینکه در اصول متقدمه دانسته شد یعنی قول امام صادق ع در خبر دوم اَنَّ رَجُلاً نَصرانِیّاً
عَطَسَ عِندَ اَبی عَبدِاللهِ ع فَقالَ اَبُو عَبدِاللهِ رَحِمَکَ اللهُ فَقالُوا اِنَّهُ نَصرانِیٌّ فَقالَ لا یَهدیهِ اللهُ حَتّی
یَرحَمَهُ پس چنانچه عترت ع تعبیر فرموده است از لازم که هدایت است بملزوم که رحمت است همچنین در ثقل اکبر که قرآن است تعبیر شده
از لازم بملزوم پس اشکالی نیست بحمدالله و منته و ثانیا آنکه اشکال مذکور وارد است در صورتیکه آیه مذکوره بصیغه مجهول قرائت شود
اما اگر بصیغه معلوم قرائت شود نیز اشکال مرتفع است و تقدیر کلام چنین است لَعَلَّکُم تَرحَمُونَ اَنفُسَکُم و تصدیق میکند این ثقل اکبر را
ثقل اصغر یعنی قول صدیق اکبر ع در نهج البلاغه فَارحَمُوا نُفُوسَکُم ... ما تَرحَمُ مِن نَفسِکَ ما تَرحَمُ مِن غَیرِکَ لعل کما اینکه از
برای طمع آمده همچنین از اشفاق آمده است قالَ فِی القامُوسِ لَعَلَّ کَلِمَةُ طَمَعٍ وَاِشفاقٍ و شفق از برای حرص ناصح بر اصلاح
منصوح آمده است قالَ فیهِ الشَّفَقُ مُحَرَّکَةً اِلی اَن قالَ وَحِرصُ النّاصِحِ عَلی اِصلاحِ المَنصُوحِ و در این هنگام اشفاق
واضح است که قائل بمعاذ اِتَّقُوا است بکلمه لَعَلَّکُم بر مخاطبین و ثالثا آنکه کلمه لعل از خدا تعالی بمعنای وجوب است کما اینکه عسکری علیه السلام
فرموده اند در خبر برهان قالَ وَلَعَلَّ مِنَ اللهِ واجِبٌ لِاَنَّهُ اَکرَمُ مِن اَن یُعنِیَ عَبدَهُ اِلی مَنفَعَةٍ یُطمِعُهُ فی فَضلِهِ
ثُمَّ یُخَیِّبُهُ اَلا تَری کَیفَ قَبُحَ مِن عَبدٍ مِن عِبادِهِ اِذا قالَ لِرَجُلٍ اُخدُمنی لَعَلَّکَ تَنتَفِعُ بی وَبِعِلمی
نَفَعَکَ ثُمَّ یَخدُمُهُ ثُمَّ یُخَیِّبُهُ وَلا یَنفَعُهُ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَکرَمُ فی اَفعالِهِ وَاَبعَدُ مِنَ القَبیحِ فی اَعمالِهِ
مِن عِبادِهِ سوم اگر گفته شود که این وجوه ثلثه صحیحه با مبنی نفی صحیح است اگر قائل لعل خدا تعالی باشد و در آیه ما نحن فیها حکایت
قول از خدا تعالی است نه قول پس اصل اشکال ساقط است از بین ج واضح است بملاحظه آیات اول سوره که مراد از قائل یعنی امر تعالی
ذنوب و اتقاء عقوبه رسول ص است که قولش قول خدا تعالی است کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره نجم وَما یَنطِقُ عَنِ الهَوی

ان هو الا وحی یوحی رب میکند این آیه قول امام ثامن در خبر سیم و آن قال لان رسول الله الی ان قال فکان متبعا
لله مؤدیا عن الله ما امره به من تبلیغ الرسالة بعبارة اخری لعلکم ترحمون عبارتست از لترحموا کما ائمه عسکری در خبر مذکور فرموده اند فان
لعلکم تتقون لها وجهان احدهما خلقکم وخلق الذین من قبلکم لعلکم کلکم تتقون ای لتتقوا ما صل
این است که هر یک از وجوه اربعه مذکوره رافع اشکال است و دو وجه با صل و دو وجه بعض و الحمد لله رب العالمین و از این بیانات معلوم شد بطلان تفسیر
از چند جهة قال لعلکم ترحمون لتکونوا اجبن رحمة الله جهة اولی تفسیر رحمت برجاء رحمت تفسیر برای است جهة ثانیه این تفسیر مخالفت
آیات متقدمه در وجوب تکفیر سیئات و اعلام اجر با اتقاء جهة ثالثی تفسیر فعل مجهول را معلوم باطل است سیم آنکه اگر گفته شود که جواب
اذا در آیه ما نحن فیها چه خواهد بود زیرا که بدون جواب محل نظر و تامل است ج جواب جمله شرطیه یعنی واذا قیل لهم اتقوا الخ جمله الا یتقون آیات
بتصدیق آیات کثیره که متحده السیاق است با آیه ما نحن فیها مثل آیه سوره مرسلات واذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون و آیه سوره
بقره واذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء الخ و آیه سوره مائده واذا قیل لهم تعالوا
الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا و آیه سوره بقره واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله
قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا وکذا و کذا از امثال این آیات بلکه نظر و تامل در این است که مصدقات مذکوره مثل آنها جمیعا
مذکور است جواب شرط در آنها که بتصدیق این مصدقات علاوه بر اینکه انقطاع کلام بدون تمام بودن و مجهول بودن مقدر خلاف آیه قل
لئن اجتمعت الخ است که میگوید قرآن بالغ منتهای فصاحت است و در کلام بشر باید حذف جمله جوابیه از حوادث منافقین باشد واذا انجا
معلوم شد بطلان تفسیر مبانی قال وجواب اذا محذوف و دل علیه ما بعده کان قیل اعرضوا اولا اسناد و حذف
منافی با آیه قل لئن اجتمعت الخ کما اینکه اشاره شد و ثانیا بنا بر اعراض از آیات در آیه بعد این آیه واضح است که اسناد و دلالت با و در حذف
اعرضوا باطل مبنی بر هیچ است اصلا و نصا بخلاف جمله الا یتقون که دال است بر او جمله شرطیه واذا قیل لهم اتقوا بتصدیق آیه مذکوره
واذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون والحمد لله رب العالمین چهارم آنکه مراد از آیات در آیه ما نحن فیها آیات قرآن است کما
اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره سجده ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها و آیه سوره فرقان والذین
اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما وعمیانا و آیه سوره کهف اولئک الذین کفروا بآیات ربهم
ولقائه و آیه سوره مؤمنین ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن بل اتیناهم





بذکرهم فهم تتلی علیکم فکنتم علی اعقابکم تنکصون حاصل این است که مصداق این آیه مبارکه مثل آیات متقدمه از
همان مصداق آیات اول سوره است مثل وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم فهم لا یؤمنون که این آیه و آیات متقدمه او
تصدیق میکند مثل مصداق مذکوره که مراد از آیات در آیه ما نحن فیها آیات قرآن است پنجم آنکه آنچه تقریر شد در تنزیل بود و اما تاویل آیه
عبارتست از امر با تقاء و ولایت طواغیت که فلان و فلان و فلان است و نهی است از اتباع آنها کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر
فصل الخطاب قال واذا قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم من ولایة الطواغیت فلا تتبعوهم لعلکم
ترحمون و اما تفقهات رجعه با آیات ما نحن فیها اول آنکه اتقاء ذنوب بین ایدی و اتقاء عقوبة خلف واجب است کما اینکه
معلوم است از آیه ما نحن فیها و آیات مصدقه دوم آنکه تقوی عبارتست از طاعت بدون معصیت و ذکر بدون نسیان و شکر بدون کفران
کما اینکه سابقا اشاره شد در قول امام صادق ع در خبر برهان سئل الصادق عن التقوی فقال هی طاعة فلا یعصی وان یذکر
فلا ینسی وان یشکر فلا یکفر سیم آنکه اعراض از آیات قرآن کفر است کما اینکه معلوم است از آیه ما نحن فیها و آیات مصدقه
متقدمه او مراجعه کن واذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفروا
للذین آمنوا انطعم من لو یشاء الله اطعمه ان انتم الا فی ضلال
مبین ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است در اینکه گفته میشود از برای کفار انفاق نمائید از آنچه رزق داده است شما را خدا
میگویند کسانیکه کافر شدند از برای کسانیکه ایمان آورده اند آیا اطعام نمائیم کسی را که اگر میخواهد خدا اطعام میکند او را نیستید شما مگر در گمراهی
آشکار نظر باینکه مراجع ضمائر در او نیز همان مراجع ضمائر در آیات متقدمه است و نیز تصدیق میکند او را یعنی بودن او از قسمی است که بیند اند
معنی او را عالم و جاهل نظر او مثل آیه سوره بقره و مثال مذکوره او که اشاره ببعض او شد در آیات متقدمه واذا قیل لهم آمنوا کما
آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء پس اشکالی در ظاهر آیه نیست اصلا بلی باید چند امر دانسته شود اول
آنکه اگر گفته شود با معلوم بودن مخاطبین کفار در آیه ما نحن فیها چگونه امر شده است در او بانفاق آنها و بعبارة اخری امر بانفاق بعد از تصدیق
بخدا تعالی و رسول ص است زیرا که امر بانفاق از جزو ما ارسل بها است واما قبل از ایمان بخدا تعالی و تصدیق رسول چگونه متصور است امر او و تصدیق
میکند این بیان ما مون را قول امام باقر ع در امر ولایت ائمه هدی ع که افضل واجب ما ارسل بها الرسول ص است در محکی وافی قیل لابی جعفر ع
اخبرنی عن معرفة الامام منکم واجبة علی جمیع الخلق فقال ان الله عز بعث محمدا ص الی الناس اجمعین

رسولاً وحجةً على جميع خلقه في ارضه فمن آمن بالله وبمحمد رسول الله واتبعه وصدقه فان معرفة الامام منا واجبة عليه ومن لم يؤمن بالله وبرسوله ولم يتبعه ولم يصدقه ويعرف حقهما فكيف يجب عليه معرفة الامام وهو لا يؤمن بالله ورسوله ويعرف حقهما قلت فما تقول فيمن يؤمن بالله ورسوله ويصدق رسوله في جميع ما انزل الله ايجب على اولئك حق معرفتكم قال نعم الخ ونيز حجه است بر بیان مذکور قول امام صادق ع قال قال لي ابو عبد الله يا ابان اترى الله عز وجل طلب من المشركين زكوة اموالهم وهم مشركون به حيث يقول وويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة وهم بالآخرة هم كافرون قلت له كيف ذلك جعلت فداك فسره لي فقال ويل للمشركين الذين اشركوا بالامام الاول وهم بالائمة الآخرين كافرون يا ابان انما دعا الله العباد الى الايمان به فاذا آمنوا بالله وبرسوله افترض عليهم الفرائض واضح است که این اشکال منافات دارد بآیه قل لئن اجتمعت الخ ج از آنچه در تقریر اشکال ذکر شد از حجت باطنه وحجه ظاهره معلوم شد که امر بانفاق لازم دارد ایمان بخدا تعالی وتصدیق رسول صه را و رد اشکال در صورتیست که اراده مردم که امر بانفاق است شده باشد واما با اراده لازم که ایمان بخدا تعالی وتصدیق رسول صه است پس اشکال مرتفع است وتصدیق میکند این اراده را اراده هدایت از رحمت در آیه متقدمه کما اینکه در قول امام صادق ع که نقل اصغر است بسته شد حاصل کلام این است که ثقل اکبر وثقل اصغر متحد الحکم هستند کما اینکه در اصول ما فیه بیان شد پس هر حکمیکه از برای یکی باشد آن حکم در دیگری جاری خواهد بود وتعبیر بملزوم واراده لازم در ثقل اصغر محکوم به است پس او نیز در ثقل اکبر محکوم به است ونیز تصدیق میکند این امر را آیه ويل للمشركين در خبر متقدم با بیان امام صادق ع که اراده شده است از او اشراک بامام که لازم دارد اشراک بخدا تعالی اشراک بامام را پس در این آیه تعبیر شده است از لازم که اشراک بامام است بملزوم که اشراک بخدا تعالی است بعین آیه ما نحن فيها حذو النعل بالنعل واگر خواسته باشی بگو آیه متقدمه واذا قيل لهم آمنوا الخ محکم است وآیه ما نحن فيها مثل آیه وويل للمشركين الخ متشابه است که وجهت رد آن بمحکم کما اینکه در اصول ما فیه گذشت والحمد لله رب العالمين ولذا این بیانات با مؤید چند امر دانسته شد اول آنکه قول مشهور که کفار ومشرکین مکلفند بفروع باطل است بحکم حجه باطنه وحجه ظاهره مذکوره ونیز حجه است بر این اخبار وارده در عدم قضاء آنچه فوت شده است در زمان کفر وشرک بامام عن عمار الساباطي قال قال سليمان بن خالد لابي عبد الله وانا جالس اني منذ عرفت هذا الامر اصلي في كل يوم صلوتين اقضي ما فاتني قبل معرفتي



قال لا تفعل فان الحال التي كنت عليها اعظم من ترك ما تركت من الصلوة دوم آنکه تفسیر صافی آیه ما نحن فيها را واذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم الله (على محاويجكم) باطل است از چند وجه اول آنکه این تفسیر مخالفست با آنچه تقریر شد از حجه باطنه وحجه ظاهره دوم آنکه تخصیص انفاق رزق را بمحاویج کفار مخالف اصل در قول امیر ع است که در اصول ما فيه دانسته شد ايها الناس اتقوا الله سیم آنکه حمل بودن امر بانفاق را در آیه بر انفاق بمحاویج کفار مخالف است با نهی از تصدق بر کفار ومشرکین کما اینکه در قول صدیق اکبر ع است در خبر دوم وسائل قال ولا تصدقوا بشيء من نسككم الا على المسلمين الخ ونیز در قول امام صادق ع است در خبر اول مستدرک قال ع لا تطعم من ينصب لشيء من الحق او دعا الى شيء من الباطل چهارم آنکه اگر گفته شود با معلومیت بودن مرجع ضمیر در واذا قيل لهم کفار بتصدیق آیات سابقه وآیات لاحقه چگونه وضع مظهر شده بمقام مضمر در جواب بلکه مقتضای فصاحت قرآن که بحکم آیه قل لئن اجتمعت الخ است وتصدیق میکند این بیان را آیات متصله متقدمه که اجوبه در جمیع مضمر است واذا قيل لهم اركعوا لا يركعون واذا قيل لهم آمنوا كما آمن قالوا انؤمن كما آمن السفهاء واذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله والى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا الخ الى غير ذلك وبعبارة اخرى بتصدیق این آیات متصلات باید آیه ما نحن فيها چنین باشد واذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم الله قالوا الذين آمنوا الخ حاصل اشکال این است که اگر ضمیر در هم تعمیم داده شود بمؤمنين وکافرين خلاف نظم آيات سابقه وآيات لاحقه لازم خواهد آمد ولیکن اشکال مذکور مرتفع است واگر مراعات نظم کلام شود وتخصیص داده شود ضمیر بکافرین اشکال مذکور لازم خواهد آمد وآیات مذکوره ومثال مذکور او که موافق است با آیه قل لئن اجتمعت الخ علاوه بر اصل در قول امیر ع که آنچه در قرآن محل تأمل است از احداث منافقین است تصدیق میکند که آیه چنانست که ذکر شد واما تفقهات راجعه بآیه ما نحن فيها اول آنکه انفاق کاشف ودلیل است بر یقین با خلف کما اینکه رسول خدا صه در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ومن ايقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة وقال الله عز وجل وما انفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين دوم آنکه شخص مسئول نخواهد بود از صدقه بعد از اداء وانفاق زکوة کما اینکه امام باقر ع در خبر کتاب مذکور فرموده اند يقول لا يسئل الله عبدا عن صدقة بعد الزكوة سیم آنکه دهنده زکوة اسخی ناس است کما اینکه امام صادق ع در کتاب مذکور فرموده اند قال واسخى الناس من ادى زكوة ماله ولم يبخل على المؤمنين بما افترض الله لهم في ماله چهارم آنکه تحصین اموال بزکوة است کما اینکه امام ثامن ع در کتاب مذکور فرموده اند قال ان علة الزكوة تحصين اموال الاغنياء وبعبارة اخرى ضایع نشود مالی در بر ونه بحر مگر آنکه زکوة

شده است زکوة او کما اینکه امام صادق در خبر الکتاب فرموده اند قال ما ضاع مال فی برٍّ ولا بحرٍ الّا بترك الزکوة ینجم

انکه زکوة واجبه دو قسم است ظاهره و باطنه زکوة ظاهره عبارتست از نقدین و غلات اربع و انعام ثلثه و زکوة باطنه عبارتست از آنچه برادر مؤمن

احوج باشد باو کما اینکه امام صادق در خبر کتاب مذکور فرموده اند قال کنت عند ابی عبد الله فسئله رجل فی کم تجب الزکوة

من المال فقال له الزکوة الظاهرة ام الباطنة ترید فقال اریدهما جمیعاً فقال امّا الظاهرة ففی کلّ الف خمسة

وعشرون واما الباطنة فلا تستأثر علی اخیك بما هو احوج الیه منك ششم انکه زکوة یکی از اثافی

یعنی سه پایه اسلام است که عبارت از ولایت و صلوة و زکوة است که هر یک بدون دیگری صحیح نیست کما اینکه امام صادق در خبر

اول وسائل فرموده اند قال اثافی الاسلام ثلثة الصلوة والزکوة والولایة لا تصحّ واحدة منهنّ الّا بصاحبتیها

و بقیهٔ احکام راجعه بزکوة موکول است بغیر این مقام هفتم انکه قبول نمیشود صدقهٔ شخص و حال انکه رحم آن محتاج است کما اینکه عالم موسی

بن جعفر در خبر دوم وسائل فرموده اند قال لا یقبل الله صدقة وذو رحم محتاج هشتم انکه افضل صدقه صدقه برحم

صاحب عداوتست کما اینکه رسول خدا در خبر کتاب مذکور فرموده اند سئل رسول الله ای الصدقة افضل فقال علی

ذی الرحم الکاشح نهم انکه حرام است تصدق بر ناصب حق و داعی بسوی باطل کما اینکه دانسته شد در اخبار متقدمه علاوه

بر قول امام صادق در خبر اول مستدرک قال من اشبع ناصباً ملأ الله جوفه یوم القیمة ناراً معذباً کان او مغفوراً

دهم انکه باکی نیست تصدق بر کسیکه ولایت و عداوت او معلوم نیست کما اینکه امام صادق در آن کتاب فرموده اند قال قلت لابی عبد الله

اطعم سائلاً لا اعرفه قال نعم اطعمه ما لم یعرفه بولایة ولا بعداوة انّ الله یقول وقولوا للنّاس حسنا

یازدهم انکه انفاق در نهی مقبول نشود با بودن ماخوذ از حلال کما اینکه انفاق در امور مقبول نشود با بودن ماخوذ از حرام کما اینکه امام صادق

فرموده اند در خبر دوم وسائل قال لو انّ الناس اخذوا ما امرهم الله به فانفقوه فیما نهاهم الله عنه ما قبله منهم ولو اخذوا

ما نهاهم الله عنه فانفقوه فیما امرهم الله به ما قبله حتّی یأخذوه من حقّ وینفقوه فی حقّ دوازدهم

انکه اذیت متصدق علیه و منت بر آن باطل میکند صدقه را کما اینکه امام صادق فرموده اند قال قال رسول الله من اسدی

الی مؤمن معروفاً ثمّ اذاه بالکلام او منّ علیه فقد ابطل الله صدقته و نیز حرام است کما اینکه در قول دیگر

آنحضرت است در خبر آن کتاب قال الا وانّ الله حرّم علی المنّان الجنّة سیزدهم انکه حرام است رجوع در صدقه کما اینکه



رسول خدا صلعم فرموده اند در خبر کتاب مذکور قال انّما مثل الّذی یتصدّق بالصدقة ثمّ یعود فیها مثل الّذی یقیء ثمّ یعود

فی قیئه و بقیهٔ کلام در این باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم

صادقین ما ینظرون الّا صیحة واحدة تأخذهم وهم یخصّمون فلا

یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم یرجعون ظهورات و تنزیلات این آیات مبارکات

این است میگویند کفار و منکرین بعث کی و چه زمان است این وعد بعث اگر راستگو هستید انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را که اخذ میکند ایشان را و حال

آنکه ایشان اختصام مینمایند پس استطاعت ندارند وصیت نمودن را و نه بسوی اهل خودشان رجوع کننده هستند زیرا که این آیات بملاحظه آیات متقدمه و آیات

متاخره او از جمله آیاتی است که تاویلات آنها در تنزیلات آنها است و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره مؤمنون ایعدکم انّکم اذا متّم

وکنتم تراباً وعظاماً انّکم مخرجون هیهات هیهات لما توعدون و آیه سوره نمل وقال الّذین کفروا ءاذا کنّا

تراباً وآباؤنا ائنّا لمخرجون لقد وعدنا هذا نحن وآباؤنا من قبل ان هذا الّا اساطیر الاوّلین الی

قوله تعالی ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین و کذا و کذا از اشباه این آیات پس اشکالی نیست در تفسیر آیات مبارکات

بلی باید چند امر دانسته شود اوّل انکه مراد از متی هذا الوعد الخ این است که اگر صادق هستید در وعده بعث و قیامت معین کنید

بگوئید چه وقتست او کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره نازعات یسئلونك عن الساعة ایّان مرسیها فیم انت من

ذکریها الی ربّك منتهیها و آیه سوره اعراف یسئلونك عن الساعة ایّان مرسیها قل انّما علمها

عند ربّی لا یجلّیها لوقتها الّا هو و در این هنگامیکه مراد در آیه ما نحن فیها استفهام از وقت قیامت و ساعت شد

کما اینکه در آیات مصدقه سؤال از وقت ساعت و قیامت است اشکال خواهد شد باینکه واعد یعنی وعده دهنده بعث و قیامت

رسول است فقط بشهادت آیه ماضیه ایعدکم انّکم اذا متّم وکنتم تراباً وعظاماً انّکم مخرجون و در سوره

چگونه خطاب و استفهام در آیه ما نحن فیها از مؤمنین است بتصدیق فقره مبشرة للّذین آمنوا الی ان انتم الّا فی ضلال مبین

و خطاب ان کنتم صادقین حاصل اشکال این است با اختصاص واعدیت برسول صلعم چگونه استفهام از وقت از مؤمنین شده است بلکه مقتضای

او این است که استفهام از رسول صلعم شود که واعد است کما اینکه در آیات مذکوره از رسول صلعم سؤال از وقت ساعت شده است و این

اشکال ناشی است از آیه قل لئن اجتمعت الخ و نیز حجت است بر این بیان قول امام صادق در خبر فصل الخطاب که آیه متی هذا الوعد یا محمّد است

۳ متقدمه

عن ابی عبد الله فی قوله عز و جل یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین که در صورت معلق است آیه ما نحن فیها با آیات
سابقه و هر یک تصدیق میکند دیگری را پس اصلا بضاعتی معلوم شد که آیه ما نحن فیها متی هذا الوعد یا محمد است نه آنچه در مصحف که مشهور است
بین قراء و مفسرین و غفلت از این نکته تا حال از غرائب است و دوم آنست که حدیث سقوط خلفاء ثلثه از رتبه خلافت و ثبوت او در برای ائمه هدی که سابقا
دانسته شد در اینجا جاریست دوم آنکه خطاب جمیع در آیه ما نحن فیها ان کنتم صادقین با اینکه معلوم شد در امر اول که آیه یا محمد است
محل تامل است نیز زیرا که تکذیب و انکار کفار رسول را منافات دارد و تفخیم و تعظیم بصیغه جمع را و تصدیق میکند این بیان را آیاتی مثل آیه سوره اعراف
قال ان کنت جئت بآیة فأت بها ان کنت من الصادقین و آیه سوره شعرا قال فأت به ان کنت من الصادقین
و آیه دیگر همین سوره فأت بآیة ان کنت من الصادقین و آیه سوره هود قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا
بما تعدنا ان کنت من الصادقین و کذا کذا از خطابات کفار و مشرکین با انبیاء و مرسلین که جمیعا بلفظ مفرد است مثل آیه سوره هود
نیز قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق و انک لتعلم ما نرید و اگر در جواب این اشکال گفته شود که آیه بعد در سوره
نمل تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین گفته میشود که اولا قول امام صادق ع در خبر مذکور که
آیه یا محمد است مستلزم است که شامل است هر دو آیه را یعنی این آیه و آیه ما نحن فیها را و ثانیا آنکه اشکال منافات تکذیب و انکار با تفخیم و تعظیم
در این آیه نیز جاریست علاوه بر مصدقات مذکوره و دوم آنست که این اشکال منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ بلکه مقتضای این
آیه و شهادت آیات متقدمه در سؤال از وقت و آیات مذکوره در خطابات انبیاء و مرسلین این است در این دو آیه که گفته شود و یقولون
متی هذا الوعد یا محمد ان کنت من الصادقین که در این تعبیر کمال مناسبت است که کفار منکرین بعث و ساعت تعیین
وقت بعث و ساعت را برهان صدق وعد بعث و ساعت قرار داده نزد خودشان و مطالبه تعیین نمودند سؤالا و استهزاء در آیات
سمع و الحمد لله رب العالمین سیم آنکه قضیه ما ینظرون الا صیحة واحدة در آیه ما نحن فیها محل نظر و تامل است زیرا که
اخبار است باینکه کفار منکرین نظر میکنند صیحه واحده و حال آنکه نظر نمودن تا حین انقضاء آجال خودشان موجب کذب این اخبار است
که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ و بعبارة اخری مستفهمین از وقت بعث و قیامت نظر و رؤیت نکردند صیحه واحده را
پس چگونه قرآن خبر داده است که رؤیت میکنند علاوه بر اینکه نظر با صیحه بی ربط است بلکه سماع مناسب است با صیحه کما اینکه حجت است
بر این بیان آیه سوره ق یسمعون الصیحة بلکه مصداق آیه مبارکه چنین است که گفته شود ما ینتظرون الا صیحة واحدة



الخ انذار و تخویف میشوند کر یک صیحه و تصدیق میکند این را آیه سوره زمر الم یأتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم
و ینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا بلی الخ و آیه سوره انعام الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم
آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا الخ حاصل کلام در اینجا این است که مقام
مجرای دو اصل است یکی اصل در قول امیر ع که هر چه از قرآن محل نظر است از حوادث منافقین است که آیه ما نحن فیها از جمله فروعات این اصل است
کما اینکه تقریر شد دیگری اصل در قول دیگر آنحضرت ع که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض او را که تصدیق دو آیه مذکور آیه ما نحن فیها را نیز از جمله فروعات این
اصل است و از این بیان چند چیز معلوم شد اول آنکه قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین که در مصحف است مخالف دو اصل مذکور است باید طرح
شود دوم آنکه تفسیر صافی ینظرون را بینتظرون نیز باطل است از جهات کثیره جهة اولی آنکه تفسیر نظر را با نتظار تفسیر برأی است
که باطل است کما اینکه در اصول ثابته دانسته شد جهة ثانیه آنکه با وجود انکار کفار وعد بعث را چگونه متصور و معقول است انتظار آنها صیحه
واحده را و دوم آنست که با عدم تصور و تعقل این معنی اخبار باو در آیه ما نحن فیها نیز موجب کذب قرآن است جهة ثالثه آنکه با تحقق انتظار صیحه چگونه
صادق است صدور قول ان کنتم صادقین در خصوص وعد بعث از کفار سیم آنکه خلفاء ثلثه که تصدیق نموده اند قضیه
ما ینظرون الا صیحة واحدة الخ را بر خدا تعالی چه بعید باشد و چه بخیل ساقط خواهند بود از مرتبه عهد الهی و خلافت رسول همچنانکه
در آیه یا حسرة علی العباد بیان شد مراجعه کن چهارم آنکه مراد از صیحه در آیه ما نحن فیها صرخه است کما اینکه در آیه سوره هود
در قصه قوم صالح و اخذ الذین ظلموا الصیحة الخ با بیان امام صادق ع در بحار در او قال فلما کان نصف اللیل
اتاهم جبرئیل فصرخ بهم صرخة الی ان قال ثم ارسل الله علیهم مع الصیحة النار من السماء الخ
غایت امر این است که صرخه در آیه ما نحن فیها از اسرافیل است بتوسط صور که از هول او میمیرند خلایق کما اینکه سابقا بیان شد از امام سجاد ع
قال فینفخ فیه نفخة فیخرج الصوت من الطرف الذی یلی الارض فلا یبقی فی الارض ذو روح الا صعق
و مات الخ و نیز حجت است بر این بیان آیه بعد و نفخ فی الصور الی ان کانت الا صیحة واحدة الخ پنجم آنکه گفته شود
چه برهان و دلیل است که صرخه در آیه ما نحن فیها صرخه اولی است جواب برهان و دلیل اختصام و عدم استطاعة توصیه و عدم استطاعت رجوع
بسوی اهل است که هیچیک در نفخه ثانیه متصور نیست علاوه بر شهادت آیه متاخره ششم آنکه گفته شود چه مناسبت است بین این فقره یعنی
ما ینظرون الخ و فقره متی هذا الوعد الخ و بعبارة اخری استفهام کفار از بعث و ساعت چه مناسبت دارد با فقره اولی

و حال آنکه بین نفخهٔ اولی و نفخهٔ ثانیه که قیامت است کما اینکه امام صادق فرموده اند در خبر پنجم بحار قال یوم الوقت المعلوم یوم ینفخ فی الصور
نفخة واحدة الخ چهار صد سال فاصله است کما اینکه نیز همین حضرت در خبر همین کتاب فرموده اند قال أفیتلاشی الروح بعد خروجه
عن قالبه أم هو باق قال بل هو باق الی وقت ینفخ فی الصور الی ان قال و ذلک اربعمائة سنة تسبت فیها الخلق
و ذلک بین النفختین الخ خامس اشکال این است که وعده بعث در نفخهٔ صیحهٔ ثانیه است و خصام و عدم استطاعت توصیه و رجوع بسوی
اهل در نفخهٔ صیحهٔ اولی است که هیچیک مربوط بدیگری نیست ج اشکال مذکور لازم است در صورت انقطاع کلام در همین آیه ما ینظرون الا
با عدم انقطاع کلام و اتصال نفخهٔ ثانیه بنفخهٔ اولی کما اینکه واضح است اشکال مذکور مرتفع است کما اینکه اشکال مرتفع بود بذکر همان نفخهٔ ثانیه
و بعبارة اخری رفع اشکال کما اینکه بنفخهٔ ثانیه میشود همچنین بهر دو نفخه نیز میشود و لابد است مس اگر گفته شود با انحصار نفخهٔ ثانیه در جواب استفهام
کفار وجه چیست در ذکر نفخهٔ اولی ج وجه توقف نفخهٔ ثانیه است که موجب بعث اولین و آخرین است بر نفخهٔ اولی که موجب موت بقیهٔ آخرین است
و تصدیق میکند این بیان را اطلاق ساعت بر نفخهٔ اولی و حال آنکه ساعت اسم است از برای نفخهٔ ثانیه اما اول از جمله حدیث صافی
فی الحدیث تقوم الساعة و الرجلان قد نشرا ثوبهما یتبایعان فما یطویانه حتی تقوم الساعة و الرجل
یرفع اکلته الی فیه فما تصل الی فیه حتی تقوم الساعة و الرجل یلیط حوضه لیسقی فما یسقیها حتی تقوم
زیرا که این امور مذکوره در این حدیث از نشر ثوب از برای مبایعه و رفع لقمه بسوی دهن و گل گرفتن حوض از برای آب انداختن متصور نیست
در نفخهٔ ثانیه و اما دوم از جمله آیات کثیره مثل آیهٔ سورهٔ قمر بل الساعة موعدهم و الساعة ادهی و امر و آیهٔ سورهٔ حج یا ایها
الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع
کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید و از این بیان معلوم
شد آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم است از اینکه صیحه در آیه را غیر نفخهٔ اولی قرار داده است قال و ذلک فی آخر الزمان یصاح فیهم
صیحة و فی اسواقهم یتخاصمون فیموتون کلهم فی مکانهم لا یرجع احد منهم الی منزله و لا یوصی بوصیة
زیرا که اگر مراد از صیحه این صیحه باشد نفخهٔ اولی محل ندارد کما اینکه واضح است مس اگر گفته شود تصدیق میکند آیهٔ ما ینظرون را یعنی ما ینظرون
الا صیحة واحدة الخ آیهٔ سورهٔ زخرف هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة و هم لا یشعرون الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین پس اشکالات مذکوره وارد و مندفع است ج اشکال در آیهٔ ما ینظرون از دو جهه بود که هر دو جهه در این

آیه



آیه موضوع ندارد و یکی اینکه کفار مستفهمین از وقت بعث نظر و رؤیت نمودن نفخهٔ اولی را که این هر دو موضوع ندارد زیرا که شهادت الاخلاء
بعضهم لبعض عدو الا المتقین مراد بساعت ساعت نفخهٔ ثانیه است و یکی اینکه نظر و رؤیت مناسبت ندارد با صیحه
که این امر در این نیز موضوع ندارد زیرا که نظر مناسبت است ساعت و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث
الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد
الرحمن و صدق المرسلون ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع
لدینا محضرون ظاهر ترجمه و تنزیل این آیات مبارکات این است و دمیده میشود در صور پس ناگهان ایشان از قبور
بسوی پروردگار خودشان شتابنده هستند میگویند ویل باشد از برای ما چه کس فرستاد ما را از خوابگاه ما میگویند ملائکه این فرستادن انگیزانیدن
وعده داده بود رحمن و راست گفته بودند رسولان نیست آن نفخه مگر یک صرخه پس ناگهان ایشان جمیع شده اند نزد ما حاضر شده اند زیرا که تصدیق
میکند این را آیهٔ سورهٔ زمر و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه
اخری فاذا هم قیام ینظرون و بیان امام باقر ع در خبر پنجم بحار قال فی قوله یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا فان القوم
کانوا فی القبور فلما قاموا حسبوا انهم کانوا نیاما قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا قالت الملائکة
هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی باید چند امر دانسته شود اول اگر از تفسیر مذکور
معلوم شد که فقرهٔ هذا ما وعد الرحمن الخ مقول قول ملائکه است در جواب استفهام قائمین از مراقد و در این هنگام جواب مربوط
نخواهد شد بسؤال و بعبارة اخری سؤال از شخص باعث است و جواب از بعث است کما اینکه واضح است نزد اولی التأمل و این اشکال است
وارد بآیهٔ قل لئن اجتمعت الخ نیز آیهٔ ما ینظرون از آنجهة در تحت اصل در قول امیر ع است که آنچه از قرآن محل نظر است از جواب
منافقین است و از جمله این اصل است که تفریع فرموده است همین حضرت ع آیهٔ ما ینظرون را و قرائت فرموده اند در خبر فصل الخطاب
بین عبارة بسکون عین و کسر ثاء قال و روی عن امیر المؤمنین ع انه قرء یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا
و واضح است که در اینحال اشکال مرتفع است و مناسبت بین سؤال و جواب حاصل است و از اینجا چند امر مبرهن و مدلل شد اول اگر قرائت
مشهوره بین اول و آخر که در مصحف است باطل است بحکم حجهٔ باطنه و حجهٔ ظاهره دوم آنکه نقض مبرم این غلط را اصلاح و نصارا این است
جدیت آنحضرت ع از برای عهد الهی و خلافت رسول صلی الله علیه و آله سیم آنکه عدم اصلاح خلفاء ثلثه این غلط را در کلام باری تعالی و امضاء او را بر آن

جل عن ذلک برهان است بر عدم قابلیت اشرار برای عهد الهی و خلافت رسولیت قل هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب دوم آنکه تقدیر در فقره ان کانت الا صیحة واحدة ان کانت النفخة الا
صیحة واحدة است پس نفخه مذکوره که یک صیحه است بصورت اشکال خواهد شد بآنکه چگونه متصور است که بیک صیحه دو امر حاصل بود یکی
قیام از مراقد و اسراع بسوی پروردگار دیگری جمع شده و حاضر شده نزد پروردگار کما اینکه در بیان آیات دانسته شد و بر خلاف
واقع خواهد شد بین آیه متقدمه ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و آیه نحن فیها فاذا هم جمیع لدینا محضرون حاصل
اشکال این است که در آیه نحن فیها فاذا هم مکرر است که مقتضای او تکرار نفخه و صیحه است یکی نفخه قیام و یکی نفخه حضور و این امر منافی است
با چند چیز اول آنکه این منافی با ضمیر کانت است که راجع است بنفخه متقدمه که مقتضای او وحدت نفخه است دوم آنکه منافی است
با آیه مذکوره از سوره زمر که میگوید نفخه بعث یک نفخه است سیم آنکه این امر با صیحه در آیه متقدمه سه نفخه میشود نفخه موت و نفخه قیام و نفخه حضور
که منافی است با آیه سوره زمر و روایات که میگوید نفخه دو است نفخه موت و نفخه بعث کما اینکه اشاره شد جواب آنچه متفرع میشود بر نفخه
ثانیه که نفخه بعث است سه چیز است اول قیام که در آیه سوره زمر است دوم اسراع بسوی پروردگار است از قبور سیم حضور نزد پروردگار است
که در آیه نحن فیها است چنانچه هر یک بکلمه فاء تفریع شده در هر دو آیه حاصل جواب از عامه اشکالات مذکوره این است هر یک از
تفریع مذکوره که منطوق کلام است محکم است که تنافی بین آنها نیست و غیر منطوق هر یک متشابه است که منافی است با دو منطوق دو تای دیگر
که باید رد شود بر محکم کما اینکه در اصول خمسه دانسته شد پس اشکالی در بین نیست ببرکت اصول عشره والحمد لله رب العالمین و از اینجا
معلوم شد بطلان قول سه نفخه که مخالف است با آیات و روایات مذکوره بلی میشود خود صیحه صاحب آثار متعدده باشد نه اینکه مترتبه
بر او باشد شاهد بر اینکه صیحه واحده میشود صاحب آثار متعدده باشد صیحه قوم صالح ع در آیه متقدمه که یک از او موت آنها است و دیگر رجفه
یعنی زلزله است فاصبحوا فی دارهم جاثمین و دیگر صاعقه است کما اینکه در آیه سوره ذاریات است فاخذتهم الصاعقة و
هم ینظرون پس چنانچه موت و زلزله و صاعقه هر سه آثار صیحه دنیویه است همچنین قیام از قبور و اسراع بسوی پروردگار و حضور نزد
پروردگار آثار مترتبه بر صیحه اخرویه است نظیر نفخه فلق که مترتب میشود بر او آثار متکاثره کما اینکه در قول رسول خدا ص است قال ص اذا
کان یوم القیمة الی ان قال فیامر الله عز و جل نارا یقال له الفلق اشد شیء فی نار جهنم
عذابا فتخرج من مکانها سوداء مظلمة بالسلاسل و الاغلال فیامر الله عز و جل ان تنفخ فی

الخلائق



الخلائق نفخة فتنفخ فمن شدة نفختها تنقطع السماء و تطمس النجوم و تجمد البحار و تزول الجبال و تظلم
الابصار و تضع الحوامل حملها و تشیب الولدان من هولها یوم القیمة محصل کلام این است که آیات ناطق است
که این سه اثر مترتب است بر صیحه و اما هر سه از خود صیحه است بیانی ندارد تا اینکه گفته شود اختلاف و اعوجاج است بین آنها سیم آنکه اگر
گفته شود که آیه نحن فیها که ناطق است بواسطه نفخه اخیره خلائق مجموع و حاضرند نزد پروردگار معارض است با آیه سوره ق که ناطق است بر
خلائق بمحشر بعد این صیحه اخیره بسائق است و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید و جاءت کل نفس معها سائق و شهید
با بیان امیر ع در نهج البلاغه فکان قد علقتکم مخالب المنیة و انقطعت منکم علائق الامنیة و دهمتکم مفظعات
الامور و السیاقة الی الورد المورود و کل نفس معها سائق و شهید سائق یسوقها الی محشرها و شاهد
یشهد علیها بعملها حاصل اشکال این است که با جمع و حضور خلائق ببرکت صیحه احتیاج بسوق نیست و این اختلاف و اعوجاج با آنکه
منفی است در قرآن کما اینکه در اصول خمسه دانسته شد منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الخ جواب آیه سوره ق با بیان امیر ع از جمله آیات
محکمات و آیه نحن فیها از جمله متشابهات است که واجب رد دوم باول کما اینکه در اصول خمسه دانسته شد زیرا که آیه نحن فیها ناطق است
که این اثر یعنی جمع و حضور مترتب است بر صیحه اخیره مثل نسل بسوی پروردگار و اما بودن این دو اثر از خود نفخه ساکت لفظی ندارد با اصل
قول امیر ع که گذر دانسته شد ابقوا ما ابقیه الله و معارضه در هنگامی است که آیه نحن فیها ناطق باشد که جمع و حضور از خود صیحه است
و تصدیق میکند این بیان را نیز قول همین حضرت ع در خبر سیم بحار قال ع و اشتد المبادرون الی الله شدا شدا و تزاحف
الخلائق الی المحشر زحفا زحفا و رد المجرمون علی الاعقاب ردا ردا و جد الامر و یحک یا
انسان جدا جدا و قربوا للحساب فردا فردا پس اشکالی نیست ببرکت اصول عشره و الحمد لله رب العالمین چهارم
آنکه اگر گفته شود که قول رسول ص در خبر سیم بحار که بصیحه اولی مردها زنده شوند و زندها مرده شوند و بصیحه ثانیه مردها زنده شوند معارض است با آیات
متعدده و روایات که ناطق بوده که بصیحه اولی زندها مرده میشوند و بصیحه ثانیه مردها زنده میشوند قال لما عاد رسول الله ص من تبوک الی
المدینة قدم الیه عمرو بن معدی کرب فقال النبی ص اسلم یا عمرو یؤمنک الله من الفزع الاکبر قال یا
محمد ص و ما الفزع الاکبر فانی لا افزع فقال یا عمرو انه لیس کما تظن و تحسب ان الناس یصاح بهم
صیحة واحدة فلا یبقی میت الا نشر و لا حی الا مات ما شاء الله ثم یصاح بهم صیحة اخری فینشر

من مات ويصيقون جميعا ج گذشت در اصول مقدمه که از جملهٔ اصول لغات از ائمهٔ هدی ع زخرفیت هر خبر مخالف کتاب است که از جمله
فروعات این اصل هم این خبر است که مخالف آیهٔ سورهٔ ق و آیهٔ ما نحن فیها و خبر مذکوره است پس اشکالی در بین نیست ببرکت اصول لغات پنجم
اگر گفته شود با معلومیت اینکه صیحهٔ اخیره اختصاص ندارد در نزد مشدن کفار چگونه قائلین از مرقدنا غیر کلمهٔ یا ویلنا را بآنکه این کلمه مخصوص است بکفار
کی اینکه معلوم است از رسول خدا ص در خبر سیم بحار قال ص لقنوا موتاكم لا اله الا الله فانها انيس للمؤمن حين يمرق من قبره قال لي
جبرئيل يا محمد لو ترى لهم حين يمرقون من قبورهم ينفضون التراب عن رأسهم وهذا يقول لا اله الا الله
والحمد لله مبيض وجهه وهذا يقول يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله يعني ولا يدعي مسودا وجهه
ج مصب آیه در کفار است و عنوان سخن با ایشان است کما اینکه معلوم شد در آیات مقدمه آیات ما نحن فیها پس اشکالی نیست ششم
اگر گفته شود که معلومیت بعث خلایق بصیحهٔ اخیره چگونه است ج کیفیت او چنانکه ارائه نموده اند جبرئیل رسول خدا ص را در خبر سیم بحار عن ابي عبد الله
قال قال رسول الله لجبرئيل يا جبرئيل ارني كيف يبعث الله تبارك وتعالى العباد يوم القيمة قال نعم فخرج الى
مقبرة بني اسد فاتى قبرا فقال له اخرج باذن الله فخرج رجل ينفض رأسه من التراب وهو يقول والهفاه و
اللهف هو الثبور ثم قال ادخل فدخل ثم قصد به الى قبر آخر فقال اخرج باذن الله فخرج شاب ينفض رأسه
من التراب وهو يقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد
ان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور ثم قال هكذا يبعثون يوم القيمة يا محمد هفتم
اگر گفته شود موت خلایق بصیحهٔ اولی و بعث خلایق بصیحهٔ ثانیه مثال هر یک در دنیا چه خواهد بود جواب مثال اول نوم و مثال دوم تیقظ کما اینکه امام ع از قرار
از لقمان نقل نموده اند در خبر سیزدهم بحار قال یا بنی وانما النوم بمنزلة الموت وانما اليقظة بعد النوم بمنزلة البعث بعد
الموت پس چنانچه قدرت نیست در دفع نوم از نفس کذا قدرت نیست در دفع موت از نفس و همچنین چنانچه استطاعت نیست در دفع تیقظ از نفس کذا استطاعت
نیست در دفع بعث از نفس کما اینکه در خبر مذکور است قال یا بنی ان تك في شك من الموت فادفع عن نفسك النوم ولن تستطيع
ذلك وان كنت في شك من البعث فادفع عن نفسك الانتباه ولن تستطيع ذلك فانك اذا فكرت في هذا
علمت ان نفسك بيد غيرك والحمد لله رب العالمين و بقیهٔ کلام در این باب موکول است بغیر این مقام هشتم اگر گفته
شود که بعد از فراق ارواح از اجساد بصیحهٔ اولی که معنی موت است کما اینکه سابقا در کلام امام صادق ع دانسته شد این دو یعنی ارواح و اجساد چه خواهد شد

جواب



جواب فنا نخواهند شد مثل متداول که فنا نبوده و نداز جملهٔ آیهٔ سورهٔ رحمن كل من عليها فان که ابنا می کند از او قول امام صادق ع
در خبر چهارم بحار قال افيتلاشى الروح بعد خروجه عن قالبه قال هو باق الى وقت ينفخ في الصور فعند
ذلك تبطل الاشياء وتفنى فلا حس ولا محسوس ثم اعيدت الاشياء كما بدأها مدبرها وذلك
اربعمائة سنة تسبت فيها الخلق وذلك بين النفختين س اگر گفته شود که این خبر معارض است با قول رسول
در خبر سیم بحار قال ص ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الى دار لطيفها في الارض غربتها
في الابدان مسجونة ج این خبر مطلق است از اینکه بقاء ارواح تا وقت صیحهٔ اولی است یا تا وقت صیحهٔ ثانیه و خبر اول نص در او است در اطلاق
این خبر که از جملهٔ فروعات اصل در قول امام صادق ع است در اول بحار كل شيء مطلق حتى يرد فيه نص و از این بیان منقح معلوم شد
آنچه در قول صدوق است از بقاء ارواح تا حشر و آنچه در قول مفیده است از فناء ارواح بموت از جهت تمسک اول بخبر مذکور و دوم بآیهٔ مذکوره و بعبارة
اخری خبر مخصوص است بنفخهٔ اولی والسلام على من اتبع الهدى س اگر گفته شود آیهٔ مقدمه از سورهٔ ق فصعق من في السموات و
الارض مثل خبر مذکور از امام سجاد ع دلالت دارد بر فرقت بین ارواح و اجساد و نه فناء آنها و کذا آیهٔ ما نحن فیها دلالت دارد یعنی يا ويلنا
من بعثنا من مرقدنا بر فانی نبودن این دو ج این آیات و روایت نطقی ندارد و خبر مذکور از امام صادق ع ناطق است در فناء
اشیاء و نبودن حس و محسوس که ابناء می کند از او آیهٔ ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام و بعبارة اخری امور مذکوره متشابهات
اند و خبر مذکور محکم است که باید رد شود متشابهات بر محکم فهم اگر آنچه تقریر شد در تنزیل آیات مبارکات بود و اما تاويل او
پس عبارت است از قیام قائم و گفتن اعداء يا ويلنا الخ کما اینکه از امام ثامن ع است در خبر بحار قال كتبت الى ابي الحسن الرضا
اشكو اجفاء اهل واسط وحملهم علي وكان عصابة من العثمانية تؤذيني فوقع بخطه ان الله
قد اخذ ميثاق اوليائه على الصبر في دولة الباطل فاصبر لحكم ربك فلو قد قام سيد الخلق لقالوا يا
ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون يعني به سيد الخلق و اما
تنقيحات راجعه بآیات ما نحن فیها اول اینکه اقرار دو نفخه یکی نفخهٔ موت و یکی نفخهٔ بعث فرض است که از جملهٔ دین واجبه بنبی است
که قبول نکند خداوند تعالی غیر او را از عباد خود و معذور نیستند در جهل او کما اینکه امام صادق ع در خبر اول بحار سئل فرموده اند انه سئل عن الدين
الذي لا يقبل الله من العباد غيره ولا يعذرهم على جهله فقال شهادة ان لا اله الا الله وان

محمداً رسول الله والاقرار بما جاء من عند الله والصلوات الخمس وصیام شهر رمضان والغسل من
الجنابة وحج البیت والاقرار بما جاء من عند الله جملة والایتمام بائمة الحق من آل محمد ص الخ لکن کیفیة
که در اخبار سابقه دانسته شد از بودن نفخه اولی بصور بسر اسرافیل و مردن جمیع ما بین نفخه حتی ابلیس کما اینکه امام صادق ع در خبر سیم بحار فرموده اند
قال یوم الوقت المعلوم یوم ینفخ فی الصور نفخة واحدة فیموت ابلیس ما بین النفخة الاولی والثانیة وفنا شده
بعد از این نفخه اولی و از بودن نفخه ثانیه بجد بتعالی و زنده شدن جمیع ما بین نفخه س اگر گفته شود بعد از نفخه اولی عزرائیل چه خواهد شد
ج اذاقه خواهد داد حد بتعالی آن را مرگ کما اینکه رسول خدا ص در خبر سیم بحار فرموده اند قال ص اذا کان یوم القیمة یقول الله عز
وجل لملك الموت وعزتی وجلالی وارتفاعی وعلوی لاذیقنك طعم الموت کما اذقت عبادی ص اگر گفته
شود که خبر از امام صادق ع سابق که بین نفخه اولی و نفخه ثانیه چهار صد سال فاصله است تعیین میکند وقت نفخه ثانیه را و حال آنکه در آیه سابقه یسئلونك
عن الساعة الخ معلوم شد که علم او مخصوص بتعالی است ج آیه مذکوره مطلق و مبهم است از جهت قبل از نفخه اولی و بعد از او و خبر مذکور تخصیص میدهد
آیه را ببعض از نفخه اولی و بعبارة اخری قبل از نفخه اولی وقت قیامت معلوم نیست از جهت معلوم نبودن وقت نفخه اولی و آمدن او بغتةً کما اینکه در قول
امام صادق ع است بعد آیات کثیره در خبر سیم بحار فقال قال عیسی بن مریم ع متی قیام الساعة فانتفض جبرئیل انتفاضة اغمی
علیه منها فلما افاق قال یا روح الله ما المسئول اعلم من السائل وله من فی السموات والارض لا تاتیکم
الا بغتة و اما بعد قیام ساعت یعنی نفخه اولی معلوم است و واضح است که این بیان در صورت بودن ساعت در آیه مذکوره ساعت بعث باشد ثبت
آیه ان زلزلة الساعة شیء عظیم تا آخر آیات رجحه بود و اما اگر مراد از ساعت در آیه مذکوره ساعت نفخه اولی باشد اشکال مرتفع است کما
اینکه واضح است ق م اگر تعیین شهادتین نزد احتضار مامور به است تا دیگر در نفخه ثانیه و نشر فائده دهد کما اینکه در قول رسول ص در خبر سیم مقدم
دانسته شد س اگر گفته شود که این دو نفخه موت و نفخه بعث اشراط و علاماتی دارد ج بلی اشراط و علامات ساعت او بسیار است از آنجمله
ده آیه است طلوع شمس از مغرب و خروج دجال و ظهور دابة الارض و سه خسف در ارض یکی خسف در مشرق و یکی خسف در مغرب
و یکی خسف بجزیرة العرب و خروج عیسی بن مریم ع و خروج یاجوج و ماجوج و ناریست که سوق میکند ناس را بسوی محشر کما اینکه رسول خدا
در خبر سیم بحار فرموده اند فقال ص انکم لا ترون الساعة حتی تروا قبلها عشر آیات طلوع الشمس من مغربها
والدجال ودابة الارض وثلثة خسوف تکون فی الارض خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف





بجزیرة العرب وخروج عیسی بن مریم ع وخروج یاجوج وماجوج وتکون فی آخر الزمان نار تخرج من الیمن من
قعر الارض لا تدع خلفها احدا تسوق الناس الی المحشر کلما قاموا قامت لهم تسوقهم الی المحشر
و اول این آیات و علامات نار مذکوره است کما اینکه آنحضرت ص در خبر بحار فرموده اند فقال سئل النبی ص عن اول اشراط
الساعة فقال نار تحشر الناس من المشرق الی المغرب و نیز از آنجمله ایمان بنجوم و تکذیب بقدر است کما اینکه نیز آنحضرت
در همین کتاب فرموده اند فقال سئل رسول الله ص عن الساعة فقال عند ایمان بالنجوم وتکذیب بالقدر و از آنجمله
نیز اذل امت بودن مؤمن است و لوم شدن عباد و قراء زمان ظاهر شدن کما اینکه نیز آنحضرت ص در همان کتاب فرموده اند فقال ص حتی یکون
المؤمن فی ذلك الزمان اذل من الامة ویظهر قراؤهم وعبادهم فیما بینهم التلاوم فاولئك یدعون فی
ملکوت السموات الارجاس والانجاس و نیز از آنجمله آوردن چیزی از مشرق و چیزی از مغرب و رنگ نمودن امت آنحضرت است
باو کما اینکه آنحضرت ص در خبر همان کتاب فرموده اند قال ص یا سلمان ان عندها یؤتی بشیء من المشرق وشیء من المغرب
یلون امتی فالویل لضعفاء امتی والویل لهم من الله لا یرحمون صغیرة ولا یوقرون کبیرا ولا یتجاوزون
عن مسیئ اخبارهم خنا جثتهم جثة الآدمیین وقلوبهم قلوب الشیاطین و نیز از آنجمله تکلم نمودن در امر عامه است
کسیکه لایق آن امر نیست کما اینکه آنحضرت فرموده اند در همان کتاب قال ص یا سلمان عندها یتکلم الرویبضة فقال وما الرویبضة
یا رسول الله فداك ابی وامی قال ص یتکلم فی امر العامة من لم یکن یتکلم الخ و نیز از آنجمله زینت کردن مردان است خود را
مثل زینت زن از برای شوهر خود و سبز شدن زنها است و بودن زی آنها مثل زی ملوك جبابره کما اینکه نیز آنحضرت ع در خبر مقدم بحار فرموده اند
قال ص یا ابن مسعود سیاتی اقوام یاکلون طیب الطعام والوانها ویرکبون الدواب ویتزینون
بزینة المرأة لزوجها ویتبرجن النساء وزیهن مثل زی الملوك الجبابرة وهم منافقوا هذه الامة
فی آخر الزمان شاربون بالقهوات لاعبون بالکعاب راکبون الشهوات تارکون الجماعات راقدون عن العتمات
مفرطون فی الغدوات الی ان قال ص یا ابن مسعود مثلهم مثل الدفلی زهرتها حسنة وطعمها
مر کلامهم الحکمة واعمالهم داء لا یقبل الدواء افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها الی
ان قال ولیست همتهم الا الدنیا عاکفون علیها معتمدون فیها الهتهم بطونهم الی ان قال یا ابن

مسعود یأتی علی الناس زمان الصابر علی دینه مثل القابض علی الجمرة بکفه یقال لذلک الزمان ان کان
ذئبا والا اکلته الذئاب یا ابن مسعود علمائهم وفقهائهم خونة الا انهم فجرة اشرار خلق الله واتباعهم ومن
یأتیهم ویأخذ منهم ویحبهم ویجالسهم ویشاورهم اشرار خلق الله یدخلهم نار جهنم صم بکم عمی مأویهم جهنم
کلما خبت زدناهم سعیرا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب الخ ونیز از انجمله ظاهر شدن زنهای
کشف کننده از بدن خودشان عبث نماینده بیرون رونده از منازل خارج شونده از دین داخل شونده در فتنها میل کننده در شهوات سرعت کننده در
لذات حلال داننده محرمات که مخلدند در جهنم کما اینکه صدیق اکبر ع در خبر سیم وسائل فرموده اند یقول یظهر فی اخر الزمان واقتراب الساعة
وهو شر الازمنة نسوة کاشفات عاریات غابیات متبرجات من الدین خارجات فی الفتن داخلات
مائلات الی الشهوات مسرعات الی اللذات مستحلات المحرمات فی جهنم خالدات ونیز از انجمله پیدا شدن
مردمانیست که نمی شناسند خدای تعالی را کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال یا خیثمة سیأتی علی الناس لا یعرفون
الله ما هو والتوحید حتی یکون خروج الدجال حتی ینزل عیسی بن مریم یقتل الله الدجال علی یدیه
ویصلی بهم رجل منا اهل البیت الا تری ان عیسی یصلی خلفنا وهو نبی الا ونحن افضل منه
وکذا وکذا از امثال کثیره این اخبار واما علامات ساعة ثانیه گذشت در سوره مرسلات وتکویر از طمس نجوم وفرج سما ونسف جبال
غیر ذلک والحمد لله رب العالمین فالیوم لا تظلم نفس شیئا ولا تجزون الا ما کنتم
تعملون ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم وازواجهم
فی ظلال علی الارائک متکئون لهم فیها فاکهة ولهم ما
یدعون سلام قولا من رب رحیم ظهورات وتنزلات این آیات مبارکات این است پس روز
قیامت ظلم نشود نفسی چیزی ونه جزاء داده شوید مگر آنچه بودید عمل مینمودید بتحقیق اصحاب جنت در شغلی لذت برنده هستند ایشان وزنهای ایشان
در سایهها هستند بر سریرها تکیه کننده هستند از برای ایشان است در آن جنت میوه واز برای ایشان است آنچه بخواهند بر ایشان است تحیت
قولاست از پروردگار ایشان زیرا که تصدیق میکند فقره اولی را آیات کثیره مثل آیه سوره مؤمن الیوم تجزی کل نفس بما کسبت
لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب وآیه سوره انبیا ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا



وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین وآیه سوره نساء قل متاع الدنیا قلیل والاخرة
خیر لمن اتقی ولا تظلمون فتیلا وتفسیر میکند فقره ثانیه را قول امام صادق ع در خبر بحار وصافی که مراد از تلذذ در شغل بردن بکارت عذاریست
قال شغلوا بافتضاض العذاری قال وحواجبهن کالاهلة واشفار اعینهن کقوادم النسور وتفسیر میکند فقره ثالثه را
قول امام صادق ع در خبر سیم بحار علاوه بر آنچه در ظل ممدود در سوره واقعه گذشت مراجعه کن قال فبلغنی ان طوبی شجرة فی الجنة
منابتها فی دار علی بن ابیطالب وهی لشیعته الی ان قال ووسطها ظل تظل علیهم یسیر الراکب فی ظل
تلک الشجرة مائة عام قبل ان یقطعها الخ وتفسیر میکند فقره رابعه را قول همین حضرت در همین کتاب قال یعنی بالارائک السرر
الموضونة علیها الحجال وتفسیر میکند بقیه فقرات را قول رسول خدا ص در خبر سیم بحار قال فاذا اشتهوا الطعام جائهم طیور بیض
یرفعن اجنحتهن فیاکلون من ای الالوان اشتهوا جلوسا ان شاؤا او متکئین وان اشتهوا الفاکهة
تسعب الیهم الاغصان فاکلوا من ایها اشتهوا قال والملئکة یدخلون علیهم من کل باب سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست صلوات ونصابی باید چند امر دانسته شود اول آنکه در تفریع فقره فالیوم
لا تظلم الخ را بر قضیه نفخین شاهد ناطق است بر نتیجه قرار دادن عدم ظلم را مثوبة وعقوبة از برای اقامه قیامت بنفخین مذکورتین دوم آنکه گر
گفته شود که چه فائده است در ذکر فقره ولا تجزون الا ما کنتم تعملون با اینکه مینت معلوم لا تظلم نفس شیئا اگر جزاء بعمل ثوابا وعقابا
ج فائده اهتمام بعقاب کفار است کما اینکه تصدیق میکند این را آیه حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی الخ که ذکر صلوة وسطی
بعد ذکر صلوات که از جمله آنها صلوة وسطی است دلیل است بر اهتمام بشان صلوة وسطی که صلوة ظهر روز جمعه است کما اینکه در سوره جمعه بیان شد
در محافظت س اگر گفته شود که اهتمام در آیه مصدقه متصور است واما در آیه ما نحن فیها چگونه متصور است زیرا که محافظه فعل عبد است
بخلاف جزاء که فعل رب است ج چون مشیت است از برای خدای تعالی در عقاب عاصین باستثناء مشرکین کما اینکه در آیه ان الله لا
یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء است وواضح است که خطاب در آیه ما نحن فیها راجع بکفار است که مشیت
نیست در حق آنها وبعبارة اخری آیه مذکوره تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را که مشیت مغفرت نیست از برای کفار پس ذکر فقره ولا تجزون
بعد فقره فالیوم لا تظلم نفس شیئا مفید فائده ونتیجه شده والحمد لله رب العالمین سیم آنکه اگر گفته شود که با اینکه توجه خطاب
در آیه ما نحن فیها مثل آیات متقدمه بکفار است صرف دادن خطاب را بسوی اصحاب جنت چه مناسبت دارد ج مناسبت زجر [illegible] است

کرگفتار است باحسان محسن چنانچه امیر ع در نهج البلاغه فرموده اند قال ازجر المسیئ بثواب المحسن چهارم آنکه فقره ما یدّعون
در آیه نحن فیها است محل تأمل است نظر باینکه بعد از دخول جنت ادعائی نیست از احدی بر احدی از جهة قول امام صادق ع در خبر سیم بحار
که ناس قبل از دخول جنت متعافی هستند یعنی هر یک عفو کننده است از دیگری قال یحشر الناس یوم القیمة متلازمین فینادی
منادٍ ایها الناس ان الله قد عفی فاعفوا قال فیعفوا قوم و یبقی قوم متلازمین قال فترفع لهم قصور بیض
فیقال هذا لمن عفی فیتعافی الناس ش اگر گفته شود که مراد از ادعاء در آیه نحن فیها تمنی است یعنی از برای اهل جنت است آنچه آرزو نمایند
ج این تفسیر منافی است با آیه سوره فصلت ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدّعون زیرا که اشتها عبارت
اخری است از تمنی که لازم این تکرار کلمه است در این آیه که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ ش و اگر گفته شود که مراد این است که
آنچه در دنیا ادعا مینمودند از جنت و درجات از برای اهل جنت است ج آیه مذکوره بملاحظه تکرار فیها دراوجه است بر اینکه مراد ادعا در جنت است
نه در دنیا حاصل این شد که آیه نحن فیها از جهة فقره ما یدّعون محل تأمل است که داخل است در تحت قول امیر ع که آنچه از قرآن محل
تأمل است از حوادث منافقین است و اصل این فقره یدْعون بضم عین و بدون تشدید است مثل آیه سوره فصلت مذکوره بتصدیق آیه
سوره ص یدعون فیها بفاکهة کثیرة وشراب یعنی از برای اهل جنت است آنچه دعوة و بخوانند باطعام نمودن کما اینکه اینها
میکند از این بیان قول امام باقر ع در خبر سیم بحار قال فلو اضاف من فی الدنیا من الانس والجن وسعهم طعاما
وشرابا وحللا وحلیا لا ینقص من ذلک شیئ و همین آیه مدرک این اضافه است و نیز حجة است بر این یعنی بودن دعوت
عبارت اخری از اضافه و طلب نمودن اخبار متواتره مثل قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال لو دعیت الی ذراع شاة لاجبت
و نیز قول دیگر آنحضرت ص است در همین کتاب قال ص ان من اعجز العجز رجلا دعاه اخوه الی طعامه فترکه من غیر
علة و نیز قول امام صادق ع است در خبر همین کتاب قال ان من حق المسلم الواجب علی اخیه اجابة دعوته و باید دانست که
این بیان در آیه سوره فصلت مذکوره متعین است نظر بکلمه ما تشتهون در مقابل ما تدعون و اما در آیه نحن فیها که خالی است
از کلمه ما تشتهون وجه دیگر است نیز و او این است که مراد از ما یدعون عبارت است از آنچه بخواهند از طعام و شراب و تصدیق
میکند این وجه را آیه سوره ص متکئین فیها یدعون فیها بفاکهة کثیرة وشراب نیز وجه دیگر است و او این است
که ما یدعون عبارت است از ما یشاؤن بتصدیق آیه سوره ق لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید و مراد در این هنگام

از ما یدعون



در خبر سیم بحار

از ما یدعون زنهاست غیر زنهائیکه باهل جنت داده میشود و کیفیت در قول رسول خدا ص است در بیان آیه مذکوره قال ص وانه لتشرف علی ولی الله
المرءة لیست من نسائه من السماء فملأت قصوره ومنازله ضوءه ونوره فیظن ولی الله ان ربه اشرف علیه
او ملک من ملائکته فیرفع رأسه فاذا هو بزوجة قد کادت یذهب نورها نور عینیه قال فتنادیه قد آن
لنا ان تکون لنا منک دولة قال فیقول لها ومن انت قال فتقول انا ممن ذکر الله فی القرآن لهم ما یشاؤن فیها
ولدینا مزید فیجامعها فی قوة مأة شاب ویعانقها سبعین سنة من اعمار الاولین وما یدری اینظر الی
وجهها ام الی خلفها ام الی ساقها فما من شیئ ینظر الیه منها الا رأی وجهه من ذلک المکان من
شدة نورها وصفائها الخ و کیف کان هر یک از وجوه ثلثه در آیه نحن فیها صحیح است که با حجة و مصدق است و در هر حال آیه ما یدْعون
بضم عین و بدون تشدید است ش اگر گفته شود که کلمه ما از برای من لا یعقل است بتصدیق آیه سوره انبیاء انکم وما تعبدون من
دون الله حصب جهنم ج آیه مذکوره ببیان رسول ص دراول آیه سوره نساء بتصدیق میکند که کلمه ما از برای من یعقل نیز آمده است فانکحوا
ما طاب لکم من النساء الخ و از اینجا چند چیز معلوم شد اول آنکه قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین در آیه نحن فیها که بفتح دال و تشدید است
باطل است بحکم اصول مقدمه دوم آنکه تفسیر یدعون بیتمنون یا بادعاء در دنیا کما اینکه در تفسیر صافی است باطل است کما اینکه دانسته شد علاوه بر بودن
آنها تفسیر برای سیم آنکه مصداق این فقره بر خدا تعالی که خلفاء ثلثه است مطلقا چه عالم باشند و چه جاهل ساقط از محل عهد الهی و خلافت رسول است
کما اینکه تنبیهات ائمه هدی ع بر این نکته صلوات و نصا کما اینکه مسموع شد حجة است بر ثبوت خلافت ائمه هدی ع قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب والحمد لله رب العالمین پنجم آنکه کلمه سلام در آیه نحن فیها بتقدیر تحیتهم
فیها سلام است بتصدیق آیه سوره یونس تقدمه تحیتهم فیها سلام و بتقدیر سلام علیهم است بتصدیق آیه سوره رعد والملائکة
یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم فنعم عقبی الدار ششم آنکه سلام در آیه نحن فیها عبارت است از تحیت کما
اینکه از آیه متقدمه معلوم شد و نیز عبارت است از امان از عذاب قیامت کما اینکه در قول امیر ع است در خبر اول مستدرک قال ع فی تفسیر السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته معناها هذه امان لکم من عذاب یوم القیمة هفتم آنکه کلمه قولا در آیه نحن فیها
تمیز است از سلام یعنی سلام و تحیت قولی است از پروردگار رحیم و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه متقدمه ولکم فیها ما تدعون
نزلا من غفور رحیم و آیه سوره آل عمران لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نزلا من عند الله

در الحمد لله رب العالمین **واما تفقهات** راجعه بآیات نحن فیها **اول** آنکه ظلم مطلقا چه بخدا تعالی و چه بغیر و چه بنفس حرام است غایت امر اینست که اول غیر مغفور و ثانی ماخوذ و ثالث مغفور است کما اینکه معلوم است از آیه کما اینکه در قول رسول ص است در خبر دوم وسائل قال ص اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیمة و ایما میکند از قول امیر ع در نهج البلاغة قال ع الا و ان الظلم ثلثة فظلم لا یغفر و ظلم لا یترک و ظلم مغفور لا یطلب فاما الظلم الذی لا یغفر فالشرک بالله قال الله سبحانه ان الله لا یغفر ان یشرک به و اما الظلم الذی یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات و اما الذی لا یترک فظلم العباد بعضهم بعضا القصاص هناک شدید لیس هو جرحا بالمدی و لا ضربا بالسیاط و لکنه ما یستصغر ذلک معه و باید دانسته شود که مغفور بودن ظلم نفس نه جانیست که بخواهد خدا تعالی که بفهمد ذیل آیه مذکوره است و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و نیز در بودن توبه است کما اینکه در قول امام ع در خبر دوم وسائل قال فاما الظلم الذی بینه و بین الله فاذا تاب غفر له پس ظلم مغفور در مورد است **پس** اگر گفته شود با عدم مغفرت از برای کفار که موجب خلود در نار است چگونه صادق است قضیه لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا بما کنتم تعملون جزی خلود در نار چگونه مقابل و معادل موافات با کفر است **ج** اولا آنکه عظم و صغر معصیت نظر بعظم و صغر ناهی است نه نظر بعظم و صغر منهی کما اینکه در قول رسول خدا ص است در خبر احتجاج قال ص قال الله تعالی فان عذابی لعبادی علی حسب جلالی و کبریائی الخ و از اینجهت است که تعظیم ذنب تعظیم خدا تعالی و تصغیر ذنب تصغیر خدا تعالی است کما اینکه در قول عزیز ع است در خبر بحار قال اوحی الله الی عزیر یا عزیر اذا وقعت فی معصیة فلا تنظر الی صغرها و لکن انظر من عصیت و اذا اوتیت رزقا منی فلا تنظر الی قلته و لکن انظر الی من اهداه و اذا نزلت بک بلیة فلا تشکوا الی خلقی کما لا اشکوک الی ملائکتی عند صعود مساویک و فضائحک و از اینجهة یعنی تصغیر ذنب تصغیر خدا تعالی است نهی فرموده اند رسول خدا ص از تصغیر و تحقیر او در خبر معد هم بحار قال ص یا ابن مسعود لا تحقرن ذنبا و لا تصغرنه و اجتنب الکبائر فان العبد اذا نظر یوم القیمة الی ذنوبه دمعت عیناه قیحا و دما و نیز حب ذنب را صدیق امیر ع در نهج البلاغة کافر دانسته اند محاده خدا و رسول ص قال ع و لو لم یکن فینا الا حبنا ما ابغض الله و رسوله و تعظیمنا ما صغر الله و رسوله لکفی به شقاقا لله و محادة عن امر الله و **ثانیا** آنکه کفار که حقیقت عمل است دائمی و ابدیه کفر است لذا جزاء ابدیه کفر نیز ابدیه است کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرموده اند قال ع انما خلد اهل النار فی النار لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو خلدوا فیها ان یعصوا الله ابدا فبالنیات خلد هؤلاء و هؤلاء

فانما خلد اهل الجنة فی الجنة لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو بقوا فیها ان یطیعوا الله ابدا





ثم تلا قوله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته قال علی نیته **پس** اگر گفته شود که این خبر مخالف است با خبر سابق از امام صادق ع نیز که نیات شر مواخذه نخواهد شد **ج** خبر سابق و امثال او مخصوص است باهل فسق قال ع لو کانت النیات من اهل الفسق و نیات اهل کفر شر است از اعمال آنها کما اینکه امام باقر ع فرموده اند قال ع و نیة الکافر شر من عمله لان الکافر ینوی الشر و یامل ما لا یدرکه **پس** منافاتی در بین نیست حاصل این است که بهر یک از دو وجه مذکور اشکال مرتفع است و از وجه ثانی وجه در خلود اهل جنت نیز مبرهن شد و الحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه مستحب است اختیار بکر در تزویج کما اینکه در قول رسول خدا ص است در خبر سیم وسائل قال ص تزوجوا الابکار فانهن اطیب شیء افواها **سیم** آنکه اقراء ضیف و دعوت سنت و اجابت است کما اینکه امام صادق ع در خبر سیم وسائل فرموده اند قال ع و اما الوجوه الاربعة فقضاء الدین و العاریة و اقراء الضیف و القرض واجبات فی السنة **چهارم** آنکه مستحب است ابتداء بسلام کما اینکه علی بن الحسین ع در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ع من اخلاق المؤمن الانفاق علی الاقتار و التوسع علی قدر التوسع و انصاف الناس و ابتداؤه ایاهم بالسلام علیهم و افشاء سلام نیز مستحب است کما اینکه امام صادق در خبر کتاب مذکور فرموده اند قال ع افشوا السلام فی العالم **پنجم** آنکه بخل بسلام حرام است کما اینکه رسول خدا ص در خبر کتاب فرموده اند و ان ابخل الناس من بخل بالسلام و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام و الحمد لله رب العالمین **وامتازوا الیوم ایها المجرمون الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم و لقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه جهنم التی کنتم توعدون اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون** ظاهر ترجمه و تنزیلات این آیات مبارکات این است جدا شوید امروز ای مجرمین آیا عهد نکردم بسوی شما ای پسران آدم اینکه عبادت نکنید شیطان را بدرستیکه او دشمن آشکار است و عبادت کنید مرا این صراط مستقیم است و هر آینه بتحقیق گمراه نموده شیطان از شما صنف کثیری را پس آیا نبودید تعقل نمایید این جهنم آنچنانیست که شما وعده داده شدید او را برسید او را امروز با آنچه بودید کفر آورید زیرا که این آیات بملاحظه آیات متقدمه او از قسمی است که سید اند معانی انهار اعلام و جاهل و نیز ابناء میکند از فقره اولی قول امیر ع در خطبه هم بحار یوم لا ینفع الجد اذا عاینوا الهول الشدید فاستکانوا و عرف المجرمون بسیماهم فاستبانوا و تصدیق میکند فقره ثانیه را آیه سوره احقاف و اذکر اخا عاد اذ انذر قومه

بالاحقاف وقد خلت النذر من بین یدیه ومن خلفه الا تعبدوا الا الله الخ وآیه سوره فاطر ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا وتصدیق میکند فقره ثالثه را آیه سوره عنکبوت یا عبادی الذین امنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون وتصدیق میکند فقره رابعه را آیه سوره نوح وقد اضلوا کثیرا وتصدیق میکند فقره خامسه را آیه سوره طور یوم یدعون الی نار جهنم دعا هذه النار التی کنتم بها تکذبون افسحر هذا ام انتم لا تبصرون اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم تعملون پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی باید چند امر دانسته شود اول آنکه با معیت توجه خطاب در فقره وامتازوا الیوم ایها المجرمون بکفار از جهة توجه کلام و سخن با آنها در آیات متقدمه معلوم خواهد شد این فقره آیه سوره طه یوم ینفخ فی الصور ونحشر المجرمین یومئذ زرقا الخ زیرا که زرق عبارتست از عمی و در این هنگام یعنی این هنگامیکه کور محشور شدند چگونه امر بامتیاز میشود و آنها از مطیعین مثل اگر گفته شود که زرق در فقره مذکوره عبارتست از کبود چشمان پس منافاتی در بین نیست ج اولا اراده این معنی در آیه مذکوره بعید است با آنکه سیاق آیه در جزاء مجرمین است کما اینکه ا صحبت که مخالفست با آیه قل لئن اجتمعت الخ وثانیا در صورت اختلاف واقع خواهد شد بین این آیه و آیه همین سوره ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی الخ و حال آنکه دانسته شد در اصول مقدمه که اختلاف در قرآن نیست پس از جهة این دو امر وجهی نیست از برای قرار دادن زرق را در آیه مذکوره بمعنای کبود چشمان و اگر خواسته باشی بگو آیه اخیر محکمه و آیه اولی متشابه است از جهة دو معنی زرق قال فی القاموس الزرق محرکة والزرقة بالضم لون م زرقت عینه کفرح والزرق العمی ویومئذ زرقا ای عمیا و واجبست رد آیه اولی به آیه اخیره کما اینکه در اصول ماضیه دانسته شد پس احتمال مذکور در فقره ما نحن فیها محل است و نیز تصدیق میکند این احتمال را آیه بعد الم اعهد الخ که بیست و ششم است فقره وامتازوا الخ زیرا که رجوع ناز مترتب است بر خلاف عهد بامتیاز و نیز امر بامتیاز با آنکه مجرمین ممتاز هستند بکوری چشم موقع ندارد و نیز اکه مراد از امتیاز از مومنین است که حاصل است بکوری ج فقره وامتازوا عبارتست از واقبلوا الامتیاز کما اینکه تصدیق این بیان را خبر علی بن ابرهیم مینماید قال قال اذا جمع الله الخلق یوم القیمة بقوا قیاما علی اقدامهم حتی الجمهم العرق فینادون یا رب حاسبنا ولو الی النار قال فیبعث الله ریاحا فتضرب بینهم وینادی مناد امتازوا الیوم ایها المجرمون فتمیز بینهم فصار المجرمون فی النار ومن کان فی قلبه ایمان صار الی الجنة مع

الحال



اشکال این است که تمیز بین مجرمین و مومنین رایج است و خطاب بمجرمین در مطاوعه و قبول تمیز نیست کما اینکه مطابق است با علم عرب قال فی القاموس وتمیزه فامتاز و از این بیان مبرهن شد که مقصود در آیه ما نحن فیها قبول تمیز در دخول نار نیست و نیز از این بیان معلوم شد کلام امیر در متقدم وعرف المجرمون بسیماهم فاستبانوا که مراد از معرفت بسیماء کور بودن آنها است و مراد از استبانه صیرورة آنها است بطرف نار دوم آنکه اگر گفته شود چگونه متصور است عبادت شیطان در آیه ما نحن فیها و حال آنکه بنی آدم نه خود شیطان را رؤیت نموده با امر ونهی ونه رسولی از قبل او را رؤیت نموده اند بلکه عبادت میکردند مشرکین اصنام را گفته میشود تصدیق میکند این را آیات متکاثره مثل آیه سوره فرقان واتخذوا من دونه آلهة لا یخلقون شیئا وهم یخلقون وآیه سوره صافات قال اتعبدون ما تنحتون وآیه سوره مائده قل اتعبدون من دون الله ما لا یملک لکم ضرا ولا نفعا ج اولا واضح است که منشاء صدور فعل از جوارح قلبست که جوارح بمنزله جواسیس او هستند هر قلب گوشی است که با او است شیطان یعنی که امر میکند انسان را بسوء کما اینکه امام صادق در خبر صافی فرموده اند قال ما من مومن الا ولقلبه اذنان فی جوفه اذن ینفث فیها الوسواس الخناس واذن ینفث فیها الملک فیؤید الله المومن بالملک فذلک قوله وایده بروح و این شیاطین آذان القاء میکنند زخرف قول را بعضی بسوی بعضی و تعلیم میکنند بعضی از بعضی تا اینکه اغواء و ضلال نمایند خلق را کما اینکه امام باقر در خبر برهان فرموده اند قال ان الشیاطین یلقی بعضهم بعضا فیلقی الیه ما یغوی به الخلق حتی یتعلم بعضهم من بعض ثانیا آنکه صدور خلق اوطان شیطان قرار داده شده است از اول امر کما اینکه امام صادق در خبر علی بن ابرهیم فرموده اند قال ان ابلیس یا رب اعفنی من السجود لادم وانا اعبدک عبادة لم یعبدک بها ملک مقرب ولا نبی مرسل قال الله تبارک وتعالی لا حاجة لی الی عبادتک انما ارید ان اعبد من حیث ارید فابی ان یسجد فقال الله تعالی اخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم الدین قال ابلیس یا رب کیف وانت العدل الذی لا تجور فثواب عملی بطل قال لا ولکن اسئل من امر الدنیا ما شئت ثوابا فاعطیک فاول ما سئل الله عز وجل البقاء الی یوم الدین فقال الله تعالی قد اعطیتک قال سلطنی علی ولد آدم قال قد سلطتک قال اجرنی فیهم مجری الدم فی العروق قال قد اجریتک قال

## در بیانات راجعه بآیه سابقة الذکر

لا یلد لهم ولد الا ویلد لی اثنان واراهم ولا یرونی واتصوّر لهم فی کل صورة شئت قال قد ا عطیتک
قال یا رب زدنی قال قد جعلت لک صدورهم اوطانا قال رب حسبی الخ انتهی پس اگر شیطان دو قسم است از
جن و انس کما اینکه معلوم است از آیه سوره ناس من شر الوسواس الی قوله من الجنة والناس و بیان امام صادق ع در خبر تاریخ قال
وکک من الناس شیطان یحمل الناس علی المعاصی کما یحمل الشیطان من الجن پس آنگاه میبینیم برکت بیانات
ائمه نعیم ع و الحمد لله رب العالمین سیم آنکه مشار الیه در هذا در آیه ما نحن فیها عبادت خدا تعالی است باعتبار صراط مستقیم
که مذکور است و مراد از عبادت خدا تعالی حسن نیت بطاعت است از وجهیکه اطاعت میشود خدا از آن وجه کما اینکه امام صادق ع در خبر اول و سائل فرموده اند
علاوه بر خبر مذکور انما ارید ان اعبد من حیث امر به فقال ما العبادة فقال حسن النیة بالطاعة من الوجه
الذی یطاع الله منه پس اگر گفته شود بنا بر این بیان یعنی بودن عبادت عبارت از حسن نیت بطاعت از وجهیکه اطاعت میشود
خدا تعالی از آن وجه چه فایده هست در تعقیب این فقره بفقره هذا صراط مستقیم با وجود آنکه عبادت مذکوره صراط مستقیم است
ج فایده در این تعقیب بیان اینست که عبادت پس صراط انبیاء است که انعام شده است بر ایشان کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره فاتحه
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم با بیان امام صادق ع در فصل الخطاب قال اهدنا الصراط الی قوله
صراط الانبیاء وهم الذین انعم الله علیهم الخ چهارم آنکه جبلا بکسر جیم و باء با تشدید عبارت از جماعات جمع جبله
آیه سوره شعراء در حکایت قول شعیب واتقوا الذی خلقکم والجبلة الاولین پس اگر گفته شود که جبله کما اینکه بمعنای جماعت
آمده است همچنین بمعنای امت نیز آمده است قال فی القاموس الجبل محرکة الی ان قال وکطمرة الامة والجماعة و بنا بر این
چه مقصود است در آیه ما نحن فیها که مراد جماعات است نه امم ج اولا آنکه واضح است که خطاب منکم در آیه ما نحن فیها بنی آدم است و در این صورت
اضلال امم کثیره از بنی آدم منافات دارد با آیه سوره ص وقال لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا و لاضلنهم
الخ که اختصاص ندارد باضلال کثیر از امم حاصل این است آیه ما نحن فیها ناطق است بلحاظ وصف جبل بکلمه کثیر بخالی بودن قبیل از امم بنی آدم
از اضلال شیطان و این منافی است با ابهام و اطلاق آیه مذکوره علاوه بر خالی بودن امتی از امم بنی آدم از اضلال شیطان و ثانیا آنکه این
امر یعنی قرار دادن جبل را بمعنای امم در آیه ما نحن فیها لازم دارد تخصیص جبل را در آیه مسبوقه واتقوا الذی خلقکم والجبلة الاولین
بیک امت سابقه و واضح است که این بی وجه است که منافی با آیه قل لئن اجتمعت الخ است پس اگر گفته شود جبل جمیع کثیر است چگونه وصف او

بلوز بن



## در تفقهات راجعه بآیه ماضیه

بکثیر شده است بلکه باید کثیره گفته شود ج جبل و صف جمیع نیز میآید و تصدیق میکند این را قول امام صادق ع در خبر فصل الخطاب قال قرأت
عند ابی عبد الله لقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة فقال مه والله لیس هکذا انزلها الله انما انزلت و
انتم قلیل پنجم آنکه فقره اخیره زیاده فی الحیوة الدنیا است کما اینکه در خبر فصل الخطاب قال بالاسناد اصلوها الیوم
بما کنتم تکفرون فی الحیوة الدنیا و الحمد لله رب العالمین و اما تفقهات راجعه بآیات ما نحن فیها اول آنکه عبادت
شیطان که عبارت است از مأمور شدن بامر شیطان کما اینکه از خبر سابق معلوم شد با اینکه با مراو نماز کند از برای غیر خدا یا ذبح کند از برای غیر خدا
یا بخواند غیر خدا را غیر گست کما اینکه امام صادق ع فرموده اند قال لا یکون العبد مشرکا حتی یصلی لغیر الله او یذبح لغیر الله
او یدعو لغیر الله یا بعباره اخری بامر شیطان نصب شود دینی غیر دین مؤمنین کما اینکه امام باقر ع در خبر اول وسائل فرموده اند قال من نصب
دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرک دوم بعباره ثالثه آنکه عبادت شیطان غیر طاعت شیطان است و اول در امور ثلثه مذکوره است و دوم
در ارتکاب معاصی است که امر میکند بآنها شیطان کما اینکه امام باقر ع فرموده اند در تفسیر آیه وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
قال شرک طاعة لیس شرک عبادة والمعاصی التی یرتکبون فهی طاعة اطاعوا فیها الشیطان فاشرکوا
بالله فی الطاعة لغیره ولیس باشراک عبادة ان یعبدوا غیر الله حاصل این است که ترک مامورات الهیه و فعل منهیات
الهیه بدون انکار وجود طاعت شیطان و شرک طاعت است و با انکار وجود کفر است کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرموده اند
قال ومعنی الکفر کل معصیة عصی الله بها بجهة الجحد والانکار والاستخفاف والتهاون فی کل ما
دق وجل وفاعله کافر الخ و فعل مامورات از برای غیر خدا تعالی مثل امور ثلثه مذکوره عبادت شیطان و شرک عبادت است پس اگر
گفته شود که محک و مایه تمیز اینکه آنچه در قلب انسان منفوث میشود از ملک است یا از شیطان بمقتضای خبر متقدم چه خواهد بود ج میزان همواره
او است یا حکم یکی از دو حجه الهیه که عبارت است از عقول و سلسله اهل عصمت ع کما اینکه امام سابع ع در خبر اول بحار فرموده اند ان لله علی
الناس حجتین حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الحجة الظاهرة فالانبیاء والرسل والائمة واما
الباطنة فالعقول و از اینجا است که اصغاء بسوی ناطق از ابلیس عبادت ابلیس است کما اینکه امام باقر ع در خبر صافی فرموده اند
قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله عز وجل
وان کان الناطق یروی عن الشیطان فقد عبد الشیطان و الحمد لله رب العالمین ششم آنکه

## در بیان آیهٔ الیوم نختم علی افواههم الخ

در سورهٔ هود که عبادت الهیه سه قسم است عبادت از جهت طمع و عبادت از جهت خوف و عبادت از جهت حب و شکر کما اینکه امیر ع در خبر اول دلیل فرموده اند
قال ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار وان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد
وان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار سیم آنکه عبادت الهیه دو امر لازم دارد یکی یقین و اصابهٔ
سنت درا و که بدون او یعنی با شک و ظن قبول نیست کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر اول مستدرک قال ولا عبادة الا بيقين
قول دیگر آنحضرت ص ولا يقبل قول ولا عمل ونية الا باصابة السنة و بعبارهٔ اخری عمل چه من چه قول و چه نیت با شک
و ظن باطل است کما اینکه نیز امام صادق ع در خبر سیم دلیل فرموده اند قال من شك او ظن فاقام على احدهما فقد حبط
عمله ان حجة الله هي الحجة الواضحة و یکی طلب رضات باریتعالی که عبارتست از نیت کما اینکه در آیهٔ سورهٔ لیل است وما لاحد
عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى که ابنا میکند از این اخبار متواتره مثل قول رسول خدا ص در خبر اول مستدرک
قال انما الاعمال بالنيات و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین الیوم نختم على
افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون
ولو نشاء لطمسنا على اعينهم فاستبقوا الصراط فانى يبصرون
ولو نشاء لمسخناهم على مكانتهم فما استطاعوا مضيا ولا يرجعون
ظهورات و تنزلات این آیات مبارکات این است امروز که روز قیامت است مهر میزنیم بر دهنهای کفار و تکلم میکند با ما دستهای آنها و شهادت
میدهد پاهای آنها بآنچه بودند کسب میکردند و اگر بخواهیم هر آینه محو مینمائیم بر چشمهای آنها پس طلب سبقت نمایند صراط را پس کجا رؤیت میکنند
و اگر بخواهیم هر آینه مسخ میکنیم آنها را بر مکان خودشان پس استطاعت ندارند گذشتن را و نه رجوع نمایند از جهت قول امیر ع در خبر هفدهم بحار قال
قد ختم على افواههم واستنطقت ايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون که شاهد عادل است که آیات نحن فیها از جمله
آیاتیست که مبدا اند سعادت آنها را عالم و جاهل و قول دیگر حضرت ع در سیم بحار قال ختم على الافواه فلا تكلم وقد تكلمت
الايدى وشهدت الارجل ونطقت الجلود بما عملوا فلا يكتمون الله حديثا پس اشکال در تغییر مذکور نیست
صلاة و بضاعتی با ماموری دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که فقرهٔ الیوم نختم على افواههم الخ معارض است با آیات کثیره مثل آیهٔ
سورهٔ ق قال لا تختصموا لدى وقد قدمت بالوعيد حل آنکه ثابت شده در اصول متقدمه که خلاف و اعوجاج در قرآن



## در امور متعلقه بآیهٔ متقدمة الذکر

نیست ج آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال است کما اینکه در سورهٔ معارج است تعرج الملائكة فى يوم كان مقداره خمسين
الف سنة و این پنجاه هزار سال در پنجاه موقف هر موقفی هزار سال کما اینکه امام صادق ع در بیان این آیهٔ مبارکه فرموده اند در خبر سیم بحار قال
الا فحاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا فان فى القيمة خمسين موقفا كل موقف مثل الف سنة مما تعدون
ثم تلا هذه الاية فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة و در بضرورت تعدد موقف روز قیامت اختلاف و اعوجاج مرتفع است
بودن ختم افواه در بعض مواقف و اختصام در بعض موقف دیگر کما اینکه صدیق اکبر ع نیز تصریح فرموده اند در خبر سیم بحار قال ثم يجتمعون فى
موطن آخر فيستنطقون فيه فيقولون والله ما كنا مشركين فيختم الله تبارك وتعالى على افواههم و
يستنطق الايدى والارجل والجلود بكل معصية كانت منهم ثم يرفع عن السنتهم الختم پس اشکالی نیست برکت
اصول و نصوص اینها بدیهی دوم آنکه اگر گفته شود که آیهٔ نحن فیها ولو نشاء لطمسنا على اعينهم که ناطق است بر عدم طمس و محو اعین
معارض است با دو آیهٔ سابقة الذکر از سورهٔ طه که ناطق بر دو نه بعمی بودن مجرمین یکی آیهٔ یوم ینفخ فى الصور ونحشر المجرمين يومئذ
زرقا و یکی ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة اعمى و حل آنکه دانسته شد اختلاف و
اعوجاج در قرآن نیست ج اولا آنکه دو آیهٔ مذکوره ناطق و محکم است حشر مجرمین بصفت عمی است و ما بعد از حشر و از منه و قوف آنها در قیامت
که پنجاه هزار سال است غیر ناطق و متشابه است و آیهٔ نحن فیها محکم است در بعد از حشر نظر بفقرهٔ فاستبقوا الصراط که وجب رد اول بدوم
کما اینکه در اصول ماضیه دانسته شد مثل قول امام رابع ع من رد متشابه القرآن الى محكمه فقد هدى الى صراط مستقيم
پس اشکالی نیست با حرکت و سکنت بطبق اصول عشره و ثانیا آنکه جواب اول بنا بر این بود که مراد از خصه ولو نشاء لطمسنا الخ بملاحظه
فاستبقوا الصراط که صراط آخرت در قیامت باشد و اما اگر مراد در دنیا باشد اصل اشکال مرتفع است کما اینکه واضح است و تصدیق
میکند این وجه را آیهٔ بعد نظر ببودن مسخ در دنیا و کذا آیهٔ بعد ومن نعمره ننکسه الخ سیم آنکه اگر گفته شود که تفریع عدم استطاعت مضی
و رجوع را بر مسخ محل تامل است زیرا که مسخ عبارتست از تحویل صورت بصورت قبیح قال فى القاموس مسخه كمنعه حول صورته الى
اخرى اقبح و نیز تصدیق میکند این را اخبار متواتره مثل خبر سیم و دلیل از امام سابع ع قال ان الخنازير من قوم عيسى ع سألوا
نزول المائدة فلم يؤمنوا بها فمسخهم الله خنازير و واضح است که این مسخ سلب قدرت از مضی و رجوع را نمیکند
جواب آنکه انحصار مسخ در دنی روح ممنوع است از جهت قول همین حضرت ع در خبر اول دلیل که بلغ ورن ممسوخ است قال الا

علی الزجاج ولئن حدثتک نفسک انه مما انبتت الارض ولکنه من الملح والرمل وهما ممسوخان

پس اشکالی نیست پس اگر مسخ در آیه نظیر مسخ در صحیفه ورمل است در این هنگام تفریع عدم استطاعت مضی ورجوع نیز محل تامل است زیرا که در این حکم میت شده

دیگر تفریع ندارد کما اینکه واضح است ج مکانت عبارت از نسبت از قوت وقدرت قال فی القاموس المکانة التؤدة یعنی اگر خواسته

باشیم مسخ بکنیم ایشان را در تمکن وتوانائی ایشان عبارتست مکانت از مکان تا اینکه وارد شود اشکال مذکور وتصدیق میکند این بیان را تفریع عدم استطاعت مضی

ورجوع کما اینکه واضح است بلحاظ سلب استطاعت که عبارت از نسبت از قوت وقدرت ولکن در اینجا مناسب این است که قرائت شود

مکاناتهم بصیغه جمع چنانچه در صافی نقل قرائت او شده است کما اینکه اعینهم که مقابل اوست در آیه متقدمه بصیغه جمع است واز این بیان

که معلوم شد بتصدیق سلب استطاعت در تفریع مراد از مسخ ایشان مسخ تمکن وتوانائی ایشان است واضح شد بطلان تفسیر صافی که تفسیر نموده بتغییر صورة الله

وتفسیر مکانت بمکان والحمد لله رب العالمین چهارم آنکه اگر گفته شود که وجه اینکه برای ختم افواه وتکلم ایدی وشهادت ارجل چیست با اینکه

مورد تکلم افواه است ج وجه ختم افواه این است که روز قیامت ملائکه شهادت میدهند بر اعمال کفار پس انکار میکنند آنها شهادت ملائکه را پس ختم

میشود افواه ایشان کما اینکه امام صادق ع در خبر سیم بحار فرموده اند قال یوم تعرض علیهم اعمالهم فینکرونها فیقولون ما عملنا منها

شیئا فتشهد علیهم الملائکة الذین کتبوا علیهم اعمالهم فیقولون لله رب هؤلاء ملائکتک یشهدون لک

ثم یحلفون بالله ما فعلوا من ذلک وهو قول الله یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم وهم الذین

غصبوا امیر المؤمنین فعند ذلک یختم الله علی السنتهم وینطق جوارحهم الخ پنجم آنکه از اخبار مذکوره در بیان

فقره الیوم نختم الخ علاوه بر فقره بعد مااصلوها الیوم بما کنتم تکفرون معلوم شد که ختم افواه وتکلم ایدی وارجل در خصوص کفار ومشرکین است

ونیز حجت است بر این قول امام ع در خبر صافی قال ولیست تشهد الجوارح علی مؤمن انما تشهد علی من حقت علیه کلمة

العذاب فاما المؤمن فیعطی کتابه بیمینه قال الله عز وجل فاما من اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن

کتابهم ولا یظلمون فتیلا حاصل این توجه خطاب وروی سخن در آیه ما نحن فیها بکفار ومشرکین است نه مطلق است یا اینکه گفته شود

که این آیه منافی است با آیه در این خبر یقرؤن کتابهم الخ والحمد لله رب العالمین واما تفهمات راجعه بآیه ما نحن فیها اول

آنکه مشیت عبارتست از اهتمام بشیئی کما اینکه امام سابع ع در خبر سیم بحار فرموده اند قال اتدری ما المشیة فقال لا فقال همه بالشیئ

وبعبارة اخری ذکر اول کما اینکه امام ثامن ع در خبر کتاب فرموده اند قال اتدری ما المشیة یا یونس قلت لا قال هو الذکر الاول



دوم آنکه مشیت محدثه است کما اینکه امام صادق ع در خبر اول بحار فرموده اند قال المشیة محدثة بخلاف علم باریتعالی که سابق است بر مشیت

کما اینکه در قول امام صادق است قال قلت لابی عبد الله علم الله ومشیته هما مختلفان ام متفقان فقال العلم لیس هو

المشیة الا تری انک تقول سافعل کذا ان شاء الله ولا تقول سافعل کذا ان علم الله فقولک ان شاء الله دلیل

علی انه لم یشأ فاذا شاء کان الذی شاء کما شاء وعلم الله سابق للمشیة سیم آنکه این مشیت مذکوره دو نحو است

یکی مشیت حتمیه که خطا ندارد ودیگری مشیت عزم که خطا دارد کما اینکه امیر ع در خبر کتاب فرموده اند قال ان لله مشیتین مشیة

حتم ومشیة عزم چهارم آنکه مشیت حتم عبارتست از کلمه کن کما اینکه امام صادق ع در خبر کتاب مذکور فرموده اند قال ع خلق

الله المشیة قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیة وتصدیق میکند این را آیه سوره یس وشاهد او انما امره اذا اراد

شیئا ان یقول له کن فیکون واز این بیان امور مختصر معلوم شد که مراد از مشیت در آیه ما نحن فیها مشیت حتمیه است که عبارت از

کن پنجم آنکه مراد از استطاعت در آیه ما نحن فیها عبارتست از قوت رجل مع المعونة کما اینکه امام سابع ع در خبر سیم بحار فرموده اند

ان رجلا سئل العالم ع فقال یابن رسول الله انا مستطیع لما کلفت فقال له ما الاستطاعة عندک

قال القوة علی العمل قال له قد اعطیت القوة ان اعطیت المعونة قال له الرجل فما المعونة قال التوفیق

وبقیه کلام در این امور خمسه موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین ومن نعمره ننکسه فی الخلق

افلا یعقلون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است وکسی را که عمر میدهیم او را بر میگردانیم او را در خلق پس آیا تعقل نمی کنند

زیرا که تصدیق میکند این بیان را آیه سوره حج ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا وبیان می کند

نیز او را قول امام صادق ع در خبر سیم بحار قال وعلامة الکبر ثلث کلال البصر وانحناء الظهر ورقة القدم

حاصل این است که تنکیس در خلق عبارتست از تغییر پس فی الجمله اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست بلی توضیح او محتاج است بامور اول

آنکه اگر گفته شود که تعمیر عبارت از نسبت از عمر وحیوة دادن کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره فاطر وما یعمر من معمر ولا ینقص من

عمره الا فی کتاب وآیه سوره بقره ولتجدنهم احرص الناس علی حیوة ومن الذین اشرکوا یود احدهم

لو یعمر الف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر ودوم آنکه در این هنگام که تعمیر عبارت شد از مطلق عمر و

حیوة معارضه واقع خواهد شد بین آیه ما نحن فیها وآیه مذکوره ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئا

## در بیان آیهٔ و من نعمّره ننکّسه الخ

که ناطق است بحال تعلیل بنصوص بر اینکه تنکیس بعد رد بسوی ارذل عمر حیوة است علاوه بر این ضرورت قاضیه است بر خلاف آیهٔ نحن فیها

حاصل اشکال اینست که انسان از زمان بلوغ چهل و کسال و اجل در نقصان میشود نه از اول عمر حیوة کما اینکه امام صادق ع در خبر سیم بحار فرموده اند

قال اذا بلغ العبد ثلثا وثلثين سنة فقد انتهى منتهاه واذا بلغ احدى واربعين فهو في النقصان

وينبغي لصاحب الخمسين ان يكون كمن هو في النزع جواب آیه و منکم من یرد الخ از جمله محکمات آیات است

از جمله بیان آیه سیزدهم در خبر سیم بحار درا وقال ان ارذل العمر خمس وخمسون سنة و آیه نحن فیها از جمله متشابهات آیات

زیرا که چنانچه تعمیر بمعنی اعطاء حیوة آمده است نیز بمعنای ابقاء عمر و حیوة آمده است قال في القاموس العمر بالفتح والضم وبضمتين

الحيوة الى ان قال وعمره ابقاه و گذشت در اصول ضمنیه که از جمله اصول عشره مهمه این است که هر آیه متشابه در حکم آیه محکمه است

که از جمله فروعات این اصل بودن آیه نحن فیها است در حکم آیه و منکم من یرد الخ و تصدیق میکند این بیان را قول امیر در خبر

هفدهم بحار قال ومن نعمره ننكسه في الخلق معناه ان من طال عمره وكبر سنه رجع الى مثل ما

كان عليه في حال صغره وطفوليته فيستوى عليه عند ذلك النقصان في جميع الالة

ويضعف في حال الالة الخ دوم آنکه اگر گفته شود که وجه تعقیب این آیه بر دو آیه متقدمه چیست ج وجه برهان است بر صدق مشیت

طمس اعین و قضیه مسخ مکانات و توی و بعبارة اخری ای کفار غیر مؤمنین بخدا و رسول و وعید برهان و حجه در اینکه در مشیت و اختیار است

طمس اعین و مسخ مکانات شما تنقیص خلق معمّرین بطول عمر است که محسوس شما است از جهه نقصان آلات و ضعف حالات و از آنجا

نیز معلوم شد وجه تعقیب در آیه طمس و مسخ بر آیات متقدمه زیرا که قدرت بر سلب لازم دارد قدرت بر اعطاء را که عبارتست از اعطاء اعین

مکانات و بعث که انکار داشتند پس فی الحقیقه و بالاخره آیه نحن فیها برهان و حجه بعث و احیاء در آیه سابقه انا نحن نحيي الموتى است

کما اینکه تصدیق میکند این نکته را آیه سوره حج که حدیث تنکیس در خلق برهان بعث قرار داده شده است يا ايها الناس ان كنتم

في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغير

مخلقة لنبين لكم ونقر في الارحام ما نشاء الى اجل مسمى ثم نخرجكم طفلا ثم لتبلغوا اشدكم

ومنكم من يتوفى ومنكم من يرد الى ارذل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئا والحمد لله رب العالمين سیم

آنکه آیه نحن فیها دست بر دو طائفه که قائلند باینکه رب و خلق و باری و یعنی و شوری است کما اینکه امیر ع در خبر اول مستدرک اولا تعبیر فرموده اند

این صنف



## در بیان آیات راجعه بآیهٔ متقدمة الذکر

این صنف را قال فاما كفر الجحود فاحد الوجهين منه جحود الوحدانية وهو قول من لا رب ولا جنة ولا

نار ولا بعث ولا نشور وهؤلاء صنف من الزنادقة وصنف من الدهرية يقولون ما يهلكنا الا

الدهر وذلك رأى وضعوه لانفسهم استحسنوه بغير حجة فقال الله تع ان هم الا يظنون

س اگر گفته شود روی سخن در آیات متقدمه بکفار بود و در این حال توجیه کلام بسوی زنادقه و دهریه چه مناسبت دارد در آیه نحن

فیها جواب مراد از آیه متقدمه سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون عدم ایمان بتوحید است کما اینکه امیر

در ذیل خبر مذکور فرموده فقال وقال الذين كفروا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون اى لا

يؤمنون بتوحيد الله و حاصل کلام این دو صنف از زنادقه و دهریه این است که تولد اشیاء عالم بدوران فلک و مرور لیل و

نهار است مثلا انسان تولد آن بدوران فلک و مرور لیل و نهار است عبارتست از اینکه بعد از وقوع نطفه آن در رحم ببرکت غذاء و دوران

فلک و مرور لیل و نهار ترقی میکند از اشکال و متزاید میشود تا بحد کبر میرسد و ملخص جواب این است که اگر ملاک تزاید و ترقی انسان از حد نطفه تا حد کبر آن

ببرکت اغذیه و دوران فلک و مرور لیل و نهار باشد لازم او عقلا این است که انسان مادامیکه در حیوة است در تزاید و ترقی باشد از حیث آلات و حالات

و حال آنکه تنکیس و تنقیص آن از حیث آلات و حالات در زمان ارذل عمر بحد وضوح است بر بطلان این ملاک و این مذهب کما اینکه امیر در خبر

نوزدهم بحار بهردو را یعنی قول این صنف و جواب او را در بیان آیه نحن فیها فرموده انقال واما الرد على الزنادقة فقوله تعالى

ومن نعمره ننكسه في الخلق افلا يعقلون فاعلمنا تع ان الذى ذهب اليه الزنادقة من قولهم ان

العالم متولد بدوران الفلك ووقوع النطفة في الارحام لان عندهم ان النطفة اذا وقعت تلقاها

الاشكال التى تشاكلها فتولد حينئذ بدوران الفلك والاشكال التى تتلقاها ومرور الليل و

النهار والاغذية والاشربة والطبيعة فتربى وتنتقل وتكبر فعكس تع قولهم بقوله ومن نعمره

ننكسه في الخلق معناه ان من طال عمره وكبر سنه رجع الى مثل ما كان عليه في حال صغره

وطفوليته فيستوى عليه عند ذلك النقصان في جميع الالة ويضعف في جميع حال الالة ولو

كان الامر كما زعموا من انه ليس للعباد خالق لوجب ان يكون تلك النسمة او ذلك الانسان

تتزايد ابدا ما دامت الاشكال التى ادعوا انها كان قوام ابتدعه بها قائمة الفلك ثابت و

# در تتمهٔ امور راجعه بآیهٔ سابقة البیان

العذاء ممکن و مرور اللیل و النهار متصل و لما صحّ فی العقول انّ معنی قوله تعالی و من نعمّره
ننکّسه فی الخلق و قوله سبحانه و منهم من یردّ الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئاً علمنا انّ هذا
تدبیر الخالق المختار و حکمته و وحدانیّته و ابداعه للخلق فثبت وحدانیّته جلّت عظمته و هذا
احتجاج لا یمکن الزنادقة دفعه بحال و لا یجدون حجّة فی انکاره الخ سوم آنکه اگر گفته شود که آیه نحن فیها افلا یعقلون
بیاء است و در این هنگام وجهت که ضمیر او راجعست بمعمّرین و تصدیق میکند این بیان را آیه متقدمه و لقد اضلّ منکم جبلاً کثیراً افلم
تکونوا تعقلون غیبت از این جهت در این آیه مراجع مخاطب است و در آیه نحن فیها مراجع غائب است علاوه بر اینکه اختیار مرجع ابعد که
عبارتست از کفار در آیه متقدمه بر آیه نحن فیها از اقرب که عبارتست از من نعمّره الخ منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ و در این صورت
دو اشکال وارد است اوّل آنکه تنبیه معمّرین بعدم تعقّل در تنکیس بوجه و در مقام یعنی با آیات سابقه و آیات لاحقه بی ربط است کما اینکه لا یخفی
دوّم آنکه ارجاع ضمیر یعقلون را بکفار بی مناسبت است زیرا که با اینکه مقام مقام تنبیه غافل و توبیخ نائم است نه انذار و ترهیب مناسب
بصیغه غیابت کما اینکه اوّل را تصدیق میکند آیه الم اعهد الیکم ان لا تعبدوا الشیطان انّه لکم عدوّ مبین و دوم را
تصدیق میکند آیه الیوم نختم علی افواههم و تکلّمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون حاصل بیت که این
امور سه گانه داخل میکند آیه ما نحن فیها را در تحت اصل در قول امیر که آنچه از قرآن محل نزاع است از حوادث منافقین است و جهت بر این بیان
همون قول امیر ع نیز تصادق خبر مذکور فقوله تعالی و من نعمّره ننکّسه فی الخلق افلا تعقلون که بتاء قرائت فرمودند که در این هنگام
جمیع اشکالات مرتفع است و مناسبت تامّه حاصل است کما اینکه شبهه در او نیست و در اینجا چند امر دانسته شد اوّل آنکه قرائت مشهوره بین
قرّاء و مفسرین بیاء که خلاف اصل و نص مذکور است باید طرح شود دوّم آنکه تصدیق و امضاء خلفاء ثلثه این قرائت را بر خلاف تعالی چه بعد باشد
وجه بغیر عمد خارج خواهد کرد آنها را از مرتبه عهد الهی و خلافت رسالت سیّم آنکه قرائت امیر ع آیه ما نحن فیها را بتاء حسّاً و نصّاً ثابت
میکند صلاحیت ائمه هدی ع را از برای عهد الهی و نیابت رسالت قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انّما
یتذکّر اولوا الالباب **و امّا تفقّهات** راجعه بآیه ما نحن فیها **اوّل** آنکه اگر گفته شود تنکیس انسان در آلات و حالات که
عبارت جزئی است از وقوع انسان در نقصان و اختلاط و بلوغ آن ارذل عمر را چه وقت است با اختلاف اخبار در تحدید او زیرا که گذشت در قول
امام صادق که وقت او بلوغ چهل و یکسال است قال ع و اذا بلغ احدی و اربعین فهو فی النقصان و از ظاهر مرویست در خبر سیّم بحار





# در تفقّهات موکوله بآیهٔ مذکوره

که وقت او هفتاد و پنج است قال ع و روی عن علی انّ ارذل العمر خمس و سبعون سنة و نیز از امام صادق است
که وقت او یکصد سال است در خبر بحار کتاب قال ع اذا بلغ العبد مائة سنة فهی ارذل العمر و از کلام رسول الله ص معلوم
میشود که او ما بین شصت و هفتاد است قال ص ما بین الستّین الی السبعین معترک المنایا و نیز مرویست وقت او بلوغ
عقل نسیان آنست عقل هفت ساله در خبر سیّم بحار قال و روی انّ ارذل العمر ان یکون عقله عقل ابن سبع سنین ج جمیع وجوه
خمسه از افراد ارذل و او دون عمر است غایت الامر الارذل فالارذل و اخبار مذکوره منافاتی بین آنها نیست و جهت بر این بیان ابهام و اطلاق
من یردّ الی ارذل العمر از جهت تفریع از اصل در قول امیر ع که در اصول متقدمه دانسته شد ابهموا ما ابهمه الله حاصل کلام آنست
که مناطیق این پنج خبر که محکمات است تکاذب بین آنها نیست و مفاهیم هر چهار از آنها متنافیات وارده بمنطوق پنجم آنها که متشابهات اند و گذشت در
اصول متقدمه که از جمله اصول بلغات رد متشابه اخبار است بسوی محکم آنها تبیین جاری است اخذ بهر یک از وجوه خمسه مذکوره کما اینکه امام صادق فرموده اند
در خبر اول بحار قال انّی لاتکلّم علی سبعین وجهاً ان شئت اخذت کذا و ان شئت اخذت کذا و الحمد لله ربّ
العالمین **دوّم** آنکه اگر گفته شود تنکیس عمر و ارذل او از زمان بلوغ چهل و یکسال موجب تخفیف تکلیف و نقص کتب اعمال است کما اینکه تصدیق
میکند این را اخبار وارده بر اینکه تکالیف الهیه وارد است مدار عقل او در زیاده و نقصان مثل قول امام باقر ع در خبر اول وسائل قال انّما یداقّ الله
العباد فی الحساب یوم القیمة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا و قول امام صادق در همین کتاب قال انّ الثواب علی
قدر العقل در این هنگام چگونه تغلیظ و تشدید شده است بر آن در خبر دوم وسائل در قول امام صادق انّ العبد لفی فسحة من
امره ما بینه و بین اربعین سنة فاذا بلغ اربعین سنة اوحی الله عزّ و جلّ الی ملئکته قد عمّرت
عبدی هذا عمراً فغلّظا و شدّدا و تحفّظا و اکتبا علیه قلیل عمله و کثیره و صغیره و کبیره
و نیز در قول امام باقر ع است در خبر همین کتاب قال اذا اتت علی الرجل اربعون سنة قیل له خذ حذرک فانّک غیر
معذور و لیس ابن الاربعین احقّ بالحذر من ابن العشرین فانّ الذی یطلبهما واحد و لیس براقد
فاعمل لما امامک من الهول و دع عنک فضول القول ج این دو خبر لجامه و اکتبا علیه در اول و
دع عنک فضول القول در دوم مخصوص اراده در اطلاق اخبار متقدمه و بعبارة جزئی این دو خبر در خصوص اعمال قبیحه است از افعال
و اقوال که اقبح است صدور آنها از بالغین ارذل عمر بجهة باطنه نیز کما اینکه معلوم است نیز از قول امام صادق ع در خبر سابق قال و ینبغی لصاحب

الخمسين ان يكون كمن في النزع ونيز معلوم است از قول رسول خدا ص در خبر دوم مستدرک قال قال الله تع وعزتي وجلالي
اني لاستحيي من عبدي وامتي يشيبان في الاسلام ان اعذبهما ثم بكى فقيل له مم بكيت يا رسول الله
فقال ابكي لمن استحيي الله من عذابهم ولا يستحيون من عصيانه حاصل کلام اين شد که بالعين ارذل عمر رتبه تخفيف
شده است نسبت بطاعات ايشان وتغليظ وتشديد شده است نسبت بمعاصی ايشان بحسب الازل فالازل کما اينکه نيز معلوم است از قول امير در
خبر دوم وسائل قال العمر الذي اعذر الله فيه الى ابن ادم ستون سنة مثل قول رسول ص در خبر اول وسائل رفع عن امتي
الى ان قال وما لا يطيقون ونيز حجة است بر اين مدعا اخبار وارده در تخفيف احكام مثل صوم وتيمم در صلوة وغيرهما بلی قبل از بلوغ
با ول ارذل عمر هر دو باب بطاعات وباب معاصی يکسانست کما اينکه در قول امام صادق است ليکن با بلوغ بسيده سال قال في قول الله عز
وجل اولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر توبيخ لابن ثمانية عشر سنة ونيز معلوم است از قول رسول خدا ص در خبر دوم مستدرک
قال ان لله تع ملكا ينزل في كل ليلة فينادي يا ابناء العشرين جدوا واجتهدوا ويا ابناء الثلاثين
لا تغرنكم الحيوة الدنيا ويا ابناء الاربعين ماذا اعددتم للقاء ربكم ويا ابناء الخمسين اتاكم النذير
ويا ابناء الستين زرع آن حصاده ويا ابناء السبعين نودي لكم فاجيبوا ويا ابناء الثمانين اتتكم
الساعة وانتم غافلون ثم يقول لولا عباد ركع ورجال خشع وصبيان رضع وانعام رتع لصب
العذاب صبا ستم الكلام تکليف از معمرين که طاقت ندارند برداشته شده است کما اينکه در اخبار کثيره است مثل قول رسول خدا ص
در خبر اول وسائل قال وضع عن امتي تسعة اشياء السهو والخطاء والنسيان وما اكرهوا عليه وما لا
يطيقون والطيرة والحسد والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفتيه واز جمله فروعات اين اصل شيخ
وشيخه است که طاقت ندارند بر روزه کما اينکه در قول امام باقر ع است قال سألته عن قول الله تع وعلى الذين يطيقونه
فدية طعام مسكين قال الشيخ الفاني الخ وکذا اگر طاقت نباشد بر رکوع وسجود کما اينکه در قول امام صادق ع است در خبر
اول وسائل قال قلت لابي عبد الله ع رجل شيخ لا يستطيع القيام الى الخلاء ولا يمكنه الركوع والسجود
فقال ليؤم برأسه ايماء وکذا از فروعات وارده اين اصل در اخبار باقيه وبقيه کلام در اين باب موکول است بغير اين مقام والحمد لله رب
العالمين وما علمناه الشعر وما ينبغي له ان هو الا ذكر وقرآن مبين





لينذر من كان حيا ويحق القول على الكافرين ظهور وتنزيلات
اين آيات مبارکات اينست وتعليم نموديم محمد را شعر ونه سزاوار است شعر از برای آن حضرت آن يعني تعليم ما آنرا اگر بنده و
قرآن آشکار از برای اينکه انذار وترهيب کند کسيکه زنده وثابت قول عذاب بر کافرين زيرا که بملاحظه آيات متکاثره متقدمه
اين آيات از جمله آياتيست که تأويلات آنها در تنزيلات آنها است ومبدأ اند معاد انکار اعاظم وحاصل مثل آيه سوره حاقه انه لقول رسول كريم
وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون وآيه سوره طور ام يقولون شاعر نتربص به ريب المنون وآيه سوره صافات
ويقولون ائنا لتاركوا الهتنا لشاعر مجنون وآيه سوره انبياء بل قالوا اضغاث احلام بل افتريه بل هو شاعر
فليأتنا بآية كما ارسل الاولون ومثل آيه سوره شورى وكذلك اوحينا اليك قرآنا عربيا لتنذر ام القرى
ومن حولها وآيه سوره يونس ان الذين حقت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون وکذا وکذا از امثال اين آيات مبارکات که در اول
سوره بشارت بعض آنها شد مراجعه کن پس اشکالی در تفسير مذکور نيست چند امر بايد نيز دانسته شود اول الکه آيه متصدقه سوره طور وسوره انبياء
حجه وبينه است که وما علمناه الشعر در آيه نحن فيها رد قول کفار است که ميگفتند محمد شاعر است مثل آيه سوره حاقه وما هو بقول
شاعر پس اگر گفته شود که کفار در دو آيه سوره طور وسوره انبياء توصيف کردند محمد را بشاعريت نه بتعلم شعر پس باطل نيست بين قول آنها ورد
دو آيه نحن فيها وبعبارة اخرى فرق است بين وصف شاعر که در قول آنها است ووصف تعلم که مفاد آيه نحن فيها است کما اينکه واضح است
ج ذکر ميشود وما ينبغي له که شامل است هر دو وصف را يعني شاعريت وتعلم را از جهة ابهام واطلاق قضيه واز جهة قول امير که اي فهموا
ما انهم الله رافع اشکال مذکور است کما اينکه واضح است ص اگر گفته شود با اينکه منحصر است رد کفار در توصيف محمد ص بشاعريت
بقضيه وما ينبغي له ديگر وجه چيست در بيان قضيه وما علمناه الشعر با اينکه معلوم شد ببرکت آيات مذکوره که آنها اسناد شاعريت
بحضرت ميدادند نه تعلم را واضح است که اين امر يعني مناسبت بودن بين اسناد کفار ونفی در آيه نحن فيها ساقط است با آيه قل لئن
اجتمعت الخ ج بايد دانست که علم دو قسم است علم در قلب وعلم در لسان کما اينکه رسول خدا ص در خبر اول بحار فرموده اند قال العلم
علم في القلب فذلك العلم النافع وعلم في اللسان فذلك حجة على العباد وبعبارة اخرى علم مطبوع
وعلم مسموع کما اينکه امير ع در خبر اين کتاب فرموده اند قال العلم علمان مطبوع ومسموع ولا ينفع المسموع ما لم
يكن المطبوع وواضح است که در اين هنگام که کلمه علم از جمله متشابهات شد تعليم در آيه نحن فيها نيز از جمله متشابهات خواهد شد

که صادق است در هر دو وصف مذکور یعنی وصف انشاء و انشاء که اول راجع است بعلم قلبی و طبوعی و دوم راجع است بعلم لسانی و علم مسموعی کما اینکه واضح است که واجب رد شود بآیهٔ سورهٔ حاقه وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ که محکم است کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد که هر آیهٔ متشابه در حکم آیهٔ محکمه است پس اشکالی درین جهت ببرکت اصول مقدمه از ائمه هدی و الحمد لله رب العالمین **دُوُم** آنکه اگر گفته شود که چه وجه است در تعقیب فقرهٔ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ را بفقرهٔ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ با اینکه کافی است فقرهٔ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ در رد کفار بسیاری که در امر مقدم دانسته شد ج وجه ذکر اصل است بعد فرع کما اینکه تصدیق میکند این را نظائر او در آیات سابقه مثل نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ **سِیُّم** آنکه اگر گفته شود که ذکر قرآن بکلمهٔ ذکر در آیهٔ ما نحن فیها محل تأمل است بلحاظ تکرار که منافی است با آیهٔ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتْ الخ زیرا که مراد از کلمهٔ ذکر قرآن است نیز بشهادت آیهٔ سورهٔ حجر إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ج گذشت در امر مقدم که علم دو قسم است یکی قلبی مطبوعی و یکی لسانی مسموعی و در این هنگام گفته ذکر در آیهٔ ما نحن فیها راجع است بعلم قلبی و طبوعی و قرآن راجع است بعلم لسانی و مسموعی و تصدیق میکند اول را آیات اطلاق ذکر بر رسول مثل سورهٔ قلم وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ و تصدیق میکند دوم را آیات کثیره مثل آیهٔ سورهٔ شوری وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا حاصل جواب است که ضمیر هُوَ در آیهٔ ما نحن فیها راجع است بتعلیم نظیر آیهٔ اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى در سورهٔ مائده پس بحمد الله و منته اشکالی درین جهت **چهارم** آنکه اگر گفته شود که حَيًّا در آیهٔ ما نحن فیها عبارتست از عاقلاً کما اینکه در خبر صافی است از امیر ع قال مَنْ كَانَ حَيًّا أَيْ عَاقِلًا و در این هنگام منافات خواهد شد بین این آیه و آیهٔ سورهٔ شوری که ناطق است که ایجاد قرآن از برای انذار اهل ام القری و ما حول او است وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا و بعبارهٔ اخری آیهٔ ما نحن فیها بلحاظ تفسیر مذکور عام است و آیهٔ مذکوره بلحاظ اهل ام القری و ما حول خاص است کما اینکه واضح است بلکه صحیح نیست انذار محمد ص عموم عقلاء عالم را با اینکه ابتر ج واضح است که نظر در آیهٔ ما نحن فیها بکلمهٔ لِيُنْذِرَ است که مجهول است و در آیهٔ مذکوره نظر بکلمهٔ لِتُنْذِرَ است که معلوم است که خطاب برسول ص است و عموم انذار یعنی بمطلق عاقل را معنی ندارد و بعبارهٔ اخری معلوم بودن لِيُنْذِرَ در آیهٔ ما نحن فیها از حوادث منافقین است که محل قیل است و بفتح ذال است که مجهول است و وجه دیگر تشابه آیهٔ ما نحن فیها است که باید رد شود بآیهٔ مذکوره که خاص است مثل آیهٔ سورهٔ ابراهیم که عام است لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ حاصل این است که هر یک از دو وجه بتصدیق اصلی است از اصول عشره یا فتح ذال با

تحفه



و با تخصیص انذار باهل ام القری و ما حول او پس اشکالی درین جهت بحمد لله و منته **پنجم** آنکه اگر گفته شود که آیهٔ ما نحن فیها محل تأمل است بملاحظه مناسبت نبودن بین علت که لِيُنْذِرَ است و معلول که قرآن مبین است کما اینکه کمال مناسبت است بین علت و معلول در آیهٔ مذکوره یعنی بین ایجاد قرآن و انذار محمد ص باد و این اشکال منافات دارد با آیهٔ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتْ الخ ج حاصل در آیهٔ ما نحن فیها مرجع ضمیر هُوَ است که عبارت بود ببیان سابق از تعلیم قرآن بتصدیق آیهٔ مذکوره پس اشکال مرتفع است بحمد الله و منته **مس** اگر گفته شود که از تصدیق آیهٔ مذکوره مثل آیهٔ سورهٔ ابراهیم كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ معلوم شد علت انذار در خصوص قرآن است که علم مسموعیست نه در او و ذکر که علم مطبوعیست پس در اینصورت چگونه رسول ص ذکر است کما اینکه در آیهٔ سورهٔ قلم دانسته شد ج آنکه گفته شد که علت در آیهٔ ما نحن فیها علت تعلیمیت که شامل است هر دو را یعنی ذکر و قرآن را بسیار دانسته شد پس اشکالی نیست بحمد الله و منته **مس** اگر گفته شود که آیهٔ ما نحن فیها چه مناسبت دارد با آیات مقدمه بلکه در بادی نظر بی ربط و مناسبت دیده میشود که منافات دارد با آیهٔ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتْ الخ ج آنکه ربط و مناسبت بین این آیه و آیات مقدمه ذکر اصل است بعد فرع و بعبارهٔ اخری تقدیر کلام چنین است ای منکرین خدا و رسول و بعث آنچه مسموع خودتان شد از پند مثل آیهٔ أَلَمْ أَعْهَدْ الخ و آیهٔ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ الخ و از انذار مثل آیهٔ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي الخ و آیهٔ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا الخ و کذا و کذا از مثل این دو که در آیات مقدمه دانسته شد از جهة تعلیم ما است که عبارتست این تعلیم از ذکر یعنی علم قلبی و قرآن یعنی علم لسانی نه شعر است کما اینکه میگویید که در هنگام کمال ربط و تمام مناسبت است بین آیهٔ ما نحن فیها و آیات مقدمه **وَأَمَّا تَفَقُّهَات** راجعه بآیات ما نحن فیها **اَوَّل** آنکه حرام است ضبط ابیات اشعار و امتلاء بطن از او کما اینکه انبا میکند از او اخبار متواتره مثل قول رسول خدا ص در خبر اول مستدرک قَالَ لَأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا الخ اگر گفته شود که این امر معارض است با اخبار کثیره نیز مثل قول آنحضرت ص در همین کتاب قَالَ ص وَإِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكَمًا ج خبر مقدم مطلق است و خبر ثانی مقید است و اطلاق آن خبر و تصدیق میکند این را تفصیل امیر ع تعلیم اشعار ابیطالب در خبر کتاب مذکور قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يُعْجِبُهُ أَنْ يُرْوَى شِعْرُ أَبِي طَالِبٍ وَأَنْ يُدَوَّنَ وَقَالَ تَعَلَّمُوهُ وَعَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّهُ كَانَ عَلَى دِينِ اللهِ وَفِيهِ عِلْمٌ كَثِيرٌ حاصل اینست که تفریع نمودن امیر ع امر بتعلم و تعلیم را بر بودن ابیطالب بر دین خدا تعالی و بودن علم کثیر در شعر او که اخبار مقدمه در حرمت امتلاء جوف از شعر مخصوص است بغیر آنست با شعار باطله از حیث خنا و کذب کما اینکه شاهد است بر این نیز اخبار کثیره مثل قول رسول ص در خبر اول مستدرک قَالَ مَنْ تَمَثَّلَ بِبَيْتِ شِعْرٍ مِنَ الْخَنَا

## در بیان آیات راجعه بتفقّهات آیه مسموعه

لَیلَةَ الجُمُعَةِ لَم تُقبَل مِنهُ صَلوةُ تِلکَ اللَّیلَةِ وَمَن تَمَثَّلَ فی یَومِ الجُمُعَةِ لَم تُقبَل صَلوةٌ فی یَومِهِ ذلِکَ بکه
تعبیر رسول ص در اخبار متقدمه بقبح مفسد شاهد عادل است که مقصود از شعر شعر مفسد است قالَ ص لَاَن یَمتَلِیَ جَوفُ اَحَدِکُم
قَیحاً حَتّی یَرِیَهُ ای یُفسِدَهُ خَیرٌ لَهُ مِن اَن یَمتَلِیَ شِعراً پس حاصل کلام در اخبار مذکوره و امثال آنها این شد که ضبط و امتلاء جوف از
اشعار باطله کاذبه خیالیه حرام است و ضبط و امتلاء جوف از اشعار حقه صادقه علمیه حلال است دُوُم آنکه انشاء و انشاد اشعار نیز حرام است اگر در
امور باطله کاذبه خیالیه باشد و حلال است اگر در امور حقه صادقه علمیه باشد از جهة اطلاق اخبار بنصوص آنها که در امر اول معلوم شد علاوه بر اخبار وارده از
ائمه هادیه ع در اشعار نیز مشعر بر استشهاد ایشان مثل دیوان منسوب بامیر ع و مثل قول امام صادق ع در خبر ریان یَقُولُ ما اَحَبَّ اللهَ مَن عَصاهُ
ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقالَ شعر تَعصِی الاِلهَ وَاَنتَ تُظهِرُ حُبَّهُ هذا مُحالٌ فِی الفِعالِ بَدیعُ لَو کانَ حُبُّکَ صادِقاً
لَاَطَعتَهُ اِنَّ المُحِبَّ لِمَن یُحِبُّ مُطیعُ و مثل قول سید الشهداء الحسین ع در خبر عاشر بحار یا دَهرُ اُفٍّ لَکَ مِن خَلیلٍ الخ و ابیات معروفه
و مثل قول امام ثامن ع در خبر اول وسائل سَمِعتُ الرِّضا ع یَوماً یُنشِدُ وَقَلیلاً کانَ یُنشِدُ شِعراً ثُمَّ ذَکَرَ ثَلثَةَ اَبیاتٍ
مِنَ الشِّعرِ و کذا و کذا از ابیات منسوبه بسوی ائمه هدی ع در مجلدات بحار الانوار پس اگر گفته شود که اشعار حقه صادقه علمیه حلال است پس چگونه
در آیه ما نحن فیها سلب انبغاء فرموده است خدا تعالی از آنحضرت ص با عدم نطق آنحضرت ص بهوا بحکم آیه سوره نجم وَما یَنطِقُ عَنِ الهَوی
جواب از این اشکال عظیم آنکه بناء این اشکال روی این اصل است که هر حقی در هر موضوعی جائز و روا است و حال آنکه این اصل ممنوعست جداً
زیرا که این اصل مقبول است در جائیکه آن حق منافی با غرض و مقصود در جعل الموضوع نباشد و اما اگر آن حق منافی باشد با غرض و مقصود در جعل آن موضوع
پس ممنوعست مثل انشاد اشعار در مساجد ممنوع است و لو اینکه اشعار حقه باشد زیرا که منافی است با غرض از جعل و نصب مساجد که عبارت از
برای قرآن کما اینکه در قول رسول ص است در خبر اول وسائل قالَ ص مَن سَمِعتُمُوهُ یُنشِدُ الشِّعرَ فِی المَساجِدِ فَقُولُوا فَضَّ اللهُ
فاکَ اِنَّما نُصِبَتِ المَساجِدُ لِلقُرآنِ و قول دیگر آنحضرت ص در خبر اول مستدرک قالَ ص یا اَبا ذَرٍّ کُلُّ جُلُوسٍ
فِی المَسجِدِ لَغوٌ اِلّا ثَلثَةً قِراءَةَ مُصَلٍّ اَو ذاکِرِ اللهِ اَو سائِلٍ عَن عِلمٍ الخ این است که لغویت هر کس حق در مسجد از
جهة منافی بودن است با غرض از جعل و نصب آن و کذا روایت اشعار حقه از برای صائم و محرم و در حرم و در روز جمعه و در شب نهی شده است از
جهة اینکه منافی است با غرض از جعل امور مذکوره کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر دوم وسائل یَقُولُ یُکرَهُ رِوایَةُ الشِّعرِ
لِلصّائِمِ وَالمُحرِمِ وَفِی الحَرَمِ وَفی یَومِ الجُمُعَةِ وَاَن یُروی بِاللَّیلِ قالَ قُلتُ وَاِن کانَ شِعرَ حَقٍّ قالَ وَ





## در تتمه تفقّهات اولی کوکب آیه متقدّمه

وَاِن کانَ شِعرَ حَقٍّ و کذا و کذا از امثال این امور مذکوره و از این باب است شعر از برای رسول رب العالمین ص که منافیست با غرض از جعل
و نصب آنحضرت ص که محل وحی الهی بودنست بحکم آیه سوره نجم اِن هُوَ اِلّا وَحیٌ یُوحی و لذا سلب انبغاء شعر شده است در آیه ما نحن فیها از آنحضرت ص
و چون این غرض در بقیه یعنی ائمه هدی منتفی است بالبدیهه لذا جاری شده است بر افواه طیبه ایشان اشعار حقه انشاءً و انشاداً و نیز صادر شده است
اخبار کثیره در امر بانشاد اشعار حقه مثل امر امام صادق ع در خبر عاشر بحار قالَ یا اَبا هُرُونَ اَنشِدنی فِی الحُسَینِ قالَ فَاَنشَدتُهُ
الخ و از این بیان مبرهن شد که اصل بودن قرآن و رسول ص از باب اِیّاکِ اَعنی وَاسمَعی یا جارَة در مقام یعنی آیه ما نحن فیها جاری نیست تا اینکه
گفته شود و لذا مذمت شعر در غیر آنحضرت ص حاصل جواب از اشکال مذکور این شد که مذمت شعر در خصوص رسول رب العالمین است که منافی است با منصبیت کبرای
آنحضرت ص و بعبارة اخری از جمله خصائص آنحضرت ص است بحکم آیه ما نحن فیها و بقیت آیه سوره نجم و اما در غیر این محل نزول وحی الهی جاری است اجرای
اصل مذکور یعنی ممدوح است اگر حق باشد و مذموم است اگر باطل باشد مگر در موارد یکه منافی باشد با غرض از جعل آن موارد کما اینکه اشاره شد و از آنچه
یعنی از آنچه بیان شد معلوم شد که آنچه در این باب از معصومین در اعصار و امصار و منابر صادر شده است از توجیهات جمیعاً غیر مراد از حق
و صدور از ائمه طاهره است که باید ابقاء شود و از جهة تفریع از قول امام باقر ع که در اصول کافی است شد قالَ کُلُّ ما لَم یَخرُج مِن هذَا البَیتِ فَهُوَ
باطِلٌ والحمد لله رب العالمین سیّم آنکه شعر باطل خیالی یعنی فحشی در شب جمعه مورث عدم قبول صلوة شب جمعه و در روز جمعه مورث عدم قبول
صلوة روز جمعه است کما اینکه در قول رسول ص دانسته شد و کذا چنین است در لیالی و ایام غیر جمعه کما اینکه در قول همین حضرت ص است علاوه بر حرمت او در
خبر اول مستدرک قالَ ص مَن تَمَثَّلَ بِبَیتِ شِعرٍ فیهِ خَناءٌ لَم یُقبَل مِنهُ صَلوةٌ ذلِکَ الیَومَ وَاِن تَمَثَّلَ بِهِ بِاللَّیلِ لَم یُقبَل
مِنهُ صَلوةُ تِلکَ اللَّیلَةِ وَلَقِیَ اللهَ یَومَ یَلقاهُ وَلا خَلاقَ لَهُ چهارم آنکه مکروه است شعر مطلقا انشاءً و
انشاداً در شب و در شهر رمضان و لو حق و در ائمه هدی ع باشد کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ع لا یُنشَدُ الشِّعرُ بِا
للَّیلِ وَلا یُنشَدُ فی شَهرِ رَمَضانَ بِلَیلٍ وَلا نَهارٍ فَقالَ لَهُ اِسمعیلُ یا اَبَتاهُ فَاِنَّهُ فینا قالَ وَاِن کانَ فینا
و نیز مکروه است در حرم و از برای محرم اگر چه حق باشد شعر کما اینکه در خبر سابق دانسته شد پنجم آنکه حرام است شعر در مسجد مطلقا و لو اینکه حق باشد
از جهة قول رسول ص در خبر متقدم فَقُولُوا فَضَّ اللهُ فاکَ ششم آنکه شعر مطلقا چه حق و چه باطل ناقض وضوء نیست از جهة قول امام
صادق ع در خبر اول وسائل قالَ سَئَلتُ عَن اِنشادِ الشِّعرِ هَل یَنقُضُ الوُضُوءَ قالَ لا پس اگر گفته شود که این خبر مطلق است
و خبر دیگر این کتاب که اکثار شعر باطل ناقض است نقض وارد است بر اطلاق خبر مذکور که از فروعات اصل در قول امام صادق ع است که در اصول کافی

## در بیان آیات راجعه بآیه اوله یری و الخ

دانسته شد قال کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص قال سئلته عن نشید الشعر هل ینقض الوضوء الی ان قال

قال فاما ان یکثر من الشعر الباطل فهو ینقض حاصل اینست که یقین طلاق نقض مسبوق بیقین نقض نقض بنقض معارض است

بقول امام ثامن ع در خبر همین کتاب قال انما وجب الوضوء مما خرج من الطرفین خاصة و من النوم دون سائر

الاشیاء و در این هنگام نقض یقین بشک آنست که از جمله فروعات اصل در قول امام ع قرء است در خبر اول سائل قال ع و لا ینقض

الیقین ابدا بالشک نه از جمله فروعات اصل قول همین حضرت ع در ذیل همین خبر و انما ینقضه بیقین آخر و الحمد لله رب العالمین

**هفتم** آنکه مستحب است تعلیم و تعلم شعار حقه کما اینکه در کلام مهره در خبر صادق دانسته شد و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام

**اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون و ذللناها لهم فمنها رکوبهم و منها یاکلون و لهم فیها منافع و مشارب افلا یشکرون و اتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون لا یستطیعون نصرهم و هم لهم جند محضرون** ظهورات و تنزیلات این آیات مبارکات اینست آیا رؤیت نمیکنند کفار بتحقیق خلق نمودیم

از برای ایشان از آنچه عمل نموده دستهای ما چارپایان پس آنها از برای چارپایان مالک هستند و ذلیل نمودیم چارپایان را از برای ایشان پس بعض

چارپایان مرکوب آنهاست و از بعض چارپایان میخورند و از برای ایشان در آن چارپایان منفعتها و آشامیدنیها پس آیا شکر نمی کنند و اخذ نموده اند

از غیر خدا خدایان را شاید نصرت کرده شوند استطاعت ندارند نصرت نمودن ایشان را و ایشان از برای خدایان لشکر هستند حاضر گردیده شده زیرا که

این تبدلات آیات متعدده نظر باینکه مراجع ضمائر در اینها همان مراجع ضمائر است در آیات متقدمه از قسمی است که میداند معانی آنها را عالم و جاهل و

تصدیق میکند این تفسیر را آیات کثیره مثل آیه همین سوره و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون و آیه سوره نحل و الخیل و البغال

و الحمیر لترکبوها و آیه همین سوره ء اتخذ من دونه آلهة ان یردن الرحمن بضر لا تغن عنی شفاعتهم

شیئا و لا ینقذون و کذا و کذا و کذا و نظائر این آیات و نیز تصدیق میکند قول امام صادق ع در خبر صافی یقول ع لا یستطیع الآلهة

لهم نصرا و هم للآلهة جند محضرون پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا بلی بدو چند امر دانسته شود **اول** آنکه اگر گفته شود که فقره

عملت ایدینا در آیه محکم فیها که اثبات ایدی می کند از برای خدا تعالی منافی است به آیه لیس کمثله شیء و حال آنکه اختلاف و اعوجاج نفی





## در تتمه امور راجعه بآیه متقدمه

شده است در قرآن و این اختلاف و اعوجاج منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ و آیه لیس کمثله شیء محکم از آیات که

باید رد شود مراد فقره محکم فیها بر آنکه چنانچه ید در لغت عرب بمعنای جارحه آمده است بمعنای قوت آمده است قال فی القاموس

الید الی ان قال القوة و القدرة و تصدیق میکند این بیان را قول امام باقر ع در خبر دوم بحار در تفسیر آیه محکم فیها قال

ابا جعفر ع فقلت قوله عز و جل یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی فقال الید فی کلام

العرب القوة و النعمة قال الله و اذکر عبدنا داود ذا الاید و قال و السماء بنیناها باید ای بقوة

و قال و ایدهم بروح منه ای قواهم الخ و قول امام صادق ع در خبر ۳ بحار قال و الید القدرة و القوة یقول الله

عز و جل و السموات مطویات بیمینه ای بقدرته و قوته سبحانه و تعالی عما یشرکون محصل اینست که مراد از ید در آیه

محکم فیها قدرتست مثل آیه خلقت بیدی بتصدیق آیه لیس کمثله شیء مس اگر گفته شود که اثبات ایدی جمع است و بنابراین

تعدد پیدا شود یعنی آیه چنین میشود آیا رؤیت ننموده اند بتحقیق خلق کردیم از برای آنها از آنچه عمل نموده قدرتهای ما و حال آنکه قدرت از جمله صفات

ذات یعنی صفاتیست که ذات باو متصف است بوحدت بکمال آنکه معلوم است بحجه باطنه و حجت ظاهره و ثانیا آنکه واضح است که مما

عملت ایدینا بیان است از برای انعاما و در صورت تقدیم مبین بر بیان از مبین بیفتد محل است که منافی است با آیه قل

لئن اجتمعت الخ از اشکال اول آنکه گذشت در آیه متقدمه سبحان الذی خلق الازواج الخ که اثبات خلق انسان و بهائم

و جز اینست نباتات و نفس و آنچه نمیدانند و واضح است که هر یک بقدرة الهیه است و در این هنگام تعبیر بصیغه جمع در آیه محکم فیها از اینکه

خلق نمودیم انعام را از این چیز بتصدیق آیه سبحان الذی الخ و واضح است که اگر تعبیر بصیغه مفرد شود اختلاف میشود میان این

محکم فیها و آیه سبحان الذی الخ و از اینجا معلوم شد که هر یک از دو آیه تصدیق میکند دیگری را و جواب از اشکال ثانی آنکه تقدیم آنچه حق

او تاخیر است مفید حصر است بتصدیق آیه و لله غیب السموات و الارض و واضح است که در آیه محکم فیها تقدیم مما عملت

ایدینا بر انعاما مفاد شده است حصر خلق انعام در معمولات ایدی که عبارت از همه چیز است پس اشکالی نیست بحمد الله و المنة

**دوم** آنکه اگر گفته شود که روی کلام در آیه محکم فیها واضح است که با کفار مذکور در آیات متقدمه است و در این هنگام ذکر آیه سابقه سبحان

الذی الخ که شامل خلق انعام است نیز و باز ذکر آیه سابقه و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون اعاده کلام در این باب یعنی آیه محکم فیها

که عبارت اخری از دو آیه مذکوره است مرتکر است که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ در صورتیکه اعاده کلام با

## در بقیهٔ امور متعلقه بآیهٔ سابقه

فائدهٔ اخری موجب تکرار است واما با افادهٔ فائدهٔ اخری واضح است که اعاده حسن است و فائده در آیه ما نحن فیها از چند جهت است که آیات
سابقه فاقد آنها بود جهة اولی حصر خلق انعام از معمولات ثلثه باریتعالی جهة ثانیه مالکیت کفار انعام مخلوقه از معمولات ثلثه باریتعالی را
جهة ثالثه تذلیل انعام مخلوقه کذائیه از برای کفار جهة رابعه بتبعیض این انعام مخلوقه کذائیه از برای کفار بین مرکوب بودن آنها
مثل خیل و بغال و حمیر و آبال و ماکول بودن آنها مثل غنم و بقر جهة خامسه بودن نفع در انعام از برای کفار مثل تجارت نمودن در آنها و تناسل آنها
و انتفاع از اوبار و اشعار و جلود و اسمان و البان و بودن شرب در انعام از برای کفار مثل آشامیدن البان غنم و بقر و ابل پس اشکالی بحمد الله
والمنة در بین نیست ششم آنکه اگر گفته شود که وجه تعقیب آیات ما نحن فیها بر آیات متقدمه چیست ج وجه آیات خلق انعام متصفه
باوصاف مذکوره است که محسوس کفار است از برای بعث آنها بعد از موت چنانچه در آیه سابقه وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ
مَا يَرْكَبُونَ دانسته شد و تصدیق میکند این بیان را قضیه أَفَلَا يَشْكُرُونَ در آیه ما نحن فیها زیرا که شکر نعمت عبارتست از معرفت اینکه
آن نعمت از پروردگار است کما اینکه در سورهٔ واقعه مشروح شده و مخفی نیست که معرفت نعمت انعام متصفه باوصاف مذکوره باینکه از پروردگار است
لازم دارد ایمان ببعث را بعد از موت و چون ایمان ببعث ندارند پس شکر نعمت انعام که معرفت او باشد نمینمایند پس توبیخ شده است باینکه
چرا شکر نمیکنند و بفهمند که خلق انعام کذائیه از باریتعالی است و از این بیان معلوم شد وجه تعقیب جزء أَفَلَا يَشْكُرُونَ را بجزء وَاتَّخَذُوا
الخ زیرا که واضح است شکر نعمت انعام کذائیه که لازم دارد ایمان بخدا و رسول و بعث را مستلزم عدم اتخاذ آلهه است و کفران او مستلزم اتخاذ
آلهه است چهارم آنکه قضیه لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ محل تأمل است با قضیه لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ بنابر اینکه يُنْصَرُونَ
مجهول باشد چنانچه در مصحف است زیرا که از قضیه لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ معلوم نیست که نصرت کفار با آلهه باشد تا اینکه حکم شود آلهه استطاعت
ندارند نصرت کفار را و مخفی نیست که در این هنگام ربطی بین این دو قضیه موصوف بصحت نخواهد بود که منافی است با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الخ و تصدیق میکند این بیان را آیه سابقه از همین سوره که شفاعت و انقاذ در او اسناد بآلهه داده شده است ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ
آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ و از این دو اصل کلی آنچه از
قرآن محل نظر است از حوادث منافقین است و کل قرآن تصدیق میکند بعض او بعض را معلوم شد که مرجع ضمیر لَعَلَّهُمْ آلهه است نه
کفار و يَنْصُرُونَ بصیغه معلوم است علاوه بر اینکه اتخاذ نموده اند آلهه از غیر خدا شاید آلهه نصرت نمایند البته اینهم واضح است از اتخاذ
نمودن آلهه از غیر خدا شاید نصرت کرده شوند که واجب بحکم آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الخ حمل نمودن آیه را بر عبارت اولی و از اینجا چندان



## در تتمهٔ امور راجعه بآیهٔ متقدمة الذکر

معلوم شد اول آنکه قرائت مشهوره که بصیغه مجهول و مخالف اصول مذکوره است باطل است و خفای این لطیفه تا حال از انظار مفسرین
متقدمین و متأخرین حتی این ومیتین از اعاجیب است والحمد لله رب العالمین دوم آنکه بمقتضای این قرائت مشهوره از خلفای ثلثه
لازم دارد رد آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الخ را که ناطق است باینکه کلام بشر الخ نیست فصاحت قرآن را و او فوق کلام بشر است و
این رد چه متعمدین باشند و چه غیر متعمدین ساقط میکند آنها را از منزله عدالت الهی و خلافت رسولیه سیم آنکه بمقتضای
اصول مذکوره که متفرع است از آنها آیه ما نحن فیها و امثال او حجه واضحه است بر صلاحیت آنحضرت ع از برای خلافت الهی و خلافت رسولیه
کما اینکه ارشاد باین شده است در آیه قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ
چهارم آنکه اگر گفته شود که آیه ما نحن فیها نظر بکلمه لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ محل تأمل است زیرا که اتخاذ کفار اصنام را آلهه از روی اعتقاد
کفار بنصرت آلهه بوده است نه مجرد ترجی و امید نصرت و تصدیق میکند این قضیه را قصه قوم صالح ع که قبول نمودند از صالح ع که آنچه صالح
سؤال کند از آلهه آنها آلهه جواب خواهد داد کما اینکه در قصه صالح ع در تفسیر سوره هود بیان شد در خبر امام باقر ع فَقَالَ وَأَنَا أَعْرِضُ
عَلَيْكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ شِئْتُمْ فَسَلُونِي حَتَّى أَسْأَلَ إِلٰهِي فَيُجِيبُكُمْ فِيمَا تَسْأَلُونِي وَإِنْ شِئْتُمْ سَأَلْتُ آلِهَتَكُمْ فَإِنْ أَجَابَتْنِي
بِالَّذِي أَسْأَلُهَا خَرَجْتُ عَنْكُمْ فَقَدْ سَئِمْتُكُمْ وَسَئِمْتُمُونِي فَقَالُوا أَنْصَفْتَ يَا صَالِحُ فَاتَّعَدُوا الْيَوْمَ
يَخْرُجُونَ فِيهِ قَالَ فَخَرَجُوا بِأَصْنَامِهِمْ إِلَىٰ ظَهْرِهِمْ الخ و واضح است که در این هنگام لازم خواهد آمد کذب قرآن و در این اخبار
یعنی اتخاذ کفار اصنام را آلهه بترجی نصرة و این امر منافی است با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الخ البته ج اولا آنکه گذشت در آیه لَعَلَّكُمْ
تَرْحَمُونَ از عسکری ع که لَعَلَّ بمعنای کی است یعنی لِيَنْصُرُوا و ثانیا آنکه دعوای اعتقاد کفار نصرت نمودن آلهه آنها را ممنوع است
و تصدیق میکند این منع را ظن همین کفار متخذین اصنام را آلهه منکرین بعث در آیه سورهٔ جاثیه وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ
السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ زیرا که ظن بقیامت لازم
دارد بالبداهه عدم استیقان بالهیه اصنام و اتخاذ آنها بیقین نصرت و نیز تصدیق میکند این بیان ما را آیه دیگر همین سوره بملاحظه اینکه
خدایتعالی خبر میدهد که قول بطلان که در بر بسته قول بظن است که لازم نیز چنانست که ذکر شد وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا
نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ حاصل این است که این دو آیه مذکوره
و اشباه آنها بینه و واضح است که عبادت کفار اصنام را از روی ظن و تقلید آباء و اسلاف بوده است که این امر مستلزم اتخاذ اصنام است

## در تفقهات متعلقه بائمه مذکوره

الهه برترجیح نصرت پس اشکالی در بین نیست بحمد الله والمنة **پنجم** آنکه اگر گفته شود که فقرهٔ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ در آیه مانحن فیها محل تأمل است زیرا که بودن کفار از برای اصنام لشکر حاضر شده غیر مستقیم است بدیهة از جهة اینکه خودشان حاضر شدند از برای خدمت جندیت اصنام واین تأمل داخل میکند این فقره را در تحت اصل در قول امیر ع که آنچه از قرآن محل تأمل است از حوادث منفیتین است واصل این فقره محضرون بکسر ضاد بوده است بتصدیق قول امام باقر ع در خبر متقدم لَا يَسْتَطِيعُ الْآلِهَةُ لَهُمْ نَصْرًا وَهُمْ لِلْآلِهَةِ جُنْدٌ مُحْضِرُونَ بلحاظ قرار دادن آنحضرت ع احضار جندیت کفار را در مقابل عدم استطاعت نصرت الهه یعنی استطاعت ندارد الهه نصرت کفار را وحال آنکه کفار از برای آلهه جندی هستند که حاضر شونده اند آلهه را زیرا که واضحست که عدم نصرت مقتضی است که حاضر نشوند آنها را از جهة بودن فائده وثمره در آنها کما اینکه مشار الیه این واضحست پس تقدیر این فقره چنین است وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضِرُونَ فقر هذا واز اینجا چند امر معلوم شد اول آنکه آنچه در صافی است در تفسیر این فقره قیل ای معدون لحفظهم والذب عنهم او محضرون اثرهم فی النار ... برای **دوم** آنکه قرائت مشهوره بفتح ضاد بین اوایل واواخر که مخالفت با اصل ... طرح شود **سیم** آنکه عدم اصابه این نکته از خلفاء ثلثه ومفضلین ... بائمه هدی ع از این دقیقه لطیفه اصلا وبضاربان وبینه است بر تنزیل خلفاء ثلثه از نفسشان منزله علماء ائمه هدی ع که در آیه قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ است که بهر تقدیر باطل خواهد بود خلافت در آنها وثابت خواهد شد در ائمه ع تمام ملة **وَأَمَّا تَفَقُّهَات** راجعه بآیه مانحن فیها در او چند مطلبست **مطلب اول** در او چند امر است **اول** آنکه مستحب است اسب از مرکوب که منعقد شده است در ناصیه او خیر تا روز قیامت کما اینکه در اخبار کثیره است مثل قول رسول در خبر دوم بن قَالَ الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ ونیز ظهر او عز وبطن او کنز است کما اینکه آنحضرت ع در خبر همین کتاب فرموده اند قَالَ ص فِي الْخَيْلِ ظُهُورُهَا عِزٌّ وَبُطُونُهَا كَنْزٌ ونیز شخص در عافیت است مادامیکه خیل در ملک او است از برای ترسیدن دشمن با استعانت بار جال خود کما اینکه عالم موسی بن جعفر ع فرموده اند در خبر کتاب مذکور قَالَ مَنِ ارْتَبَطَ فَرَسًا لِرَهْبَةِ عَدُوٍّ أَوْ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى جَمَالِهِ لَمْ يَزَلْ مُعَانًا مَا دَامَ فِي مِلْكِهِ **دوم** آنکه بستن هر یک از فرس بجهت هر روز موجب محو ده سیئه و کتب یازده حسنه است وبستن غیر نجیب موجب محو دو سیئه وکتب نه حسنه است وبستن با از جهة قضاء حاجت یا دفع عدو یا اراده جمال موجب محو یک سیئه وکتب شش حسنه است کما اینکه امام سابع ع در خبر همان کتاب فرموده اند قَالَ مَنْ رَبَطَ فَرَسًا عَتِيقًا مُحِيَتْ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَكُتِبَتْ لَهُ إِحْدَى عَشْرَةَ حَسَنَةً فِي كُلِّ يَوْمٍ وَمَنْ ارْتَبَطَ هَجِينًا مُحِيَتْ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَيِّئَتَانِ وَ



## در امور راجعه بائمه سابقة الذکر

كُتِبَ لَهُ تِسْعُ حَسَنَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَمَنِ ارْتَبَطَ بِرْذَوْنًا يُرِيدُ بِهِ جَمَالًا أَوْ قَضَاءَ حَاجَةٍ أَوْ دَفْعَ عَدُوٍّ مُحِيَتْ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَيِّئَةٌ وَكُتِبَ لَهُ سِتُّ حَسَنَاتٍ **سیم** آنکه یمن در خیل سرخ است کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم مستدرک فرموده اند قَالَ ص يُمْنُ الْخَيْلِ فِي شُقْرِهَا و بقاء در خیل سیاه است کما اینکه نیز آنحضرت ص در خبر همین کتاب فرموده اند قَالَ لَا خَيْلَ أَبْقَى مِنَ الدُّهْمِ وَلَا امْرَأَةَ كَبِنْتِ الْعَمِّ و بهترین خیل سرخ آنها است وبعد آنها کمیت آنها یعنی مخلوط از سرخی وسیاهی است وبعد از آنها سیاه آنها است کما اینکه هم آنحضرت ص در خبر همین کتاب فرموده اند قَالَ ص شُقْرُهَا خِيَارُهَا وَكُمْتُهَا صِلَابُهَا وَدُهْمُهَا مُلُوكُهَا فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَزَّ أَعْرَافَهَا وَأَذْنَابَهَا مَدَدُ لَهَا واطول عمر در راه روند ترین ودو انرادن کمیت است کما اینکه در قول عسکری ع است در خبر همین کتاب قَالَ يَا غُلَامُ أَعْطِهِ بِرْذَوْنِيَ الْكُمَيْتَ ثُمَّ قَالَ هَذَا خَيْرٌ مِنْ فَرَسِكَ وَأَطْوَلُ عُمْرًا وَأَوْطَأُ ومن خیل ذوات الاوضاح است یعنی دست و پا سفید و غیر آنها نماند کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم وسائل فرموده اند قَالَ إِنَّمَا يُمْنُ الْخَيْلِ فِي ذَوَاتِ الْأَوْضَاحِ ونیز خوبست اسب کمیت سر وطرف بینی ودست و پا سفید کردست با پای راست بعد جبهه سفید کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم وسائل فرموده اند قَالَ فَإِذَا أَرَدْتَ شَيْئًا فَاعْدُهُ أَقْرَحَ أَرْثَمَ مُحَجَّلَ الثَّلَاثِ طَلْقَ الْيَمِينِ كُمَيْتًا ثُمَّ اغْزُ تَسْلَمْ وَتَغْنَمْ **چهارم** آنکه بیرون رفتن از منزل خود بمنزل غیر خود خارج ولاقات کند اسب سرخی که با دست سفید باشد مبارک شود از برای آن در آن روز واگر سفیدی جاری باشد در او ملاقات بکند ثمره آن روز مگر سرور وبر آورده خدا حاجت آنرا کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر دوم وسائل يَقُولُ مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ أَوْ مَنْزِلِ غَيْرِ مَنْزِلِهِ فِي أَوَّلِ الْغَدَاةِ فَلَقِيَ فَرَسًا أَشْقَرَ بِهِ أَوْضَاحٌ بُورِكَ لَهُ فِي يَوْمِهِ وَإِنْ كَانَتْ بِهِ غُرَّةٌ سَائِلَةٌ فَهُوَ الْعَيْشُ وَلَمْ يَكُنْ فِي يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَّا سُرُورًا وَقَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ **پنجم** آنکه از سعادت مسلم مرکب گوارا است کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم وسائل فرموده قَالَ ص مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ الْمَرْكَبُ الْهَنِيءُ واز شقاوه عیش است مرکب بد کما اینکه امام باقر ع فرموده اند قَالَ ع مِنْ شَقَاءِ الْعَيْشِ الْمَرْكَبُ السُّوءُ وبقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **ششم** آنکه هر لهو باطل است مگر سه لهو تیر انداختن وتادیب نمودن اسب وملاعبت با اهل کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم مستدرک فرموده اند قَالَ ص كُلُّ لَهْوٍ فِي الدُّنْيَا بَاطِلٌ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ رَمْيِكَ عَنْ قَوْسِكَ وَتَأْدِيبِكَ فَرَسَكَ وَمُلَاعَبَتِكَ أَهْلَكَ فَإِنَّهُ مِنَ السُّنَّةِ **هفتم** آنکه حرام است سوار شدن زنها بر زین کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر دوم مستدرک قَالَ ص وَيَرْكَبْنَ ذَوَاتِ الْفُرُوجِ السُّرُوجَ فَعَلَيْهِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَعْنَةُ اللَّهِ **مطلب دوم** در او نیز چند امر است **اول** آنکه نهی شده است از اتخاذ شتر کما اینکه در قول رسول ص است در خبر دوم

سند رکه قیل یا رسول الله ای المال خیر الی ان قال فقال رجل یا رسول الله فاین الابل قال ص فیها الشقاء
والجفاء والعناء وبعد الدار تغدو مدبرة وتروح مدبرة لا یاتی خیرها الا من جانبها الاشأم
اما انها لن تعدم الاشقیاء الفجرة **دوم** آنکه مکروه است گذشتن از قطار شتر کما اینکه از رسول خدا ص روایت است در خبر دوم وسایل
قال نهی رسول الله ص ان تتخطی القطار ٢ الا وما بین البعیر الی البعیر شیطان **سیم** آنکه مستحب است امتهان شتر
وتذلیل او وذکر اسم خدا در زمان سوار شدن کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ص ان علی ذروة کل بعیر
شیطانا فامتهنوها لانفسکم وذللوها واذکروا اسم الله علیها فانما یحمل الله و مستحب است گفتن آنچه امر کما اینکه
رسول خدا ص فرموده اند در خبر دوم سایر قال فاذا رکبتموها فقولوا کما امرکم الله سبحان الذی سخر لنا هذا وما
کنا له مقرنین و مکروه است گفتن رحمت مکنم شتر را کما اینکه رسول خدا ص در خبر آن کتاب فرموده اند قال ص ولا یقل احدکم اربح بعیری
فان الله هو الذی یحملی وبقیهٔ کلام در این باب نیز موکول است بغیر این مقام **مطلب سوم** نیز در او چند امر است **اول** آنکه
مستحب است اختیار حمار بر بغل کما اینکه معلوم است از قول امام باقر ع در خبر دوم وسائل قال ابو جعفر ع قم فاسرج دابتین حمارا وبغلا
فاسرجت حمارا وبغلا فقدمت الیه البغل فرایت انه احبهما الیه فقال من امرک ان تقدمت
الی هذا البغل قلت اخترته لک قال فامرتک ان تختار لی ثم قال ان احب المطایا الی الحمر قال
فقدمت الیه الحمار فرکب ورکبت **دوم** آنکه مستحب است سوار شدن حمار با پالان کما اینکه در خبر دوم مستدرک است قال
کان رسول الله ص یحب الرکوب علی الحمار موکفا الخ و نیز سنت است سوار شدن حمار عاری کما اینکه در خبر کتاب
مذکور است قال امیر المؤمنین ع فتاس بنبیک الاطیب الاطهر ص الی ان قال ولقد کان یاکل علی
الارض ویجلس جلسة العبد ویخصف بیده نعله ویرقع بیده ثوبه ویرکب الحمار العاری
ویردف خلفه وبقیهٔ کلام در این باب نیز موکول است بغیر این مقام **مطلب چهارم** نیز در او چند امر است **اول** آنکه اجر است
در نفقهٔ مرکوبات مذکوره کما اینکه در قول رسول ص است در خبر دوم وسائل قال قال رسول الله ص فی قول الله عز وجل الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
قال نزلت فی النفقة علی الخیل قال الصدوق هذه الآیة نزلت فی امیر المؤمنین وجرت فی النفقة

قیل یا رسول الله ص فما الابل قال تلک اعنان الشیاطین







علی الخیل واشباه ذلک **دوم** آنکه زده میشود دابهٔ مرکوبه از نفرت نمودن و زده نمیشود از زمین خوردن کما اینکه در قول رسول ص است
قال ص اضربوها علی النفار ولا تضربوها علی العثار **سیم** اگر گفته شود که این خبر معارض است با خبر از امام صادق که بر عکس این مروی
است نفار قال اضربوها علی العثار ولا تضربوها علی النفار فانها تری ما لا ترون ج نیست دلیل این خبر مثبته اثبات
که ضرب نزد نفار در خبر اول مخصوص است بصورت معلوم بودن جهة او و عکس عثار که ضرب مخصوص است بصورت معلوم نبودن جهة در این خبر و در آن خبر
مخصوص است بصورت معلوم بودن جهة کما اینکه معلوم است از قول رسول ص در خبر دوم وسائل قال قال رسول الله ص اذا عثرت الدابة تحت
الرجل فقال لها تعست تقول تعس اعصانا للرب مطلوب قول دابه که از روی جهة زمین خوردم و تو بدون جهة و عصیان از برای
پروردگار زمین خوردی **سیم** آنکه هر دابه که سختی نماید از لجام یا سواری خوانده میشود بر گوش او آیهٔ مذکوره کما اینکه از امیر ع است در خبر دوم مستدرک
انه اتاه رجل فقال یا امیر المؤمنین ان دابتی استصعبت علی فقال اقرأ فی اذنه الیمنی ثم اقرأ وله اسلم
من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون **چهارم** آنکه سزاوار زدن دابه است که راه رود و مشی نکند وقت
محل او خود میرود کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر دوم وسائل قال سئل الصادق ع متی اضرب دابتی تحتی قال اذا لم تمش
تحتک کمشیها الی مذودها **پنجم** آنکه نهی شده است از زدن روی دابه و داغ کردن روی او زیرا که تسبیح میکنند روی او
کما اینکه در خبر دوم مستدرک است قال نهی رسول الله ص ان توسم الدواب فی وجوهها فانها تسبح بحمد ربها
عز وجل وان تضرب فی وجوهها و نیز مکروه است سب دابه کما اینکه در خبر کتاب مذکور است قال عن علی ع انه
یکره سب البهائم وبقیهٔ کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **مطلب پنجم** در او نیز چند امر است **اول** آنکه مستحب است
اختیار اناث از انعام بر ذکور آنها یعنی اختیار نمودن شتر و گاو و گوسفند شود در مذکر آنها و نیز مستحب است اختیار میش بر بز کما اینکه رسول خدا
در خبر دوم مستدرک فرموده اند قال ان الله عز وجل اختار من کل شیء الی ان قال واختار من الانعام اناثها
واختار من الغنم الضان **دوم** آنکه مستحب است اختیار غنم چه گوسفند و چه بز نه شتر کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر دوم
وسائل قال یا بنی اتخذ الغنم ولا تتخذ الابل و نیز شاة منتجه برکت است کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم مستدرک فرموده اند قال
الشاة المنتجة برکة و نیز فرموده اند که در شیر غنم معاش است و پشم او لباس است قال الغنم سمنها معاش وصوفها
ریاش و سه شاة غنیمت است کما اینکه امیر آنحضرت ع فرموده اند قال الشاة برکة والشاتان برکتان وثلث شیاه غنیمة

## در بیان احادیث راجعه با آیه متقدمة الذکر

وافضل ناس صاحب این غنیمت است کما اینکه نیز این حضرت ص فرموده اند قیل یا رسول الله ص فای المال خیر بعد الزرع قال ص افضل
الناس رجل فی غنیمة له یتبع بها مواقع القطر یقیم الصلوة و یؤتی الزکوة یعبد الله و لا یشرک به شیئا
سیم آنکه مستحب بودن در منزل گاو یا گوسفند یا بز شیرده کما اینکه در قول رسول ص است در خبر دوم وسائل قال قال رسول الله ص
لعمته ما یمنعک ان تتخذی فی بیتک برکة قالت یا رسول الله ص ما البرکة قال شاة تحلب فانه من کان
فی منزله شاة تحلب او نعجة او بقرة فبرکات کلهن چهارم آنکه مستحب تنظیف جای گوسفند و بز و مسح
نمودن خاک او کما اینکه رسول خدا ص در دوم وسائل فرموده اند قال ص نظفوا مرابضها و امسحوا رغامها پنجم آنکه مکروه است
تصغیر غنم و دفن نمودن آنها کما اینکه امام سابع موسی بن جعفر ع در خبر دوم وسائل فرموده اند یقول لا تصغر نعمتک ذاهبة و انفوها
و الجنة و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام مطلب ششم در او نیز چند امر است اول آنکه مکروه است خوردن
گوشت حیوانات مرکوبه از خیل و بغال و حمر کما اینکه در قول امام ع فرموده است در خبر سیم وسائل انه ع سئل عن الحمر و البغال و الخیل فقال
لیس الحرام الا ما حرم الله فی کتابه و قد نهی رسول الله ص یوم خیبر عنها و انما نهاهم من اجل ظهورهم
ان یفنوه الخ دوم آنکه مکروه است خوردن گوشت انعام از شتر و گاو و گوسفند و بز اگر نجاست خوار شوند مگر بعد از چهل روز در شتر و سی روز
در گاو و ده روز در گوسفند که باز داشته شود از خوردن نجاست کما اینکه امیر ع در خبر سیم وسائل فرموده اند قال ع الناقة الجلالة لا یؤکل
لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی اربعین یوما و البقرة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها
حتی تغذی ثلثین یوما و الشاة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی عشرة ایام
سیم آنکه حرام است گوشت بهیمه انعام که وطی با آنها شود و کذا شیر آنها کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر سیم وسائل ان امیر المؤمنین ع
سئل عن البهیمة التی تنکح قال حرام لحمها و لبنها و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام و الحمد لله رب العالمین
فلا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون و ما یعلنون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است که ای رسول
محزون نکند ترا قول کفار بتحقیق ما میدانیم آنچه پنهان می کنند و آنچه آشکار مینمایند زیرا که این آیه بملاحظه آیه سوره یونس و لا
یحزنک قولهم و آیه سوره لقمان و من کفر فلا یحزنک کفره الینا مرجعهم فننبئهم بما عملوا ان الله علیم
بذات الصدور و غیر از متشابهات است که میدانند معنی او را عالم و جاهل پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست الا آنکه چند امر دانسته شود اول



## در بیان احادیث راجعه با آیه فلا یحزنک الخ

اول آنکه اگر گفته شود که واضح است اوامر و نواهی نسبت بامور اختیاریه است که در تحت قدرت و قوت است و در این صورت چگونه نهی شده است
از حزن از قول کفار که عبارت است از اسناد کاهنیه و شاعریه و مجنونیه و غیر ذلک از آنچه در آیه سابقه یعنی در تصدیقات آیه سابقه دانسته شد
زیرا که واضح است حزن بسبب این اقوال خانه خارج است از تحت قدرت و قوت بلکه کلم عبارت است از جرح قال فی القاموس الکلم
الجرح و لذا گفته شده است جراحات السنان لها التیام و لا یلتام ما جرح اللسان و این هم منافات دارد با آیه
قل لئن اجتمعت الخ حاصل آنست که آیه ما نحن فیها محل تأمل است بملاحظه اشکال مذکور ج قولهم در آیه ما نحن فیها مشابه است از جهة بودن او
در خدا و جنت و نار کما اینکه در قول امیر ع دانسته شد که این کفار می گفتند که لا رب و لا جنة و لا نار و لا بعث و لا نشور و از جهة
بودن او در رسول ص از اسناد کهانت و شعر و جنون و افتراء کما اینکه در آیات متعدده سابقه دانسته شد و آیه سوره لقمان متعدده و من کفر
فلا یحزنک کفره محکم است که واجبست رد آیه ما نحن فیها را او کما اینکه در اصول اجنه دانسته شد و از اینجا مبرهن و مدلل شد آنچه در تفسیر صافی است
از تفسیر قول در آیه ما نحن فیها را بتکذیب و تهجیر در نبی ص که این تفسیر مخالفت با آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها بغیر تسمیع سیم
اگر گفته شود که واضح است قول در خدا تعالی بکفر اشد تأثیر است در نفس کینه رسول از قول در خود آنحضرت ص پس اشکال مذکور عود خواهد
نمود بطریق اولی و اختلاف و اعوجاج خواهد شد بین آیه ما نحن فیها و آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها ج اشکال مذکور وارد است
اگر فقره فلا یحزنک قولهم در آیه ما نحن فیها متعقب بود بفقره انا نعلم الخ و اما با تعقیب او اشکال مرتفع است زیرا که با علم خدای تعالی
با آنچه کفار اسرار و اعلان میکنند در آیه ما نحن فیها و رجوع آنها بسوی پروردگار و خبر دادن با آنچه عمل نموده اند در آیه متعدده سوره لقمان و ترتیب
جزا و عقوبت واضح است که حزن در تحت قدرت و قوت است و از اینجا معلوم شد که فقره انا نعلم الخ بمنزله علت است از برای فقره فلا
یحزنک قولهم پس نباید محزون کند ترا قول کفار از جهة آنکه ما میدانیم آنچه میکنند مطلقا پس اشکالی نیست بحمد الله و المنه دوم
آنکه اگر گفته شود ربط و مناسبت آیه ما نحن فیها با آیات متقدمه چیست ج وجه آنست که مطلع آیات متقدمه بر آیه ما نحن فیها این آیه بود و
یقولون متی هذا الوعد یا محمد ص الخ که در او قول انکار رب و جنت و نار و بعث و نشور است و متعقب شد این آیه با آیات
مسموعه از جهة ذکر و انذار که بتفصیل دانسته شد و تفریع شد بر این آیه فلا یحزنک الخ که در این هنگام کمال ارتباط و تمام ملائمت حاصل است
نزد تأمل تام سیم اگر گفته شود که محزونیت و مغمومیت بقول کفار در باره تعالی کاشف است بر عظمت و کبریائی باری تعالی در نفس رسول ص پس در
این صورت چگونه نهی شده است از چنین امری که مستحسن است بجهة ما یعنی عقول و واضح است که در این حال آیه ما نحن فیها منافی است با آیه قل

## در بیان آیات راجعه بآیه متقدمة الذکر

لئن اجتمعت الخ و تصدیق میکند این بیان را آیات کثیره مثل آیه سوره نمل و لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یمکرون
و آیه سوره حجر و لا تحزن علیهم و اخفض جناحک للمؤمنین و آیه سوره نحل و اصبر و ما صبرک الا بالله و لا
تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون زیرا که وضعت محزونیت و مغمومیت از جهت کفار منکرین کاشف است از استعظام
و بسیار کردن انبیا نظیر نهی حسرت بر کفار در آیات مثل آیه سوره فاطر فلا تذهب نفسک علیهم حسرات حاصل انکه این است چنانچه
حزن بر کفار موجب تعظیم و توقیر آنها است که نهی از آن است همچنین حزن بر خدا تعالی موجب تعظیم و توقیر حضرت باری تعالی است پس چگونه متصور است
که نهی باشد کما اینکه در آیه ما نحن فیها و آیات مصدقات است و بعباره اخری وجهی نیست از برای نهی از حزن بر خدا تعالی بحکومت حجت عاطله
که عقول است ج آیه ما نحن فیها و مصدقات متقدمه از جهت محزون علیه که باری تعالی است با کفار از جمله متشابهات آیات است و آیات سوره نمل و
نحل و حجر از جمله محکمات آیات است پس واجب است رد اول بر دوم یعنی اول در حکم دوم است و تصدیق میکند این را نیز آیات نهی از حسرت که
اشاره شده و واضح است که در این هنگام اشکال مذکور مرتفع است و اگر خواسته باشی بگو که آیات این سه سوره نمل و نحل و حجر مثل آیات حسرت
تصدیق میکند آیه ما نحن فیها و مصدقات او را و الحمد لله رب العالمین ثش اگر گفته شود که آیه متنازع فیها وجه علت چیست در تعقیب سه جمله
نهی فلا یحزنک قولهم البقرة انا نعلم ما یسرون و ما یعلنون ج وجه علت ذکر اصل است بعد فرع زیرا که
قول کفار بعض از چیزهائیست که خدا تعالی میداند از آنچه کفار اسرار و اعلان میکنند پس اشکالی نیست در این کما اینکه امثال او در آیات کثیره
دانسته شد و اما تفقهات راجعه بآیه ما نحن فیها اول انکه گذشت در اصول متقدمه که نهی در قرآن خاصه دلالت
دارد بر ترک معصیت و نیز گذشت که قرآن در رسول صه از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است که مقتضای این دو اصل
حرمت حزن بر کفار است چنانچه حرام بود بر رسول نظیر حسرت بر آنها دوم انکه ادخال حزن بر مؤمن حرام است که ادخال حزن و کرب
بر خدا و رسول صه است چنانچه ادخال سرور بر مؤمن ادخال سرور بر خدا و رسول صه است کما اینکه در خبار کثیره است مثل خبر دوم قول امام صادق ع
قال من ادخل السرور علی مؤمن فقد ادخله علی رسول الله و من ادخله علی رسول الله
فقد وصل ذلک الی الله و کذلک من ادخل کربا و الحمد لله رب العالمین اولم یر الانسان
انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین و ضرب لنا مثلا
و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی

## در بیان آیات راجعه بآیه یحییها الذی الخ

انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من
الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون اولیس الذی
خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی
و هو الخلاق العلیم ظهرات و تنزیلات این آیات مبارکات این است و آیا رؤیت نموده انسان بتحقیق
ما خلق کردیم او را از نطفه پس وقت تمامیت او خصیم آشکار است و میزند از برای ما مثلی و نسیان نموده است خلق خود را میگوید چه کس
زنده میکند استخوانها را و حال آنکه آنها پوسیده شده است بگو ای محمد زنده میکند آنها را کسیکه انشاء و ایجاد نموده است آنها را اول دفعه
و کسیکه قرار داده است از برای شما از درخت سبز آتش را پس در هنگام شما از درخت سبز روشن میکنید آتش را و آیا نیست کسیکه خلق
نموده است آسمانها و زمین را بقادر بر اینکه خلق کند مثل آنها بلی قادر است و او خلاق علیم است زیرا که از قول امام صادق در شان
نزول آیه در خبر سیم بحار معلوم است که آیات ما نحن فیها از جمله آیاتی است که تاویلات آنها در تنزیلات آنها است قال جاء
ابی بن خلف فاخذ عظما بالیا من حائط ففته ثم قال یا محمد اذا کنا عظاما و رفاتا ائنا لمبعوثون
فانزل الله من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم
پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا و نظایر از جهت توضیح چند امر باید دانسته شود اول انکه اگر گفته شود که انسان عبارت شده از
ابی بن خلف بسبب بیان امام صادق ع در خبر مذکور و واضح است که رؤیت نموده بود خلق خود را از نطفه پس چگونه اسناد رؤیت نطفه خود با و
داده شده است در آیه ما نحن فیها بلکه والدین او هم صادق نیست این قضیه در شان ایشان چه رسد بخود ابی بن خلف کما اینکه واضح است
عند التامل ج رؤیت از جمله کلمات متشابهه است زیرا که رؤیت گاهی بعنوان رؤیت بصر است و گاهی بعنوان رؤیت قلب کما اینکه
انباء میکند از این بیان همین قول امیر ع در خبر دوم بحار قال ان رجلا جاء الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین منه رح
فقال له ویحک لم تره العیون بمشاهدة الاعیان و لکن راته القلوب بحقائق الایمان
معروف بالدلالات منعوت بالعلامات الخ پس واجب است رد آیه ما نحن فیها بر آیه محکمه که عبارت است از آیه و من
اصدق من الله قیلا و آیه و من احسن من الله حدیثا کما اینکه در اصول متقدمه دانسته شد پس اشکالی نیست بر کتب اهل
مفسره بحمد الله و المنة دوم انکه اگر گفته شود که وجه ارتباط اولم یر الانسان الخ با آیات متقدمه چیست ج این آیه مربوط است

(اخبرنی عن الشیء ... هل رأیت ربک حین عبدته فقال ... افاعبد ما لا ارى منه)

## در بیانات راجعه بآیه متقدمة الذکر

بطلع آیات متقدمه بر این آیه که عبارتست از آیه اِنّا نحنُ نُحیِی الموتی الخ و این بیان که ابی بن خلف است کما اینکه در کلام امام صادق ع وارد شده
یکی از کسانیست که قائلند در آیه متقدمه وَیَقولونَ مَتی هذا الوَعدُ یا مُحمّد الخ کما اینکه نیز از خبر سیم بحار معلوم است قالَ اِنَّ نَفَراً
مِنَ القُرَیشِ اعتَرَضوا الرَّسولَ مِنهُم عُتبَةُ بن رَبیعَة وَاُمَیَّةُ بن خَلَفٍ وَالوَلیدُ بن المُغیرَةِ وَالعاصُ بن سَعید
اِلی اَن قالَ ثُمَّ مَشی اُبَیُّ بن خَلَفٍ بِعَظمٍ رَمیمٍ فَفَتَّهُ فی یَدِهِ ثُمَّ نَفَخَهُ وَقالَ اَتَزعَمُ اَنَّ رَبَّکَ یُحیِی هذا بَعدَ
ما تَری فَاَنزَلَ اللهُ تَعالی وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً تا آخر سوره **بیست و سیم** آنکه اگر گفته شود که فائده در تعقیب فقره وضرب لنا مثلا و
نسی خلقه بفقره اولم یر الانسان الخ چیست با اینکه معلوم است که کافی بود در تادیه مراد فقره اولی اولم یر الانسان الخ ج
فائده بیان و تعبیر حقیقت آن است که بوجه ضرب المثل آنست از برای خدا تعالی و تصدیق میکند این را یعنی بودن فقره ثانیه شرح فقره اولی
نظیر الله الصمد که این فقره مبین و شرح است فقره بعد لم یلد تا آخر سوره کما اینکه از ابی عبدالله الحسین است در خبر صافی قال اِنَّ الله
سُبحانَهُ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقالَ اللهُ اَحَدٌ اللهُ الصَّمَدُ لَم یَلِد وَلَم یولَد وَلَم یَکُن لَهُ کُفُواً اَحَدٌ الخ و تو صحبت که ذکر شد
سر فائده حال او قسم است در نفس مثل اگر گفته شود چگونه ضرب المثل شرح و بیان حقیقت است ج واضح است که اگر انسان بیان نماید یعنی منکر باشد و بعلت نظر
باشد که کسی غیر خود و غیر مثل خود را از نطفه خلق نموده است متصور نیست که بگوید آنکس که نه خود است و نه مثل خود چگونه استخوان پوسیده را زنده میکند زیرا که
امر در نطفه اشد و اصعب است که عبارت آخر ضرب المثل اینکه چه کس زنده میکند استخوان پوسیده را با نسیان خلق خود حضرت است یعنی در نسیان
کما اینکه واضح است ... اگر گفته شود چگونه گمان بیان که ابی بن خلف است چه کس زنده میکند استخوانها را و حال آنکه استخوانها پوسیده است ضرب المثل است
از برای خدا تعالی بانکار احیاء عظام بالیه همان تمثیل حاصل اشکال است که مثل در آیه نحن فیها عین تمثیل است و این امر محال است زیرا
که باید مثل غیر ممثل باشد و تصدیق میکند این مدعا را آیه سابقه وَاضرِب لَهُم مَثَلاً اَصحابَ القَریَةِ الخ که احیاء شیئی این ملک را در دنیا
غیر احیاء خدا تعالی است در آخرت در آیه متقدمه بر این آیه اِنّا نَحنُ نُحیِی المَوتی و این اشکال واضح است که منافات دارد با آیه قُل لَئِنِ اجتَمَعَت
الخ ج شرح و بیان مثل در آیه غیر مذکور است که عبارتست از یک استخوان که ابی بن خلف بدست خود خورد کرد و بعد پر کنده نمود و نفخ نمود در خود
کما اینکه در خبر متقدم وارد شده است قالَ ثُمَّ مَشی اُبَیُّ بن خَلَفٍ بِعَظمٍ رَمیمٍ فَفَتَّهُ فی یَدِهِ ثُمَّ نَفَخَهُ وَقالَ اَتَزعَمُ اَنَّ
رَبَّکَ یُحیِی هذا بَعدَ ما تَری و مثل قول مَن یُحیِی العِظامَ وَهِیَ رَمیمٌ است کما اینکه شاهد است بر این قول امام صادق ع در خبر
سابق قالَ جاءَ اُبَیُّ بن خَلَفٍ فَاَخَذَ عَظماً بالیاً مِن حائِطٍ فَفَتَّهُ ثُمَّ قالَ یا مُحمّد اِذا کُنّا عِظاماً وَرُفاتاً اَئِنّا



## در بیانات راجعه بآیه اولم یر الخ

لَمَبعوثونَ فَاَنزَلَ اللهُ مَن یُحیِی العِظامَ الخ پس اشکال مذکور مرتفع است و مثل غیر ممثل است و الحمد لله رب العالمین **بیست و هشتم** آنکه اگر
گفته شود که رمیم مفرد است که عبارت از پوسیده کما اینکه معلوم است از وی و خبر مذکور و در این صورت چگونه خبر واقع شده است از برای هی
بلکه عبارت صحیح وَهِیَ رَمیمَةٌ است و تصدیق میکند این مدعا را آیه سوره نازعات اَءِذا کُنّا عِظاماً نَخِرَةً ج فعیل بمعنی
جمع و مفرد در او یکسانست کما اینکه تصدیق میکند این مدعا را آیه سابقه فَاِذا هُم جَمیعٌ لَدَینا مُحضَرونَ و در روایه مثل قول امیر در خبر
بحار قالَ وَالفِرقَةُ اَهلُ الباطِلِ وَاِن کانوا کَثیراً لذلک مذکر و مونث در او یکسانست مثل آیه اِن کُنتَ تَقِیّاً کما اینکه در قرائت امام
صادق است در خبر فصل الخطاب قالَ قَرَاَ اَبو عَبدِالله اِنّی اَعوذُ بِالرَّحمنِ مِنکَ اِن کُنتَ تَقِیّاً پس اشکالی نیست بحمد الله و المنه
**چهارم** آنکه آیه نحن فیها قُل یا مُحمّد است نه بدون آنکه کما اینکه در قول امام صادق است در خبر احتجاج قالَ فَقالَ اللهُ تَعالی
فی الرَّدِّ عَلَیهِ قُل یا مُحمّد یُحییها الَّذی اَنشَاَها اَوَّلَ مَرَّةٍ الخ **پنجم** آنکه اگر گفته شود که آیه قالَ مَن یُحیِی العِظامَ وَهِیَ
رَمیمٌ قُل یُحییها الَّذی اَنشَاَها اَوَّلَ مَرَّةٍ محل نظر است زیرا که واضح است که مَن یُحیِی العِظامَ وَهِیَ رَمیمٌ استفهام است از شخص احیا
کننده و یُحییها الَّذی الخ اقامه برهان عقلیست بر احیاء عظام بالیه پس مطابقه نموده است جواب با سؤال بعبارة اخری سؤال از برهان احیا
مطابق است با یُحییها الَّذی الخ با اینکه اگر گفته شده بود آیا یُحیِی العِظامَ وَهِیَ رَمیمٌ چگونه زنده میشود استخوانها و حال آنکه پوسیده است
جواب این بود یُحییها الَّذی الخ زنده میکند کسیکه ایجاد نموده است آنها را در اول امر و تصدیق میکند این مدعا را آیه سوره بقره قالَ اَنّی
یُحیِی هذِهِ اللهُ بَعدَ مَوتِها الخ و نیز تصدیق میکند این را قول زندیق با امام صادق ع در خبر چهارم بحار قالَ وَاَنّی لَهُ بِالبَعثِ وَالبَدَنُ
قَد بَلِیَ اِلی اَن قالَ قالَ اِنَّ الَّذی اَنشَاَهُ مِن غَیرِ شَیءٍ وَصَوَّرَهُ عَلی غَیرِ مِثالٍ کانَ سَبَقَ اِلَیهِ قادِرٌ اَن یُعیدَهُ
کَما بَدَاَهُ الخ که عین قضیه آیه نحن فیها است کما اینکه واضح است و این اشکال مانند است با آیه قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الخ ج آنکه سؤال در آیه
نحن فیها یعنی مَن یُحیِی العِظامَ الخ نه مجرد استفهام از شخص احیا کننده است تا آنکه اشکال مذکور وارد شود بلکه سؤال در او استفهام از شخص
محیی است با جحد و انکار احیاء و تصدیق میکند این مدعا را آیات کثیره مثل آیه سوره اسری وَقالوا اَءِذا کُنّا عِظاماً وَرُفاتاً اَئِنّا
لَمَبعوثونَ خَلقاً جَدیداً و کذا اثبات میکند این مدعا را روایات کثیره مثل روایت متقدمه وَقالَ یا مُحمّد اَتَزعَمُ اَنَّ رَبَّکَ یُحیِی
هذا بَعدَ ما تَری که در شان نزول آیه نحن فیها است و بعبارة اخری استفهام انکاریست و واضح است که در این هنگام فقره
یُحییها الَّذی الخ رد است بر جحود و انکار جاحد و منکر کما اینکه تصریح فرموده امام صادق ع بر این در خبر متقدم قالَ فَقالَ اللهُ تَعالی

## در امور راجعه بآیه متقدمة الذکر

فی الرد علیه قل یا محمد یحییها الذی الخ پس اشکالی نیست بحمد الله و المنة **حمس** اگر گفته شود که واضح است قل یحییها الذی
انشاها اول مرة الخ کافی بود در جواب بنا بر تقریر مذکور در این هنگام چه فائده است در آوردن کلمه یحییها و بعبارة اخری بامفهوم شدن
این کلمه از سؤال ذکر او در جواب منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ یعنی خلاف ایجاز کلام است که مطلوب است علاوه بر اینکه با نبودن کلمه یحییها
مطابقه کلام خواهد بود در جملتین یعنی جمله سؤالیه و جمله جوابیه در اسمیه بخلاف بودن آنکه اول اسمیه خواهد شد و دوم فعلیه که این نیز ملائم نیست با آیه قل لئن
اجتمعت الخ **ج** چون ببرهان و دلیل شد در مسئله متقدمه که کلمه جوابیه رد است بر جاحد و منکر احیاء عظام بالیه پس صحت که تصریح بجوابیه اولی است در
مقام رد از تقدیر و بعبارة اخری اشدار غاماً است بر جاحد و منکر و بعبارة ثالثه رعایت امر معنوی که لب است اولی است از رعایت امر لفظی که
قشر است کما اینکه واضح است پس اشکالی نیست بحمد الله و المنة **ششم** آنکه جاحد و منکر احیاء عظام بالیه رد شده است بسه برهان عقلی که
هر یک رد و باطل میکند انکار او را اول انشاء و ایجاد خدای تعالی عظام بالیه را زیرا که صحت احیاء عظام بالیه اسهل است از ایجاد آنها یعنی بخصوص و از
عدم بعرصه وجود آوردن آنها و بعبارة اخری ایجاد صعب است از احیاء پس با اینکه ای کفار اقرار دارید بصعب که ایجاد است چگونه انکار دارید سهل را
که احیاء است کما اینکه امام صادق در خبر احتجاج فرموده اند قال **ع** فقال الله تعالی قل یحییها الذی انشاها اول مرة افیعجز من
ابتدئه لا من شیء ان یعیده بعد ان یبلی بل ابتداؤه اصعب عندکم من اعادته **حتمه** احتجاج از ار این تجر اخضر یعنی
کسیکه قدرت آن چنین است که خارج مینماید از شجر رطب آتش را که اغرب است نسبت باعاده موتی و احیاء عظام بالیه قدرت که اقرب است کما اینکه نیز امام صادق
در خبر مذکور فرموده اند قال **ع** ثم قال الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا ای اذا کان کمن النار الحار فی الشجر الاخضر الرطب
ثم یستخرجها فعرفکم انه علی اعادة ما بلی اقدر و در روایتیست که علی بن ابراهیم ره نقل نموده است که این شجر بخصوص در بعض بلاد مغرب
قال و هو المرخ و العفار یکون فی ناحیة المغرب فاذا ارادوا ان یستوقدوا اخذوا من ذلک الشجر ثم اخذوا
عودا فحرکوا فیه فیستوقدوا منه النار **سیم** خلق سموات و ارض یعنی خلق سموات و ارض که اعجب است در نظر و افکار شما ای کفار از
احیاء عظام بالیه جایز میدانید خلق این اعجب را که احیاء عظام بالیه است که مقتضای اینکه اصعب را روا بدانید بر خدای تعالی این است که اسهل را
جایز بدانید کما اینکه امام صادق در خبر مذکور فرموده اند قال **ع** ثم قال او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم
بلی و هو الخلاق العلیم ای اذا کان خلق السموات و الارض اعظم و ابعد فی اوهامکم و قدرکم ان
تقدروا علیه من اعادة البالی فکیف جوزتم من الله خلق هذا الاعجب عندکم و الاصعب لدیکم و لم تجوزوا



## در امور موکوله بآیه متقدمة الذکر

منه ما هو اسهل عندکم من اعادة البالی **هفتم** آنکه کیفیت بعث و اعادهٔ عظام بالیه چنانست که نیز امام
صادق در خبر چهارم بحار فرموده اند قال و انی له البعث و البدن قد بلی و الاعضاء قد تفرقت فعضو
ببلدة یاکلها سباعها و عضو باخری تمزقه هوامها و عضو قد صار ترابا بنی به مع الطین حائط
قال ان الذی انشاه من غیر شیء و صوره علی غیر مثال کان سبق الیه قادر ان یعیده کما بداه
قال اوضح لی ذلک قال ان الروح مقیمة فی مکانها روح المحسن فی ضیاء و فسحة و روح المسیء فی
ضیق و ظلمة و البدن یصیر ترابا منه خلق و ما تقذف به السباع و الهوام من اجوافها مما اکلته
و مزقته کل ذلک فی التراب محفوظ عند من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی ظلمات الارض و یعلم
عدد الاشیاء و وزنها و ان تراب الروحانیین بمنزلة الذهب فی التراب فاذا کان حین البعث
مطرت الارض مطر النشور فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فیصیر تراب البشر کمصیر
الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض فیجتمع تراب کل قالب فینقل باذن
القادر الی حیث الروح فتعود الصور باذن المصور کهیئتها و تلج الروح فیها فاذا استوی لا
ینکر من نفسه شیئا **نهم** اگر گفته شود که چه فائده است در تعقیب فقره یحییها الذی الخ بفقره و هو بکل خلق علیم و حال آنکه این فقره مناسبت
ندارد با انشاء و ایجاد عظام بالیه **ج** این فقره در مقام علت است از برای احیاء عظام بالیه مفتوته منفوخه در هواء و متفرقه در زمین زنده میشود کما اینکه
در قول ابی بن خلف و قول زندیق در دو خبر مذکور دانسته شد جواب داده شده است که خدای تعالی که لا یعزب عنه مثقال
ذرة و یعلم عدد الاشیاء و وزنها میداند آن اجزاء متفرقه در هواء و در ارض را و تصدیق میکند این را قول امام
صادق در خبر متقدم که تفسیر و بناء است از این فقره **هشتم** آنکه اگر گفته شود که کلمه مثلهم باعتبار مرجع ضمیر محل
تامل است زیرا که چه مرجع سموات و ارض قرار داده شود و چه عظام رمیم قرار داده شود غیر مستقیم است اما اول تصدیق او در آیات
کثیره است مثل آیه سوره صافات رب السموات و الارض و ما بینهما که ضمیر تثنیه است و اما دوم تصدیق او در آیه
قبل است قل یحییها که ضمیر مؤنث است **ج** اگر گفته شود که مرجع ضمیر اهل است کما اینکه تصدیق او در آیات کثیره است مثل آیه
و جاء ربک و آیه و اسئل القریة و آیه ایتها العیر **ج** بیان امام صادق در آیه مذکوره اینکه مراد از خلق سموات و ارض خلق

تو ... ات ... ... است ... آن ... دیگری ... اینجه را باضافه اینکه درین هنگام متحد میشود برهان سیم با برهان اول کما اینکه واضح است و تکرار
... ... است ... بانی ... قل لئن اجتمعت الخ پس اشکال در آیه ما نحن فیها وارد است و عبارت صحیحه که مطابق باشد با صدق وقیف قل لئن
اجتمعت الخ آن یخلق مثلهما است که راجع باشد ضمیر تثنیه بسموات وارض بتصدیق آیه صافات مذکوره یا ان یخلق مثلها شیئین
تا راجع باشد بهر یک از سموات وارض بتصدیق آیه سوره بقره واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین
مرجع ضمیر مثلهم در آیه ما نحن فیها کفار مذکور در آیات متقدمه بر آیات ما نحن فیها است و خلق مثل آنها در آیه ما نحن فیها عبارتست از احیاء عظام
بالیه آنها پس اشکالی نیست بحمد الله والمنة ... اگر گفته شود که احیاء عظام بالیه آنها چگونه خلق مثل کفار است بلکه خلق خود کفار است بلکه این آیه
درین هنگام مخالف خواهد شد با آیات کثیره که میگوید احیاء عظام بالیه آنها خلق عین آنها است مثل آیه سوره مؤمنین ایعدکم انکم اذا متم
وکنتم ترابا وعظاما انکم مخرجون هیهات هیهات لما توعدون و حال آنکه دانسته شد در اصول ماضیه که اختلاف
و اعوجاج در قرآن نیست حاصل اشکال در آیه ما نحن فیها این است که خلق شبه که نطق آیه ما نحن فیها است غیر خلق و اعاده کفار است بعد از رات
عظام شدن که مصب جحود و انکار کفار است و واضحست که شبه شیئی مغایر است با عین شیئ ج از این اشکال عظیم آنکه خلق مثل که عبارتست از
احیاء عظام بالیه باعتبار مخلوق صحیح است گفته شود خلق مثل و خلق عین زیرا که مخلوق که عبارتست از عظام محیاة دو اعتبار دارد یکی اعتبار
ماده که عین تراب و عظام بالیه است و یکی صورت که غیر صورت اولیه است پس صادق است خلق و اعاده عین و مثل کما اینکه در آیات
مذکوره است و تصدیق میکند اینمعنا را آیه سوره نساء کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب
با بیان امام صادق در او در خبر سیم بحار قال ابن ابی العوجاء یسئل ابا عبد الله من قوله تعالی کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ما ذنب الغیر قال ویحک هی هی وهی غیرها قال فمثل لی
ذلک شیئا من امر الدنیا قال نعم ارأیت لو ان رجلا اخذ لبنة فکسرها ثم ردها فی ملبنها فهی هی
وهی غیرها و واضحست که درین هنگام اشکال مرتفع است ببرکت اصول مفسره والحمد لله رب العالمین ... اگر گفته شود که چه
فائده است در تعقیب فقره وهو الخلاق العلیم بفقره بقادر علی ان یخلق مثلهم ج فائده این است که این فقره جواب از این
است که چگونه خلق میشود عظام بالیه مثل و شبه کفار صورت و حال آنکه اشکال و اشباه از میان رفته است و تصدیق میکند اینمعنا را خبر زندیق مذکور در
این بیان سابق در وهو بکل خلق علیم معلوم شد که خلق و علم در آن فقره نسبت بماده است و خلق و علم در فقره ما نحن فیها نسبت بصورتست و من







اصدق من الله قیلا که فرموده است قل لئن اجتمعت الخ والحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان
هدینا الله اگر گفته شود که فقره الذی جعل لکم الخ محل تأمل است زیرا که نعت قرار دادن اسم موصول را از برای موصول اول که عبارتست از الذی
انشاها غیر صحیح است کما اینکه واضحست بلکه عبارت صحیحه والذی جعل الخ است که در تقدیر چنین است قل یحییها الذی جعل لکم الخ
و واضحست که حذف حرف عاطفه که مخل باشد کما اینکه در فقره ما نحن فیها است خلاف آیه قل لئن اجتمعت الخ است پس اگر گفته شود که تصدیق
میکند آیه ما نحن فیها را آیات کثیره مثل آیه سوره انفال انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم
ایمانا وعلی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلوة الخ که الذین دوم معطوفست بر الذین اول بدون حرف عاطفه ج چنانچه
تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را آیات مذکوره همچنین تصدیق میکند او را آیات کثیره دیگر که ذکر شده است حرف عاطفه مثل آیه سوره فرقان وعباد
الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما
والذین یقولون الی قوله والذین اذا انفقوا الی قوله والذین لا یدعون الخ حاصل اینکه موارد ذکر شده است واو عطف مثل آیه
سوره غاشیه وجوه یومئذ ناعمة که عطف است بر وجوه یومئذ خاشعة بدون حرف عاطفه و موارد ذکر شده است واو عطف مثل آیه
سوره عبس وجوه یومئذ مسفرة که عطف شده است بر او ووجوه یومئذ علیها غبرة و کلام در این هنگام در این است که حذف
عاطفه مطابق آیه قل لئن اجتمعت الخ است یا ذکر او مطابق است با هر دو و واضحست مقتضای اصل که عدم حذف است و سطامور مذکور است
ج الذی نعت است از ضمیر یعنی وهو بکل خلق علیم و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره حشر هو الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس مثل آیه سوره آل عمران
لا اله الا هو العزیز الحکیم و در اینجا معلوم شد در آیه متقدمه انما المؤمنون الخ که الذین نعت است از ضمیر پس اشکالی نیست در آیه
ما نحن فیها بحمد الله والمنة و تقریب میکند این بیان را و امر کلی قرار دادن الذی جعل لکم الخ را جزء آیه قل یحییها الخ در قول امام صادق در خبر احتجاج
لما قال فقال الله تعالی فی الرد علیه قل یا محمد یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر
الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون فاراد الله من نبیه و یکی خبر بحار از تفسیر علی بن ابراهیم در قوله تعالی وهو الذی جعل لکم من
الشجر الاخضر واما تفقهات راجعه بآیات ما نحن فیها اول آنکه اقرار احیاء موتی از اولین و آخرین و اعاده ایشان بنحویکه
نطق آیات ما نحن فیها است از اعاده اعیان مواد و اشباه صور و حسبت و بعبارة اخری اقرار ببعث من فی القبور بکیفیتیکه امام صادق در خبر متقدم در جواب

نه یق بیان فرمودند و نیز در قول دیگر آنحضرت ع است در خبر سیم وسائل قال سئل عن المیت یبلی جسده قال نعم حتی لا یبقی لحم ولا
عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة کما اینکه در قول آنحضرت
است در خبر اول وسائل انه سئل عن الدین الذی لا یقبل الله من العباد غیره ولا یعذرهم علی جهله الی ان قال قال والاقرار بما
جاء من عند الله جملة دوم آنکه انکار بعث من فی القبور کفر است بعبارة اخری انکار بودن بعث من فی القبور مثل استبعاد و تمام کفر است
اما اول از جمله قول رسول ص در خبر سیم بحار علاوه بر آنچه گذشت قال والذی بعثنی بالحق لتموتن کما تنامون ولتبعثن کما
تستیقظون وما بعد الموت الا جنة او نار و اما دوم پس از جمله قول امام ششم ع در خبر سیم وسائل قال ومن رد کتاب الله فهو
کافر حاصل آنست که انکار بعث اولین و آخرین بعد از تراب شدن انکار آیات متواتره قرآن است و انکار قرآن کفر است پس اگر گفته شود که امام
صادق ع در خبر سابق فرمودند که اشیاء بنفخه اولی فنا میشوند نه حس است و نه محسوس که لازم او معدوم شدن تراب و حیاتین است و در این صورت چگونه
متصور است بعث اولین و آخرین از تراب ایشان قال هو باق الی وقت ینفخ فی الصور فعند ذلک تبطل الاشیاء وتفنی
فلا حس ولا محسوس ثم اعیدت الاشیاء کما بداها مدبرها مطابق این خبر است قول صدیق اکبر ع در خبر سیم بحار قال هو المفنی
لها بعد وجودها حتی یصیر موجودها کمفقودها ولیس فناء الدنیا بعد ابتداعها باعجب من انشائها
واختراعها وکیف ولو اجتمع جمیع حیوانها من طیرها وبهائمها وما کان من مراحها وسائمها واصناف
اسناخها واجناسها ومتبلدة اممها واکیاسها علی احداث بعوضة ما قدرت علی احداثها ولا عرفت
کیف السبیل الی ایجادها ولتحیرت عقولها فی علم ذلک وتاهت وعجزت قواها وتناهت ورجعت خاسئة
حسیرة عارفة بانها مقهورة مقرة بالعجز عن انشائها مذعنة بالضعف عن افنائها وانه سبحانه یعود بعد
فناء الدنیا وحده لا شیء معه کما کان قبل ابتدائها کذلک یکون بعد فنائها بلا وقت ولا مکان و
لا حین ولا زمان عدمت عند ذلک الآجال والاوقات وزالت السنون والساعات فلا شیء الا
الواحد القهار الذی الیه مصیر جمیع الامور بلا قدرة منها کان ابتداء خلقها وبغیر امتناع منها کان
فناؤها ولو قدرت علی الامتناع لدام بقاؤها لم یتکاءده صنع شیء منها اذ صنعه ولم یؤده منها خلق
ما براه وخلقه ولم یکونها لتشدید سلطان ولا لخوف من زوال ونقصان ولا للاستعانة بها علی ند



مکاثر ولا للاحتراز بها من ضد مساور ولا للازدیاد بها فی ملکه ولا لمکاثرة شریک فی شرکه ولا لوحشة کانت
منه فاراد ان یستانس الیها ثم هو یفنیها بعد تکوینها لا لسأم دخل علیه فی تصریفها وتدبیرها ولا لراحة
واصلة الیه ولا لثقل شیء منها علیه لم یمله طول بقائها فیدعوه الی سرعة افنائها لکنه سبحانه دبرها
بلطفه وامسکها بامره واتقنها بقدرته ثم یعیدها بعد الفناء من غیر حاجة منه الیها ولا استعانة
بشیء منها علیها حاصل اشکال آنست که آیه یکن فیها یحییها الذی الخ و امثال کثیره ناطق است بباقی بودن تراب و حیاتین مثل قول امام
صادق ع در خبر متقدم حتی لا یبقی لحم ولا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق
منها کما خلق اول مرة و خبر مذکور ناطق است که بفناء تراب و حیاتین و بعبارة اخری اول ناطق است باعاده موجود و دوم ناطق است باعاده
معدوم ج از این اشکال عظیم آنکه اعاده اشیاء بعد افناء آنها در خبر مذکور خود این کلمه دلالت دارد بر اینکه اشیاء معاده نحوه آنها نحوه قبل از فناء است که از
جمله آنها تراب و حیاتین است که عودت میکند مثل آنچه قبل از فناء بود و واضحست که در این هنگام زمینه احیاء باقی است مثل مصادیق اخبار بعث مقید
مثل قول امام صادق ع در خبر سیم بحار قال اذا اراد الله ان یبعث امطرت السماء علی الارض اربعین صباحا فاجتمعت الاوصال
ونبتت اللحوم و اگر خواسته باشی بگو که اخبار فناء مذکوره از جمله متشابهات اخبار است و اخبار بعث از جمله محکمات اخبار است که واجبست رد اول بر دوم بنحوی که
اینکه در اصول متقدمه دانسته شد پس اشکال مرتفع است بحمد الله و منه و از اینجا معلوم شد که تراب و حیاتین و لحاظ دارند که اعاده میشود و یکی احیاء موجود که عبارتست
از تراب معاد یعنی خاک و حیاتین که اعاده داده شده است و از اینجا معلوم شد که خلق مثل در آیه نظر بحال کفار است در احیاء عظام بالیه نه نظر بواقع و نفس الامر
که چه میشود که اعاده معدوم است پس اگر گفته شود بنابر این تقریر بقیه اهل ارض که بنفخه اولی فانی شده اند بعد از اعاده چگونه بعث در حق آنها صادق است و حال
آنکه او نه بعث کما اینکه دانسته شد ج اشکال مذکور وارد است در صورتیکه معنی اشیاء بنفخه اولی باشد و دلیلی بر این قائم نشده است بلکه آنچه قائم شده است فناء
هر شیء است مثل قول امام باقر ع در خبر سیم بحار که ابتداء میکند از آیه سوره رحمن کل من علیها فان قال یا ذا الذی کان قبل کل شیء ثم خلق
کل شیء ثم یبقی ویفنی کل شیء و اخبار بعث نصوص وارده است در اطلاقات این اخبار نفیه از آیه که از جمله فروعات اصل ششم ع قول امام صادق ع است
که در اصول ششم دانسته شد که کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص پس فناء اشیاء بعد از اماته اهل ارض و اهل سماء است کما اینکه معلوم است از
قول امام صادق ع در خبر سیم بحار یقول اذا امات الله اهل الارض لبث کمثل ما خلق الخلق ومثل ما اماتهم
واضعاف ذلک ثم امات اهل السماء الدنیا الخ و بقیه کلام در این باب موکول است بتفسیر بمقام انما امره اذا

اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء
والیه ترجعون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه در بیان این امر است که خلق نموده است سموات وارض را هنگامیکه اراده نماید چیزی را بگوید
بشو پس میشود پس منزه است کسیکه بدست اوست ملکیت هر شیئی و بسوی آن رجوع داده میشوید زیرا که این آیه بملاحظه ذیل قول امام صادق در خبر سابق قال
فقال الله تعالی فی الرد علیه قل یا محمد یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من
الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون الی آخر السورة که فرموده تا آخر سوره از قسمی است که میداند معنای او را عالم وجاهل از جهة اقتصار
نمودن بذکر آیه بدون اضافه چیزی در آن و نیز از انسابیکه از آیه ما نحن فیها قول امام صادق در خبر دوم بحار قال خلق الله المشیة قبل الاشیاء ثم
خلق الاشیاء بالمشیة که مراد از خلق مشیت خلق کلمه کن است و مراد از خلق اشیاء بمشیت خلق اشیاء است بکلمه کن و قول امام ثامن در خبر پنجم کتاب
قال کلام الخالق لمخلوق لیس ککلام المخلوق لمخلوق ولا یلفظ بشق فم ولسان ولکن یقول له کن فکان بمشیته ما
خاطب به موسی من الامر والنهی من غیر تردد فی نفس و قول امام سابع در خبر ششم کتاب قال فارادة الله هی الفعل لا غیر ذلک
یقول له کن فیکون بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا همة ولا تفکر ولا کیف لذلک کما انه بلا کیف و نیز تصدیق میکند آیه ما نحن فیها
آیه سوره مؤمنین قل من بیده ملکوت کل شیء و آیه دیگر همین سوره افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
پس اشکالی در تفسیر آیه نیست اصلا و نقابلی با چند امر دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که وجه در تعقیب این آیه بر آیات سابقه چیست ج این است که
این آیه از باب تفریع بر فرع است که عبارتست از احیاء عظام رمیم بر اصل که عبارتست از کیفیه مطلق ایجاد و تکوین اشیاء کما اینکه در نظائر او در آیات متقدمه
دانسته شد و بعبارة اخری بکفار منکرین بعث و احیاء عظام بالیه و معترفین بانشاء عظام بالیه اول مره و مدعین خلق سموات وارض بنحوه ایجاد و تکوین ما
در جمیع اشیاء یک نحوه است و او قول کن است لا غیر کما اینکه تصدیق میکند این بیان را کلمه حصریه در آیه ما نحن فیها که عبارتست از انما و تفرقه در کمال شما
بانکار اول و اقرار دوم بی وجه است و تصدیق میکند این بیان را آیه سوره لقمان ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة دوم
آنکه از برای خداتعالی دو اراده است مثل مشیت اراده حتمیه که در آیه ما نحن فیها است و اراده عزمیه که عبارتست از امر و نهی خداتعالی که قابل صواب و خطا است
بخلاف اراده حتمیه که بهیچ وجه تخلف در آن ممکن نیست کما اینکه امام سابع در خبر سیم بحار فرموده اند قال ان لله ارادتین ومشیتین
ارادة حتم وارادة عزم ینهی وهو یشاء ویامر وهو لا یشاء اوما رأیت ان الله نهی آدم وزوجته ان
یاکلا من الشجرة وهو شاء ذلک ولو لم یشأ لم یاکلا ولو اکلا لغلبت مشیتهما مشیة الله وامر





ابرهیم بذبح ابنه وشاء ان لا یذبحه ولو لم یشأ ان لا یذبحه لغلبت مشیة ابرهیم مشیة الله عز وجل
و از این خبر مثل اخبار متقدمه در تفسیر آیه ما نحن فیها معلوم شد که اراده و مشیت چه حتمیه این دو و چه عزمیه این دو در خداتعالی متحد است و تفرقه بین این دو
بودن مشیت عبارت از ذکر اول و بودن اراده عبارت از عزمیت بر ذکر اول کما اینکه امام ثامن در خبر سیم بحار فرموده اند قال اتدری
ما المشیة یا یونس قلت لا قال هو الذکر الاول تدری ما الارادة قلت لا قال العزیمة علی ما شاء در غیر خداتعالی است
سیم آنکه اگر گفته شود وجه چیست در تفریع فقره فسبحان الذی الخ بر فقره متقدمه بر او ج وجه این است که چون مبرهن شد از برای شما
ای کفار منکرین بعث قدرت خداتعالی بر احیاء عظام بالیه بطریق اولی از انشاء آنها اول مره و جعل نار از شجر اخضر و خلق سموات وارض
لازم این قضیه بودن ملکیت و قدرت هر شیئی است بتمکین و اقتدار خداتعالی و بعبارة اخری بقدرت کامله خداتعالی پس تفریع شد بر این امر تنزیه
باریتعالی از عدم قدرت بر بعث و احیاء عظام بالیه گویا تقدیر کلام چنین است فسبحوا سبحان الذی بقدرته ملکیة وقدرة
کل شیء و ابا می کنند از اینمعنا و قول عسکری در خبر سیم بحار قال هو المالک لما ملکهم والقادر علی ما علیه اقدرهم
س اگر گفته شود که با این بیان وجه ذکر والیه ترجعون چیست با اینکه داخل است این قضیه در تحت عموم قضیه بیده ملکوت کل شیء است
و بعبارة اخری وجه اعاده قضیه رجوع کفار که عبارتست از بعث باشمول قضیه بیده ملکوت کل شیء او را چیست ج وجه اهتمام شأن او است
زیرا که بود محل انکار آنها که همین رجوع و بعث و تصدیق میکند اینمعنا را آیات کثیره مثل آیه متقدمه از همین سوره فالیوم لا تظلم نفس شیئا
ولا تجزون الا ما کنتم تعملون و آیه سوره بقره حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی والحمد لله رب العالمین
واما تفقهات راجعه این سوره مبارکه اول آنکه تعلیم سوره یس باولاد مأمور به است که او ریحانه قرآنست کما اینکه امام صادق در
خبر برهان فرموده اند قال علموا اولادکم یس فانها ریحانة القرآن دوم آنکه قرائت یس در شب قبل از خواب حافظ قاری است تا صبح
قرائت او در روز حافظ قاری است تا شب کما اینکه همان حضرت فرموده اند در خبر کتاب مذکور قال فمن قرأها قبل ان ینام او فی نهاره
قبل ان یمسی کان فی نهاره من المحفوظین المرزوقین ومن قرأها فی لیله قبل ان ینام وکل الله به الف
ملک کلهم یحفظونه من شر کل شیطان رجیم ومن کل آفة سیم آنکه کسیکه قرائت کند سوره یس را مکتوب در عمر خود نوشته
شود از برای آن حسنه بعدد خلق دنیا و خلق آخرت و در آسمان هزار هزار و محو میشود از آن مثل او سیئه و اصابه نمیکند او را فقری و نه غرمی و نه هدمی
و نه رنجی و نه جنونی و نه جذامی و نه وسواسی و نه دردی که ضرر رساند او را و تخفیف میدهد خداتعالی بر آن سکرات موت و هولهای او را و خود متولی میشود

قبض روح آن را وضامن شود خدا تعالی از برای آن سعه در معیشت را و فرح نزد لقاء خود را و رضا بثواب در آخرت آنرا و میفرماید خدا تعالی از برای ملئکه
اجمعین کسیکه در سموات و کسیکه در زمین است بتحقیق راضی شدم از فلان پس طلب کنید مغفرت را از برای آن کما اینکه امام باقر ع در خبر صافی فرموده اند
قال من قرأ يس في عمره مرة واحدة كتب الله له بكل خلق في الدنيا وبكل خلق في الآخرة وفي السماء بكل واحد ألف
ألف حسنة ومحى عنه مثل ذلك ولم يصبه فقر ولا غرم ولا هدم ولا نصب ولا جنون ولا جذام ولا وسواس
ولا داء يضره وخفف الله عنه سكرات الموت وأهواله وولي قبض روحه وكان ممن يضمن الله له السعة
في المعيشة والفرح عند لقائه والرضا بالثواب في آخرته وقال الله للملائكة أجمعين من في السموات والأرض
قد رضيت عن فلان فاستغفروا له **چهارم** آنکه کسیکه نویسد سوره یس را با آب گلاب و زعفران و هفت نوبت بیاشامد
او را هفت نوبت پیاپی هر روز یک نوبت حفظ نماید آنچه بشنود و غلبه کند بر کسیکه با او مناظره نماید و بزرگ شود در چشمهای مردم کما اینکه امام صادق ع در خبر
برهان فرموده اند قال من كتبها بماء ورد وزعفران سبع مرات وشربها سبع مرات متواليات كل يوم مرة
حفظ كل ما سمعه وغلب على من يناظره وعظم في أعين الناس **پنجم** آنکه کسیکه نویسد سوره یس را و تعلیق کند بر جسد خود مأمون شود
بر جسد خود از حسد و عین و از جن و انس و جنون و اعراض و هوام و اوجاع باذن خدا تعالی کما اینکه نیز آنحضرت در خبر بها الکتاب فرموده اند قال ومن كتبها
وعلقها على جسده أمن على جسده من الحسد والعين ومن الجن والإنس والجنون والهوام والأعراض
والأوجاع بإذن الله تعالى وإذا شربت ماءها امرأة درّ لبنها وكان فيه للرضيع غذاء جيدا بإذن الله تعالى
**ششم** آنکه اگر قرائت شود سوره یس نزد مریض نزد موت آن نازل شود بعدد هر آیه ده ملک قیام نمایند بین روی آن صفوفا و استغفار کنند
از برای آن و تشییع نمایند جنازه او را و اقبال نمایند بر آن و حاضر شوند غسل و دفن آنرا کما اینکه رسول خدا ص در خبر برهان فرموده اند قال ع
من قرأها عند كل مريض عند موته نزلت عليه بعدد كل آية ملك وقيل عشرة أملاك يقومون
بين يديه صفوفا يستغفرون له ويشيعون جنازته ويقبلون عليه ويشاهدون غسله و
دفنه **هفتم** آنکه اگر قرائت شود سوره یس نزد مریض نزد موت قبض نکند ملک الموت روح آنرا تا اینکه آورد آنرا بشربتی از جنت کما
اینکه رسول ص فرموده اند در خبر برهان قال ص وإن قرئت على مريض عند موته لم يقبض ملك الموت روحه حتى يأتيه بشربة
من الجنة يشربها وهو على فراشه ويقبض روحه وهو ريان ويدخل قبره وهو ريان ومن كتبها بماء



ورد وعلقها عليه كانت له حرزا من كل آفة وسوء **هشتم** آنکه قرائت کند اهل جنت غیر سوره یس و
سوره طه را کما اینکه رسول خدا ص در خبر اول مستدرک فرموده اند قال ص لا يقرأ أهل الجنة من القرآن إلا يس وطه
**نهم** آنکه قرائت فرموده اند خدا تعالی سوره یس وطه را قبل از خلق آدم بدو هزار سال پس زمانیکه ملائکه شنیدند گفتند خوش باشد از برای امتی که نازل
شود این بر آنها و خوش باشد از برای جوفیکه حمل نماید این را و خوش باشد از برای زبانهائیکه تکلم نمایند باین کما اینکه رسول خدا ص در خبر اول مستدرک
فرموده اند قال ص إن الله تعالى قرأ طه ويس قبل أن يخلق آدم بألفي عام فلما سمعت الملائكة القرآن قالوا
طوبى لأمة ينزل هذا عليها وطوبى لأجواف تحمل هذا وطوبى لألسن تتكلم بهذا **دهم** آنکه کسیکه قرائت کند
سوره یس را قبل از خواب مأمون شود از فشار قبر کما اینکه در خبر برهانست از امام صادق ع قال ع ومن قرأها في ليلة قبل أن ينام وكل
به ألف ملك كلهم يحفظونه من شر كل شيطان رجيم ومن كل آفة وإن مات في يومه أدخله الله الجنة
وحضر غسله ثلثون ألف ملك كلهم يستغفرون له ويشيعونه إلى قبره بالاستغفار فإذا دخل في
لحده كانوا في جوف قبره يعبدون الله وثواب عبادتهم له وفسح له في قبره مد بصره وأومن من ضغطة
القبر ولم يزل في قبره نور ساطع إلى عنان السماء إلى أن يخرجه الله من قبره فإذا أخرجه لم يزل ملائكة الله
يشيعونه ويحدثونه ويضحكون في وجهه ويبشرونه بكل خير حتى يجوزوا به على الصراط والميزان ويوقفونه
من الله موقفا لا يكون عند الله خلق أقرب منه إلا ملائكة الله المقربون وأنبياؤه المرسلون وهو
مع النبيين واقف بين يدي الله لا يحزن مع من يحزن ولا يهتم مع من يهتم ولا يجزع مع من يجزع
ثم يقول له الرب تبارك وتعالى اشفع عبدي أشفعك في جميع ما تشفع وسلني أعطك عبدي
جميع ما تسأل فيسأل فيعطى ويشفع فيشفع ولا يحاسب فيمن يحاسب ولا يوقف مع من يوقف
ولا يذل مع من يذل ولا يكتب بخطيئة ولا بشيء من عمله ويعطى كتابا منشورا حتى يهبط من عند الله
فيقول الناس بأجمعهم سبحان الله ما كان لهذا العبد من خطيئة ويكون من رفقاء محمد ص
**یازدهم** آنکه یس قلب قرآنست کما اینکه در اول سوره دانسته شد **دوازدهم** آنکه قرائت یس معادل است با قرائت ده مرتبه
قرآن ده برکت است در قرائت یس کما اینکه نیز در اول سوره دانسته شد رجوع کن والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین واللعنة
علی اعدائهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

متعلقه بسورهٔ طه است

چون قرائت اهل جنت منحصر است در سورهٔ یس و طه کما اینکه رسول خدا ص در خبر اول مسئله رک فرمودند قال لا یقرء اهل الجنة من القرآن

الا یس و طه و نیز این دو سوره توام بوده است در قرائت خدا تعالی قبل از خلق آدم به دو هزار سال کما اینکه در اخبار متقدمه در سورهٔ یس دانسته شد

قال ان الله تعالی قرء طه و یس قبل ان یخلق آدم بالفی عام الخبر لذا متعقب شد تفسیر سورهٔ یس بتفسیر سورهٔ طه و تقدیم داشته شد سورهٔ یس از

جهة کثرت فضل قرائت او بر قرائت طه کما اینکه بشارت شد بسم الله الرحمن الرحیم گذشت در سورهٔ حمد فضیلت

تلاوت این آیهٔ مبارکه مراجعه کن اعاده فائدهٔ مهمه ندارد طه ظهر و تنزیل این آیهٔ مبارکه هست یا محمد کما اینکه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند

قال قلت لجعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب یا ابن رسول الله ما معنی قول الله عز و جل طه قال طه اسم

من اسماء النبی ص پس اشکالی در تفسیر مذکور هست بلی باید در اینجا اموری دانسته شود از جهة توضیح مطلب اول آنکه تفسیر طه بمعنای یا محمد بلغت

کما اینکه امام باقر و صادق فرموده اند در خبر برهان قال انما انزل الله تبارک و تعالی طه بلغة طی یا محمد پس اگر گفته شود وجه چیست در نداء آنحضرت

بلغة طی که طه است بلغه عرب که محمد است جواب وجه اعلام است بحرف طا بطالب حق بودن آنحضرت ص و بحرف ها بهادی بودن آنحضرت ص است بسوی حق

کما اینکه امام صادق در خبر صافی فرمودند قال و اما طه فاسم من اسماء النبی ص و معناه یا طالب الحق الهادی الیه دویم

اگر گفته شود که وجه چیست در خطاب آنحضرت ص بخطاب یعنی خطاب طالب حق جواب وجه هست که مدت ده سال باطراف اصابع ایستاد طلبا للحق تا آنکه ورم

نمود دو قدم آنحضرت ص و زرد شد وجه آنحضرت پس خطاب شد بخطاب طالب الحق کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر صافی قال لقد قام

رسول الله ص عشر سنین علی اطراف اصابعه حتی تورمت قدماه و اصفر وجهه یقوم اللیل اجمع حتی

عوتب فی ذلک فقال الله تعالی طه الخ سیم اگر گفته شود که این خبر مخالفست با خبر سائل که آنحضرت ص چند نفر مودند یک پای خود را

پس مخاطب شد بخطاب طه قال یعنی ابا عبد الله ان رسول الله ص بعد ما عظم او بعد ما ثقل کان یصلی

و هو قائم و رفع احدی رجلیه حتی انزل الله تعالی طه الخ جواب نظر هر یک نفی میکند دیگری را و عشر سنین در خبر اول و بعد

ما ثقل در خبر دوم حجة و شاهد است که کیفیت خبر دوم بعد کیفیت خبر اول بوده است پس اشکالی در بین نیست بحمد الله و المنة دوم آنکه از برای محمد ص

ده اسم هست در قرآن که از جملهٔ آن ده اسم طه است محمد ۱ و رسول ۲ و احمد ۳ و عبد الله ۴ طه ۵ و یس ۶ و ن ۷ و مدثر ۸ و مزمل ۹

و ذکر ۱۰ کما اینکه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند قال یا کلبی کم لمحمد من اسم فی القرآن فقلت اسمان او ثلثة





در تتمهٔ امور متعلقه بسورهٔ طه است

فقال یا کلبی له عشرة اسماء و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل و مبشرا برسول یأتی من بعدی

اسمه احمد و لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا و طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و یس و

القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و ن و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون

و یا ایها المدثر و یا ایها المزمل و فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکرا فالذکر

اسم من اسماء محمد ص و نحن اهل الذکر فاسئل یا کلبی عما بدا لک فقال نسیت و الله القرآن کله

فما حفظت منه حرفا اسأله سیم اگر گفته شود که این خبر معارض است با قول امام باقر ع در خبر برهان نیز که اسماء آنحضرت ص دوازده است پنج او

در قرآنست محمد و احمد و عبد الله و یس و ن قال ان لرسول الله ص اثنی عشر اسما خمسة فی القرآن محمد و احمد

و عبد الله و یس و ن جواب اختلاف بین الخبرین در خبر متقدم از دو جهة ملاحظه میشود یکی ده بودن اول و دوازده بودن دوم و یکی ده بودن اول

در قرآن و پنج بودن دوم در قرآن و دو نسبت ده هر یک از دو اختلاف تکاذبی در بین نیست زیرا که هر یک نافی نیست نطق دیگری را و بعبارة اخری اختلاف

بین نطق است که محکم است و مفهوم است که متشابه است که واجب است رد او بمحکم کما اینکه در اصول متقدمه دانسته شد و اما وجه ذکر پنج با ده لابد

بجهتی بوده است مثل اشهر اسماء آنحضرت ص در قرآن فاشهر مثلا پس اشکالی نیست بحمد الله و المنه چنانچه کثیره است نظائر او در اخبار وارد

و اما تأویل این کلمه مبارکه یعنی طه پس عبارتست از طهارت اهلبیت محمد ص و تصدیق میکند این را آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت و یطهرکم تطهیرا کما اینکه امام صادق در خبر برهان فرموده اند قال فی قوله طه طهارة لاهلبیت محمد

ثم قرء انما یرید الله الخ و تأویل دیگر این کلمهٔ مبارکه چنانکه تقدیم دانسته شد از یا طالب الحق الهادی الیه و اما تفقیهات

راجعه باین کلمهٔ مبارکه پس گذشت در کلمهٔ مبارکهٔ یس مراجعه کن که تماما جاریست در اینجا اعاده فائدهٔ مهمه ندارد و الحمد لله رب العالمین ما انزلنا

علیک القرآن لتشقی الخ ظهر و تنزیل این آیهٔ مبارکه هست نازل نکردیم بر تو قرآن را از برای اینکه بشقاوت افتی زیرا که

قول امام باقر ع در خبر برهان فانزل الله سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی از جهة اقتصار نمودن بذکر آیه و سبب حجة و صحة است

که این آیهٔ مبارکه از جمله قسمی است که میدانند معنای او را عالم و جاهل پس اشکالی در تفسیر آیهٔ مبارکه نیست صلاتی باید اموری دانسته شود اول

آنکه اگر گفته شود که آیه الحق فیها باعتبار اسناد شقاوة بآنحضرت ص منافی است با آیه سورهٔ نجم ما ضل صاحبکم و ما غوی جواب آنکه

گذشت در اصول متقدمه که اختلاف و اعوجاج نفی شده است از قرآن و این اختلاف و اعوجاج مخالف است با آیه قل لئن اجتمعت الخ

اگر گفته شود در جواب این اشکال که کلمهٔ شقاء متشابه است زیرا که چنانچه بمعنای عمل مذموم آمده نیز بمعنای تعب آمده و آیهٔ سورهٔ نجم محکمه است پس وجهیت روایه
نحن فیها بر او باینکه مراد بکلمهٔ لِتَشْقی لِتَتْعَبَ باشد و شهادت میدهد بر این مدعا نقل امام باقر ع در خبر برهان کلام عایشه را فَقالَ کانَ رَسُولُ اللهِ ص عِنْدَ
عائِشَةَ لَيْلَتَها فَقالَتْ يا رَسُولَ اللهِ لِمَ تُتْعِبُ نَفْسَكَ وَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَكَ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَما تَأَخَّرَ فَقالَ يا
عائِشَةُ اَفَلا اَكُونُ عَبْداً شَكُوراً رد میشود این جواب بقول امام باقر ع در بیان آیه مثل قول امام صادق ع در خبر برهان فَقالَ ما اَنْزَلْنا
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی بَلْ لِتَسْعَدَ بِهِ نظر باینکه اکتفا نمودن در خبر اول بذکر آیه بدون اضافه چیزی و مقابل قرار دادن شقاوت با سعادت
در این خبر علاوه بر اینکه تعب و مشقت انداختن نفس و محنت کرده و لحاظ دارد یک لحاظ معنی طلب و یک لحاظ مخاطب و شبهه نیست که کلمهٔ لِتَشْقی نظر بما طلبت
که خدا ابتغاء است بشهادة قول امیر ع در خبر متقدم حَتّی عُوتِبَ فی ذلِكَ فَقالَ طه الخ زیرا که در محنت که معاتبه که عبارتست از کلمهٔ لِتَشْقی
از خدا ابتغا است پس اشکال مذکور روا دارد است بین آیه نحن فیها و آیه سورهٔ نجم ج از این اشکال عظیم آنکه قضیهٔ لِتَشْقی اخبار است از مستقبل امر
آنحضرت نه اخبار است از ماضی امر آنحضرت ص و محنت که اول لازم دارد و صد در خیال شقیا از آنحضرت ص پس اشکال مرتفع است از این دو محنت
که ادامه قیام بنحو مذکوره مهلکه است که موجب شقاوت است در مستقبل و از اینجا واضح شد بطلان آنچه در تفسیر صافی است از قرار دادن شقاء بمعنای
تعب و غیر ذلک زیرا که این تفسیر بیت برای و مصدقی ندارد صحیح و نه نقضا بلکه اصل و نقض هر دو قائم است بر خلاف او کما اینکه دانسته شد مس
اگر گفته شود که بنا بر تقریر مذکور که معاتبه از قیام باصابع راجع شد بر زبان مستقبل که مورث هلاک است قیام آنحضرت قبل از نزول این آیه چگونه است ج فضلیست از برای
آنحضرت ص کما اینکه امیر ع فرموده در خبر اول مستدرک فَقالَ وَقَدْ سَأَلَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ وَقالَ لَهُ فَإِنَّ هذا داوُدُ بَكی عَلی خَطِيئَتِهِ
حَتّی سارَتِ الْجِبالُ مَعَهُ لِخَوْفِهِ فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ ع لَقَدْ كانَ كَذلِكَ وَمُحَمَّدٌ ص اُعْطِيَ ما هُوَ اَفْضَلُ مِنْ هذا اِلی اَنْ قالَ
وَلَقَدْ قامَ ص عَشْرَ سِنِينَ عَلی اَطْرافِ اَصابِعِهِ حَتّی تَوَرَّمَتْ قَدَماهُ وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ يَقُومُ اللَّيْلَ اَجْمَعَ
حَتّی عُوتِبَ فی ذلِكَ فَقالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ طه ما اَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی بَلْ لِتَسْعَدَ بِهِ
دوم آنکه آنحضرت ص بعد از معاتبه بآیه نحن فیها رفع این تعب که عبارتست از بلند نمودن یک پا در صلوة از خود نمود کما اینکه در خبر اول مستدرکست
قالَ رُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ ص كانَ يَرْفَعُ اِحْدی رِجْلَيْهِ فِي الصَّلوةِ لِيَزِيدَ تَعَبَهُ فَاَنْزَلَ اللهُ تَعالی طه ما اَنْزَلْنا عَلَيْكَ
الْقُرْآنَ لِتَشْقی فَوَضَعَها والحمد لله رب العالمین وَاَمّا تفقهات راجعه بآیه نحن فیها اول آنکه بالکلیه حرمت
ایستادن در صلوة باطراف اصابع کما اینکه معلوم شد از قول امیر ع در جواب بعض یهود در فضل رسول ص بر داود ع دوم آنکه نیز بالکلیه حرمت بلند نمودن



یک پا در صلوة کما اینکه معلوم شد از قول امام صادق ع در خبر متقدم قالَ كانَ يُصَلّي وَهُوَ قائِمٌ وَرَفَعَ اِحْدی رِجْلَيْهِ و قول آنحضرت
اَفَلا اَكُونُ عَبْداً شَكُوراً معلوم میشود که این امر از جمله شکر است و نیز معلوم است این حکم و حکم سابق و حکم لاحق از اطلاق قول امام باقر
در خبر اول بیان قالَ الصَّحِيحُ يُصَلِّي قائِماً و از اینجا واضح و مبرهن شد که بودن یک پا در صلوة جایز است کما اینکه در فعل سجاد ع بوده است در خبر
اول بیان قالَ رَاَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ فِي فِناءِ الْكَعْبَةِ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ يُصَلِّي فَاَطالَ الصَّلوةَ حَتّی جَعَلَ يَتَوَكَّأُ
عَلی رِجْلِهِ الْيُمْنی وَمَرَّةً عَلی رِجْلِهِ الْيُسْری سیم آنکه ایستادن در صلوة باطراف اصابع و کذا ایستادن بیک پا بنحوی که
مورث هلاک شود حرام است از جهة آیه نحن فیها و آیه وَلا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ والحمد لله رب العالمین اِلّا تَذْكِرَةً
لِمَنْ يَخْشی طه در تنزیل این فقره مبارکه اینست نازل نکردیم بر تو قرآن را مگر از برای پند دادن از برای کسیکه میترسد زیرا که این فقره و ملاحظه قول
امام باقر و صادق ع در خبر برهان فَاَنْزَلَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالی طه بِلُغَةِ طَيٍّ يا مُحَمَّدُ ما اَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی
اِلّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشی که اقتصار فرمودند بذکر آیه بدون اضافه نمودن چیزی از جمله آیاتیست که مبدء معنای او را عالم و جاهل و نیز تصدیق
میکنند این را آیات کثیره مثل آیه سورهٔ دهر اِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ و مثل آیه سورهٔ ق فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعِيدِ پس اشکالی در تفسیر
نیست اصلا و نصابی نیز باید اموری دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که وجه چیست در قرار دادن قرآن را تذکره از برای خصوص ذوی الخشیة در آیه
نحن فیها مثل آیه سورهٔ ق ج وجه عدم فائده در تذکیر بقرآن است در غیر ذوی الخشیه کما اینکه انبا میکند از این بیان قول امیر ع در خبر اول بحار قالَ اِعْلَمُوا
اَنَّ الْعِلْمَ عِلْمانِ مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ لا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ اِذا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ که ترغیب فرموده این کلام را در وجه دیگر خود در نهج البلاغة قالَ ع
وَاعْلَمُوا اَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلی نَفْسِهِ حَتّی يَكُونَ لَهُ مِنْها واعِظٌ وَزاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِها زاجِرٌ وَلا واعِظٌ دوم
آنکه اگر گفته شود که آیه نحن فیها مجاز است جمع بین علة مقدره که عبارتست از لِتَسْعَدَ بِهِ کما اینکه در قول امام صادق ع در خبر متقدم دانسته شد ما اَنْزَلْنا
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی بَلْ لِتَسْعَدَ بِهِ و حصر وجه انزال در تذکره محل تأمل است حاصل اشکال آنکه حصر انزال قرآن در تذکره ذوی الخشیه
منافی است با انزال او برای سعیده برسول ص و واضح است که این امر منافات دارد با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الخ و اگر خواهی بگوئی که بعد از توجه
نفی انزال قرآن بعلة لِتَشْقی دیگر محل نخواهد ماند از برای استثناء تذکره ذوی الخشیه اشکال اینکه مخصت و این نظر و تأمل دخل میکند آیه نحن فیها را
تحت اصل و قول امیر که آنچه از قرآن محل نظر و تأمل است از حوادث منافقین است و وجه صحیح بودن الا است ما اَنْزَلْنا الْقُرْآنَ
عَلَيْكَ لِتَشْقی تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشی نازل کردیم قرآن را بر تو بلکه شقاوت نماند و حال آنکه او تذکره است از برای کسیکه میترسد بعبارة

اخری باینکه قرآن تذکره قرار داده شده است از برای ذوی الخشیه باید عملی نمائی که سبب شقاوت تو نشود بلکه باید سبب سعادت تو شود بلی اگر جمله
مستثنی عنه مقدر باشد بدلالت جمله مذکوره مطلب تمام است که تقدیر کلام چنین باشد ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ما انزلناه
الا تذکرة لمن یخشی و نیز مطلب تمام است اگر عوض الا بل باشد اینکه واضح است ولکن حجتی بر هیچیک از وجوه مذکوره قائم نشده است نه اصلا
و نه نصا و آیه بهمین نحو که در مصحف است محل تامل است والحمد لله رب العالمین **سیم** آنکه اگر گفته شود که آیه ما نحن فیها مخالف است با آیه سوره مبارکه
فذکر بالقرآن من یخاف وعید زیرا که اول ناطق است که قرآن تذکره است و ثانی ناطق است که قرآن تذکره است و تذکره صفت
رسول علیه السلام است نه صفت قرآن و حال آنکه اختلاف در قرآن نیست کما اینکه در اصول مقدره دانسته شد **ج** تذکره در آیه ما نحن فیها محصور فیها است در وجه
انزال قرآن و بعبارة اخری منحصر است وجه در تنزیل قرآن در تذکره و اما اینکه قرآن صفت او تذکره صفت او مذکر است لطفی ندارد و بعبارة اخری متشابه است
که و جهت رد بر آیه سوره ق که محکم است پس اشکالی در بین نیست بحمد الله و منه **چهارم** آنکه اگر گفته شود که آیه ما نحن فیها مجاز کلمه لتشقی
بانضمام بیان امام صادق علیه السلام در اول بل لتسعد به محل تامل است زیرا که شقاوت و سعادت از جمله مکتوبات در بطن ام است و بعبارة اخری
امر غیر اختیاریه است کما اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خبر سیم بحار فرموده و عالم موسی بن جعفر علیه السلام تفسیر فرموده قال سئلت ابا الحسن علیه السلام عن معنی
قول رسول الله صلی الله علیه و آله الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من سعد فی بطن امه فقال الشقی من علم الله و
هو فی بطن امه انه سیعمل اعمال الاشقیاء والسعید من علم الله وهو فی بطن امه انه سیعمل اعمال
السعداء و بعبارة اخری شقاوت و سعادت قبل از خلق خلق است و شقی بعمل خیر سعید نشود و سعید بعمل شر شقی نشود کما اینکه در قول امام صادق
است در خبر کتاب مذکور قال ان الله عز و جل خلق السعادة والشقاوة قبل ان یخلق خلقه فمن علمه سعیدا
لم یبغضه ابدا وان عمل شرا ابغض عمله ولم یبغضه وان علمه شقیا لم یحبه ابدا وان عمل صالحا
احب عمله و ابغضه لما یصیر الیه فاذا احب الله شیئا لم یبغضه ابدا واذا ابغض شیئا لم یحبه
ابدا و بعبارة ثالثه جف القلم بسعادت مؤمن متقی و شقاوت مکذب عاصی کما اینکه امام ثامن در خبر کتاب مذکور فرموده یقول جف
القلم بحقیقة الکتاب من الله بالسعادة لمن آمن واتقی والشقاوة من الله تبارک و تعالی لمن
کذب و عصی و در این مجال چگونه شقاوت و سعادت در تحت تکلیف واقع شده است در آیه ما نحن فیها **ج** قول امام صادق علیه السلام در بیان آیه
لتسعد به یعنی از برای اینکه سعادت یابی بقرآن حجه واضحه است که مراد از تشقی و تسعد بعمل اعمال الاشقیاء و اعمال





السعداء است که در تحت اختیار است زیرا که اگر مراد از لتشقی بل لتسعد به شقاوت و سعادت مکتوبه باشد تعقیب آنها
بقرآن بی وجه است پس اشکالی نیست در بین بحمد الله و منه **ولما تفقهات** راجعه بآیه ما نحن فیها **اول** آنکه خداتعالی
بنده را از شقاوت ذاتیه نقل میدهد بسعادت ذاتیه بخلاف عکس کما اینکه امام صادق علیه السلام در خبر سیم بحار فرموده اند قال ان الله تعالی
ینقل العبد من الشقاء الی السعادة ولا ینقله من السعادة الی الشقاء **دوم** آنکه میزان در ثبوت سعادت
ذاتیه و شقاوت ذاتیه ختم عمل است بسعادت و شقاوت کما اینکه امیر المؤمنین علیه السلام در خبر سیم بحار فرموده اند قال حقیقة السعادة
ان یختم الرجل عمله بالسعادة وحقیقة الشقاء ان یختم المرء عمله بالشقاء چنانچه میزان در عمل نیز
خواتیم او است کما اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خبر کتاب مذکور فرموده اند قال صلی الله علیه و آله العمل بخواتیمه العمل بخواتیمه العمل بخواتیمه
**سیم** آنکه معیار و محک در معرفت سعادت ذاتیه سعید و شقاوت ذاتیه سعید ایمان و تقوی است در اول و تکذیب و معصیت است
در ثانی کما اینکه در کلام امام ثامن علیه السلام دانسته شد و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **تنزیلا ممن خلق الارض
والسموات العلی** ظاهر تنزیل این آیه مبارکه و نیست قرآن مذکور تنزیل است از کسیکه ایجاد نموده است زمین و آسمانهای
بلند را زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات متکاثره مثل آیه سوره حدید هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام از
جمله آیاتی است که مبداء اند معنای او را عالم و جاهل پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی باید چند امر دانسته شود **اول** آنکه اگر گفته شود که وجه چیست
در آیه ما نحن فیها خلق ارض مقدم داشته شده است بر خلق سموات **ج** وجه مقدم بودن ارض است بر سموات پس مقدم شده است در ذکر کما
اینکه امام صادق علیه السلام در خبر چهاردهم بحار فرموده اند قال علیه السلام خلق الارض قبل السماء الخ **س** اگر خلق ارض قبل از خلق سما است
پس چگونه در آیه مذکوره از سوره حدید خلق سموات مقدم داشته شده است از خلق ارض **ج** این آیه متشابه است و آیه سوره بقره الذی
جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء محکمه است که وجهت رد اول بر دوم کما اینکه در اصول اصلیه دانسته شد **س**
اگر گفته شود که وجه محکمیت در آیه مذکوره چیست **ج** وجه محکومیت حجه باطنه است که بنائیت سماء نفی دارد بر فراشیت ارض مثل حکومت حجه ظاهره
یعنی ثامن الائمه علیه السلام در خبر چهاردهم بحار قال قلت اخبرنی عن قول الله والسماء ذات الحبک فقال هی محبوکة
الی الارض وشبک بین اصابعه فقلت کیف یکون محبوکة الی الارض والله یقول رفع السموات
بغیر عمد ترونها فقال سبحان الله الیس یقول بغیر عمد ترونها قلت بلی فثم عمد ولکن لا ترونها

كيف ذلك جعلني الله فداك قال فبسط كفه اليسرى ثم وضع اليمنى عليها فقال هذه ارض الدنيا والسماء الدنيا عليها فوقها قبة الخ پس اشکالی نیست بحمد الله والمنه وگذشت در سوره جمعه و هود امور راجعه بارض و سموات مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد **دوم** آنکه اگر گفته شود که وجه در توصیف سموات که جمع سما است بعلی که جمع علیا است مثل فضل جمع فضلی و اول جمع اولی چیست آنکه سما متضمن است معنای علو و رفعت را کما آنکه دانسته شد در آیه سوره بقره والسماء بناء و در قول امام ع من جمع اعلام بکثرت و زیادت علو سموات است که مقتضای فعل تفضیلست زیرا که فاصله بین ارض و سما مد بصر است کما آنکه امیر ع فرموده اند قال فكم بين السماء والارض قال مد البصر ودعوة بذكر الله فيسمع ولا تقول غير ذلك پس اشکالی نیست بحمد الله والمنه وگذشت در سوره جمعه وجه صیغه جمع بودن سما و مفرد بودن ارض مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد **سیم** آنکه اگر گفته شود وجه چیست در تعقیب آیه ما نحن فیها با آیه متقدمه ج تفخیم و تعظیم شان منزل است که عبارتست از قرآن که باید اهتمام باو شود و در جمله مذکوره بودن کما آنکه تصدیق میکند این مدعا را آیات کثیره مثل آیه سوره یس والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراط مستقيم تنزيل العزيز الرحيم **چهارم** اگر گفته شود که تنزیل در سوره یس و اشباه او نعت است از برای قرآن که هر دو معرفه اند اول بال و دوم باضافه و اما در آیه ما نحن فیها پس چگونه نعت واقع شده است با آنکه قرآن معرفه است بل و تنزیلا نکره است ج تنزیلا نعت نیست از تذکره نه از قرآن و بعباره اخری نیز تذکره منحصره در انزال قرآن تنزیل خالق ارض و سموات علی است پس اشکال نیست بحمد الله والمنه **الرحمن على العرش استوى**

ظهر و تنزیل این فقره مبارکه آنست که خدای تعالی مستوی است در هر شیء قربیت ببعض اشیاء و ابعدیت ببعض اشیاء در آن منتفی است کما آنکه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند سئل عن قول الله عز وجل الرحمن على العرش استوى فقال استوى على كل شيء فليس شيء اقرب اليه من شيء پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست تعالی به امور یکه دانسته شود **اول** آنکه گفته شود که کلمه الرحمن وجه مرفوع بودن او چیست جواب محل تامل است زیرا که بانقطاع او از فقره متقدمه ممکن آنکه در مصحف باشد که الرحمن مبتدا و جمله استوی خبر قرار داده شود ربطی در بین این دو فقره نخواهد ماند کما آنکه وصفیت و این منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ علاوه بر احتیاج تقدیر بر مصدق این قول میکند این کلمه را تحت وصل در قول میرم که آنچه از قرآن محل تامل است از حوادث منافقین است و این کلمه کسور است که وصفیت از برای من که مجرور است و تصدیق میکند ... آیه سوره زمر اولئك الذين هديهم الله واولئك هم اولوا الالباب دوم آنست که در این کلام کمال ربط و تمام مناسبت بین این دو فقره حاصل خواهد شد و از اینجا یعنی دو وصل مذکور یکی صحیح ... محل تامل است





از حوادث منافقین است که نافی ضمیر ایکلمه است و یکی اصل قرآن تصدیق میکند بعض از بعض را و راکه ثبت کسر نیست چند چیز معلوم شد **اول** آنکه ضمیر ایکلمه که تا حال مشهور بین اول و آخر از قرا و مفسرین بوده که مخالف اصول مذکور است باید طرح شود **دوم** آنکه مصاحبت را خلفاء ثلثه بر خدا تعالی و رد او را ائمه هدی ع اصولا حجه و ضحه است بر تنزل این خلفاء بنفسه از منزله علماء که در این رد آیه قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب دوم آنست که اگر این رد از روی تعمد باشد ثابت میشود کفر این خلفاء ثلثه کما آنکه امام صادق ع در خبر سیم بیان فرموده اند بعد از آیات متواتره قال ومن رد كتاب الله فهو كافر و قابل عهد الهی نیستند بحکم آیه لا ينال عهدي الظالمين و اگر از روی غیر تعمد باشند نیز قابل و صالح خلافت نیستند بلکه مرتبه حجه باطنه و حجت ظاهره مثل قول امام صادق ع در خبر سیم بیان قال من خرج يدعو الناس وفيهم من هو اعلم منه فهو ضال مبتدع **دوم** آنکه رحمن عبارتست از عاطف بر خلق خود برزق که قطع نکند از آنها مواد رزق خود را اگر چه آنها قطع کنند از طاعت آن کما آنکه عسکری ع در خبر دوم بحار فرموده اند قال الرحمن العاطف على خلقه بالرزق لا يقطع عنهم مواد رزقه وان انقطعوا عن طاعته وگذشت در تفسیر بسمله امور راجعه باین مقام مراجعه کن **سیم** آنکه مراد از عرش در آیه ما نحن فیها مجموعست کما آنکه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند قال ان للعرش صفات كثيرة مختلفة في كل سبب وضع في القرآن صفة على حدة الى ان قال وقوله الرحمن على العرش استوى يقول على الملك احتوى **چهارم** اگر گفته شود که وجه چیست در قرار دادن عرش را در آیه ما نحن فیها عبارت از ملک الی آیات و حال آنکه تصدیق میکند او را آیه سوره حاقه ويحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية ببیان امیر ع در خبر برهان در او قال اخبرني عن قوله ويحمل عرش ربك يومئذ ثمانية الى ان قال قال ان العرش خلقه الله من انوار اربعة تا آخر حدیث که در سوره هود بیان شد **ج** وجه وقوع اختلاف بین آیه ما نحن فیها و آیه ليس كمثله شيء و حال آنکه دانسته شد در اصول مانیه که اختلاف در قرآن نیست حاصل نیست که کلمه عرش متشابه است کما آنکه امام صادق ع در خبر متقدم تصریح فرموده اند که از برای عرش صفات کثیره مختلفه است و آیه ليس كمثله شيء محکمه است که واجبست رد اول بر دوم کما آنکه در اصول مانیه دانسته شد حاصل نیست چنانچه اگر گفته شود خدا تعالی در چیزیست محصور او واقع خواهد شد و اگر گفته شود از چیزیست محدث واقع خواهد شد که جمیع این صفات ضد ليس كمثله شيء است کما آنکه امام صادق ع در خبر دوم بحار فرموده اند لو كان عز وجل على شيء لكان محمولا ولو كان في شيء لكان محصورا ولو كان من شيء لكان محدثا پس اگر گفته شود

## در تفقهات راجعه بآیۀ ما نحن فیها

اگر در چیزی یا بر چیزی باشد چه عیب لازم آید ج لازم آید عیب احتیاج که از صفات حادثست نه قدیم کما اینکه امام باقر ع در خبر دوم بحار فرموده
قال انه لو کان فی مکان لکان محدثا لان الکائن فی مکان محتاج الی المکان والاحتیاج من صفات
الحدث لا من صفات القدیم س اگر گفته شود که حجه چیست از قرآن که محصوریت و محمولیت بر خدا تعالی واقع نمیشود ج محصور و محمول
اسم نقص است و از برای خدا تعالی است اسماء حسنی کما اینکه در آیه متاخره از آیه ما نحن فیها است و امام ثامن ع در خبر برهان تصریح باو فرموده اند
قال کل محمول مفعول به مضاف الی غیره محتاج والمحمول اسم نقص فی اللفظ والحامل فاعل وهو
فی اللفظ مدحة وکذلک قول القائل فوق وتحت واعلی واسفل وقد قال الله له الاسماء الحسنی
فادعوه بها ولم یقل فی کتبه انه المحمول بل قال هو الحامل فی البر والبحر والممسک للسموات
والارض ان تزولا والمحمول ما سوی الله ولم نسمع احدا آمن بالله وعظمته قال فی دعائه
یا محمول وبقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **واما تفقهها** راجعه بآیه ما نحن فیها **اول** اینکه کسی که گمان کند خدا
بر چیزی است مشرک و کافر است مثل گمان اینکه در چیزی است یا از چیزیست زیرا که رد نموده است آیه لیس کمثله شیء را و گذشت در قول امام صادق
راد کتاب خدا تعالی کافر است علاوه بر قول همان حضرت ع در خبر دوم بحار قال من زعم ان الله فی شیء او من شیء او
علی شیء فقد اشرک و قول دیگر آنحضرت ع قال من زعم ان الله عز وجل من شیء او فی شیء او علی شیء
فقد کفر قلت فسر لی قال اعنی بالحوایة من الشیء له او بامساک له او من شیء سبقه س اگر گمان بودن
خدای بر عرش شرک و کفر است مراد از آیه ما نحن فیها احاطه خدا تعالی است بر ملک خود بدون اقربیت بعض و ابعدیت بعض چنانکه ذکر
شده است در قول امام صادق ع در خبر دوم بحار که خدا تعالی نازل میشود بسوی سماء دنیا در شب جمعه از اول شب و در غیر شب جمعه در ثلث
آخر شب قال ان الرب تبارک وتعالی ینزل کل لیلة جمعة من اول اللیل وفی کل لیلة فی الثلث
الاخیر امامه ملک ینادی هل من تائب یتاب علیه هل من مستغفر فیغفر له هل من سائل
فیعطی سؤله اللهم اعط کل منفق خلفا وکل ممسک تلفا فاذا طلع الفجر عاد الرب الی عرشه
فیقسم الارزاق بین العباد ج مبین امام صادق ع در خبر سیم وسائل بطور اصل فرموده اند آنچه از من شنیده اید شبیه با
قول مردم را پس از برای تقیه است کما اینکه در اصول کافی منسوب شد قال ما سمعته منی یشبه قول الناس فیه التقیة

دیگر



## در تفقهات موکوله بآیه مذکوره

و بخبر مذکور را جسمیه فرمودات این اصل است کما اینکه معلوم است از خبر دوم بحار قال قلت للرضا ع یا بن رسول الله ما تقول
فی الحدیث الذی یرویه الناس عن رسول الله ص انه قال ان الله تبارک وتعالی ینزل کل لیلة الی السماء
الدنیا فقال ع لعن الله المحرفین للکلم عن مواضعه والله ما قال رسول الله ص کذلک انما قال
ان الله تبارک وتعالی ینزل ملکا الی السماء الدنیا فی الثلث الاخیر وفی لیلة الجمعة فی
اول اللیل فیأمره فینادی هل من سائل فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه هل من مستغفر
فاغفر له یا طالب الخیر اقبل یا طالب الشر اقصر فلا یزال ینادی بهذا الی ان یطلع الفجر فاذا
طلع الفجر عاد الی محله من ملکوت السماء حدثنی بذلک ابی عن جدی عن آبائه عن رسول
الله ص پس اشکالی نیست بحمد الله المستعان **دوم** مراد از رحم نمودن و ابیت کما اینکه اخبار کثیره است مثل قول رسول خدا ص در خبر
دوم مستدرک قال ص قال الله تعالی ان کنتم تریدون رحمتی فارحموا و قول دیگر آنحضرت ص قال الراحمون
یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم الله فی السماء و قول دیگر آنحضرت ص در خبر دوم وسائل قال ص ان الله
عز وجل رحیم یحب کل رحیم و مثل قول امیر ع در خبر دوم مستدرک یا نوف ارحم ترحم واذا عجز بابک ولتسعهم
رحمتک و مثل قول امام صادق ع در خبر دوم مستدرک قال ع یحق علی المسلمین الاجتهاد والتواصل علی التعاطف
والمواساة لاهل الحاجة والتعطف منکم یکونون علی امر الله رحماء بینهم متراحمین مغتمین لما غاب
عنهم من امرهم علی ما مضی علیه من الانصار علی عهد رسول الله ص **سیم** اینکه حرام است ترک
رحمت کما اینکه در قول رسول خدا ص است در خبر دوم مستدرک قال ص من لا یرحم الناس لا یرحمه الله و قول دیگر آنحضرت ص در خبر
سیم بحار قال ص فالویل لضعفاء امتی والویل لهم من الله لا یرحمون صغیرا ولا یوقرون کبیرا و کذا
و کذا از امثال این اخبار و رحیم کسی است که رحم کند مسلمین نه خاصه خود را کما اینکه رسول ص فرموده اند قال والذی نفسی بیده
لا یضع الله الرحمة الا علی رحیم قالوا یا رسول الله ص کلنا رحیم قال لیس الذی یرحم نفسه واهله خاصة
ولکن الذی یرحم المسلمین **له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما**
**وما تحت الثری** ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است از برای رحمن است آنچه در سموات است و آنچه در ارض است

# در بقیه مطالب متعلقه بابر مذکوره

و آنچه میان این دو است و آنچه تحت الثری است زیرا که این آیه بملاحظه آیات کثیره از جمله قسمی است که میدانند معنای او را عالم و جاهل
مثل آیه سوره شوری له ما فی السموات و ما فی الارض و آیه سوره دخان رب السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم
و در تفسیر مذکور نیست بلی در اینجا چند امر باید دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که وجه تعقیب این آیه مبارکه بر آیه متقدمه چیست
وجه میر تفخیم و تعظیم تنزیل است که این امر موجب اهتمام شان او است در مراعات و مراقبت و محافظت مثل قضیه ممن خلق الخ
و قضیه الرحمن الخ و این جمله نسبت است از مثل الرحمن بنظر آیه کمثل الحمار یحمل اسفارا و آیه و آیة لهم اللیل
نسلخ منه النهار دوم آنکه مراد از ما فی السموات خلق در هر یک از هفت آسمان و خلق بین هر دو آسمان است
کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر چهاردهم بحار قال سئلته عن السموات السبع فقال سبع سموات
لیس منها سماء الا و فیها خلق و بینها و بین الاخری خلق حتی ینتهی الی السابعة و لکن بشر ارض که در سموات گفته شد
سوره جمعه بیان شد چهار او دارای خلق و دو تای او خالی از خلق است که این ارض که در تحت است دارای خلق است پنج ارض دارای
خلق و دو ارض خالی میشود کما اینکه امام صادق ع در خبر مذکور فرموده قلت و الارض قال سبع منهن خمس فیهن خلق
من خلق الرب و اثنتان هواء لیس فیهما شیء سیم آنکه گذشت که هر آسمانی بالفصل است و بین هر دو آسمان
نیز بفصل [illegible] است موضع قدمی نیست که در او ملکی نیست تسبیح و تقدیس میکند خدا تعالی کما اینکه امام صادق ع در خبر چهارم بحار فرموده انه قیل له
الملائکة اکثر ام بنو آدم فقال و الذی نفسی بیده لملائکة الله فی السموات اکثر من عدد التراب
فی الارض و ما فی السماء موضع قدم الا و فیها ملک یسبحه و یقدسه و لا فی الارض شجر و لا مدر
الا و فیها ملک موکل بها یاتی الله کل یوم بعملها و الله اعلم بها و این ملائکه سه قسم میشوند صاحب دو بال
و صاحب سه بال و صاحب چهار بال کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر چهاردهم بحار قال الملائکة علی ثلثة اجزاء
لهم جناحان و جزء لهم ثلثة اجنحة و جزء لهم اربعة اجنحة چهارم در سموات سبع بحاریست که عمق یکی از آنها پانصد
سال است و در آن بحار ملائکه [illegible] یکی از آنها هشت هزار و چهارصد سال و در [illegible]
و جهت در هر وجهی [illegible] کما اینکه رسول خدا ص در خبر چهاردهم بحار فرموده اند قال ان فی السموات السبع لبحارا عمق
احدها مسیرة خمسمائة عام فیها ملائکة قیام منذ خلقهم الله عز و جل و الماء الی رکبهم لیس





# در تتمه راجعه بابر متقدمة الذکر

منهم ملک الا و له الف و اربعمائة جناح فی کل جناح اربعة وجوه و فی کل وجه اربعة السن لیس
فیها جناح و لا وجه و لا لسان و لا فم الا و هو یسبح الله تعالی بتسبیح لا یشبه منه صاحبه
و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام چهارم آنکه اقالیم دنیا هفت است یاجوج و ماجوج و روم و زنج و قوم موسی و اقالیم
بابل کما اینکه امام صادق ع در خبر چهاردهم بحار فرموده اند قال الدنیا سبعة اقالیم یاجوج و ماجوج و الروم و الصین
و الزنج و قوم موسی و اقالیم بابل و آنچه در [illegible] است جبل قاف است که محیط است بدنیا که سبزی آسمان از او است کما اینکه
امام باقر ع در خبر کتاب مذکور فرموده قال ان الله خلق جبلا محیطا بالدنیا من زبرجد اخضر و انما خضرة السماء
من خضرة ذلک الجبل پنجم آنکه بعد از کوه قاف هفتاد ارض است از طلا و هفتاد ارض است از نقره و هفتاد ارض است از مشک و هفتاد
ارض است سکان او ملائکه است نیست در او گرما و سرما و طول هر ارضی ده هزار سال است کما اینکه رسول خدا ص در خبر چهاردهم بحار فرموده
سئل النبی ص عن القاف و ما خلفه قال خلفه سبعون ارضا من ذهب و سبعون ارضا من فضة
و سبعون ارضا من مسک خلفه سبعون ارضا سکانها الملائکة لا یکون فیها حر
و لا برد و طول کل ارض مسیرة عشر الف سنة قیل و ما خلف الملائکة قال حجاب من ظلمة
قیل و ما خلفه قال حجاب من ریح قیل و ما خلفه قال حجاب من نار قیل و ما خلفه قال حیة محیطة
بالدنیا کلها تسبح الله الی یوم القیمة و هی ملک الحیات کلها قیل و ما خلفه قال حجاب من
نور قیل و ما خلفه قال علم الله و قضاؤه ششم آنکه از آنچه در جبال است که در ارض است مثل قول امام صادق ع در خبر کتاب
قال ان ذا القرنین لما انتهی الی السد جاوزه فدخل فی الظلمات فاذا هو بملک قائم
علی جبل طوله خمسمائة ذراع فقال له الملک یا ذا القرنین اما کان خلفک مسلک فقال له
ذو القرنین من انت قال انا ملک من ملائکة الرحمن موکل بهذا الجبل فلیس من جبل
خلقه الله عز و جل الا و له عرق الی هذا الجبل فاذا اراد الله ان یزلزل مدینة اوحی
الی فزلزلتها این جبل از امور غریبه عجیبه واقعه در ارض است اگر گفته شود که این خبر مذکور معارض است با خبر [illegible] کتاب
معدن [illegible] که وجه زلزله هر بلدی از بلدان ارض حرکت نمودن [illegible] است که از [illegible] روی آن [illegible] قال ان

## در امور راجعه بآیه ماضیة الذکر است

الله تبارک وتعالی امر الحوت بحمل الارض وکل بلدة من البلدان علی فلس من فلوسه فاذا اراد الله عز
وجل ان یزلزل ارضا امر الحوت ان یحرک ذلک الفلس فیحرکه ولو رفع الفلس لانقلبت الارض
باذن الله ج هر یک از دو خبر مذکور که تصدیق میکند و کرار و لطفی ندارد در نفی و کمی دهر دو از وجوه تکلم است کما اینکه در امثال و در استه شد بعینه کلام
در این باب موکول است بغیر مقام پنجم آنکه مراد از تحت ثری ریح است و تحت ریح هوا است و هوا را امساک میکند او را قدرت کامله
الهیه و فوق ثری ملک است در مشرق ملکست صخره مجوفه و در صخره است آب و در آب است حوت و بر حوت است ارض کما اینکه امام صادق در خبر چهارم بحار
فرموده اند قال سئل الزندیق فیما سئل ابا عبد الله فقال وضع الارض علی الحوت والحوت فی الماء
والماء فی صخرة مجوفة والصخرة علی عاتق ملک والملک علی الثری والثری علی الریح والریح
علی الهواء والهواء تمسکه القدرة ولیس تحت الریح العقیم الا الهواء والظلمات ولا وراء
ذلک سعة ولا ضیق ولا شیء یتوهم ثم خلق الکرسی فحشاه السموات والارض والکرسی اکبر
من کل شیء خلق ثم خلق العرش فجعله من الکرسی ششم آنکه شبهه شود که این خبر معارض است با خبر دیگر همین کتاب
کو ناطق است که علم علما کم است بما تحت زمین امام قال سئلت ابا عبد الله عن الارض علی ای شیء هی قال
علی الحوت قلت فالحوت علی ای شیء هو قال علی الماء قلت فالماء علی ای شیء هو قال علی الصخرة
قلت فالصخرة علی ای شیء هی قال قرن ثور املس قلت فعلی ای شیء الثور قال علی الثری
قلت فعلی ای شیء الثری قال هیهات عند ذلک ضل علم العلماء ج خبر اول بصورت مثبت علم
بما تحت ثری نظر بحال زندیق سائل بخلاف خبر ثانی اینکه همین حضرت فرموده اند در خبر پنجم بحار قال ان العالم اذا شاء ان یعلم
علم قال سئلت ابا عبد الله عن الامام یعلم الغیب قال لا ولکن اذا اراد ان یعلم الشیء اعلمه
الله ذلک پس اشکالی برکت ائمه ما در بیت و قدرت که امساک نموده است هوا را حمل میکند بر چیز را کما اینکه امیر در خبر صادق فرموده
قال انه تلا هذه الایة فقال کل شیء علی الثری وعلی القدرة والقدرة تحمل کل شیء مراد از
ثری تراب است کما اینکه تصدیق میکند او را کلام امیر در نهج البلاغه واکلتهم الجنادل والثری والحمد لله رب العالمین وان
تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی ظهر و تنزیل این آیه مبارکه هست و اگر چه نماز بقول پس آن کسی که





## در مطالب راجعه بآیه مذکوره

خلق نموده است ارض و سموات علی را میداند آنچه پنهان میشود و در نفس و آنچه خطور میکند در قلب بعد فراموش میشود کما اینکه در قول
امام صادق است در خبر دوم بحار قال سئلت ابا عبد الله عن قول الله عز وجل یعلم السر واخفی قال السر
ما کتمته فی نفسک واخفی ما خطر ببالک ثم انسیته دوم اخفی عبارت از تحرک دو عرق در قلب بنی آدم
بسوی چیزی از طاعت و معصیت کما اینکه در خبر اول مستدرک قال سئلت مولای ابا الحسن موسی بن جعفر عن
قول الله تعالی یعلم السر واخفی قال ع قال سئلت ابی قال سئلت ابی قال سئلت ابی علی
بن الحسین قال سئلت ابی الحسین بن علی قال سئلت النبی ص عن قول الله عز وجل یعلم السر
واخفی قال سئلت الله عز وجل فاوحی الی انی خلقت فی قلب ابن آدم عرقین یتحرکان
بشیء من الهوی فان یکن فی طاعتی کتبت له حسنات وان یکن فی معصیتی لم اکتب
علیه شیئا حتی یواقع الخطیئة پس اشکالی در دو تفسیر مذکور نیست بلی بآیه چند امر دانسته شود اول آنکه آنکه ثبوت
در تعقیب این آیه مبارکه بر آیات متقدمه چیست ج جهت تعظیم تعظیم صاحب تنزیل است در آیه متقدمه دوم آنکه در تفسیر اول معلوم شد که
اخفی اسم تفضیل است از سر و تقدیر کلام یعلم السر وما هو اخفی است بعینه افعل تفضیلی سیم آنکه مراد از آیه مبارکه این است
که جهر قول و سر او مساویست بر خدا تعالی کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره رعد بنا بر تنزیل و سواء علی الله من اسر
القول او جهر به کما اینکه در قول امام باقر است در خبر فصل الخطاب قال سواء علی الله من اسر القول او جهر به بلی سر در آن
آن فیها از کمون در نفس و سر در این آیه عبارتست از سر قول یعنی سر در لسان کما اینکه اول معلوم است از قول سیدین امام باقر و
امام صادق در خبر زبان علاوه بر آنچه دانسته شد قال السر ما اخفیته فی نفسک دوم معلوم است از قول امام
باقر در خبر اول بحار در تفسیر آیه مذکوره قال السر والعلانیة عنده سواء حاصل این شد از دو آیه مذکوره که دو امر راجح است
بظاهر که عبارتست از سر قول و جهر قول و دو امر راجح است بسر فی النفس و خفی از او که خدا تعالی میداند جمیع را والحمد لله رب
العالمین واما تفقهات راجعه بآیه نحن فیها اول آنکه یکدعوة سر معادل است با هفتاد دعوت علانیه کما اینکه
امام سابع در خبر اول مستدرک فرموده اند قال دعوة العبد سرا دعوة واحدة تعدل سبعین دعوة
علانیة دوم ثواب ذکر در نفس را نمیداند غیر خدا تعالی کما اینکه امام باقر فرموده اند در خبر اول و سن قال لا یکتب

## در بیان تفقهات متعلقه بآیه مذکوره

الملک الا ما سمع وقال الله عز وجل واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة فلا یعلم ثواب ذلک
الذکر فی نفس الرجل غیر الله لعظمته سیم آنکه مستحب است جهر و رفع صوت بصلوة بر محمد و آل او
از جهة قول آنحضرت ص در خبر اول بسایل قال ارفعوا اصواتکم بالصلوة علی فانها تذهب بالنفاق
چهارم آنکه مستحب جهر و رفع صوت در قرائت قرآن کما اینکه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر اول وسایل
قال ان علی بن الحسین کان احسن الناس صوتا بالقرآن وکان یرفع صوته حتی یسمعه
اهل الدار وان ابا جعفر کان احسن الناس صوتا بالقرآن وکان اذا قام من اللیل وقرأ
رفع صوته فیمر به مار الطریق من السقائین وغیرهم فیقومون فیستمعون الی قرائته
پنجم آنکه مستحب است رفع صوت نزد جنازه و نزد قرآن و نزد قتال در جهاد کما اینکه رسول خدا ص در خبر اول وسایل فرموده اند قال یا اباذر اخفض
صوتک عند الجنائز وعند القتال وعند القرآن ششم آنکه مستحب است جهر و رفع صوت باذان و اقامه
کما اینکه از امام صادق ع است فرموده اند سئل ابا عبد الله ع عن الاذان فقال اجهر به وارفع به صوتک واذا
اقمت فدون ذلک هفتم آنکه مستحب است اگر امام استفتاح نماید بهفت تکبیر اول جهر نماید و بقیه را سر نماید کما اینکه امام صادق
در خبر اول وسایل فرموده اند قال اذا کنت اماما فانه یجزیک ان تکبر واحدة تجهر فیها وتسر ستا
هشتم آنکه واجب است جهر بسمله در صلوة ظهر و صلوة عصر و مغرب و عشا و صبح کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر اول وسایل قال الاجهار
ببسم الله الرحمن الرحیم فی الصلوة واجب نهم آنکه جهر بقرائت در صلوة ظهر روز جمعه و کذا جهر بقرائت جمیع رکعات
مغرب و عشا و صبح و اخفات در ظهر و عصر واجب است کما اینکه معلوم است از اخبار کثیره مثل قول امام صادق ع در خبر اول مستدرک قال
سئلت ابا عبد الله ع لای علة یجهر فی صلوة الجمعة وصلوة المغرب وصلوة العشاء الآخرة
وصلوة الغداة وسائر الصلوات مثل الظهر والعصر لا یجهر فیها فقال الخ پس اگر گفته شود چگونه اجهار
و این جهار [illegible] واجب و حال آنکه حرام است جهار بصلوة در آیه ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها زیرا که دانسته شد که
نهی در قرآن دلالت دارد بر ترک معصیت ج این آیه منسوخ است بآیه دیگر فاصدع بما تؤمر کما اینکه در قول امام ع فرموده است
در خبر اول بسایل فی قوله تعالی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت قال نسختها فاصدع بما تؤمر و هم ممکن است که ابتدا مرام



## در تفقهات راجعه بآیه ما ضیة البیان

بوده است رفع صوت در صلوة که عبارتست از جهر نمودن نفس که عبارتست از تخافت کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسایل فرموده اند
در قوله عز وجل ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها قال الجهر بها رفع الصوت والتخافت ما
لم تسمع نفسک واقرأ ما بین ذلک و وجه نهی آنه ابتداء مشرکین بوده است کما اینکه امام باقر ع فرموده اند در خبر اول مستدرک فی
قوله تعالی ولا تجهر بصلاتک الآیه قال کان رسول الله ص اذا کان بمکة جهر بصلوته فیعلم بمکانه المشرکون
فکانوا یؤذونه فانزلت هذه الآیة عند ذلک و بعد این حکم نسخ شده است غایت امر جهت صلوة ظهر جمعه
و عصر واجب شده اخفات از جهة قول رسول ص در خبر اول مستدرک قال ص صلوة النهار عجماء و صلوة ظهر جمعه و مغرب و عشا و صبح
واجب شده جهار از جهة قول امام باقر ع علاوه بر آنچه دانسته شد فی رجل جهر فیما لا ینبغی الاجهار فیه واخفی فیما لا ینبغی
الاخفاء فیه فقال ای ذلک فعل متعمدا فقد نقض صلوته وعلیه الاعادة الخ پس اگر گفته شود
بحمد الله والمنه من اگر گفته شود که این خبر معارض است بخبر حمیری کتاب از موسی بن جعفر ع قال سئلته عن الرجل یصلی
من الفریضة ما یجهر فیه بالقراءة هل علیه ان لا یجهر قال ان شاء جهر وان شاء لم یفعل ج
این خبر مطلق است از تعمد و غیر تعمد و خبر اول نص است در صورت تعمد نیز شاهد است بر این مدعا حکم میرزا در مطلق صفت و جهر در خبر
اول بسایل قال وجعل فیها من غیر هذه الاربعة المذکورة من القراءة والدعاء والتسبیح و
التکبیر والاذان والاقامة وما شاکل ذلک سنة واجبة من احبها یعمل بها
دهم آنکه سنت است در نافله روز اخفات و در نافله شب جهار کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسایل فرموده اند قال ع
السنة فی صلوة النهار بالاخفات والسنة فی صلوة اللیل بالاجهار یازدهم آنکه مستحب است جهر
باستعاذه کما اینکه در فعل امام صادق ع است در اول بسایل قال صلیت خلف ابی عبد الله ع ایاما فتعوذ باجهار دوازدهم
آنکه مستحب است اسماع امام کسی که پشت آن هستند و مکروه است اسماع ماموم امام را کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسایل فرموده اند قال
ینبغی للامام ان یسمع من خلفه کل ما یقول ولا ینبغی لمن خلف الامام ان یسمعه شیئا مما یقول بعد
کلام در این باب بر طول است بغیر اتمام و الحمد لله رب العالمین الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی
ظهر و نزول این آیه مبارکه حیث که موصوف با وصاف مذکوره در فقرات متقدمه خداست حیث معبودی در سما و ارض مگر آن از برای آن ذات

## در بقیهٔ امور راجعه بآیهٔ متقدّمة الذکر

اسماء حسنی زیرا که این آیه بملاحظهٔ آیات متکاثره از جمله آیاتیست که میدانند معنی او را عالم و جاهل مثل آیهٔ سورهٔ حشر هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
و آیهٔ سورهٔ اعراف وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهَا پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلاً بلی از جهت توضیح باید چند امر دانسته شود اوّل آن
که کلمهٔ اللّٰه عبارتست از مستولی بر دقیق و جلیل کما اینکه عالم موسی بن جعفر ع در خبر دوم بحار فرموده اند فَقَالَ سُئِلَ عَنْ مَعْنَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
فَقَالَ اسْتَوْلٰى عَلٰى مَا دَقَّ وَجَلَّ و نیز عبارتست از کسیکه تعبد مینماید بسوی آن و تفزع میکنند بسوی آن کل مخلوق نزد انقطاع رجاء از غیر آن ۳ علی
و تقطع اسباب از سوای آن کما اینکه عسکری ع در خبر کتاب مذکور فرموده اند قَالَ ع اَللّٰهُ هُوَ الَّذِی یَتَاَلَّهُ اِلَیْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَالشَّدَائِدِ
کُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ کُلِّ مَنْ دُونَهُ وَتَقَطُّعِ الْاَسْبَابِ مِنْ جَمِیعِ مَنْ سِوَاهُ و نیز عبارتست از
خالق هر چیز کما اینکه امام صادق ع در خبر کتاب مذکور فرموده اند قَالَ ع وَاللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ تَبَارَکَ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ ۴
شَیْءٌ و نیز عبارتست از معبود کما اینکه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر کتاب مذکور قَالَ فَقُلْتُ اَللّٰهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ قَالَ
یَا هِشَامُ اَللّٰهُ مُشْتَقٌّ مِنْ اِلٰهٍ وَالْاِلٰهُ یَقْتَضِی مَأْلُوهاً وَالْاِسْمُ غَیْرُ الْمُسَمّٰى الخ دوّم آنکه اگر گفته شود بنا بر تفسیر امام
صادق ع که الله مشتق است از اله نفی وجود اله در آیهٔ ما نحن فیها محل تأمّل است از جهت اخبار قرآن بوجود الهه غیر خدا تعالی مثل آیهٔ سورهٔ یس وَاتَّخَذُوا
مِنْ دُونِ اللّٰهِ اٰلِهَةً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ حاصل اشکال اینست که آیهٔ ما نحن فیها ناطق است که معبودی غیر خدا تعالی نیست
و حال آنکه بسیار معبود در عالم بوده است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره ج کلمهٔ اله در آیهٔ ما نحن فیها مشابه است بین اله حق و اله
باطل و بعبارهٔ اُخری بین اله ثابت و اله زائل و بعبارهٔ ثالثه اله در سماء و اله در ارض و آیهٔ سورهٔ زخرف وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ
اِلٰهٌ وَفِی الْاَرْضِ اِلٰهٌ محکمه است که واجبست رد اوّل بر دوم کما اینکه در اصول ضمیمه بر این شد پس تقدیر کلام چنین است در آیهٔ ما نحن فیها
لَا اِلٰهَ فِی السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اِلَّا هُوَ پس اشکالی نیست ببرکت اصول مقرّره سیّم آنکه اگر گفته شود که آیهٔ ما نحن فیها بلحاظ ارجاع
ضمیر له محل تأمّل است زیرا که مرجع او لفظ الله متقدّم است و خود لفظ الله اسمی است از اسماء خدا تعالی کما اینکه در قول امام صادق ع دانا
کلمهٔ الله دانسته شد که فرمودند وَالْاِسْمُ غَیْرُ الْمُسَمّٰى پس چگونه در این هنگام متصوّر است از برای این لفظ اسماء حسنی باشد بلکه این امر
منافی است با آیهٔ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتْ الخ ج مرجع ضمیر مضاف مقدّر است که عبارتست از لفظ معنی کما اینکه معلوم است از معانی متقدّمه
در کلمهٔ الله مثل خبر اوّل سُئِلَ ع عَنْ مَعْنَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الخ و مثل قول امام رضا ع در خبر دوم بحار قَالَ ع وَالْاَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ
مَخْلُوقَاتٌ وَالْمَعْنٰى بِهَا هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَا یَلِیقُ بِهِ الْاِخْتِلَافُ وَالْاِئْتِلَافُ وَاِنَّمَا یَخْتَلِفُ وَیَأْتَلِفُ



## در امور موکوله بآیهٔ متقدّمة الذکر

المتحیّری و تصدیق میکند این مدعا را آیات متکاثره مثل جَاءَ رَبُّکَ و مثل وَاسْئَلِ الْقَرْیَةَ و مثل اَیْنَمَا الْعِیرُ پس اشکالی نیست در
این هنگام در صدق آیهٔ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِیلاً وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حَدِیثاً والحمد لله رب العالمین چهارم
آنکه الله در آیهٔ ما نحن فیها بیان است از من در آیهٔ متقدّمه که موصوفست باوصاف مذکوره و بنا بر این کلمهٔ الله بکسر است نه ضم کما اینکه معروفست
زیرا که در صورت ضم منقطع خواهد شد از ما قبل خود و ارتباطی بین آیهٔ ما نحن فیها و آیهٔ متقدّمه نخواهد بود کما اینکه واضح است که منافی است با
آیهٔ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتْ الخ و تصدیق میکند این مدعا را نیز آنچه دانسته شد در فقرهٔ اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰى از اینکه محمول آن اسم
نفس است و از برای خدا تعالی است اسماء حسنی و نیز تصدیق میکند او را آیات کثیره مثل آیهٔ سورهٔ ابرهیم اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ
اَللّٰهِ الَّذِی الخ و از اینجا معلوم شد که ضم کلمهٔ الله در مصحف از حوادث منافقین است و بعضی از آنها مشهور است بین اوّل و آخر از قرّاء
و مفسّرین باید طرح شود که مخالف اصول است پنجم آنکه اسماء حسنای خدا تعالی چهار هزار است یکهزار او را نداند مگر خدا تعالی
یکهزار او را نداند مگر خدا تعالی و ملئکه و یکهزار او را نداند مگر خدا تعالی و ملئکه و نبیّین و یکهزار او را میدانند مؤمنین سیصد او در توریة است و سیصد او
در انجیل است و سیصد او در زبور است و یکصد او ظاهر است در قرآن و یکی او مکتوم است کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم بحار فرموده اند
اَنَّهُ قَالَ ص اِنَّ لِلّٰهِ اَرْبَعَةَ اٰلَافِ اسْمٍ اَلْفٌ لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا اللّٰهُ وَاَلْفٌ لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا اللّٰهُ وَالْمَلٰئِکَةُ
وَاَلْفٌ لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا اللّٰهُ وَالْمَلٰئِکَةُ وَالنَّبِیُّونَ وَاَمَّا الْاَلْفُ الرَّابِعُ فَالْمُؤْمِنُونَ یَعْلَمُونَهُ
ثَلٰثُمِائَةٍ مِنْهَا فِی التَّوْرٰیةِ وَثَلٰثُمِائَةٍ فِی الْاِنْجِیلِ وَثَلٰثُمِائَةٍ فِی الزَّبُورِ وَمِائَةٌ فِی الْقُرْاٰنِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ
ظَاهِرَةٌ وَوَاحِدٌ مِنْهَا مَکْتُومٌ مَنْ اَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ س اگر گفته شود که این خبر نطقی دارد
که جمیع چهار هزار اسم اسماء حسنی است ج این خبر ناطق است که اسماء خدا تعالی چهار هزار و آیهٔ ما نحن فیها ناطق است که اسماء
خدا تعالی حسنی است بنحو ابهام و گذشت در اصول ابهامیه قول امیر ع اَبْهِمُوا مَا اَبْهَمَهُ اللّٰهُ پس ببرکت این اصل ثابت
شد که جمیع اسماء خدا تعالی حسنی است س اگر گفته شود که بنا بر این بیان معارضه خواهد شد بین خبر مذکور و خبر دیگر همین کتاب از
آنحضرت ص که از برای خدا تعالی نود و نه است قَالَ ص اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ تِسْعَةً وَتِسْعِینَ اِسْماً مَنْ دَعَا اللّٰهَ
بِهَا اسْتُجِیبَ لَهُ ج واضح است که هر یک از دو خبر نطقی ندارد در نفی دیگری و خبر ثانی بلحاظ اسماء در قرآن است کما اینکه نص
ذیل خبر اول است و از اینجا واضح است که منافاتی نیست بین این دو خبر و خبر دیگر دوم بحار که ناطق است که اسماء حسنی سیصد و شصت است

## در مطالب راجعه باسماء الحسنی الذکر

که این سیصد و شصت متفرع است از دوازده رکن از برای هر رکنی سی اسم و این دوازده رکن متعلق است به سه اسم که از برای هر اسم است
چهار رکن که چهار است این سه اسم و از الله و تبارک و سبحان و محجوب است باین سه اسم و دیگر این چهار که سه ظاهر است و یکی محجوب مخزون است از
یک اسم که آن یک اسم مرموز است با و صافی کما هی که امام صادق در خبر بهمین کتاب فرموده اند قال ان الله تبارک و تعالی
خلق اسماً بالحروف غیر منعوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غیر مجسد و بالتشبیه غیر موصوف
و باللون غیر مصبوغ منفی عنه الاقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس کل متوهم مستتر
غیر مستور فجعله کلمة تامة علی اربعة اجزاء معاً لیس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلثة
اشیاء لفاقة الخلق الیها و حجب واحداً منها و هو الاسم المکنون المخزون بهذه الاسماء الثلثة
التی اظهرت فالظاهر هو الله و تبارک و سبحان لکل اسم من هذه اربعة ارکان فذلک
اثنا عشر رکناً ثم خلق لکل رکن منها ثلثین اسماً فعلاً منسوباً الیها فهو الرحمن الرحیم
الملک القدوس الخالق البارئ المصور الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم العلیم
الخبیر السمیع البصیر الحکیم العزیز الجبار المتکبر العلی العظیم المقتدر القادر
السلام المؤمن المهیمن المنشئ البدیع الرفیع الجلیل الکریم الرازق المحیی الممیت
الباعث الوارث فهذه الاسماء و ما کان من الاسماء الحسنی حتی تتم ثلثمائة و ستین
اسماً فهی نسبة لهذه الاسماء الثلثة و هذه الاسماء الثلثة ارکان و حجب للاسم
الواحد المکنون المخزون بهذه الاسماء الثلثة و ذلک قوله عز و جل قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن ایاً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی سی آنکه گفته شود که اسم اول که موصوفست باوصاف
مذکوره و منشأ اسماء حسنی است چیست ج آن مشیت و اراده باریتعالی است که از او تعبیر شده است بکلمه کن که تمام اوصاف مذکوره
صادق است نسبت باو و شاهد است بر اینکه جا اموری از جنس اینها قول آنحضرت است در خبر مذکور فاظهر منها ثلثة اشیا
و الحمد لله رب العالمین و اما تفقهت رابعه آیه ما نحن فیه اول آنکه دعوت باسماء حسنی یعنی خواندن که در قرآن است
موجب اجابت است چنانچه احصا او موجب دخول جنت است کما اینکه رسول خدا در خبر دوم بحار فرموده اند قال ان لله عز و جل



## در تفسیر آیه هل اتیک حدیث موسی

تسعة و تسعین اسماً من دعا الله بها استجاب له و من احصاها دخل الجنة و هی الله
الاله الواحد الاحد الصمد الاول الآخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی
الباقی البدیع الباری الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ
الحق الحسیب الحمید الحفی الرب الرحمن الرحیم الذاری الرازق الرقیب الرؤف الرائی
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید الصادق
الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق
القدیم الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات المجید
المولی المنان المحیط المبین المقیت المصور الکریم الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور
الوهاب الناصر الواسع الودود الوفی الوکیل الوارث البر الباعث الجلیل الجواد الخبیر
الخالق خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی دوم آنکه عبادت اسماء حسنی
کفر و عبادت اسماء حسنی و آنچه قصد شده است باین اسماء حسنی شرک است و عبادت آنچه قصد شده است باین اسماء حسنی توحید است کما
اینکه امام صادق ع در خبر دوم بحار فرموده اند قال فمن عبد الاسم دون المعنی فقد کفر و لم یعبد شیئاً
و من عبد الاسم و المعنی فقد کفر و عبد اثنین و من عبد المعنی دون الاسم فذلک
التوحید و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام وَ هَلْ اَتٰیکَ حَدِیثُ مُوسٰی
اِذْ رَاٰی نَارًا فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْکُثُوا اِنِّی اٰنَسْتُ نَارًا
لَعَلِّی اٰتِیکُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ اَوْ اَجِدُ عَلَی النَّارِ هُدًی
ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه اینست و آیا آمده است تو را ای محمد حدیث موسی زمانیکه رؤیت نمود آتشی را پس گفت از برای
اهل خود که مکث کنید بتحقیق من مطلع شدم آتشی را شاید آورم شما را از آن آتش پاره یا بیابم بر آن آتش راه یابی را زیرا که این آیه
مبارکه بملاحظه آیات نازله در قصه موسی ع از جمله آنهاست که میدانی معنی او را عالم و جاهل مثل آیه سوره قصص فلما قضی
موسی الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور ناراً قال لاهله امکثوا انی آنست ناراً

## در بقیهٔ بیانات موکوله بآیهٔ ماضیة البیان

لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ و نیز تصدیق میکند همه آنچه را اول امام صادق در خبر
پنجم بحار در بیان آیهٔ نحن نقص فرموده قال فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَخْطَأَ الطَّرِيقَ
لَيْلًا فَرَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ بِخَبَرٍ مِنَ الطَّرِيقِ
پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست حمداً لله تعالی در اینجا چند امر است اول آنکه اگر گفته شود وجه تعقیب آیات سعد بحدیث و قصهٔ موسی
چیست ج وجه تسلیه و توقیظ حبیب خود است بر آنچه سزاوار است رسول و سفیر را باشد که سیرهٔ حضرت موسی است
و سیرهٔ رسول نهایت نفس است بقیام بصابع یک رجل تا آنکه ورم کند دو قدم آن و زرد شود رنگ آن بنوعیکه مشهور می بود
شود پس سایه شود مراد و تصدیق میکند این معنا را ذکر قصهٔ موسی از اول بعثت آن بر رسالت نه از اول امر آن و تصدیق میکند این
دعا را نیز خبر پنجم بحار از امام باقر در قصهٔ یونس قال فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى يُونُسَ أَنَّ فِيهِمُ الْحَمْلَ وَالْجَنِينَ وَالطِّفْلَ
وَالشَّيْخَ الْكَبِيرَ وَالْمَرْأَةَ الضَّعِيفَةَ وَالْمُسْتَضْعَفَ الْمَهِينَ وَأَنَا الْحَكَمُ الْعَدْلُ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي
لَا أُعَذِّبُ الصِّغَارَ بِذُنُوبِ الْكِبَارِ مِنْ قَوْمِكَ إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ سَأَلْتَنِي عَنْ سُوءِ نَظَرِكَ
الْعَذَابَ بِهِمْ عِنْدَ قِلَّةِ الصَّبْرِ مِنْكَ وَعَبْدِي نُوحٌ كَانَ أَصْبَرَ مِنْكَ عَلَى قَوْمِهِ وَأَحْسَنَ
صُحْبَةً وَأَشَدَّ تَأَنِّيًا فِي الصَّبْرِ عِنْدِي وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ فَغَضِبْتُ لَهُ حِينَ غَضِبَ لِي
وَأَجَبْتُهُ حِينَ دَعَانِي پس اشکالی نیست در بین بحمد الله المستعان دوم آنکه موسی اول نبی بود از بنی
اسرائیل و آخر ایشان عیسی بود و بین این دو شصد نبی بوده است کما اینکه رسولخدا در خبر پنجم بحار فرموده قال أَوَّلُ نَبِيٍّ
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُوسَى وَآخِرُهُمْ عِيسَى وَسِتُّمِائَةِ نَبِيٍّ سیم آنکه موسی مردی گندم گون
طویل بوده کما اینکه رسولخدا در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ثُمَّ صَعِدْنَا إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَإِذَا فِيهَا
رَجُلٌ آدَمُ طَوِيلٌ كَأَنَّهُ مِنْ شَنُوءَةَ وَلَوْ أَنَّ عَلَيْهِ قَمِيصَيْنِ لَنَفَذَ شَعْرُهُ مِنْهُمَا چهارم
آنکه عمر موسی دویست و چهل سال بوده و بین آن و ابراهیم پانصد سال بوده کما اینکه امام ثانی در خبر پنجم بحار فرموده قال
هَذِهِ صِفَةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَكَانَ عُمُرُهُ مِائَتَيْنِ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِبْرَاهِيمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسُمِائَةِ سَنَةٍ پنجم آنکه اگر گفته شود علت چه بود در اصطفاء و اختیار خداتعالی موسی را از برای کلام





## در بقیهٔ بیانات متعلقه بآیهٔ مذکوره

ج علت شدت تواضع و ذلت نفس آنحضرت بوده است نسبت بخداتعالی کما اینکه امام باقر در خبر پنجم بحار فرموده اند
قال أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى أَتَدْرِي لِمَا اصْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي فَقَالَ مُوسَى
لَا يَا رَبِّ فَقَالَ يَا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا لِبَطْنٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَذَلَّ لِي مِنْكَ نَفْسًا
يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّيْكَ عَلَى الْأَرْضِ و کما اینکه امام صادق فرموده اند در خبر همین کتاب قال فَأَوْحَى اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَتَدْرِي لِمَ اصْطَفَيْتُكَ لِوَحْيِي وَكَلَامِي مِنْ بَيْنِ خَلْقِي فَقَالَ لَا
عِلْمَ لِي يَا رَبِّ فَقَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى خَلْقِي اطِّلَاعَةً فَلَمْ أَجِدْ فِي خَلْقِي أَشَدَّ تَوَاضُعًا لِي
مِنْكَ فَمِنْ ثَمَّ خَصَصْتُكَ بِوَحْيِي وَكَلَامِي مِنْ بَيْنِ خَلْقِي قَالَ كَانَ مُوسَى إِذَا صَلَّى لَمْ يَنْفَتِلْ
حَتَّى يُلْصِقَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ بِالْأَرْضِ وَالْأَيْسَرَ ششم آنکه اگر گفته شود که وجه چیست در اینکه حدیث و قصهٔ موسی از
وسط قصه شده است در آیهٔ نحن نقص نه از ابتداء امر آن با فرعون کما اینکه در آیهٔ سورهٔ قصص است نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى
وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ
طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ ج وجه این است که اینمقام که مقام تسلیه و توقیظ حبیب خود است
بشأن رسول و سفیر کما اینکه اشاره شد عنقریب حدیث و قصهٔ موسی است از اول رسالت و سفارت که رؤیت نار است که در آیهٔ نحن قصها است
نه از اول امر موسی با فرعون کما اینکه در ششم حاصل نیست که مقام اقتضا میکند قصهٔ زمان رسالت موسی را نه تمام زمان عمران را
والحمد لله رب العالمین هفتم آنکه اگر گفته شود که وجه گفتن موسی از برای اهل خود که شاید آورم پارهٔ آتشی چه
بوده است و کذا وجه گفتن اینکه یا بیابم بر آتش هدایتی چه بوده است ج وجه در اول شدت سرما و در ثانی گم کردن راه بوده است
کما اینکه امام باقر در خبر پنجم بیان فرموده بعد از منفصل شدن موسی از پدر زن خود شعیب از ارض مدین بسوی ارض شام با زن خود
که دختر شعیب بود قال فَلَمَّا قَضَى مُوسَى أَتَمَّ الْأَجَلَيْنِ وَسَارَ بِأَهْلِهِ مُنْفَصِلًا مِنْ أَرْضِ مَدْيَنَ يَؤُمُّ
الشَّامَ وَمَعَهُ أَغْنَامُهُ وَامْرَأَتُهُ وَهِيَ فِي شَهْرِهَا لَا تَدْرِي لَيْلًا تَضَعُ أَمْ نَهَارًا فَانْطَلَقَ فِي بَرِّيَّةِ
الشَّامِ عَادِلًا عَنِ الْمَدَائِنِ وَالْعُمْرَانِ مَخَافَةَ الْمُلُوكِ الَّذِينَ كَانُوا بِالشَّامِ وَكَانَ أَكْبَرُ هَمِّهِ
يَوْمَئِذٍ أَخَاهُ هَارُونَ وَإِخْرَاجَهُ مِنْ مِصْرَ فَسَارَ مُوسَى فِي الْبَرِّيَّةِ غَيْرَ عَارِفٍ بِطُرُقِهَا فَجَاءَهُ الْمَسِيرُ

## در بیانات موکوله بآیه سالفة الذکر

الی جانب الطور الغربی الایمن فی عشیة شاتیة شدیدة البرد واظلم علیه اللیل واخذت
السماء ترعد وتبرق وتمطر واخذ امرأته الطلق فعمد موسی الی زنده وقدح مرات فلم تور
فتحیر وقام وقعد واخذ یتامل ما قرب وبعد تحیرا وضجرا فبینا هو کذلک اذ آنس من
جانب الطور نارا فحسبه نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او
اجد علی النار هدی یعنی من یدلنی علی الطریق وکان قد ضل الطریق الخ ونیز در بیان دیگر این حضرت
است در آیه مصدقه مذکوره قال آتیکم بقبس من النار تصطلون من البرد او اجد علی النار هدی
کان قد اخطا یقول او اجد عند النار طریقا هستم اگر گفته شود وجه خطاب جمع مذکر در آیه ما نحن
فیها چیست با اینکه مخاطب امراه آنست و نبوده است با آن مگر همان دختر شعیب کما اینکه معلوم است از خبر مذکور حاصل اینکه
مراد از اهل در آیه ما نحن فیها زوجه موسی است که مخاطب شده بخطاب جمع مذکر قال فی القاموس واهل الرجل زوجته
بلکه عبارت صحیحه فقال لاهله امکثی وآتیک است جواب جمع مذکر بودن مخاطب باعتبار کلمه اهل است که معامله جمع مذکر
میشود با او کما اینکه تصدیق میکند او را آیات کثیره مثل آیه سوره عنکبوت ان اهلها کانوا ظالمین وآیه سوره کهف استطعما
اهلها فابوا ان یضیفوهما وآیه سوره اعراف ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات
من السماء والارض کذا وکذا وکذا از امثال این آیات که شامل است اهل در آنها مؤنث را نیز کما اینکه تفریع میشود این
از اصل در قول امیر ع ابهموا ما ابهمه الله پس اشکالی نیست بر برکت اصول مقرره واما تفقها راجع بآیه ما نحن
فیها اول آنکه باید است شخص بآنچه امید ندارد بیشتر باشد از آنچه امیدوار است کما اینکه تصدیق او در آیه ما نحن فیها است بیان امام صادق ع در خبر
پنجم بحار یقول ع کن لما لا ترجو ارجی منک لما ترجو فان موسی ع ذهب یقتبس نارا فانصرف
الیهم وهو نبی مرسل دوم آنکه مستحب است الصاق خد ایمن و ایسر را بخاک بعد از صلوة کما اینکه در قول امام صادق ع
در فعل موسی ع دانسته شد قال ع وکان موسی اذا صلی لم ینفتل حتی یلصق خده الایمن بالارض والایسر
سیم آنکه مستحب است بعد از رفع راس از سجود مسح موضع سجود و مرور دادن دست را بآنچه میرسد از بدن کما اینکه امان است از
درد و مرض کما اینکه نیز در قول امام صادق ع است در خبر اول دانسته شد قال ع اوحی الله الی موسی بن عمران ع انی



## در تفسیر آیه فلما اتیها نودی یا موسی

لم انتجبتک من خلقی واصطفیتک لکلامی فقال لا یا رب فاوحی الله الیه انی اطلعت الی
الارض فلم اجد علیها اشد تواضعا منک فخر موسی ساجدا وعفر خدیه فی التراب تذللا
منه لربه فاوحی الله الیه ارفع راسک وامر یدک علی موضع سجودک وامسح بها وجهک
سوره طه وما نالته من بدنک فانه امان من کل سقم وداء وآفة وعاهة والحمد لله رب العالمین فلما اتیها نودی
یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی ظاهر تنزیل این آیه منبئ آنکه این است پس حینیکه
آمد موسی نار مزبوره را ندا کرده شد ای موسی بتحقیق من پروردگار تو هستم پس خلع کن دو نعل خود را بدرستیکه تو در وادی مقدس که طوی است هستی
و من اختیار کردم تو را پس استماع کن از برای آنچه وحی میشود دیده الا این آیه بملاحظه آیه سوره قصص فلما اتیها نودی من شاطئ الواد
الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین خبیرا آنیست که نزد
ضیاء او را عالم و جاهل پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا باید اموری دانسته شود اول آنکه زمانیکه موسی منتهی شد بسوی نار مزبوره دید
آن نار مزبوره درختیست مشتعل شده از اصل او تا اعلای او کما اینکه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرموده قال ع فلما انتهی الی النار فاذا
شجرة تضطرم من اسفلها الی اعلاها پس اگر گفته شود که این مخالف است با خبر دیگر همین کتاب از امام باقر ع که زمانیکه آمد نار مزبوره
دید نوری ممتد است از عنان سماء تا شجره عظیمه قال ع فلما اتاها رای نورا ممتدا من عنان السماء الی شجرة عظیمة
الخ جواب واضح است که هیچیک از دو خبر مذکور نطقی ندارد در نفی دیگری تا اینکه تکاذب باشد میان آنها پس هر یک از وجوه کلام ائمه علیهم السلام است
دوم آنکه زمانیکه رفت اقتباس کند از آن نار مشتعله بر شجره نار روی آورد بسوی موسی پس موسی بفزع آمد و دید و نار رجوع بمکان خود نمود
و نوبت ثالثه موسی ع عود کرد بسوی نار مشتعله کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده قال ع فلما ذهب نحو النار یقتبس منها
اهوت الیه ففزع منها وعدا ورجعت النار الی الشجرة فالتفت الیها وقد رجعت الی مکانها
فرجع الثانیة لیقتبس فاهوت الیه فعدا وترکها ثم التفت وقد رجعت الی الشجرة فرجع
الیها الثالثة فاهوت فعدا ولم یعقب ای لم یرجع لیکن این رو آوردن بعد از عقب کشیدن خود است کما اینکه
معلوم است از قول امام باقر ع در خبر پنجم بحار قال فلما دنا منها نادت عنه فرجع واوجس فی نفسه خیفة سیم آنکه

# در امور راجعه بآیه متقدمة البیان

ثالثاً اگر گفته شود که آیه نحن فیها محل تأمل است زیرا چنین یا موسی انی انا ربک آیه سوره قصص ان یا موسی انی انا الله رب العالمین
که اختلاف بین این دو آیه از چند جهت است جهت اولی بودن آن در آیه سوره قصص بدون او در آیه نحن فیها جهت ثانیه بودن الله
رب العالمین در آیه سوره قصص و دونک در آیه نحن فیها و واضح است که این اختلافات با وحدت قضیه منافی است آیه قل لئن اجتمعت الخ
در روایات وارده بیان میکند از آیه سوره قصص مثل قول امام باقر در خبر پنجم بحار قال فنودی من شاطئ الواد الایمن فی
البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین و ان الق عصاک الخ و قول ثالث الحجج
در خبر همین کتاب قال فناداه الله ان یا موسی انی انا الله رب العالمین قال موسی الخ علاوه بر اینکه انا الله
رب العالمین در مقام وضوح است که اشد دلالت است از انا ربک بنسبت بآیه قل لئن اجتمعت الخ ج خبر اول از اخبار مذکوره جهت
واضح است که ندا متعدد بوده است پس ممکن است ندا اول انا ربک باشد و ندا دوم انا الله رب العالمین باشد و در هر یک از دو آیه
اکتفا شده است بیک ندا و انا ربک متعقب شده بخلع نعلین کما اینکه در آیه نحن فیها است و انا الله رب العالمین متعقب شده
بالقاء عصا کما اینکه در سوره قصص است و لیکن این بیان مشکل است با آیه سوره نمل که ندا در این قضیه غیر این دو است فلما جاءها
نودی الی اوله یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم و الق عصاک و صواب در جواب این است که گفته شود که اختلاف در
این ندا بلکه مطلق اختلاف کلمات در این قضیه در این سه سوره طه و قصص و نمل از باب وجوه تنزیلیه است و اختلاف در عبارت
نه در معنی زیرا که بضرورة مصادیق انی انا ربک و انی انا الله رب العالمین و انه انا الله العزیز الحکیم کلی است و جمیع
این کلمات بر آن صادق است **چهارم** آنکه اگر گفته شود که ندا را موسی از چه موضع شنید از لب وادی راست آن شجره
بقعه مبارکه کما اینکه در آیه سوره قصص است نودی من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة
ان یا موسی الخ ندا از شجره است و تصدیق میکند این را آیه سوره مریم و نادیناه من جانب الطور الایمن یعنی
فقره در ارائه موسی هفتاد نفر از قوم خود تکلیم خدا تعالی آنرا احداث کلام در شجره بوده است کما اینکه امام در خبر پنجم بحار فرموده
قال ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سیناء فاقامهم فی
سفح الجبل وصعد موسی الی الطور و سال الله ان یکلمه و یسمعهم کلامه فکلمه الله
تعالی ذکره و سمعوا کلامه من فوق و اسفل و یمین و شمال و وراء و امام لان الله عز و جل